مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 1)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فهرست مطالب**

پاره‌اى از مطالب مهمّ كه در حاشيه تحقيق شده است در جزو فهرست آمده و به علامت (ح) ممتاز است

مطالب صفحه

ديباچۀ مؤلّف 2

موضوع تأليف و تعريف تصوّف 4

تحقيق در تاريخ وفات ابو محمّد جريرى (ح)5

سبب تأليف و نام كتاب و مؤلّف 7

تعدّد شيخ شهاب الدين سهروردى (ح)8

فهرست ابواب و فصول كتاب 10

باب اوّل در بيان اعتقادات متصوّفه 14

فصل اول در معنى اعتقاد و ماخذ آن و تمسّك به عقيدۀ صحيحه 14

فصل دوم در توحيد ذات و تنزيه صفات 17

مراتب و درجات توحيد 19

فصل سوم در تحقيق اسماء و صفات 23

تحقيق در اينكه اسماء اللّه توقيفى است يا قياسى (ح)24

تحقيق دربارۀ صفات واجب الوجود و عقيدۀ اشعرى و معتزلى و بيان معنى حال و ماهيّت متقرّره مطالب صفحه

باصطلاح معتزله (ح)26

تحقيق در معنى كمال الاخلاص له نفى الصّفات عنه (ح)27

فصل چهارم در آفريدن افعال بندگان 28

تحقيق در جبر و تفويض و امر بين الامرين (ح)30

فصل پنجم در كلام الهى 35

تحقيق در كلام نفسى و صفت متكلّم در واجب الوجود (ح)36

فصل ششم در رؤيت 37

تحقيق در رؤيت پروردگار تعالى شأنه كه مورد اختلاف اشعرى و معتزلى است (ح)40

فصل هفتم در ايمان به ملايكه و كتب و رسل الهى 42

فصل هشتم در شهادت نبوّت و ختم رسالت 44

فصل نهم در ذكر اصحاب رسول 45

مطالب صفحه

فصل دهم در امور اخروى 48

باب دوم در بيان علوم 56

فصل اول در تعريف علم و مراتب آن 56

توضيح اينكه فتح موصلى نام دو تن از عرفاى معروفست (ح)59

فصل دوم در مأخذ علم 60

فصل سوم در علم فريضت و فضيلت 63

فصل چهارم در علم دراست و وراثت 65

ولادت صورى و معنوى 66

فصل پنجم در علم قيام 68

فصل ششم در علم حال 69

فصل هفتم در علم ضرورت 71

فصل هشتم در علم سعت 73

فصل نهم در علم يقين 75

فصل دهم در علم لدنّى 76

معنى وحى و الهام و فراست 76

باب سوم در معارف 80

فصل اول در تعريف معرفت 80

فصل دوم در معرفت نفس 82

تحقيق در معانى نفس و لطائف هفتگانه (ح)82

فصل سوم در معرفت بعضى از مطالب صفحه

صفات نفس 85

فصل چهارم در كيفيّت ارتباط معرفت الهى به معرفت نفس 90

تحقيق در معنى من عرف نفسه فقد عرف ربّه (ح)92

فصل پنجم در معرفت روح 94

فصل ششم در معرفت دل 97

فصل هفتم در معرفت سرّ و عقل 101

فصل هشتم در معرفت خواطر 103

انواع خواطر حقّانى و ملكى و نفسى و شيطانى 104

فصل نهم در معرفت مريد و مراد و سالك و مجذوب و بيان احتياج مريد بمراد 107

فصل دهم در معرفت اختلاف احوال مردم 114

اقسام اهل سلوك از متصوّفه و ملامتيّه و صوفيّه 115

زهّاد و فقرا و خدّام و عبّاد 116

باب چهارم در بعضى اصطلاحات صوفيان 125

فصل اول در بيان حال و مقام 125

مطالب صفحه

توضيح اصطلاح متصوّفه در وارد و لايح و لامع و قادح و خاطر (ح)126

فصل دوم در جمع و تفرقه 128

فصل سوم در تجلّى و استتار 129

اقسام تجلّى ذات و صفات و افعال 130

تفسير اصطلاح متصوّفه در محاضره و مكاشفه و مشاهده 131

فصل چهارم در وجد و وجود 133

فصل پنجم در سكر و صحو 136

بيان اصطلاح متصوّفه در ريّان و ذائق و شارب (ح)137

فصل ششم در وقت و نفس 138

فصل هفتم در شهود و غيبت 141

فصل هشتم در تجريد و تفريد 143

فصل نهم در محو و اثبات 144

فصل دهم در تلوين و تمكين 145

باب پنجم در مستحسنات 146

فصل اول در معنى استحسان 146

فصل دوم در الباس خرقه 147

تحقيق در بيان استحسان مرسل و مصالح مرسلۀ مالك (ح)148

خرقۀ ارادت و خرقۀ تبرّك و خرقۀ ولايت 150

مطالب صفحه

فصل سوم در اختيار خرقۀ ملوّن 151

فصل چهارم در اساس خانقاه و فائدۀ آن 153

فوائد تأسيس خانقاه 154

تحقيق در كلمۀ خانقاه (ح)154

فصل پنجم در بيان رسوم اهل خانقاه و خصايص ايشان 155

اهل خدمت و اهل صحبت و اهل خلوت 157

فصل ششم در بيان خلوت 160

فصل هفتم در شرائط خلوت 163

فصل هشتم در بيان واقعات 171

تحقيق در كشف مجرّد و كشف مخيّل و خيال مجرّد 172

رؤياى صادقه و واقعۀ صادقه و كاذبه و اضغاث احلام 176

فصل نهم در سماع 179

تحقيق علمى دربارۀ وجد و سماع هم از نظر ذوقى و عرفانى و هم از نظر شرعى و فقاهتى (ح)179

فوائد سماع 180

فصل دهم در آداب سماع 194

خرقۀ صحيحه و ممزّقه كه بقوّال دهند 198

مطالب صفحه

تاريخ تأليف رسالۀ قشيريّه و ترجمۀ حال استاد ابو القاسم قشيرى (ح)200

باب ششم در آداب 203

فصل اول در بيان ادب 203

فصل دوم در آداب حضرت ربوبيّت 208

فصل سوم در آداب حضرت رسالت 215

فصل چهارم در آداب مريد با شيخ 218

فصل پنجم در آداب شيخى و فضيلت آن 226

آداب و وظايف شيخ نسبت بمريد 227

فصل ششم در آداب صحبت و صلاح و فساد آن 233

آداب صحبت 238

فصل هفتم در آداب معيشت 247

تحقيق دربارۀ حمّاد دبّاس از مشايخ ابو النّجيب سهروردى (ح)252

فصل هشتم در آداب تجرّد و تأهّل 254

تحقيق دو اشتقاق كلمۀ مئنّه (ح)256

تحقيق ادبى در ترجمۀ رابعۀ عدويّه و رابعۀ شاميّه (ح)261

فصل نهم در آداب سفر 263

فصل دهم در آداب تعهّدات نفس 270

آداب طعام خوردن 271

مطالب صفحه

آداب لباس پوشيدن و اقسام پوشندگان 275

آداب خفتن و تدبير كم كردن خواب 281

باب هفتم در اعمال 284

فصل اول در بيان عمل 284

فصل دوم در اقرار به وحدانيّت خداى و رسالت پيغمبر 287

بيان اختلاف متكلّمان دربارۀ ايمان و بحث در اسماء و احكام (ح)288

فصل سوم در طهارت 289

طهارت از حدث و خبث 290

فرائض و سنن وضو و ادعيۀ مأثوره در آن 292

فصل چهارم در بيان صلاة و علوّ شأن او و محافظت بر آن 295

فصل پنجم در كيفيّت اداى صلاة و هيآت آن 302

تحقيق در قرائت و تركيب نحوى جملۀ لا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ (ح)307

فصل ششم در فرائض و سنن نماز 310

نمازهاى واجب و مستحبّ 310

كيفيّت نماز تهجّد 311

كيفيّت صلاة اشراق 315

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 2)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مطالب صفحه

صلاة ضحى و صلاة زوال 317

فصل هفتم در توزيع اوقات بر اوراد 317

اوراد فتحيّه و اوراد ديگر و بعض نمازهاى مستحبّى 318

اعمال ظاهره و باطنۀ نماز 323

فصل هشتم در ادعيۀ مأثوره از پيغمبر صلّى اللّه عليه و سلّم 326

دعاى اللهم انت السّلام و منك السّلام 327

فصل نهم در فضيلت صوم و اختلاف احوال صائمان 333

فصل دهم در شرائط و آداب صوم و افطار 337

زكات و حجّ 339

باب هشتم در بيان اخلاق 340

فصل اول در بيان حقيقت خلق 340

فصل دوم در صدق 344

فصل سوم در بذل و مواسات 346

فصل چهارم در قناعت 350

فصل پنجم در تواضع 351

فصل ششم در حلم و مدارات 355

فصل هفتم در عفو و احسان 357

توضيح دربارۀ سفيان ثورى و سفيان هلالى (ح)358

مطالب صفحه

فصل هشتم در بشر و طلاقت وجه 359

فصل نهم در مزاح و نزول با طباع 361

فصل دهم در تودّد و تألّف 363

باب نهم در بيان مقامات 366

فصل اول در توبه 366

مقدّمات و مقارنات و اركان توبه 366

اركان توبه 368

درجات توبه 370

فصل دوم در ورع 371

فصل سوم در زهد 373

فصل چهارم در فقر 375

فصل پنجم در صبر 379

اقسام صبر نفس و قلب و روح 379

صبر على اللّه و صبر للّه و صبر عن اللّه 380

صبر مع اللّه و صبر باللّه و صبر فى اللّه 381

فصل ششم در شكر 384

فصل هفتم در خوف 387

فصل هشتم در رجا 392

فصل نهم در توكّل 396

فصل دهم در رضا 399

باب دهم در بيان احوال 404

فصل اول در محبّت 404

ده علامت محبّت 406

مطالب صفحه

فصل دوم در شوق 411

فصل سوم در غيرت 414

اقسام غيرت محبّ و محبوب و محبّت 414

فصل چهارم در قرب 417

فصل پنجم در حيا 419

حكايت ذو النّون با جوان عاشق از مثنوى تحفة الاحرار جامى (ح)419

فصل ششم در انس و هيبت 421

علامات اهل انس 422

مطالب صفحه

فصل هفتم در قبض و بسط 424

فصل هشتم در فنا و بقا 426

تفصيل فناى ظاهر و باطن 426

تحقيق در فناى باطن يعنى فناى ذات و صفات 427

فصل نهم در اتّصال 429

اتّصال شهودى و وجودى 430

معنى سير فى اللّه 430

فصل دهم در خاتمت و وصيّت 430

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 3)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[مقدمه مصح]**

مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه بنام خداوند بخشندۀ بخشايشگر مهربان اى درون‌پرور برون‌آراى وى خردبخش بى‌خردبخشاى   
كفر و دين هر دو در رهت پويان وحده لا شريك له گويان   
تاريخ علمى و ادبى هر ملّتى همچون سلسله‌ايست بهم پيوسته كه اگر حلقه‌يى از آن مفقود شد پيوند اين سلسله و در حقيقت رشتۀ حيات معنوى و فرهنگى كه كارنامۀ افتخارات و سرمايۀ بقاء و رشد ملّى است ازهم‌گسيخته و پايۀ كاخ مدنيّت آن قوم متزلزل و منهدم مى‌شود. زيانها و خلل‌هاى بى‌شمار كه از گسستن اين رابطه به پايه و دستگاه وحدت و سعادت يك ملّت مى‌رسد جبرانش به‌هيچ‌وجه ميسّر نخواهد بود. آثار و نتايج زيان‌بخش بى‌حدّ و حصر كه از فقدان آثار علمى و ادبى براى ملل و اقوام عالم اتّفاق مى‌افتد هزار بار از حلقه‌هاى مفقوده در فرضيّات طبيعى محسوس‌تر و آشكارتر است. اگر كتب و مؤلّفات فارسى در اثر تهاجمات و تعدّيات اقوام بيگانه و بواسطۀ اختلافات سياسى و مذهبى خانمان برانداز داخلى و ضعف تشكيلات اجتماعى و طرز حكومتهاى متغلّب و تغيير و تبديل سريع دولتهاى مخالف يكديگر و بى‌اعتنائى و لااباليگرى گذشتگان در حفظ آثار نفيس ملّى از ميان نرفته و لااقل يك دهم از آن‌همه آثار در دست بود اكنون ايرانيان از حيث دانش و فرهنگ در رديف ثروتمندترين ملل متمدّن جهان بودند. براى اثبات اين دعوى كافى است كه نظر اجمالى بتاريخ علمى و ادبى ايران در سدۀ پنجم و ششم هجرى بيندازيم و دستگاه عظيم حيرت‌آور تمدّن و تعليم و تربيت ايرانى را در آن عهد مشعشع پيش چشم بياوريم كه نوابغ علم و دانش از قبيل ابو على سينا متوفّى 427-428 و ابو ريحان بيرونى متوفّى 440 و ابو على مسكويه متوفّى 421 و حافظ ابو نعيم اصفهانى 440 و امام محمد غزّالى 450-505 و حكيم عمر خيّام نيشابورى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1)و همچنين بزرگان شعر و ادب فارسى و عربى از قبيل فردوسى متوفّى 411-416 و عنصرى 431 و فرّخى 429 و منوچهرى حدود 432 و فخر الدّين اسعد گرگانى ناظم و مترجم ويس ورامين از زبان پهلوى به درى در اواسط قرن پنجم و ناصر خسرو 394-481 و انورى حدود 587 و خاقانى 592 و نظامى گنجوى متوفّى اواخر قرن ششم هجرى و مسعود سعد 515 و سنائى غزنوى 525 و جمال الدّين محمّد بن عبد الرّزاق اصفهانى 588 و خطيب تبريزى متوفّى 502 و طغرائى اصفهانى 513 و زمخشرى صاحب تفسير كشّاف 538 و عماد كاتب اصفهانى مؤلّف تاريخ سلجوقيّه 597 و ميدانى نيشابورى مؤلّف المامى فى الاسامى و مجمع الامثال 518 و قاضى ارّجانى 544 و ابو المظفّر ابيوردى 558 و شيخ

1) -وفات خيّام را غالب در سال 517 و بعضى در 515 نوشته‌اند. براى اينكه شايد مزيد بر اطّلاعات خوانندگان باشد اينجا دو نكته از اطّلاعات خود را راجع بتاريخ زندگانى و تاليفات و رباعيّات خيام باختصار مى‌نويسم و تفصيل را بمحلّ مناسبترى محوّل مى‌سازم. 1-اقدم و اصحّ مآخذى كه براى ترجمۀ حال و نام و نسب و آثار خيّام بنظر نگارنده رسيده كتاب ميزان الحكمة تأليف عبد الرحمن خازنى است از معاصران معروف خيام كه در سال 515 پانصد و پانزده براى سلطان سنجر سلجوقى تأليف كرد و خوشبختانه در حيدرآباد دكن چاپ شده است. در اين كتاب مكرّر از خيام و بعضى آثار او در علوم طبيعى نام مى‌برد و مطالبى از روى نوشته‌هاى او نقل مى‌كند از جمله در فصل چهارم راجع باصل وضع و اختراع ميزان آبى براى تشخيص وزن مخصوص اجسام و اسامى مخترعان آن پس از ذكر نام دانشمندانى كه در عهد غزنوى باختراع اين ترازو موفّق شدند مانند استاد ابو ريحان بيرونى بذكر اسامى مخترعان عهد سلجوقى مى‌پردازد و بنام خيام باين عبارت شروع مى‌كند (ثم فى مدّة الدّولة القاهرة ثبتها اللّه نظر فيه الامام ابو حفص عمر الخيامى و حقّق القول فيه و برهن على صحّة رصده-و كان معاصره الامام ابو حاتم المظفر بن اسماعيل الاسفزارى ناظرا فيه مدّة احسن نظر الخ ص 8) و باب پنجم كتاب، در چهار فصل همگى راجع است بوصف ترازوى خيّام و كيفيّت عمل بدان «فى ميزان الماء المطلق للامام عمر الخيامى-قال الامام ابو حفص عمر بن ابراهيم الخيامى الخ ص 88» و باب هشتم كتاب راجع است به ترازويى كه خيّام اختراع كرده و نام آن را القسطاس المستقيم نهاده و قسطاس خيّام تالى ترازوى ارشميدس و ابو ريحان محسوب مى‌شده است «الباب الثامن فى القسطاس المستقيم للشيخ الامام ابى حفص عمر بن ابراهيم الخيامى رحمه اللّه تعالى ص 151» . شكل ترازوى خيام را رسم كرده و كيفيّت عمل آن را توضيح داده و در بعض مواضع هم عين عبارت خيام را از رسالۀ وزن مخصوص اجسام و رساله‌يى كه در كيفيت عمل بقسطاس پرداخته نقل كرده است. [بقيه در صفحۀ بعد]

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 4)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ابو سعيد ابو الخير متوفّى 440 و امام ابو القاسم قشيرى 465 و امام احمد غزّالى 525 و ابو المعالى جوينى و صدها امثال ايشان را كه ضبط اسامى و احصاء مؤلّفات و آثار ادبى و عرفانى آنها از حوصلۀ اين مقاله بيرون و كتب تراجم و تواريخ بشرح احوال و نام آثار آنها مشحون است تربيت كرد و نمونه‌هاى عالى تأليف و تصنيف از قبيل الآثار الباقيه و قانون مسعودى و كتاب الهند ابو ريحان و قانون و شفاى بو على كه هنوز مرجع فضلاى محقّق جهان است و همچنين نمودارهاى ممتاز نظم و نثر از قبيل شاهنامۀ فردوسى و خمسۀ نظامى و حديقۀ سنائى و سياست‌نامه و قابوسنامه و كيمياى سعادت و اسرار التّوحيد كه از آيات بلاغت ادبى و گواه پختگى فكر ايرانى است بوجود آورد و دامنۀ علم و دانش را در شهرها و بلاد ايران همچون بلخ و بخارا و خوارزم

1) [بقيۀ از صفحۀ قبل] بالجمله از روى اين كتاب اطّلاعات صحيح سودمندى راجع بتاريخ زندگانى و مقام علمى و تأليفات خيّام توان بدست آورد. راجع باصل و اساس اختراع ابو ريحان و خيّام و مقايسۀ آنها با ترازوى ارشميدس نگارنده در كتابى كه بنام (ابوريحان‌نامه) در تحقيق احوال ابو ريحان بيرونى تأليف كرده شرحى مفصّل نوشته است اگر روزگار مهلت داد و توفيق الهى يارى كرد طبع و نشر خواهد شد. 2-نسخه‌يى از رباعيّات خيّام در تملّك نگارنده است كه تاريخ كتابتش سنه 1002(يك‌هزار و دو) و تاريخ تأليفش سال 867(هشتصد و شصت و هفت) هجرى است يكى از رجال آن قرن بنام يار احمد بن حسين رشيدى مشهور به تبريزى رباعيات خيّام را گرد آورده و در ده فصل مرتّب كرده و براى بعض رباعيها شأن نزول آورده و تاريخ اتمام كتاب را لفظ (طرب‌خانه) كه بحساب ابجد 867 مى‌شود قرار داده است. در خاتمۀ كتاب شرح حال مختصرى از خيام مى‌نويسد و تاريخ ولادت و مدّت حيات او را كه در هيچ كجا باين دقّت ضبط نشده است بدست مى‌دهد. مى‌نويسد «در محروسۀ شاه‌رخيّه از لواحق ماوراءالنّهر بر پشت نسخه‌يى بخطّ افتخار البلغا نظامى عروضى كه از جمله شاگردان كامل حكمت‌مآبى خيّامى بود مطالعه افتاده كه مولود او يوم الخميس اثنى عشر محرم الحرام سنه خمس و خمسين و أربعمائة الهلاليّة بوده بمقام دهك از توابع دهستان استراباد حالا داخل باز است بطالع ثور و صاحبش زهره در برج شرف بوده و مدت عمر او پنجاه و دو سال بوده» . امّا در اواخر ترجمۀ حال مى‌نويسد كه «وفات او در خمس عشر و خمسمائة بوده» و پيداست كه 52 سال عمر با ولادت 455 و وفات 515 سازش ندارد و ناگزير در نسخه يا در اصل اشتباهى هست مع‌ذلك از ضبط دقيق روز و ماه و سال و طالع ولادت و تعيين مدّت تقريبى عمر نمى‌توان صرف نظر كرد. عجالة دراين‌باره طول كلام بيش از اين مقدار شايسته نيست تفصيل را به مقالۀ جداگانه موكول مى‌كنم.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 5)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و رى و اصفهان و نيشابور بسط داد و بازار تأليف و تصنيف و اختراع و ابتكار را در انواع علوم و فنون گرم كرد، و اگر دنبالۀ آن عهد امتداد مى‌يافت و اين رشته در اثر هجوم تاتار و استيلاى مغول كه بزرگترين اثرش قطع رابطۀ كشورهاى اسلامى از يكديگر بود منقطع نمى‌گرديد ايرانيان امروز در دنيا اوّلين مقام علم و دانش و بزرگترين مرتبۀ تمدّن و فرهنگ را دارا بودند. مقدّمات و اسباب تنزّل و انحطاط علمى و ادبى و فكرى و سياسى ايرانيان از همان وقت شروع شد كه دنبالۀ آن عهد مشعشع منقطع گرديد و آثار فرهنگ ملّى ايران بوادى نيستى و فراموشى افتاد.

بيشتر بدبختى‌ها و سيه‌روزيهاى ما نتيجۀ مستقيم انقلابات و حوادث سياسى و علل و اسباب ديگر داخلى و خارجى است كه منتهى بانقطاع رشتۀ تمدّن و فرهنگ ملّى و منجرّ بفقدان آثار و اسناد و مدارك علمى و ادبى قديم ما گرديد.

محض مثال مى‌گويم تاريخ سياسى و ادبى اكنون جزو فنون بسيار مهمّ و عالى هر ملّتى است و طبقۀ روشن فكر هر كشورى كم‌وبيش راجع بسر گذشت سياسى و ادبى ملّت خويش تحقيق و كنجكاوى مى‌كنند، فضلا و ادباى ايرانى معاصر ما نيز كه به نوشته‌هاى حدسى و داستانى قناعت ندارند و تكرار اراجيف و لاطائلات را نمى‌پسندند و مى‌خواهند موافق سبك و روش ديگر ملل زندۀ فرهنگ‌پرور دنيا از راه تعمّق و غوررسى در كتب و اسناد معتبر چيز بنويسند مدّتى است دست بكار اين‌گونه تحقيقات زده‌اند و عمر عزيزشان شبانروز بر سر اين سودا طى مى‌شود كه از وقايع ماضى و رجال بزرگ گذشته سرگذشت واقعى و ترجمۀ حال صحيح بدست بياورند. كسى كه از اين فنون سررشته و با اين عشق آرام‌سوز سروكار دارد خوب مى‌داند كه چه مايه خون جگر و چه اندازه رنج و مشقّت تحمّل بايد كرد تا با تحقيق و از روى قاعده و مدرك صحيح در اين گونه مباحث يك سطر سنجيده و پرمغز نوشته شود تا بمقاله و رساله چه رسد

سخن گوهر شد و گوينده غوّاص به سختى در كف آيد گوهر خاص   
سخن كان از سر انديشه نايد نوشتن را و گفتن را نشايد   
ز گوهر سفتن استادان هراسند كه قيمت‌مندى گوهر شناسند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 6)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از نتايج ناچيزى كه در ظرف اين مدّت يعنى حدود پنجاه سال اخير بدست آمده است توان قياس كرد كه اگر با اين روش تا سه قرن ديگر هم فضلا و علماى ايرانى كار كنند تاريخ گذشتۀ ما و ترجمۀ حال بزرگان قديم ايران بطور صحيح و اطمينان‌بخش تهيّه نخواهد شد و معلوم نيست كه تا چه حدّ مى‌توانند و ممكن است كه دراين‌باره اسناد صحيح و متقن فراهم كنند.

نمونه را مثال مى‌زنم: فردوسى و نظامى و مولوى و سعدى و حافظ باتّفاق پنج ركن مهمّ ادبيات فارسى و بزرگترين مفاخر ادبى ايرانند، ملاحظه كنيد كه تاكنون چه اندازه عمر و وقت در راه تحقيق سرگذشت احوال آنها صرف شده و هنوز به جايى نرسيده است كه بتوانيم بطور قطع و يقين بدون شايبۀ ترديد و تزلزل لااقل دربارۀ ولادت و وفات آنها حكم كنيم. از اين پنج نفر تنها مولوى است كه نسبة ترجمۀ حال و نام و نسب و ولادت و وفاتش از چهار نفر ديگر روشن‌تر و محقّق‌تر است و اين مايه اطمينان هم از بركت يكى دو كتاب از قبيل ولدنامه يا مثنوى ولدى سلطان ولد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2)و مناقب العارفين افلاكى است كه خوشبختانه در دست مانده و پايۀ تحقيقات و سرمايۀ اطمينان و آرامش قلب و بتعبير علماى عرفان و اخلاق موجب برد يقين شده است. اگر خداى ناخواسته اين دو كتاب نيز در جزو هزاران كتاب ديگر از بين رفته بود چه اندازه در تاريخ حيات مولوى دچار حيرت و ترديد بوديم و چقدر عمرهاى عزيز در اين راه تلف مى‌شد و عاقبت جز حدس و تخمين كه به‌هيچ‌وجه مايۀ آرامش و يقين نيست نتيجه نمى‌داد و جاى بسى شرمسارى و سرافكندگى بود كه ملّتى از سرگذشت بزرگترين مفاخر ادبى و عرفانى خويش چند كلمه اطّلاع صحيح در دست نداشته باشد.

ابن خلكان در ترجمۀ حال ابوالوفاى بوزجانى (ج 2 ص 197 چاپ طهران) مى‌گويد: تاريخ ولادت او را از روى الفهرست ابن نديم ضبط كردم و چون بناى من بر ضبط وفيات بود جاى تاريخ وفات او را سفيد گذاردم و مدّت بيست سال بيشتر

1) كتاب ولدنامه چند سال پيش با تصحيح و اهتمام نگارنده بطبع رسيد امّا كتاب مناقب العارفين هنوز بصورت نسخ خطّى مختلف در كتابخانه‌ها محبوس است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 7)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

طول كشيد تا اتّفاقا در كامل ابن اثير بتاريخ وفات او برخورده آن را به ترجمۀ حالش ملحق كردم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote3).

سبكى مؤلّف طبقات الشافعيّة دربارۀ امام محمّد غزّالى صاحب احياء العلوم و يك نفر ديگر كه اتّفاقا هم نام اوست مدّتى در حيرت و اشتباه بود تا تصادفا بمدرك معتبرى برخورد و اشكال او رفع شد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote4).

قيمت اسناد و مدارك معتبر از روى همين مثالهاى كوچك به خوبى دانسته مى‌شود، اگر تاريخ مرتّب و منظّم اين رجال در ضمن حوادث و انقلابات از بين نرفته و لااقل فهرست اعلام منظّم ابن اثير چنانكه اخيرا به همّت بعضى شرق شناسان تهيّه شده است در دست بود مردم محقّق درستكارى مثل ابن خلكان و سبكى اين اندازه عمرشان باشتباه و حيرت نمى‌گذشت و آثار بزرگتر از خود به يادگار مى‌گذاشتند. اينجا به ياد سخن يكى از دانشمندان افتادم كه مى‌گويد قيمت چند سال از عمر بعضى اشخاص برابر با هزاران سال از عمر ديگران است. چه بسا كه زيان چند سالۀ يك نفر سود هزارساله به ديگران مى‌رساند، ارزش كار و خدمت هنرمندان و ارباب دانش و فرهنگ را به جامعۀ بشرى از همين بابت بايد حساب كرد.

كسى كه در تاريخ علمى و ادبى ايران تتبّع كرده باشد بعلم اجمالى مى‌داند كه پيش از مغول اسناد و مدارك تاريخى معتبر بى‌حدّ و حصر وجود داشته كه بيشتر آنها در هجوم شوم مغولان از بين رفته و ما را باين فقر و تهيدستى ادبى انداخته است.

احياء هر اثرى از آثار علمى و ادبى قديم در حكم يافتن حلقۀ مفقوده‌ايست كه شيرازۀ ادبيّات و سلسلۀ حيات معنوى و فرهنگى ما را بهم پيوند مى‌دهد، هم راه

1) اتفاقا در ابن خلكان چاپ طهران وفات ابو الوفا را 376 نوشته با اينكه در ابن اثير 387 است و سال 376 هم بضبط اين اثير تاريخ وفات عبد الرّحمن منجّم صوفى معروف صاحب كتاب صور است كه ولادتش در رى به سال 291 اتفاق افتاده بود. و اين اشتباه ظاهرا از كاتب نسخه باشد كه زحمت بيست سالۀ مؤلّف را به يك گردش قلم تباه ساخته و بعد از آن‌همه سعى و انتظار تازه تاريخ وفات ابو الوفا را غلط ضبط كرده است و از روى همين يك كلمه مى‌توان به اهميّت مقام تصحيح و مفاسد غلط بودن نسخه‌ها پى برد.

2) رجوع شود بكتاب طبقات الشافعية و كتاب غزّالى‌نامه تأليف نگارنده.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 8)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تحقيق و تتبّع در آثار فرهنگى و بدست آوردن مسير تحوّلات ادبى و مدنى و فحص و بحث در لغت و دستور و معانى و بيان زبان را هموار مى‌سازد، و هم طريق ابتكار و ميزان و مقياس براى تشخيص و تميز دادن ابتكار از تكرار بدست مى‌دهد. در حالت كنونى كه بطور قطع يك‌صدم آثار علمى و ادبى فارسى در دسترس همه كس نيست هر نوع تحقيقى كه دربارۀ لغت و دستور و معانى بيان و سبك جمله‌بندى و طرز فكر ايرانى بشود با تقريب و تخمين و احكام حدسى و وهمى آميخته خواهد بود كه اساس آن را احيانا برخورد به يكى از مدارك معتبر قديم بكلّى خراب و ويران مى‌سازد. چه اين قضيّه از مسلّمات منطق عقل است كه با مقدّمۀ حدسى و وهمى نتيجۀ قطع و يقين نتوان گرفت.

كسانى كه در ادبيّات كار مى‌كنند مكرّر باين نكته برخورده‌اند كه گاهى در مورد معنى و طرز استعمال لغت و اسلوب جمله‌بندى و همچنين در تراجم رجال و تفصيل وقايع گذشته مطلبى را در ذهن خود قاعده و اصل مسلّم فرض كرده و روى آن اساس طرحى ريخته و بنائى ساخته و سالها با آن عقيده بسر برده‌اند، ناگهان بواسطۀ برخورد به يكى از كتب و رسائل قديم اساس اعتقاد ديرينشان بر هم خورده است.

مثلا دريافته‌اند كه معانى و استعمالات فلان لغت در آنچه مى‌دانسته‌اند منحصر نبوده و اسلوب جمله‌بندى بدانچه فرض مى‌كرده‌اند اختصاص نداشته و ترجمۀ حال فلان نويسنده يا شاعر و تاريخ فلان واقعه آن‌طور كه ايشان مى‌پنداشته‌اند نبوده است. حقّا هم بايد اين‌طور باشد زيرا كه مطالب ادبى مانند علوم رياضى نيست كه عقل تنها در حلّ آنها كافى باشد بلكه علاوه بر عقل و ذوق سليم و سليقۀ مستقيم تتبّع و پى‌جويى و فحص و بحث عميق و متمادى هم لازم دارد. و به عبارت ديگر اساس و مبناى علوم ادبى روى استقراء است نه قياس عقلى، استقراء تامّ كه مفيد قطع باشد عادة ميسّر نيست پس ناگزير باستقراء ناقص بايد قناعت كرد تا لااقل به نتيجۀ ظنّى برسيم و در صورتى كه استقراء ناقص هم بعمل نيامد احكام ما همگى وهمى و حدسى و مبتنى بر اساس سست و واهى خواهد بود.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 9)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

پس ما اگر بخواهيم به اساس ملّيّت خودمان يعنى علوم و ادبيّات خدمتى شايسته انجام دهيم و مقيّد باشيم كه سخنان ما پخته و سخته و نوشته‌هاى ما با مغز و متّكى بمبنى و اساس صحيح و سرمشق براى تحقيقات جوانان نوكار باشد و به عبارت كوتاه‌تر بزرگترين خدمت به ملّت ايران و فرهنگ ايرانى احياى آثار مهمّ گذشتگان است.

از كتب و مؤلّفات بى‌حدّ و حصر فارسى كه فقط نامى از آنها در مطاوى كتب باقى مانده و اصل آنها از بين رفته است مى‌گذريم و فقط آن مقدار را كه اكنون در كتابخانه‌هاى خصوصى و عمومى ايران و خارجه موجود است مورد نظر قرار مى‌دهيم.

روى‌هم‌رفته صديك اين آثار هنوز چاپ نشده و در دسترس همه كس قرار نگرفته است.

در مقدار چاپ شده هم دو نقيصۀ بزرگ موجود است يكى آنكه طبع كتابها از روى قاعده و ترتيب منظّم با رعايت الاهمّ فالاهمّ نبوده يعنى اين‌طور اتّفاق نيفتاده است كه از مؤلّفات برگزيدۀ متعلّق بهر قرنى نسبت بهر موضوع لااقلّ بهترين و مهم‌ترين آنها زير نظر اهل فنّ چاپ شده باشد بلكه در بعضى موارد برعكس كتب غير مفيد چاپ شده و كتابهاى سودمند مهجور مانده است. ديگر آنكه در اغلب كتب مطبوعه عمل تصحيح و مقابله با نسخ معتبر و اعمال امانت و تقواى علمى چنانكه سنّت علماى قديم و شيوۀ محقّقان امروزى است انجام نگرفته و ازاين‌رو مورد اعتماد و اعتبار فضلاى حقيقى واقع نشده و مثل اين است كه اصلا چاپ نشده باشد بلكه در بسيارى از اين كتب اگر باين صورتها چاپ نشده و خوانندگان را از مراجعۀ بنسخ خطّى و تحقيق شخصى منصرف نساخته بود زيانش بمراتب كمتر بود. با اين قياس چنين نتيجه بدست مى‌آيد كه مدارك و اسناد ما براى استنباط مدارك ادبى به‌هيچ‌وجه كافى و وافى نيست.

بيچاره مردم كنجكاو محقّقى كه مى‌خواهد با مراجعه به همۀ مدارك لازم و با استفراغ وسع كار كند. چه اندازه بايد عمر و وقت عزيز او در جستجو و مطالعۀ كتب خطّى مغلوط و بدخطّ و آشفتۀ بى‌سروته تباه شود و چه مقدار نيروى تن و جان صرف كند و از همه حظوظ و لذائذ طبيعى چشم بپوشد و هزار گونه منّت از اين و آن بر خود هموار سازد تا آخر كار ازين درياى بيكران گوهرى بچنگ آرد يا در اين اثناء ناكام طعمۀ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 10)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نهنگ خون‌آشام مرگ غافل‌گير گردد و كارهاى او تمام و ناتمام جزو كاغذهاى باطله بعطّار سر كوى فروخته شود حال شبهاى مرا همچو منى داند و بس تو چه دانى كه شب سوختگان چون گذرد   
با اين روش قسمت عمده عمر مردمان زحمتكش روشن‌فكر در راه جستجوى نسخ خطّى تباه و رفته رفته راه دانش و فرهنگ بسته مى‌شود.

شايد بعضى كوته‌نظران اصلا براى اين‌گونه خدمات فرهنگى ارزشى قائل نباشند. دربارۀ اين اشخاص جز اين نتوانيم گفت كه يا در جهل و اشتباه محض‌اند، يا بعمد غرض‌رانى مى‌كنند و اين سخن را ازين رهگذر مى‌گويند كه بغور و غائلۀ كار برخورده و صعوبت و دشوارى راه را تشخيص داده و دريافته‌اند كه براى اداى خدمت صادقانه بفرهنگ ايرانى در حال حاضر فداكارى و ازخودگذشتگى بسيار لازم دارد كه ايشان مرد آن نيستند، بترك همه چيز گفتن و خواب و خور بر خود حرام كردن و شبانروز زيت فكر و نور چشم سوختن و نيروى مزاج و تن و توش زندگانى شيرين دنيوى را در باختن با تن آسانى و خوش‌گذرانى و جاه‌طلبى و مال اندوختن سازگار نيست، كسانى كه براى ترويج بازار آشفتۀ خويش در تقليل متاع طايفۀ علما و دانشمندان و ادباى حقيقى ايران مى‌كوشند و سعى دارند كه متاع گران ارز اين دسته از خدمتگزاران حقيقى را كه بنياد كاخ منيع ملّيّت ما به همّت ايشان استوار و سند افتخارات ايرانى به فداكارى و جانبازى آنها مسجّل مى‌گردد بى‌ارج و كم‌بها قلمداد كنند به عقيدۀ من از دو حال بيرون نيستند، يا مغرض‌اند خيانت پيشه يا جاهل خام انديشه. ملّتى كه آثار قديم خود را در طاق نسيان بيندازد مثلش مثل مرد كاملى است كه همه تجارب و دانسته‌هاى گذشتۀ خود را فراموش كند، چنين مردى اگر صد سال عمر كرده باشد هنوز كودك نادان است.

العلى محظورة الاّ على من بنى فوق بناء السّلف   
تا وقتى كه بحساب موجودى آثار ادبى خود كاملا وارسى نكنيم مجال ابتكار هم بدست نمى‌آيد، وقتى كه آثار موجوده احياء و پايۀ فكر و دانش گذشتگان مشخّص و عيب و نقص ادبيّات ما معلوم شد، راه ابتكار هم بهتر و هم صحيح‌تر باز خواهد شد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 11)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

وگرنه ميزانى براى تميز ابتكار از تكرار و اينكه فلان فكر و فلان روش تازه و بى‌سابقه است در دست نخواهد بود.

بارى اوّلين قدم كه در راه ترقّى ادبيّات ايرانى بايد برداشت اين است كه پايه و اساس علوم ادبى را استوار و بارنامه‌هاى ملّى خود را احياء كنيم و براى كارهاى ادبى دست‌افزارى كه در بايست است آماده سازيم يعنى كمر سعى و كوشش ببنديم تا آثار قديم معتبر نظم و نثر فارسى با تصحيح كامل دقيق توأم با نقد و تنقيح مطابق نمونه‌هايى كه محقّقان عاليمقام ايرانى و شرق شناسان بى‌غرض خارجى بدست داده‌اند خوب چاپ شود و در دسترس همه كس قرار گيرد. و اگر احياء همه آثار ممكن نشد و شايد با حالت حاضر كه ضعف دواعى روز افزون است هم ممكن نباشد، بارى جهد كنيم كه نسبت بآثار برجسته و مهمّ هر قرن اين منظور عملى شود، و تا اين مقصود انجام نگرفته است در هيچ يك از رشته‌هاى فنون ادبى نه تحقيقات عميق آرام‌بخش چشم بايد داشت و نه در انتظار افكار و روشهاى تازۀ بى‌سابقه بايد بود و تحقيقات ادبى را در حال حاضر مانند فرضيّه‌هاى ابتدائى بعضى علوم طبيعى بايد شمرد كه پس از مدّتى (اگر ان‌شاءالله اين كشور رو بكمال فرهنگى برود و جوانانش عمر عزيز را جز در سبيل علم و ادب خرج نكنند) موجب مضحكه و استهزاء خواهد بود. و بيشتر اشتباهات نويسندگان معاصر در مباحث لغت و دستور و شعب تاريخ ادبى و سياسى و غيره ناشى از نقص مدارك و اسناد است وگرنه انصاف را پاره‌اى از ايشان در غور رسى و تتبّع، بذل جهد و استفراغ وسع دارند و مقيّدند كه چيزى بدون مدرك و مأخذ نگويند و ننويسند، امّا با اين مايه دست‌افزار بيش از اين كار براى هيچ هنرمندى ميسّر نيست و اگر اسباب كار ايشان فراهم بود بديهى است كه با اين همه كار و كوشش آثار و نتايج بسيار مهم‌تر و سودمندتر بوجود مى‌آوردند. و در صورتى كه امروز در تهيّۀ مدارك و فراهم ساختن وسايل كوشش كنيم اميد است كه آيندگان چراغهاى روشن فرا راه داشته باشند و به پرتو نور آن چراغها از اين شب تاريك راه بسر منزل مقصود ببرند و علوم و معارف ما را از اين وضع اسف‌بار بيرون بياورند. نگارنده در اثر همين تشخيص كه بزرگترين خدمت بفرهنگ را احياء آثار بزرگ قديم دانسته است بتصحيح و طبع و نشر كتاب

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 12)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

حاضر كه موسوم است به مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه از تأليفات عزّ الدّين محمود كاشانى متوفى 735 و در فصول بعد بتفصيل آن را معرّفى خواهد كرد كمر همّت بربست و بدون توقّع مساعدت و انتظار اجر و مزد از احدى چند سال عمر خود را صرف كرد تا كتاب بصورت حاضر در آمد و طبع و نشر اين كتاب را بر تأليفات مستقلّ خويش ترجيح داد.

اگر بناى كار نگارنده بر توقّع اجر و پاداش و كمينه سپاسگزارى اشخاص بود نبايستى بعد از كتاب التّفهيم ابو ريحان كه هنوز از تعب و رنج چند سالۀ آن نياسوده و از سعى و كوشش فراوان خود جز خسارت و زيان مادّى و ضعف و نقاهت بنيه و مزاج سودى نبرده است ديگر قلم بدست گرفته و هرگز گرد چنين كارها گشته باشم و ليكن تمام چشم اميد من در درجۀ اوّل به خداوند پاك است كه هيچ خواهنده از در او بى‌مقصود باز نمى‌گردد و در درجۀ دوم روح پاك ايران و ايرانى است كه جاويدان باقى خواهد بود.

در خاتمه باين نكته اشارت مى‌كنم كه كار تصحيح با اين روش كه محقّقان قديم و جديد سرمشق داده‌اند و نگارنده از آن پيروى كرده بمراتب از تأليف دشوارتر است زيرا كه شخص مصحّح نه در فكر معنى و نه در انتخاب لفظ براى بيان مقصود خود آزاد نيست بلكه مقيّد است كه فكر و انشاى ديگرى را جستجو كند و اغلاط نسخه‌ها را مطابق ذوق و فكر مؤلّف نه سليقه و فهم خودش بصلاح باز آورد. پس شخص مصحّح هم زحمت تأليف مى‌كشد و هم ملتزم است كه فكر و عبارت مؤلّف ديگر را هم چنانكه هست باز نمايد و ازين جهت آزادى از وى سلب مى‌شود. آنان كه با اين قبيل كارهاى ادبى آشنايى دارند اميد است كه اين معنى را بر سبيل اعتذار از نگارندۀ قليل البضاعه بپذيرند و بر سهو و زلّتم خرده نگيرند و رجاء واثق دارم كه اين قليل خدمت از بندۀ ناچيز در پيشگاه خداوند بزرگ و روح پاك ايران و ايرانى مقبول و سعى اندك من به پاداش جزيل مشكور گردد. اينك به معرّفى مؤلّف كتاب و خصوصيّات تأليف و چگونگى طبع و تصحيح آن مى‌پردازم و اللّه الموفّق.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 13)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**عز الدين محمود كاشانى مؤلف كتاب**

مؤلّف كتاب مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه به‌طورى‌كه در مقدّمه (ص 7 چاپ حاضر) تصريح شده محمود بن على القاشانى يعنى شيخ عزّ الدّين محمود بن على كاشانى نطنزى است كه از علما و عرفاى نامدار سدۀ هشتم هجرى شاگرد نور الدين عبد الصمد بن على اصفهانى نطنزى متوفّى 699 از مشايخ معروف سلسلۀ سهرورديّه بوده و بنوشتۀ كشف الظّنون در ذيل عنوان (التائيّة فى التصوّف) و همچنين در ذيل عنوان (عوارف المعارف) و نيز بضبط كتاب شاهد صادق تأليف محمّد صادق آزادانى اصفهانى در سال هفتصد و سى و پنج 735 هجرى قمرى وفات يافت. و اينكه در تاريخ گزيده (ص 793) مى‌نويسد كه شيخ عزّ الدّين نطنزى شارح قصيدۀ ابن فارض در تصوّف يعنى همين عزّ الدين محمود كه شارح قصيدۀ تائيّه ابن فارض است در عهد ابقا خان (ما بين سنوات 663-680) در گذشت ظاهرا اشتباه است. زيرا كه عصر زندگانى وى و مشايخ او كه عن‌قريب شرح خواهيم داد با وفات او در زمان اباقا خان سازگار در نمى‌آيد.

عزّ الدّين محمود با كمال الدين عبد الرزاق كاشانى مؤلّف شرح منازل السّائرين و اصطلاحات صوفيّه كه بنوشتۀ مجمل فصيحى خوافى در سوم محرّم هفتصد و سى و شش 736 هجرى فوت شده است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote5)هر دو از شاگردان طريقت دو شيخ معروف يكى نور الدين عبد الصمد بن على نطنزى اصفهانى متوفّى 699 و ديگر شيخ ظهير الدين عبد الرحمن بن شيخ نجيب الدين على بن بزغش شيرازى متوفّى رمضان 716 بودند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote6).

شيخ خرقه و ارادت ايشان همان نور الدين عبد الصمد است امّا شيخ ظهير الدّين ظاهرا شيخ صحبت و خدمت ايشان بوده و شايد خرقۀ تبرّك هم از دست او پوشيده باشند و بهر تقدير مسلّم است كه بواسطۀ تقدّم كسوت بر عزّ الدّين محمود و كمال الدّين

1) بعضى وفات او را 730 و برخى 731 يا 735 نوشته‌اند امّا نوشتۀ مجمل فصيحى از همه صحيح‌تر و معتبرتر است.

2) -نفحات الانس و شدّ الازار.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 14)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عبد الرزّاق در عالم طريقت تقدّم رتبت داشته است و ازين جهت او را شيخ مى‌خوانده‌اند.

نور الدين عبد الصمد از بزرگان عرفاى قرن هفتم هجرى است كه اصلا از مردم اصفهان بوده و در نطنز اقامت داشته و بقعه و خانقاه وى هم اكنون در نطنز باقى و از ابنيه و عمارات بسيار ممتاز اوائل قرن هشتم هجرى بشمار مى‌رود و شرح و تصوير آن در كتاب آثار ايران از نشريّات ادارۀ كلّ عتيقات چاپ شده است. قسمتى از كتيبۀ بقعۀ نور الدّين عبد الصّمد بدين قرار است:

«هذه القبّة المشرّفة مزار الشّيخ الرّبّانى نور الملّة و الدّين عبد الصّمد بن علىّ الاصفهانى المقيم بنطنز امر ببنائها الصّاحب الاعظم زين الدنيا و الدّين خليفة الماسترى فى سبع و سبعمائة» شيخ نور الدّين عبد الصّمد با شيخ ظهير الدين عبد الرّحمن هر دو از مريدان و شاگردان طريقت شيخ نجيب الدّين على بن بزغش شيرازى متوفّى شعبان 678 [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote7)بودند و شيخ نجيب الدّين از شاگردان و تربيت‌يافتگان معروف شيخ شهاب الدّين سهروردى (539-632) مؤلّف عوارف المعارف بود،

شيخ عزّ الدين محمود كتاب عوارف المعارف را بدو واسطه از مؤلّفش شيخ شهاب الدّين سهروردى روايت مى‌كرد چنانكه خود در اجازه نامۀ بعض شاگردانش مى‌نويسد: و انا اروى كتاب عوارف المعارف عن شيخى و مولاى نور الدّين عبد الصّمد بن علىّ الاصفهانى و عن شيخنا العالم ظهير الدّين عبد الرّحمن بن علىّ بن بزغش الشيرازى و هما عن شيخهما الامام العارف نجيب الدّين علىّ بن بزغش الشيرازى و هو عن شيخه قطب العارفين مصنّف الكتاب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote8).

كمال الدّين عبد الرزّاق كاشانى هم در كتاب تأويل الآيات مى‌نويسد:

و قد سمعت شيخنا المولى نور الدّين عبد الصّمد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote9).

1) -كلۀ(بزغش) بضم باء يك نقطه و ضم غين معجمه لغت تركى است. و تاريخ وفات كه در متن نوشته‌ايم مأخذش ضبط كتاب نفحات الانس و شدّ الازار است در مزارات شيراز. در كتاب مجمل فصيحى نيز مى‌نويسد كه نور الدّين عبد الصمد خرقه از دست شيخ نجيب الدين گرفت.

2) -نفحات الانس در ترجمۀ حال عز الدين محمود ص 428 چاپ نول كشور.

3) -نفحات الانس در ترجمۀ حال شيخ نور الدين عبد الصمد ص 427

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 15)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در مجمل فصيحى مى‌نويسد كه كمال الدّين عبد الرّزاق كاشانى خرقه از دست نور الدين عبد الصّمد گرفت و او از دست شيخ نجيب الدّين علىّ بن بزغش. در كتاب نفحات الانس و شدّ الازار تأليف معين الدّين جنيد شيرازى ترجمۀ حال نجيب الدّين على بزغش و پسرش ظهير الدّين عبد الرّحمن نوشته شده است. در ترجمۀ حال ظهير الدّين مى‌گويند كه چون متولّد شد شيخ شهاب الدّين سهروردى رقعه‌يى از خرقۀ خود براى پدرش نجيب الدّين فرستاد تا بر تن ظهير الدّين كرد و بنابراين ظهير الدّين اوّل بار خرقه از دست شيخ شهاب الدين پوشيد. مطابق اين گفتار معلوم مى‌شود كه ولادت ظهير الدّين قبل از ششصد و سى و دو 632 ه‍ سال وفات شيخ شهاب الدّين سهروردى است و چون وفات ظهير الدّين هم بنوشتۀ شدّ الازار و نفحات الانس در 716 واقع شده حدّ اقل 84 سال عمر كرده است. و بر فرض كه صد سال عمر كرده باشد در وقت وفات سهروردى (سال 632) شانزده سال داشته و هنوز شايستۀ اين مقام نبوده است كه خليفه و جانشين سهروردى باشد و او را نبايد در طبقۀ پدرش نجيب الدّين از خلفاى سهروردى شمرد.

جامى در نفحات الانس سه رباعى و دو قطعۀ ذيل را از اشعار فارسى عزّ الدين محمود نقل كرده است.

رباعى دل گفت مرا علم لدنّى هوس است تعليمم كن گرت بدين دسترس است   
گفتم كه الف گفت دگر گفتم هيچ در خانه اگر كس است يك حرف بس است   
اى عكس رخ تو داده نور بصرم تا در رخ تو بنور تو مى‌نگرم   
گفتى منگر بغير ما آخر كو غير از تو كسى كه آيد اندر نظرم   
اى دوست ميان ما جدايى تا كى چون من توام اين منى و مايى تا كى   
با غيرت تو مجال غيرى چو نماند پس در نظر اين غيرنمايى تا كى   
قطعه كثرت چو نيك درنگرى عين وحدت است ما را شكى نماند درين گر ترا شكى است   
در هر عدد ز روى حقيقت چو بنگرى گر صورتش ببينى ور مادّه يكى است

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 16)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تا تويى در ميانه خالى نيست چهرۀ وحدت از نقاب شكى   
گر حجاب خودى براندازى عشق و معشوق و عاشق است يكى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote10)   
قريب بمضمون مصراع آخر يك شعر بدون نام قائل در آخر فصل سوم از باب چهارم مصباح الهدايه (ص 417 چاپ حاضر) آورده است معشوق و عشق و عاشق هر سه يكى است اينجا   
چون وصل در نگنجد هجران چه‌كار دارد

**تاليفات عز الدين محمود**

عزّ الدّين محمود در علوم متداولۀ عصر خويش مخصوصا ادبيّات و فلسفه و عرفان و كلام و حديث مانند دانشمند معاصر همشهرى و هم‌مسلكش كمال الدّين عبد الرزّاق كاشانى تسلّط و تبحّر كامل داشت. از آثار معروف او دو تأليف مهمّ در دست است:

1-كتاب مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه به فارسى كه اينك چاپ‌شدۀ آن پيش چشم خوانندگان گرامى حاضر است و بعد از اين بتفصيل دربارۀ آن گفتگو مى‌كنيم.

2-شرح قصيدۀ تائيّۀ ابن فارض بعربى بنام كشف الوجوه الغر لمعانى نظم الدر كه از شروح بسيار معروف و ممتاز تائيّه است و كاملا اديبانه و عالمانه شرح شده و از احاطۀ كامل شارح در فنون ادبيّه و فلسفه و عرفان حكايت مى‌كند.

قصيدۀ ابن فارض از قصائد بسيار معروف عرفانى است كه شروح و تعليقات بسيار بر آن نوشته و در پيرامن آن موافق و مخالف قيل و قالها و بحث و جدالها بر پا كرده‌اند. قصيده باين مطلع آغاز مى‌شود:

سقتني حميّا الحبّ راحة مقلتى و كاسي محيّا من عن الحسن جلت   
اين قصيده به‌طورى‌كه عزّ الدّين محمود در مقدّمۀ شرح خود مى‌گويد بعنوان

1) نفحات الانس ص 428 چاپ نول كشور.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 17)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نظم الدر موسوم است و شارح از اين جهت نامى مناسب براى شرح خود انتخاب كرده و گفته است «و سمّيته كشف الوجوه الغرّ لمعانى نظم الدّر» و شرح مزبور باين عبارت آغاز مى‌شود: «الحمد للّه الّذى فلق بقدرته صبح الوجود عن غسق العدم فجعله آية مبصرة ليقيم عليه دليلا» .

اين شرح به‌طورى‌كه گفتم بسيار عالمانه و محقّقانه نوشته شده است. شارح پس از ديباچۀ ادبى عرفانى بسيار عالى بر سبيل تمهيد مقدّمه بطرح ده اصل در دو قسم هر قسمى مشتمل بر پنج فصل شروع كرده و بسيارى از مصطلحات صوفيّه و حقايق عرفانى را كه در شرح ابيات محتاج اليه بوده در اين فصول شرح داده و سپس بشرح قصيده پرداخته است باين طريق كه ابيات را جدا جدا عنوان كرده و پس از تحليل و تجزيه نكات و دقائق صرفى و نحوى و معانى و بيانى نخست ترجمه و سپس شرح و تحقيق نموده است. اين شرح در تهران به سال 1319 هجرى قمرى چاپ شده امّا باشتباه آن را بكمال الدّين عبد الرّزاق كاشانى نسبت داده‌اند، از جمله دلائل اينكه شرح مطبوع از عزّ الدّين محمود مى‌باشد اين است كه قسمتى از عبارات آن شرح را كه با كتاب چاپ شده كاملا مطابق است جامى در نفحات الانس نقل كرده و از اين رهگذر دليلى براى معرّفى كتاب و انتساب آن بعزّ الدّين محمود بدست داده است.

نفحات الانس در ترجمۀ عز الدّين محمود مى‌نويسد «وى صاحب ترجمۀ عوارف است و شارح قصيدۀ تائيّۀ فارضيّه و بسى حقائق بلند و معارف ارجمند در اين دو كتاب درج كرده است و قصيده را شرح مختصر مفيد نوشته است و كشف معضلات و حلّ مشكلات آن كرده است به مقتضاى علم و عرفان و ذوق و وجدان خود بى‌آنكه مراجعت كند بشرح ديگر چنانكه در ديباچۀ آن مى‌گويد: و لم ارجع فى املائه الى مطالعة شرح كيلا يرتسم منه في قلبى رسوم و آثار تسدّ باب الفتوح و تتشبّث بأذيال الرّوح فأتلو تلو الغير و أحذو حذوه في السّير و دأبى في التّحرير تفريغ القلب من مظانّ الرّيب و توجيه وجهه تلقاء مدين الغيب استنزالا للفيض

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 18)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الجديد و استفتاحا لابواب المزيد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote11)» .

دليل ديگر كه بر خود نگارنده در طىّ مطالعه و ممارست متمادى در مصباح- الهدايه و شرح تائيّه و آشنا شدن با سبك فكر و تعبيرات مؤلّف آنها عزّ الدّين محمود معلوم شده و انتساب شرح مزبور را بعز الدّين محقّق ساخته اين است كه دو كتاب مزبور با اينكه يكى فارسى و ديگر عربى است در سبك عرفانى و طرز فكر و اسلوب تعبيرات و استعارات طورى موافق است كه احيانا يكى ترجمۀ ديگرى مى‌نمايد و به خوبى نشان مى‌دهد كه هر دو ريختۀ يك قلم و ساخته و پرداختۀ يك ذوق و انديشه است. محض نمونه يك سطر از فصل سوم قسم دوم مقدّمۀ شرح تائيّه را (فى الوجد و الوجود) با عبارت مصباح الهدايه فصل چهارم از باب چهارم (ص 133 چاپ حاضر) بعنوان (فصل چهارم در وجد و وجود) نقل مى‌كنم:

مصباح الهدايه: مراد از وجد واردى است كه از حق تعالى بر دل آيد و باطن را از هيئت خود بگرداند باحداث وصف غالب چون حزنى يا فرحى جنيد رحمه اللّه گفته است الوجد انقطاع الاوصاف عند سمة الذّات بالسّرور-و ابو العبّاس عطا گفته است الوجد انقطاع الاوصاف عند سمة الذّات بالحزن. ه‍

شرح تائيّه: الوجد مصادفة الباطن من اللّه سبحانه واردا يورث فيه سرورا او حزنا و يغيّره عن هيئته و يغيبه عن اوصافه بشهود الحقّ قال الجنيد الوجد هو انقطاع الاوصاف الخ و قال ابن عطا هو انقطاع الاوصاف الخ.

از اين قبيل توافق ما بين دو كتاب فراوان است و احتمال اقتباس با شائبۀ انتحال هم نسبت به اين‌گونه مؤلّفان پرمايه شايسته و سزاوار نيست.

نوشته‌هاى كشف الظّنون دربارۀ اين شرح مضطرب و حاكى از ترديد و اشتباه خود اوست. در ضمن شروح تائيّۀ فارضيّه (چاپ اسلامبول ج 1 ستون 266 الى 265)

1) -نفحات الانس ص 487-428 و عبارت منقول عينا در ديباچۀ شرح تائيه چاپ طهران ص 6 موجود است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 19)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يك جا مى‌نويسد: و شرح الشّيخ عز الدّين محمود النطنزى الكاشى المتوفّى سنة خمس و ثلاثين و سبعمائة اوّله الحمد للّه الّذى فلق بقدرته صبح الوجود الخ. و بعد از چند سطر همين عبارت را براى اوّل شرح كمال الدّين عبد الرّزاق كاشانى تكرار مى‌كند و در چند سطر پيش ازين دربارۀ نام تائيّه از شيخ شرف الدّين داود بن محمود بن قيصرى مى‌نويسد: و ذكر بعضهم انّ اسم هذا الشّرح كشف وجوه الغرّ لمعانى الدّر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote12)و در حرف كاف تنها باين قناعت مى‌كند كه (كشف وجوه الغرّ لمعانى الدّر) نام شرح تائيّۀ فارضيّه است.

**شيخ شهاب الدين سهروردى مؤلف عوارف المعارف**

شيخ الاسلام شهاب الدّين عمر سهروردى از بزرگترين مشايخ نامدار صوفيّۀ شافعى مذهب است كه در بغداد خانقاه و مجلس وعظ و ارشاد و جماعتى بسيار مريدان و پيروان داشت، نسب او بچهارده يا پانزده واسطه بمحمّد بن ابى بكر خليفۀ اوّل مى‌پيوندد بدين قرار:

شيخ شهاب الدّين ابو حفص عمر بن محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه بكرى معروف بشيخ عمويه ابن سعد بن حسين بن قاسم بن نضر بن قاسم بن سعد بن نضر بن عبد الرّحمن بن قاسم بن محمّد بن ابى بكر صدّيق رضى اللّه عنه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote13).

1) عبارت كشف الظنون مغلوط است و بدون تصرف نقل شد. اينجا يادآور مى‌شويم كه كشف الظنون چاپ جديد اگر از چاپ قديم مغلوطتر نباشد كم‌غلطتر نيست اتّفاقا در قسمتى كه نمونۀ نسخۀ اصل را كليشه كرده است هم نسخۀ چاپ شده با نسخۀ اصل تفاوت فاحش دارد خوانندگان مراجعه و مقابله كنند. و نيز علاوه مى‌كنم كه فاضل محترم آقاى سعيد نفيسى استاد دانشگاه به بنده اطّلاع دادند كه از آثار عز الدين محمود يك رساله در تصوّف بعربى و دو مثنوى بنام عشق‌نامه و عقل‌نامه بنظر ايشان رسيده و نيز گفتند كه ترجمۀ عوارف المعارف را عماد فقيه كرمانى بنظم درآورده و نسخۀ آن نزد معظّم له موجود است.

2) اين نسب‌نامه مطابق است با نوشتۀ ابن نجّار در تاريخ بغداد كه مى‌گويد از روى خطّ شيخ ابو النجيب سهروردى نقل شده و ابن خلكان در شرح حال ابو النجيب ج 1 ص 324 چاپ طهران ذكر كرده است و بنابراين از شيخ شهاب الدين تا ابو بكر شانزده فاصله و تا محمد بن ابى بكر پانزده بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 20)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

شيخ شهاب الدّين در اواخر رجب يا اوائل شعبان 539 در سهرورد زنجان متولّد شد و از آنجا ببغداد آمد و در تحت تربيت عمويش شيخ ابو النّجيب سهروردى بكسب علوم ظاهر و باطن اشتغال يافت تا در علوم ظاهر بمقام فقها و محدّثان بزرگ و در علوم باطن به رتبۀ مشايخ و اقطاب كامل رسيد و در عهد خود بقدس و تقوى و عبادت و كرامت معروف بود، و در مقامات ظاهرى نيز با عزّت و حرمت بسيار مى‌زيست، جمعى بسيار از علما و فضلاى آن دوره در حلقۀ ارادتمندان وى داخل شدند و دربارۀ مقامات ظاهرى و باطنى او عقايد مبالغه‌آميز داشتند، در اواخر عمرش مريض زمين‌گير شد مع‌ذلك لحظه‌يى از عبادات شرعى و اوراد و اذكار غافل نمى‌نشست تا در غرّۀ محرّم سال 632 ببغداد درگذشت و بقعۀ او هم اكنون در آنجا زيارتگاه معروف است، و در همين سال وفات ابن فارض (شرف الدّين ابو حفص عمر ابن فارض متولّد چهارم ذى‌القعده 567 يا 566) روز سه شنبه دوازدهم جمادى الاولى در قاهره اتّفاق افتاد.

شيخ شهاب الدّين در فقه و حديث شاگرد عمويش ابو النّجيب سهروردى و ابو القاسم بن فضلان و ابو المظفر هبة اللّه و معمر بن فاخر و ابى زرعۀ مقدسى و ابو الفتوح طائى و جماعت ديگر از فقها و محدّثان نيمۀ دوم قرن ششم هجرى است و ابن نجّار و

2) بقيه از صفحۀ قبل واسطه است. و بنا بر روايت ديگر كه هم ابن خلكان و سبكى در طبقات الشافعية در ترجمه حال شيخ ابو النجيب سهروردى نوشته‌اند: شيخ عمويه ابن سعد بن حسين (حسن: خ) ابن قاسم بن علقمة ابن نضر بن معاذ بن عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابى بكر صديق رضى اللّه عنه. و بنابراين از شيخ شهاب الدين تا ابو بكر خليفه پانزده و تا محمد ابى بكر چهارده پشت واسطه مى‌شود، و مطابق اين دو روايت معلوم مى‌شود كه در اوائل عمود نسب تا پشت هشتم شيخ شهاب الدين و همچنين در اواخر عمود نسب تا چهار بطن روايات متّفق و در فاصلۀ ما بين آنها اختلاف است. در طبقات الشافعية چاپ مصر كه بصحّت طبع آن هيچ اطمينان نيست در ترجمۀ حال شيخ نجيب الدين سهروردى سلسلۀ نسب را همان‌طور نوشته است كه ابن خلكان در ابتداى شرح حال نقل كرده، امّا در ترجمۀ شيخ شهاب الدين سهروردى طور ديگر مى‌نويسد كه با دو روايت مذكور اختلاف دارد بدين قرار: شيخ شهاب الدين عمر بن محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد اللّه بن عمويه بن سعيد بن حسين بن قاسم بن نصر بن قاسم بن محمد بن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابى بكر صديق عبد اللّه بن ابى قحافه. (طبقات الشافعية ج 5 ص 143.)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 21)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ابو الغنائم ابن علاّن و ابو العبّاس ابرقوهى و گروه ديگر از محدّثان و روات معروف كه سبكى در طبقات الشافعيّة ذكر كرده است شاگردان روايت او بودند، امّا در طريق تصوّف هم مشايخ بسيار ديد و از هر خرمنى خوشه‌ها چيد از جمله مشايخ او شيخ عبد القادر گيلانى است متوفّى 561 [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote14)، و شيخ ابو السّعود بغدادى متوفّى 579 [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote15)، و شيخ ابو محمّد بن عبد يا عبد اللّه بصرى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote16)كه در عوارف المعارف مكرّر از وى روايت كرده و يكى از روايات او را عزّ الدّين محمود در كتاب مصباح الهدايه آورده است [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote17). اين‌گونه مشايخ كه گفتيم ظاهرا از مشايخ خدمت و صحبت شيخ شهاب الدّين بودند، امّا شيخ و استاد بزرگ او در طريقت و باصطلاح شيخ خرقه و تلقين ذكر او [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote18)مطابق كرسى نامه‌هاى صوفيّه عمويش شيخ ابو النّجيب سهروردى است كه سلسلۀ نسب تصوّف او را ذكر خواهيم كرد.

از شيخ ابو النّجيب سهروردى چند رشته تصوّف منشعب مى‌شود كه يكى از آنها سلسلۀ معروف سهرورديه است و ديگر سلسلۀ پير جماليه كه از امام الدّين محمد از شاگردان شيخ نجيب الدّين علىّ بن بزغش شيرازى منشعب مى‌گردد و عموم اين سلسله‌ها از طريق شيخ شهاب الدّين سهروردى جارى شده است.

1) سيّد محمّد عبد القادر بن ابو صالح گيلانى از سادات حسنى است كه نسبش بعبد اللّه محض ابن حسن مثنّى ابن حسن بن على بن ابى طالب عليه السلام مى‌پيوندد ولادت او سال (471-470) و وفاتش در سال 561 واقع شده و سلسلۀ قادريه كه از سلاسل معروف صوفيّه مى‌باشد بدو منسوب است، در حواشى كتاب نيز ترجمۀ حال او را نوشته‌ايم.

2) در باب بيستم عوارف المعارف (فى ذكر من يا كل من الفتوح) مى‌نويسد: جاء رجل الى الشيخ ابى السّعود و كان من ارباب الاحوال السنيّة رأينا منه و شاهدنا احوالا صحيحة عن قوّة و تمكين.

3) ابن خلكان ابو محمد بن عبد اللّه و يافعى و سبكى ابو محمد بن عبد بصرى نوشته‌اند در متن كتاب مصباح الهدايه نيز نسخه‌ها مختلف است. رجوع شود بحواشى و مستدركات صفحه 427 كتاب.

4) رجوع شود به صفحه 427 چاپ حاضر.

5) بايد دانست كه انتساب مريدان بمشايخ بسه طريق است.1-خرقه 2-تلقين ذكر 3- خدمت و صحبت و تأديب. -امّا خرقه دو قسم است:1-خرقۀ ارادت كه جز از يك شيخ ستدن روا نباشد 2-خرقۀ تبرّك كه ممكن است از مشايخ بسيار براى تبرك بگيرند (كتاب مناهج العباد الى المعاد تأليف شيخ سعيد الدين فرغانى بنقل نفحات الانس

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 22)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سلسلۀ معروف نعمت‌اللهيه نيز از يك طريق بشيخ شهاب الدّين سهروردى مى‌پيوندد زيرا كه شاه نعمة اللّه ولىّ سر سلسلۀ نعمت‌اللهيّه (وفاتش به اصحّ اقوال 834 ه‍) از مريدان شيخ عبد اللّه يافعى مورّخ معروف صاحب كتاب مرآة الجنان و الدّر النّظيم (متوفّى 768 ه‍) بود، و خود يافعى به يك طريق با دو واسطه سند خرقه و همچنين سند روايت عوارف المعارف را بشيخ شهاب الدّين مى‌رساند، در كتاب مرآة الجنان در وقايع 632 بعد از ترجمۀ حال شيخ شهاب الدّين سهروردى مى‌نويسد: «و اليه يرجع بعض شيوخنا فى لبس الخرقة و بعضهم يرجع الى الشّيخ عبد القادر و بيني و بينه اثنان في كتابه العوارف و كذا في لبس الخرقة» .

در ديباچۀ شرح ديوان ابن فارض كه شيخ على نوۀ دخترى ابن فارض نوشته است از قول شيخ كمال الدّين محمّد پسر ابن فارض نقل مى‌كند كه شيخ شهاب الدّين سهروردى در سال 628 هجرى آخرين سفر حج كرد، گروهى انبوه از مردم عراق در موكب او به زيارت بيت اللّه آمده در طواف و وقوف عرفات بدو اقتدا مى‌كردند، در اين سفر ما بين وى و ابن فارض ملاقات اتّفاق افتاد و من و برادرم عبد الرّحمن و جماعتى ديگر از جمله شهاب الدّين ابن خيمى و برادرش شمس الدّين با حضور و اجازت پدرم ابن فارض از دست شيخ شهاب الدّين سهروردى خرقه پوشيديم. [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote19). در نفحات الانس جامى نيز بنقل از يافعى شرح ملاقات كرامت‌آميزى كه ما بين ابن فارض و سهروردى دست داده نقل كرده است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote20). و در كتاب سيرۀ جلال الدّين تأليف نور الدّين محمّد زيدرى شرح رسالت سهروردى را از طرف ناصر خليفه به دربار خوارزمشاه نوشته ابن خلكان مى‌نويسد كه شيخ شهاب الدّين بعنوان رسالت از طرف ديوان عزيز به اربل آمد و آنجا مجلس وعظ دائر كرد امّا مرا بعلّت كمى سنّ ديدار او دست نداد (ج 1 ص 415 چاپ طهران) .

1) -مقدمۀ شرح بورينى و نابلسى بر ديوان ابن فارض ص 18

2) -نفحات الانس در ضمن ترجمۀ ابن فارض ص 487 چاپ نول كشور. در همين ملاقات است كه گويند ابن فارض دو بيت از اشعار خود را بر سهروردى فروخواند و سهروردى بوجد آمد. اهلا بما لم اكن اهلا لموقفه قول المبشّر بعد اليأس بالفرج لك البشارة فاخلع ما عليك فقد ذكرت ثمّ على ما فيك من عوج

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 23)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سبكى در طبقات الشافعيّة شرح مبسوطى در فضائل و پاره‌اى از فتاوى شيخ شهاب الدّين سهروردى نوشته است كه به رعايت اختصار از نقل آن خوددارى كرديم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote21).

در شرح احوال وى مى‌نويسند كه با همه عزّت و حرمت و جاه و جلالى كه داشت با نهايت فقر و تهيدستى مى‌زيست و به‌هيچ‌وجه مال دنيا قبول نمى‌كرد حتّى اينكه در هنگام مرگش مئونت كفن و دفن نداشت.

در تاريخ گزيده (ص 790 عكسى) دو بيت ذيل را بدو نسبت مى‌دهد:

بخشاى بر آنكه بخت يارش نبود جز خوردن اندوه تو كارش نبود   
در عشق چه حالتيش باشد كه در آن هم بى‌تو و هم با تو قرارش نبود   
علاوه بر رباعى مذكور اشعار ديگر نيز بدو منسوبست از جمله اين رباعى كه در رياض العارفين آورده است

اى دوست وجود و عدمت اوست همه سرمايۀ شادى و غمت اوست همه   
تو ديده ندارى كه ببينى او را ورنه ز سرت تا قدمت اوست همه   
ترجمۀ حال شيخ شهاب الدّين سهروردى اوّل يحيى بن حبش بن اميرك را كه بلقب شيخ اشراق و شيخ مقتول معروف است و به تهمت بددينى در حلب به سال 587 بقتل رسيد و بعضى او را با صاحب عنوان شيخ شهاب الدّين سهروردى دوم مؤلّف عوارف المعارف اشتباه كرده‌اند در حواشى كتاب (ص 8 چاپ حاضر) به اندازه‌يى كه براى رفع شبهه دربايست بوده است نوشته‌ايم اينجا بتكرار احتياج نباشد. از جمله تأليفات شيخ الاسلام عمر سهروردى در تصوف كتاب جذب القلوب الى مواصلة المحبوب است كه در حلب به سال 1328 ه‍ چاپ شده [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote22)امّا اثر بسيار مشهورش كتاب عوارف المعارف است كه اينك دربارۀ آن سخن مى‌گوييم.

عوارف المعارف و مؤلفات ديگر در تصوف تا زمان سهروردى بزرگترين اثر معروف از تأليفات شيخ الاسلام شهاب الدين عمر سهروردى 632-539

1) -رجوع شود بكتاب طبقات الشافعية ج 5 ص 143

2) -معجم المطبوعات العربية ستون 1060

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 24)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در موضوع تصوّف كه شهرت جهانگير يافته و مبنى و مأخذ و اصل عمدۀ عزّ الدّين محمود در تأليف مصباح الهداية و مفتاح الكفاية بوده كتاب عوارف المعارف است كه خوشبختانه مكرّر چاپ شده و در دسترس فضلا قرار گرفته است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote23)اين كتاب مشتمل است بر شصت و سه باب در آداب سير و سلوك و سنن و وظايف سالكان و معارف و مقامات و احوال عارفان و اصطلاحات صوفيّه و در هر باب بطور اختصار آنچه لازمۀ تحقيق و نقل روايات و حكايات است در اين كتاب فروگذار نشده، و سهروردى به شيوه و سنّت پسنديدۀ محدّثان ارجمند قديم سند سماع و قرائت روايات كتاب را بدست داده است اين كتاب اگرچه بتفصيل و بسط كتاب قوت القلوب ابو طالب مكّى نيست امّا فوائد و نتايجى كه از مطالعۀ اين كتاب براى ارباب تحقيق و سالكان طريق حاصل مى‌شود بمراتب بيش از كتاب قوت القلوب است.

بايد دانست كه نزديك بهمان عصر و زمان كه نهضت تصوّف باسم و رسم صوفى آغاز شد، يعنى از قرن دوم هجرى دانشمندان اين طايفه دست بكار تأليف و تصنيف شدند و كتب و رسائل بسيار در موضوع زهد و تقوى و بى‌اعتنائى بدنيا و توجّه به آخرت و آداب عبادت و سير و سلوك كه از تعليمات متداول صوفيّه است در مدّت پنج قرن تا زمان شيخ شهاب الدّين سهروردى بپرداختند و همين كتب و رسائل بود كه بضميمۀ كلمات بزرگ و معارف مأثوره از بزرگان اين سلسله منشأ هدايت طالبان طريق مى‌گرديد. دانشمند نامدار جهان حجّة الاسلام امام محمد غزالى (505-450) يكى از اين طالبان راه يافته و تشنه‌كامان زلال تحقيق است كه بتصريح خود او در كتاب المنقذ من الضلال به بركت مطالعۀ كتب صوفيه از قبيل قوت القلوب ابو طالب مكّى و تأليفات حارث محاسبى و همچنين مقالات و عبارات متفرّقۀ جنيد و شبلى و ابو يزيد بسطامى و امثال ايشان از مشايخ صوفيه با اسرار تصوف آشنا گرديد و پس از آوارگيها و سرگردانيها و پى‌جويى‌هاى بيشمار كه در طلب راه حق كرد مطمئن گرديد كه مسلك صوفيه بهترين مسالك و طريق ايشان مستقيم‌ترين راهها براى

1) -از آن جمله يك‌بار مستقل در دو جزو به سال 1294 ه‍ در مصر و بار ديگر در حاشيۀ احياء العلوم غزّالى.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 25)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

وصول بحق و حقيقت است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote24).

در كتاب الفهرست ابن النّديم كه در نيمۀ دوم قرن پنجم هجرى در حدود سال 377 تأليف شده است در فصل مخصوص راجع بتأليفات متصوّفه از كتب و رسائل بسيار نام مى‌برد كه معلوم نيست در عصر حاضر چه اندازه از آنها موجود باشد.

از جمله مؤلّفان قديم صوفيّه بشر بن حارث حافى است متوفّى 227 ه‍ مؤلّف كتاب الزهد و ديگر يحيى بن معاذ رازى متوفّى 258 ه‍ مؤلّف كتاب المريدين و سهل تسترى متوفّى 283 ه‍ يا (273 ه‍) مؤلّف كتاب دقائق المحبين و مواعظ العارفين و كتاب جوابات اهل اليقين. و از مشاهير مؤلّفان اين فرقه ابن ابى الدنيا عبد اللّه بن محمّد بن عبيد قرشى است (متولّد 208 متوفّى روز سه‌شنبه چهاردهم جمادى الآخره سال 281 ه‍) [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote25)كه در الفهرست ابن نديم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote26)نام سى و سه كتاب از تأليفات او را ذكر مى‌كند، و از تأليفات چاپ‌شدۀ او كتاب من عاش بعد الموت بنظر نگارندۀ سطور رسيده و ابن نديم ازين كتاب نام نبرده است. ناشر كتاب در مقدّمه از مجموعۀ خطّى گرانبهايى از آثار مؤلّف مزبور اطّلاع مى‌دهد كه در قرن ششم هجرى كتابت شده است [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote27).

از جمله مؤلّفان قديم صوفيّه در قرن سوم هجرى حارث بن اسد محاسبى است (متوفّى 243 ه‍) كه كتب بسيار در زهد و اصول ديانت و ردّ بر معتزله تأليف كرده بود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote28)از جمله تأليفات وى رساله‌يى است كه بنام كتاب التوهم چاپ شده است [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote29).

در كتب تصوّف كه تا زمان سهروردى به فارسى و عربى تأليف شده چند كتاب بسيار مشهور است از اين جمله كتاب روضة العقلاء تأليف ابو حاتم بستى (متوفى 354 ه‍)

1) -المنقذ من الضّلال چاپ مصر صفحۀ 26.

2) -براى ترجمۀ حال ابن ابى الدنيا رجوع شود بتاريخ بغداد خطيب و طبقات الحفاظ ذهبى و الفهرست ابن نديم.

3) -الفهرست چاپ مصر ص 262

4) -اين كتاب در مطبعۀ اسلاميّه مصر به سال 1352 ه‍ باهتمام سيد محمّد حافظ التجانى بطبع رسيده و مى‌گويد تاريخ نسخۀ خطى اصل كه از كتابخانۀ عكّا بدست او افتاده 583 ه‍ است.

5) -الفهرست ابن النديم ص 261 چاپ مصر.

6) -شايد همان كتاب باشد كه در الفهرست ابن نديم بنام التفكّر و الاعتبار در جزو مؤلّفات حارث محاسبى ذكر شده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 26)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و كتاب اللمع ابو نصر سرّاج طوسى (متوفّى 376 ه‍) و كتاب قوت القلوب ابو طالب مكّى (متوفى 376 ه‍) و رساله قشيريه تأليف استاد ابو القاسم قشيرى (متوفى 465 ه‍) كه تاريخ تأليف آن به‌طورى‌كه در مقدّمه تصريح شده سال 437 هجرى است و كتاب حلية الاولياء حافظ ابو نعيم اصفهانى متوفّى 430 در تصوّف و تراجم صوفيّه و كتاب كشف المحجوب ابو الحسن غزنوى در قرن پنجم هجرى و كتاب اسرار التوحيد فى مقامات الشّيخ ابى سعيد از مؤلّفات قرن ششم و كتاب طبقات الصوفية ابو عبد الرّحمن سلّمى كه بضبط يافعى در 412 فوت شد، و اين كتاب را شيخ الاسلام خواجه عبد اللّه انصارى (متولّد 396 متوفّى 481) در مجالس صحبت و مجامع تذكير و موعظت بزبان هروى قديم كه در آن عهد معهود بوده است املاء مى‌فرموده و سخنان ديگر از بعضى مشايخ كه در آن كتاب مذكور نشده و بعضى از اذواق و مواجيد خود بر آن مى‌افزوده و يكى از مريدان آن را جمع مى‌كرده است، همين كتاب را كه بنام امالى هروى ظاهرا شهرت داشته است در سنه 881 هجرى شاعر دانشمند معروف ملا عبد الرحمن جامى متوفّى 898 بدر خواست امير على‌شير نوائى از زبان هروى بزبان فارسى نقل و مطالب ديگر بر آن افزوده و كتاب خود را بنام نفحات الانس تأليف كرده است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote30)

از جمله آثار مهمّ اواخر قرن پنجم يا اوائل قرن ششم كه با مشرب و مذاق صوفيّه تأليف و دربارۀ تصوّف در آن بحث مستوفى شده كتاب احياء العلوم امام محمّد غزّالى است (متولد 450 متوفّى 505) . و از امام ابو الفرج عبد الرّحمن بن جوزى متوفّى 597 كه از مشاهير علماى سدۀ ششم هجرى بود دو تأليف مهم در دست است يكى بنام صفة الصفوة در تجليل مقام تصوّف و تراجم بزرگان صوفيّه و پيشوايان دين و ارباب زهد و عبادت و ديگر موسوم به تلبيس ابليس كه قسمت عمده‌اش راجع است بنقد مسالك صوفيّه و نكوهش و ردّ عقايد صوفيان.

از كتاب احياء العلوم كه در موضوع خود منحصر بفرد است و همچنين از كتبى كه جنبۀ تاريخى و تراجم رجالش غلبه دارد يعنى حلية الاولياء و طبقات الصوفية و صفة الصفوة چون بگذريم در ميان كتب تصوّف هيچ‌كدام به اندازۀ رسالۀ قشيريّه

1) -مقدمۀ نفحات الانس.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 27)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و قوت القلوب ابو طالب مكّى كسب شهرت و اهميّت پيدا نكرده و نامش بر سر زبانها نيفتاده بود. مولوى در بيت ذيل باين دو كتاب نظر دارد لعل او گويا ز ياقوت القلوب نه رساله خوانده نه قوت القلوب   
و از اين دو كتاب هم بنظر نگارنده رسالۀ قشيريّه با اختصارش جامع‌تر و مفيدتر و پرمغزتر از قوت القلوب است. از جمله مزاياى رسالۀ قشيريّه فصلى است مخصوص بتراجم رجال صوفيّه كه با نهايت اختصار مشتمل بر ترجمۀ حال صحيح بسيارى از عرفاى نامدار است تا زمان خود قشيرى. اتّفاقا كتاب عوارف المعارف نيز از اين فضيلت عارى است. كتاب التعرّف ابو بكر كلابادى متوفّى 380 نيز كه از كتب مهمّ تصوّف است به شهرت آن دو كتاب نرسيد

بالجمله تا زمان شيخ شهاب الدّين عمر سهروردى شهرت و اعتبار منحصر بدو كتاب مزبور بود كه در موضوع خود قرين و تالى نداشتند. كتاب عوارف المعارف سهروردى سومين آن دو كتاب گرديد بلكه تا حدّى از حيث شهرت و اعتبار بر آنها مخصوصا بر قوت القلوب بچربيد و از همان زمان كه اين كتاب تأليف شد مورد توجّه و از مراجع عمدۀ علما و عرفا قرار گرفت و حواشى و تعليقات و تراجم و شروح بسيار بسه زبان فارسى و عربى و تركى بر آن نوشتند كه بعضى را صاحب كشف الظنون در ذيل عنوان عوارف المعارف ذكر كرده و كتاب مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه را نيز در جزو تراجم فارسى آن بقلم آورده است بدين قرار: و عليه تعليقة للسيّد الشّريف عليّ بن محمّد الجرجاني المتوفّى سنة 816 ستّ عشرة و ثمانمائة و ترجمه العارفى بالتّركي و ظهير الدّين عبد الرّحمن بن عليّ الشّيرازيّ بالفارسىّ و الشّيخ عزّ الدّين محمود بن علىّ الكاشيّ النطنزيّ ايضا بالفارسىّ سمّاه مصباح الهداية و مفتاح الكفاية اوّله حمدى كه لمعات صدق و نفحات اخلاص الخ المتوفّى سنة 735 و اختصره محبّ الدين احمد بن عبد اللّه الطّبرىّ المكّى الشافعى المتوفى سنة 694 اربع و تسعين و ستّمائة و تخريج احاديثه للشّيخ قاسم بن قطلوبغا الحنفىّ المتوفّى سنة 879 تسع و سبعين و ثمانمائة (چاپ اسلامبول ستون

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 28)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

1177-1178) . دربارۀ كتاب مصباح الهدايه كه ترجمۀ عوارف المعارف نيست بلكه كتاب مستقلّى است متضمّن مطالب عوارف المعارف به اضافۀ مطالب ديگر از خود عزّ الدّين محمود در محل خود بتفصيل بحث كرده‌ايم عجالة بهمين مقدار بسنده كرده به ترجمۀ حال شيخ ابو النّجيب سهروردى و نام مشايخ سلسلۀ او مى‌پردازيم.

**ابو النجيب سهروردى**

شيخ ضياء الدين ابو النجيب عبد القاهر بن عبد اللّه بن محمّد بن عمويه از مشايخ بزرگ صوفيّه در قرن ششم هجرى است، مدّتى در مدرسۀ نظاميّۀ بغداد نزد اسعد ميهنى و استادان ديگر تحصيل فقه و اصول مذهب كرد و نزد قاضى ابو بكر انصارى و زاهر بن طاهر و جماعت ديگر از محدّثان سماع حديث نمود و پس از فراغت از علوم ظاهرى داخل رشتۀ تصوّف و مشغول تربيت و ارشاد طالبان طريق گرديد، در بغداد خانقاهى داشت كه اصحاب وى در آن مسكن و انجمن داشتند و وى بوعظ و تذكير و مجلس گويى ايشان را هدايت و راهنمايى مى‌كرد، در آن حال براى تدريس نظاميّه دعوت شد و از بيست و هفتم محرم 545 تا رجب 547 مدرّس نظاميه بود، در سال 557 بقصد زيارت بيت المقدس سفر كرد، يك چند در موصل و يك چند در دمشق مجلس وعظ داير داشت و در اين سفر ملك نور الدّين محمود حكمران شام مقدم او را گرامى شمرد و دربارۀ وى اعزاز و تجليل بسيار نمود، ولادتش بنوشتۀ سبكى در طبقات الشافعيّة در ماه صفر 490 [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote31)در سهرورد و وفاتش بضبط بيشتر مورخان، عصر روز جمعه هفدهم جمادى الآخره سال 563 در بغداد اتفاق افتاد.

**سلسلۀ طريقت شيخ شهاب الدين سهروردى**

طريقۀ شيخ شهاب الدين سهروردى در ميان طرق و سلاسل صوفيّه بنام سلسلۀ سهرورديه معروف است. شيخ شهاب الدّين در طريقۀ تصوّف مشايخ بسيار ديد امّا شيخ و استاد بزرگ او در طريقت چنانكه پيش هم گفتيم عمويش شيخ ابو النجيب

1) -ابن خلكان اين سال را بترديد ذكر كرده است

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 29)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سهروردى است، و شيخ ابو النّجيب هم در تصوف خدمت مشايخ متعدّد رسيد و از بركت صحبت ايشان بمقامات عاليه دست يافت، از جمله مشايخ او شيخ حمّاد دبّاس است متوفّى رمضان 525 [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote32)كه در مواضع متعدّد از كتاب عوارف المعارف تصريح شده [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote33)امّا نسبت خرقۀ ارادت و تلقين ذكر او موافق كرسى نامه‌ها كه در كتاب مجلى ابن ابى جمهور احسائى از علماى قرن نهم و نفحات الانس و بستان السّياحه و رياض السّياحه و طرائق الحقائق بر مى‌آيد بدين قرار است:

(1) نسبت خرقه ارادت: شيخ ابو النجيب سهروردى از عموى خود قاضى وجيه الدين-از ابو محمّد عمويه و اخى فرج زنجانى كه دست هر يك در الباس خرقه شريك ديگرى بوده است.

و ابو محمّد عمويه-از احمد اسود دينورى-از ممشاد دينورى متوفّى 299 از سيّد الطائفة ابو القاسم جنيد بن محمّد بغدادى متوفى 297-از خالش سرىّ سقطى متوفّى 257 [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote34)از ابو محفوظ معروف كرخى متوفّى 201-200 ه‍.

امّا اخى فرج زنجانى متوفّى رجب 457 خرقه از دست ابو العبّاس نهاوندى پوشيد-از ابو عبد اللّه محمد بن خفيف شيرازى متوفّى 371 [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote35)-از ابو محمّد رويم بغدادى متوفّى 303-از جنيد بغدادى.

(2) نسبت تلقين ذكر: شيخ ابو النجيب سهروردى از امام احمد غزّالى متوفّى 525 [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote36)-شيخ ابو بكر نسّاج-شيخ ابو القاسم گرگانى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote37)-ابو عثمان مغربى

1) -ابو عبد اللّه حمّاد بن مسلم بن دبّاس از مشايخ صوفيۀ قرن ششم هجرى است كه در نفحات الانس ص 456 و كتاب خزينة الاصفياء ترجمۀ حالش مسطور است، نگارنده در حواشى كتاب ص 252 نوشتۀ خزينة الاصفياء را دربارۀ تاريخ وفات او نقل كردم.

2) -از جمله در باب بيستم: كان شيخنا ضياء الدّين ابو النجيب يحكى عن الشيخ حمّاد دبّاس. و در باب چهل و چهار: و حكى لنا عن الشيخ حماد شيخ شيخنا.

3) -ابن خلكان سال 251 و 253 هم نقل كرده است.

4) -وفات محمّد بن خفيف باصح اقوال چنانكه در كامل ابن اثير و تاريخ يافعى ضبط شده در 371 هجرى است و ظاهرا نسخۀ چاپى رسالۀ قشيريه (احدى و تسعين و ثلاثمائة) تحريف است بجاى (احدى و سبعين) .

5) -در عوارف باب 7 حكايتى دارد راجع به مصاحبت ابو النّجيب با امام احمد غزّالى در اصفهان

6) -در كتاب خزينة الاصفياء وفات ابو بكر نسّاج را 487 و وفات ابو القاسم گرگانى را 450 ه‍ نوشته است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 30)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

متوفّى 373-ابو على ابن كاتب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote38)-ابو على رودبارى متوفّى 322-سيّد الطائفه جنيد بغدادى-سرى سقطى-معروف كرخى.

امّا معروف كرخى موافق عقيدۀ جمعى از صوفيّه تربيت‌شدۀ حضرت علىّ بن موسى الرّضا عليه السّلام بود. و در اين موضوع اين نكته بخاطر نگارنده رسيده است كه محقّقان صوفيّه دربارۀ معروف معتقد به خلافت و جانشينى از حضرت رضا عليه السّلام نيستند زيرا كه وفات معروف كرخى به اصحّ اقوال در سنۀ 200 يا 201 ه‍ در زمان حضرت رضا عليه السلام اتّفاق افتاد، چه رحلت آن حضرت به اصحّ و اشهر اقوال در سال 203 هجرى اتّفاق افتاده است و باعتقاد همۀ محققان صوفيه انتقال منصب قطبيّت و مقام خلافت بقطب بعد در زمان حيات امام و قطب وقت و به عبارت ديگر وجود دو قطب ناطق بالفعل نايب و منوب عنه در يك زمان ممكن نيست. گروهى از سلاسل صوفيّه نسبت خرقۀ معروف كرخى را به داود طائى متوفى 165 [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote39)از حبيب عجمى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote40)از حسن بصرى متوفى 110 ه‍ از سر حلقۀ اولياء على بن ابى طالب عليه السلام مى‌دانند و طايفه‌يى برآنند كه معروف كرخى در تصوّف شاگرد فرقد سنجى است متوفى 131 [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote41)و فرقد شاگرد حسن بصرى و او شاگرد انس بن مالك متوفى 92 [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote42)كه آخرين صحابى بصره بود [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote43).

1) -نام او حسن بن احمد و وفاتش بنوشتۀ رسالۀ قشيريه در سيصد و چهل و اند و بضبط نفحات الانس 353 هجرى است.

2) -وفات داود طائى را ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 3 ص 74) در سال 165 در عهد خلافت مهدى عباسى ضبط كرده و ابن خلكان باختلاف اقوال 165 و 160 و يافعى 162 نوشته‌اند.

3) -وفات حبيب عجمى روز شنبه نهم رمضان 141 و بنوشتۀ خزينة الاصفياء در سنۀ 156 هجرى واقع شد (طرايق الحقائق)

4) -ابو يعقوب فرقد بن يعقوب سبخى از عبّاد و زهاد معروف سدۀ دوم هجرى است و تاريخ وفات او را ابن جوزى (صفة الصفوة ج 3 ص 196) و يافعى در 131 ه‍ نوشته‌اند.

5) -در سال وفات انس مالك ما بين 91-93 اختلافست و مدت عمر او را 99 سال نوشته‌اند. در حواشى كتاب ترجمۀ حال او را نوشته‌ام.

6) -آخرين صحابى نسبت به همه بلاد اسلامى ابو الطفيل عامر بن واثلة بن اسقع كنانى است كه باصح و اشهر اقوال شيعه و سنّى هشت سال زمان پيغمبر اكرم را درك كرد و در سال 110 ه‍ درگذشت و از شيعيان و دوستداران على و آل او بود. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بكتاب اسد الغابة و تنقيح المقال و رجال ابو على.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 31)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ابن نديم در كتاب الفهرست از روى خطّ ابو محمد جعفر خلدى متوفّى 348 [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote44)كه از رؤسا و مشايخ متصوّفۀ بغداد و از اصحاب معروف جنيد بغدادى است اتّصال رشتۀ تصوّف معروف كرخى را بانس مالك با همين وسايط كه ذكر كرديم نقل مى‌كند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote45).

بارى شيخ ابو النّجيب سهروردى چنانكه پيش گفتيم مركز اتّصال چند رشته از سلاسل صوفيّه مى‌باشد كه يكى از آنها سلسلۀ سهرورديّه است و رشتۀ تصوّف عز الدّين محمود بدان متّصل مى‌شود بدين قرار كه از شيخ ابو النّجيب مى‌رسد بشيخ شهاب الدين سهروردى و از او مى‌رسد به چند تن مشايخ قرن هفتم هجرى از جمله شيخ شمس الدين صفى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote46)و شيخ عماد الدّين احمد فرزند شيخ شهاب الدين و شيخ نجيب الدّين علىّ بن بزغش شيرازى كه از ديگر مشايخ معروف‌تر است. و از نجيب الدّين مى‌رسد به چند نفر از مشايخ نيمۀ دوم قرن هفتم و نيمۀ اوّل قرن هشتم، از آن جمله پسرش شيخ ظهير الدين عبد الرّحمن متوفى رمضان 716 و سعيد الدين محمد بن احمد فرغانى متوفّى حدود 700 [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote47)كه از شارحان تائيّه فارضيّه و فصوص الحكم محيى الدين ابن عربى است و امام الدّين محمّد كه سلسلۀ پير جماليّه بدو مى‌پيوندد و شيخ نور الدين عبد الصمد اصفهانى نطنزى متوفى 699.

و گروهى از بزرگان علما و عرفاى قرن هشتم هجرى شاگردان و تربيت‌شدگان طريقۀ نور الدّين عبد الصّمد بودند. از آن جمله شيخ نجم الدين محمود اصفهانى

1) -ابو محمد جعفر بن محمد بن نصير خلدى وفاتش روز يكشنبه نهم رمضان 348 واقع شد براى ترجمۀ حالش رجوع شود بصفة الصفوة ج 2 ص 265.

2) -قال محمد بن اسحاق قرأت بخط ابى محمد جعفر الخلدى و كان رئيسا من رؤساء المتصوّفة و ورعا زاهدا و سمعته يقول ما قرأته بخطه اخذت عن ابى القاسم الجنيد بن محمد و قال لى اخذت عن ابى الحسن السرى بن المغلّس السقطى و قال اخذ السرىّ عن معروف الكرخى و اخذ معروف الكرخى عن فرقد السنجى و اخذ فرقد عن الحسن البصرى و اخذ الحسن عن انس بن مالك و لقى الحسن سبعين من البدريين (الفهرست ص 260 چاپ مصر) .

3) -براى ترجمۀ حالش رجوع شود بنفحات الانس ص 426.

4) -براى ترجمۀ حالش رجوع شود بنفحات الانس ص 507-و مأخذ تاريخ وفاتش نوشتۀ كشف الظنون است در شروح تائيه ابن فارض و فصوص الحكم ابن عربى.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 32)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و كمال الدين عبد الرّزاق كاشانى و شيخ عز الدين محمود كاشانى مؤلّف مصباح الهدايه.

**كتاب مصباح الهداية و مفتاح الكفاية**

مهم‌ترين تأليفات شيخ عزّ الدّين محمود بن على كاشانى متوفى 735 كتاب حاضر موسوم به مصباح الهداية و مفتاح الكفاية است كه بى‌شبهه يكى از آثار گرانبهاى نثر فارسى و ذخاير ادبى و غنائم ملّى ما متعلّق بقرن هشتم هجرى مى‌باشد و خوشبختانه از دستبرد حوادث مصون مانده تا بدست ما رسيده و در موضوع خود كه عبارت از تصوّف و اخلاق باشد در ميان آثار فارسى قرن هفتم ببعد ممتاز و منحصر بفرد است.

اشخاصى كه متعرّض ترجمۀ حال عز الدّين محمود شده‌اند از قبيل جامى در نفحات الانس و مرحوم نايب الصّدر در طرائق، الحقائق، يا به معرّفى كتاب مصباح الهدايه پرداخته‌اند مانند حاجى خليفه در كشف الظنون، عموما عز الدّين محمود را در جزو مترجمان و شارحان و كتاب او را جزو شروح و ترجمه‌هاى فارسى عوارف المعارف ضبط كرده‌اند، و حال آنكه اين كتاب بتصريح خود مؤلّف در مقدّمه و از روى مطابقۀ دو كتاب با يكديگر كتاب مستقلّى است در تصوّف كه اكثر اصول و فروع عوارف المعارف را شامل و متضمّن است، باين طريق كه مؤلّف آن در درجۀ اوّل بكتاب عوارف نظر داشته و كتاب مصباح الهدايه را چنان پرداخته كه متضمّن رئوس مطالب مهمّ عوارف درآمده امّا در نقل حكايات و روايات سلسلۀ اسانيد را كه سهروردى آورده حذف كرده و مطالب را نيز بترتيب كتاب عوارف المعارف نياورده بلكه خود در تبويب و ترتيب فصول طرزى مخصوص انتخاب نموده كه با ترتيب عوارف المعارف كاملا فرق دارد و نيز مطالبى از خود بر افزوده است و ما در فصل ديگر راجع بمآخذ و مصادر مصباح الهدايه بتفصيل دراين‌باره سخن خواهيم گفت.

جامى علاوه بر اينكه در ترجمۀ حال عز الدّين نوشته است كه ترجمۀ عوارف المعارف كرد در ديباچۀ نفحات الانس نمونه‌هاى مفصّلى را از كتاب مصباح الهدايه بدست داده و اين كتاب ظاهرا قديم‌ترين مأخذى باشد كه عبارات مصباح الهدايه در آن بعين نقل شده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 33)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

منقولات جامى در مقدّمۀ نفحات عبارت است از:

1-قريب بتمام فصل اوّل از باب سوم «معرفت عبارت است از باز شناختن الخ» ص 6 نفحات و ص 80-82 مصباح الهدايه چاپ حاضر.

2-فصل دهم از باب سوم «بدانكه مراتب طبقات مردم الخ» ص 7-14 نفحات و ص 114-124 مصباح الهدايه.

3-قسمتى از فصل دوم از باب اوّل «توحيد را مراتب است الخ» ص 14-18 نفحات و ص 19-23 مصباح الهدايه.

ناگفته نگذريم كه در مثنوى طريقت‌نامه عماد فقيه پيشتر و بيشتر از نفحات اقتباس از مصباح الهدايه شده امّا نقل بمعنى است نه عين عبارات چنانكه بعد از اين بيايد.

كتاب مصباح الهدايه مشتمل است بر ده باب و هر بابى ده فصل كه مجموع يك‌صد فصل مى‌شود: باب اوّل در اعتقادات 2-علوم 3-معارف 4-اصطلاحات صوفيان 5-مستحسنات متصوّفه 6-آداب 7-اعمال 8-اخلاق 9-مقامات 10-احوال.

فصل اوّل كتاب در معنى و مأخذ اعتقاد و تمسّك به عقيدۀ صحيح و فصل دوم در توحيد و فصل آخر از مطالب كتاب كه فصل نهم از باب دهم باشد در اتّصال و تقسيم آن باتّصال وجودى و شهودى و فصل ماقبلش در فنا و بقاست. و فصل دهم از باب دهم كه خاتمۀ فصول كتاب مى‌باشد مشتمل است بر چهار وصيّت يا چهار نصيحت كه مؤلّف رعايت آنها را بر طالبان فوائد اين تأليف و راغبان عوائد اين تصنيف در مطالعۀ آن و ديگر كتب واجب و لازم مى‌شمارد.

مطالب كتاب بطور كلّى هفت قسمت است:1-اصول عقايد دينى از توحيد و نبوّت و معاد و متعلّقات آنها 2-علوم و معارف از قبيل علم فريضه و فضيلت و معرفت خواطر و تحقيق در وحى و الهام و كشف و شهود 3-اصطلاحات و مستحسنات صوفيّه مانند جمع و تفرقه و سكر و صحو و الباس خرقه و اساس خانقاه 4-آداب و رسوم فردى و اجتماعى مثل تجرّد و تأهّل و آداب شيخ و مريد و تعهّدات نفس از غذا خوردن و لباس پوشيدن و مانند آن 5-اعمال مذهبى از واجبات و مستحبّات، و اين قسمت به‌منزلۀ كتابى است جامع مسائل فقهى از فرائض و سنن و ادعيه و اوراد و اذكار مأثوره 6-اخلاق همچون راستى و احسان و بردبارى و بذل و مواسات و محبّت نوع

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 34)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

7-مقامات و احوال سالكان از مقام توبه تا حال اتّصال.

به‌طورى‌كه از فهرست مطالب و ابواب و فصول معلوم مى‌شود مؤلّف در اين كتاب از نخستين پايۀ دين كه اعتقاد بوجود صانع و توحيد است تا آخرين مقام و منزل سالكان راه تحقيق كه مرتبۀ فناء فى اللّه و بقاء باللّه و حال اتّصال است و بقول مولوى:

از مقامات تبتّل تا فنا پايه پايه تا ملاقات خدا   
شرح هر حدّ و مقام و منزلى كه بپر زو برپرد صاحب‌دلى   
همه مراحل و مقامات را بانضمام رئوس مسائل اعتقادى و اصول و فروع دين و آداب و رسوم و علوم و معارف و اخلاق فردى و اجتماعى شرح داده، و در هر فصلى هم بشيوۀ كتب علمى تحقيق كرده و هم حكايات و اخبار مأثوره و كلمات دانشمندان را مناسب هر موضوعى نقل نموده و كتابى پرداخته است كه از حيث پختگى تحقيقات و جامعيّت مطالب و شيوايى انشاء و خوش‌سليقگى در جمع و تدوين و خالى بودن از اطناب مملّ و ايجاز مخلّ در نوع خود از كتب فارسى قديم همتا و مانند ندارد.

از جمله محاسن و مزاياى اين كتاب كه آن را از ديگر مؤلّفات نوع خود ممتاز مى‌سازد و بر اعتماد خواننده و اهميّت كتاب مى‌افزايد آنست كه مؤلّفش عالمى محقّق بوده و از حكمت و كلام و حديث و فقه و روايت اطّلاع كافى داشته و هيچ مطلبى را بدون مبنى و مدرك علمى و هيچ روايت و حكايتى را بدون مأخذ و سند معتبر در نوشته‌هاى خود بقلم نياورده است، برخلاف بسيارى از مؤلّفان بعد از عهد مغول تاكنون كه اصلا روح تحقيق و كنجكاوى ندارند و در نقل روايات و حكايات بسند و مأخذ معتبر پابند نيستند.

مثلا در پاره‌اى ازين كتب مى‌خوانيم كه فلان عارف نزد فلان پادشاه رفت و چنين گفت و چنان شد، يا فلان زاهد با فلان دانشمند در مجلسى مجتمع شدند و چنين گفتند و چنين شنيدند، وقتى كه بمآخذ تاريخى مراجعه مى‌كنيم مى‌بينيم كه اصلا چنان شخصى وجود نداشته و بر فرض وجود با فلان پادشاه و فلان دانشمند معاصر نبوده يا اگر معاصر بوده ما بين ايشان ملاقات و گفتگويى اتّفاق نيفتاده است. امّا در اين كتاب از اين سنخ مطالب يافته نمى‌شود. و حكاياتى كه راجع به متصوّفه مى‌آورد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 35)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و همچنين اخبار مأثوره و كلمات قصار كه از دانشمندان پيشين بنام نقل مى‌كند عموما در كتب معتبر تصوّف و حديث و تاريخ، سند و مأخذ معتبر دارد. مثلا وقتى كه مى‌گويد ما بين شيخ فقها ابو محمّد جوينى با شيخ صوفيان ابو القاسم قشيرى اتّفاق اجتماع افتاد (ص 200 چاپ حاضر) مى‌بينيم كه اين دو نفر هم در يك عصر بوده‌اند و هم ما بين ايشان ملاقات دست داده است. و همچنين راجع بابو عثمان حيرى و ابو حفص حدّاد نيشابورى و شاه كرمانى حكايتى راجع بحفظ ادب بدون ذكر مأخذ نقل مى‌كند (ص 219-220 چاپ حاضر) امّا اصل و مأخذ اين حكايت بسند متّصل در رسالۀ قشيرى در ترجمۀ حال ابو عثمان حيرى ضبط شده است، و همچنين حكايت ابن سالم و سهل تسترى ص 192 كه ابن سالم بتصريح همه مورّخان از اصحاب سهل تسترى بود، و حكايت ابو القاسم نصرآبادى و شبلى ص 195، و ابو عمرو ابن نجيد كه مى‌گويد از تلامذۀ ابو عثمان حيرى بود ص 196.

مؤلّف قبل از شروع بفهرست ابواب و فصول كتاب مقدّمه‌يى مختصر و مفيد دارد مشتمل بر نام مؤلّف (محمود بن على قاشانى) و نام كتاب (مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه) و سبب و موضوع تأليف و مختصرى در تعريف تصوّف و وجه تسميۀ صوفى. در سبب تأليف مى‌گويد:

جماعتى از دوستان و برادران كه در صنعت عربيّت قصير الباع و قليل المتاع بودند و بر مطالعۀ سخن مشايخ صوفيان شعفى و رغبتى تمام مى‌نمودند از محرّر اين سواد محمود بن على القاشانى بهر وقت التماس ترجمۀ عوارف المعارف از مصنّفات شيخ الاسلام شهاب الدّين عمر سهروردى كه در بيان صحّت طريق تصوّف ساخته است و حقايق و دقايق اين فنّ در او بر خوب‌تر وجهى و تمام‌تر نمطى پرداخته مى‌كردند و اين ضعيف هر چند مى‌خواست كه التماس ايشان مبذول دارد اين خاطر كه خرايد معانى اين كتاب را از فرائد الفاظش عاطل كردن همان مثالست كه رابطۀ حيات ارواح از اجساد بريدن و باطل كردن روى مى‌نمود و مرا از اقدام بر آن منع مى‌فرمود، مدّتى در اين حال ميان اقدام و احجام متردّد بودم تا روزى اين خاطر وارد شد كه در اين فنّ مختصرى بپارسى از سخن مشايخ صوفيان با ضمايمى چند از عنديّات و فتوحات كه از غيب در اثناى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 36)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آن سانح شود تأليف كنم چنانكه اكثر اصول و فروع كتاب عوارف المعارف را شامل و متناول بود و ديگر فوائد و عوايد در او مجموع و حاصل تا هم مراد ايشان بحصول پيوندد و هم اجتناب آن محذور نموده باشم. چون اين خاطر وارد شد دل بورود آن قرار گرفت و بعد از تقديم استخارت در تحرير اين سواد شروع افتاد و نام آن مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه نهاده شد. ص 8-7 چاپ حاضر.

اين مقدّمه با عذرى كه مؤلّف آن آورده است خواننده را به ياد ديباچۀ كتاب اخلاق ناصرى خواجه نصير الدّين طوسى متوفّى 672 مى‌اندازد كه گويى عزّ الدين محمود از بيانات خواجه در مقدّمه متأثر بوده و بطرز انشاء و تحرير آن كتاب و سبك اعتذار خواجه نصير الدّين در ترجمۀ كتاب الطّهارۀ استاد ابو على مسكويه نظر داشته و از آن اقتباس كرده است. براى اينكه ديباچۀ اخلاق ناصرى در برابر خوانندگان محترم براى مقايسه حاضر باشد قسمتى از آن را باختصار نقل مى‌كنيم.

خواجه مى‌فرمايد:

بوقت مقام قهستان در خدمت حاكم آن بقعه ناصر الدّين عبد الرّحيم بن ابى منصور در اثناى ذكرى كه مى‌رفت از كتاب الطّهاره كه استاد فاضل و حكيم كامل ابو على احمد بن محمّد بن يعقوب بن مسكويه خازن رازى در تهذيب اخلاق ساخته است و سياقت آن بر ايراد بليغ‌ترين اشارتى و فصيح‌ترين عبارتى پرداخته به محرّر اين اوراق فرمود كه اين كتاب نفيس را بتبديل كسوت الفاظ و نقل از زبان تازى بزبان پارسى تجديد ذكر مى‌بايد كرد چه اگر اهل اين روزگار كه بيشتر از حليۀ ادب خالى‌اند از مطالعۀ جواهر معانى چنان تأليفى به زينت فضيلتى حالى شوند احياء خيرى بود هر چه تمام‌تر. محرّر اين اوراق خواست كه اين اشارت را بانقياد تلقّى نمايد معاودت فكر صورتى بكر بر خيال عرضه كرد و گفت معانى بدان شريفى از الفاظ بدان لطيفى كه گويى قبائى است بر بالاى آن دوخته سلخ كردن و در لباس عبارتى واهى نسخ كردن عين مسخ كردن باشد پس اولى آنكه ذمّت همّت بعهدۀ ترجمۀ آن كتاب مرهون نباشد و تقلّد طاعت را بقدر استطاعت مختصرى در شرح تمامى اقسام حكمت عملى بر سبيل ابتدا نه شيوۀ ملازمت اقتدا مرتّب كرده آيد چنانكه مضمون

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 37)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قسمتى كه بر حكمت خلقى مشتمل خواهد بود خلاصۀ معانى كتاب استاد ابو على مسكويه را شامل بود و در دو قسم ديگر از اقوال و آراء ديگر حكماء مناسب فنّ اوّل نمطى تقرير داده شود، چون اين خاطر در ضمير مجال يافت بر او عرضه داشت پسنديده آمد الخ.

اتّفاقا مؤلّف مصباح الهداية نه تنها در شيوۀ اعتذار از ترجمۀ عوارف المعارف بلكه در اقتباس از آن كتاب و سبك تحرير تا حدّى از خواجه نصير الدّين تقليد كرده و همان طريقه را كه خواجه دربارۀ كتاب الطّهاره پيش گرفته وى با كتاب عوارف المعارف معمول داشته است، يعنى مطالب عمدۀ عوارف را جاى جاى پراكنده بدون رعايت و ترتيب اصل عوارف در ابواب و فصول مصباح الهدايه جاى داده و مطالب ديگر هم از روى مآخذ ديگر بدان الحاق نموده است چنانكه خواجه نيز مطالب كتاب الطّهاره را بدون تقيّد به سياقت و ترتيبى كه استاد ابو على بكار برده در كتاب اخلاق ناصرى پراكنده و متفرّق آورده و از كتب حكماى ديگر همچون ابو على سينا و فارابى مطالب ديگر گرفته و در كتاب خود علاوه نموده است.

بالجمله مصباح الهدايه در جزو كتب فارسى كه از روى مآخذ و مصادر عربى نوشته شده است نسبت بكتاب عوارف المعارف از سنخ كتاب اخلاق ناصرى خواجه نصير الدّين طوسى بايد شمرد نسبت بكتاب الطّهاره يا تهذيب الاخلاق ابو على مسكويه نه از نوع ترجمه و شرح اصطلاحى معمولى نظير ترجمۀ تاريخ و تفسير طبرى و شرح صحيفۀ سجّاديّه و شرح فصوص ركن الدّين شيرازى (بابا ركن الدين مسعود بن عبد اللّه بيضاوى مدفون باصفهان متوفّى روز يكشنبه 26 ربيع الاوّل سال 769) و امثال آنها چيزى كه هست در كتاب مصباح الهدايه بعضى موارد عبارت عوارف را بدون كم و زياد به فارسى ترجمه كرده و در پاره‌اى از موارد عين عبارت عربى و در بيشتر مواضع حاصل مقصود را بعنوان گفتار و عقيدۀ شيخ الاسلام آورده و عقيدۀ او را بعد از نقل اقوال، فصل الخطاب مقال قرار داده است. و هر كجا در اين كتاب عنوان شيخ الاسلام گفته مى‌شود مراد همان شيخ الاسلام شهاب الدّين عمر سهروردى مؤلّف عوارف المعارف است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 38)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

پس كتاب مصباح الهدايه را ترجمه و شرح فارسى عوارف المعارف باصطلاح خاصّى كه در باب ترجمه و شرح متداول است نتوان شمرد جز باين اعتبار كه بقول خود مؤلّف اكثر اصول و فروع كتاب عوارف را شامل و متناول است و در ضمن مطالب بيشتر نوشته‌هاى آن كتاب به فارسى ترجمه و شرح شده است. و شايد بهمين ملاحظه باشد كه مصباح الهدايه را در جزو ترجمه‌ها و شروح فارسى عوارف ضبط كرده‌اند.

حاجى خليفه در كشف الظّنون تحت عنوان عوارف المعارف مى‌گويد كه اين كتاب را عارفى بتركى و ظهير الدين عبد الرحمن بن على شيرازى و عز الدين محمود بن على نطنزى كاشانى متوفّى 735 به فارسى ترجمه كرده‌اند و ترجمۀ عزّ الدّين محمود موسوم است بمصباح الهدايه و مفتاح الكفايه و باين عبارت آغاز مى‌شود:

«حمدى كه لمعات صدق و نفحات اخلاص الخ» [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote48). ظاهرا همان اشتباهى را كه حاج خليفه دربارۀ شرح قصيدۀ تائيّۀ ابن فارض مرتكب شده كه يك شرح را با نقل عبارت اوّلش بدو نفر عالم متصوّف كه معاصر و همشهرى و هم مسلك يكديگر بوده و به اصحّ اقوال بتفاوت يك سال فوت شده‌اند يعنى عزّ الدّين محمود كاشانى متوفّى 735 و كمال الدّين عبد الرزّاق كاشانى متوفّى 736 نسبت داده است و در جاى خود بتفصيل آن را باز نموده‌ايم دربارۀ مصباح الهدايه نيز تكرار مى‌كند كه در حرف ميم كشف الظّنون مى‌نويسد: «مصباح الهداية و مفتاح الكفاية فى علم السّلوك لكمال الدّين الكاشانى» و كمال الدّين لقب عبد الرزّاق كاشى است، و اينكه در كشف الظنون چاپ جديد استانبول (ج 2 ستون 1711) بين الهلالين «محمود بن على» علاوه شده است با لقب كمال الدّين سازگار نيست زيرا كه لقب محمود بن على كاشانى مؤلّف مصباح الهدايه عزّ الدّين است نه كمال الدّين. و بهر حال نوشتۀ كشف الظّنون خالى از اشتباه نيست.

1) -عين عبارت كشف الظنون را در معرّفى عوارف المعارف نقل كرديم.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 39)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**ترجمۀ فارسى ظهير الدين عبد الرحمن شيرازى   
از عوارف المعارف**

ظهير الدّين عبد الرّحمن بن على شيرازى كه در كشف الظّنون جزو مترجمان فارسى عوارف المعارف نوشته است ظاهرا شخصى غير از شيخ ظهير الدّين عبد الرّحمن ابن شيخ نجيب الدّين علىّ بن بزغش شيرازى متوفّى رمضان 716 نتواند بود كه ما بين وى و عزّ الدين محمود در تحصيل علوم اكتسابى و طريق سير و سلوك و اقتباس معارف روحانى رابطۀ نزديك مريد و مرادى و شاگرد و استادى دائر و برقرار بوده است و در ترجمۀ حال عزّ الدين و ذكر مشايخ سلسلۀ سهرورديّه مكرّر از وى نام برده‌ايم و در كتاب شدّ الازار معين الدّين جنيد و نفحات الانس جامى ترجمۀ حالش نگاشته شده است. چون در اين دو كتاب نيز كه هر دو از مآخذ معتبر و نسبة نزديك بزمان ظهير الدّين عبد الرّحمن است تصريح شده كه وى كتاب عوارف را به فارسى ترجمه كرد نوشتۀ كشف الظّنون دراين‌باره تأييد مى‌شود امّا خود حاجى خليفه ظاهرا ترجمۀ ظهير الدّين را نديده بوده و در دست نداشته است وگرنه بشيوۀ معمولش كه هر كتابى را ديده باشد سرآغاز آن را نقل مى‌كند عبارت اوّل ترجمۀ ظهير الدين را مانند اوّل مصباح الهدايه نقل مى‌كرد.

ترجمۀ فارسى ظهير الدّين از عوارف در صورتى كه صحّت داشته باشد بقرينۀ عصر زندگانى و سمت پيشقدمى و پيش كسوتى و شيخيّت او نسبت بعزّ الدين ظاهر اين است كه پيش از كتاب مصباح الهدايه انجام گرفته باشد و حال آنكه از مقدّمۀ مصباح الهدايه اين‌طور بر مى‌آيد كه عوارف تا زمان تأليف عزّ الدين ترجمه‌يى به فارسى نداشته و ازين جهت دوستان و طالبان معارف باصرار از عزّ الدين ترجمۀ فارسى مى‌خواستند و اگر عزّ الدين از وجود چنين ترجمه‌يى از استاد و شيخ صحبت يا برادر طريقتى پيش كسوت خود آگاهى داشت در مقدّمۀ كتاب خود از آن نام مى‌برد و لااقل ديباچۀ كتاب را چنين نمى‌نوشت كه گويى اصلا سابقۀ ترجمۀ فارسى تا آن زمان در كار نبوده است. علماى پرمايۀ قديم مخصوصا طايفه‌يى كه بصدق و صفاى تصوّف منتسب‌اند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 40)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در حق معلّمان و راهنمايان و پيشوايان خود تا اين اندازه حق‌كشى روا نمى‌داشتند و بدين پايه بى‌مغز و سبك مايه نبودند كه به گستاخى و ستبررويى حقوق ديگران را ضايع و پايمال سازند. و بر فرض كه خود عزّ الدين بغرض رانى درصدد پوشيدن هنرهاى ديگرى بود ديگران به‌ويژه اصحاب و ارباب طريق كه به‌منزلۀ اهل البيت بودند از كارهاى يكديگر اين قدر بى‌خبر نمى‌ماندند.

پس دربارۀ ترجمۀ ظهير الدّين بنظر نگارنده جز دو احتمال معقول نيست.

يكى اينكه بگوييم مقارن همان زمان كه عزّ الدّين در كاشان مصباح الهدايه را مى‌نوشت ظهير الدّين در شيراز به ترجمۀ عوارف اشتغال داشت. و در صورتى كه اين احتمال درست باشد معلوم مى‌شود كه تأليف مصباح الهداية پيش از ماه رمضان 716 انجام گرفته كه تاريخ وفات ظهير الدّين است. احتمال ديگر اين است كه بگوييم چون يكى در شيراز و ديگرى در كاشان در دو منطقۀ دور از يكديگر مى‌زيسته‌اند و ارتباط اين بلاد و مخصوصا اقليم فارس در سدۀ هشتم با شهرها و اقاليم ديگر اسلامى ازهم‌گسيخته و قدر مسلّم بسيار دور بوده است دو عالم معاصر با وجود ارتباط دوستى و شايد دوام مكاتبه نيز از كارهاى يكديگر خبر نداشتند. در زمان حاضر نيز با وجود وسائل ارتباط ممكن است كه دو نفر در يك زمان در دو شهر دست بكارى بزنند و هر دو خود را پيشقدم بشمارند و ممكن است كه از اعمال اسلاف نيز بى‌اطّلاع مانده باشند و در اين صورت نسبت حق‌كشى و تهمت غرض‌رانى و هنرپوشى به ايشان نتوان داد.

**نظم مصباح الهدايه**

نخستين كسى كه از مصباح الهدايه اقتباس كرده و مطالب آن را به رشتۀ نظم كشيده شيخ الاسلام عماد الدّين على كرمانى متخلّص به (عماد) و معروف به (عماد فقيه) است كه در زمان مبارز الدّين محمّد بن مظفر و پسرش شاه شجاع معزّز و محترم مى‌زيست و بزهد و فقاهت و شاعرى شهرت داشت و در سال 773 درگذشت و سرگذشت مفصّلى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 41)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از وى در كتاب مزارات كرمان [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote49)نوشته شده است. از آثار منظومۀ عماد فقيه مثنوى است بنام طريقت‌نامه در حدود 2770 بيت كه خوشبختانه نسخۀ قديم صحيحى از آن بخطّ عبد الحقّ بن محمد بن خليل معروف برضى قزوينى كه در بغداد بتاريخ روز چهارشنبه 14 شهر جمادى الثانية سنۀ 794 ه‍ كتابت شده در كتابخانۀ مجلس شوراى ملّى موجود است و باين بيت آغاز مى‌شود:

بنام آنكه جان را دانش آموخت بنور عقل شمع دل برافروخت   
و در اين بيت بنام كتاب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote50)تصريح مى‌كند.

طريقت‌نامه نام او نهاده در دولت بروى او گشاده   
اين مثنوى را عماد فقيه در حدود چهل سالگى بنام امير مبارز الدّين محمّد بن مظفّر (713-765) [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote51)سروده است.

چهل سالم بفضل ايزد چنان داشت كه از جان شد علاقم هر كه جان داشت   
محمّد خسرو غازى منصور كه بادا چشم بد از دولتش دور   
در مقدّمۀ اين منظومه تصريح مى‌كند كه مصباح الهدايه را نظم كرده و از عوارف المعارف و كتاب التعرّف لمذهب التّصوّف مطالبى بر آن افزوده و منظومۀ خود را همچون مصباح الهدايه بده باب هر بابى ده فصل مرتّب ساخته است.

1) -نسخۀ اين كتاب را نخستين بار در حضرت دوست دانشمند معظم جناب آقاى احمد بهمنيار استاد محترم دانشگاه زيارت كردم و در صحبت فيض‌بخش ايشان فصول مهم كتاب از جمله حكاياتى كه راجع بعماد فقيه دارد خوانده شد.

2) -همان كتابست كه در حاشيۀ ص 19 ياد كردم كه نسخه‌يى از آن در تملّك فاضل محترم آقاى سعيد نفيسى موجود است و اخيرا به راهنمايى اينكه اصل نسخه در كتابخانه مجلس است بنده را ممنون ساختند.

3) -امير مبارز الدين محمد بن شرف الدين مظفر سر سلسلۀ آل مظفّر در سال 700 ه‍ در ميبد يزد متولّد شد و در 713 كه پدرش درگذشت بجاى وى از طرف اولجايتو بمنصب يساولى برقرار و حكومت ميبد و حفظ طرق و شوارع يزد نيز بدو واگذار شد و در 718 اتابكان يزد را منقرض ساخت و خود از طرف سلطان ابو سعيد در حكومت يزد مستقل گرديد و در 741 كرمان را مسخر نمود و در 760 بدست پسرانش شاه شجاع و شاه محمود محبوس و كور شد و در 765 ه‍ وفات نمود.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 42)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

همى‌كرد اين هوس بر دل گذارى كه باقى ماند از من يادگارى   
كه دستورى بود ارباب دين را انيسى خاطر خلوت‌نشين را   
بنظم آرم كتابى بى‌تكلّف ز مصباح الهدايه در تصوّف   
ببايد گوهر درج سلف سفت نه از تلقاى نفس خويشتن گفت   
كنم نقل از عوارف با تعرّف گزيده سيرت اهل تصوّف   
درو ده باب و در هر باب ده فصل كه باشد جمله را هم فرع و هم اصل   
و در اواخر منظومه مى‌گويد:

مرا چون شد ز اهل دل حواله كه سازم در تصوّف اين رساله   
بود نقلم ز مصباح الهدايه و يهدى نوره اهل البدايه   
در پايان مثنوى بصورت معمّا تاريخ نظم را چنين مى‌گويد.

طريقت‌نامه چون آمد به پايان ز حق در خواستم تاريخى آسان   
چو دل بر شهريار از مهر بستم فتاد از غيب تاريخش بدستم   
در حلّ اين معمّا وجوهى محتمل است كه به هيچ‌كدام اطمينان نيست. از جمله اينكه مراد سنۀ 756 باشد باين طريق كه از (شهريار) كلمۀ(امير) مراد باشد اشاره بامير مبارز الدّين كه بحساب ابجد 251 است، و چون آن را با دل كلمۀ(مهر) يعنى هاء وسط كلمه ( 5) جمع و از كلمۀ(غيب 1012) كم كنيم حاصل 756 مى‌شود (756 256-1012) . و محتمل است كه مقصود سال 750 باشد به اين‌طور كه لفظ (مهر 245) را بر دل كلمۀ(شهريار) يعنى در وسط كلمه بعد از لفظ (شهر 505) علاوه كنيم. ضمنا شايد اشاره باشد كه در ماه مهر انجام گرفته است. و محتمل است كه سال 721 مراد باشد باين نحو كه دل كلمۀ مهر (ه‍ 5) را بر عدد حروف كلمۀ(شهريار 716) بيفزاييم. و اگر اين احتمال صحيح باشد دليل است كه تأليف مصباح الهدايه پيش از اين تاريخ بوده امّا در اين تاريخ هنوز مبارز الدّين محمّد بر كرمان مسلّط و فرمانروا نشده بود تا شيخ الاسلام آنجا به مدّاحى وى پرداخته باشد مگر اينكه فرض كنيم كه شاعر متصنّع بواسطۀ پيشرفتهاى مبارز الدّين پيش‌بينى مى‌كرد كه حاكم سفّاك رياكار يزد عاقبت بر كرمان نيز دست خواهد يافت,خواست

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 43)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

محض براى تقرّب تملّقى گفته باشد. و نيز اين تاريخ مستلزم آنست كه عماد فقيه در حدود 93 سال عمر كرده باشد چه در هنگام نظم طريقت‌نامه 40 ساله بود و در 773 فوت شد. و اگر اين لوازم را قبول كنيم باور كردن اين مطلب مشكل است كه عماد فقيه متزهّد با آن خوى خودپسندى و مدمّغى و دعوى دارى كه در وى سراغ داريم زير بار اهميت كتابى در زمان حيات مؤلّفش رفته باشد و بر خود هموار كند كه آن را تالى عوارف و تعرّف قرار داده مطالبش را با تعظيم و تجليل مؤلّف به رشتۀ نظم در آورد. امّا بتصريح خود او اين مثنوى وقتى نظم شده كه كرمان در دست مبارز الدّين بوده است پس تاريخ نظم بعد از 741 خواهد بود.

بود كرمان بهشت و خلق او حور در و شاه جهان نور على نور   
فكنده آفتاب هفت كشور به آيين همايش سايه بر سر

**روش فكرى و اعتقادى و نوع تصوف مؤلف**

عز الدّين محمود در مذهب، شافعى و در مسلك، صوفى متشرّع متعبّد است.

در اصول عقايد مثل اكثر شافعيّه پيرو اشعريان است چنانكه در مبحث رؤيت (ص 37 چاپ حاضر) مانند اشاعره معتقد است كه خدا را در قيامت توان ديدن بدليل آيۀ: وجوه يومئذ ناضرة الى ربّها ناظرة، و در اين مبحث تحقيق عرفانى مى‌كند كه دليل احاطه و تبحّر اوست در مباحث حكمت و كلام و عرفان-و دربارۀ صفات واجب الوجود معتقد است كه هر صفتى از صفات حقيقتى است ثابت و معنيى محقّق و مميّز از صفات ديگر من حيث الصّفة و عين او من حيث الذّات بخلاف گروهى از معتزله و بتعبير خودش (معطّله) كه صفات واجب را عبارت از نفى اضداد دانند (ص 25 چاپ حاضر) .

و در فروع مذهب سنّى شافعى است چنانكه در باب هفتم سنن و فرائض صوم و صلاة و ديگر عبادات را مطابق فقه شافعى شرح مى‌دهد. -خلاصه اينكه در اصول عقايد متمايل با شعرى و در فروع مسلمان شافعى است و ليكن بواسطۀ مسلك تصوّف عقائد او از حدود جمود و تعصّب بيرون آمده و يك نوع اعتدالى پيدا كرده كه هدف

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 44)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اصلى و مقصود اساسى مسلمانان حقيقى است. در اصول عقايد مانند غالب اشعرى‌ها خشك و جامد نيست بلكه به روش اهل تحقيق از حدود تقليد تجاوز مى‌كند، مثلا دربارۀ اسماء اللّه مى‌گويد اسماء الهى در آنچه شنيده‌ايم و بما رسيده است منحصر نيست (ص 24) و حال آنكه اشاعره اسماء اللّه را توقيفى مى‌دانند و از حدّى كه در شرع وارد شده است تجاوز نمى‌كنند (رجوع شود به حاشيۀ نگارنده ص 24) و همچنين دربارۀ جبر و اختيار حدّ معتدل ما بين جبر اشعرى و تفويض معتزلى را گرفته و مانند شيعيان بامر بين الامرين معتقد و به سخن امام جعفر صادق عليه السّلام كه لا جبر و لا تفويض و لكن امر بين الامرين متمسّك شده است (ص 29) .

همان‌طور كه در اصول و فروع عقائد به بركت تعليمات تصوّف در دايرۀ تقليد خام محدود نمانده است، در اصل تسنّن مقابل تشيّع نيز تعصّب و جمود ندارد. علاوه بر حضرت مولى الموالى علىّ بن ابى طالب عليه السّلام كه سر حلقۀ اولياء فريقين و مقتداى همۀ سلاسل صوفيّه است از ساير ائمّۀ شيعه نيز همچون امام حسن و امام حسين و حضرت زين العابدين و حضرت صادق عليهم السّلام بتجليل و احترام نام مى‌برد و احاديث مأثورۀ ايشان را مورد تمسّك و استدلال قرار مى‌دهد. (از جمله صفحات 29 و 300)

دربارۀ اهل بيت رسول معتقد است كه ايشان وارث علم و خويشاوند صورى و معنوى پيغمبرند و محبّت پيغمبر به محبّت ايشان وابسته است و مؤمن بايد محبّت اهل بيت در دل داشته باشد. يكجا مى‌گويد «چگونه باشد دلى كه در او ايمان و محبّت رسول بود و به محبّت اهل بيت او ممتلى و طافح نبود كه با نسبت قرابت صورت نيست قرب معنى هم داشتند ص 46» . و در جاى ديگر نسبت به محبّت سادات و علماى دين سفارش مى‌كند باين عبارت «و بايد كه هر كه بدو نسبتى دارد بصورت يا بمعنى چنانكه سادات كرام و علماء حقيقت و مشايخ طريقت كه اولاد صورتى و معنوى و ورثۀ علوم نبوى‌اند همه را از بهر محبّت رسول دوست دارد و تعظيم و احترام ايشان واجب داند ص 217» . و همه جا صلوات بر آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله را رديف صلوات بر محمّد صلوات اللّه عليه قرار مى‌دهد (از جمله دعاى بعد از طعام ص 274 و ادعيۀ مأثورۀ وضو ص 292-293) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 45)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

دربارۀ آيۀ نجوى مانند شيعه روايت مى‌كند كه هيچ‌كس غير از على عليه السّلام بدين آيت عمل نكرد و موافق از منافق ممتاز شد (224) .

يكجا نصيحت امير المؤمنين على عليه السّلام را بعمر رضى اللّه عنه نقل مى‌كند (ص 278) .

و على عليه السّلام را بر ديگر صحابه ترجيح و تفضيل مى‌نهد و در باطن او را از همه بيشتر دوست مى‌دارد امّا اظهار آن را واجب نمى‌داند «و اگر در باطن او از جهات فضيلت محبّت يكى راجح بود آن را پنهان دارد چه بروى اظهار آن واجب نيست ص 48» .

در باب مشاجرۀ على و معاويه معتقد است كه على عليه السّلام در اجتهاد خلافت محقّ و مصيب بود و مباشرت امر خلافت را مستحقّ و متعيّن، و معاويه مخطى و مبطل و مذنب و غير مستحقّ (ص 48) .

امّا تصوّف عزّ الدّين محمود: بايد دانست كه در قرن هفتم و هشتم هجرى كه دورۀ ظهور مؤلّف است دو مكتب مهمّ يا دو طريقۀ بزرگ در تصوّف وجود داشت يكى طريقۀ عطّار و مولوى كه آن را تصوف عاشقانه مى‌ناميم، و ديگر مكتب سهروردى و محيى الدّين ابن عربى و ابن فارض كه از آن به تصوف عابدانه عبارت توان كرد.

مولوى (متوفى 672) تا وقتى كه بصحبت شمس الدّين تبريزى نپيوسته بود و در مكتب سيّد بهاء الدّين محقّق ترمدى كار مى‌كرد در مرحلۀ تصوّف عابدانه بود امّا اتّصال او بشمس وى را از اين مدرسه به مدرسۀ عالى‌تر و ازين پايه به پايه‌يى برتر برد كه از آن بتصوّف عاشقانه عبارت كرديم. بزرگترين شاگردان و تربيت‌شدگان محيى الدّين يعنى صدر الدّين قونوى مؤلّف مفتاح الغيب متوفّى 673 درست معاصر مولوى و نخست با وى مخالف بوده و ليكن آخر كار بنوشتۀ مناقب افلاكى داخل مريدان و مخلصان مولانا شده است.

صوفيان قرن 7-8 هجرى كه سلسلۀ مشايخ سهرورديّه را تشكيل مى‌دهند از قبيل نور الدّين عبد الصّمد اصفهانى نطنزى و استادش نجيب الدّين على بزغش شيرازى در تحت تعليم و تربيت دو كتاب يا دو مكتب بودند، يكى مكتب علمى محيى الدّين ابن عربى متوفّى 638 ه‍ و ابن فارض متوفّى 632 ه‍ و ديگر مكتب عملى عوارف

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 46)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

المعارف سهروردى، باين طريق كه علوم عرفانى را از كتب محيى الدّين و اشعار ابن فارض و اعمال طريقت و رسوم خانقاه را از عوارف المعارف مى‌گرفتند. از اين جهت است كه كتاب فتوحات و فصوص محيى الدّين و تائيّۀ ابن فارض ما بين ايشان بسيار اهميّت داشته و ظاهرا در جزو كتب درسى ايشان بوده و بيشتر شروح و تعليقات مهمّ كه بر اين كتابها نوشته شده از مشايخ بزرگ اين سلسله مثل سعيد الدّين فرغانى و كمال الدّين عبد الرزّاق كاشانى و عزّ الدّين محمود و ظهير الدّين عبد الرّحمن است كه در سلسلۀ مشايخ سهرورديّه بتفصيل از آنها نام برده‌ايم.

و پيش از قرن هفتم هجرى تأليفات حارث بن اسد محاسبى متوفّى 243 و كتاب التعرّف لمذهب التصوّف ابو بكر محمّد بن ابراهيم كلابادى متوفّى 380 و قوت القلوب ابو طالب مكّى متوفّى 386 و رسالۀ قشيريّۀ استاد ابو القاسم قشيرى متوفّى 465 و تأليفات حجّة الاسلام امام محمد غزّالى متوفى 505 و ديگر تأليفات و آثار متفرّقۀ عرفا و صوفيّه مرجع و مأخذ اطّلاعات و در حقيقت به‌منزلۀ برنامۀ تعليم و تربيت جمهور متصوّفه بود.

در مكتب سهروردى علوم عرفانى با تشرّع و تزهّد آميخته و تصوّف او عبارتست از زهد و عبادت و مجاهدت و رعايت فرائض و مداومت بر آداب و سنن و اوراد و اذكار امّا تصوّف مولوى در مرحلۀ اخير وجد است و سماع و قول و ترانه و اشعار. در حوزۀ شاگردان مولوى حديقۀ سنائى و الهى نامۀ عطّار و مثنوى مولانا خوانده مى‌شد، و در مجمع مشايخ سهرورديّه رسالۀ قشيريّه و احياء العلوم غزّالى و عوارف سهروردى و فتوحات مكيّه و فصوص محيى الدّين.

بالجمله عزّ الدين محمود يك نفر صوفى عارف متشرّع زاهد و عابد است نه قلندر وارسته، و از جنس سهروردى و ابو طالب مكّى است نه از نوع مولوى و حافظ شيرازى پس تعجّب نبايد كرد كه كتاب مصباح الهدايه گاهى بكتاب فقه و ادعيه و اعمال سنوى شبيه‌تر است تا بكتاب تصوّف و عرفان.

عزّ الدين محمود شرط اساسى تصوّف و حقيقت عشق را، وجوب طاعت و عبادت و ملازمت شريعت مى‌داند و بر كسانى كه عبادت و طاعت را وظيفۀ عبّاد و نسّاك مى‌شمارند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 47)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و مى‌گويند كه صوفيان صاحبدل و ارباب منازلات و مواصلات چندان احتياج بآداب شريعت ندارند سرزنش مى‌كند و اين اعتقاد را ناشى از جهل و كوتاه نظرى و بى‌بصيرتى مى‌شمارد و مى‌گويد «و ممكن كه بعضى از كوته‌نظران كه بصيرت ايشان به مطالعۀ جمال كمال ادب اكتحال نيافته باشد تعمير اوقات را به محافظت آداب وظيفۀ عبّاد و نسّاك شمرند و ارباب منازلات و مواصلات را بدان زيادت احتياج نبينند و ندانند كه هر كه در طلب و محبّت حق صادق بود علامتش آن باشد كه صرف اوقات خود و استغراق آن در معاملات و طاعات او بسيار نداند و ملول نشود چه محبّ صادق هر وقت كه فرصت سعادت ملاقات و امكان دولت مناجات با محبوب خود بيابد و در حضرت او مجال تضرّعات و تحلّقات و اتّساع زمين‌بوسى و خدمت حاصل كند غايت امانى و نهايت كامرانى خود شناسد و ما يعرفها الاّ العاشقون ص 326» . -و در جاى ديگر مى‌گويد «و اقوال و افعال صوفى همه موزون بود بميزان شرع ص 356» .

نوشته‌هاى عزّ الدّين در اين كتاب اگر در موضوع تصوّف از نظر تاريخى و سير معنوى و اسرار باطنى اين مسلك اطّلاعات عميق بما ندهد، براى شناختن يك نفر صوفى ديندار و عابد خانقاهى كاملا جامع و رساست به‌طورى‌كه تمام عقايد متصوّفۀ معروف قرن هفتم و هشتم بلكه دوره‌هاى ما قبل و ما بعد آن را از اين كتاب توان بدست آورد. و مطالب اين كتاب اگر به قامت قلندر وارسته‌يى كه مى‌گويد:

مذهب عاشق ز مذهبها جداست عاشقان را مذهب و ملّت خداست   
با دو عالم عشق را بيگانگى است و اندرو هفتاد و دو ديوانگى است   
و مى‌گويد:

غلام همّت آنم كه زير چرخ كبود زهر چه رنگ تعلّق پذيرد آزاد است   
كوتاه و نارسا باشد، براى صوفى متديّن متعبّد خانقاه‌نشين تمام اندام است.

**مختصات ادبى كتاب مصباح الهدايه**

**1-شيوۀ نثر و سبك انشاى كتاب:**

مى‌دانيم كه در سدۀ هشتم هجرى هنوز رمقى از سبكهاى قديم نثر فارسى باقى بود و از اين رو نويسندگان زبردست آن زمان گاهى بطبع و گاهى بعمد شيوه‌هاى قديم را تقليد مى‌كردند و از اين جهت مؤلّفات آنها

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 48)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كليشۀ صفحۀ اوّل از نسخۀ(م)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 49)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از سبكهاى مختلف آميخته بود. و اين شيوه نشان مى‌داد كه عهد سبكهاى قديم كم‌كم سپرى شده است و اسلوبى تازه در انشاى فارسى ظهور خواهد كرد. ظهور گلستان سعدى كه از آيات بلاغت فارسى است از يك طرف، سبك مغلق‌نويسى را كه از قرن ششم شروع شده و در قرن هفتم شيوع يافته بود تعديل كرد، و از طرف ديگر انشاء نثر مسجّع را معمول ساخت.

كتاب مصباح الهدايه روى‌هم‌رفته داراى نثرى است بسيار پخته و شيوا، از آثار منتخب قرن هشتم هجرى كه نظير آن را از نظر ادبى و سليقۀ انشاء در كتب فارسى بعد از عهد مغول به ندرت توان يافت. شيوۀ انشاى اين كتاب در بعضى موارد كاملا شبيه به نثرهاى فصيح دورۀ سلجوقى است، نمونۀ اين قسمت در فصل هشتم از باب پنجم و فصل پنجم از باب ششم يافته مى‌شود و در بعضى موارد نمونه‌هاى بسيار خوب از نثر مسجّع دارد. (فصل 8 باب 8) در بعضى قسمت‌ها سبك معتدل فصيح زمان خود مؤلّف يعنى قرن هشتم هجرى بكار رفته است مانند قصّۀ محمود و اياز (ص 209) .

حكايت درويش در بغداد (ص 72) و حكايت دقّى (ص 188) از نمونه‌هاى نثر فصيح و شيواى اين كتاب است.

نثر كتاب نسبت بزمان حاضر از نثرهاى بسيار ساده و آسان نيست، و سبب دشوارى آن چند چيز است:

1-صعوبت فهم اصل معانى براى كسانى كه از اصول و فروع عقايد متكلّمان اشعرى و معتزلى و عرفا و متصوّفۀ اسلامى بيگانه و بى‌اطّلاع باشند.

2-اشتمال كتاب بر عبارات نظم و نثر عربى فراوان از حديث و قرآن و سخنان مشايخ طريقت و پيشوايان ادب و اخلاق.

3-وفور لغات عربى كه در آن زمان براى بيشتر اهل سواد كاملا مفهوم و معلوم بلكه آسان و مبتذل بوده امّا در عصر فعلى كه فارسى زبانان چندان توجّهى بعلوم عربيّت ندارند مشكل و دشوار مى‌نمايد.

نمونه‌هاى نثرى كه اكنون دشوار بشمار مى‌رود در سنخ دشوارى و علّت صعوبت با يكديگر متفاوت‌اند، در يك دسته از كتابها اصل مطالب دشوار است هر چند بزبان

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 50)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بسيار ساده نوشته شده باشد از قبيل دانشنامۀ علائى و كتاب التّفهيم ابو ريحان و زاد المسافرين ناصر خسرو و پاره‌اى از تأليفات افضل الدّين كاشانى معروف به بابا افضل از كتب حكمت و كلام و عرفان و رياضى قديم كه فهم مطالب آن آسان نيست خاصّه براى مردم اين عصر كه باين علوم آشنايى ندارند. و يك دسته از كتابها مشتمل بر مطالب ادبى و تاريخى است كه فهم آنها براى مردم هيچ عصرى دشوار نيست امّا سبك انشاء بحسب ازمنه و اعصار تغيير مى‌كند. نمونۀ اين نوع دشواريها را در اغلب بلكه همۀ كتب قديم مى‌توان يافت. در كتب فارسى پيش از مغول شايد نثرى ساده‌تر از سياست‌نامه و قابوسنامه نداشته باشيم مع‌ذلك بعضى اصطلاحات و تعبيرات دارد كه در قديم كاملا مفهوم و معلوم بوده امّا براى مردم اين عصر نامفهوم است، چنانكه بعضى لغات و جمله‌بنديهاى مستحدث نيز داريم كه در قديم اصلا وجود نداشته يا باين معنى كه امروز گفته و نوشته مى‌شود متداول نبوده است. اين نوع دشواريها را به‌هيچ‌وجه مربوط بسبك و شيوۀ نثر نمى‌توان شمرد و اگر نقيصه‌يى دراين‌باره باشد گناهش بگردن خود ماست كه فرهنگ و دستور جامعى براى زبان فارسى تهيّه نكرده‌ايم.

پيش از ما و بيش از ما تقصير متوجّه گذشتگان است كه باين فكر نبودند.

حوادث و انقلابات شوم را كه علّت نابود شدن بسيارى از آثار گرانبهاى ماست نيز دراين‌باره فراموش نبايد كرد. گاه هست كه لغتى و اصطلاحى در يك‌زمان به حدّى مشهور و معروف است كه هيچ‌كس بفكر ضبط آن نمى‌افتد و اصلا خيال نمى‌كند كه روزى معنى اين كلمه براى مردم نامفهوم باشد چنانكه خود ما در عصر حاضر بسيارى از اين نوع كلمات و اصطلاحات داريم كه در هيچ كجا ضبط نشده است.

نمونۀ ديگر از نثرهاى مشكل ما از قبيل مرزبان‌نامه و كليله و دمنه است كه اشكالش براى مردم اين زمان حتّى براى كسانى كه مدّعى علم و سوادند از جهت لغات عربى است. امّا بايد دانست كه مردم باسواد قديم بفنون عربيّت بيش از همه چيز توجّه داشتند. و بعضى آن را بهتر و خوب‌تر از فارسى مى‌دانستند چنانكه در زمان حاضر جمعى از درس خوانده‌ها زبانهاى فرانسه و انگليسى را خيلى بهتر از زبان فارسى مى‌دانند. لغات و اصطلاحات و امثال و اشعار عربى كه امروز براى درس‌خوانده‌هاى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 51)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ما نيز درد بى‌درمان شده است، براى پيشينگان اگر از لغت و زبان مادرى يعنى فارسى مفهوم‌تر و روشن‌تر نبود بارى مثل زبان فارسى مى‌دانستند. اين نوع دشوارنويسى و دشوارگويى را هم نمى‌توان گناه شاعر و منشى دانست بلكه هنر گوينده و نويسنده بايد شمرد، چرا كه ادبيّات آيينۀ زمان است و اديب بايد موافق روح زمان بگويد و بنويسد. در آن دوره كه نثر مرزبان‌نامه و كليله و دمنه نوشته شد اگر ساده‌تر از اينكه هست مى‌نوشتند عيب نويسنده بود و كتاب او را عوامانه مى‌شمردند نه نثر اديبانه. مقامات حميدى در قرن ششم به حدّى مطبوع اديبان سخن‌سنج واقع شد كه انورى گفت:

هر سخن كان نيست قرآن يا حديث مصطفى   
با مقامات حميد الدّين شد اكنون ترّهات   
و حال آنكه امروز اگر كسى بسبك مقامات حميدى بنويسد آن را جزو اباطيل و ترّهات مى‌شمارند، پس اين نوع صعوبت و سهولت هم مربوط بعصر و زمان، باقتضاى دوره و محيط زندگانى گوينده و نويسنده است، نه بى‌سليقگى يا فضل‌فروشى و امثال آن. قسم ديگر از نثر مشكل داريم كه براى مردم هر دوره‌يى دشوار و مغلق بوده نهايت اينكه براى مردم اين عصر مشكل‌تر از اعصار گذشته است. نثر وصّاف در قرن هشتم و درّۀ نادره در قرن دوازدهم هجرى، نمونۀ كامل اين نوع است. ظهور اين شيوه نثر علاوه بر بى‌سليقگى و فضل‌فروشى و تقليد از نوشته‌هاى عربى همچون مقامات حريرى، علل و اسباب ديگر نيز دارد كه شرحش از حوصلۀ مقام خارج است.

نثر كتاب مصباح الهدايه در قرن هشتم هجرى درست نظير كليله و دمنه در قرن ششم هجرى بوده كه نثر ادبى بسيار فصيح شمرده مى‌شده و براى اهل سواد چندان دشوارى نداشته و ازين جهت است كه خود مؤلّف مى‌گويد اين كتاب را بپارسى براى كسانى نوشتم كه در عربيّت قصير الباع و قليل المتاع بودند، يعنى هر قدر عربى نمى‌دانستند اين اندازه بود كه در فهم مطالب اين كتاب در نمى‌ماندند.

با اينكه اساس فصاحت و بلاغت فارسى به عقيدۀ نگارنده در طول مدّت چندين قرن تحوّل پيدا كرده و در هر دوره‌يى پيش ادبا و سخن‌سنجان فارسى مفهوم و تفسير

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 52)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خاصّى داشته است، كتاب مصباح الهدايه هم اكنون از آثار نثر فصيح و بليغ فارسى شمرده مى‌شود. و بسبب همين تشخيص برخى از عمر گرانمايۀ خود را در راه احياء آن خرج كردم تا به زيور طبع آراسته شد و در دسترس علاقه‌مندان علم و ادب قرار گرفت.

**2-خواص صرفى و نحوى و لغوى كتاب**

نمونه‌اى از خواصّ ادبى كتاب كه مربوط بطرز جمله‌بندى و استعمال كلمات مخصوص مى‌باشد بقرار ذيل است.

1-آوردن فعل شرطى بعد از ادوات شرط مانند: «اگر دانستمى كه مرا دو ركعت نماز فاضل‌تر هرگز بصحبت نيامدمى ص 233» و «اگر نه محبّت بودى، محبّ را هرگز غيرت نبودى ص 416» .

2-فعل استمرارى ناقص بسبك انشاى قديم در غير مورد شرط و تمنّى و امثال آن نظير: «هر كه با ابراهيم طلب مصاحبت كردى در مقدّمۀ آن سه شرط الزام نمودى ص 241» و «اين طايفه همچنانك از صحبت اشرار تجنّب نمودندى از صحبت اخيار هم محترز بودندى ص 236» .

3-آوردن ضمير جمع در مورد شماره كردن اقسام باين طريق: «و سبب آن دو چيزند ص 288» و «سبب اين خوف دو چيزند ص 389» و «آن دو چيزند ص 365» .

4-حذف جواب شرط بقرينۀ مقام مانند: «اگر طالب ملتزم شدى و الاّ او را بصحبت راه ندادى ص 241» يعنى اگر طالب ملتزم شدى او را بصحبت راه دادى.

نظير شعر سعدى:

اگر بشرط وفا دوستى بجاى آرد وگرنه دوست نباشد تو نيز دست بدار   
5-ضمير جمع بعد از هر كس: «هر كس بقدر استعداد از وى نصيبى يافتند ص 62» .

6-ارجاع ضمير جمع بغير ذى‌روح در جايى كه اضافه بجمع ذى‌روح شده باشد مانند: «دلهاى ايشان از محبّت دنيا اعراض كلّى نمودند ص 16» .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 53)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

7-حذف فعل و رابطۀ مشترك از جمله‌هاى بعد بقرينۀ جملۀ بعد به‌طورى‌كه در سبك انشاء قرن هفتم و هشتم هجرى مخصوصا نثر مسجّع مرصّع كه مولود گلستان سعدى است متداول بوده برخلاف امروز كه فعل مشترك را از جمله‌هاى اوّل بقرينۀ جملۀ آخر حذف مى‌كنند، و بر خلاف نثر معمول قرن پنجم هجرى كه فعل را مكرّر مى‌كردند و از تكرار در اين مورد احتراز نداشتند. مثالش: «از سابق بتالى رسيده است و بتدريج در ميان خلق منتشر و متفرّق گشته و به عداوت و بغض كشيده و بطريق توارث خلف از سلف فرا گرفته و ظلمات آن قرنا بعد قرن تراكم پذيرفته تا بحدّ جدال و خصومت رسيده و بسبّ و تكفير انجاميده ص 4» . و «به بركت آثار نزول وحى و پرتو انوار نبوّت نفوس امّت از ظلمت رسوم عادات منخلع گشته بود و قلوب از لوث طبيعت و شايبۀ هوا طهارت يافته و از دنيا و اعراض آن اعراض نموده، روى به آخرت آورده و حق را طالب بوده و بنور ايمان از وراى حجاب مشاهدۀ صورت غيب كرده ص 15» .

بايد دانست كه اين نوع جمله‌بندى با آوردن فعل وصفى كه در انشاء مغلوط امروزى بدون رعايت شروط صحّت متداول است تفاوت دارد.

8-آوردن ضمير جمع بعد از كلمۀ(طايفه) و (فرقه) و (بعضى) و نظاير آن بدين ترتيب: «طايفه‌يى آنند كه اين قوّت اصلا در ايشان مفطور نيست ص 52» و «بعضى از ملائكه آنند كه پيوسته در ركوع باشند ص 297» و «فرقه‌اى آنند كه حال و علم در ايشان معتدل بود ص 336» .

9-استعمال (اگر چنانكه) مانند: «اگر چنانك در نفس جموح از حدّ اعتدال و جنوح بطرف كبر سرشته نبودى ص 353» .

اين تركيب در اشعار گويندگان پيش از قرن هفتم نيز يافته مى‌شود چنانكه انورى گويد:

اگر چنانك درستى و راستى نكند خداى باد بمحشر ميان ما داور   
امّا در نثر فصيح امروزى اين استعمال متداول نيست

10-در عبارات كتاب گاهى تتابع اضافات ديده مى‌شود مانند «چه بقدر آنكه

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 54)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

به حبالۀ جمال جزوى حادث متغيّر فانى متعلّق شود از مشاهدۀ جمال كلّى ازلى ثابت باقى متعوّق گردد ص 261» .

مقصود از تتابع اضافات در فارسى آنست كه كلمات بصورت وصل و اضافه با كسرۀ آخر پشت سر يكديگر واقع شود. اين نوع تركيب را در معانى عرب منافى با فصاحت كلام مى‌دانند امّا در نثر فارسى مخصوصا در انشاها و خطابه‌هاى غرّا گاهى مطبوع و متداول بوده، و اين خود يكى از جهات تحوّل فصاحت و بلاغت فارسى است كه پيش بدان اشارت كرديم و چون در اين مقام بيش از اين اطالۀ كلام پسنديده نيست بهمين اشارت بسنده مى‌كنيم.

11-كلمۀ ممكن بجاى ممكن است: «و ممكن كه قابل نظرى سعادت‌بخش شوند ص 265» و «ممكن كه آثار آن رشحات در صورت قطرات عبرات نموده شود ص 424» .

12-تعبير (مادام تا) بجاى (مادام كه) مانند: «و مادام تا شخص از حدّ صفات نفس عبور نكرده باشد ص 145» و (مادام تا نفس بطوع و رغبت در آن با دل موافق و مطابق بود ص 170» .

13-استعمال (جهت) و (سبب) بجاى (بجهت) و (بسبب) چنانكه در كتب فارسى قرن 7-8 از قبيل فيه ما فيه مولوى و جهانگشاى جوينى و جامع التواريخ و تاريخ گزيده معمول است مانند: «و سبب فراغت و خلوّ از ما سوى اللّه دل او سعت و گنجايى انصباب بحر ازلى يافت ص 61» و «در مبدأ حال جهت حقارت و دنائت دنيا ص 213» .

14-تعبير (شد) در مورد تحقّق وقوع جايى كه معمولا فعل (شود) استعمال مى‌كنند مانند «هرگز نديدم كه بسماع چيزى از ذكر و قرآن و غير آن متغيّر شد تا آخر عمر پيش او اين آيت بخواندند ص 192» .

15-كلمۀ(يمكن) عربى به‌طورى‌كه امروز هم معمول است مانند: «يمكن كه عبارت از اين دو اعتبار بود ص 413» .

16-باء زائدۀ تأكيد بر سر فعل نفى: «نظر از حسن محبوب بنگرداند ص 407»

17-كلمۀ(را) بمعنى اختصاص به‌طورى‌كه در نثر قديم متداول بوده است

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 55)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مانند: «و دفع قطّاع الطريق را بدرقۀ همّت به همراهى فرستاده-و نصرت دين حق را دفع او از جمله فرائض و لوازم بود ص 53» .

18-لفظ (با) بمعنى (به) مانند: «از سكر حال فنا با صحو آمده ص 427» .

19-كلمۀ(الاّ) علاوه بر معنى استثناء معمولى، در معنى تأكيد مكرّر استعمال شده و اين نوع استعمال در كتب فارسى قرن 7 ببعد شايع بوده است.

مثال استثناء بمعنى معمولى: «به هيچ حال ادب حضرت از بنده ساقط نشود الاّ در حال فنا و استغراق ص 213» .

مثال معنى تأكيد كه در حكم استثناى منقطع است: «الاّ فضيلت رسول بر ديگر انبياء بنصّ حديث معلوم شده است ص 43» و «حوائج دنيوى از حضرت عزّت نطلبيدى الاّ حوائج اخروى ص 213» و «محبوب را بمحبوبى از او هيچ نصيب نه الاّ به محبّى ص 415» .

20-باز آمدن: بمعنى از حالت غيبت و استغراق بشهود و هوش آمدن، و چون باز آمد ياران را از صورت واقعه و حال صحّت دوست اعلام داد ص 173» .

21-تعبير (بيش از آن نيست) مرادف غايت امر و دست بالا: «بيش از آن نيست كه چون آن شهوت الخ ص 263» .

22-ركوه بمعنى كشكول و ميان‌بند بمعنى لنگ و ازار كه از اسباب و آلات سفر صوفيان و درويشان است، «بايد كه عصا و ركوه و ميان‌بند با خود دارد ص 269»

23-سباقت: بمعنى سباق و سبقت از مصادر مخصوص فارسى كه در عربى استعمال نشده است نظير فراغت و خجالت و امثال آن: «و در سلام سباقت نمود ص 232»

24-عنديات: يعنى خاطرات و افكار شخصى تقريبا مرادف فتوحات (ص 8)

25-عن قريب بمعنى «بزودى» و مرادف «طول نكشيد» : «بعد از آن عن قريب مكتوبى از صاحب وديعت بدان شخص رسيد ص 252» ، اين كلمه امروز در مورد اخبار از آينده بكار مى‌رود و با فعل ماضى معمول نيست.

26-غارت: بمعنى تهاجم «و از تعرّض غارت ارادت خلق دور ص 279»

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 56)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كليشۀ صفحۀ اوّل از نسخه (خ)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 57)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

27-فكيف: «فكيف كه با نسبت قرابت صورت نسبت قرب معنى هم داشتند ص 46» بدان معنى كه در عبارت گلستان سعدى هم مكرّر خوانده‌ايم كه: «فكيف در نظر اعيان حضرت خداوندى» و «فكيف مرا كه در صدر مروّت نشسته‌ام» .

28-قديمى با ياء نسبت: «جذبۀ عنايت قديمى ص 116»

29-قدمگاه بمعنى محلّ و منزل: «نه هر كس را در اين مقام قدمگاهى تواند بود ص 73» ؛ «و هر كرا در اين مقام قدمگاهى كرامت فرمودند ص 399» .

در مجالس منسوب به سعدى هم اين كلمه باين معنى آمده است.

30-گنجايى بمعنى گنجايش: «دل او سعت و گنجايى انصباب بحر ازلى يافت ص 61» .

31-كلمۀ(مگر) در مورد استثناى منقطع براى تأكيد و تقويت معنى:

«و سرّ السرّ آنكه بنده نيز بر آن اطّلاع نيابد مگر عالم السرّ و الخفيّات ص 101» .

32-مزاد بفتح ميم و زاء نقطه‌دار بمعنى نوعى از خريدوفروش كه هر كه بها بيشتر دهد كالا بدو دهند: «اين سجّاده را در مزاد به چند بخرند ص 201» .

اين كلمه در لسان العرب در جزو مصادر فعل زيادت ثبت شده امّا محتمل است كه مخفّف (من زاد) باشد، بقرينۀ مرادفش كلمۀ(من يزيد) كه در نظم و نثر قديم بكار رفته است.

33-مواجيد بمعنى دريافتها و خواطر قلبيّه و روشنى‌ها و احوال و مقاماتى كه سالك در اثر طلب دريابد، در كتب صوفيّه از قبيل قوت القلوب ابو طالب مكّى و روضة العقلاء و عوارف المعارف فراوان است «هر كجا فرومانده‌اى در ظلمت بيابان تحيّر بطلب نور يقين برخاست حوالت او در اقتباس جذوات مواجيد بانفاس طيّبۀ ايشان فرمود ص 3» .

34-معاملت بمعنى حالت مراقبه و استغراق و راز و نياز با خداوندگار است و جملۀ(از معاملت باز آمدن) بمعنى از حال استغراق بحال حضور برگشتن، -:

«از معاملت خود حلاوتى نمى‌يافتم ص 258» و «از صاحب‌دلى كه اهل اين معاملت بود پرسيدند كه حال تو با شب چگونه است ص 282» . در گلستان سعدى خوانده‌ايم

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 58)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كه: يكى از صاحبدلان سر بجيب مراقبت فروبرده بود و در بحر مكاشفت مستغرق شده حالى كه ازين معامله باز آمد الخ.

35-مسامحت بمعنى آسانى كردن و افاضۀ چيزى بدون دشوارى: «خاطر بدان مسامحت نمود ص 219» .

36-مشغله: غوغا و جمعيّت «از همسايگان مشغله‌يى آنجا جمع شدند 306» .

37-فعل (نمودن) مرادف (كردن) : «هرگز در شهرى بيش از چهل روز اقامت ننمودى ص 264» .

**3-اشعار فارسى و عربى كتاب**

در سراسر اين كتاب از اشعار فارسى بيش از هفت بيت و يك مصراع نيامده و در هيچ كجا نام قائل ذكر نشده و پيداست كه اين اشعار در محاورات و مجالس وعظ و ارشاد مشايخ صوفيّۀ آن زمان شهرت داشته و در اثناء سخنانشان بتمثّل مى‌آمده است. بيشتر اين اشعار از كتاب حديقه و قصائد سنائى است كه در حواشى نوشته‌ايم اينك اشعار فارسى:

هر چه پيش تو بيش از آن ره نيست غايت فكر تست اللّه نيست   
ص 18

فضلش معرّا از علل عدلش مبرّا از خلل (يك مصراع ص 29)

عاشقان را چه چاره با تو جز آنك لب بدوزند و در تو مى‌نگرند   
بر در تو مقيم نتوان بود حلقه‌يى مى‌زنند و مى‌گذرند   
ص 76

هر هدايت كه دارى اى درويش هديۀ حق شمر نه كديۀ خويش   
هم از او دان كه جان سجود كند ابر هم ز آفتاب جود كند   
ص 143

تا ز اوّل خمش نشد مريم در نيامد مسيح در گفتار   
ص 168

معشوق و عشق و عاشق هر سه يكى است اينجا   
چون وصل در نگنجد هجران چه‌كار دارد   
ص 417

امّا اشعار عربى كتاب خيلى بيش از اين مقدار است و مخصوصا در نيمۀ دوم كتاب بيش از نيمۀ اوّل شعر عربى دارد و غالبا نام از شاعر نبرده و گاهى نام شاعر را ذكر كرده است و در بعض موارد مى‌نويسد كه اين بيت را فلان شخص انشاد كرد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 59)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از مواردى كه نام شاعر را ذكر كرده است:

ابراهيم خوّاص چهار بيت ص 383-ابو الحسن نورى دو بيت ص 385 و يك بيت ص 412-جنيد بغدادى يك بيت ص 133 و دو بيت ص 134-رابعه دو بيت ص 262 و ص 423 و دو بيت 409-رويم چهار بيت ص 423-امام شافعى سه بيت ص 360-شبلى دو بيت ص 35 و دو بيت ص 140 و دو بيت ص 382-مجنون يك بيت ص 408-عبد اللّه انصارى سه بيت ص 23.

امّا انشاد ابيات از اين قبيل: ابن عطا انشاد كرد، يك بيت ص 205-ابراهيم ادهم انشاد كرد، دو بيت ص 408 جنيد اين بيت بخواند ص 425-ذو النّون انشاد كرد، يك بيت ص 358.

بعضى اشعار را در دو جا تكرار كرده است از قبيل دو بيت منسوب بصاحب بن عبّاد:

رقّ الزجاج و رقّت الخمر الخ ص 36 و ص 405 و دو بيت رابعه: انّى جعلتك فى الفؤاد محدّثى الخ ص 262-و لقد جعلتك الخ ص 422-و سه بيت: اذا شئت ان تستقرض المال الخ ص 35 و ص 249-و يك بيت: و انّى ليعرونى لذكراك الخ ص 187 و ص 391-و اشعار: قد تحقّقتك فى السرّ الخ ص 128 و ص 428.

امّا اشخاص ديگر كه در اين كتاب از ايشان نام برده و حكايات و روايات نقل كرده است عموما از ائمّه و پيشوايان دين و صحابه و تابعين و علما و محدّثان و مشايخ صوفيّه‌اند كه تراجم احوال آنها معلوم است و نگارنده در ذيل صفحات باختصار نوشته‌ام.

نزديكترين اين اشخاص بعصر مؤلّف شيخ الاسلام شهاب الدّين عمر سهروردى است متوفّى 632 كه مكرّر از او نام برده و قبل از او شيخ مجد الدّين بغدادى است متوفى 616 كه فقط در يك موضع (ص 106) از وى نام مى‌برد.

پاره‌اى از حكايات و روايات هم مثل اشعار تكرار شده است، از جمله حكايت مسلم بن يسار بصرى (در صفحات 306 و 428) -و همچنين حديث الارواح جنود مجنّدة الخ-و اوليائى تحت قبابى الخ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 60)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**ماخذ و مصادر مصباح الهدايه**

1-عوارف المعارف: مأخذ عمدۀ عز الدّين محمود در تأليف كتاب مصباح الهدايه در درجۀ اوّل كتاب عوارف المعارف است كه خود مؤلّف در مقدّمه و اثناء كتاب مكرّر از آن و مؤلّفش شيخ الاسلام شهاب الدّين سهروردى نام برده است. امّا طرز اقتباس و استفادۀ او از كتاب عوارف نه باين طريق است كه از اوّل تا آخر كتاب را با رعايت فصول و ابواب شرح يا ترجمۀ تحت اللّفظ كرده باشد بلكه خود مؤلّف طرحى تازه ريخته و مطالب عمدۀ عوارف را با حذف اسانيد و تلخيص يا تفصيل بعض مطالب بهم ريزد در ابواب و فصول مختلف جاى داده و ازين جهت ما بين كتب فارسى پيش از قرن هشتم چنانكه پيش گفتيم كاملا شبيه است بكتاب اخلاق ناصرى نسبت بتهذيب الاخلاق ابو على مسكويه.

مثلا در كتاب عوارف باب 19 در حال صوفى متسبّب و باب 20 فى ذكر من يأكل من الفتوح است. امّا صاحب مصباح الهدايه اين دو باب را در فصل 7 از باب 6 در آداب معيشت جمع كرده است (ص 247) .

و نيز در كتاب عوارف باب 21 فى شرح حال المتجرّد و المتأهّل من الصوفيّة و صحّة مقاصدهم. -صاحب مفتاح الهدايه رئوس مطالب اين باب را در فصل 8 از باب 6 آورده است.

در كتاب عوارف سه باب متوالى 18-16 راجع است به مسافرت و آداب سفر و فرائض و سنن آن. مصباح الهدايه اين مطالب را در فصل 9 از باب 6 نوشته و داستان ابو عبد اللّه مروزى و ابو على رباطى (ص 267) در باب 17 عوارف است.

در عوارف باب 42 فى ذكر الطّعام و ما فيه من المصلحة و المفسدة و باب 43 فى آداب الاكل و باب 44 در آداب لباس پوشيدن و باب 47 در آداب انتباه از نوم است صاحب مصباح الهدايه رئوس مطالب اين چهار باب را از خوراك و پوشاك و خواب يك جا جمع كرده و در تحت عنوان (تعهّدات نفس) در فصل 10 باب 6 آورده است.

در عوارف باب 33 در آداب طهارت و باب 34 در آداب و اسرار وضو است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 61)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مصباح الهدايه مطالب هر دو باب را در فصل 3 باب 7 جاى داده است. در عوارف باب 38-36 در نماز و آداب و اسرار صلاة است. مصباح الهدايه اين ابواب را در باب 7 آورده است.

اينكه گفتيم عبارات اين كتاب همه جا ترجمۀ تحت اللّفظ نيست، مثالش در فصل 7 باب 6(ص 252-253) حكايتى از شيخ حمّاد و شيخ ابو السّعود آورده كه در باب بيستم عوارف نقل شده است. امّا عبارات فارسى با عربى بشكل ترجمه اصلا موافقت ندارد-و نيز در ص 36 مى‌نويسد: «و اهل حضور تام و ارباب قرب در استماع كلام الهى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote52)مستجمع سه حال باشند الخ» اين مطلب مأخوذ است از باب 37 عوارف امّا بيرون آوردن اين سه مطلب از عبارت عوارف بصورت ترجمۀ حرف بحرف ممكن نيست.

از جمله مطالبى كه عزّ الدّين از خود افزوده مطالب فصل 2 از باب 7 راجع بتحقيق ايمان است (ص 287) كه در كتاب عوارف المعارف موجود نيست-و همچنين تفصيلى كه در باب هفتم راجع به طهارت و سنن و آداب وضو و ادعيۀ مأثوره نوشته است ظاهرا مأخوذ از كتاب قوت القلوب ابو طالب مكّى باشد. نگارنده مطالب فصل 3 از باب 3 را ص 289 با نوشته‌هاى قوت القلوب (ج 3) مطابق كردم گويى حرف بحرف از آن كتاب اقتباس كرده است. و از جمله مطالبى كه حذف كرده وجه تسميه و اشتقاق كلمۀ صوفى و تاريخ ظهور تصوّف است كه در عوارف باب 6 بتفصيل آمده و در مصباح الهدايه مسكوت مانده است.

امّا بايد دانست كه مطابقت مندرجات اين كتاب با كتب معروف صوفيّه از قبيل كتاب اللّمع ابو نصر سرّاج طوسى و قوت القلوب ابو طالب مكّى و كتاب التعرّف ابو بكر بخارى و رسالۀ قشيرى و احياء العلوم غزّالى در همه جا دليل نيست كه مؤلّف مستقيما بدان مآخذ مراجعه و از آنها اقتباس كرده باشد بلكه اين كتابها بطور قطع از مآخذ عمدۀ سهروردى در تأليف عوارف المعارف بوده و عز الدّين در كتاب مصباح الهدايه بتوسّط عوارف نقل كرده است نه اينكه بلا واسطه از روى آن مآخذ گرفته باشد.

2-كتاب اللمع ابو نصر سراج طوسى: در كتاب مصباح الهدايه هيچ كجا از كتاب اللّمع نام نبرده امّا از مؤلّفش ابو نصر سرّاج طوسى در دو موضع صريحا

1) -كلمۀ(الهى) متأسّفانه در متن سقط شده و در غلطنامه نيز از قلم افتاده است اصلاح شود.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 62)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ياد كرده است. يكى در ص 208-207 راجع بطبقات مردم در حفظ آداب، عبارتى از ابو نصر سرّاج نقل مى‌كند كه در كتاب اللّمع (ص 142 چاپ اروپا) موجود است ديگر در ص 304 حكايتى از ابن سالم نقل مى‌كند كه عينا در كتاب اللّمع ص 152 منقول است، اين حكايت را همچنان در عوارف المعارف باب 37 مى‌بينيم و ظاهرا اين است كه مأخذ عز الدّين در نقل اين حكايت كتاب عوارف باشد نه كتاب اللّمع مستقيما و بدون واسطه.

نظير حكايت ابن سالم در مصباح الهدايه فراوان است. از جمله حكايت ابو سليمان دارانى و احمد بن ابى الحوارى (ص 276-277) كه هم در كتاب اللّمع (ص 187) و هم در عوارف باب 44 نقل شده است-و حكايت يحيى بن معاذ رازى (ص 279-280) در كتاب عوارف باب 44 و در كتاب اللمع (ص 188) -و حكايت ابن عطا (ص 204) كه در كتاب اللّمع و رسالۀ قشيريّه و عوارف المعارف هر سه آمده و ظاهرا صاحب عوارف آن را از كتاب اللمع گرفته است نه از رسالۀ قشيريه. با همۀ اين احوال نمى‌توان گفت كه مؤلّف مصباح الهدايه بكتاب اللّمع دست نداشته و از وى مستقيما هيچ اقتباس نكرده است.

3-كتاب قوت القلوب ابو طالب مكّى: از اين كتاب در دو موضع (صفحات 313 و 327 [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote53)بنام ياد كرده و از خود ابو طالب مكّى غير از اين دو مورد يك جاى ديگر (ص 63) هم نام برده است. در ص 63 مى‌گويد: اصحّ اقوال متقدّمان در اين معنى قول شيخ ابو طالب مكّى است. و اين عقيده از خود عزّ الدّين نيست بلكه از عوارف المعارف است كه عبارت آن را در حاشيۀ صفحه (ص 64) نقل كرده‌ايم. و در صفحۀ 313 مى‌گويد: شيخ ابو طالب مكّى در كتاب قوت القلوب از طايفۀ عبّاد مشتاق نام چهل تن از تابعين برشمرده است. و تفصيل اين مطلب در كتاب قوت القلوب است (ج 1 ص 58) و نگارنده قسمتى را در حاشيه نقل كرده‌ام. -و در ص 327 مى‌نويسد كه از ادعيۀ فاضلۀ معتبره كه اعتماد را بشايد آنست كه شيخ ابو طالب مكّى در كتاب قوت القلوب ايراد كرده و شيخ الاسلام در عوارف از آن جمله قسمى منتخب آورده است

1) -متأسّفانه در فهرست اعلام در نام ابو طالب مكّى شمارۀ 327 در چاپ افتاده است اصلاح شود.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 63)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

پس كتاب قوت القلوب هم اگر از مآخذ مصباح الهدايه شمرده شود نظير كتاب اللّمع ابو نصر سرّاج است.

4-رساله قشيريه: اين كتاب نيز در دست عزّ الدّين محمود بوده و مطالبى از آن اقتباس كرده است كه پاره‌اى را در حواشى يادآور شده‌ام امّا در بيشتر موارد اقتباسهاى او بدون واسطه نيست بلكه بتوسّط كتاب عوارف است. در مبحث سماع حكايت دقّى ص 188 و همچنين دنبالۀ آن كلمات مشايخ گويى حرف بحرف از رسالۀ قشيريّه نقل شده و ليكن چون اغلب بلكه همۀ اين مطالب در كتاب عوارف المعارف نيز موجود است مسلّم نتوان داشت كه عزّ الدين در نقل اين مطالب مستقيما به رسالۀ قشيرى مراجعه كرده باشد. دربارۀ احياء العلوم غزّالى و كتاب التعرّف نيز هر چند پاره‌اى از مندرجات مصباح الهدايه با آن دو كتاب مطابقت دارد امّا خاطر جمع نتوان داشت كه اين مطالب را عز الدّين بدون واسطه از آنها گرفته باشد.

**اشتقاق كلمۀ صوفى و تصوف**

پيش از آنكه مقدّمه را به كيفيّت طبع و تصحيح كتاب ختم كنيم لازمست كه راجع بتصوّف كه موضوع اصلى كتاب مى‌باشد شرحى مختصر بنويسيم.

دربارۀ اشتقاق كلمۀ صوفى عقايد و آراء مختلف است. نگارنده عقايد و احتمالات مختلف را تا حدود بيست قول تتبّع كرده است و اينك خلاصۀ تتبّع خود را در تحت ده عنوان با آنچه صحيح‌تر و مناسب‌تر بنظر مى‌رسد باختصار ذكر مى‌كند:

1-از جمله اقوال مشهور دربارۀ اشتقاق كلمۀ صوفى عقيدۀ استاد ابو القاسم قشيرى 376-465 مؤلّف رسالۀ قشيريه و پيروان اوست كه براى كلمۀ صوفى اشتقاق عربى قائل نشده امّا ريشۀ اشتقاق آن را در غير عربى هم معيّن نكرده‌اند.

در رسالۀ قشيريّه چهار عقيده براى اشتقاق كلمۀ صوفى و تصوّف ذكر مى‌كند و هيچ‌كدام را نمى‌پسندد و خود مى‌گويد ظاهر آنست كه اين كلمه اشتقاق عربى ندارد و به‌منزلۀ لقبى است كه به طايفه و فرقۀ مخصوص اختصاص يافته است. چون عبارات قشيرى در مطالب بعد نيز مورد احتياج است از روى نسخۀ چاپ مصر (ص 126)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 64)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اواسط نسخۀ(م)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 65)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عينا نقل مى‌كنيم: هذه التّسمية غلبت على هذه الطّائفة فيقال رجل صوفىّ و للجماعة صوفيّة و من يتوصّل الى ذلك يقال له متصوّف و للجماعة المتصوّفة و ليس يشهد لهذا الاسم من حيث العربيّة قياس و لا اشتقاق و الاظهر فيه انّه كاللّقب فامّا قول من قال انّه من الصّوف و تصوّف اذا لبس الصّوف كما يقال تقمّص اذا لبس القميص فذلك وجه و لكنّ القوم لم يختصّوا بلبس الصّوف و من قال انّهم منسوبون الى صفّة مسجد رسول اللّه فالنّسبة الى الصّفّة لا تجىء على نحو الصّوفى و من قال انّه من الصّفاء فاشتقاق الصّوفية من الصّفا بعيد فى مقتضى اللّغة و قول من قال انّه مشتق من الصّف فكانّهم فى الصّف الاوّل بقلوبهم من حيث المحاضرة من اللّه تعالى فالمعنى صحيح و لكنّ اللغة لا تقتضي هذه النسبة الى الصّفّ ه‍.

در مقدّمۀ ابن خلدون عقيدۀ قشيرى و احتمالاتى كه در اشتقاق صوفى ذكر كرده نقل شده امّا اشتقاق آن را از كلمۀ(صوف) بمعنى پشم بمناسبت پشمينه‌پوشى طايفۀ صوفيّه ترجيح داده است.

در كتاب كشف المحجوب تأليف ابو الحسن غزنوى از آثار قرن پنجم هجرى مى‌نويسد: «و مردمان اندر تحقيق اين اسم بسيار سخن گفته‌اند و كتب ساخته.

گروهى گفته‌اند كه صوفى را از آن جهت صوفى خوانند كه جامۀ صوف دارد و گروهى گفته‌اند كه بدان صوفى خوانند كه اندر صفّ اوّل باشند و گروهى گفته‌اند كه بدان صوفى خوانند كه تولّى باصحاب صفّه كنند و گروهى گفته‌اند كه اين اسم از صفا مشتقّ است امّا بر مقتضى لغت ازين معانى بعيد مى‌باشد ص 34 چاپ لنينگراد» عبارت مذكور درست مثل ترجمۀ عبارت قشيرى است كه ذكر كرديم. جاى ديگر مى‌نويسد «و بر مقتضى لغت اشتقاق اين اسم درست نگردد از هيچ معنى از آنك اين معنى معظم‌تر از آنست كه اين را جنسى بود تا از آنجا مشتق بود كه اشتقاق شىء از شىء مجانست خواهد ص 39» .

2-عقيدۀ استاد ابو ريحان بيرونى متوفّى 440 كه او نيز مثل قشيرى مى‌فرمايد صوفى اشتقاق عربى ندارد امّا ريشۀ اشتقاق آن را در كلمات يونانى معيّن و وجه مناسبت

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 66)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و سبب تسميه را بيان كرده است كه اصل اين كلمه از (سوف: Soph ) يونانى بمعنى حكمت و دانش است كه لفظ فيلسوف مركّب از فيلا (Phila) و سوفيا (sophia) بمعنى محبّ و دوستار حكمت نيز از آن ريشه گرفته شده است و چون در اسلام گروهى ظهور كردند كه در عقيده نزديك به دانشمندان يونانى بودند بنام (سوفيه) يا (صوفيه) خوانده شده‌اند و چون غالبا وجه تسميه را باز ندانسته گفته‌اند كه از صوف بمعنى پشم مأخوذ است.

استاد ابو ريحان در كتاب الهند (ص 16 چاپ لايپزيك) بمناسبت ذكر اين عقيدۀ عرفانى كه وجود حقيقى مختصّ بعلّت اولى و مبدأ اوّل است و وجود ممكنات سراسر وجود خيالى ظلّى است و حق تنها واحد اوّل است مى‌نويسد: و هذا رأى السّوفية و هم الحكماء فانّ سوف باليونانيّة الحكمة و بها سمّى الفيلسوف پيلاسوپا اى محبّ الحكمة و لمّا ذهب فى الاسلام قوم الى قريب من رأيهم سمّوا باسمهم و لم يعرف اللّقب بعضهم فنسبهم للتوكّل الى الصّفة و انّهم اصحابها فى عصر النّبى صلى اللّه عليه و سلّم ثم صحّف بعد ذلك و صيّر من صوف التّيوس و عدل ابو الفتح البستى عن ذلك احسن عدول فى قوله

تنازع النّاس في الصّوفي و اختلفوا قدما و ظنّوه مشتقّا من الصّوف   
و لست انحل هذا الاسم غير فتىّ صافي فصوفي حتّى لقّب الصّوفي   
پاره‌اى از معاصران اين عقيده را شاخ و برگ داده و لفظ تصوّف را با تئوسوفى (Theosophie) و صوفى را با سوفسطائى مربوط كرده و سخن ابو ريحان را نديده يا ناديده انگاشته آن را بعنوان كشفى تازه و نوظهور جلوه داده و حتّى بعضى معتقد شده‌اند كه لفظ صوفى و مشتقّات آن را از قبيل تصوّف و متصوّفه همه جا بسين بايد نوشت نه بصاد، و اگر تاكنون اشتباهى رخ داده است از بركت اين تحقيق جديد بعد از اين بايد آن را رفع كرد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote54).

1) -نگارنده عقيدۀ استاد ابو ريحان را در كتاب غزّالى‌نامه كه در سال 1355 هجرى قمرى مطابق 1315 هجرى شمسى بطبع رسيد با عين عبارت استاد ابو ريحان نقل كردم و به تازگى در بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 67)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

3-جمعى مى‌گويند كه كلمۀ صوفى مشتقّ است از (صفّه) بمناسبت مشابهت احوال صوفيّه باهل صفّه و ارباب صفّه يعنى فقرا و زهّاد و عبّاد صدر اسلام از قبيل ابو ذر غفارى و سلمان فارسى و عمار و صهيب و بلال و حذيفة بن يمان و ابو سعيد خدرى كه معبد و خوابگاه و مجمعشان در صفّۀ مسجد پيغمبر اكرم صلوات اللّه عليه بود و حضرت براى خوردن شام ايشان را ما بين اصحابى كه تمكّن مالى داشتند تقسيم مى‌فرمود (اخبار الدّول ص 128) و صاحب عوارف المعارف شمارۀ ايشان را حدود 400 نفر مى‌نويسد امّا حافظ ابو نعيم در حلية الاولياء نام اصحاب صفّه را بيش از اين مقدار بترتيب حروف تهجّى شماره كرده و ابن جوزى هم در كتاب صفة الصفوة نام بسيارى از اين طبقه را در ضمن زهّاد و عبّاد آورده است.

اين احتمال كه صوفى از كلمۀ صفّه مشتق شده باشد در كتاب اللمع و كشف المحجوب و رسالۀ قشيرى و عوارف المعارف و اساس البلاغۀ زمخشرى نقل شده است.

عبارت قشيرى و كشف المحجوب را پيش نقل كرديم. در كتاب اللّمع مى‌نويسد:

و قد قيل ايضا انّ الصوفيّة هم بقيّة من بقايا اهل الصفّة ص 27. در عوارف المعارف مى‌نويسد «و قيل سمّوا صوفيّة نسبة الى الصّفّة الّتى كانت لفقراء المهاجرين على عهد رسول اللّه» . و نيز در همين كتاب مى‌گويد فرقۀ شكفتيه در خراسان كه در غارها

1) بقيه از صفحه قبل در كتاب التصوّف الاسلامى تأليف دكتر زكى مبارك كه به سال 1357 هجرى قمرى در مصر چاپ شده است (ج 1 ص 66) خواندم كه عقيدۀ استاد را در مقام اعتراض نوعى از اغراب شمرده است و مى‌گويد از مستشرقين «فون هامر» و از نويسندگان معاصر عبد العزيز اسلامبولى و محمّد لطفى از اين عقيده بسيار طرفگيرى كرده‌اند آنگاه خود مى‌گويد كه اين احتمال به‌هيچ‌وجه صحيح نيست زيرا كه فلسفۀ يونانى بيشتر جنبۀ طبيعيات داشت نه الهيّات و ازين‌رو تازيان فلسفه را بطب و حكمت، و فيلسوف را بطبيب و حكيم ترجمه كردند امّا حكمت روحانى كه در تصوّف ملحوظ است بعيد مى‌نمايد كه از سوفيا و فيلسوف يونانى ماخوذ باشد و اگر چنين اقتباسى شده بود در كتب لغت عربى در جزو لغات دخيله ضبط مى‌كردند. و آنگهى چه استبعاد دارد كه اصل كلمۀ سوفيا در يونانى از كلمۀ صوف عربى گرفته شده باشد چرا كه تصوّف از ديرباز در عرب موجود بوده و لباس صوف از زمانهاى قديم علامت تقشّف و تنسّك شمرده مى‌شده است و شايد كه تصوّف عربى اساس مسيحيّت شده و لفظ صوف به معابد يونانى سرايت كرده باشد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 68)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

منزل كنند (شكفت در زبان فارسى بمعنى غار است) و در شهرها و آبادانيها رفت و آمد نكنند از بقاياى اصحاب صفّه‌اند و همين طايفه را در ديار شام جوعيه مى‌نامند.

قشيرى و سهروردى هر دو بر اين اشتقاق از نظر ادبى و لغوى اعتراض دارند. سهروردى مى‌گويد: و هذا و ان كان لا يستقيم من حيث الاشتقاق اللغوى و لكن صحّ من حيث المعنى لانّ الصوفيّة يشاكل حالهم اولئك. و قشيرى نيز مى‌گويد كه صوفى در نسبت به صفّه صحيح نيست.

ايرادى كه قشيرى و سهروردى بر اشتقاق صوفى از صفّه دارند بحسب قواعد صرف و اشتقاق ظاهرا وارد است زيرا كه در نسبت به صفّه (صفّى) گفته مى‌شود نه صوفى.

امّا زمخشرى در اساس البلاغه اين نسبت را باين وجه تصحيح مى‌كند كه يكى از دو فاء را براى تخفيف بواو تبديل كرده و بجاى صفّيّه بتشديد فاء صوفيّه گفته‌اند.

اين توجيه در كتاب تاج العروس نيز نقل شده است: «او الى اهل الصّفة فيقال مكان الصّفية الصّوفية بقلب احدى الفاءين واوا للتّخفيف»

4-عقيدۀ چهارم اين است كه از كلمۀ(صوفه) مشتق باشد. و اين عقيده در حقيقت به چهار احتمال يا چهار قول برمى‌گردد.

1-آنكه از صوفه و بنى صوفه مأخوذ باشد نام قبيله‌يى كه در روزگار قديم خادمان كعبه و رهبران حاج و خود اهل خدمت و عبادت بودند باين مناسبت كه صوفى دليل و راهنماى طالبان كعبۀ مراد و خود اهل خدمت و عبادت است.

صوفه نام غوث بن مرّ است كه در عهد جاهليّت خدمتگزار كعبه و رهبر حاج بود و منصب افاضه و اجازه يعنى گذراندن حاجيان از عرفه به منى و از منى به مكّه بدو اختصاص داشت و اين منصب از وى با عقابش رسيد كه آنها را نيز صوفه و بنى صوفه مى‌گفتند و همچنان اين منصب در اين طايفه مستمر بود تا قبيلۀ عدوان از آنها بگرفتند و بعدها از عدوان بقريش انتقال يافت (تلبيس ابليس ابن جوزى ص 161) در صحاح جوهرى مى‌نويسد «و صوفة ابو حىّ من مضر و هو غوث بن مرّ بن ادّ بن طابخة بن الياس بن مضر كانوا يخدمون الكعبة فى الجاهليّة و يجيزون الحاجّ اى يفيضون بهم و كان يقال فى الحجّ اجيزى صوفة» .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 69)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اين عقيده كه صوفى از صوفه بمعنى مزبور مأخوذ باشد در حلية الاولياء و انساب سمعانى و اساس البلاغه و رسائل پير جمال اردستانى ذكر شده است.

در تسميۀ غوث بن مرّ بصوفه وجوهى گفته‌اند كه در كتاب تلبيس ابليس ابن جوزى نقل شده و شرحش در اين مورد بى‌فايده است.

ب-آنكه از صوفه يا صوف در صوفة الرّقبة و صوف القفا بمعنى موهاى آويخته در گودال پس گردن مشتق شده باشد. در عربى گويند «اخذ بصوفة رقبته» يا «بصوف رقبته» و همچنين بصوفة قفاه و صوف قفاه يعنى پوست پس گردن او يا موى پشت سر او را كه آويخته در گودال پس گردن است بگرفت و مجازا باين معنى كه او را بقهر گرفت. و بعضى گويند معنى اين تركيب در عربى آنست كه از پى او رفت بگمان اينكه بدو نمى‌رسد امّا بدو رسيد (قاموس و لسان العرب) .

حافظ ابو نعيم در حلية الاولياء (ج 1 ص 17 ببعد) اين احتمال را با سه احتمال ديگر در اشتقاق تصوّف ذكر كرده است: فامّا التصوّف فاشتقاقه عند اهل الاشارات و المنبئين عنه بالعبارات من الصّفاء و الوفاء و اشتقاقه من حيث الحقائق الّتى اوجبت اللّغة فانّه تفعّل من احد اربعة اشياء من الصّوفانة و هى بقلة زغباء قصيرة او من صوفة و هى قبيلة كانت فى الدّهر الاول يجيز الحاج و يخدم الكعبة او من صوفة القفاء و هى الشعرات النابتة فى متأخره او من الصوف المعروف على ظهور الضّأن ه‍. سپس در وجه مناسبت هر كدام از اين چهار مادّه با كلمۀ صوفى شرحى مى‌نويسد از جمله دربارۀ صوفة القفاء مى‌گويد: و ان أخذ من صوف القفاء فمعناه انّ المتصوّف معطوف به الى الحقّ مصروف به عن الخلق لا يريد به بدلا و لا يبغى عنه حولا ه‍. خلاصۀ وجه مناسب اين است كه صوفى مقهور قبضۀ الهى است و بجاى ديگر جز حق تعلّق و آويختگى ندارد. گيسوى از پشت سر آويختۀ درويشان هم با صوف القفا خالى از مشابهت نيست.

ج-آنكه از صوفه بمعنى پرز و پاره پشمى كه دور مى‌ريزند مأخوذ باشد و صوفيه اين لغت را محض تذلّل و تواضع براى خود انتخاب كرده باشند. اين احتمال

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 70)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

را سهروردى در عوارف المعارف ذكر كرده است: و يقرب ان يقال لمّا آثروا الذّبول و الانكسار و التّخفّى و التّوارى كانوا كالخرقة الملقاة و الصوفة المرميّة الّتى لا يرغب فيها و لا يلتفت اليها فيقال صوفىّ نسبة الى الصّوفة كما يقال كوفىّ نسبة الى الكوفة و هذا ما ذكره بعض اهل العلم و المعنى المقصود به قريب و يلائم الاشتقاق ه‍.

د-آنكه مأخوذ از صوفه باشد بمعنى افناء قبائل و گروهى كه از يك قبيله و يك نژاد نباشند و نسبشان به يك نفر نپيوندد، باين مناسبت كه صوفيان از هر گروه و هر طايفه گرد هم آيند و چنان باشد كه از قبيله‌ها و طايفه‌هاى مختلف بدون حفظ نسب و نژاد بهم پيوسته‌اند. اشتقاق كلمۀ صوفى از صوفه در هر چهار احتمال مذكور بحسب لفظ و قواعد اشتقاق عيبى ندارد امّا از حيث معنى آن اندازه مناسب نيست و اين‌گونه مناسبات بعد از وقوع را نمى‌توان اساس تسميه و لقب اوّل قرار داد و بيقين گفت كه نخستين بار كلمۀ صوفى در مورد فرقۀ مخصوص باين مناسبت‌ها استعمال شده است.

5-آنكه مشتق از (صوفان) باشد كه هيئتى ديگر از صوفه و بنى صوفه نام خدمتگزاران كعبه است. زمخشرى در اساس البلاغه مى‌نويسد: و آل صوفان كانوا يخدمون الكعبة و يتنسّكون و لعلّ الصوفيّة نسبت (نسبوا: خ) اليهم تشبيها بهم (لهم خ) فى التنسّك و التّعبّد ه‍.

بيت ذيل را كه از اوس بن معزاء سعدى است صاحب صحاح اللّغه و لسان العرب در معنى صوفه و آل صوفان نقل كرده‌اند: «و لا يريمون فى التّعريف موقفهم حتّى يقال اجيزوا آل صوفانا» صاحب قاموس بر جوهرى اعتراض مى‌كند كه صحيح آل صفوان است نه صوفان «و قول الجوهرى و منه يقال اجيز و آل صوفان و هم و الصّواب آل صفوانا و هم قوم من بنى سعد بن مناة» : مترجم قاموس اعتراض فيروزآبادى را رد كرده و از مجمل ابن فارس و اساس البلاغه بر صحّت گفتار جوهرى گواه آورده است.

نسبت صوفى به (صوفان) هر چند بحسب معنى مانند صوفه و بنى صوفه مناسب باشد از حيث قواعد صرفى برخلاف قياس است چرا كه در نسبت به صوفان (صوفانى) گفته مى‌شود نه صوفى. و شايد در جواب بگويند كه بواسطۀ كثرت استعمال باين

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 71)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صورت در آمده است.

6-از جملۀ اقوال مشهور در اشتقاق كلمۀ صوفى و تصوّف آنست كه از مادّۀ (صفا) و (صفوت) مشتق باشد. اين قول در رسالۀ قشيرى و كتاب اللّمع و كشف المحجوب و انساب سمعانى و مقدّمۀ ابن خلدون و عوارف المعارف و كتاب رشحات و رسائل پير جمال اردستانى ذكر شده است.

قشيرى اشتقاق صوفى را از صفا بحسب قواعد لغوى بعيد مى‌شمارد، ابن خلدون نيز گفتار قشيرى را نقل مى‌كند. و علّت استبعاد اين است كه صفا ناقص واوى است و صوفى اجوف واوى، و اشتقاق اجوف از ناقص بحسب ظاهر صحيح نيست مگر آنكه قلب مكانى شده باشد. سمعانى در كتاب الانساب مى‌نويسد: فمنهم من قال من الصّفا و الصّفوة و منهم من قال من بنى صوفة.

در اشتقاق صوفى از مادّۀ(صفا) پنج وجه مشهور است كه هر كدام را جداگانه ذكر مى‌كنيم:

1-آنكه منسوب باشد به (صفوه) بضمّ صاد و سكون فاء بر وزن (غرفه) بمعنى برگزيده و صافى هر چيز بمناسبت اينكه صوفى برگزيدۀ افراد بشر است.

كلمۀ(صفوه) بمعنى مذكور مثلّث الصّاد يعنى بفتح و كسر و ضمّ صاد هر سه آمده امّا مناسب‌تر در اين اشتقاق ضمّ صاد است.

در نسبت به (صفوه) بضمّ صاد و سكون فاء مطابق قاعدۀ مشهور و عقيدۀ سيبويه و خليل بايد (صفوى) گفت بحذف تاء بدون تغيير ديگر. و اين قاعده اختصاص باين مورد ندارد بلكه هر كجا لام الفعل كلمه و او و ياء ما قبل ساكن باشد قاعدۀ مشهور اين است كه فقط تاء آخر كلمه حذف شود و تغيير ديگر در كلمه راه نيابد چنانكه در (عروه) بضم عين و (غزوه) بفتح غين و (رشوه) بكسر راء (عروى) و (غزوى) و (رشوى) بايد گفت. و همچنين در (ظبية) بفتح ظاء و (قنية) بكسر قاف و (رقية) بضم راء گويند (ظبيى) و (قنيى) و (رقيى) . -امّا بعض علماء نحو و صرف مانند يونس معتقدند كه عين الفعل كلمه را در موارد مذكور همه جا فتحه بايد داد، پس در نسبت به (صفوه)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 72)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اواسط (خ)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 73)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بر وزن (غرفة) بايد (صفوى) بضم صاد و فتح فاء گفت نه بسكون فاء.

اشتقاق صوفى از صفوه چنانكه دانستيم مطابق قواعد اشتقاق درست نيست مگر اينكه برخلاف ظاهر معتقد بشويم كه در كلمه نقل مكانى شده و در استعمال واو قبل از فاء افتاده است.

ب: آنكه منسوب به (صفو) بفتح صاد و سكون فاء بدون تاء آخر باشد مرادف صفوه بمعنى برگزيده و نخبۀ هر چيز و نيز بمعنى اخلاص در مودّت. و اينكه (صفو) بضم صاد نگفته‌اند با اينكه به كلمۀ صوفى از جهت ضمّۀ اوّل نزديكتر است ظاهرا بدين علّت باشد كه صفو بدون تاء آخر بمعنى مذكور جز بفتح اوّل نيامده است. در لسان العرب مى‌نويسد: و قال ابو عبيدة يقال له صفوة مالى و صفوة مالى و صفوة مالى فاذا نزعوا الهاء قال له صفو مالى بالفتح لا غير ه‍.

در نسبت بصفو باجماع همه علماى اشتقاق (صفوى) بفتح صاد و سكون فاء بايد گفت بدون تغيير ديگر امّا اشتقاق صوفى بدين وجه محتاج بنقل مكانى و تبديل فتحۀ صاد به ضمّه است چنانكه صاحب رشحات گفته و مؤلّف طرايق الحقائق نيز از وى نقل كرده است.

ج-منسوب به (صفىّ) بر وزن (غنىّ) بمعنى برگزيده و اهل صفا و دوست صافى دل. و در نسبت بصفى و غنى و امثال آن (صفوى) و (غنوى) بايد گفت بتبديل ياء بواو و فتح حرف دوم. امّا اشتقاق صوفى باين وجه هم محتاج بقلب مكانى و تغيير حركات ديگر كلمه است.

در كتاب اللّمع مى‌نويسد: و قد قيل كان فى الاصل صفوى فاستثقل ذلك فقيل صوفى ص 26 چاپ ليدن. در متن چاپى (صفوى) را بشكل فتحۀ صاد و فاء نوشته است و نگارنده احتمال مى‌دهد كه در ضبط كلمه اشتباه كرده و بايستى (صفوى) بضمّ صاد و سكون فاء نوشته باشد منسوب به (صفوه) بوزن (غرفه) كه بحسب تلفّظ و اشتقاق لااقل نزديكتر از صفّى و صفو است. -در عوارف المعارف نيز مى‌نويسد: و قيل كان هذا الاسم فى الاصل (صفوى) فاستثقل ذلك و جعل صوفيّا ه‍. در اين عبارت نيز ظاهرا مراد اشتقاق از صفوه بوزن غرفه است كه پيش گفتيم.

د-منسوب به (صفا) بقصر جمع (صفاة) بمعنى سنگ سخت كه گياه از آن

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 74)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نمى‌رويد بمناسبت تصلّب صوفى در ايمان يا بواسطۀ فقر و بى‌چيزى.

در نسبت به صفا بقصرهم (صفوى) بفتح صاد و فاء گفته مى‌شود، امّا اين اشتقاق نه از نظر لفظ و نه از نظر معنى چندان مناسبت ندارد. وانگهى نسبت بجمع مكسّر نيز باين شكل درست نيست. امّا صفاء ممدود كه بمعنى روشنى و برگزيدگى و پاكيزگى است در نسبت مطابق قاعده (صفائى) به همزه يا (صفاوى) با تبديل همزه بواو بايد گفت، زيرا كه همزۀ ممدود آخر كلمه اگر براى تأنيث مانند (حمراء) و (صفراء) يا جزو كلمه مثل (قرّاء) نباشد در نسبت جائز الوجهين است. اشتقاق صوفى از كلمۀ صفاء ممدود محتاج به چند تصرّف يعنى حذف و قلب و تبديل است، و اگر بناى اين نوع اشتقاق سازى و تكلّفات بارد باشد هر كلمه‌يى را مى‌توان از كلمۀ ديگر مشتق كرد و وجه مناسبتى بعيد براى آن تراشيد.

ه‍-آنكه مشتقّ از (مصافاة) باشد باين طريق كه اصل كلمه (صوفى) بصيغۀ فعل مجهول ماضى از باب مفاعله بوده و به كثرت استعمال بصورت ياء نسبت در آمده است.

اين احتمال را بعضى از روى نوشتۀ كتاب اللّمع و شعر ابو الفتح بستى كه در ضمن عقيدۀ ابو ريحان نقل كرديم و شعر ابو العلاء معرّى كه ذيلا نقل مى‌كنيم استنباط كرده‌اند، امّا اين احتمال توهّمى بيش نيست. در كتاب اللّمع از قول يكى از مشايخ روايت مى‌كند كه گفت: انّ العبد اذا تحقّق بالعبوديّة و صافاه الحق حتّى صفا من كدر البشريّة نازل منازل الحقيقة و قارن احكام الشريعة فاذا فعل ذلك فهو صوفى لانّه قد صوفى. ه‍. ابو العلاء معرّى گويد:

صوفية ما رضوا للصّوف نسبتهم حتّى ادّعوا انّهم من طاعة صوفوا   
اتّفاقا از تعبير تعريض‌آميز معرّى پيداست كه كلمۀ صوفى بصوف منسوب است نه اينكه فعل مجهول ماضى باشد. به‌هرحال اشتقاق صوفى از مادّه صفا همان‌طور كه قشيرى فرموده از قواعد اشتقاق دور است.

7-از جمله اقوال در اشتقاق كلمۀ صوفى آنست كه از صوفانه بمعنى گياه كوتاه ناچيز مشتق باشد بمناسبت تذلّل و تواضع صوفى، و نيز باين جهت كه صوفيان مرتاض در معيشت به ساخته‌هاى طبيعى از قبيل گياه و برگ درختان قناعت و از مصنوعات

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 75)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خلق حتى الامكان اجتناب مى‌كنند. -حافظ ابو نعيم در وجه مناسبت اين اشتقاق مى‌فرمايد: و ان اخذت التصوّف من الصوفانة الّتى هى البقلة فلاجتزاء القوم بما توحّد اللّه عزّ و جلّ بصنعه و منّ به عليهم من غير تكلّف بخلقه فاكتفوا به عمّا فيه للآدميّين صنع كاكتفاء البررة الطّاهرين من جملة المهاجرين فى مبادى اقبالهم و اوّل احوالهم ه‍.

اين احتمال هم از حيث قواعد لفظى دور از حقيقت است. چرا كه در نسبت به صوفانه بايد على‌القاعده (صوفانى) بگويند نه صوفى، نسبت سماعى نيز محتاج بدليل است و چنين دليلى در كار نيست. مناسبت معنوى و وجه تسميه نيز چندان دلچسب نيست تا براى آن خود را به زحمت و تكلّف اشتقاقات حدسى بيندازيم.

8-عقيدۀ هشتم در اشتقاق صوفى آنست كه از (صفّ) بمعنى رسته و رده مأخوذ باشد، باين مناسبت كه صوفيان در صف كبرياء بيش از همۀ خلق تقرّب دارند.

اين احتمال نيز بحسب قواعد اشتقاق درست نيست زيرا كه نسبت بصفّ بفتح صاد و شدّ فاء على‌القاعده (صفّى) است نه صوفى مگر آنكه بتكلّف بگوييم تغيير و تبديل در آن راه يافته است و براى ارتكاب چنين تكلّفى ضرورت در كار نيست. -عبارت قشيرى را دربارۀ اين وجه اشتقاق پيش نقل كرديم، در مقدّمۀ ابن خلدون و عوارف المعارف نيز اين احتمال نقل شده امّا صاحب عوارف دليلى براى ردّ و قبول آن نياورده است. در عوارف مى‌نويسد: و قيل سمّوا صوفيّة لانّهم فى الصّف الاوّل بين يدى اللّه عزّ و جلّ بارتفاع هممهم و اقبالهم على اللّه تعالى بقلوبهم و وقوفهم بسرائرهم بين يديه ه‍.

9-عقيدۀ نهم در اشتقاق صوفى آنست كه از (صفة) بكسر صاد مأخوذ باشد اين عقيده را فقط صاحب كتاب التّصوف الاسلامى (ج 1 ص 67) ذكر كرده و هيچ‌گونه توضيحى دربارۀ آن نداده است. نگارنده اين عقيده را جز در كتاب مذكور نيافتم و اين احتمال به حدّى سست و واهى بنظر مى‌رسد كه احتياجى بشرح و تفصيل ندارد. زيرا كه اگر مراد (صفّة) بكسر صاد و تشديد فاء باشد اصلا در لغت عربى نيامده است و اگر مقصود تخفيف صاد يعنى مصدر مثال واوى از (وصف) مانند (عده) از (وعد) و (سمه) از (وسم) باشد اشتقاق صوفى از آن نه مشابهت لفظى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 76)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

دارد و نه مناسبت معنوى. و اشتقاق كبيرهم كه صرفيان در امثال (جاه) و (وجه) مى‌گويند بر فرض قبول محتاج بدليل است.

نظير اين احتمال عقيدۀ كسانى است كه مى‌گويند صوفى مشتقّ از هيچ كلمۀ عربى يا غير عربى نيست، بلكه حروف رمزى است كه پهلوى هم گذارده و كلمه‌يى از آنها ساخته‌اند. منشأ اين عقيده ظاهرا عبارتى است كه از جنيد يا ديگرى از مشايخ نقل كرده‌اند كه گفت: صوفى از صوف مشتق است و صوف از سه حرف تشكيل مى‌شود، صاد اشاره است بصبر و صدق و صفا، و او ودّ است و ورد و وفا، فاء فرد است و فقر و فنا، . -از اين عبارت كه ظاهرا در مقام تشريح وظايف صوفى حقيقى به گونۀ ايهام و تفنّن ادبى است، بعضى متاخّران توهّم كرده‌اند كه كلمۀ صوفى مبدأ اشتقاق ندارد بلكه مركّب از حروف رمزى است، با اينكه در متن روايت از جنيد يا ديگرى بر فرض كه صحّت داشته باشد تصريح شده كه صوفى از صوف مشتق است، نهايت اينكه بوجهى لطيف شعار صوفى در آن آمده و به‌هيچ‌وجه در مقام تحقيق لغوى و تعيين مشتقّ و مشتقّ منه نيست.

15-مشهورترين و صحيح‌ترين اقوال در اشتقاق كلمۀ صوفى آنست كه منسوب به (صوف) بمعنى پشم باشد بمناسبت پشمينه‌پوشى كه مرسوم صوفيان بوده و اين عادت از قديم ما بين زهّاد و فقراء معمول بوده است.

در صحاح و قاموس معانى صوف و صوفه و بعضى امثال تازى كه متضمّن اين كلمه است ضبط شده و صاحب لسان العرب همه اقوال مشهور را جمع كرده است. اين عقيده را همه ارباب تصوّف مانند حافظ ابو نعيم در حلية الاولياء و ابو نصر سرّاج در كتاب اللّمع و ابو الحسن غزنوى در كشف المحجوب و استاد ابو القاسم قشيرى در رسالۀ قشيريّه و سهروردى در عوارف المعارف نقل كرده و اغلب آن را پسنديده‌اند. در كتاب عوارف با ذكر سند از انس مالك روايت مى‌كند كه «كان رسول اللّه يجيب دعوة العبد و يركب الحمار و يلبس الصّوف» . و نيز روايت مى‌كند كه عيسى عليه السّلام جامۀ پشمينه مى‌پوشيد، و حسن بصرى گفت كه هفتاد تن از بدريان ديدم كه همه پشمينه‌پوش بودند. و نيز پاره‌اى از عبّاد صحابى را نام مى‌برد كه لباسشان از صوف

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 77)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بود به‌طورى‌كه چون از گرما عرق مى‌كردند يا باران به جامۀ ايشان مى‌باريد بوى پشم گوسفند شنيده مى‌شد، و انتخاب لباس صوف براى ترك زينت دنيا و انصراف به آخرت و نيز براى سرمشق دادن به طالبان طريق بود كه طريقۀ زهد و خشن‌پوشى پيش بگيرند و مى‌گويد از ديرباز پشمينه‌پوشى به زهّاد و عبّاد اختصاص داشت. و يك جا مى‌نويسد «فمن هذا الوجه ذهب قوم الى انّهم سمّوا صوفيّة نسبة لهم الى ظاهر اللّبسة لانهم اختاروا لبس الصّوف لكونه ارفق و لكونه لباس الانبياء عليهم السّلام» . و در جاى ديگر مى‌گويد «و هذا الاختيار يلائم و يناسب من حيث الاشتقاق لانّه يقال تصوّف اذا لبس الصّوف كما يقال تقمّص اذا لبس القميص» . و در جاى ديگر مى‌نويسد «فالقول بانّهم سمّوا صوفية للبسهم الصّوف اليق و اقرب» . -و صاحب تاج العروس بعد از نقل اقوال دربارۀ اشتقاق صوفى مى‌نويسد «أو إلى الصّوف الذى هو لباس العبّاد و اهل الصّوامع قلت و الاخير هو المشهور» .

در كتاب اللّمع كه از كتب قديم تصوّف است تصريح مى‌كند كه وجه تسميۀ صوفى انتساب بلباس صوف است و دربارۀ اين لباس شرحى مى‌نويسد مبنى بر اينكه از قديم شعار اولياء و انبياء بوده است و مى‌گويد: «نسبتهم الى ظاهر اللبسة لانّ لبسة الصّوف دأب الانبياء عليهم السّلام و شعار الاولياء و الاصفياء» . و دنبالۀ اين عبارت مى‌گويد همان‌طور كه خواصّ عيسى عليه السّلام يعنى حواريان بواسطۀ سفيدپوشى بظاهر لباس منسوب‌اند، صوفى نيز بمناسبت پشمينه‌پوشى باين نسبت شهرت يافته است: «فكذلك الصوفية عندى و اللّه اعلم نسبوا الى ظاهر اللباس و لم ينسبوا الى نوع من انواع العلوم و الاحوال الّتى هم بها مترسّمون لانّ لبس الصّوف كان دأب الانبياء و الصّدّيقين و شعار المساكين المتنسّكين ص 21» . باز در جاى ديگر مى‌نويسد «و امّا من قال انّه اسم واقع على ظاهر اللّبسة فقد روى فى ذلك اخبار فى ذكر من لبس الصّوف و اختار لبسه من الانبياء و الصالحين ص 27» . -ابن جوزى در كتاب المدهش (ص 201) در وصف ابراهيم ادهم مى‌گويد: فاستلذّ طعم الجوع و حمل جلده على ضعف جلده خشونة الصوف ه‍. و جاى ديگر در همين كتاب مى‌نويسد: كان الزّهد فى بواطن القلوب فصار فى ظواهر الثّياب كان الزّهد حرقة فصار اليوم خرقة ويحك صوّف قلبك لا جسمك

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 78)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اصلح نيّتك لا مرقّعتك ص 435. -و همو در كتاب صفة الصفوة (ج 2 ص 252) مى‌نويسد كه ابو الحسن بن بشّار بابو محمّد پسر برادر معروف كرخى گفت يا ابا محمّد صوّفت قلبك او جسمك، صوّف قلبك و البس القوهى على القوهى ه‍.

حافظ ابو نعيم در حلية الاولياء (ج 1 ص 345) دربارۀ اصحاب صفّه مى‌نويسد: و كان عليهم جباب الصّوف لم يكن عندهم غيرها ه‍. يعنى اصحاب صفّه جز جبّه پشمينه نداشتند. - و در جاى ديگر مى‌نويسد: و ان اخذ من الصّوف المعروف فهو لاختيارهم لباس الصّوف اذ لا كلفة الآدميّين فى انباته و انشائه و انّ النّفوس الشّاردة تذلّل بلباس الصّوف و تكسر نخوتها و تكبّرها به و قد ذكرنا شواهده فى كتاب لبس الصّوف مجودا ج 1 ص 20 ه‍

در كتب شيعه و سنّى بطرق مختلف احاديث بسيار روايت شده است كه پيغمبر اكرم و صحابۀ خاصّ و ائمّۀ دين محض تزهّد و تقشّف لباس پشمينه در بر مى‌كردند. از جمله حديثى است از حضرت رضا عليه السّلام كه شيعه و سنّى روايت كرده‌اند كه پيغمبر فرمود پنج چيز است كه تا دم مرگ از دست نخواهم داد تا پس از من ما بين مسلمانان سنّت باشد و يكى از آن پنج چيز را پشمينه‌پوشى شمرد. و نيز از حضرت صادق روايت كرده‌اند كه آن حضرت جبّۀ صوف بر تن راست كرده بود و راوى گفت:

«انّ الناس يكرهون الصوف فقال كلاّ كان ابى محمّد بن على يلبسها و كان علىّ بن الحسين يلبسها و كانوا عليهم السّلام يلبسون اغلظ ثيابهم اذا قاموا الى الصّلاة و نحن نفعل ذلك» . و نيز از حضرت صادق روايت كرده‌اند كه فرمود ما در نماز جامۀ خشن و پشمينه در بر مى‌كنيم. از اين‌گونه احاديث و روايات كه از ائمّه و پيشوايان دين و علماء سلف نقل شده است معلوم مى‌شود كه پيغمبر اكرم و همچنين پيغمبران بزرگ همچون عيسى و اولياء خدا در هر دوره محض زهد و تنسّك پشمينه‌پوش بوده‌اند و جامۀ صوف علامت زهد و تقشّف و فقر و قناعت و لباس اهل صلاح بوده است، و صوفيان نيز همين لباس را اختيار كرده و باين مناسبت بلفظ صوفى در اسلام شهرت يافته‌اند.

ابو تمّام شاعر معروف عرب گويد:

كانوا برود زمانهم فتصدّعوا فكانّما لبس الزّمان الصّوفا   
ابو فراس خطاب بسيف الدّولة بن حمدان مى‌كند:

يا ناعم الثوب كيف تبدله ثيابنا الصّوف ما نبدّلها

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 79)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ديگرى گويد:

و القزّ و الكتّان اثوابهم لم يجب الصّوف لهم جائب   
مراد اين است كه آنها اهل ثروت و تمكّن‌اند و لباس صوف كه مخصوص فقر است هرگز نپوشيده‌اند.

ابو على رودبارى تصوّف را به پشمينه‌پوشى با صفا تفسير مى‌كند و مى‌گويد:

الصّوفىّ من لبس الصّوف على الصّفا (تاريخ بغداد ج 1) . اين عبارت را از حضرت امير المؤمنين على عليه السّلام نيز روايت كرده‌اند با اين دنباله (و جعل الدّنيا تحت القفا) .

ابو سليمان دارانى بمرد رياكارى كه جامۀ پشمينه پوشيده بود گفت: يكون ظاهرك قطنيّا و باطنك صوفيّا (تلبيس ابليس ابن جوزى) . -ابو نواس اهوازى به حيلۀ تنسّك نزد غلام نصرانى صوف پوشيد (اخبار ابى نواس) . و ابو العتاهيه نيز براى اظهار زهد جامۀ پشمين در بر كرد (اغانى ج 4) . -الحاكم بامر اللّه در ماه رمضان 400 هجرى براى اظهار تنسك پشمينه‌پوشى اختيار كرد (النجوم الزّاهرة) .

در بعضى اخبار و كلمات مشايخ ديده مى‌شود كه پوشيدن جامۀ صوف را نكوهش كرده‌اند. از جمله عبارتى است منسوب به پيغمبر كه فرمود: يكون فى آخر الزّمان قوم يلبسون الصوف فى صيفهم و شتائهم يرون انّ لهم الفضل بذلك على غيرهم اولئك يلعنهم اهل السّماوات و الارض ه‍. ابن جوزى در كتاب تلبيس ابليس شرح مبسوطى راجع به مذمّت صوفيه و نكوهش لباس صوف مى‌نويسد، از جمله مى‌گويد كه سفيان ثورى به مردى پشمينه‌پوش گفت: لباسك هذا بدعة.

بالجمله اين معنى مسلّم است كه پشمينه‌پوشى از ديرباز شعار اهل زهد و تاركان دنيا و اهل عبادت و صلاح بوده، و حافظ ابو نعيم چنانكه عبارت وى را نقل كرديم كتابى مخصوص دربارۀ(لبس صوف) تأليف كرده. و اصحّ اقوال دربارۀ كلمۀ صوفى انتساب بلباس صوف است و از اين جهت كلمۀ پشمينه‌پوش و خرقه‌پوش در ادبيّات فارسى بمعنى صوفى و زاهد و اهل تنسّك و تقشّف بسيار آمده است.

مولوى فرمايد:

حرف درويشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سليمى زان فسون   
جامه پشمين از براى كد كنند بو مسيلم را لقب احمد كنند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 80)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كليشۀ صفحۀ آخر از نسخۀ(م)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 81)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صوفييم و خرقه‌ها انداختيم باز نستانيم چون دريافتيم   
گفت صوفى در قصاص يك قفا سر نشايد باد دادن از عمى   
خرقۀ تسليم اندر گردنم بر حق آسان كرد سيلى خوردنم   
هست صوفى آنكه شد صفوت طلب نه لباس صوف و خياطىّ و دبّ   
بر خيال آن صفا و نام نيك رنگ پوشيدن نكو باشد وليك   
سعدى گويد:

مراد اهل طريقت لباس ظاهر نيست كمر به خدمت سلطان ببند و صوفى باش   
حافظ گويد:

خيز تا خرقۀ صوفى بخرابات بريم شطح و طامات به بازار خرافات بريم   
شرممان باد ز پشمينۀ آلودۀ خويش گر بدين فضل و هنر نام كرامات بريم   
اعتراض عمده‌يى كه بر اشتقاق كلمۀ صوفى از صوف بمعنى پشم گرفته‌اند همانست كه قشيرى گفته و ابن خلدون نيز از وى نقل كرده است كه پشمينه‌پوشى اختصاص به فرقۀ موسوم به صوفيّه ندارد. امّا جواب اين اعتراض اين است كه در وجه تسميه جامعيّت و مانعيّت شرط نيست و ممكن است كلمه‌يى را بمناسبتى در يك مورد بخصوص اصطلاح كنند در صورتى كه معنى كلمه به‌آن مورد اختصاص نداشته باشد.

امّا بنظر نگارنده اعتراض ديگرى دراين‌باره مى‌رسد كه ديگران متعرّض نشده‌اند باين قرار كه در زبان عربى ياء نسبت در مورد انتساب بشكل و هيئت در جامه و لباس نظير ندارد و مثلا كلمۀ(قطنى) بمعنى كسى كه لباس پنبه در بر مى‌كند و (اطلسى) بمعنى اطلس‌پوش در استعمال فصيح عربى صحيح نيست، برخلاف فارسى كه اين نوع استعمال در آن صحيح و متداول است. و لفظ صوفى را در عربى على‌القاعده بمعنى تاجر پشم يا لباس پشمينه يا منسوب بمحلّ و شخص صوف و صوفه نام بايد گفت نه در مورد مردم پشمينه‌پوش چنانكه ظاهرا در مورد عبد الرّحمن صوفى منجّم معروف بمناسبت شغل پشم‌فروشى است نه پشمينه‌پوشى كه شعار فرقۀ صوفيّه مى‌باشد.

و حلّ اين اشكال نگارنده را باين عقيده هدايت كرده كه ظاهرا اصطلاح صوفى در مورد زهّاد پشمينه‌پوش از كلمات ساختۀ فارسيان است كه در زبان عربى داخل شده

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 82)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ازين جهت است كه دربارۀ اشتقاق عربى اين كلمه آن همه قيل و قالها و بحث و جدالهاى لاطائل گفته و نوشته‌اند كه ما بخشى از آن را بحسب ضرورت نقل كرديم. و محتمل است كه اوّل بار اين لقب را ايرانى‌نژادان بصره و كوفه وضع كرده باشند و از آنجا به ديگر بلاد اسلامى سرايت كرده باشد. نظير اين كلمه كه از زبان ديگر داخل زبان عربى شده و آن را عربى اصيل پنداشته و دربارۀ آن اشتقاقات عجيب و غريب ساخته باشند از قبيل كلمات منجنيق و شيطان و هندسه و تاريخ بسيار داريم.

صاحب كتاب التصوّف الاسلامى احتمال مى‌دهد كه پشمينه‌پوشى زهّاد اسلام تقليد از مسيحيان است و دراين‌باره روايتى از ابن قتيبه و ابن سيرين نقل مى‌كند كه عيسى عليه السّلام پشمينه‌پوش بود و نيز مى‌گويد كه شايد علّت اينكه صوف‌پوشى را بعض مسلمانان بدعت شمردند براى همين بود كه بمسوح رهبان مشابهت داشت (ج ص 61-62) . امّا اين احتمالات را بيقين باور نتوان كرد، زيرا كه شعار خشن‌پوشى در زهادت مانند ژنده‌پوشى در فقر و مسكنت موافق عادت و طبيعت هر قوم و ملّتى است، و مثلا نمى‌توان گفت كه فقيران فلان مذهب رسم ژنده‌پوشى را از فلان قوم اقتباس كرده‌اند بلكه مردم بى‌چيز تهى‌دست در هر طايفه و مذهبى ژنده‌پوش خواهد بود و از كجا كه وضع اين‌گونه روايات و حكايات كه ابن قتيبه و ابن سيرين آورده‌اند بعد از آن نباشد كه پشمينه‌پوشى در زهّاد اسلام مرسوم شده است امّا مشابهت خرقۀ پشمينه را بمسوح رهبان و مودّت ما بين مسلمانان و نصارى را بتعليم قرآن در سورۀ مائده «و لتجدنّ اقربهم مودّة للّذين آمنوا الّذين قالوا انّا نصارى» هم انكار نبايد كرد و اللّه العالم.

**تعريف تصوف**

بايد دانست كه اقوال و عبارات مشايخ صوفيّه و بزرگان طريقت دربارۀ تصوّف به اندازه‌يى زياد است كه اگر جمع كنند رساله‌يى بزرگ حاوى سخنان كوتاه و پرمغز و نخبۀ افكار پخته و سنجيدۀ مردمان بزرگ فراهم مى‌شود. اتّفاقا حافظ ابو نعيم اصفهانى در اين راه پيشقدم شده و بسيارى از سخنان مشايخ را دربارۀ تصوّف تا زمان خودش جمع و كتابى در اين موضوع تأليف كرده است كه در جلد اول حلية الاولياء

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 83)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بدان تصريح مى‌كند.

اگر درست به حقيقت تصوّف آشنا شويم در مى‌يابيم كه سخنان مشايخ هر چند بظاهر مختلف مى‌نمايد، در واقع نزديك به يكديگر و همگى مربوط به يك معنى و يك حقيقت است. امّا اختلاف در تعبيرات ناشى از اختلاف در احوال و مقامات و مراتب و درجات و اوقات و اشخاص است. چه اوّلا هر سخنى از مرتبه و مقام و درجۀ فهم و دريافت گوينده حكايت مى‌كند و هر كسى از منزل خويش نشانى مى‌دهد و از مقام و پايه‌يى كه در آن واقع است عبارت مى‌آورد. و ثانيا سير و سلوك روحانى را از درجۀ انقطاع و طلب تا مقام فناء فى اللّه مراتب و مقامات و درجات و احوال و اوقات گوناگون است و سالك در هر مرحله حال و مقامى خاص دارد. حافظ ابو نعيم در حلية الاولياء (ج 1) پس از آنكه پاره‌اى از سخنان مشايخ را در تعريف تصوّف نقل مى‌كند چنين مى‌نويسد: و ذكرنا في غير هذا لكتاب كثيرا من اجوبة مشيختهم في التّصوّف و اختلاف عباراتهم و كلّ قد اجاب عن حاله ه‍ يعنى مشايخ دربارۀ تصوّف باختلاف سخن رانده و هر يك از حال و مقام خويش خبر داده‌اند.

درين ره اوليا باز از پس و پيش نشانى مى‌دهند از منزل خويش   
ثالثا تصوّف از نظر فنّى و علمى جهات و جنبه‌هاى مختلف دارد و ممكن است نظر بهر جنبه‌يى تعريفى از تصوّف كرد و در هر حال بايد دانست كه در امثال اين‌گونه تعريفات تعريف ذاتى و جامع و مانع منطقى توقّع نبايد داشت، بلكه اين‌گونه تعريفات باصطلاح علماى منطق تعريفات لفظى و مفاهيم عرفى است. بالجمله ازين جهات كه گفتيم عبارات مشايخ دربارۀ تصوّف مختلف است.

ابو حفص نيشابورى تصوّف را از جنبۀ آداب رعايت كرده و گفته است «التصوّف كلّه آداب» و نصرآبادى جنبۀ متابعت صوفى را از آداب و احكام شريعت در نظر گرفته و گفته است «التصوّف ملازمة الكتاب و السّنة و ترك الاهواء و البدع» -ابو سعيد اعرابى تصوّف را از نظر پيراستگى از فضول و زوائد ملاحظه كرده و گفته است: «التصوّف كلّه ترك الفضول» -و همچنين هر يك از مشايخ يك تعريف يا چند تعريف هر كدام را بجهتى و نظرى از تصوّف آورده‌اند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 84)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

چنانكه در متن كتاب (ص 4-5) يك تعريف از رويم و يكى از ابو محمّد جريرى و دو تعريف از جنيد ذكر شده و تعريفات ديگر هم از جنيد در كتب تصوّف و عرفان منقول است، از آن جمله دو بيت ذيل را بدو منسوب داشته‌اند كه تصوّف را از امور شهودى و دريافتنى مى‌داند نه شنيدنى و گفتنى:

علم التصوّف علم ليس يعرفه الاّ اخو فطنة بالحقّ معروف   
و ليس يعرفه من ليس يشهده و كيف يشهد ضوء الشّمس مكفوف   
در كتاب اسرار التوحيد از شيخ ابو سعيد ابو الخير چند تعريف براى تصوف نقل شده است: يك جا مى‌نويسد: «شيخ ما گفت التصوّف اسم واقع فاذا تمّ فهو اللّه يعنى درويشى نامى است واقع چون تمام شد و به‌غايت برسيد جز از خدا چيزى نماند ص 239 چاپ تهران.

جاى ديگر مى‌نويسد: شيخ ما گفت هفتصد پير از پيران در طريقت سخن گفته‌اند اوّل همان گفت كه آخر امّا عبارات مختلف بود و معنى يكى بود كه التصوّف ترك التّكلّف. جاى ديگر مى‌نويسد كه شيخ فرمود تصوف دو چيز است يك‌سو نگريستن و يكسان زيستن (ص 228 و 249) جاى ديگر مى‌نويسد: شيخ گفت هفتصد پير از مشايخ در ماهيّت تصوف سخن گفته‌اند و تمام‌ترين و بهترين همۀ قولها اين است كه استعمال الوقت بما هو اولى به (ص 251 چاپ تهران) . يعنى تصوف بكار داشتن وقت است بدانچه شايسته‌تر و سزاوارتر باشد.

در كتاب اللّمع مى‌نويسد: «سئل عمرو بن عثمان المكّى عن التصوف فقال ان يكون العبد فى كلّ وقت بما هو اولى فى الوقت» . -در رسالۀ قشيريّه هم عبارت مذكور از عمرو بن عثمان مكّى روايت شده است بلفظ (اولى به فى الوقت) در عوارف المعارف هم عينا مثل كتاب اللّمع نقل شده است.

شيخ شهاب الدّين سهروردى در كتاب عوارف المعارف مى‌نويسد: «و اقوال المشايخ فى ماهيّة التصوف تزيد على الف قول فانّ الالفاظ و ان اختلفت

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 85)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

متقاربة المعنى» يعنى اقوال مشايخ در ماهيّت تصوّف از هزار متجاوز است امّا الفاظ مختلف و معانى نزديك به يكديگر است. اينكه مى‌گويد اقوال از هزار متجاوز است شايد قدر متيقّن را رعايت كرده باشد وگرنه اقوال مشايخ در اين‌باره بسى بيش ازين مقدار است. تنها در كتاب حلية الاولياء تأليف حافظ ابو نعيم اصفهانى متوفى 430 كه در نيمۀ اوّل قرن 5 هجرى تأليف شده است اگر درست تفحّص و تصفّح كنى در همين حدود تعريف از تصوّف مى‌توان يافت، از زمان او تا عهد شيخ سهروردى نيز حدود دو قرن گذشته كه مشايخ بسيار پديد گشته و سخنان فراوان در تعريف و شرح تصوّف گفته‌اند. از زمان شيخ سهروردى هم تاكنون كلمات بيشمار بر اقوال گذشتگان افزوده شده است.

تصوّف در آغاز امر داخل علوم و فنون رسمى در رديف فلسفه و كلام و هيئت و نجوم نبوده امّا بتدريج در جزو علوم و فنون رسمى درآمده و تعريف و موضوع و مبادى و مسائل آن معيّن شده است. در مقدّمۀ ابن خلدون فصلى مخصوص راجع بعلم تصوّف و كيفيّت حدوث اين علم در جزو علوم و فنون شرعيّۀ اسلامى نوشته است. قيصرى هم شرحى در تعريف علم تصوّف مى‌نويسد كه شيخ بهائى متوفى 1031 آن را گرفته و به عقيدۀ خود كامل‌تر كرده است و در كشكول مى‌نويسد:

التصوف علم يبحث فيه عن الذات الاحدية و اسمائه و صفاته من حيث انّها موصلة لكل من مظاهرها و منسوباتها الى الذات الالهيّة فموضوعه الذات الاحدية و نعوتها الازلية و صفاتها السرمديّة و مسائله كيفية صدور الكثرة عنها و رجوعها اليها و بيان مظاهر الاسماء الالهية و النعوت الربانية و كيفية رجوع اهل اللّه تعالى اليه سبحانه و كيفية سلوكهم و مجاهداتهم و رياضاتهم و بيان نتيجة كلّ من الاعمال و الأذكار فى دار الدنيا و الآخرة على وجه ثابت في نفس الامر و مباديه معرفة حده و غايته و اصطلاحات القوم فيه.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 86)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**تاريخ ظهور تصوف در اسلام و اولين كسى كه بلقب   
صوفى خوانده شد**

زهد و عبادت و ترك دنيا و تعليمات اشراقى كه يكى از پايه‌هاى عمدۀ تصوّف است پيش از اسلام ما بين همه مذاهب و اقوام همچون عيسويها و زردشتيها و مانويها و حكماى پهلوانى ايران وجود داشت. امّا تصوف اسلامى از صدر اسلام در تحت تعليمات پيغمبر اكرم و قرآن مجيد و صحابه مخصوصا حضرت علىّ بن ابى طالب عليه السّلام كه سرحلقۀ اوليا و سر سلسلۀ همۀ طوايف صوفيّه بشمار مى‌رود مايه گرفت. در آن زمان مسلكى و فرقه‌اى مخصوص بعنوان تصوّف و صوفى وجود نداشت و ظهور اين اصطلاح موافق ادلّه و شواهدى كه در دست داريم مربوط به اواخر سدۀ اوّل يا نيمۀ اوّل سدۀ دوم هجرى است.

جمعى از مورّخان و مشايخ صوفيّه بر اين عقيده‌اند كه اصطلاح تصوّف و صوفى در نيمۀ اوّل سدۀ دوم هجرى پيدا شده و نخستين كسى كه رسما بلقب صوفى خوانده شده ابو هاشم صوفى است متوفّى 150 [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote55)كه سفيان ثورى متوفى 161 صحبت او درك كرد و گفت كه اگر ابو هاشم صوفى را نديده بودمى هرگز به دقايق ريا پى نبردمى يعنى از بركت صحبت وى حقيقت ريا را دانستم و بترك آن گفتم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote56).

اسلام در آغاز امر كاملا ساده و بى‌پيرايه بود و مسلمانان زير لواى اسلام متّحد و متّفق بسر مى‌بردند. كسانى كه زمان پيغمبر را درك كرده بودند بنام صحابى و گروهى از خواصّ بعنوان اهل صفه خوانده مى‌شدند، و كسانى كه عهد صحابه را درك كرده بودند بنام تابعى شهرت داشتند، و مردم عبادت پيشه را بعنوان عابد و زاهد

1) -كشف الظنون در ذيل عنوان علم تصوف و نفحات الانس

2) -كتاب اللمع و حلية الاولياء و عوارف و كتاب التعرف لمذهب التصوف و نفحات الانس

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 87)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ناسك و امثال آن مى‌خواندند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote57). و سپس عنوان صوفى و متصوّف جانشين القاب گذشته گرديد. و بطور كلّى اسامى و عناوين خاصّ در مورد فرقه‌ها و مسالك و مرامها از آن تاريخ معمول شد كه اختلافات و مشاجرات در اسلام ظهور كرد و اين معنى متعلّق به اواخر قرن اوّل و قدر مسلّم سدۀ دوم هجرى است.

قشيرى مى‌گويد افاضل و خواصّ مسلمين در عصر پيغمبر اكرم بنام صحابى و بعد از ايشان تابعى وانگاه بعنوان زهّاد و عبّاد خوانده مى‌شدند و پس از آنكه بدعتها ظاهر و منازعات ما بين طبقات و فرق مسلمين پديد گرديد خواصّ اهل دين بنام صوفى و مسلك ايشان بعنوان تصوّف معروف گرديد و ظهور اين اصطلاح قبل از سال (200) دويست هجرى بود «و اشتهر هذا الاسم لهؤلاء الاكابر قبل المائتين من الهجرة ص 7 و 8 رسالۀ قشيريّه» .

در مقدّمۀ ابن خلدون تصريح مى‌كند كه ظهور تصوّف بعنوان خاصّ در قرن دوم هجرى بود: و لمّا فشا الاقبال على الدّنيا فى القرن الثانى و ما بعده و جنح الناس الى مخالطة الدنيا اختصّ المقبلون على العبادة باسم الصّوفيّة و المتصوّفة ه‍. -ابن جوزى متوفى 597 در كتاب تلبيس ابليس مى‌نويسد: و هذا الاسم ظهر للقوم قبل سنة مأتين ص 62 چاپ مصر. -در نفحات الانس در ترجمۀ حال ابو هاشم صوفى مى‌نويسد كه با سفيان ثورى متوفى 161 معاصر بود و گفت لو لا ابو هاشم الصوفى ما عرفت دقايق الرّياء «و پيش از وى بزرگان بوده‌اند در زهد و ورع و معاملت نيكو در طريق توكّل و طريق محبّت ليكن اوّل كسى كه وى را صوفى خواندند وى بود و پيش از وى كسى را باين نام نخوانده بودند و همچنين اوّل خانقاهى كه براى صوفيان بنا كردند آنست كه به رملۀ شام كردند ص 31» . ظاهرا اين عقيده در اصل كتاب نفحات

1) -در صدر اسلام هشت تن بزهد مشهورند كه آنها را زهّاد ثمانيه مى‌گويند: 1-ربيع بن خيثم 2-هرم بن حيّان 3-اويس قرنى 4-عامر بن عبد قيس 5-ابو مسلم خولانى 6-مسروق بن اجدع 7-حسن بصرى 8-اسود بن بريد و بعضى بجاى اسود جرير بن عبد اللّه بجلى را ذكر كرده‌اند. مطابق عقيدۀ شيعه چهار نفر اوّل از اصحاب حضرت امير المؤمنين عليه السلام و از زهاد و اتقياء حقيقى و چهار نفر ديگر بر باطل بودند (هديّة الاحباب) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 88)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يعنى امالى هروى و طبقات الصّوفيّۀ ابو عبد الرّحمن سلّمى بوده كه جامى ترجمه كرده است.

صاحب كشف الظّنون در تحت عنوان «علم التصوف» نوشتۀ رسالۀ قشيرى را نقل مى‌كند و بعد از آن مى‌گويد: و اوّل من سمّى بالصّوفى ابو هاشم الصّوفى المتوفّى سنة 150 خمسين و مائة.

در كتاب البيان و التّبيين جاحظ 163-255 مى‌نويسد «الصوفيّة من النسّاك» و شايد قديم‌ترين كتاب باشد كه لفظ صوفيّه در آن بمعنى فرقۀ مخصوص آمده است.

گروهى برآنند كه ظهور اصطلاح صوفى و متصوّف مربوط بزمان حسن بصرى است متولّد 20 متوفّى 110 ه‍ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote58). و معتقدند كه وى نخستين زاهدى است كه اهل تصوّف بوده و دربارۀ آن سخن گفته و كلمۀ صوفى را در اصطلاح خاصّ بكار برده است در اين جمله كه گفت: رأيت صوفيّا فى الطّواف و اعطيته شيئا فلم يأخذه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote59). در كتاب قوت القلوب (ج 2 ص 22-23) شرحى راجع بفضائل حسن بصرى مى‌نويسد و او را نخستين پيشواى تصوّف مى‌شمارد و روايت مى‌كند كه پيغمبر اكرم صلوات اللّه عليه اسرار تصوّف را جز بر خواصّ اصحاب آشكار نمى‌فرمود و نخستين كسى كه اسرار اين حديث را از پيغمبر فرا گرفت حذيفة بن يمان بود (چند ماه پس از قتل عثمان درگذشت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote60)) و حسن بصرى اين علم را از حذيفه فرا گرفت. يكجا مى‌نويسد: و كان الحسن اوّل من انهج سبيل هذا العلم و فتق الالسنة به و نطق بمعانيه و اظهر انواره و كشف به قناعه و كان يتكلّم فيه بكلام لم يسمعوه من احد ص 23.

1) -حسن بصرى بضبط مآخذ معتبر همچون قوت القلوب و صفة الصفوة و ابن اثير و ابن خلكان و يافعى در سال 110 هجرى فوت شد، امّا در ولادت او ابن خلكان گويد دو سال پيش از انقضاء خلافت عمر واقع شد و قوت القلوب صريحا سال 20 ه‍ را تعيين مى‌كند و ابن اثير مى‌نويسد 87 سال عمر كرد كه ولادت او حدود 23 مى‌شود.

2) كتاب اللمع ص 22 و عوارف باب ششم و نشر المحاسن الغالية تأليف امام يافعى ج 2 و قوت القلوب ج 2.

3) صفة الصفوة ج 1 ص 252.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 89)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ج 2: -و در جاى ديگر مى‌نويسد: و الحسن هو امامنا فى هذا العلم الّذى نتكلّم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote61)به اثره نقفو و سبيله نتّبع و من مشكاته نستضىء ص 22 ج 2. سهروردى در عوارف المعارف گويد اصحاب صفّه نخستين مردان عبادت پيشۀ اسلامند كه مورد توجّه پيغمبر بودند، و از بقاياى همين طايفه زهّادى هستند كه در خراسان بنام اشكفتيه و در شام بنام جوعيه خوانده مى‌شوند، و اصطلاح صوفى بمعنى خاصّ در عهد پيغمبر معمول نبوده و در زمان تابعين پيدا شده است. وى ظاهرا اين عقيده را ترجيح مى‌دهد كه اصطلاح صوفى از زمان حسن بصرى پيدا شده و عقيدۀ ديگر را كه تا قبل از 200 ه‍ اين اصطلاح معمول نبود بعنوان (قيل) كه اشاره بنقل قول مرجوح است ذكر مى‌كند: و هذا الاسم لم يكن فى زمن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم و قيل كان فى زمن التّابعين و نقل عن الحسن البصرى رحمه اللّه انّه قال رأيت صوفيّا فى الطّواف فاعطيته شيئا فلم يأخذ و قال معى اربع دوانيق يكفينى ما معى و يشيّد هذا ما روى عن سفيان انّه قال لو لا ابو هاشم الصّوفىّ ما عرفت دقائق الرّياء و هذا يدلّ على انّ هذا الاسم كان يعرف قديما و قيل لم يعرف هذا الاسم الى المائتين من الهجرة العربيّة (عوارف المعارف باب 6 در حاشيۀ احياء العلوم ج 1 ص 144) .

در كتاب اللّمع (ص 22 چاپ ليدن) مى‌گويد بعضى گمان كرده‌اند كه اصطلاح صوفى از محدثات بغداديان باشد، و نه چنان است، زيرا كه اين لقب در زمان حسن بصرى معمول بود. و همان روايت را كه در نوشتۀ عوارف خوانديم از حسن بصرى و

1) در همين صفحه تاريخ ولادت و وفات حسن و شرحى از فضائل او را مى‌نويسد از جمله اينكه هفتاد تن بدرى و سيصد تن صحابى و عثمان و على عليه السلام و باقى عشرۀ مبشره را كه در زمان او بودند و بالجمله اصحاب پيغمبر را از عهد عثمان تا سال نود و اند همه را زيارت كرد و خدمت آخرين صحابۀ هر شهرى رسيد بدين قرار: در بصره انس بن مالك، و در مدينه سهل بن سعد ساعدى، و در مكه ابو الطفيل، و در يمن ابيض بن جمال مازنى، و در كوفه عبد اللّه بن ابى اوفى، و در شام ابو قرصافه و در خراسان بريدۀ اسلمى. قوت القلوب مى‌نويسد كه در سال 100 ه‍ هيچ يك از صحابه در هيچ شهرى زنده نبودند امّا پيش ازين در حاشيۀ ص 30 نوشتيم كه آخرين صحابى در همۀ بلاد اسلامى ابو الطفيل عامر بن واثلة بن اسقع شيعى مذهب است كه در سال 110 ه‍ همان سال كه حسن بصرى و محمّد بن سيرين در گذشتند درگذشت:

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 90)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سفيان ثورى مى‌آورد: «فى وقت الحسن البصرى كان يعرف هذا الاسم و كان الحسن قد ادرك جماعة من اصحاب رسول اللّه و قد روى عنه انّه قال رايت صوفيّا فى الطّواف الخ» .

و از نوشتۀ كتاب اخبار مكّه تأليف محمّد بن اسحاق بن يسار نقل مى‌كند كه پيش از عهد اسلام گاهى چنان اتّفاق مى‌افتاد كه هيچ‌كس بطواف بيت اللّه نمى‌آمد و در اين موقع مردى صوفى از شهرى دور مى‌آمد و طواف مى‌كرد و برمى‌گشت. -سپس خود ابو نصر سرّاج اظهار عقيده مى‌كند كه اگر روايت اخبار مكّه صحيح باشد دليل است كه قبل از اسلام نيز اصطلاح صوفى معروف و متداول بوده است: «فان صح ذلك يدلّ على انّ قبل الاسلام كان يعرف هذا الاسم و كان ينسب اليه اهل الفضل و الصّلاح ص 22» .

نگارنده احتمال مى‌دهد كه لقب صوفى قبل از اسلام بر فرض كه باور داشته باشيم يا از باب تجوّز است بمناسبت زمان ناقل روايت و حكايت، چنانكه مثلا سلمان و ابو ذر را صوفى خوانده‌اند از باب مشابهت رفتار ايشان به كسانى كه بعدا صوفى ناميده شدند نه از اين جهت كه در زمان خودشان بدين نام خوانده مى‌شدند. يا اينكه صوفى منسوب بصوفه بمعنى خدمتگزاران كعبه و رهبران حاج مقصود است نه فرقۀ مخصوص متصوّفه و اللّه العالم.

از دلايل اينكه لفظ صوفى بمعنى خاصّ در نيمۀ اوّل سدۀ دوم هجرى شايع و متداول بوده احاديث و اخبارى است كه مشتمل بر اين لقب مى‌باشد. از جمله حافظ ابو نعيم در حلية الاولياء (ج 1 ص 20) از حضرت جعفر بن محمد الصّادق عليه السّلام 83-148 روايت مى‌كند كه فرمود: من عاش فى ظاهر الرّسول فهو سنّىّ و من عاش فى باطن الرّسول فهو صوفى. -امّا اينكه بعضى بحضرت امير المؤمنين على عليه السلام نسبت داده‌اند كه فرمود «الصّوفى من لبس الصوف على الصفا و جعل الدّنيا تحت القفا» [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote62)ظاهرا از موضوعاتست و سند صحيح ندارد، و در كتب معتبر صوفيّه هم اين عبارت را بجنيد و ابو على رودبارى نسبت مى‌دهند نه بحضرت على عليه السّلام.

و همچنين آنچه به پيغمبر صلوات اللّه عليه نسبت مى‌دهند كه فرمود «التصوّف

1) -نقل از شيخ مقداد بن عبد اللّه سيورى در شرح حادى عشر (طرايق الحقائق مقدمه ص 57) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 91)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ترك الدّعاوى و كتمان المعانى» [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote63)و امثال اين روايات كه در كتب معتبر حديث روايت نشده است و با مبانى علم درايت و روايت كه هر دو فرقه شيعه و سنّى دارند نمى‌توان آنها را از احاديث مأثوره شمرد و منشأ آثار قرار داد.

**كرامات و خرق عادات**

در كتب صوفيّه سخن از كرامات و خرق عادات و كشف و شهود و اشراف بر ضمير و امثال اين‌گونه امور غريبه فراوان ديده مى‌شود. و گروهى از مردم گمان مى‌كنند كه صدور كرامت و خرق عادت از بشر محال و ممتنع است و اين‌گونه سخنان و نوشته‌ها را حمل بر ياوه‌سرايى و ژاژخايى مى‌كنند، و حال آنكه اگر بمبانى و اصول اين امور آشنا شويم و افراط و تفريط را كنار بگذاريم مى‌بينيم كه صدور پاره‌اى از كرامات و خرق عادات كه از آن بكشف و شهود و اشراف بر ضمير و امثال آن عبارت مى‌كنند از حدود امور طبيعى خارج نيست، و تا حدّى امكان صدور امور و احوال غريبه را از بشر باور توان كرد امّا باين شرط كه از سرحدّ امكان عقلى خارج نشود.

دربارۀ رؤيا و امكان اطّلاع بر امور مغيبه در غالب كتب فلسفۀ مشّائى و اشراقى از قبيل اشارات و شفاى ابو على سينا و مباحث مشرقيّۀ امام فخر رازى و كتاب المعتبر ابو البركات بغدادى و تلويحات و حكمة الاشراق شهاب الدّين سهروردى معروف بشيخ اشراق و شيخ مقتول، فصلى مخصوص نوشته‌اند. و خلاصۀ همه نوشته‌هاى آنها يك چيز بيش نيست و آن عبارت است از اتّصال نفس ناطقۀ انسانى به مبادى عاليه و ارتسام صور از آنها در نفس انسانى.

حكما گويند كه نفس ناطقۀ انسانى ذاتا از سنخ مجرّدات است و بحكم سنخيّت مايل است كه باصل خويش اتّصال پيدا كند امّا پيوند بدن و علائق عنصرى و شواغل حسيّه حجاب و مانع او از اتّصال بعالم مجرّدات شده و ناله‌اش از اين است كه:

از نيستان تا مرا ببريده‌اند از نفيرم مرد و زن ناليده‌اند.

1) -نفحات در ترجمۀ شيخ ابو اسحاق ابراهيم بن شهريار كازرونى مى‌گويد كه پيغمبر را در خواب ديد و اين تعريف را از آن حضرت شنيد ص 239. ممكن است رؤيا را بحسب حال بيننده باور كنيم؟

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 92)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و هر وقت كه حجاب مادّيات از ميان نفس و عالم مجرّدات برداشته شد و نفس ناطقه به مبادى عاليه اتّصال يافت، صورى كه در عالم مجرّدات موجود است مانند آيينه‌هاى متعاكس در نفس انسانى نقش مى‌بندد و بهر نسبت كه حجابها مرتفع‌تر گرديد نقوش و عكوس مترائيه روشن‌تر و صافى‌تر خواهد بود.

آينه‌ات دانى ز چه غمّاز نيست زانكه زنگار از رخش ممتاز نيست   
رو تو زنگار از رخ دل پاك كن بعد از آن آن نور را ادراك كن   
حكما معتقدند كه رفع حجب و موانع هم در عالم خواب و هم در بيدارى امكان دارد و موجبات رفع حجاب بسيار است، از قبيل نوم و خلسه و استغراق نفس بذكر و فكر و همچنين استنطاقات معروفه و مصادفۀ امور غريب و هول‌انگيز، و بالجمله هر چيزى كه باعث جمعيّت حواسّ و انصراف نفس از بدن و توجّه او بعالم غيب مى‌گردد. پس اطّلاع انسان بر مغيبات در خواب يا بيدارى مطابق عقيدۀ حكماى قديم مبتنى بر دو مقدّمه است كه در كتب فلسفه بتفصيل نوشته‌اند. اوّل اينكه صور حوادث جزئيّه قبل از وقوع در مبادى عاليه مرتسم است. دوم آنكه نفس انسانى قادر است كه به مبادى عاليه اتّصال پيدا كند و ممكن است كه نقوش و صور مبادى عاليه در نفس مرتسم گردد.

حكماى مشّائى گويند تمام جزئيّات حوادث كه در اين عالم واقع مى‌شود در عالمى نورانى‌تر كه از آن بعقول مجرّده عبارت كنند و همچنين در نفس كليّۀ فلكيّه بوجه كلّى موجود است. و نيز همه حوادث و وقايع به هيئات و كيفيّات جزئيّه در نفوس منطبعۀ فلكى وجود دارد. و معتقدند كه نفوس منطبعۀ سماوى داراى ادراك جزئيّه‌اند كه مبادى حركات آنهاست، و حوادث جزئيّه مستند بحركات فلكيّه است و اين قضيّه را از مبانى استدلال خود قرار مى‌دهند كه علم بعلّت مستلزم علم بمعلول است. پس چون نفس ناطقۀ انسانى بنفوس فلكى و عقول مجرّده اتّصال يافت پرتو نقوش در وى مرتسم مى‌گردد و بحوادث آينده علم پيدا مى‌كند و اين معنى هم در عالم خواب دست مى‌دهد و هم در عالم بيدارى. آنچه در خواب باشد رؤياى صادقه گويند و آنچه در بيدارى دست دهد مكاشفه نامند و آنچه ما بين نوم و يقظه و باصطلاح

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 93)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در حالت غيبت واقع شود خلسه گويند. و نقوشى را كه در عالم خواب در نفس مرتسم مى‌شود اگر معلول امور مزاجى و مادّى باشد نه بواسطۀ اقتباس از مبادى عاليه آن را اضغاث احلام خوانند. -و آنچه از مبادى عاليه در نفس مرتسم گردد خواه در خواب و خواه در بيدارى در صورتى كه قوّۀ متخيّله در آن تصرّفى نكرده و معنى را بصورت و صورت را بصورت ديگر تغيير نداده باشد و آنچه در نفس مرتسم شده است عينا واقع شود، اگر در خواب باشد رؤياى صادقه و اگر در بيدارى است كشف و شهود و وحى و الهام گويند. و اگر در تحت تأثير قوّه متخيّله تغيير صورت داده و به كسوت ديگر در آمده باشد خواب محتاج بتعبير و كشف نيازمند بتاويل خواهد بود. و نسبت تأويل بكشف مانند نسبت تعبير است بخواب.

امّا تغيير صورت ممكن است بلوازم و مناسبات و مشابهات يا باضداد و نقايض و مخالفات باشد و هنر معبّر و مؤوّل اين است كه صورت باقى مانده را بصورت يا معنى اصلى بطريق تحليل بعكس باز گرداند. ابو البركات در كتاب المعتبر (ج 2 ص 419) شرح مبسوطى دراين‌باره نوشته است «فالّذى ينبّه الانسان من رقدته و هو باق فى ذكره هو الّذى يذكره فى يقظته الخ» و در صورتى كه تغيير و تبديل صور و كسوتهاى خيالى از قوّۀ متخيّله در حسّ مشترك به حدّى باشد كه معبّر و مؤوّل باصل آن پى نتواند برد، آن را نيز گروهى از حكما دعابات متخيله و اضغاث احلام خوانند.

پس اساس اخبار از مغيبات و اشراف بر ضمير و امثال اين‌گونه هنرها جمعيّت حواس و انصراف از شواغل حسّيه است، و نفس انسانى چون در عالم خواب طبعا از موانع حسّى فارغ‌تر گردد توجّه و اتّصال به مبادى عاليه بروى آسان‌تر شود. پاره‌اى امراض نيز در حكم خواب است و ازين جهت اتّفاق افتاده است كه بعضى از ممرورين اخبار از مغيبات داده‌اند، امّا در عالم بيدارى اين اتّصال ممكن نيست مگر بواسطۀ قوّت و قدرت نفس و تسلّط بر جمعيّت حواسّ و انصراف از شواغل حسّى و توجّه بعالم روحانى. و به ندرت اتّفاق افتد كه افراد بشر در خلقت اصلى داراى اين قدرت و نيرو باشند امّا براى بيشتر اشخاص اين‌گونه احوال جز بوسيلۀ رياضات و تمرينات كه اساس و بنياد تعليمات متصوّفه است دست نخواهد داد.

خلوت و ذكر قلبى و توجّه بباطن و مداومت فكر و انصراف از محسوسات

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 94)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و چلّه‌نشينى و حلقۀ ذكر و نياز و امثال اين تعليمات عموما وسيلۀ تمرين و رياضت نفس است براى فراغت از جسمانيّات و توجّه بامور روحانى، امّا غالب اهل سلوك حتّى مشايخ و اقطاب اين زمان هم از اسرار اين معنى غافل‌اند و اين اعمال را بقصد ثواب و اجر اخروى انجام مى‌دهند و فايدۀ دنيوى آن را جزو سعادتهاى اخروى مى‌شمارند. و بسا هست كه اين احوال در اثر رياضات براى آنها دست مى‌دهد و علّت اصلى آن را نمى‌دانند. پاره‌اى از تعليمات شرعى كه براى استجابت دعوات وارد شده از قبيل ختوم و اذكار نيز مربوط بهمين معنى است كه گفتيم.

شيخ الرّئيس در نمط عاشر اشارات مى‌گويد كه هم از روى تجربه و هم از روى قياس و استدلال عقلى ثابت مى‌شود كه ممكن است نفس ناطقۀ انسانى در بيدارى اطّلاع از مغيبات پيدا كند چنانكه در عالم خواب نيز ممكن و واقع است، و مانع او از رسيدن باين مقام همانا اشتغال بمحسوسات است كه رفع آن نيز محال و ممتنع نباشد. و پاره‌اى از مردم براى انصراف از شواغل حسّى و توجّه بعالم غيب و كشف مغيبات بدين‌وسيله استعانت جويند كه خود را بواسطۀ توجّه بامور مدهش از اين عالم منصرف سازند يا استنطاق كنند باين ترتيب كه شخصى را برابر اشياء شفّاف مانند آيينه‌ها و بلورهاى مضلّع بدارند تا استنطاق شود. و نيز در همين نمط چهار چيز از مختصّات اوليا و عرفا را متعرّض مى‌شود و با دليل عقلى ثابت مى‌كند كه وقوع آنها در عالم طبيعت ممكن است:

1-تحمّل مشقّتهاى فوق‌العادۀ مرتاضان 2-تمكّن از نخوردن غذا در مدّتى طولانى 3-اخبار از مغيبات 4-خرق عادت و استجابت دعوات.

شيخ الرّئيس تصرّف در امور فلكى را محال مى‌داند امّا در امور عنصرى تصرّفاتى را كه از آن بخرق عادت تعبير مى‌كنند طبيعى و ممكن مى‌شمارد.

ابو البركات بغدادى متوفّى 547 در كتاب المعتبر (ج 2 ص 423-417) تحقيقى عميق دربارۀ خواب و رؤيا و احلام دارد و پس از ذكر مقدّماتى چند، اين‌طور نتيجه مى‌گيرد كه هر يك از نفوس بشرى را در عالم علوى روحانى ذاتى است روحانى كه نفس انسان در تحت تربيت و تأثير او واقع است و آن ذات روحانى از هر كسى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 95)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بنفس مهربان‌تر و شفيق‌تر است و او را بطرف خير و ثواب هدايت و از شرور و آفات حراست و در جلب خيرات و دفع مضرّات حمايت مى‌كند، بدون اينكه نفس انسان بدان متوجّه باشد: «فلكلّ واحدة من النفوس البشريّة ذات روحانية هى عليها اشفق و بها اولى تهديها الى صوابها و تحرسها من الاذى و تحامى عنها الاضداد و الاعداء و تجلب اليها خيرا و تدفع عنها شرّا من حيث تعلم و لا يعلم ج 2 ص 423-417 چاپ هندوستان» .

و نيز دربارۀ اختلاف مردم در رؤيا و اينكه مكاشفات منحصر بخواب نيست بلكه در بيدارى نيز ممكن است شرحى مى‌نويسد كه نقلش موجب اطناب خواهد بود (رجوع شود بكتاب المعتبر ج 2 ص 423) .

شيخ اشراق در تلويحات و حكمة الاشراق نيز فصلى راجع بمنامات و مكاشفات دارد و خلاصۀ مطالب او همانهاست كه ذكر كرديم.

در كتاب امالى صدوق (مجلس 29) چند حديث دربارۀ خواب دارد كه در معنى مطابق عقايد حكماى قديم است امّا عبارات حديث درست مثل خوابها كه محتاج تعبير باشد ادا شده، يعنى صاحب حديث براى فهم مستمع معانى عاليه را در كسوت عبارات عاميانه بيان كرده است كه در خور فهم عوام باشد امّا شخص عالم مى‌داند كه در پردۀ اين عبارات چه معانى عالى نهفته است. بالجمله روح مجرّد در خواب حقايقى مى‌بيند كه گاهى عينا واقع مى‌شود و اين معنى را به‌هيچ‌وجه انكار نتوان كرد و گاهى بتصرّف قوّۀ متخيّله صورى گوناگون مناسب با روح و مزاج و شخصيّت بيننده به خود مى‌گيرد و معبّر و خوابگزار رابطۀ ميان صور جسمانى و مشهودات روحانى را كشف مى‌كند.

نگر خواب را بيهده ننگرى يكى بهره دانش ز پيغمبرى   
امّا اضغاث و احلام غالب از آثار و احوال مزاجى است.

كشف و شهودها نيز عينا مانند خواب است كه گاهى عينا واقع مى‌شود و گاهى محتاج بتاويل و گاهى بر سبيل اضغاث احلام است.

اين بود شمّه‌يى از عقايد حكماى قديم دربارۀ رؤياى صادقه و كشف و شهود و الهام و وحى. امّا فلاسفۀ جديد از روى معرفة النّفس و تحليل و تجزيۀ قواى دماغى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 96)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

با اصول ديگر اين امور را توجيه مى‌كنند. و به عقيدۀ نگارنده تاكنون اين معمّاها كه يكى از هزاران اسرار آفرينش است چنانكه شايد و بايد حلّ نشده و هر كس به اندازۀ فهم خويش افسانه‌يى گفته و بخواب رفته است. سبب و چگونگى صدور اين اعمال و احوال از بشر آنگاه به خوبى دانسته خواهد شد كه قواى نهانى و مرموز طبيعت مخصوصا انسان كه بزرگترين مظاهر صنع است و كيفيّت ارتباط روح انسانى با عوالم خارج درست كشف شود، امّا هنوز قدرت علم و پايۀ دانش بشرى بدين درجه و مقام نرسيده كه بكشف اين اسرار راه تواند يافت و ازاين‌رو در حلّ اين راز و هزاران راز ديگر همچنان متحيّر و عاجز درمانده است. شايد در اين مورد هم حق با شاعر نكته‌سنج شيراز باشد كه گفت:

ساقيا جام ميم ده كه نگارندۀ غيب نيست معلوم كه در پردۀ اسرار چه كرد   
آنكه پرنقش زد اين دايرۀ مينايى كس ندانست كه در گردش پرگار چه كرد

**تحقيق نگارنده در تصوف و خصايص مسلك و تعليمات صوفيه**

اگر در تاريخ تفكّر بشر احاطه داشتيم مى‌توانستيم منشأ و سرچشمۀ اصلى تصوّف را پيدا كنيم و بگوييم كه اين فكر نخستين بار از دماغ كدام ملّت تراوش كرده و چه عواملى در رشد و نموّ آن اثر داشته است، امّا متأسّفانه اين احاطه را نداريم و نتوانيم داشت.

پشّه كى داند كه اين باغ از كى است كاو بهاران زاد و مرگش در دى است   
كرم كاندر چوب زاييده است حال كى بداند چوب را وقت نهال   
جايى كه در تاريخ نظامى و ادبى به كوچه‌هاى بن‌بست و بيابانهاى بى‌سروته بر مى‌خوريم كه راه به جايى نتوانيم برد، در تاريخ نامحدود تفكّر بشر، از انديشه‌هاى محدود چه انتظار توانيم داشت.

كس ز آغاز و ز انجام جهان آگه نيست اوّل و آخر اين كهنه كتاب افتاده است   
چكيدۀ افكار و عقايدى كه در مرور دهور و در طىّ هزاران قرن بصورت خصايص فطرى در روح ايرانيان موجود بوده و در نهضت‌هاى سياسى و مذهبى و علمى و ادبى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 97)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ايشان جلوه‌گر شده است انكار نمى‌توان كرد، و اين معنى كه تصوّف اسلامى با روح ايرانى و عصاره و شيرۀ همين قسم افكار و عقايد پرورش يافته است هم قابل انكار نيست و ليكن تصوّف اسلامى مولود تعليمات اسلام است.

در تصوّف نمودارها از عقايد مانويّه و مزدكى و مسيحى و زردشتى و بودائى و تعليمات حكماى ايرانى و هندى بى‌شكّ وجود دارد، امّا مسلكى كه در دنيا بنام تصوّف خوانده مى‌شود بى‌شبهه مولود تعليمات قرآن و پيغمبر اسلام و صحابه مخصوصا حضرت مولى الموالى علىّ بن ابى طالب عليه السّلام است. پيش گفتيم كه اساس و ريشۀ تصوف اسلامى از آغاز ظهور اسلام در تحت تربيت و تعليمات پيغمبر اكرم و صحابه مايه گرفت، امّا در آن عصر نه مسلكى خاصّ بنام تصوّف و نه طايفه و فرقه‌اى مخصوص بنام صوفى وجود نداشت. جماعتى كه بواسطۀ زهد و قناعت و مواظبت بر طاعت و عبادت و آشنايى باسرار دين در مقابل دنياپرستان جاهل طبقۀ ممتازى را تشكيل مى‌دادند در آغاز اسلام بنام اصحاب صفّه و بعدا بنام صحابى و تابعى و عنوان عبّاد و زهّاد و نسّاك شناخته مى‌شدند. امّا كلمۀ تصوّف و صوفى در معنى مسلك و فرقۀ خاصّ در قرن دوم يا در اواخر سدۀ اوّل هجرى ظهور كرد، و تصوّف در آغاز امر مانند ديگر احزاب و مسالك ساده و بى‌پيرايه بود و ليكن بعد از رواج فلسفه مخصوصا طريقۀ حكماى اشراقى و رواقى و پهلوى، و اختلاط و آميزش عقايد و آداب ملل با يكديگر بمرور ايّام رنگى تازه به خود گرفت كه مملوّ از دقايق و اسرار است. افكار و عقايد موروثى ملل و اقوام مخصوصا ايرانيان قطره قطره با تعليمات پردامنۀ اسلام بهم آميخت و درياى بيكرانى بوجود آورد كه از آن بتصوّف اسلامى عبارت مى‌كنيم.

اگر تصوّف را به درياى بيكران و آراء و عقايد و مذاهب را به جويها و نهرها كه به درياى عظيم مى‌پيوندد مانند كنيم، تشبيه شاعرانه نكرده بلكه حقيقتى را براى تقريب بذهن بصورت مثل توضيح داده‌ايم. راه يافتن به سرچشمه‌هاى اصلى و پيدا كردن منابع اوّليّۀ اين همه اسرار و رموز كه در تصوّف نهفته مى‌باشد كار آسانى نيست، فقط از روى تراوشهاى فكرى و گفتارها و رفتارهاى بزرگان صوفيّه مى‌توان پى برد كه اين چشمه‌ها راه به درياى عظيمى بى‌نهايت دارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 98)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تصوّف اسلامى در خط سير و تحوّلات ظاهرى و باطنى و به عبارت ديگر از مرتبۀ حدود و قيود تا مقام لاحدّى و بى‌قيدى، رشتۀ بسيار طولانى را طىّ مى‌كند كه يك سر رشته جمود بر عبادات ظاهرى و سر ديگرش عالم استغراق و مقام اسقاط همۀ تكاليف است كه احيانا از آن بعالم سعه و رخصت تعبير مى‌كنند.

تصوّف در ادوار و اطوار و همچنين نسبت باشخاص و طوايف صوفيّه مظاهر مختلف دارد كه جمع كردن همۀ آنها در تحت يك عنوان و يك مرام بحسب ظاهر خيلى دشوار مى‌نمايد، امّا كسى كه با رموز تصوّف آشنا شد مى‌داند كه اختلاف اين مظاهر مانند اختلاف در تعريف تصوّف است كه پيش گفتيم.

تصوّف اثباتى كه از آن بفقر محمّدى عبارت كنند با تصوّف سلبى يا فقر عيسوى، زيركى و هوشيارى با حيرت و بيهوشى، علوم و آداب فرا گرفتن با نقش هر گونه دانش از دل شستن و دفتر صوفى را از سواد حرف ستردن، زهد و رياضت و خلوت و بترك لذّات و حظوظ گفتن و پشت پا به همه اسباب دنيوى زدن با رعايت وظايف اجتماعى و آداب معاشرت و داخل اجتماع شدن و از زندگانى بهره گرفتن و جهان را به خوشى و شادكامى گذراندن، مواظبت بر طاعت و عبادت و اوراد و اذكار با رقص و سماع و وجد و قول و غزل ساختن و پاى كوفتن و دست افشاندن، زردى و لاغرى و رنجورى و گريه و زارى و تضرّع و تن كاستن با دلاورى و نشاط و خنده و شادى و جوانى كردن و ورزش و شناورى و خود آراستن، تحمّل ستم و آزار از هر كسى كردن و با همۀ ملل و مذاهب در صلح و صفا بودن با انتقام و خونخواهى و مشق تيراندازى و شمشيربازى، و امثال اين اضداد همه در خانقاه صوفى تعليم مى‌شود.

در كتاب اشجار و اثمار على شاه بن محمّد خوارزمى معروف ببخارى كه از كتب نجوم معروف قرن هفتم هجرى است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote64)در ثمرۀ ششم در احكام قاسم از يكى از مشايخ صوفيّۀ معروف آن زمان بنام شيخ حسام الدّين اسم مى‌برد كه در خانقاه سمرقند «جوانان را علم سلاح و مبارزت آموختى» و خود على شاه از خدمت او علم تير و كمان

1) -به‌طورى‌كه نگارنده از مطالعۀ خود كتاب استنباط كرده‌ام ولادت على شاه در سال 623 و تاريخ تأليف كتاب 688 هجرى است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 99)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اسلحۀ ديگر و طريق كشتى گرفتن آموخته است.

شكّى نيست كه ظهور تصوّف واكنش جمود و تقشّفات ظاهرپرستان مذهبى بود و اين نهضت براى تعديل مذهب اسلام هم لازم بود و هم حتمىّ الوقوع، و شايد در بعض فرقه‌ها در باطن نهضتى وجود داشت كه رنگ مذهب به او مى‌دادند و كم‌كم طالبان و مريدان را طورى تربيت مى‌كردند كه بى‌رنگى و بى‌قيدى بمذهب نتيجه مى‌داد، امّا اين معنى در همۀ فرق صوفيّه منظور نبوده بلكه در بسيارى از اين طوايف مقصود واقعى تهذيب و آرايش اخلاق و پيراستن مذهب از اوهام و خرافات بوده است.

همان‌طور كه در فقه و اصول عقايد، در مقابل داود ظاهرى مذهب باطنى و در برابر اهل حديث اشعرى فرقۀ معتزلى ظهور كرد، در مقابل مذهب خشك جامد نيز مسلك تصوّف نمودار گرديد. اگر تصوّف هيچ هنرى نداشته باشد بارى وجود اين خصايص را در آن انكار نتوان كرد.

1-براى تعديل مذهب و جلوگيرى از افراط و تفريطهاى ظاهريّه و باطنيّه و صلح و سازش ما بين فرق اسلامى همچون شيعه و سنّى كه آرزوى هر مسلمان حقيقى است راهى آسان‌تر از تصوّف و طريقه‌يى هموارتر از روش دانشمندان اين طايفه نيست.

2-بالاترين حدّى كه در آزادى فكر و حرّيّت عقيده براى بشر ميسّر است در تعليمات صوفيّه توان يافت. كسانى كه با آزادى فكر و روح نامحدود گروهى از فلاسفه و متفكّران قرون اخير اروپا آشنا شده و گمان كرده‌اند كه اين خصيصه مولود پرورش فلسفۀ اروپايى است خوبست با تعليمات صوفيان دانشمند آشنا شوند تا بدانند كه فكر آزاد و فلسفۀ نامحدود غربى در جنب وسعت فكر و حرّيت عقيدۀ صوفيان بزرگ اسلامى كه هر گونه حدّ و قيدى را كفر مى‌شمارند درست مانند يك طفل شش هفت‌ساله در مقابل پير هفتادساله، يا يك نفر فقيه جامد قشرى خيلى متعصّب در برابر يك عارف آزادمنش است.

3-بهترين سرمشق و لطيف‌ترين تعليمات اخلاقى را در رفتارها و گفتارهاى دانشمندان صوفيّه جستجو بايد كرد. كدام مكتب مى‌تواند صفات فاضلۀ بشرى از قبيل احسان و مروّت و جوانمردى و ازخودگذشتگى و نوع‌پرورى و صفا و يكدلى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 100)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و خدمت بخلق و احسان و ايثار و مساوات و جان‌نثارى و فداكارى در راه حق و حقيقت و درس عشق و محبّت را مانند تصوّف به نوآموزان بشر تعليم كند.

4-ديانت اسلام به بركت تعليمات پيشوايان دين و مشايخ صوفيّه داراى افكار پختۀ عالى گرديد، و بدين‌وسيله تعليمات خشك فقها و محدّثان و فلاسفه و متكلّمان تعديل و علوم اسلامى خواصّ‌پسند شد. نمونۀ اين افكار كتاب مثنوى مولوى است كه بى‌شبهه در هيچ كتابى به اندازۀ مثنوى افكار تازۀ بكر و معارف سنجيده و عالى نتوان يافت. آنان كه با تعليمات خشك ظاهرى قشرى نمى‌آسايند بر آستان تصوّف و عرفان سر تسليم مى‌سايند. فيلسوفى كه زير بار هيچ عقيده و مذهبى نمى‌رود وقتى كه بحضرت عارف دانشمند مى‌پيوندد در دعوى و جدال مى‌بندد.

5-احوال غير عادى صوفيان كه بمذهب فقهاى قشرى، فسق و بدعت در دين، و در نظر پزشگان و عامّۀ ناس، جنون و ماليخولياست روح اسلام و ايمان را حفظ و تقويت كرد. زيرا كه روح ديانت را خلوص نيّت و عشق و فداكارى دينداران حقيقى نيرو مى‌بخشد و آن را از خطر وساوس در امان نگاه مى‌دارد، چنانكه بازار حسن و زيبايى را ديوانگى‌هاى عاشقان دلباخته بجوش خريدار گرم مى‌سازد.

بحسنى گر نباشد عشق مشغول بماند كاروان ناز معزول   
اگر پيشوايان دين فرمودند «بنا عرف اللّه» شايد از اين جهت گفتند كه توجّه ايشان به خدا و دلباختگى به حقيقت دين، مردمان را خواه و ناخواه متوجّه امرى مى‌ساخت كه اين‌گونه مردمان بزرگ دلباختۀ آن بودند. عمل صوفيان پاكدل بزرگترين مبلّغ و هادى مردم به حقيقت ديانت بود. جذبه‌ها و بى‌قرارى‌ها و شيفتگى‌ها و ديوانگى‌ها و از خودگذشتگى‌هاى حيرت‌آور صوفيان حقيقى كه غالب از برگزيده‌ترين طبقات دانشمند عهد خود بودند براى خلايق ثابت مى‌كرد كه ناگزير حقيقتى وجود دارد تا حقيقت‌جويان گرم سير باين طريق در پى آن مى‌شتابند. آرى گرم روى پروانه‌ها از وجود شمع خبر مى‌داد و بى‌تابى ذرّات به تابش آفتاب دلالت مى‌كرد.

وگرنه دين‌داريهاى جاهلانۀ سطحى هرگز مردم حقيقت‌جوى را قانع نمى‌سازد كه حقيقتى در كار باشد، و رفتارهاى قشرى بى‌مغز هرگز دليل بر معنى پرمغز نتواند بود.

هر مذهبى را توجّه دينداران حقيقى روحانيّت مى‌دهد نه قيل و قال فقها و دانشمندان

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 101)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

به عبارت ديگر هر مذهبى دو جنبه دارد يكى جنبۀ باطنى كه اساس و مايۀ پايدارى مذهب و اطمينان و آرامش قلب دينداران است، و ديگر جنبۀ ظاهرى كه اساس ادارۀ مذهب است. روحانيّت مذهب را جانبازى و خلوص نيّت و ايمان كامل روحانيان حقيقى حفظ مى‌كند و ادارۀ مذهب را علماى مذهبى همچون فقها و محدّثان و متكلّمان و همانند ايشان.

دانشمندان صوفيّه غالبا از طبقۀ روشن‌فكر علماى عصر خود، و بسيارى از ايشان در مقامات دنيوى صاحب درجات و مناصب عالى بودند، مع‌ذلك به همه چيز پشت‌پا مى‌زدند و يك جهت بسوى خداپرستى مى‌رفتند و مى‌گفتند:

كانت لنفسى اهواء مفرّقة فاستجمعت مذ رأتك العين اهوائى   
فصار يحسدني من كنت احسده و صرت مولى الورى اذ كنت مولائى   
تركت للنّاس دنياهم و دينهم حبّا لذكرك يا دينى و دنيائي   
مشاهدۀ اين احوال بدون قيل و قال مردمان مستعدّ را به تكاپوى طلب مى‌اندازد و درد شوق در دل ايشان مى‌افكند تا به جستجوى حقيقت مى‌شتابند و در راه خداپرستى گام مى‌نهند. براى تصديق اين معنى كافى است كه باحوال خود رجوع كنيم وقتى كه يك نفر زاهد عابد حقيقى و وارستۀ ژنده‌پوش را مى‌بينيم كه با نهايت فقر و تهيدستى يك دنيا استغناء و طمأنينه و نشاط روح دارد اگر دلى بيدار داشته باشيم بى‌اختيار به يك معنى مرموز و يك عالم روحانى وسيع‌تر و بى‌آلايش‌تر از اين جهان مادّى پرشروشور سراسر زحمت و رنج متوجّه مى‌شويم و خود به خود مى‌گوييم.

سوى شهر از باغ شاخى آورند باغ و بستان را كجا آنجا برند   
خاصه باغى كاين فلك يك برگ اوست بلكه آن مغز است و اين عالم چو پوست   
برنمى‌دارى سوى آن باغ گام بوى افزون جوى و كن دفع زكام   
تا كه آن بو جاذب جانت شود تا كه آن بو نور چشمانت شود   
چشم نابينات را بينا كند سينه‌ات را سينۀ سينا كند   
اين صدا در كوه دلها بانگ كيست گه پر است از بانگ اين كه گه تهى است

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 102)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مى‌زهاند كوه از آن آواز و قال صد هزاران چشمۀ آب زلال   
ما شكاريم اين چنين دامى كراست گوى چو كانيم چوگانى كجاست   
مى‌درد مى‌دوزد اين خيّاط كو مى‌دمد مى‌سوزد اين نفّاط كو   
تير پرّان بين و ناپيدا كمان جانها پيدا و پنهان جان جان   
هفتاد سال آوارگى و بيابان گردى و عبادت و زهد و گريه و زارى يك نفر عارف حقيقت‌جوى بود كه دلها را تكان مى‌داد، مردم مى‌گفتند آيا چه خبر است كه دسته‌دسته دانشمندان ديوانه‌وار در جستجوى آن مى‌گردند، كم‌كم جذبۀ طلب دامن‌گير ايشان مى‌گرديد و براه خداپرستى مى‌افتادند و در حلقۀ اهل ايمان داخل مى‌شدند. قوّت روح و ثبات قدم حسين بن منصور حلاّج كه با خون گلوى خود چهره رنگين مى‌كرد و در دم نزع شادى مى‌نمود كه بوصال معشوق خواهم رسيد بى‌اختيار هر سنگين‌دلى را نرم مى‌كرد كه اگر حقيقتى نبود اين همه اطمينان از كجا وجود داشت. گويند (روضات ص 236 و كشكول شيخ بهائى ج 3 ص 251) كه حسين منصور را چون بقتلگاه بردند و دست و پاى بريدند چهرۀ خود را با خون خويش گلگون كرد و زردى رخسار را با سرخى خون بسترد و گفت:

لم اسلم النّفس للاسقام تبلغها الاّ لعلمى بانّ الوصل يحييها   
نفس المحبّ على الآلام صابرة لعلّ مسقمها يوما يداويها   
ابو عمرو زجاجى سى سال مجاور مكّه بود و در تمام اين مدّت قضاى حاجت را از حدود حرم كه حدّ اقلّش يك فرسخ است خارج مى‌شد (باب 35 عوارف) . اين نوع حرمت نگاهدارى بود كه هر كسى را بحفظ احترام حرم وادار مى‌ساخت.

ابراهيم ادهم در حالت بيمارى در يك شب هفتاد و چند بار تجديد وضو كرد و هر دفعه دو ركعت نماز گذارد (باب 35 عوارف) . ابراهيم خواص چون به بيابان مى‌رفت جز كوزۀ آب با خود بر نمى‌داشت آن هم براى وضو بود نه براى تشنگى، بر تشنگى سخت تحمّل مى‌كرد و آب وضو را بمصرف سوز عطش نمى‌رسانيد (عوارف باب 35) عطاء سلمى چهل سال خنده بلب نياورد تا به غفلت مبتلا نشده باشد (احياء العلوم

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 103)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ج 3 در آفات زبان) . حدود چهل تن از تابعان بودند كه مدّت چهل سال هيچ شب نخفتند و با وضوى نماز شام، دوگانۀ بامداد بگزاردند و همه شب را در عبادت و گريه و زارى و تهجّد و راز و نياز با خداوند كارساز بسر بردند (قوت القلوب ج 1 ص 57) مسلم بن يسار در مسجد بصره نماز مى‌گزارد ناگاه ستونى بيفتاد و همه اهل بازار خبر شدند و بمسجد شتافتند، وى همچنان مشغول نماز بود و از اين واقعه بى‌خبر (عوارف باب 37، قوت القلوب ج 3 ص 151، مصباح الهدايه ص 306 و 428 چاپ حاضر) . على بن سهل اصفهانى در خانه نماز مى‌كرد، يكى از كنيزكان او ناگاه در چاه افتاد و اهل خانه فرياد برآوردند چنانكه از همسايگان مشغله‌يى آنجا جمع شدند و او را از چاه بر كشيدند و شيخ از آن حادثه هيچ خبر نداشت تا وقتى كه از نماز فارغ شد (ص 306 مصباح الهدايه) . -درويشى يك درم داشت از وى معنى فقر پرسيدند رفت و يك درم انفاق كرد و برگشت و گفت فقر الى اللّه آنست كه مالك هيچ چيز نباشى، گفتند چرا ازين پيشتر جواب ندادى، گفت در آن وقت يك درم داشتم و با اين حال شرم كردم كه در حقيقت فقر سخن گفته باشم. امام غزالى بساط رياست علمى و روحانى و بزرگترين مناصب دنيوى را كه همه بزرگان وقت بر آن حسد مى‌بردند و حسرت مى‌خوردند بخاطر حقيقت‌جويى درهم پيچيد و در راه حق به همه تعلّقات پشت پا زد و گفت:

تركت هوا ليلى و سعدى بمعزل و عدت الى مصحوب اوّل منزل   
و نادتنى الاشواق مهلا فهذه منازل من تهوى رويدك فانزل   
غزلت لهم غزلا رقيقا فلم اجد لغزلى نسّاجا فكسّرت مغزلى   
دربارۀ حكايات و روايات شگفت‌انگيز و همچنين كرامات و خرق عادات كه به عرفا و زهّاد و صوفيّه منسوبست برخى از در انكار همه را ساختگى و دروغ مى‌پندارند و بعضى از فقها از قبيل ابن قيم متوفّى 751 كه از شاگردان و تربيت‌شدگان معروف ابن تيميه متوفّى 728 ه‍ بود و ابن جوزى 597 اين نوع اعمال و اقوال را داخل فسق و فجور كه بدعت در دين و خطرات و وساوس شيطان، و كتبى را كه حاوى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 104)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اين مقالات است از قبيل كتاب اللّمع و قوت القلوب و حلية الاولياء، و طبقات الصوفيّة، نامعتبر و ياوه‌نويس مى‌شمارند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote65). و طبيبان طبيعى اين طبقه مردم را ديوانه و مجنون و مختلّ المشاعر و نيازمند به دارو و درمان مى‌دانند. و فلاسفۀ بزرگ همچون ابو على سينا و ابو ريحان بيرونى و ابو البركات بغدادى و شيخ اشراق و ملا صدرا امكان صدور اين احوال را با دلائل علمى ثابت مى‌كنند و بخشى از گفتارهاى ايشان را پيش از اين در تحت عنوان كرامات و خرق عادات نقل كرديم. امّا نگارنده نه در تصديق و نه در انكار اصرار ندارم و اين هر دو را چون بى‌دليل باشد برابر مى‌شمارم و معتقدم كه بيشتر مشاجرات و مناقضات ناشى از اختلاف در فهم و ذوق و احساس و مسلك و مرام است. مولوى عليه الرّحمة عقيدۀ خود را چنين بيان مى‌كند:

چنبرۀ ديد جهان ادراك تست پردۀ پاكان حس ناپاك تست   
مدّتى حس را بشو ز آب عيان اين‌چنين دان جامه‌شويى صوفيان   
چون شدى تو پاك پرده بركند جان پاكان خويش بر تو مى‌زند   
جمله عالم گر بود نور و صور چشم را باشد از آن خوبى خبر   
گوش گويد من بصورت نگروم صورت ار بانگى زند من بشنوم   
عالمم من ليك اندر فنّ خويش فنّ من جز حرف و صوتى بيش نيست   
پس بدانى چونكه رستى از بدن گوش و بينى چشم مى‌داند شدن   
راست گفته است آن شه شيرين زبان چشم گردد موبه‌موى عارفان   
بارى مردم دانشمند ديندار بعمل و كردار كه اثرش هزار بار از گفتار واعظان بى‌عمل مؤثّرتر است مردمان را هدايت مى‌كند، و نه تنها گليم خويش را از موج بدر مى‌برد كه غريقان بحر ضلالت را نيز نجات مى‌دهد:

1) -باب دهم و يازدهم از كتاب تلبيس ابليس ابن جوزى از ص 160 تا 387 چاپ مصر كه بيش از نصف كتاب مى‌شود همه در طعن و مذمّت و اعتراض بر افعال و اقوال صوفيّه است و در ص 164-166 از اين كتابها نام مى‌برد و مؤلّفان آنها را تخطئه مى‌كند كه مطالب منكر بدون مستند نوشته‌اند. و در فصل 11 كرامات و خرق عادات منسوب به زهّاد و صوفيّه را مخرقه و تزوير و ملعبۀ شيطان مى‌شمارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 105)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

شيخ فعّال است بى‌آلت چو حق با مريدان داده بى‌گفتى سبق   
دل بدست او چو موم نرم رام مهر او گه ننگ سازد گاه نام   
مهر مومش حاكى انگشتريست باز آن نقش نگين حاكىّ كيست   
حاكى انديشۀ آن زرگر است سلسلۀ هر حلقه اندر ديگر است   
عارف و فقيه و متكلّم هر كدام وظيفه و اثرى مخصوص در مذهب دارند. عارف ربّانى روحانيّت مذهب را مى‌فزايد و خلايق را بسوى خداپرستى جذب و رهبرى مى‌كند و در مثل قوّۀ جاذبه و مولّده است. امّا فقيه احكام ظاهرى شريعت را نگاهبانى مى‌كند و به‌منزله قوّۀ ماسكه است. و وظيفۀ متكلّم حمايت و پاسبانى و دفع دشمنان دين است و از اين جهت او را به قوّۀ دافعه مانند بايد كرد.

دفتر صوفى سواد و حرف نيست جز دل اسپيد همچون برف نيست   
زاد دانشمند آثار قلم زاد صوفى چيست انوار قدم   
تشنه‌كامان زلال تحقيق را تنها مشرب وسيع گوارندۀ تصوّف و عرفان سيراب مى‌كند و بس. كسانى كه عطش باطنى خود را بكشف حقايق نمى‌توانند با تعليمات تقليدى خشك فرو بنشانند ناگزير بهر سو مى‌شتابند تا خود را بدان سرچشمۀ فيض برسانند شهره كاريزى است پرآب حيات آبكش تا بردمد از تو نبات   
آب خضر از جوى نطق اوليا مى‌خوريم اى تشنۀ غافل بيا   
گر نبينى آب كورانه بفن سوى جو آور سبو در آب زن   
گر نبيند كور آب جو عيان ليك داند چون سبو بيند گران   
مسلك عرفان و تصوّف بسيارى از مشكلات مذهبى را آسان كرد و ريشۀ اختلافات و مشاجرات فرق اسلامى مخصوصا شيعه و سنّى را از بن برانداخت. از اين جهت كسانى كه طالب تحقيق بودند و مى‌خواستند از معركۀ جنگ و جدال مذاهب مختلف بر كنار باشند در پناه امن اهل زهد و عرفان مى‌گريختند و در صحبت ايشان هم مشكلات مذهبى را حل مى‌كردند و هم جلوۀ ديندارى حقيقى را بچشم مى‌ديدند.

6-هدف عالى تصوّف پيدا شدن طمأنينه و آرامش روح است كه سعادت واقعى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 106)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بشر تفسيرى بهتر از آن ندارد. ايمان حقيقى كه جز عارفان محقّق از آن نصيب ندارند قلب را از اضطراب و تشويش و شكّ و تزلزل و ترديد كه حقيقت شقاوت و بدبختى و بيچارگى بشر است نجات مى‌بخشد، وگرنه علوم و معارف ظاهرى جز وسيلۀ ارتزاق و تسهيل اسباب معيشت و تفاضل و تفاخر افراد بر يكديگر نتيجه نمى‌دهد

علم كز تو ترا بنستاند جهل از آن علم به بود بسيار   
زهد و عبادت خشك مقلّدانه غير از خوف و رجاء كه ملازم اضطراب و دودلى و تشويش و نگرانى است حاصلى ندارد سير زاهد هر مهى تا پيشگاه سير عارف هر دمى تا تخت شاه   
قسمت عمده از نامراديها و ناآراميهاى انسان كه او را پيوسته معذّب و تلخكام مى‌دارد از اين جهت بوجود مى‌آيد كه بشر را خواست نفسانى بى‌پايان و نامتناهى و نيروى جسمانى محدود و متناهى و تطبيق متناهى بر نامتناهى محال است، ديانت اسلام كه عارف اسلامى آن را تبليغ مى‌كند اين درد را خوب تشخيص داده و به نيكوترين وجه در صدد چاره و معالجه بر آمده است. از يك طرف خواهشها و اميال نفسانى را محدود مى‌كند و از پيروى هوا و هوس تحذير مى‌فرمايد و كاخ آرزوهاى بشر را سست بنياد و جهان و هر چه در او هست در جنب حيات معنوى حقير و ناچيز مى‌شمارد و موت ارادى را نخستين گام براى وصول سالك بسر منزل مقصود قرار مى‌دهد و گاو نفس را كه مظهر شهوات طبيعى است كشتنى مى‌داند و مى‌گويد:

يا كرامى اذ بحوا هذا البقر ان اردتم حشر ارواح النّظر   
و از طرف ديگر بوسيلۀ انواع رياضات و تمرينات قواى نهانى از كار افتادۀ بشر را بيدار و بركار مى‌سازد و نيروى فكر و اراده و خلاقيّت نفس را بكار مى‌اندازد:

پنج حسّى هست جز اين پنج حس آن چو زرّ سرخ و اين حسها چو مس   
حسّ ابدان قوت ظلمت مى‌خورد حسّ جان از آفتابى مى‌چرد   
پرده‌هاى ديده را داروى صبر هم بسوزد هم بسازد شرح صدر   
آينۀ دل چون شود صافى و پاك نقشها بينى برون از آب و خاك   
پس از يك طرف نيرو مى‌دهد و از طرف ديگر مى‌كاهد تا در نتيجۀ تعادل دو قوّه

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 107)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آرامش و آسايشى كه مطلوب نهائى بشر است بدست بيايد.

7-ديانت اسلام بر اساس عدل و مساوات بنياد شد و از اين جهت بسرعت حيرت‌آورى در ميان ملل عالم انتشار يافت. در زمان خلفاى راشدين روح اسلام حكومت مى‌كرد و خليفۀ وقت با پست‌ترين آحاد مسلمان در حقوق مذهبى و اجتماعى برابر بود. چون عهد خلفاى راشدين سپرى شد و زمام خلافت بدست امويان افتاد نخوت و غرور جاهلى كه در نهاد عرب مخفى بود و در تحت سيطرۀ دعوت تازۀ اسلام مغلوب و مقهور شده بود كم‌كم بروز كرد و خلفاى اموى را نخوتى عجيب گرفت تا نژاد عرب را بر همۀ نژادها برترى دادند و از اين تاريخ رفته رفته حكومت دينى روحانى اسلام مبدّل به سلطنت جابرانه گرديد و اسلام را از خطّ سير اصلى خود منحرف ساخت كسانى كه روح دعوت اسلام در مغزشان جايگير شده متخلّق بآداب دينى شده بودند و با حكومت مستبدّه سازگارى نداشتند يكسره بترك دنيا گفته روى به آخرت آوردند پس نهضت تصوّف پديدار گرديد. رفتار اين طايفه كه نمونۀ دينداران حقيقى ما بين ايشان يافته مى‌شد ميزانى درست براى تشخيص انحرافات كه از ناحيۀ دنياپرستان در دين راه يافته بود بدست مى‌داد. در اثر رياضت و تمرينات نيز احيانا از اين جماعت كارهاى خلاف عادت بروز مى‌كرد كه منشأ گرويدن عامّۀ ناس به ايشان بود، مردمان ديندار نيز باين طايفه توجّه داشتند و از اين رهگذر قدرت و نفوذ كلمۀ مشايخ صوفيّه تدريجا به جايى رسيد كه خلفا و سلاطين مقتدر نيز حساب مى‌بردند و حريم حرمتشان را پاس نگاه مى‌داشتند و نصايح و اندرزهاى تلخ ايشان را با كمال ادب و تواضع گوش مى‌دادند و احيانا داخل حلقۀ تصوّف شده سر بر آستان خانقاه مى‌سودند. چنانكه در قرن پنجم هجرى خواجه نظام الملك متوفّى 485 ه‍ با آن‌همه بزرگى و قدرت در حضور ابو على فارمدى فروتنى مى‌كرد و او را در مجلس خود بر همه بزرگان حتّى علما و فقها مقدّم مى‌نشاند. و كتب تواريخ پر است از نصايح و اندرزهاى مؤثر زهّاد و مشايخ صوفيّه به امرا و سلاطين و حكّام (وعظ گيراى ذو النّون مصرى متوكّل را بگريه انداخت رسالۀ قشيريّه ص 8) . و همين جهات بود كه فقها را بر ضدّ صوفيّه برانگيخت تا حكم كفر و قتل ايشان مى‌دادند و غوغا را

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 108)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بر كشتن اين جماعت مى‌شوراندند. وجود آن دسته از عبّاد و زهّاد اسلامى را كه همچون رهبان مسيحى تارك دنيا شده همه عمر در صومعه‌ها و غارها بسر مى‌بردند واكنش افراطى در مقابل تفريط بايد شمرد. امّا ظهور عرفاى دانشمند ديندار معتدل هم بهترين سرمشق و نمونۀ تعليم و تربيت اسلامى بود كه خلاف‌كاريهاى اهل دنيا و متظاهران بدين را عملا نشان مى‌داد، و هم براى شكستن سورت استبداد و غرور و نخوت خلفا و سلاطين و حكّام وقت و تعديل خودخواهى و خودكامى ايشان بالاترين چارۀ مؤثّر افتاد.

8-على رغم كسانى كه پنداشته‌اند صوفيگرى جز مكتب تن‌پرورى و تن آسانى نيست، تصوّف روح فعّاليّت و جنب و جوش را در سالكان بكار مى‌اندازد. در اين مدرسه بود كه مشايخ به نوآموزان مشق تيراندازى و اسب‌سوارى و شناورى و جنگ و جهاد در راه دين و عقيده را ياد مى‌دادند، و غزوه كردن و بجهاد رفتن جزو عبادات مسلّم اين طايفه بوده و جماعتى از ايشان در جزو غازيان به شهادت رسيده‌اند (احياء العلوم و اسرار التّوحيد و عوارف و اشجار و اثمار على شاه و مصباح الهدايه ص 398) .

9-از تعليمات تصوّف بذل و مواسات و ايثار است هم بمال و هم بجان. شيخ كامل شخص سالك را باين معنى تشويق مى‌كند كه همه چيز را ملك حق بداند نه ملك خود و ديگرى را بر خود در استفاده از اموال دنيوى ترجيح دهد (346-349) . جمعى از متصوّفه را براى ضرب رقاب حاضر كردند يكى از ايشان پيشدستى كرد و گفت تا دوستانم يك ساعت بيشتر از من زنده بمانند (ص 347) .

10-از جمله اعتراضات فقها بر متصوّفه اين است كه صوفيان اباحى مذهب‌اند، زيرا صوفى معتقد است كه همه دوستان و برادران دينى و مسلكى در مالكيّت اموال دنيوى برابرند و هيچ چيز اختصاص به هيچ‌كس ندارد. در عوارف باب 55 در آداب صحبت و اخوّت مى‌گويد «و من ادبهم انّهم لا يرون لنفسهم ملكا يختصّون به» و نيز مى‌نويسد «و كان من اخلاق السّلف انّ كلّ من احتاج الى شىء من مال اخيه استعمله من غير مؤامرة قال اللّه تعالى و امرهم شورى بينهم اى مشاع هم فيه سواء» و در مصباح الهدايه نيز همين معنى را در آداب صحبت ذكر مى‌كند (ص 240) . و نيز از اعتراضات

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 109)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ايشانست كه احيانا صوفى كديه و سؤال را تجويز مى‌كند (مصباح الهدايه ص 248) و حال آنكه تكدّى خلاف شرع است.

ابن جوزى در كتاب تلبيس ابليس بيشتر اعتراضات اهل ظاهر را بر صوفيّه بضميمۀ بعضى تهمتها و افتراها كه بر اين طايفه بسته‌اند شرح مى‌دهد و ليكن غالب اين گفتگوها چنانكه پيش گفتيم از روى اختلاف در فهم و سليقه و مشرب است و للنّاس فى ما يعشقون مذاهب.

تا خواننده نپندارد كه نگارنده صوفى است و از مسلك خود دفاع مى‌كند كه منظور من تفسير حقيقتى است و هر چه از محاسن و فضائل مى‌گويم راجع به صوفى حقيقى است، وگرنه از تصوّف و عرفان واقعى بدبختانه تاكنون بهره نيافته‌ام و بازار مسندنشينان خودفروش را نيز خريدار نيستم و با هيچ‌كدام از فرق موجوده سر و كار ندارم و از پاره‌اى از ايشان سخت بيزارم و در حقّ اين طايفه همان مى‌گويم كه مولوى فرمود:

حرف درويشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سليمى زان فسون   
كار مردان روشنى و گرمى است كار دونان حيله و بى‌شرمى است   
جامه پشمين از براى كدّ كنند بو مسيلم را لقب احمد كنند

**چگونگى تصحيح و طبع كتاب**

براى تصحيح كتاب سه نسخۀ قديم معتبر در دسترس ما بود كه نمونۀ عكسى از هر كدام در طىّ اوراق مقدّمه پيش چشم خوانندگان حاضر است.

1-نسخۀ(م) نسخۀ متعلّق به كتابخانۀ مجلس شوراى ملى ايران كه از آن به نسخۀ(م) رمز كرده‌ايم بطول 5/13 در عرض 9 سانتيمتر روى كاغذ خان‌بالغ ابريشمى نازك كم‌آهار به رنگ سفيد متمايل به زرد شكرى با خطّ نسخ ريز و سرفصلها بخطّ ثلث بسيار پختۀ شيرين و از اوّل تا آخر به يك قلم نوشته شده و عبارات عربى را اعراب گذارده و پاره‌اى از كلمات مشتبه را با شكل و اعجام كتابت كرده و از روى اعراب عربى‌ها و املاء كلمات پيداست كه كاتب نسخه اتّفاقا مردى فاضل و هنرمند خوشنويس بوده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 110)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اين نسخه از اوّل تا آخر جدول مذهّب دارد و بسملۀ آغاز كتاب و عنوان فصول و ابواب را باطلا و عناوين ممتاز ديگر را به قرمزى نوشته است.

امضاى كاتب (معين عبّاسه شهرستانى) و تاريخ كتابت ربيع الاوّل سنۀ 776 (هفتصد و هفتاد و شش هجرى) حدود 41 سال بعد از فوت مؤلّف كتاب و عبارت آخر نسخه بدين قرار است «تمّ الكتاب بحمد اللّه و حسن توفيقه و الصّلاة على نبيّه محمّد و آله و صحبه الاطهار الاخيار فى ربيع الاوّل سنة ستّ و سبعين و سبعمائة على انامل الفقير معين عبّاسه الشهرستانى اصلح اللّه شأنه آمين» . در قسمت سفيد مانده از صفحۀ آخر كتاب بخط نستعليق كهنه بصورت چليپا اين عبارت نوشته شده است «من متملّكات اقلّ خلق اللّه محمد بن ابو سعيد خوارزم شاه غفر اللّه ذنوبه» . پشت صفحۀ اوّل كتاب بخطّ شكستۀ تازه عبارت ذيل نوشته كه بعضى كلماتش بى‌نقطه و محرّف و تركيب عبارت مغشوش است «در عهد دولت شاه شجاع و سلطان العصر و الصّفاء حضرت قطب العارفين و جامع المدققين سلطان العرفا و سر حلقۀ اصفياء حسب‌الامر كلام درر سلك گهر را بسعى تمام تحرير شد كتاب مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه» .

عبارت فوق روى صفحۀ سفيدى است جدا از صفحۀ اوّل كتاب باين ترتيب كه قريب يك نصف از صفحۀ اوّل كتاب پاره بوده و ورق پشت را در صحّافى بدان الصاق كرده‌اند و محتمل است كه روى ورقى در پشت جلد كتاب ترنجى مذهّب يا عبارتى ساده بوده كه در صحّافى از بين رفته و صاحب نسخه خواسته است عبارت آن را نقل كرده و امانتى را محفوظ داشته باشد، امّا كلمات اصل را درست نخوانده و نتوانسته است تركيب كند مثلا شايد در اصل اين‌طور بوده است (كتاب مصباح الهداية و مفتاح الكفاية در عهد دولت سلطان العصر و الصفاء جامع المرتبتين شاه شجاع) يا (در عهد دولت سلطان جامع المرتبتين العصر و الصفاء شاه شجاع حسب‌الامر كلام درر سلك گهرزاى حضرت قطب العارفين سلطان العرفا و سرحلقۀ اصفياء بسعى تمام تحرير شد؟) گمان مى‌كنم كه اگر اصل صحيح اين عبارت بدست مى‌آمد نكته‌يى از تاريخ تأليف و لااقلّ تاريخ تحرير كتاب روشن مى‌شد ولى متأسّفانه راهى بكشف عبارت اصلى نداريم.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 111)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

پشت صفحۀ اوّل در سمت بالا كه بورق جداگانه چسبيده است عبارت ذيل از زير صفحه خوانده مى‌شود «صاحبه و مالكه كمترين خلق اللّه شكر اللّه» . از خصايص املائى و رسم الخطّى اين نسخه:

1-دالهاى فارسى را همه جا برسم قديم با نقطه بشكل ذال معجمه مى‌نويسد:

پرسيذ-پرسذ-شذ-شوذ-نهاذ-بگشاذ.

2-چ فارسى را نيز برسم الخطّ قديم با يك نقطه بشكل جيم نوشته است:

جون-جنان چون و چنان.

3-گ فارسى را همه جا با يك سركش نوشته است: ديكر-مكر- ديگر و مگر.

4-پ فارسى را برسم معمول امروز همه جا سه نقطه مى‌گذارد: پايه پرسيذ-پر.

5-هاء بيان حركت را از آخر كلمۀ(كه) در صورت اتّصال به كلمۀ ديگر همه جا حذف مى‌كند: جنانك-بدانك.

6-همزۀ(است) رابطه خواه بعد از حروف (واى) و خواه بعد از حروف ديگر حذف و در حروف موصوله متّصل به كلمه نوشته شده است: جنانست-كفايتست- آدميست-نيكوست-رواست.

7-همزۀ(اند) ضمير جمع را مثل همزۀ(است) حذف كرده و متّصل به كلمه نوشته است: مخلصانند-متوسّطانند-مبتديانند-مجبولند.

8-كلمات مختوم بالف را خواه فارسى و خواه عربى، خواه ممدود الاصل و خواه مقصور همه را در حالت اضافه و وصف بصورت همزه مى‌نويسد كه على التحقيق ياء كوچك ابتر است نه همزۀ عربى: براء شما-پاء او-وراء اين حالت-لواء كرامت مقتضاء هر فهمى-دستهاء وى-سالهاء دراز-فناء كامل. و در زير همزه در اين حالت اغلب كسره گذارده است (ء) .

9-هاء غير ملفوظه را در حالت اضافه و وصف و اتّصال بياء نكره و معرفه همه را يكسان بصورت همزه مى‌نويسد: طايفۀ اول-طايفۀ برآنند-بندۀ را مبتلا

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 112)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كند-بندۀ درگاه. و در صورت اتّصال به رابطه (است) چنين مى‌نويسد: درجه‌ايست طايفۀ‌يست.

10-كلمات ممدود عربى را در غير حالت اضافه و وصف بحذف همزۀ آخر نوشته است: انبيا-اوليا-احبّا.

11-كلمۀ(هوا) بمعنى ميل و آرزو را كه مفرد (اهواء) است همه جا بصورت الف مانند (هوا) مفرد (اهويه) نوشته و همچنين بعض كلمات ديگر را كه مطابق املاء عربى بشكل ياء معمول است مانند (معرّى) با الف (معرّا) كتابت كرده است امّا اين طريقه در همۀ اين نوع كلمات بكار نرفته، برخلاف نسخۀ(خ) كه همه را بصورت الف كشيده نوشته است.

12-كلمات: سايل-قايل-دايم-خصايص-نسايم و امثال آن را همه جا با ياء دو نقطه نوشته است نه بشكل همزه.

13-كلمات: آئينه-جائى-تنهائى-معنى‌اى-داعيئى و امثال آن را نيز همه جا بصورت همزه مى‌نويسد نه با ياء دو نقطه.

14-مبدا، بجاى مبدأ.

15-فحوى حديث-مقتضى روايت-مقتدى خلق، بجاى فحواى حديث- مقتضاى روايت-مقتداى خلق كه اكنون متداول است. -و در بعض مواضع بدين شكل (مقتضاء هر فهمى) چنانكه پيش گفتيم.

16-در كتابت (صلاة) و (زكات) رسم الخطّ قرآنى را كه با واو و تاء مدوّر نوشته مى‌شود حفظ كرده است نه با الف و تاء كشيده.

17-مسيول، بجاى مسئول.

18-از خصايص رسم الخطّى اين نسخه آنست كه گاهى دنبالۀ الف آخر كلمات را برسم الخطّ قديم قدرى پايين مى‌كشد، به‌طورى‌كه در بعضى كلمات نمونۀ عكسى محسوس است، از جمله كلمۀ(قساوت) سطر آخر كليشۀ اواسط كتاب.

19-براى كسره علامتى شبيه بالف خنجرى زير كلمات گذارده و غالبا در مورد كسرۀ اشباعى است، نمونه‌اش كلمۀ(جزوى) در سطر 3 و (واقعه) سطر 4 و (تحصيل) سطر 6-7 كليشه اواسط كتاب.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 113)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

2. نسخۀ(خ) اين نسخه متعلّق است بدوست فاضل ارجمندم آقاى ميرزا اسماعيل آشتيانى استاد نقّاشى دانشگاه حفظه اللّه. قطع اين نسخه بطول 17 در 12 با ضخامت سه سانتيمتر است و بخطّ بسيار پختۀ نستعليق كهنه روى كاغذ خان‌بالغ ضخيم و سر فصلها و عناوين و عبارات عربى را همه جا به قرمزى نوشته است و هيچ قسم تذهيب و جدول‌بندى ندارد. متأسّفانه صفحۀ آخر اين نسخه كه جاى تاريخ و امضاى كاتب است افتاده امّا بقرينۀ رسم الخطّ و كاغذ ظاهرا متعلّق به نيمۀ دوم قرن 8 يا نيمۀ اوّل قرن 9 هجرى است.

در اين نسخه مانند نسخۀ(م) همه جا بعد از نام امير المؤمنين على و ديگر ائمّۀ شيعه تحيّت و تشريف (عليه السّلام) نوشته است امّا ظاهرا در دست سنّى متعصّبى بوده كه از تتبّع و مطالعۀ اين كتاب جز اين مقصود نداشته كه از اوّل تا آخر هر كجا (عليه السّلام) ديده آن را تراشيده يا بوضعى ناهنجار و بدنما پاك كرده و به جايش (كرّم اللّه وجهه) و (رضى اللّه عنه) نوشته، و از اين سياهكارى جز تباه ساختن نسخه اثرى نگذارده است. يك سطر عبارت آخر فصل نهم را دربارۀ اصحاب رسول «و اگر در باطن او از جهت فضيلت محبّت يكى راجح بود آن را پنهان دارد چه بروى اظهار آن واجب نيست ص 48 چاپ حاضر» بالمرّه سياه كرده امّا باز با دقّت تمام مى‌توان در زير پردۀ سياه عبارت روشن را پيدا كرد. نگارنده با زحمت و دقّت بسيار اصل عبارت را خوانده بودم و بعدا با مراجعۀ به نسخۀ(م) بكلّى رفع ترديد و نگرانى شد.

پشت صفحۀ اوّل در وسط بخطّ خود كتاب نوشته است «كتاب ترجمة العوارف من مصنّفات شيخ عزّ الدين محمود الكاشانى قدّس اللّه سرّه العزيز» . و در همين صفحه يك جا بخطّ تازه‌تر از متن تاريخ سنۀ 1037 خوانده مى‌شود كه باقى خط در صحّافى زير حاشيه محو شده است. باز در همين صفحه يك جا بخطّى بسيار بد نوشته است «من تملّكات ملاّ سلمان الخ» و سجع مهرش اين است (مظهر لطف الهى سلمان) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 114)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و بقرينۀ مقايسۀ اين خطّ با خط (رضى اللّه عنه و كرّم اللّه وجهه) در اثناء كتاب كه بشرح گفتيم، معلوم مى‌شود كه شخص سياهكار همين ملاّ سلمان بوده است.

از خصوصيّات املاء و رسم الخطّ اين نسخه:

1-ما بين دال فارسى و عربى هيچ كجا فرق نگذارده و همه جا بى‌نقطه بشكل دال مهمله نوشته است بر خلاف نسخۀ(م) .

2-چ فارسى را در بعض مواضع با يك نقطه (چه مى‌گويد-جون‌كه) و در بعضى مواضع با سه نقطه (چاه) نوشته است.

3-پ غالبا با سه نقطه (پيوسته) و در بعضى مواضع با يك نقطه: بس پس.

4-الف مقصوره را در همه مواردى كه مطابق املاء عربى بصورت ياء معمول است، بصورت الف كشيده مى‌نويسد: هوا-مبتلا-مقتدا-معرّا.

5-گ فارسى با يك سركش مثل نسخۀ(م) .

6-كلمات مختوم بالف را عربى يا فارسى در حالت اضافه و وصف بصورت ياء مى‌نويسد نه بشكل همزه: پاى-بقاى-براى-وراى.

7-كلمات مختوم بالف را در حالت اتّصال بياء بصورت ياء دو نقطه مى‌نويسد نه بشكل همزه: جايى-تنهايى-رويى.

8-زير سين مهمله در بعضى مواضع سه نقطه گذارده چنانكه مرسوم بعضى خوشنويسان نستعليق است.

9-گزاردن در معنى ادا كردن و انجام دادن بزاء معجمه نوشته شده است:

نماز گزارد.

10-هاء غير ملفوظه را در اتّصال به علامت جمع (ها) در كتابت حذف مى‌كند:

نقطها-نكتها.

11-پاره‌اى از كلمات را كه با تاء كشيده معمول است با تاء گرد مى‌نويسد:

حضرة-لذّة-عزّة-اشارة.

12-هاء غير ملفوظه را در اتّصال به كلمۀ(است) در كتابت مى‌آورد و همزۀ (است) را ثابت مى‌گذارد: كرده است-آمده است-فرموده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 115)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

13-كلمات مختوم بهاء غير ملفوظه را در حالت اضافه و وصف و اتّصال بياء همه جا يكسان با علامت همزه مانند نسخۀ(م) نوشته است.

14-گاهى حرف نفى را به كلمۀ بعد متّصل مى‌كند: نجنانست نه چنانست.

15-همزۀ رابطۀ(است) را اغلب مانند نسخۀ(م) در كتابت حذف كرده و كلمه را متّصل نوشته است: مشتملست-حكايتست-خلقيست-امّا در بعضى مواضع به ندرت كلمه را منفصل و با اثبات همزه مى‌نويسد: رخصت است.

16-هاء بيان حركت را در كلمۀ(كه) به كتابت مى‌آورد: چنانكه-آنكه بدانكه.

17-همزۀ(است) را بعد از حروف مفصوله مخصوصا حرف الف و واو در كتابت حذف مى‌كند: خاطرست-رواست-نيكوست.

18-كلمات حايل-قايل-مايل و امثال آن را مانند نسخۀ اوّل بصورت ياء نقطه‌دار نوشته است. در اين نسخه بطور كلّى همزه‌هاى مكسور عربى را حتّى در جملۀ عربى بصورت ياء با دو نقطه نوشته است (فى دعايهم فى دعائهم) . -و در مواردى كه همزه مفتوح يا مضموم باشد هم بصورت ياء مثنّاة تحتانيّه و بدون همزه است: مسيلة-مسيول-جريت. بجاى مسئله و مسئول و جرأت در املاء عربى.

19-بيستاد بايستاد.

20-قطرۀ‌يست قطره‌ايست-درجه‌ايست درجه‌ايست، مثل نسخۀ اوّل.

روى‌هم‌رفته پيداست كه اين نسخه در موقعى كتابت شده كه رسم‌الخطهاى قديم كم‌كم متروك و رسم الخطّ تازه معمول مى‌شده است. و بنابراين تاريخ كتابت نسخه از قرن نهم هجرى بما نزديكتر نيست.

3. نسخۀ(م 2) نسخۀ دوم كتابخانۀ مجلس بقطع 19 در 13 سانتيمتر كه در اثناء طبع كتاب بتصرّف كتابخانه در آمد، و در عشر اوّل جمادى الاولى، معلوم نيست از كدام سال، كتابت شده و بقرائن ظاهر از قبيل خط و كاغذ و رسم الخطّ:

ج چ. كى كه. كجون كه چون. آنج آنچه. ذ د. آنك آنكه

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 116)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اواسط نسخۀ(م 2)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 117)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و امثال آن كه علامت كهنگى است بايد خيلى نزديك بزمان مؤلّف، و قدر مسلّم در حدود تاريخ نسخۀ اوّل نوشته شده باشد. چند ورق از اوّل اين نسخه افتاده و بخط نستعليق تازه‌تر از اصل نوشته شده، و تاريخ و امضاى كاتب در پايان نسخه باين قرار است: تمّ كتاب مصباح الهدايه و مفتاح الكفاية فى وقت الظهر لعشر الاوّل من جمادى الاوّل بعون الخالق الآخر و الاول على يد العبد الفقير الرّاجى الى رحمة الملك اللّطيف الخبير يوسف بن الحسن بن على بن احمد الجاستى احسن اللّه مآبه و غفر ذنوبه و ذنوب والديه و لجميع المؤمنين و المؤمنات برحمتك يا ارحم الراحمين.

اين نسخه در تماميّت و صحّت به پايۀ نسخۀ اوّل نمى‌رسد امّا اختلاف بسيار با يكديگر ندارند به‌طورى‌كه مى‌توان احتمال داد كه يكى از روى ديگرى يا هر دو از نسخۀ ثالثى كتابت شده است و از اين جهت تفاوتى كه محتاج بضبط نسخه بدل تازه باشد بحمد اللّه نيافتم.

امّا كيفيّت طبع كتاب اين بود كه در سال 1315 شمسى هجرى درست ده سال پيش هنگامى كه در مدرسۀ دار الفنون افتخار همكارى با جناب آقاى اسماعيل آشتيانى داشتم وجود چنين نسخه‌يى را در تملّك خودشان به بنده آگاهى دادند. روزى براى زيارت نسخه بمنزل ايشان شتافتم و آن را براى استنساخ به امانت خواستم، با سعۀ مشرب و انشراح صدرى كه خاصيّت ذاتى خانوادگى ايشان است كتاب را براى مدّت نامعلومى در اختيار بنده گذاردند. اينجانب پس از استنساخ و مقابله با اصل كتاب را بمالك محترمش عودت دادم بعد از آن در اثناء مطالعه گاه‌گاه يادداشتى در حواشى كتاب مى‌نوشتم و براى تكميل صفحۀ آخر كتاب در جستجوى نسخۀ ديگر بودم. اين كتاب همچنان در جزو كارهاى نيمه تمام بنده بود كه همواره در ترصّد فرصتى براى طبع و نشر آن بودم تا اينكه در سه سال پيش روزى جناب قدوة السّالكين حضرت آقاى حاج ميرزا عبد الحسين ذو الرّياستين نعمةاللّهى شيرازى دامت بركاته در بنده‌منزل بوجود چنين نسخه‌يى كه تا آن روز به نظرشان نرسيده بود و بر نيّت بنده راجع بطبع و نشر آن آگاه شدند. از قضا در آن ايام به نيّت طبع ديوان مرحوم ميرزا حبيب خراسانى چند بند كاغذ خريده موجود داشتند و چون بقرار مسموع وارث مرحوم ميرزا حبيب اجازت طبع ديوان را نداده كاغذها بى‌مصرف مانده بود. جناب معظّم له

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 118)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بر طبق قراردادى بسيار صميمانه مخارج طبع و كاغذ كتاب را بعهده گرفتند كه در عوض حدود دو ثلث آنچه از چاپ درآمد متعلّق به ايشان باشد. من اين پيش آمد را به خوشوقتى پذيره شدم و بتوفيق الهى كمر همّت بر تصحيح و تحشيه براى طبع كتاب بربستم. چون پاى طبع و نشر به ميان آمد براى اينكه در مقابله با نسخۀ اصل احتياط بيشتر شده باشد مجدّدا نسخه را از آقاى آشتيانى حفظه اللّه به امانت گرفتم و دوباره به دقّت نسخۀ خود را با آن مقابل كردم. از آنجا كه هر وقت مشيّت الهى بكارى تعلّق گرفت اسباب و وسائل آن را فراهم مى‌سازد، در اثناى كار معلوم شد كه اخيرا كتابخانۀ مجلس نسخه‌يى ازين كتاب بدست آورده است، نگارنده با اشتياق هر چه تمام‌تر بسراغ اين نسخه رفتم و پس از زيارت و دقّت معلوم شد كه نسخۀ مجلس بمراتب از نسخۀ آقاى آشتيانى كامل‌تر و صحيح‌تر است ازين جهت كار را از سر گرفته نسخۀ مجلس را اصل قرار دادم و كتاب خود را از اوّل تا آخر با آن مقابله كردم، در اثناء طبع كتاب از نسخۀ ديگرى كه نصيب كتابخانۀ مجلس شد نيز بقدر امكان استفاده كردم. پس اصل و اساس تصحيح ما در حقيقت نسخۀ اوّل مجلس است كه اگر در دسترس ما نبود اصلاح و تصحيح كامل كتاب ميسّر نمى‌شد و نسخۀ دوم مجلس مؤيّد نسخۀ اوّل گرديد. ازين جهت معتقدم كه بجان و دل از اين مؤسّسۀ علمى پشتيبانى و قدردانى بايد كرد. و در اينجا مناسب است كه از كاركنان صميم كاردان اين كتابخانه خاصّه آقاى تقى تفضّلى معاون و مدير داخلى و آقاى امين كتابدار محترم از صميم قلب تشكّر و سپاسگزارى كنم كه بقصد خدمت بعلم و فرهنگ در تسهيل وسائل براى استفاده اين جانب از هر دو نسخۀ مجلس كوشش كردند وفّقهما اللّه تعالى.

علاوه بر اختلافاتى كه در نوع نسخ خطّى معهود مى‌باشد يكى از اختلافات فاحش ما بين دو نسخۀ(م) و (خ) اين است كه در نسخۀ(خ) در بعض عبارات گويى بعمد تصرّف و حذف و اختصار شده با اينكه اصل معنى محفوظ مانده است. مثالش در ص 70: هر كه حال او با حق تعالى ترك اختيار و سلب اراده بود دوام ملاحظۀ اين حال اقتضاء دوام ترك تدبير كند (م) هر كه حال او با حقّ سبحانه ترك اختيار و سلب ارادت بود بر دوام ملاحظۀ اين حال كند و بر دوام ترك تدبير كند (خ) . -و در ص 217:

سادات كرام و علماى حقيقت و مشايخ طريقت (م) سادات و علما و مشايخ (خ) . -

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 119)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و در ص 225: در چيزى كه نه مقام وى بود و نه حال او (م) در چيزى كه نه مقام وى و نه حال اوست (خ) . امّا مثال اختلاف دو نسخه با اختلاف معنى از جمله در ص 216: دوام ملاحظۀ حضور نبى و مراقبۀ جمال مصطفويست بدان معنى كه بنده همچنانك الخ (م) دوام ملاحظه حضور محبوب و مراقبۀ قلوبست پس بايد كه بنده (خ) . -و ص 225: حدّ مرتبۀ خود نگاه دارد و جز حالى كه بر او پوشيده باشد از احوال خود استكشاف آن نكند (م) نگاه دارد و حالى الخ (خ) بدون كلمۀ (جز) كه در معنى مؤثّر است. -و همچنين در ص 71 در نسخۀ(م) : يا موسى انا بدكّ و در نسخۀ(خ) : يا داود انا بدّك.

بارى نگارنده كتاب را باين ترتيب آمادۀ طبع كردم كه پس از مقابلۀ دقيق با دو نسخۀ مزبور بمآخذ اصلى تأليف، در درجۀ اوّل كتاب عوارف المعارف سهروردى و بعد از آن كتابهاى ديگر از قبيل كتاب اللّمع و كتاب التعرّف و قوت القلوب و رسالۀ قشيرى و احياء العلوم و همچنين بكتب حديث و روايت فريقين رجوع كردم و آنچه صحيح‌تر و با مآخذ اصلى كتاب موافق‌تر بود در متن و نسخه بدلها را در حاشيه گذاردم و در صورت تساوى دو نسخه با يكديگر نسخۀ(م) را كه اقدم و اصحّ بود براى متن اختيار كردم. و از جمله اختلافات دو نسخه اين است كه در اغلب نزديك بتمام موارد در هر دو نسخۀ(م) حقّ تعالى و در (خ) حقّ سبحانه است، نگارنده از پر كردن حواشى و فراويزها از ضبط همۀ اين نسخه بدلها اجتناب نمودم. و جايى كه هر دو نسخه بنظر مغلوط آمد در حاشيه نوشتم و صحيح آن را باز نمودم بدون اينكه در متن كتاب تصرّفى از خود كرده باشم. فقط بعض عناوين مطالب الحاقى نگارنده مى‌باشد كه بين الهلالين باين شكل []از ديگر عناوين ممتاز است. رجال مذكور در متن را ترجمۀ حال مختصر نوشتم و در صورت تكرار اسم، به يك موضع ترجمۀ حال اقتصار نمودم. و در پاره‌اى از مباحث كه محتاج بتوضيح بود از قبيل مبحث سماع و رؤيت و جبر و اختيار و معرفت نفس در حواشى توضيح دادم كه در فهرست مطالب آخر كتاب به علامت (ح) كه رمز اختصارى حاشيه است مجزّا و مميّز مى‌باشد. در املاء و رسم الخطّ كتاب همه جا پيروى از نسخه‌هاى مآخذ نكردم بلكه حدّ معتدلى را رعايت نمودم كه براى قرائت دشوار و از رسم الخطّ صحيح هم دور نباشد و در نظر

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 120)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

گرفتم كه پاره‌اى از رسم‌الخطهاى پسنديدۀ صحيح قديم محفوظ بماند. قسمتى كه از آخر كتاب در نسخۀ(خ) افتاده بود با رسم الخط و املاء از روى نسخۀ (م) نوشتم، و در آخر كتاب براى مزيد فائده فهرست اعلام و فهرست مطالب با شمارۀ صفحات افزودم تا هم مطالب كتاب سهل التّناول باشد و هم خوانندگان بدانند كه ترجمۀ حال كداميك از رجال قديم در حواشى كتاب مسطور است. براى اينكه فهم كتاب به دايرۀ خواصّ اهل سواد عربى محدود نباشد اشعار عربى و لغات مشكل و پاره‌اى از عبارات عربى دشوار را در حواشى به فارسى ساده ترجمه كردم.

بارى من بقدر وسع و طاقت خود سعى كردم كه نسخه‌يى درست از اين كتاب در دسترس علاقه‌مندان ادب و فرهنگ ايرانى قرار گيرد، و ازين رهگذر جز خدمتگزارى بدين و دانش هدفى نداشتم. حال تا چه اندازه در اين مقصود توفيق يافته و فيروز شده باشم قضاوتش با ارباب دين و دانش و فرهنگ است كه بعين عنايت بنگرند و از روى انصاف داورى كنند، و درخواست حكميّت بنده از ايشان توأم با اين استدعاست كه از هفوات و زلاّت كه لازمۀ وجود ناقص بشرى است به سماحت طبع درگذرند. و در خاتمه از دوستان گرامى خود آقاى على اصغر محمّديان و آقاى محمّد خوانسارى اصفهانى ليسانسيه‌هاى محترم دانشگاه كه در مقابلۀ كتاب با اينجانب همدستى كردند، و از استاد جليل آقاى ميرزا عبد الحسين قدسى اصفهانى و آقاى بوذرى كه پشت جلد را بخطّ خوش نوشتند و از كاركنان چاپخانۀ مجلس خاصّه دايرۀ حروف‌چينى كه به سرپرستى آقاى (محمّد مطيّر) در اعمال سليقه كوتاهى نكردند و بيش از همه از همسر عزيزم كه مخصوصا از روى علاقۀ قلبى بامور فرهنگى و به نيّت انجام كار اين كتاب در وسائل فراغت بال و آسايش خاطر من بيش از همه وقت سعى كافى بكار برد از صميم قلب امتنان دارم. اين همه اسباب ظاهر بود و در باطن از خداوند عالم سپاسگزارم كه توفيقم كرامت فرمود كه بى‌مدد لطف او هيچ كارى ازين دل‌شدۀ دلخسته ساخته نبود و همواره مدد لطف او را در خدمتهاى ديگر ازو خواستارم يا رب از عين عنايت نظرى كن كه مرا نرود بى‌مدد لطف تو كارى از پيش   
چهارشنبه 6 شهريور 1325 موافق 30 رمضان 1365 ه‍ ق

(جلال الدين همايى)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: مقدمه ، (صفحه 121)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صوابنامۀ مقدمه (بيشتر ريختگى حروفها است)

مستدركات غلطنامه متن

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 1)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه عز الدين محمود بن على كاشانى

وفات 735 ه‍. ق.

به تصحيح استاد علامه جلال الدّين همايى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 2)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[ديباچه مؤلف]**

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

و به نستعين

ربّ تمّم بالخير

حمدى كه لمعات صدق و نفحات اخلاص آن ديدۀ جان را منوّر و دماغ دل را معطّر دارد، نثار حضرت پادشاهى است كه وجود عالم بل عالم وجود قطره‌ايست از بحر جود او و شهود نور ظهور لمحه‌يى از ظهور نور شهود او. مبدعى كه به يك‌كلمهء كن چندين هزار كلمات حقايق را از امّ‌الكتاب ذات بر لوح فطرت تصوير فرمود و وجود انسان را كه هم كلمۀ جامعه است و هم صحيفۀ كامله از كتاب عالم انتخابى لطيف ساخت كه در وى صور جملۀ معانى و كلمات مفصّل بنمود. لطيفى كه بمحض اصطفا و خلوص اجتبا آدم صفى را [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote66)از همه برگزيد و او را با خلعت صورت انّ اللّه خلق آدم على صورته [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote67)توقيع خلافت و لواء كرامت بخشيد. و از ذرّات ذريّات او انبيا و اوليا را بفضل نعمت و مزيد كرامت مخصوص كرد و در كنف عصمت و حجر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote68)رعايت بپرورد.

و از جملۀ انبيا سيّد المرسلين و خاتم النّبيّين را برگزيد و بر تخت بخت ابد نشاند و افسر محبوبى بر سر نهاد و طريق تنفيذ تصرّفات او در جنّ و انس و ملك و ملكوت بگشاد.

1) -صفى عليه السّلام: خ.

2) -اين عبارت را بسيارى از اهل حكمت و عرفان در كتب خويش بعنوان حديث مأثور نبوى روايت كرده و در معنى آن بحسب ظاهر و تأويل تحقيقات فراوان نموده‌اند از جمله معانى كه بظاهر عبارت مناسب مى‌نمايد اين است كه همانا خداوند آدم را بر صورت خويش بيافريد يعنى او را مظهر جامع كامل و آيينۀ حق‌نماى اسماء و صفات الهى قرار داد و مرتبۀ خليفةاللّهى بدو بخشيد. انّي جاعل في الارض خليفة چون مراد و حكم يزدان غفور بود در قدمت تجلّى و ظهور پس خليفه ساخت صاحب سينه‌يى تا بود شاهيش را آيينه‌يى

3) -آغوش و كنار.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 3)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و از جملۀ اوليا اولياى امّت او را كه علماى حقيقت و مشايخ طريقت‌اند بر كشيد و به خلافت دعوت و نيابت نبوّت او در مسند ارشاد و تربيت نشاند و دامن همّت ايشان را از تلوّث [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1)التفات باعراض و اغراض عاجله و آجله [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote70)پاك بيفشاند. و از نسايم رياض احوال و مقامات ايشان شمّه‌يى بمشام جان طالبان صادق رسانيد و پاى طلبشان به شبكۀ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote71)ارادت ايشان معلّق گردانيد. و هر كجا فرومانده‌اى در ظلمت بيابان تحيّر بطلب نور يقين برخاست حوالت او در اقتباس جذوات [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote72)مواجيد بانفاس طيّبۀ ايشان فرمود.

و هرجا كه فرومايه‌يى از درد افلاس بقصد كيمياى سعادت ابدى در طلب آمد يا رونده‌يى بقيد اشكالى در ماند، هدايت او در جمع و حلّ آن بقبول نظر محبّت ايشان راه نمود.

و از فرط عنايت و رعايت بر هر لحظه و خطره‌يى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote73)از لحظات سراير [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote74)و خطرات ضماير ايشان رقيبى از رقباى هيبت خود بداشت. و بر هر حركتى و سكونى از حركات و سكنات جوارح و جوانح [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote75)ايشان نقيبى از نقباى حشمت خود بگماشت، تا بطريق تزكيه و تصفيه نفوس و قلوب ايشان را از ملابس صفات خود منسلخ گردانيد و ببدل آن خلعت وجود باقى پوشانيد. و صلواتى كه اعداد متواليۀ آن با بد متّصل بود و از امد منفصل [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote76)، سزاوار حضرت سيّدى كه جملۀ انبيا را پيشواى بحق اوست و زمرۀ اصفيا را رهنماى مطلق او صلّى اللّه عليه و على آله الطّيّبين و اصحابه الطّاهرين ما طلع في الخضراء نجم و نجم فى الغبراء طلع [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote77).

1) -از لوث بمعنى آلودگى.

2) -عاجل و عاجله بمعنى شتابان و بى‌مهلت كنايه از دنياست-و آجل و آجله بمعنى ديرنده و با مهلت كنايه از آخرت.

3) -دام.

4) -بفتح جيم و ذال جمع جذوه بسكون ذال پاره‌ها و شراره‌هاى آتش.

5) -خطره: بفتح خاء نقطه‌دار و سكون طاء به معناى گذشتن انديشه است بخاطر و جمعش (خطرات) است بفتح خاء و طاء.

6) -جمع سريره بمعنى راز پنهان و باطن.

7) -جوانح: جمع جانح و جانحه در اصل لغت دنده‌هاى زير استخوان سينه است و مجازا بمعنى باطن و درون استعمال مى‌شود مقابل جوارح كه اندامها و اعضاى ظاهريست.

8) -اعداد متواليۀ آن تا به ابد متصل بود و از امد منفصل بود: م.

9) -يعنى درود خداى بر پيمبر و اهل بيت و يارانش باد تا ستاره در آسمان بر مى‌آيد و شكوفه در زمين سر مى‌زند. در (خ) : كه جملۀ انبيا و اصفيا را پيشوا و رهنمايست صلّى اللّه عليه و آله اصحابه الطّاهرين ما اختلف الصباح و المساء.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 4)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[موضوع تاليف و تعريف تصوف]**

امّا بعد اين مختصرى است مشتمل بر ذكر مبانى و اصول طريقت صوفيان و بيان بعضى از علوم و معارف ايشان كه بناى قاعدۀ تصوّف و اساس سير و سلوك قاصدان كعبۀ حقيقت بر آن است، چون علم اعتقادات صحيحه و حقايق صريحه و علم آداب معاملات و منازلات و مواصلات قلبى و قالبى و سرّى و روحى و معرفت نفس و دسايس صفات و خسايس شهوات و معرفت روح و قلب و ديگر معارف. و اشارت ببعضى از دقايق فهوم و حقايق رسوم متصوّفه، و تنبيه بر انواع مسالك و مهالك و منازل و مراحل و معالم و مراسم طريقت و اعلام از اعلام وصول سالك بعد از قطع منازل به كعبۀ مراد و حرم حقيقت، و مراد از صوفيان واصلان و كاملانند كه كلام مجيد عبارت از ايشان به مقرّبان و سابقان كند، نه جماعتى كه بمجرّد رسمى و مطلق اسمى از ديگران متميّز و مخصوص باشند. چه هر كه به درجۀ مقرّبان حضرت جلال و سابقان صف [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote78)كمال رسيد اكابر طريقت و ارباب حقيقت او را صوفى خوانند خواه مترسّم بود برسم صوفيّه و خواه نه، چنانكه جنيد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote79)رحمه اللّه گفته است التّصوّف ان تكون مع اللّه بلا علاقة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote80).

و رويم [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote81)گفته است التّصوّف استرسال النّفس مع الحقّ علي ما يريد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote82)

1) -صفت، خ.

2) -ابو القاسم جنيد بن محمّد بغدادى اصلش از نهاوند و مولد و منشأش در عراق از مشايخ و اقطاب بزرگ صوفيّه بود پسر خواهر سرّى سقطى. وفاتش در سال 297 يا 298 در بغداد اتفاق افتاد و در مقبرۀ شونيزيّه پهلوى سرّى سقطى مدفون شد (رجوع شود بابن خلّكان و ابن اثير و يافعى) .

3) -يعنى تصوّف آنست كه با خدا باشى بدون هيچ علاقه و پيوندى-مقصود نه تنها علائق و پيوندهاى دنيويست كه ترك آن را در راه سير و سلوك معنوى نخستين قدم گفته‌اند بلكه مراد اين است كه از هر چه رنگ تعلّق پذيرد آزاد باشند حتّى از علاقۀ كبر و اعجاب خدا بينى. در بعض روايات (يكون) بصيغۀ غائب است.

4) -شيخ ابو محمّد رويم بن احمد بن رويم از عرفاى معروف قرن سوّم هجرى و در فقاهت شاگرد داود اصفهانى است (ابو سليمان داود ابن على بن خلف اصفهانى ظاهرى متولد 202 متوفّى 270) وفاتش بضبط قشيرى در رسالۀ قشيريّه (ص 20) و ابن جوزى در صفة الصّفوة (ج 2 ص 250) در سال 303 واقع شده است. براى ترجمۀ حال و سخنانش رجوع شود بتذكرة الاولياء عطّار و نفحات الانس جامى و طرائق الحقائق.

5) -يعنى تصوّف فروهشتن نفس است با حق بر آنچه حق مى‌خواهد. مقصود تسليم صرف پيش اراده و خواست الهى است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 5)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ابو محمد جريرى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote83)گفته است التّصوّف الدّخول فى كلّ خلق سنّي و الخروج من كلّ خلق دنيّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote84)و هم جنيد گويد التّصوّف ان يميتك الحقّ

1) -ابو محمّد احمد بن محمد بن حسين جريرى بضمّ جيم ظاهرا منسوب بجرير بصيغۀ تصغير نام محلّى از بصره: از عرفا و مشايخ نامدار صوفيّه در نيمۀ دوم قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجرى بود. وفاتش بنوشتۀ قشيرى و ابن جوزى و ابن اثير و تاريخ گزيده در سال (311) سيصد و يازده هجرى قمرى واقع شد. در رسالۀ قشيريّه تأليف استاد ابو القاسم قشيرى متولّد 376 متوفى 465 مى‌نويسد: «سمعت ابا عبد اللّه الشيرازى يقول سمعت احمد بن عطاء الرّودبارى يقول مات الجريرى فى سنة الهبير ص 23» و اين روايت را بعد از تصريح به سال وفات جريرى يعنى 311 نقل كرده است. ابن اثير در حوادث سال 311 مى‌نويسد: «و فيها توفّى ابو محمّد احمد بن محمّد بن الحسين الجريرى الصّوفى و هو من مشاهير مشايخهم و الجريرى بضمّ الجيم» -در نفحات الانس جامى مى‌نويسد «نام وى ابو محمّد احمد بن محمد بن حسين و گفته‌اند حسين بن محمّد و گفته‌اند عبد اللّه بن يحيى از كبار اصحاب جنيد بود و پس از جنيد بجاى جنيد نشاندند از بزرگى وى از علماى مشايخ قوم بود و صحبت داشته بود با سهل بن عبد اللّه تسترى در سال هبير در جنگ قرامطه از تشنگى بمرد سنة اثنى عشر و قيل اربع عشر و ثلاثمائة» هبير بفتح هاء و كسر باء بوزن كبير در اصل لغت بمعنى زمين پست و هموار و نام محلّى است در راه مكّه كه واقعۀ قتل و غارت حاج بدست قرامطه كه رئيس آنها ابو سعيد جنابى بود آنجا واقع شد و آن سال و آن واقعه بنام سال هبير و واقعۀ هبير معروف گشت. اين واقعه به‌طورى‌كه ابن اثير در كامل و ياقوت در معجم البلدان و همچنين ديگر مورّخان نوشته‌اند در اوائل سال 312 اتفاق افتاد و اگر ابو محمّد جريرى مطابق روايت قشيرى و نوشتۀ نفحات الانس در اين واقعه كشته يا از تشنگى مرده باشد وفاتش در اوائل سنۀ 312 واقع شده بلكه ممكن است با تعيين ماه و روز گفت ظاهرا در حدود يكشنبۀ 18 محرّم اين سال بوده است. ياقوت مى‌نويسد «و الهبير رمل رود فى طريق مكّة كانت عنده وقعة ابن ابى سعد الجنّابى القرمطى بالحاج يوم الاحد لاثنتى عشرة ليلة بقيت من المحرم سنة 312 قتلهم و سباهم و أخذ اموالهم» . صاحب طرائق الحقائق نيز بهمين تقريب اوائل سال (312) را استنباط كرده و ترجيح داده است و اللّه العالم.

2) -تصوّف اندر شدن در هر خوى بلند عالى و بيرون شدن از هر خوى پست است مقصود جنبۀ اخلاقى تصوّف است كه صوفى بايد از هر گونه خوى بد و صفت رذيله‌يى پاك و پيراسته و بفضائل و سجاياى حميده آراسته باشد. تعريفى كه اينجا از ابو محمّد جريرى نقل شده و همچنين سه تعريف ديگر در متن مطابق است با روايت استاد ابو القاسم قشيرى با ذكر سلسلۀ سند چنانكه دربارۀ تعريف جريرى مى‌نويسد: سمعت محمّد بن احمد بن يحيى الصوفى يقول سمعت عبد اللّه بن على التميمى يقول سئل ابو محمّد الجريرى عن التصوّف فقال الدّخول فى كلّ خلق سنّى و الخروج من كلّ خلق دنىّ» . و همچنين در سه تعريف ديگر رجال سند خود را ذكر كرده است. -در كتاب اللّمع نيز سه تعريف اوّل را نقل كرده و بهمين اشخاص نسبت داده است بدون ذكر سند و سلسلۀ روايت. -در كتاب عوارف المعارف (بقيه حاشيه در صفحۀ بعد)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 6)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عنك و يحييك به [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2).

و مشهور و معروف در ميان مردم آنست كه اسم صوفى بر كسى اطلاق كنند كه مترسّم بود برسم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote86)صوفيان و متلبّس بزى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote87)ايشان، اگر از اهل حقيقت بود و اگر نبود. و اهل خصوص از متصوّفه اكثر مترسّمان را صوفى نخوانند بلكه متشبّه به صوفيان خوانند.

و سبب اختصاص اهل كمال بدين اسم آنست كه اكثر ايشان از قدماى مشايخ به محبّت تقلّل و تزهّد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote88)از دنيا و اقتدا به انبيا لباس صوف پوشيده‌اند و از براى تواضع و ستر حال نسبت خود به صفت لباس و سمت ظاهر كرده‌اند و يكديگر را صوفى خوانده و اين اسم در ميان ايشان متعارف شده و شهرت يافته و در زبانها متداول گشته [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote89).

2) (بقيه از صفحۀ قبل) سهروردى نيز هر چهار تعريف را بهمين اشخاص نسبت داده و تعريف جريرى را به چند واسطه از قشيرى نقل كرده است. -امّا حافظ ابو نعيم اصفهانى متوفّى 430 در كتاب حلية الاولياء (ج اوّل ص 22) تعريف جريرى را با ذكر سند بجنيد نسبت داده است: «سمعت ابا الفضل نصر بن ابى نصر الطوسى يقول سمعت ابا بكر بن المثاقف يقول سالت الجنيد بن محمّد عن التّصوّف فقال الخروج عن كلّ خلق دنىّ و الدخول فى كل خلق سنّى.

1) -تصوّف آنست كه حق ترا از تو بميراند و به خويش زنده سازد مقصود فناء فى اللّه و بقاء باللّه است. براى علّت اختلاف سخنان مشايخ در مقدمه تحقيق شده است.

2) -برسوم: م.

3) -زيّ: پوشش و هيئت.

4) -تقلّل: به درويشى ساختن و به اندك‌مايۀ مايۀ روزى قناعت كردن تزهّد: زهد ورزيدن و ناخواستن و كناره‌گيرى كردن ضدّ رغبت

5) -براى وجه تسميۀ صوفى و اقوال مختلفى كه در اين‌باره مشهور است رجوع شود به مقدّمۀ اين كتاب و كتاب غزّالى‌نامه تأليف نگارنده.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 7)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[سبب تأليف و نام كتاب و مؤلف]**

و سببى كه بر تأليف اين مختصر باعث شد آن بود كه جماعتى از دوستان و برادران كه در صنعت عربيّت قصير الباع و قليل المتاع بودند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote3)و بر مطالعۀ سخن مشايخ صوفيان شعفى و رغبتى تمام مى‌نمودند از محرّر اين سواد محمود بن على القاشانى اصلح اللّه جنانه و افاض عليه غفرانه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote4)بهر وقت التماس ترجمۀ عوارف المعارف از مصنّفات شيخ الاسلام شهاب الدين عمر سهروردى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote92)رحمة اللّه عليه كه در بيان صحت طريق

1) -قصير الباع: بمعنى عاجز و كوتاه دست-قليل المتاع: كم‌مايه. -باع: در اصل لغت بمعنى اندازه و مسافت ميان هر دو دست فراخ كرده است از سر انگشت دستى تا سر انگشت دست ديگر و آن را در فارسى (باز) بباء موحّده يا (ياز) بياء مثنّاة تحتانيه و در تركى قولاج و قلاج گويند. -در صراح اللغه باع را بمعنى قولاج و بوع را قولاج كردن ترجمه كرده است. و در كنايات عربى گويند فلان طويل الباع و رحب الباع يعنى فلانى مقتدر و كريم است. و ضدش گويند قصير الباع و ضيّق الباع يعنى عاجز و بخيل.

2) -جملۀ دعائى است يعنى خداوند دل و باطن او را نيكو و پاكيزه گرداناد و آمرزش خود را بروى روان كناد.

3) -شيخ الاسلام ابو حفص شهاب الدين عمر بن محمّد بن عبد اللّه بن محمّد بن عمويه سهروردى مؤلّف كتاب عوارف المعارف كه از كتب معتبر و معروف تصوّف است از مشاهير عرفا و متصوّفۀ قرن هفتم هجرى و در تصوّف شاگرد و دست‌پروردۀ عمويش شيخ ابو النجيب سهروردى و شيخ عبد القادر گيلانى (متوفى 560) بوده و در بغداد خانقاهى معروف و مجلس وعظى گرم و گيرا داشته، ولادتش اواخر رجب يا اوائل شعبان 539 در سهرورد زنجان و وفاتش غرّة محرم 632 در بغداد اتفاق افتاده است. عمويش شيخ ابو النجيب عبد القاهر بن عبد اللّه بن محمد بن عمويه سهروردى از مشايخ نامدار صوفيّه در عراق و حدود يك سال و نيم از 27 محرم 545 تا رجب 547 در مدرسۀ نظاميۀ بغداد تدريس مى‌كرده و مستعدّان را ببركات انفاس خويش فيض مى‌بخشيده است. ولادتش حدود سال 490 وفاتش در بغداد روز جمعۀ 17 جمادى الآخره 563 واقع شد. شيخ بزرگوار سعدى شيرازى رحمه اللّه بشيخ شهاب الدين سهروردى ارادت مى‌ورزيده و ظاهرا در آن ايّام كه در بغداد بوده با وى رفت و آمد داشته و از سخنان وى پند مى‌گرفته و نام و سخنان شيخ را در اشعار خويش آورده است از جمله: مرا شيخ داناى مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روى آب يكى آنكه در جمع بدبين مباش دگر آنكه در نفس خودبين مباش (بقيه در صفحۀ بعد)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 8)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تصوّف ساخته است و حقايق و دقايق اين فنّ در او بر خوب‌تر وجهى و تمام‌تر نمطى پرداخته مى‌كردند. و اين ضعيف هر چند مى‌خواست كه التماس ايشان مبذول دارد، اين خاطر كه خرايد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote93)معانى اين كتاب را از فرائد الفاظش عاطل كردن همان مثال است كه رابطۀ حيات ارواح از اجساد بريدن و باطل كردن، روى مى‌نمود و مرا از اقدام بر آن منع مى‌فرمود. مدّتى در اين حال ميان اقدام و احجام [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote94)متردّد بودم. تا روزى اين خاطر وارد شد كه در اين فنّ مختصرى بپارسى از سخن مشايخ صوفيان با ضمايمى چند از عنديّات و فتوحات [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote95)كه از غيب در اثناى آن سانح شود تأليف كنم. چنانكه اكثر اصول و فروع كتاب عوارف المعارف را شامل و متناول بود و ديگر فوائد و عوايد در او مجموع و حاصل. تا هم مراد ايشان بحصول پيوندد و هم اجتناب آن [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote96)مخدور نموده باشم. و چون اين خاطر وارد شد دل بورود آن قرار گرفت. و بعد از تقديم استخارت در تحرير اين سواد شروع افتاد. و آنچه از نصوص احاديث و كلمات مشايخ در طىّ آن درج كرده شد از براى تبرّك هم بلفظ منقول مسموع محرّر گشت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote97)و بناى آن بر ده باب نهاده شد هر بابى مبنى بر ده فصل. و چون اقتباس آن از انوار كلمات مشايخ كه مقتبس‌اند از مشكات نبوّت كرده آمد و مضمون آن بر قدر كفايت از علم ضرورت مشتمل است نام آن مصباح الهداية و مفتاح الكفاية نهاده شد.

3) (بقيه از صفحه قبل) ناگفته نگذريم كه دو نفر بنام شهاب الدين سهروردى مشهورند. يكى شيخ صوفى صاحب عوارف المعارف كه گفتم. و ديگر شهاب الدين ابو الفتح يحيى بن حبش بن اميرك معروف بشيخ اشراق و شيخ مقتول كه از حكماى اشراقى مسلك بزرگ قرن ششم هجرى است و از تأليفاتش حكمة الاشراق و تلويحات و مطارحات و هياكل النور. اين شهاب الدّين سهروردى بجرم فلسفه و عرفان در سال 587 بقتل رسيد. بعضى مانند صاحب طبقات الاطباء و مؤلّف روضات اين دو شهاب الدين را به يكديگر اشتباه كرده‌اند. براى ترجمۀ حال صاحب عوارف المعارف رجوع شود بابن خلّكان و طبقات الشافعية و الحوادث الجامعة و براى ترجمۀ حال شيخ مقتول رجوع شود بابن خلّكان و يافعى و تاريخ الحكماء شهرزورى.

1) -جرايد: خ.

2) -احجام بحاء بى‌نقطه و بعد از آن جيم نقطه‌دار يعنى باز ايستادن از كار.

3) -هر دو كلمه از اصطلاحات صوفيه است. عنديّات از كلمۀ(عند) بمعنى نزد گرفته شده است يعنى خاطرات و افكار كه در دل قرار مى‌گيرد و فتوحات يعنى گشايشها كه از غيب فرا مى‌رسد.

4) -از: م.

5) -يعنى سخنان مشايخ و نصوص احاديث براى تبرّك عينا بدون تصرف نقل شد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 9)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اميد بفضل رحمت الهى چنانست كه طالبان صادق را در استكشاف معالم طريقت و اقتباس انوار حقيقت و استفتاح ابواب عوارف ربّانى و معارف حقّانى مفيد و كافى بود.

و مسئول از فضل عنايت ايزدى چنانست كه نيّت مؤلّف را در اين تأليف از شوايب نفس و هوا و سمعت و ريا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote98)خالص و صافى گرداند. و صورت اين نيّت استنزال رحمت الهى و فيض نامتناهى است بواسطۀ ذكر و سماع احوال و مقامات اهل صلاح و فلاح. و خود را بدين وسيلت بر فتراك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote99)دولت ايشان بستن و در زمرۀ محبّان ايشان پيوستن شرّفنا اللّه بمحبّتهم و رزقنا الاقتداء بسيرتهم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote100).

1) -سمعه: بضمّ سين و سكون ميم مأخوذ از سماع-و ريا: مأخوذ از رؤيت است. يعنى كارى را انجام دادن نه بقصد خالص بلكه براى نمايش دادن و بگوش مردم رساندن.

2) -تسمه و دوالى است كه بزين اسب بندند و آن را شكار بند گويند.

3) -يعنى خداوند ما را بشرف دوستى صالحان بزرگ گرداناد و پيروى سيرت ايشان ما را روزى كناد. در (خ) نفعنا اللّه به محبّتم يعنى ما را به دوستى ايشان سود دهاد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 10)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فهرست ابواب كتاب و فصول آن على الاجمال**

ابواب آن ده‌اند و فصول صد و علي التّفصيل بر اين سياقت و منوال‌اند

باب اول در بيان اعتقادات صوفيان و ان مشتمل است بر ده فصل فصل اول-در معنى اعتقاد و مأخذ آن و تمسّك به عقيدۀ صحيحه

فصل دوم-در توحيد ذات و تنزيه صفات

فصل سيم-در تحقيق اسماء و صفات

فصل چهارم-در آفريدن افعال بندگان

فصل پنجم-در كلام الهى

فصل ششم-در رؤيت

فصل هفتم-در ايمان به ملائكه و كتب و رسل

فصل هشتم-در شهادت به رسالت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote101)و ختم نبوّت بمحمّد صلّى اللّه عليه و سلم

فصل نهم-در ذكر اصحاب رسول عليه السّلام

فصل دهم-در ذكر امور اخروى

باب دوم در بيان علوم و در ان ده فصل است فصل اول-در تعريف علم و مراتب آن

فصل دوم-در مأخذ علم

فصل سوم-در علم فريضه و فضيلت

فصل چهارم-در علم دراست و وراثت

فصل پنجم-در علم قيام

فصل ششم-در علم حال

فصل هفتم-در علم ضرورت

فصل هشتم-در علم سعت

فصل نهم-در علم يقين

فصل دهم-در علم لدنّى

1) -رسالت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 11)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

باب سوم در بيان [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote102)معارف و در ان ده فصل است فصل اول-در تعريف معرفت

فصل دوم-در معرفت نفس

فصل سوم-در معرفت بعضى از صفات نفس

فصل چهارم-در كيفيّت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote103)ارتباط معرفت نفس به معرفت الهى

فصل پنجم-در معرفت روح

فصل ششم-در معرفت دل

فصل هفتم-در معرفت سرّ و عقل

فصل هشتم-در معرفت خواطر

فصل نهم-در معرفت مريد و مراد

فصل دهم-در معرفت اختلاف احوال مردم

باب چهارم در اصطلاحات صوفيان و در ان ده فصل است فصل اول-در بيان حال و مقام

فصل دوم-در جمع و تفرقه

فصل سوم-در تجلّى و استتار

فصل چهارم-در وجد و وجود

فصل پنجم-در سكر و صحو

فصل ششم-در وقت و نفس

فصل هفتم-در شهود و غيبت

فصل هشتم-در تجريد و تفريد

فصل نهم در محو و اثبات

فصل دهم-در تلوين و تمكين

باب پنجم در بيان مستحسنات متصوفه و در ان ده فصل است فصل اول-در معنى استحسان

فصل دوم-در الباس خرقه

فصل سوم-در اختيار ملوّن

فصل چهارم-در اساس خانقاه

فصل پنجم-در بيان رسوم اهل خانقاه

فصل ششم-در بيان خلوت

فصل هفتم-در شرائط خلوت

فصل هشتم-در بيان واقعات اهل خلوت

فصل نهم-در سماع

فصل دهم-در آداب سماع

1) -م: (بيان) ندارد.

2) -در معرفت كيفيّت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 12)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

باب ششم در آداب و در ان ده فصل است فصل اول-در بيان آداب

فصل دوم-در آداب حضرت ربوبيّت

فصل سوم-در آداب حضرت رسالت

فصل چهارم-در آداب مزيد با شيخ

فصل پنجم-در آداب شيخوخت و فضيلت آن

فصل ششم-در آداب صحبت و صلاح و فساد آن

فصل هفتم-در آداب معيشت

فصل هشتم-در آداب تجرّد و تأهّل

فصل نهم-در آداب سفر

فصل دهم-در آداب تعهّدات نفس

باب هفتم در اعمال و در ان ده فصل است فصل اول-در بيان عمل

فصل دوم-در اداى كلمۀ شهادتين

فصل سوم-در طهارت

فصل چهارم-در بيان صلاة و علوّ شأن او

فصل پنجم-در كيفيّت اداى صلاة

فصل ششم-در فرائض صلاة و سنن آن

فصل هفتم-در توزيع اوقات بر اوراد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote104)

فصل هشتم-در ادعيۀ مأثوره از نبى عليه الصّلاة و السّلام

فصل نهم-در فضيلت صوم و اختلاف احوال صوّام

فصل دهم-در شرائط و آداب صوم و افطار

باب هشتم در اخلاق و در ان ده فصل است فصل اول-در بيان حقيقت خلق

فصل دوم-در صدق

فصل سوم-در بذل و مواسات

فصل چهارم-در قناعت

فصل پنجم-در تواضع

فصل ششم-در حلم و مدارات

فصل هفتم-در عفو و احسان

فصل هشتم-در بشر و طلاقت وجه

فصل نهم-در ملاطفت و نزول با طباع

فصل دهم-در تودّد و تألّف

1) -خ: (بر اوراد) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 13)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

باب نهم در بيان مقامات و در ان ده فصل است فصل اول-در توبت

فصل دوم-در ورع

فصل سوم-در زهد

فصل چهارم-در فقر

فصل پنجم-در صبر

فصل ششم-در شكر

فصل هفتم-در خوف

فصل هشتم-در رجا

فصل نهم-در توكّل

فصل دهم-در رضا

باب دهم در بيان احوال و ختم كتاب و در ان ده فصل است فصل اول-در محبّت

فصل دوم-در شوق

فصل سوم-در غيرت

فصل چهارم-در قرب

فصل پنجم-در حيا

فصل ششم-در انس و هيبت

فصل هفتم-در قبض و بسط

فصل هشتم-در فنا و بقا

فصل نهم-در اتّصال

فصل دهم-در خاتمت و وصيّت

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 14)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب اول در بيان اعتقادات متصوفه و ان   
مشتمل است بر ده فصل**

**فصل اول در معنى اعتقاد و ماخذ آن و تمسك به عقيدۀ صحيحه**

معنى اعتقاد انعقاد صورت علمى است يا ظنّى در دل بوجود مغيبات [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote7)و مأخذ آن در مبدأ حال تكرّر استماع اخبار و تواتر انطباع آثار است در نفوس سادۀ اطفال كه بمرور ايّام و امتداد زمان سبب انعقاد ظنون و اوهام و موجب تقليد عقيدۀ عوام مى‌گردد. و صورت آن عقايد در ضماير ايشان كالنّقش فى الحجر راسخ و ثابت مى‌شود. تا غايتى كه صحايف ضماير و الواح خواطر ايشان بدان صور چنان منقّش و ممتلى گردد كه مجال و مساغ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote8)صورتى ديگر در آن محال نمايد. و هر كه را از سنن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote9)عقيده و صوب مذهب خود مايل و منحرف بينند بغى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote108)و ضلالت نسبت كنند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote109)و از ايشان طايفه‌يى كه تمسّك به ادّله و براهين مذهب خويش بر زعم خود نموده باشند و با خود تصوّر تحقيق و خروج از دايرۀ تقليد كرده، اگر به حقيقت نظر كنند همچنان خود را در مرتبۀ تقليد ائمّه و علماى مذهب خود بينند كه بموجب حسن الظنّ و تصوّر اصابت رأى، آن ادلّه و براهين از ايشان تلقّى كرده باشند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote110)و اوهام و افهام ايشان از آن پر بر آمده و به پندار يقين و فوز [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote111)تحقيق شاد شده كلّ حزب بما لديهم فرحون [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote112).

و سبب اختلاف آراء، اختلاف اهواء است كه نفوس بشرى بر آن مجبول‌اند.

و وجود تنازع و تمانع مناصب و مطالب دنيوى كه بيشتر دلها بعلّت طلب آن معلول‌اند [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote113)و اين اختلاف در مبدأ حال از متقدّم بمتأخّر و از سابق بتالى رسيده است و بتدريج

1) -معنى اعتقاد اتّخاذ عقد صورتى علمى است يا ظنّى و انعقاد آن در دل بوجود مغيّبات: م.

2) -بفتح ميم در اوّل و غين نقطه‌دار در آخر بمعنى جاى روان شدن و جائز بودن چيزى. مأخوذ از سوغ يعنى آسان به گلو شدن شراب و روا بودن و جائز شدن چيزى براى كسى.

3) -بفتح سين و نون: روش و طريقه.

4) -مرادف ضلالت بمعنى گمراهى. خ: ببغى.

5) -م: كند. و همچنين در جملۀ پيش: ببند.

6) -باشد: م.

7) -و وفور: خ.

8) -سورۀ المؤمنون آيۀ 55 يعنى هر گروهى بدانچه نزد ايشان حقّ است شادمان و خرسندند.

9) -م: اند، ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 15)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در ميان خلق منتشر و متفرّق گشته و به عداوت و بغض كشيده و بطريق توارث خلف از سلف فرا گرفته و ظلمات آن قرنا بعد قرن تراكم پذيرفته تا بحدّ جدال و خصومت رسيده و بسبّ و تكفير انجاميده. پس هر كجا سابقۀ عنايت ازلى تعلّق گيرد و خواهد كه بنده را اعتقاد صحيح كرامت كند، نخست او را از آثار و رسوم عادات و مسموعات برهاند و با طهارت فطرت اولى رساند و بيخ هوا و عناد از دل او انتزاع كند تا قابل صورت اعتقاد صحيح گردد و مشاهدۀ حقّ صرف او را صريح شود،

و به روزگار [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote114)صحبت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم به بركت آثار نزول وحى و پرتو انوار نبوّت، نفوس امّت از ظلمت رسوم عادات منخلع گشته بود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote115)و قلوب از لوث طبيعت و شايبۀ هوا طهارت يافته و از دنيا و اعراض [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote116)آن اعراض نموده روى به آخرت آورده و حق را طالب بوده و بنور ايمان از وراى حجاب مشاهدۀ صورت غيب كرده.

لاجرم عقايد ايشان از وصمت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote117)اختلاف معرّا بود و دلها از بيمارى هوا سليم و مبرّا همه يكدل و يك‌رأى و يك زبان بودند. و بعد از آن چون آفتاب رسالت بحجاب غيب متوارى و محتجب [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote118)گشت و نور عصمت بنقاب عزّت مختفى و منتقب [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote119). زمين نفوس امّت كه بنور حضور نبوّت اشراق يافته بود و ظلمت هواى او در اشعّۀ آن متلاشى گشته، باحتجاب و غيبت آن باز سايه انداخت و ظلمت هواى او اندك اندك از كمين استتار بيرون آمد. و مزاج قلوب از اعتدال استقامت روى بانحراف نهاد. و بقدر انحراف، اختلاف پديد آمد. و شيطان را طريق تصرّف در عقايد گشوده شد.

و بحسب [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote120)بعد از عهد رسالت و احتجاب نور عصمت، هر روز ظلمات رغبات نفوس بدنيا زيادت مى‌شد و اختلاف بيشتر پديد مى‌آمد الى يومنا هذا.

1) -و در روزگار: م.

2) -بودند: م.

3) -جمع عرض بعين بى‌نقطه و ضاد نقطه‌دار بر وزن غرض يعنى خواسته و مال دنيا. -در (خ) اغراض بغين و ضاد.

4) -عيب و عار.

5) -يعنى پنهان و بحجاب اندر شده.

6) -پنهان و روى پوشيده. مأخوذ از نقاب بمعنى روى‌بند تا اينجا جملۀ شرط (چون آفتاب رسالت. . . الخ) تمام مى‌شود و بعد از آن جملۀ جواب شرط است. يعنى چون آفتاب رسالت از ديده‌ها پنهان گرديد زمين نفوس دوباره سايه انداخت و عالم را تاريكى فرا گرفت همچنان‌كه آفتاب چون غروب كند ظلّ ارض جهان را تاريك گرداند.

7) -بر حسب: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 16)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

پس هر كه طالب عقيدۀ درست بود بايد كه به طبقۀ اوّل از صحابه اقتدا و بآثار ايشان اقتفا نمايد و روى دل از محبّت دنيا بگرداند تا ديدۀ بصيرتش بنور يقين گشوده شود و حقّ صرف بر او منكشف گردد. و اين معنى دست ندهد مگر بصدق افتقار [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote10)و حسن التجا بحضرت وهّاب و استغاثت از شرّ نفس و اعتصام بفضل الهى. چه حق سبحانه هر سؤال كه از سر صدق و اضطرار بود قرين اجابت گرداند امّن يجيب المضطرّ اذا دعاه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote122)و هر كرا حق تعالى نعمت صرف رغبت از دنيا بخشيد و بيخ نزاع و اختلاف [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote123)از دل او بر كشيد، او را محلّ نظر رحمت خود گردانيد وَ لاٰ يَزٰالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote124). و علامتش آن بود كه بنظر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote125)رحمت در محجوبان ملّت نگرد و با ايشان طريق عناد نسپرد فَبِمٰا رَحْمَةٍ مِنَ اَللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote126). و اين معنى از خصايص احوال صوفيان است كه دلهاى ايشان بوجدان حلاوت محبّت الهى از محبّت دنيا اعراض كلّى نمودند و عروق نزاع و خلاف از آن بيكبارگى مستأصل و منتزع شد. و بنظر رحمت و شفقت در عموم خلق نگريستند و از عذاب عداوت و مخالفت نجات يافتند و به فرقۀ ناجيه ملقّب گشتند.

1) -از مادّۀ فقر بمعنى حاجت و نيازمندى. -خ: اقتفا بمعنى پيروى كردن مأخوذ از قفو يعنى در پى رفتن.

2) -آيۀ 63 در سورۀ نمل. يعنى كيست كه دعوت درماندگان را اجابت كند جز خداوند قادر توانا. . . براى تفسير و توضيح جهات نحوى و اعرابى اين آيه از قبيل اينكه كلمۀ(ام) بچه معنى استعمال شده و (من) استفهاميه است يا موصوله رجوع شود بتفاسير.

3) -خلاف: م.

4) -از سورۀ هود آيۀ 120-يعنى مردمان هميشه در اختلاف باشند جز كسى كه مشمول رحمت پروردگار باشد.

5) -و علامتش آنك بنظر: م.

6) -سورۀ آل عمران آيۀ 152-خطاب به پيغمبر اكرم است. يعنى بواسطۀ رحمت الهى تو بر مردم نرم‌خوى شدى و مدارا و ملايمت تو بر مردم رحمت ايزدى است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 17)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل دوم در توحيد ذات و تنزيه صفات** [**1**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote127)

قال اللّه تبارك و تعالى شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote128)علماى متصوّفه كه بسبب انقطاع از شواغل، با معدن علم اتّصال يافتند و قدم ارواح و قلوب ايشان در آن مستقرّ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote129)ثابت و راسخ شد و ديدۀ بصيرتشان بنور مشاهدۀ جمال ازلى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote130)مكتحل گشت، بطريق علم يقين و برهان مبين بل بوجه كشف و عيان و ذوق و وجدان مى‌دانند و مى‌بينند و مى‌يابند و گواهى مى‌دهند كه هيچ‌كس و هيچ چيز مستحقّ معبودى و لايق مسجودى نيست، الاّ خداى يگانه الله احد صمد منزّه از والد و ولد و معونت و مدد و مقدّس از شبيه و نظير و وزير و مشير. نه در مقابلۀ حكمش ضدّى. و نه درازاى ملكش ندّى. ذات قديمش هميشه بوصف وحدانيّت موصوف و بنعت فردانيّت معروف. و صفات محدثات از مشاكلت و مماثلت و اتّصال و انفصال و مقارنت و حلول و خروج و دخول و تغيّر و زوال و تبدّل و انتقال، از قدس و نزاهت او مسلوب. و هيچ نقصان بكمال جمال و جمال كمال او [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote131)نامنسوب. جمال احديّتش از وصمت ملاحظۀ افكار مبرّا. و جلال صمديّتش از زحمت ملابسۀ اذكار معرّا.

مبارزان ميدان فصاحت را در وصف او مجال عبارت تنگ. و سابقان عرصۀ معرفت را در تعريف او پاى اشارت لنگ. پايۀ رفعت ادراكش از مناولۀ حواسّ و محاولۀ قياس [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote132)متعالى. و ساحت عزّت معرفتش از تردّد اوهام و تعرّض افهام خالى.

پاكا خداوندى كه نهايات عقول را در بدايات معرفت او جز تحيّر و تلاشى دليلى نه. و بصيرت صاحب نظران را در اشعّۀ انوار عظمت او جز تعامى و تعاشى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote133)

1) -در تنزيه ذات و توحيد آن: م.

2) -آيۀ 16 در سورۀ آل عمران. يعنى خدا گواهى داد و فرشتگان و خداوندان علم گواهى دادند كه خدا جز يكى نيست درحالى‌كه ذات حق بعدل برپاست. براى تفسير اين آيه و اختلاف مفسّران در معنى (قائما بالقسط) و اينكه بحسب تركيب (قائما) حال است و ذو الحال (اللّه) است يا (هو) يا (الملائكة و اولو العلم) يا مراد بيان حال شهادت است و همچنين اختلافات ديگر در معنى آيه رجوع شود بكتب تفسير.

3) -آرامگاه و قرارگاه.

4) -ازل: خ.

5) -م: او. ندارد.

6) -موازات حواسّ و محاذات قياس: خ.

7) -كورى و شبكورى وانمودن.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 18)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سبيلى نه. اگر گوئى كجا، مكان پيدا كردۀ او. و اگر گوئى كى، زمان پديد آوردۀ او.

و اگر گوئى چگونه، مشابهت و كيفيّت مفعول او. و اگر گوئى چند، مقدار و كميّت مجعول او. ذات نامحدود او را بدايت نه. و صفات نامعدود او را نهايت نه. ازل و ابد مندرج در تحت احالت او. و كون و مكان منطوى در طىّ بساطت او. جملۀ اوايل در اوّليّت او، اواخر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote11)و همۀ اواخر در آخريّت او اوايل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote135). ظواهر اشيا در ظاهريّت او باطن. و بواطن اكوان در باطنيّت او ظاهر. جميع آزال در ازليّت او حادث. و جملۀ آباد در ابديّت او وارث.

فى‌الجمله هر چه در عقل و فهم و وهم و حواسّ و قياس گنجد ذات خداوند سبحانه از آن منزّه و مقدّس است. چه اين‌همه محدثات‌اند و محدث جز ادراك محدث نتواند كرد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote136)دليل وجود او هم وجود اوست و برهان شهود او هم شهود او و لوجهها من وجهها قمر و لعينها من عينها كحل [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote137)  
حمّال جمال ازلى جز جلال ازلى نبود لا يحمل عطاياهم الاّ مطاياهم [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote138)غايت ادراك در اين مقام عجز است العجز عن درك الادراك ادراك [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote139)هيچ موحّد بكنه ادراك واحد جز واحد نتواند رسيد. و هر چه ادراك او بدان منتهى گردد غايت ادراك او بود نه غايت واحد هر چه پيش تو بيش از آن ره نيست غايت فهم تست اللّه نيست [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote140)  
تعالي اللّه عن ذلك علوّا كبيرا و هر كه واحد را در معرفت خود منحصر داند، به حقيقت ممكور و مغرور است. و غرّكم باللّه الغرور اشارت بدين غرور است.

1) -آخر: م.

2) -اوّل: م.

3) -كلمۀ محدث در هر سه جا بضم ميم و سكون حاء و فتح دال است. يعنى حادث از ادراك قديم عاجز است و جز حادث را ادراك نتواند كرد.

4) -يعنى چهرۀ او را از چهرۀ خودش سپيدى و روشنى ماه است و چشم او را از چشم خودش سرمه‌گونى است. مقصود اين است كه حسن او خدا داده و ذاتى است. كحل: بتحريك سرمه‌گونى چشم است بالذات. و در مثل گويند ليس التكحّل فى العينين كالكحل.

5) -عطيّه‌هاى ايشان را جز شتران باركش خودشان حمل نمى‌تواند كرد. نظير اين مصراع است كه در فارسى گويند رخش بايد تا تن رستم كشد.

6) -عجز از رسيدن بمقام ادراك خود نوعى از ادراك است.

7) -بيت از سنائى غزنوى است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 19)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از شبلى پرسيدند كه توحيد چيست گفت من عبّر عنه فهو ملحد و من اشار اليه فهو ثنوىّ و من اومأ اليه فهو و ثنّى و من نطق فيه فهو غافل و من سكت عنه فهو جاهل و من توهّم انّه و اصل فليس له حاصل و من اومأ انّه قريب فهو بعيد و من ظنّ انّه واجد فهو فاقد و كلّ ما ميّز تموه باوهامكم او ادركتموه بعقولكم في اتمّ معانيكم فهو مصروف مردود اليكم محدث مصنوع مثلكم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote12). و اين قول اشارت است بدانكه توحيد، نفى تفرقه است و وقوف بر حدّ جمع. و اين وصف در بدايت توحيد حالى كه بعد از اين ذكر آن بيايد لازم بود. و امّا در نهايت آن ممكن بود كه كسى در عين تفرقه، مستغرق عين جمع بود. و در عين جمع بعين ناظر تفرقه، چنانكه هيچيك از جمع و تفرقه مانع ديگرى نباشد. و كمال توحيد خود در اين است و توحيد را مراتب است:

اول توحيد ايمانى و دوم توحيد علمى و سوم توحيد حالى چهارم توحيد الهى.

امّا توحيد ايمانى آنست كه بنده بتفرّد وصف الهيّت و توحّد استحقاق معبوديّت حقّ سبحانه بر مقتضاى اشارت آيات و اخبار تصديق كند بدل و اقرار دهد بزبان. و اين توحيد نتيجۀ تصديق مخبر و اعتقاد صدق خبر باشد و مستفاد بود از ظاهر علم و تمسّك بدان خلاص از شرك جلى و انخراط در سلك اسلام فايده دهد. و متصوّفه بحكم ضرورت ايمان با عموم مؤمنان در اين توحيد مشارك‌اند و به ديگر مراتب متفرّد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote13)و مخصوص.

1) -پاره‌اى از فقرات اين عبارات مخصوصا (كلّ ما ميزتموه باوهامكم. . . الخ.) بحضرت امير المؤمنين على عليه السلام و در بعضى روايات به ائمّۀ ديگر منسوبست. . . يعنى هر كه از حقّ اوّل تعالى و تقدّس عبارت آورد كافر است و هر كه بدو اشارت كند مشرك است و هر كه از او رمزى و اشاره‌يى آورد بت‌پرست است. هر كه در او سخن گويد غافل است و اگر خاموش بماند جاهل. هر كه پندارد بدو رسيده بى‌حاصل است. و هر كه بدو اشارۀ نزديك كند دور است و هر كه يافتن او پندارد گم كرده است. هر چه بعقول و اوهام شما به دقيق‌ترين معانى ادراك مى‌شود حادثى است مخلوق شما چه پندار شما ساختۀ شماست. ساختۀ مخلوق حادث كجا و صانع خالق قديم كجا. تعالى شأنه و تقدس.

2) -منفرد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 20)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

امّا توحيد علمى مستفاد است از باطن علم كه آن را علم يقين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote143)خوانند. و آن چنان بود كه بنده در بدايت طريق تصوّف از سر يقين بداند كه موجود حقيقى و مؤثّر مطلق نيست الاّ خداوند عالم جلّ جلاله [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote144). و جملۀ ذوات و صفات و افعال را در ذات و صفات و افعال او محو و ناچيز داند. هر ذاتى را فروغى از نور ذات مطلق شناسد و هر صفتى را پرتوى از نور صفت مطلق داند، چنانكه هرجا علمى و قدرتى و ارادتى و سمعى و بصرى يابد، آن را اثرى از آثار علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر الهى داند.

و على هذا در جميع صفات و افعال. و اين مرتبه‌يى از اوايل مراتب توحيد اهل خصوص و متصوّفه است و مقدّمۀ آن با ساقۀ توحيد عامّ پيوسته.

و مشابه اين مرتبه، مرتبه‌ايست كه كوته‌نظران آن را توحيد علمى خوانند.

و نه توحيد علمى بود، بلكه توحيدى باشد رسمى، ساقط از درجۀ اعتبار. و آن چنان باشد كه شخصى از سر ذكا و فطنت بطريق مطالعه يا سماع تصوّرى كند از معنى توحيد و رسمى از صورت علم توحيد در ضمير او مرتسم گردد. و از آنجا در اثناى بحث و مناظرت گاه‌گاه سخنى بى‌مغز گويد چنانكه از حال توحيد هيچ اثر در او نباشد.

و توحيد علمى اگر چه فرود مرتبۀ توحيد حالى است و لكن از توحيد حالى مزجى با آن همراه بود. و مزاجه من تسنيم عينا يشرب بها المقرّبون [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote145)وصف شراب اين توحيد است. و از اين جهت صاحب آن بيشتر در ذوق و سرور بود. چه بتأثير مزج، حالى بعضى از ظلمت رسوم او مرتفع شود. چنانكه در بعضى تصاريف بر مقتضاى علم خود عمل كند و وجود اسباب را كه روابط افعال الهى‌اند در ميان نبيند.

امّا در اكثر احوال بسبب بقاياى ظلمت وجود، از مقتضاى علم خود محجوب شود و بدين توحيد بعضى از شرك خفى برخيزد.

و امّا توحيد حالى آنست كه حال توحيد وصف لازم ذات موحّد گردد و جملۀ

1) -علم اليقين: خ.

2) -م (جلّ جلاله) ندارد.

3) -سورۀ مطفّفين آيۀ 27 و 28 جزو 30-ضمير (مزاجه) راجع است برحيق در آيۀ پيش (يسقون من رحيق مختوم) يعنى مقربان درگاه الهى از شرابى سر بمهر و خوشبوى نوشند كه مزاجش از جوى بهشت است چشمه‌يى كه نزديكان حق از آن مى‌آشامند.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 21)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ظلمات رسوم وجود او الاّ اندك بقيّه‌اى، در غلبۀ اشراق نور توحيد متلاشى و مضمحل شود. و نور علم توحيد در نور حال او مستتر و مندرج گردد بر مثال اندراج نور كواكب در نور آفتاب فلمّا استبان الصّبح ادرج ضوءه باسفاره اضواء نور الكواكب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote14)  
و در اين مقام وجود موحّد در مشاهدۀ جمال وجود واحد، چنان مستغرق عين جمع گردد كه جز ذات و صفات واحد در نظر شهود او نيايد. تا غايتى كه اين توحيد را صفت واحد بيند نه صفت خود. و اين ديدن را هم صفت او بيند و هستى او بدين‌طريق قطره‌وار در تصرّف تلاطم امواج بحر توحيد افتد و غرق جمع شود. و از اينجاست قول جنيد رحمه اللّه التّوحيد معنى تضمحلّ فيه الرّسوم و تندرج فيه العلوم و يكون اللّه كما لم يزل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote15)و قول ابن عطا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote16)رحمه اللّه التّوحيد نسيان التّوحيد في مشاهدة جلال الواحد حتّى يكون قيامك بالواحد لا بالتّوحيد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote17).

و منشأ اين توحيد، نور مشاهده است و منشأ توحيد علمى نور مراقبه. و بدين توحيد اكثرى از رسوم بشريّت منتفى شود، بر مثال نور آفتاب كه در غلبۀ ظهور او بيشتر اجزاى ظلمت از روى زمين برخيزد. و بتوحيد علمى بعضى از آن رسوم مرتفع گردد، بر مثال نور ماهتاب كه بظهور او بعضى از اجزاى ظلمت منتفى شود و اكثر همچنان باقى ماند. و سبب وجود بعضى از بقاياى رسوم در توحيد حالى آنست تا صدور ترتيب افعال و تهذيب اقوال از موحّد ممكن بود. و بدين جهت در حال حيات

1) -يعنى چون بامداد روشن پديد گشت نور ستارگان را در خود محو و ناپديد مى‌سازد.

2) -معنى توحيد آنست كه همه رسوم و علوم در آن محو و مندرج گردد و حقّ اوّل تعالى شأنه پيوسته چنان باشد كه بوده است.

3) -ابو العبّاس احمد بن محمّد بن سهل بن عطاء آدمى از مشايخ معروف صوفيّه از اقران جنيد بغدادى است وفاتش بضبط رسالۀ قشيريّه در سال 309 واقع شد. در كشف المحجوب ترجمۀ خالى از او نوشته و سخنان بسيار در فصول كتاب از وى نقل كرده است.

4) -حقيقت توحيد آنست كه در مشاهدۀ جلال حقّ واحد تعالى و تقدّس توجّه بتوحيد فراموش شود تا بنده بذات واحد قائم باشد نه بتوحيد. -يعنى توحيد حقيقى آنست كه وجود امكانى در وجود واجب يگانه فانى شود نه اينكه در عالم تعقّل وحدت او را تصوّر كند.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 22)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

حقّ توحيد چنانكه بايد گزارده نشود. و از اينجاست قول استاد ابو على دقاق [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote19)رحمه اللّه التّوحيد غريم لا يقضى دينه و غريب لا يؤدّى حقّه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote20).

و بدين توحيد بيشترى از شرك خفى برخيزد. و خواصّ موحّدان را در حال حيات از حقيقت توحيد صرف كه بيكبارگى آثار و رسوم وجود در او متلاشى گردد، گاه‌گاه لمحه‌يى بر مثال برقى خاطف لامع گردد و فى الحال منطفى شود و بقاياى رسوم ديگرباره معاودت كند. و در اين حال بكلّى بقاياى شرك خفى مرتفع گردد.

و وراى اين مرتبه در توحيد آدمى را مرتبۀ ديگر ممكن نيست.

و امّا توحيد الهى آنست كه حق سبحانه و تعالى در ازل آزال بنفس خود نه بتوحيد ديگرى، هميشه بوصف وحدانيّت و نعت فردانيّت موصوف و منعوت بود كان اللّه و لم يكن معه شىء و اكنون همچنان بر نعت ازلى واحد و فرد است و الآن كما كان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote152)و تا ابد آباد هم بر اين صفت بود كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote153)نگفت يهلك تا معلوم شود كه وجود همه اشياء در وجود او خود امروز هالك است و حوالت مشاهدۀ اين حال به فردا در حقّ محجوبان است. و الاّ ارباب بصاير و اصحاب مشاهدات كه از مضيق زمان و مكان خلاص يافته‌اند، اين وعده در حقّ ايشان عين نقد است إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرٰاهُ قَرِيباً [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote154)عزّت فردانيّت و قهر وحدانيّت او خود غير را در وجود مجال نداد. و اينست حقّ توحيد. و اين توحيد است كه از وصمت نقصان برى است. و توحيد ملايكه و آدمى بسبب نقصان وجود ناقص آمد.

1) -استاد ابو على حسن بن على دقّاق (در كشف المحجوب: حسن بن محمد على الدّقّاق) از مشايخ مشهور صوفيّه معاصر شيخ ابو سعيد ابو الخير و شيخ ابو الحسن خرقانى و استاد ابو القاسم قشيرى بوده و قشيرى او را در جزو معاصران خود نام برده است. وفاتش در 460 رجوع شود بكشف المحجوب و شذرات الذهب و نفحات الانس.

2) -يعنى توحيد وام خواهى است كه وامش نگزارند و غريب از وطن دور افتاده‌ايست كه او را نشناسند و آنچه سزاى اوست بجاى نياورند.

3) -يعنى خدا بود و هيچ چيز با او نبود و اكنون نيز همچنانست كه در ازل بود.

4) -سورۀ قصص آيۀ 88 جزو 20-يعنى جز حق همه چيز فانى و نابود است.

5) -سورۀ معارج آيۀ 6 و 7 جزو 29-يعنى منكران روز عروج روح را دور بينند و ما آن را نزديك بينيم.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 23)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و شيخ عبد اللّه انصارى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote21)در اين معنى گفته است.

ما وحّد الواحد من واحد اذ كلّ من وحّده جاحد   
توحيد من ينطق عن نعته عارية ابطلها الواحد   
توحيده ايّاه توحيده و نعت من ينعته لاحد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote22)

**فصل سوم در تحقيق اسماء و صفات**

قال اللّه تعالى وَ لِلّٰهِ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنىٰ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote157)معتقد جماعت صوفيّه آنست كه خداوند عالم جلّ جلاله و عمّ نواله را اسماء حسنى نامعدود است و صفات على نامحدود. هر اسمى دليل صفتى و هر صفتى سبيل معرفتى و هر معرفتى معرّف ربوبيّتى و هر ربوبيّتى مطالب عبوديّتى. و از جملۀ آن اسماء نامتناهى، مشيّت الهى نود و نه اسم و هزار و يك، بحسب استعداد فهم [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote158)و طاقت بشرى از پردۀ غيب بصحراى ظهور آورده. و جمال صفات را در آن مظاهر بر ديدۀ مشتاقان لقاء بقا و بقاء لقاى خود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote159)جلوه كرده. تا هر لحظه بدان تجلّى

1) -شيخ الاسلام ابو اسماعيل عبد اللّه بن ابى منصور محمّد بن ابى معاذ على بن محمد بن احمد بن على بن جعفر بن منصور بن متّ انصارى هروى كه او را (خواجه عبد اللّه انصارى) و (پير انصار) و (پير هروى) مى‌گويند صاحب آثار نظم و نثر از قبيل رباعيّات و مناجات شيرين فارسى كه بسيار معروفست. كتاب طبقات الصوفيّۀ ابو عبد الرحمن سلّمى را در مجلس وعظ املا مى‌كرد و تراجم بعضى ديگر از مشايخ عرفا را بر آن افزود و از گفته‌هاى او كتاب امالى بزبان هروى جمع كردند و جامى در قرن نهم هجرى آن را بزبان فارسى معمولى نقل كرد و ترجمۀ مشايخ ديگر بر آن افزود و آن را كتاب نفحات الانس نام نهاد. تولدش 2 شعبان 396 وفاتش ذى‌الحجه 481 واقع شد. در نسخه (م) : شيخ ابو عبد اللّه انصارى.

2) -م: دو بيت آخر را مقدّم و مؤخّر نوشته است. خلاصۀ ترجمۀ سه بيت اين است كه: هيچ‌كس توحيد ذات واحد نكرد زيرا كه هر موحّدى، منكر گونه‌يى و هر توحيدى متضمّن انكارى است- توحيد كسانى كه از وصف ذات واجب سخن مى‌گويند عاريتى است كه ذات واحد آن را باطل مى‌كند توحيد حقيقى توحيد حق است نسبت به خويش و وصف واصفانش كفر گونه‌يى است.

3) -سورۀ اعراف آيۀ 179 جزو 9: خدا را نامهاى نيكوست. بعضى گويند كه مراد از اسماء حسنى نود و نه اسم جلاله است كه در حديث مأثور نبوى فرموده: ان للّه تسعة و تسعين اسما مائة غير واحد (در بعضى روايات واحدة بلفظ مؤنث است باعتبار تأويل اسم به كلمه) من احصيها كلّها دخل الجنّة. براى تعيين 99 اسم با شرح آنها رجوع شود بتوحيد صدوق و شرح مواقف.

4) -استعداد و فهم: خ.

5) -در اين تجلّى بر ديدۀ مشتاق لقاى بقا و بقاى لقاى خود: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 24)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ايشان را تسلّى مى‌دهد. و هر لمحه از دريچۀ هر اسمى، جمال صفتى بر نظر ايشان عرضه مى‌كند و ذوق بر ذوق و شوق بر شوق مى‌افزايد. چه هرگاه كه وجه صفتى جديد برايشان مكشوف مى‌شود، ذوقى تازه بدل ايشان مى‌پيوندد و شوقى جديد به مشاهدۀ جمال ذات در ايشان انگيخته مى‌گردد. و از غيبشان اشارت مى‌رسد كه بدين تعلّه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote23)تا ميقات يوم اللّقا تعلّلى مى‌كنند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote161)و اطيار اسرار ايشان بر شاخسار انتظار بدين دو بيت ترنّمى مى‌كند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote162)اذا ما ظمئت الى ريقه جعلت المدامة منه بديلا   
و اين المدامة من ريقه و لكن اعلّل قلبا عليلا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote163)  
و حق سبحانه را جز نود و نه و هزار و يك نام، اسماء بسيار است [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote164)زنهار تا گمان نبرى كه اسماء الهى در آنچه شنيده‌يى و به تو رسيده منحصر است. چه بسيار از اسما كه در خزانۀ عزّت، مكنون درج غيرت است، و هيچ‌كس را جز عالم الغيب بر آن اطّلاع نه. و علم ازلى به معرفت آن متفرّد و مستأثر است [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote165). اسماء او از حدّ عدّ

1) -علّت: خ. تعلّه بفتح تاء و كسر عين و شدّ لام مفتوح يعنى مايۀ سرگرمى و دل‌مشغولى. - علّت: بفتح عين و شدّ لام بوزن زلّت-و علاله بضمّ عين نيز بمعنى تعلّه است.

2) -مى‌كنيد: خ.

3) -مى‌كنيد: خ.

4) -ترجمۀ دو بيت اين است كه: هرگاه تشنۀ آب دهان او مى‌شوم شراب را بدل آن قرار مى‌دهم-امّا شراب كجا و آب دهان او كجا؟ دل بيمار خود را سرگرم و مشغول مى‌سازم.

5) -و حق تعالى را وراء نود و نه و هزار و يك اسماء بسيار است: م.

6) -اشاره است بحديث نبوى كه در شرح مقاصد (ج 2 ص 172) نقل شده است: انّ للّه تعالى أسماء لم يعلمها احدا من خلقه و استأثر بها فى علم الغيب عنده. بايد دانست كه اسماء اللّه نزد اشاعره بر خلاف معتزله توقيفى است بدين معنى كه جائز نيست خداوند را باسماء و صفاتى بنامند يا بخوانند كه در شرع وارد نشده است. امام محمد غزّالى (450-505) دراين‌باره قائل بتفصيل است و گويد اسماء ذات توقيفى است و اسماء صفات قياسى. براى تحقيق اقوال رجوع شود بشرح مواقف (مقصد ثالث ج 8 ص 210) و شرح مقاصد (ج 2 ص 171) . ابو الفتوح رازى در تفسير آيۀ و للّه الاسماء الحسنى فادعوه بها و ذر و الّذين يلحدون فى اسمائه گويد آيه دليل است بر آنكه خداى تعالى را جز به نامى نشايد خواند كه سمعى وارد باشد مقطوع به آيتى و خبرى معلوم. شيعۀ اماميّه بيشتر بر همين عقيده‌اند كه ابو الفتوح مى‌گويد. و ظاهر اين است كه اگر مقصود تسميۀ خاصّ بعنوان وضع و جعل مخصوص باشد جائز نيست امّا اگر بعنوان وصف در مورد دعا و ذكر و تحميد و تنزيه و تجليل و امثال آن يا ترجمۀ لفظى بلفظ مرادف از قبيل اختلاف زبانها باشد چنانكه در فارسى خداى و در تركى تنگرى گويند جائز است باين شرط كه خدا را به اوصافى بخوانند كه بدانها موصوفست و تعبير بوصف موهم امرى باطل و محال و مخالف منع صريح شرعى نباشد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 25)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بيرون است و صفات او از عدّ حدّ افزون. و نيز از اسماء و صفات الهى آنچه به تو رسيده است و شريعت بر تخلّق و اتّصاف بدان تحريض فرموده تا با خود تصوّر نكنى كه معنى آن همانست كه تو فهم كرده‌يى، يا تخلّق همان چه تو بدان متخلّق شده‌يى و هيچ‌كس را وراى آن مرتبه‌يى نه، كه آن غايت ادراك تست از آن اسم و نهايت حظّ تو از آن صفت و وراى آن مراتب بى‌نهايتست و درجات بى‌غايت. وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote24)وَ رَفَعْنٰا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote25).

و همچنان‌كه اسماء را نهايت نيست، معانى و بطون هر اسمى را غايت نيست. نهايت ادراك هر مدركى از آن، معنيى معيّن و غايت حظّ هر طالبى از آن، بطنى مخصوص.

و همچنين بايد كه اتّصاف حق را بدان صفت قياس بر اتّصاف خلق نكنى.

زيرا كه همچنان‌كه ذات او تعالى و تقدّس مماثل هيچ ذات نيست، صفات او مشابه هيچ صفات نيست. و مراد از اظهار آن اسما و صفات كه به تو رسيده است، اوّلا آنست كه كرم الهى و لطف ازلى در استعداد بنى‌آدم از قبول آن صفات شمّه‌يى تعبيه كرده است، و آنگاه تجلّى صفات در كسوت اسما داده. تا هر كس بقدر استعداد آنچه نصيبۀ او بود از آن صفات بيابد. و ثانيا تأديب و تعليم بنده است تا حق تعالى را از تلقاء نفس خود اسمى و صفتى اختراع نكند بلكه او را بدين اسم خواند كه او خود را بدان تسميه فرمود. و بدان صفت وصف كند كه او خود را بدان وصف كرد فانّما نحن به و له [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote26).

و اجماع متصوّفه بر آنست كه هر صفتى از صفات الهى، حقيقتى است ثابت و معنيى محقّق مميّز از صفتى ديگر من حيث هى الصّفة و عين او من حيث الذّات. بخلاف آنچه معطّله گويند معانى صفات، مجرّد نفى اضداد است. يعنى معنى علم نفى جهل

1) -س يوسف آيۀ 76 ج 13 يعنى بالاتر از هر دانشمندى دانايى است

2) -س زخرف آيۀ 31 ج 25 يعنى پايه و مقام برخى را برتر از برخى قرار داده‌ايم

3) -م: جملۀ عربى را ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 26)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

است از او. و معنى قدرت، سلب عجز و على هذا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote30). چه در اين وصف جمادات هم

1) -اشاره است به عقيدۀ گروهى از معتزله كه دربارۀ صفات واجب الوجود تعالى و تقدّس محض احتراز از توهّم تركب ذات يا تعدّد قدما و امثال اين‌گونه توالى باطله كه در كتب كلام بتفصيل ذكر شده است گويند نسبت بواجب الوجود نفى جهات نقص بايد كرد نه اثبات صفات وجودى، و اينكه خدا را مثلا عالم مى‌گوييم مراد اين است كه جاهل نيست نه اينكه صفت علم زائد بر ذات دارد. و همچنين وصف قادر در قوّۀ اين معنى است كه عاجز نيست نه اينكه صفت قدرت زائد بر ذات دارد. -و اين عقيده بر خلاف گفتار بيشتر اشاعره است كه گويند صفات خداى تعالى معانى موجود قديم است زائد بر ذات و قائم بذات، و از اين معانى بعلم و قدرت و اراده و حيات و كلام و سمع و بصر عبارت كنند. و از اين رهگذر معتزله ايراد كنند كه تعدّد قدما و قدماى ثمانيه (هفت معنى زائد بر ذات به علاوۀ ذات) يا تركب ذات واجب لازم آيد با اينكه واجب الوجود بسيط است و قديم اوّل منحصر بذات اوست. جمعى از قدماى معتزله و برخى از اشاعره دربارۀ صفات اللّه معتقد باحوال شده و ميان موجود و معدوم واسطه‌يى فرض كرده كه از آن به (حال) تعبير كنند و در تعريف حال گويند: عبارت است از صفت موجود كه نه موجود است و نه معدوم-پس گويند كه ما بين ثابت و منفى واسطه‌يى نيست امّا ميان موجود و معدوم حالتى متوسّط است و ماهيّت ممكن معدوم، در خارج تحقّق و ثبوت دارد و معدوم ممكن، شيئى است ثابت، بدين معنى كه ممكن است ماهيّت ممكن را منفكّ از وجود خارجى كه منشأ آثار است هم در خارج تقرّر باشد و از آن بماهيّات متقرّره يا ماهيّات ثابته يا احوال عبارت نمايند. -و به عبارت ديگر ثبوت مقابل نفى را اعمّ از وجود، و همچنين عدم را اعمّ از نفى گيرند و براى ماهيّت ممكن دو نحو از ثبوت خارجى فرض كنند، يكى ثبوتى كه منشأ آثار مطلوبه است و ديگر ثبوت در حدّ ذات كه آثار مطلوبه بر آن مترتّب نيست. و بدين نحو معدوم را ثابت گويند. و پاره‌اى از معتزله معتقدند بصفات زائد در اعيان. -امّا شيعۀ اماميّه و حكما و گروهى از معتزلۀ متأخّر منكر هر سه طريقه‌اند و گويند كه صفات واجب الوجود عين ذات اوست. يعنى مثلا خداى عالم است بالذّات نه بواسطۀ علم زائد بر ذات كه غالب اشاعره معتقدند. و همچنين قادر است بذات نه بقدرت زائد بر ذات كه عقيدۀ اشعريان است. خواجه نصير الدين طوسى رحمه اللّه (محمد بن محمد بن حسن طوسى 597-672) در مقصد ثالث از تجريد اشاره ببطلان هر سه عقيده كرده مى‌فرمايد «وجوب الوجود يدلّ على نفى المعانى و الاحوال و الصفات الزائدة عينا» و در مبحث امور عامّه اشاره مى‌كند بردّ عقيدۀ امام الحرمين ابو المعالى جوينى و قاضى ابو بكر و ابو هاشم معتزلى كه معتقد باحوال شده و ميان ثبوت و نفى با وجود و عدم فرق گذارده‌اند «و الوجود يرادف الثبوت و العدم النّفى» . شايد بعضى توهّم كنند كه عبارت حضرت مولى الموالى علىّ بن ابى طالب عليه السلام در خطبۀ اوّل نهج البلاغه «كمال توحيده الاخلاص له و كمال الاخلاص له نفى الصّفات عنه لشهادة كلّ صفة انها غير الموصوف و شهادة كلّ موصوف انّه غير الصّفة» مطابق عقيدۀ معتزليان است. قطب راوندى در شرح اين عبارت مى‌گويد: مراد نفى صفات مخلوق است نه صفات مخصوص بخالق باين دليل كه در عبارات خود حضرت ذكر صفات واجب مكرّر شده و خود فرموده است «الّذى ليس لصفته حدّ محدود» و ابن ابى الحديد معتزلى گفتار راوندى را باطل و عبارت خطبه را مطابق عقيدۀ معتزله تفسير مى‌كند [بقيه در صفحۀ بعد]

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 27)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مشترك‌اند. پس بايستى كه عالم و قادر بودندى تعالى اللّه عمّا يقول الظّالمون علوّا كبيرا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote170).

و امّا آيات و اخبار كه در صفات وارداند چون استوا و نزول و يد و قدم و ضحك و تعجّب، همه آيات وحدانيّت و دلايل فردانيّت‌اند عقل من عقل و جهل من جهل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote171)بايد كه در آن بتشبيه و تعطيل تصرّفى نرود. چه خلق مأموراند بايمان آوردن بوجود آن، نه بدانستن كيفيّت آن، چنانكه انس بن مالك [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote172)در جواب سؤال از معنى

1) [بقيه از صفحۀ قبل] كه مراد نفى معانى قديمه است كه اشاعره مى‌گويند و دليلى كه در خطبه آمده بهترين دلايل است كه معتزليها بدان متمسّك مى‌شوند. (شرح ابن ابى الحديد ج 1) . به عقيدۀ نگارنده بيشتر اختلافات اشعرى و معتزلى به مشاجرات لفظى برمى‌گردد كه بازيچۀ كودكان طريق است نه در خور پيران تحقيق و التزام بتوالى بديهىّ البطلان كه هر دو فرقه در مسائل كلامى دارند و سخنان بى‌مغزى كه كتب كلام و فلسفه متأخرين را پر كرده است اغلب از آنجا برخاسته كه خواسته‌اند ظواهر دين آسمانى را با فلسفۀ يونانى مطابقت دهند. اختلاف درجۀ افهام و كوتاهى پايۀ اوهام بشرى كجا و حقايق عاليۀ ربوبى كجا. ادراك رموز دقايق الهى ببازى الفاظ و يافتن اوهام هرگز دست نخواهد داد. فكر روشن و مدد الهى مى‌خواهد و بس. امّا عبارت خطبه ظاهرا مقصود اين است كه چون از مرتبۀ توحيد ناقص كه در خور اوهام عوام است گذشتى بمقام كمال توحيد مى‌رسد كه درجۀ خواص است. در اين مقام صفات و افعال در ذات واحد منتفى و نابود مى‌شود. يعنى بمقام تجلّى ذات واحد مى‌رسد، و تجلّى صفات و تجلّى افعال در مرتبۀ غيب الغيوب ذات مضمحل و منطوى مى‌گردد. و اين معنى غير از آنست كه گروهى از معتزله و بنوشتۀ متن (معطّله) به بازيچۀ الفاظ مى‌گويند خدا عالم است يعنى جاهل نيست، و قادر است يعنى عاجز نيست-و اگر بناى تطبيق باشد، ظاهر گفتار حضرت، با عقيدۀ اماميّه و حكما و جماعتى از معتزلۀ متأخّر مطابق‌تر است كه مى‌گويند صفات واجب عين ذات است (براى تحقيق در اقوال و اختلاف متكلّمين در صفات اللّه رجوع شود بشرح تجريد قوشجى و نهج الحق علاّمه و شرح مواقف ج 8 مرصد رابع ص 44 و شرح مقاصد ج 2 ص 72 ببعد)

1) -متضمّن آيۀ 45 س بنى اسرائيل ج 15 و تعالى عمّا يقولون علوّا كبيرا

2) -دريافت هر كه دريافت و ندانست هر كه ندانست

3) -ابو حمزه انس بن مالك بن نضر بن ضمضم بن زيد انصارى خزرجى از خدمتگزاران و صحابۀ حضرت ختمى مرتبت در جزو عبّاد و زهّاد عصر خويش بود. وفاتش ميان سنوات 91-93 در بصره واقع شد و محمّد بن سيرين او را غسل داد. گويند وى آخرين صحابه در بصره بود كه همان‌جا درگذشت و عمر او را از 100 الى 107 نوشته‌اند اشخاص ديگر نيز بنام (انس بن مالك) داريم امّا مشهور و ظاهر مقصود همين شخص است. براى ترجمۀ حال او و اشخاص ديگر بدين نام رجوع شود بكتاب الاصابه ج 1 و صفة الصفوة ج 1

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 28)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

استوا گفته است الاستواء معلوم و الكيفيّة غير معقولة و الايمان به واجب و السّؤال عنه بدعة [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote31)

**فصل چهارم در آفريدن افعال بندگان**

قال اللّه تعالى وَ اَللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote174). اعتقاد جماعت متصوّفه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote175)آنست كه حقّ سبحانه همچنان‌كه خالق اعيان است خالق افعال بندگان است. و هيچ مخلوق را قدرت بر ايجاد فعلى ممكن نه، الاّ بقدرت بخشيدن او، و هيچ مريد را ارادت چيزى حاصل نه، الاّ به مشيّت او وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote176). چه هرگاه كه وجود فاعل كه اصل است نه از او بود، فعلش كه فرع وجود است بطريق اولى كه نه از او باشد. پس هر چه در وجود حادث مى‌شود از خير و شرّ و كفر و ايمان و طاعت و عصيان همه نتيجۀ قضا و قدر الهى بود بى‌آنكه هيچ‌كس را بر او حجّتى متوجّه گردد بلكه حجّت بالغۀ او بر همه ثابت و لازم باشد لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote177).

اگر گويى چون فعل آفريدۀ اوست، پس عقوبت بنده لايق كرم او نبود.

گوييم محلّ غلط و منشأ شكوك بيشتر آن است كه كسى كار خداوند بر كار بنده قياس كند و گويد اگر مثل اين فعل بنده‌يى بكند او را ظالم و متعدّى خوانند. و اين معنى بر خداوند عالم روا نبود. و اگر تو خواهى كه حجب شكوك از پيش تو برخيزد از اين قياس دور شو و بدانكه وجود بنده ملك خداوند است و هر تصرّف كه مالك در ملك خود كند صحيح بود. و حقّ عزّ و علا همچنان‌كه لطيف و ذو الفضل است قهّار و عادل است. و به نسبت با ذات ازلى لطف و قهر يكسان است. و همچنان‌كه لطف اقتضاى ظهور مى‌كند قهر نيز اقتضاى ظهور مى‌كند. و لا بدّ است كه هر يكى را مظهرى بود. و آن

1) -يعنى اصل استوا معلوم و چگونگى آن نامعلوم و ايمان بدان واجب و پرسش از آن بدعت است

2) -صافّات آيه 94 ج 23

3) -م: متصوفه ندارد

4) -س دهر آيه 30 ج 29 يعنى نمى‌خواهيد جز اينكه خدا بخواهد.

5) -س انبياء آيه 23 ج 17 يعنى خدا را از آنچه كند نپرسند و مردمان را بازپرس باشد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 29)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

وجود مؤمنان و كفّار و جنّت و نار است. پس حكمت بالغۀ الهى هر صفتى را مظهرى بر حسب مشيّت خود از عدم بوجود آورد يفعل اللّه ما يشاء و يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote32).

و آن را كه مظهر لطف گردانيد با او به صفت فضل ابتدا كرد و آن را كه مظهر قهر ساخت با او طريق عدل سپرد. فضلش معرّا از علل عدلش مبرّا از خلل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote33). و از اينجا معلوم شود كه افعال بندگان سبب سعادت و شقاوت نبود. و ثواب، فضل حقّ است و عقاب، عدل او.

و رضا و سخط دو صفت قديم است كه بافعال بندگان متغيّر و متبدّل نشوند. و هر كرا حق سبحانه بنظر رضا ملحوظ گردانيد، او را عمل اهل بهشت ارزانى داشت.

و هر كرا محلّ نظر سخط گردانيد او را بر عمل اهل دوزخ انگيخت. و مراد از اين سخن نه آنست كه آدمى مطلقا مجبور است و او را به‌هيچ‌وجه اختيار نيست. بلكه افعال او بيشتر تابع اختيار اوست. و لكن اختيار او نه باختيار اوست. و معنى اين آنست كه فاعل مختار كسى بود كه افعال او تابع علم و قدرت و ارادت او [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote34)بود. هر چه بدانست و ارادتش بدان تعلّق گرفت و قدرت با آن جمع شد ناچار موجود گردد. و مختار در آن اختيار مجبور بود. زيرا كه وجود علم و قدرت و ارادت در بنده و توفيق اجتماع ايشان در يك حال نه فعل بنده است و نه باختيار او. پس هم مختار بود و هم مجبور. چنانكه منقول است از حسن بن على عليهما السلام [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote35)كه گفته انّ اللّه لا يطاع بالاكراه و لا يعصى بالغلبة [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote36)و لا يهمل العباد من المملكة يعنى اگر مطيع به اكراه و اجبار طاعت حق سبحانه كند مطيع نباشد. و اگر عاصى به غلبه و اجبار معصيت كند عاصى نباشد.

و مع‌هذا حق تعالى بنده را در مملكت خود فرونگذارد تا به خود هر چه خواهد كند.

و موافق اين سخن از امام جعفر صادق عليه السلام [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote37)نقل است كه لا جبر و لا تفويض

1) -جملۀ اوّل مأخوذ است از (كَذٰلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مٰا يَشٰاءُ) در سورۀ آل عمران يا (إِنَّ اَللّٰهَ يَفْعَلُ مٰا يَشٰاءُ) دو سورۀ حج-و جملۀ دوم مأخوذ از (إِنَّ اَللّٰهَ يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ) در سورۀ مائده و هر دو فقره پشت سر هم در يك آيه نيست.

2) -ظاهرا مصراع بيتى است.

3) -م: او ندارد

4) -حضرت امام حسن بن على بن ابى طالب عليه السلام ولادتش بنا بر معروف سال 2 و بنوشتۀ ارشاد مفيد 3 هجرى و وفاتش 49 و بنوشتۀ ارشاد 50 هجرى است.

5) -بغلبة، م.

6) -م: امام ندارد. ولادت حضرت ابى عبد اللّه جعفر بن محمد الصّادق عليه السلام سنۀ 83 وفات 148 مدّت زندگانى 65 سال.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 30)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و لكن امر بين امرين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote38). و وقتى سؤال كردند از حضرت رسالت صلى اللّه عليه

1) -يعنى در افعال ارادى بندگان نه جبر محض است و نه تفويض محض. بلكه حالتى است ميان جبر و تفويض. مسألۀ جبر و تفويض و فرض امر بين الامرين به عقيدۀ نگارنده مطلبى است ساده امّا به حدّى اوهام و الفاظ گوناگون پيرامن اين بحث را گرفته كه اصل مطلب فراموش شده و از ميان رفته است تا جايى كه جمعى از علما آن را از مسائل لا ينحل شمرده و سادگى آن را نمى‌خواهند يا نمى‌توانند باور كنند. و حال آنكه اگر معنى حقيقى جبر و اختيار و روح عقيدۀ اشعريان جبرى و معتزليان تفويضى را درست دريافته باشيم و شأن نزول حديث حضرت صادق عليه السّلام را بدانيم معنى امر بين امرين به خوبى واضح و آشكار مى‌شود. ما بقدرى كه در خور اين حواشى است اين معنى را توضيح مى‌دهيم و تا ممكن باشد از اصطلاحات پيچيدۀ فلسفه و كلام و نقل اقوال و قيل‌وقالهاى لا طائل كه جز گم كردن راه سودى ندارد، خوددارى مى‌كنيم. معنى لغوى تفويض اختيار دادن و واگذار كردن كار است به كسى. و در اصطلاح مراد اين است كه بشر در افعال ارادى خود اختيار تامّ دارد و هر كارى مخلوق قدرت و ارادۀ اوست. پس بحث جبر و اختيار مخصوص است بافعال ارادى بشر. امّا امور تكوينى مانند كوتاهى و بلندى قامت شخص و همچنين حركات و افعال غير ارادى از قبيل حركت نبض و حركت دست مرتعش و حركت پلك چشم در موقع احساس خطر و همچنين هر چيزى كه مبداش طبيعت كليّه يا طباع جزئيّه باشد باتّفاق همه ارباب مذاهب از تحت قدرت و اختيار بشر خارج و مخصوص اراده و مشيّت الهى است-پس اين‌گونه امور از محلّ بحث خارج مى‌شود. امّا فرض امر بين امرين در مقابل عقيدۀ جبر محض و تفويض محض است. ابو الحسن اشعرى و پيروان او چنين مى‌گويند كه قدرت و ارادۀ انسانى به‌هيچ‌وجه در وجود افعال ارادى او مؤثّر نيست، و اينكه مى‌بينيم افعال ما مسبوق بقدرت و ارادۀ ماست و فعل بعد از خواستن و توانستن وجود مى‌گيرد نه ازين جهت است كه ارادۀ ما در وجود فعل مؤثّر باشد بلكه فعل مخلوق خداست و عادة اللّه بر اين جارى شده كه اراده و قدرتى در بندگان بيافريند و و فعل را مقارن قدرت و ارادۀ ايشان خلق و ايجاد كند. پس افعال بشر خواه افعال مباشرت باشد مانند حركت دادن دست و خواه افعال توليدى كه از فعل ديگر متولّد مى‌شود مثل حركت كليد و عصا كه مترتّب بر حركت دست مى‌باشد، همگى مخلوق خدا و ابداع و احداث خالق است و در عموم كارها فقط نسبت كسب ببشر داده مى‌شود. و معنى كسب اين است كه قدرت و ارادۀ بشر مقارن با قدرت و ارادۀ خالق مى‌گردد بدون اينكه اثرى در وجود و عدم فعل داشته باشد. پس گويند فرق است ما بين قيام شىء بشيء و صدور شىء از شىء. افعال بشر قائم است ببشر و صادر از خالق بشر چنانكه سفيدى قائم است بجسم سفيد امّا خالق و موجد سفيدى خداست. اين است عقيدۀ گروهى از اشاعره كه از آن به جبر عبارت كنند. و براى اثبات اين عقيده از آيات قرآنى و احاديث مأثوره و همچنين از اوهام و تخيّلات خويش ادلّۀ عقليّه و سمعيّۀ فراوان آورند. بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 31)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و سلّم أ رأيت رقي نسترقيها و دواء نتداوى به هل يردّ من قدر اللّه فقال انّه

1) بقيه از صفحه قبل و چون اعتراض كنى كه با فرض جبر محض از چه جهت در آيات قرآن بسيار جاى نسبت افعال را ببندگان داده است از جمله: من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعليها-كلّ امرئ بما كسب رهين من عمل سيئة فلا يجزى الاّ مثلها-ذلك بما كسبت ايديكم-ليجزى الّذين أساءوا بما عملوا لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت-من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر و امثال اين آيات-و همچنين در اخبار مأثوره بلكه در عرف محاوره و وجدان شخصى كارها را به خود مردم منسوب مى‌كنند. - و نيز ازچه‌رو خداوند بندگان مجبور را تكليف و عذاب و عقاب مى‌كند. -و نيز چگونه فعل قبيح از خدا صادر مى‌شود و مدح صواب كار و خطاكار از چه جهت است؟ -در جواب اين اشكالها اخبار و آيات معارض مى‌آورند كه در آنها نسبت افعال به خداوند داده شده است از قبيل آياتى كه مؤلّف اين كتاب در متن آورده (و اللّه خلقكم و ما تعملون-ما تشاءون الاّ ان يشاء اللّه- يضلّ من يشاء و يهدى من يشاء) -و نيز مى‌گويند كه هر كجا نسبت فعل بعباد داده شده، بر سبيل نسبت كسب و قيام است نه صدور و ايجاد، و ستايش و نكوهش اشخاص در افعالشان بواسطۀ مباشرت كسب و مقارنۀ فعل است. و اينكه خداوند بندگان خود را تكليف مى‌كند و ثواب و عقاب براى اين است كه مملوك اويند و مالك در مملوك خود هر نوع تصرّفى كند، كسى را حقّ چون و چرا نيست. و عقل بشر از درك حكم و مصالح افعال الهى قاصر است. امّا صدور فعل قبيح از خالق، گويند بر فرض كه حسن و قبح عقلى در افعال مسلّم باشد خداوند خالق امر قبيح است نه فاعل مباشر فعل قبيح. اين بود خلاصه‌اى از سخنان اشعريان. امّا معتزله گروهى درست بر ضدّ عقيدۀ اشاعره معتقدند كه قدرت و ارادۀ خدا در مورد افعال اختيارى بشر به‌هيچ‌وجه مؤثّر نيست بلكه تنها نيروى توانائى و خواست بشر موجد و خالق افعال ارادى اوست، هم در فعل مباشر و هم در افعال توليدى. و برخى از معتزله گويند كه مجموع دو قدرت يعنى قدرت بشر و قدرت خداوند بشر سبب تامّ وجود فعل مى‌شود، و هر يك از اين دو قدرت به تنهايى سبب ناقص فعل است. و شايد گفتار پيغمبر صلوات اللّه عليه (القدريّة مجوس هذه الامّة) متوجّه به عقيدۀ اين گروه باشد كه مانند ثنويّه براى تكوين افعال دو مبدأ قائل‌اند و شيخ محمود شبسترى در گلشن راز بهمين حديث نظر دارد كه مى‌گويد هر آن‌كس را كه مذهب غير جبر است نبى فرمود كاو مانند گبر است امّا اشعرى و معتزلى هر دو اين حديث را در ردّ يكديگر دليل مى‌آورند. با اين مقدّمات خوب معلوم مى‌شود كه مقصود از امر بين امرين چيست و اين عقيده حدّ متوسط ما بين كدام دو عقيده است. مقصود اين است كه اعمال و افعال ارادى انسان نه جبر محض است كه اشعرى مى‌گويد و نه تفويض محض كه معتزلى معتقد است بلكه بقول مرحوم حاجى بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 32)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

1) بقيه از صفحه قبل ملا هادى سبزوارى در منظومه (الفعل فعل اللّه و هو فعلنا) . -فعل اختيارى آن را مى‌گويند كه مسبوق باشد به مبادى چهارگانه يعنى: حيات و علم و قدرت و اراده. و اعمال ارادى بشر اختيارى است زيرا مسبوق باين مبادى است. امّا خود اين مبادى يعنى وجود اين چهار قوّه معلول اسباب و علل و عوامل ديگرى است كه در زير فرمان اختيار بشر نيست. و به عبارت ديگر قدرت و ارادۀ انسان جزوى است از عوامل وقوع فعل و حلقه‌يى است از سلسلۀ اسباب نامحصور، و سر حلقۀ اين سلسله يعنى علّت اولى و علّة العلل ذات واجب الوجود است. و حلقه‌هاى ديگر اين سلسله كه سابق و مؤثّر در ايجاد حيات و قوّۀ علم و اراده و قدرت انسان است به‌هيچ‌وجه در تحت اراده و قدرت و اختيار انسان نيست. و از اين جهت اختيار بشر با جبر آميخته و اعمال او، امر بين امرين است. اينكه گفتيم يك جهت آميزش اختيار با جبر بود يعنى جبر سابق بر اختيار، و از جهت ديگر نيز جبر لاحق بفعل داريم باين سبب كه چون مبادى قريب فعل وجود گرفت و تمام اسباب كه نمودار اختيار است فراهم گشت، وجود فعل واجب مى‌شود. زيرا كه تا چيزى وجوب پيدا نكند وجود نمى‌گيرد و اين قضيّه از مسلّمات فلسفه است كه (الشيء ما لم يجب لم يوجد) . پس اختيار فعل و فراهم كردن اسباب آن، در معنى ايجاد علّت و مستلزم وجود معلول است. چنانكه شخصى خود را از بام فرومى‌اندازد. تا خود را از بالا به زير نيفكنده اختيار فعل بدست اوست امّا همين كه خود را پرت كرد ديگر عنان اختيار از دست او بيرون مى‌رود و خواه و ناخواه بناموس جاذبه و ميل اثقال بمركز به زمين خواهد خورد. -اين‌گونه جبر نيز منافى با اختيار نيست. و مراد حكما و متكلّمان از اين دو قضيّۀ مشهور (الوجوب بالاختيار لا ينافى الاختيار-و الامتناع بالاختيار لا ينافى الاختيار) مراد همين وجوب يعنى جبر لا حق بفعل است. پس اختيار بشر حلقۀ متوسّطى است محدود ميان يك سلسله اسباب و علل و معلول كه اختيار آنها بدست انسان نيست. و پيش و پس اين حلقه را دو رشتۀ بهم پيوستۀ جبر گرفته و گرداگرد اختيار بشر را مشيّت و ارادۀ ازلى و ناموس كلّى طبيعى خطّ كشيده و حدود آن را بهمان يك حلقۀ متوسّط محدود ساخته است. و از اين رو افعال ارادى بشر را حالتى است ما بين جبر و تفويض و انسان در افعال خود مختار است امّا اگر خوب دقت كنى بدنامى اختيار دارد وگرنه اختيار محض بدست او نيست و بايد از بن دندان بگويد: لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلي العظيم. در شرح مواقف (ج 8 مرصد ششم ص 145 ببعد) فصل مشبعى دربارۀ جبر و تفويض دارد و اقوال اشاعره و معتزله و حكما و فلاسفه را نقل و عقيدۀ ابو الحسن اشعرى را كه پيش گفتيم تأييد مى‌كند و اين عقيده را به حكما و امام الحرمين نسبت مى‌دهد كه مى‌گويند افعال بقدرت مخلوق بر سبيل وجوب و امتناع تخلّف واقع مى‌شود. و محقّق تفتازانى در شرح مقاصد (ج 2 ص 125 ببعد) نيز شرحى مفصل دراين‌باره با ايراد دلائل عقلى و سمعى هر فرقه‌اى مى‌نويسد و در خاتمۀ بحث مى‌گويد: «نحن نقول الحقّ ما قال بعض ائمّة الدين انّه لا جبر و لا تفويض و لكن امر بين امرين اذ المبادى القريبة على الاختيار و البعيدة على الاضطرار فالانسان مضطرّ فى صورة المختار كالقلم فى يد الكاتب و الوتد فى شق الحائط و فى كلام بعض العقلاء قال الحائط للوتد لم تشقّني فقال سل من بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 33)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

1) بقيه از صفحۀ قبل يدقّنى» . و محقّق طوسى در تجريد مى‌گويد «و الضّرورة قاضية باستناد افعالنا الينا» يعنى بديهى است كه حركت دست مرتعش با حركت اختيارى فرق دارد. و ملا على قوشجى در شرح اين جمله كلمات شرح مقاصد و مواقف را تكرار كرده و خواجه را پيرو حكما و دسته‌يى از معتزله شمرده است كه گويند قدرت بشر باستقلال مؤثّر در ايجاد افعال است با اينكه عبارت خواجه اعمّ از اين مدّعاست. زيرا با امر بين امرين بلكه با نسبت فعل بعبد بر نحو قيام كه اشعريان مى‌گويند نيز منافات ندارد. وجه ديگر در تصوّر امر بين امرين آنست كه افعال و آثار و قواى انسان تابع اصل وجود اوست و گونۀ وجود آنها وجود شخصى اوست. وجود انسان دو جنبه دارد. يكى جنبۀ ارتباط و اتّصال به مبدأ خالق كه مقام ظهور امر و قيام به مبدأ واجب قيّوم است و اهل حكمت و عرفان از اين جنبه بمقام امر و جنبۀ(يلى الرّب) عبارت كنند. و ديگر جنبۀ قيام بشخص مخلوق كه از آن بمقام خلق و جنبۀ(يلى الخلق) عبارت آورند و مقام خلق منطوى و فانى در مقام امر باشد. اصطلاح (خلق) و (امر) مأخوذ است از آيۀ قرآن مجيد در سورۀ اعراف «لا له الخلق و الأمر» . و همان‌طور كه وجود شخص در عين آنكه هستى او و قائم بشخص اوست، قائم بوجود خالق قيّوم است، همچنان علم و مشيّت و قدرت و افعال و آثار او در عين اينكه آثار و افعال اوست، آثار و افعال الهى است. پس افعال بشر اختيار محض است در عين جبر و تسخير بنحو بساطت نه به گونۀ تركّب از جبر و تفويض. و اين معنى خود حقيقت امر بين امرين است. اين توجيه را مرحوم صدر المتألهين ملا صدراى شيرازى (متوفى 1050) در شرح اصول كافى و اسفار و ديگر مؤلفات خود و همچنين مرحوم حاجى ملا هادى سبزوارى (متوفى 1290) در شرح دعاى صباح و مؤلّفات ديگرش بشرح و تفصيل ذكر كرداند. در نوشته‌هاى گاميل فلاماريون دانشمند مشهور فرانسوى (ولادت 1842 وفات 1925 ميلادى) ديدم كه دربارۀ جبر و اختيار و قضا قدر و انكشاف و رؤيت حوادث قبل از وقوع سخن رانده و الحق تا حدودى كه ممكن است فكر يك نفر اروپائى بعمق اين قبيل مسائل برسد كنجكاوى كرده و مسألۀ جبر و اختيار را بطريقى كه مناسب با فكر و فلسفۀ اوست نزديك بمعنى امر بين امرين اين‌طور حلّ كرده است كه اعمال بشر نه جبر محض است و نه اختيار محض، بلكه هم در نتيجۀ ارادۀ شخصى اوست و هم در نتيجۀ عوامل خارجى كه در تحت اختيار او نيست. پس انسان در عمل آزادى دارد امّا آزادى او محدود و نسبى است و ارادۀ او يك جزو است از اجزاء علل و عواملى كه در ايجاد حوادث مؤثّرند و اطلاع بر حوادث آينده و رؤيت يا انكشاف چيزى قبل از وقوع هم منافى با اراده و اختيار نيست زيرا كه مى‌گوييم حوادث بالذات ممكن الوقوع است نه حتمى الوقوع و واقع شدن فلان حادثه را قبلا از اين جهت مى‌بينيم كه اراده و قدرت و اختيار فعل و اسباب و عوامل ديگر وجود خواهد گرفت و آن حادثه حتما اتفاق خواهد افتاد. پس نتيجۀ وقوع فعل كه مسبوق باختيار بشر است بر شخص روشن‌بين پيش از وقوع كشف مى‌شود. و اين انكشاف كه دليل وقوع حتمى حادثه است با اين معنى منافات ندارد كه خود واقعه با اختيار اتفاق افتاده باشد. بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 34)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

من قدر اللّه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote185). و قال صلّى اللّه عليه و سلّم اعملوا فكلّ ميسّر لما خلق له [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote186).

1) بقيه از صفحۀ قبل كفارۀ طول كلام را بنقل چند بيت شيرين از مثنوى مولانا جلال الدين محمد بلخى (604-682) كه دربارۀ جبر و اختيار شيواترين و پخته‌ترين بيان است كام خوانندگان را شيرين مى‌كنيم ما همه شيران ولى شير علم حمله‌مان از باد باشد دم‌به‌دم حمله‌مان پيدا و ناپيداست باد جان فداى آنكه ناپيداست باد نقش باشد پيش نقّاش و قلم عاجز و بسته چو كودك در شكم گاه نقش ديو و گه آدم كند گاه نقش شادى و گه غم كند تو ز قرآن بازخوان تفسير بيت گفت ايزد مار ميت إذ رميت گر بپرانيم تير آن نى ز ماست ما كمان و تيراندازش خداست اين نه جبر اين معنى جبارى است ذكر جبّارى براى زارى است زارى ما شد دليل اضطرار خجلت ما شد دليل اختيار گر نبودى اختيار اين شرم چيست وين دريغ و خجلت و آزرم چيست در هر آن كارى كه ميلستت بدان قدرت خود را همى‌بينى عيان در هر آن كارى كه ميلت نيست و خواست اندر آن جبرى شوى كاين از خداست دست كاو لرزان بود از ارتعاش وانكه دستى را تو لرزانى ز جاش هر دو جنبش آفريد حق‌شناس ليك نتوان كرد اين با آن قياس زان پشيمانى كه لرزانيديش مرتعش را كى پشيمان ديديش ناگفته نگذريم كه اساس و مبناى عقيدۀ اشعرى تقريبا در قرن اوّل هجرى وجود گرفت امّا فرقه‌اى كه داراى اين عقيده بودند در حدود دو قرن بنام ارباب حديث شهرت داشتند و در اواخر سدۀ سوم يا اوائل قرن چهارم بنام فرقۀ اشعرى معروف شدند. و علّت اين اشتهار آن شد كه متكلّم نامدار ابو الحسن على بن اسماعيل اشعرى متوفى 334 در ميان ارباب حديث ظهور و مبانى عقايد آنها را تشييد و تقويت كرد و از آنگاه باز اين طايفه بنام اشعرى در مقابل معتزلى مشهور گشتند. و اينكه از عقيدۀ اشعرى سخن مى‌گوئيم مراد اصل و اساسى است كه پيش از ابو الحسن اشعرى نيز وجود داشت نه خصوص عقيدۀ او. پس جاى اين توهّم نيست كه حضرت صادق عليه السلام متوفّى 148 حدود دو قرن قبل از ابو الحسن اشعرى مى‌زيست و در آن تاريخ كه امر بين امرين را فرمود نامى از ابو الحسن اشعرى نبود و با اين حال چگونه به عقيدۀ او توجه تواند داشت. براى تحقيق در عقايد و موارد مهم اختلافات اشعرى و معتزلى رجوع شود بكتاب غزّالى‌نامه تأليف نگارنده.

1) -نترقّيها: خ. يعنى به پيغمبر صلوات اللّه گفتند كه ما را آگاهى ده آيا افسونها و داروها كه ما بكار مى‌بريم از تقدير الهى جلوگيرى مى‌كند؟ فرمود كه جلوگيرى از تقدير هم از تقدير است.

2) -مولوى فرمايد: هر كسى را بهر كارى ساختند عشق او را در دلش انداختند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 35)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سالكان و سابقان اين طريق از پيش رفته‌اند و مسالك يقين را از خار و خاشاك شكوك و شبهات پاك رفته، تا بازپس‌ماندگان باديۀ طلب چون برسند سبيلى واضح و طريقى مسلوك يابند، به هداى ايشان اهتدا نمايند و بآثار ايشان اقتفا كنند و ايشان پايبند توهّمات و تخيّلات خود مانده. و آنچه حقيقت حال است سرّ قدر ببحث و مناظره و تحرير و تقرير مكشوف نشود الاّ به صفاى خاطر و جلاى آيينۀ دل از زنگ طبيعت و هوا و اعراض از ما سوا و اقبال كلّى بر خداى. و از جهت مشكلى اين مسئله، شريعت از خوض در آن منع فرموده است اذا بلغ الكلام الى القدر فامسكوا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote187)چه افهام عوام از درك آن قاصر بود و علماى راسخ را بتوفيق الهى بطريق مكاشفه صورت آن كما هى مشاهد و معاين شده ذٰلِكَ فَضْلُ اَللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote188)

**فصل پنجم در كلام الهى**

قال اللّه تعالى قُلْ لَئِنِ اِجْتَمَعَتِ اَلْإِنْسُ وَ اَلْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا اَلْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote189)هيچ شك نيست كه قدر و مرتبۀ هر كلامى بر حسب مقدار متكلّم بود. هر چند متكلّم رفيع‌پايه‌تر كلام او رفيع‌تر و پايۀ او منيع‌تر. و چون ذات قديم متفرّد است [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote190)بجلال و عظمت كلام او همچنين متفرّد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote190)بود بجلال و عظمت. و اگر چه از روى افادت و نفع به مردم نيك نزديك است، و لكن از جهت رفعت مرتبت و علوّ منزلت به‌غايت دور است. بر مثال آفتاب كه بجرم از خلق دور است و بشعاع و حرارت نزديك. اگر بآثار منافع آن نگرى در غايت قرب و ظهورش بينى. و اگر بكنه حقيقت آن نگرى در نهايت بعد و بطونش يابى. هم قريب است هم بعيد، هم ظاهر هم باطن. بعضى در قرب و ظهور

1) -يعنى چون سخن بقضا و قدر رسيد دم در كشيد و از گفتگو خوددارى كنيد.

2) -س حديد آيه 21 ج 28.

3) -س بنى اسرائيل آيه 90 ج 15 يعنى اگر جنّ و انس مجتمع شوند و به يكديگر يارى كنند كه مانند اين قرآن بياورند نتوانند.

4) -منفرد: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 36)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

او نظر كردند گفتند حرف و صوت است، جهت احتراز از بعد و بطون [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote191). و بعضى در بعد و بطونش نظر كردند گفتند نه حرف است و نه صوت حذر از قرب و ظهور. و طايفۀ اوّل كه گفتند حرف و صوت است، بعضى گفتند قديم است و نظر بمظروف كردند و رنگ ظرف حروف را در رنگ مظروف مستور و مختفى ديدند و صورت تفرقه را در عين جمع متلاشى يافتند گفتند رقّ الزّجاج و رقّت الخمر فتشابها فتشاكل الامر   
فكانّما خمر و لا قدح و كانّما قدح و لا خمر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote192)  
و بعضى گفتند محدث است و نظر به رنگ ظرف كردند و مظروف را به رنگ ظرف ديدند از جمع بتفرقه آمدند و گفتند الماء يتلوّن بلون انائه و بين هذين النظرين بون بعيد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote193)

1) -بطونش: م

2) -دو بيت تازى بنا بر مشهور از صاحب بن عبّاد است (ابو القاسم اسماعيل بن عبّاد طالقانى اصفهانى متوفى 385 مدفون باصفهان) . و ترجمۀ آن بشعر فارسى منسوب به عراقى است: از صفاى مى و لطافت جام بهم آميخت رنگ جام و مدام همه جام است و نيست گويى مى يا مدام است و نيست گويى جام و در بعضى روايات (بهم آميختند جام و مدام) .

3) -دو جملۀ عربى است از يكديگر جدا. جملۀ اوّل در مقام تمثيل است براى عقيدۀ كسانى كه نظر به رنگ ظرف كردند. يعنى آب به رنگ ظرف درآيد. و جملۀ دوم نظر مؤلّف است يعنى ميان اين دو نظر كه گفتيم مسافت دور و فرق بسيار است. در اينكه خدا متكلّم است ميان متكلّمان اختلافى نيست. سخن در كيفيّت كلام الهى و حدوث و قدم آن است. حنابله مى‌گويند كلام اللّه اصوات و حروف است قديم و قائم بذات واجب الوجود. و گاه به مبالغه مى‌گويند مصحف مجيد با جلد و غلافش نيز قديم است. كرّاميّه نيز به اصوات و حروف معتقدند با اين فرق كه گويند حادث است و قيام حادث را بذات قديم جائز مى‌شمارند. معتزله مى‌گويند حروف و اصوات است كه خدا در موجود ديگر همچون انبيا خلق كند. اشاعره مى‌گويند كلام بر دو قسم است يكى لفظى كه از حروف و اصوات تركيب مى‌شود و ديگر كلام نفسى است قائم بنفس متكلّم و كلام الهى را از قبيل كلام نفسى مى‌دانند و آن را غير از علم و اراده مى‌شمارند. صاحب مواقف و جمعى ديگر در تحقيق كلام نفسى مى‌گويند مراد نه تنها مدلول كلام لفظى است بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 37)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و چون معلوم شد كه هر قايلى بناى مذهب خود بر كدام قاعده نهاده است و احتراز از چه كرده، عذر هر يك واضح است و منازعت و مشاجرت ميان فرق اسلام بى‌فايده. و اگر بنده بر مراعات اصول دين ملازمت نمودى و مشغول وظيفۀ خود بودى هرگز با مثال اين فضول مبتلا نگشتى. چه خوض در فضول، عقوبت تضييع اصول بود. صحابه و تابعين بجهت ملازمت اصول در چنين فضول هرگز خوض نكردند.

و از اصول واجبه، ايمان آوردن است بقرآن و متابعت اوامر و نواهى آن كردن و ملتزم حلال و حرام آن بودن و بحقوق و حدود آن كما ينبغى قيام نمودن. اين قدر از جملۀ لوازم و اصول است و شروع در زوايد چون حدوث و قدم، بدعت و فضول. و مثال اين معنى چنانست كه پادشاهى در مملكت خود مثالى مشتمل بر اوامر و نواهى امضا كند و رعايا را بامتثال آن احكام مطالبت نمايد و با ايشان خطاب بليغ كند و ايشان در كيفيّت خطّ و بلاغت و عبارت آن منازعت و خصومت آغاز نهند و بامتثال احكام نپردازند و از آن غافل و مشغول شوند تا فرصت كار فوت شود.

**فصل ششم در رؤيت**

قال اللّه تعالى مَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ اَللّٰهِ فَإِنَّ أَجَلَ اَللّٰهِ لَآتٍ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote194)رؤيت عيان در اين جهان متعذّر است. چه باقى در فانى نگنجد. امّا در آخرت مؤمنان را موعود است وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَةٌ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote195)و كافران را ممنوع كَلاّٰ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote196)مؤمنان در دنيا حق را به ديدۀ ايمان و نظر بصيرت بينند و در آخرت

3) بقيه از صفحۀ قبل بلكه مراد امرى است شامل لفظ و معنى. خواجه نصير الدين طوسى در تجريد در مبحث كيفيّات مسموعه، اشاره به عقيدۀ كلام نفسى مى‌كند و مى‌گويد «و لا يعقل كلام غيره» يعنى كلامى جز كلام لفظى تصور نمى‌شود. و در مبحث الهيّات نيز مى‌گويد «و النفسانىّ غير معقول» يعنى كلام نفسى اصلا معقول نيست. مؤلّف كتاب در متن اشاره بهمين اقوال كرده است كه نوشتيم. . . پاره‌اى از حكما و عرفا مى‌گويند كلام الهى كلام حقيقى است كه مجموعۀ آفرينش باشد و هر موجودى كلمه‌يى است از كلمات اللّه چنانكه در آيۀ مجيد مى‌فرمايد «بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اِسْمُهُ اَلْمَسِيحُ» و در جاى ديگر مى‌فرمايد «لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِ اَللّٰهِ» كه مراد كلمات وجودى است نه كلمات حرفى و صوتى.

1) -س عنكبوت آيه 4 ج 20

2) -س قيامت آيه 22 و 23 ج 28

3) -مطفّفين آيه 15 ج 30

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 38)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بنظر عيان و بصر. چنانكه در اخبار آمده است انّكم سترون ربّكم يوم القيمة كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامّون فى رؤيته [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote48)مراد از اين مشابهت، تشبيه نظر اخروى است بنظر بصر در دنيا در درجۀ عيان، نه تشبيه اللّه سبحانه و تعالى بقمر چه آن منظور به هيچ منظور نماند. و حقيقت ايمان صحيح آنست كه مؤمن در معتقد خود به درجۀ يقين رسد. و اين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote198)بر تفاوت بود. طايفه‌يى در دنيا بعلم اليقين بدانند و وعدۀ عين اليقين ايشان به آخرت باشد. و طايفه‌يى بعين اليقين ببينند و وعدۀ حقّ اليقين ايشان به آخرت بود. و از اينجا گفت آنكه گفت رأى قلبى ربّى. و اين ايمان است كه معاذ رضى اللّه عنه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote199)بر در خانه‌هاى اصحاب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote200)گشتى و گفتى تعالوا حتّى نؤمن ساعة [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote201). و اين ايمان است كه چون حارثه [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote202)از آن خبر باز داد رسول صلّى اللّه عليه و سلّم گفت اصبت فالزم [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote203). و عين اليقين چون بكمال رسد درجۀ حسّ بصر يابد [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote204)

1) -يعنى زودا كه پروردگار خود را روز قيامت ببينيد چنانكه ماه شب چهارده را. از احاديث معروف رؤيت است كه در كتب فلسفه و كلام از قبيل شرح تجريد قوشجى و شرح مقاصد تفتازانى نقل شده و در بعض روايات (هذا القمر) به علاوۀ لفظ (هذا) منقول است. و ابن اثير (مبارك بن ابى الكرم اثير الدين محمد جزرى متوفى 606) در كتاب نهايه براى تفسير كلمۀ(تضامون) چند احتمال داده است باين تفصيل كه ممكن است بتشديد ميم باشد و بضمّ تاء يا فتح از باب مفاعله يا تفاعل از ضمّ بمعنى بهم پيوستن و ازدحام كردن. يعنى در وقت رؤيت ازدحام نمى‌كنيد. و ممكن است بتخفيف ميم باشد از (ضيم) بمعنى ظلم و ستم يعنى شما را در ديدن خدا ظلمى نمى‌رسد كه يكى ببيند و ديگرى نبيند (نهايۀ ابن اثير) -

2) -و آن: م.

3) -ابو عبد الرحمن معاذ بن جبل از صحابۀ معروفست كه در 18 سالگى مسلمان شد و در زهد و ورع مشهور بود و از حضرت رسول ص دربارۀ او ستايش نقل كرده‌اند. وفاتش در طاعون عمواس به ناحيۀ اردن شام در سال 18 هجرى واقع شد و مدت عمر او را ميان 33 و 38 نوشته‌اند،

4) -صحابه:

5) -بياييد تا يك ساعت مؤمن باشيم

6) -ابو عبد اللّه حارثة بن نعمان بن نفيع بن زيد انصارى از صحابۀ حضرت ختمى مرتبت صلوات اللّه عليه و از شهداى بدر بود. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بكتاب الاصابه و صفة الصفوة و حلية الاولياء.

7) -يعنى تير انديشه راست بهدف صواب زدى و حقيقت را دريافتى آن را از دست مده و جانب او فرومگذار.

8) -بايد: م. ظاهرا تصحيف كاتب است چه مقصود اين است كه چون عين اليقين بكمال رسيد درجۀ شهود و حسّ بصر پيدا مى‌كند و درجۀ شهود مقام كمال است كه افزونتر از آن صورت نبندد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 39)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كه در آن زيادتى صورت نبندد چنانكه امير المؤمنين على عليه السّلام [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote205)از اين مقام خبر داد كه لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote206).

و طايفه‌يى كه نفى رؤيت كردند در آخرت، محلّ غلط ايشان دو چيز آمد. يكى تمسّك بقول خداى تعالى كه لاٰ تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote207). و يكى قياس آخرت بر دنيا.

و جواب از اوّل آنست كه رؤيت ديگر است و ادراك ديگر. رؤيت ممكن است و ادراك متعذّر. چه جرم آفتاب توان ديد، امّا ادراك نتوان كرد. و جواب از دوم آنكه رؤيت اخروى با رؤيت دنيوى هيچ نسبت ندارد. باقى را با فانى چه نسبت. پس محلّ غلط از اينجاست كه آن طايفه پنداشتند كه در آخرت جهتى و وضعى و كيفيّتى و هوائى و شعاعى و احاطت نور بصر بمبصر ببايد همچنان‌كه در دنيا مبصرات دنيوى را مشاهده كرده‌اند. و اين تصوّرات همه تخيّلات باطل است، و اين غلطى بزرگ است كه كسى مرتبه‌يى كه فوق حال و مقام او بود بر حال و مقام خود قياس كند. امور اخروى را امروز كسى دريابد كه بكلّى از دنيا و لذّات آن صرف رغبت كرده باشد و روى دل به آخرت آورده، و بدل در آخرت بود و بتن در دنيا و بقلب در عالم غيب ساكن بود و بقالب در عالم شهادت. و اين [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote208)طايفه‌اند كه معاملت بنقد كنند و به نسيه تن در ندهند.

آنچه ديگران را فردا از لقا وعد است، ايشان را امروز عين نقد است. و با اين همه اگرچه وعد ديگران نقد ايشانست، ايشان را نيز وعدى است كه آن نقد طايفۀ ديگر است. و آن طايفه را همچنين تا بنقّاد مطلق رسد كه وعد او نقد ديگرى نبود. و آن رسول است عليه الصّلاة و السّلام كه وعد ديگر انبياء نقد او آمد، همچنان‌كه وعد اوليا نقد انبيا، و وعد مؤمنان نقد اوليا. و رسول را عليه الصّلاة و السّلام [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote209)بحسب حال

1) -حضرت مولى الموالى امير المؤمنين ابو الحسن علىّ بن ابى طالب عليه السّلام ولادت او به مكّه در بيت الحرام روز جمعه 13 رجب سال 30 عام الفيل واقع شد. و در سال هجرت 23 ساله و در وفات پيغمبر صلوات اللّه عليه 33 ساله بود. در مسجد كوفه نزديك نماز صبح 19 رمضان از دست ابن ملجم مرادى ضربت سخت خورد و در حدود يك ثلث گذشته از شب 21 رمضان سال 40 هجرى در 63 سالگى رحلت فرمود.

2) -گر چند پردۀ غيب گشوده شدى چيزى بر يقين من فزوده نشدى

3) -لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللّطيف الخبير س انعام آيه 103 ج 8

4) -و حكمت اين: م.

5) -صلّى اللّه عليه و سلّم: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 40)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خود هم مقامى موعود است كه عبارت از آن مقام محمود است، و هيچ‌كس را در آن شركت نيست و لفظ و ابعثه المقام المحمود الّذى وعدته [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote210)كه در ادعيه وارد است مشعر است بر اين معنى. و كلام مجيد بدان ناطق است عسى ان يبعثك ربّك مقاما محمودا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote211).

1) -يعنى او را بمقام پسنديده‌يى كه وعده داده‌يى بفرست.

2) -س بنى اسرائيل آيه 81 ج 15 يعنى اميد است كه پروردگارت بمقام محمود بفرستد. نگارنده گويد مسألۀ رؤيت كه در اين فصل گذشت نيز از جمله مسائل كلامى است كه ميدان مشاجرۀ اشعرى و معتزلى شده و در آن تاخت‌وتازها كرده و سخنان واهى و بى‌مغز در اين‌باره فراوان گفته‌اند. -ريشه و اساس اين اختلاف هم مانند غالب اختلافات ديگرشان آنست كه بعض آيات و اخبار مشتمل بر الفاظ نظر و رؤيت باختلاف ديده و مطابق فهم و ادراك خويش بر ظواهر چسبيده و خواسته‌اند كه به دريافتهاى وهم‌انگيز خود لباس فلسفۀ عقلى نيز بپوشانند و ازاين‌رو عقايد سخيف و سخنان باطل مخالف عقل ملتزم شده‌اند. رؤيت يعنى بچشم ديدن خداوند جلّ شانه، بفتوى عقل و منطق صريح، محال و ممتنع است خواه آن خدايى كه فطرت سليم بر وجود او گواهى مى‌دهد و خواه آن خدا كه متكلّمان ياوه‌باف اشعرى و معتزلى براى خود ساخته و آن را مورد پرستش قرار داده‌اند. در قرآن مجيد كه استوارترين پايه‌ها و صحيح‌ترين مأخذ دينى ماست نيز هيچ كجا از رؤيت خدا عبارت نشده بلكه همه جا سلب رؤيت كرده و (لا تدركه الابصار) فرموده است. و در دعاى صباح منسوب بحضرت امير المؤمنين على عليه السلام گويد «يا من قرب من خواطر الظّنون و بعد عن ملاحظة العيون» - به بينندگان آفريننده را نبينى مرنجان دو بيننده را. -آيات قرآن كه ظاهر آن، منشأ توهم اشعريان شده همه جا با عبارت (نظر) است نه (رؤيت) . و نظر با رؤيت بسيار فرق دارد. نظر در ترجمۀ فارسى (نگريستن) و رؤيت بمعنى (ديدن) است. و از اين جهت ارباب لغت نظر را بتقليب حدقه يعنى برگرداندن چشم بسمت مرئى تفسير مى‌كنند نه بمعنى ديدن بچشم. و در تازى گويند (نظرت الى الهلال فلم اره) يعنى نگريستم به ماه و او را نديدم-و رؤيت را غايت نظر قرار دهند و گويند (ما زلت انظره حتّى رأيته) يعنى همى‌نگريدم تا آنگاه كه بديدم-و نيز رؤيت را پس از نظر با حرف تعقيب آورند مانند (نظرت اليه فرأيته) يعنى نگريدم تا او را بديدم-و همچنين نظر را سبب رؤيت قرار دهند مانند (لو لا انّنى كنت انظر اليه لما رأيته) يعنى اگر نه آن بودى كه مى‌نگريدم نديدمى او را. و امثال اين‌گونه استعمالات در عربى فصيح دليل است بر آنكه نظر با رؤيت در اصل معنى تفاوت دارد. و اينكه گويند كلمۀ نظر اگر متعدى بنفس باشد در معنى انتظار است و با (فى) بمعنى تفكر و با (لام) بمعنى رأفت و با كلمۀ(الى) بمعنى رؤيت است، صحيح نيست. چرا بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 41)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

2) بقيه از صفحۀ قبل كه اوّلا با كلمۀ(الى) نيز بمعنى انتظار آمده است مثل (فنظرة الى ميسره) و قول شاعر (نظر الحجيج الى طلوع هلال) و ثانيا بمعنى تقليب حدقه و نگريستن است نه ديدن به حاسّۀ چشم. پس آيات نظر را نشايد دليل رؤيت قرار داد. و ميان آيات قرآن از اين جهت هيچ اختلاف نيست. امّا اشعريان آياتى را كه نمونه‌اش در متن ذكر شده است مخالف يكديگر تشخيص داده و براى حفظ ظواهر و جمع ما بين مختلفات اين عقيده را از خود ساخته‌اند كه هرجا اثبات نظر شده مراد مؤمنان است كه خدا را در بهشت مى‌بينند و هرجا خلاف آن باشد مراد كافران است كه از رؤيت پروردگار در قيامت محرومند. و معتزليان آيات نفى رؤيت را مأخذ عقيده قرار داده باقى را تأويل كرده‌اند با اينكه به‌هيچ‌وجه تأويل لازم نيست. و نزد فرقۀ مشبّهه و كرّاميّه كه معتقد به جسميّت مبداند رؤيت در جهت و مكان نيز مجال نباشد. و جمعى از اشاعره كه بنام (ضراريّه) معروفند گويند انسان را حاسّۀ ششم است جدا از حواسّ پنج‌گانۀ ظاهر كه در قيامت آن حسّ بكار افتد و خدا با آن چشم ديده شود اشاعره و معتزله هر كدام براى اثبات عقايد خويش به ادلّۀ سمعى و عقلى متمسك مى‌شوند. دلائل معتزليان در اين مورد چون با نصّ قرآن و منطق عقل مطابق‌تر است چندان بتكلّف احتياج ندارد جز اينكه بخواهند همه مسموعات را بنام روايات مأثوره صحيح و ناصحيح باور دارند و هر چه مخالف عقل و قرآن است تأويل كنند و همه گفته‌هاى اشعريان را پاسخ دهند. امّا اشعريان در اين مورد هم مثل بسيارى از مسائل كلامى ديگر سخت بتكلّف افتاده‌اند از اين رهگذر كه مى‌خواهند محال عقلى را جائز و ممكن قلمداد كنند. مى‌گويند شكّى نيست كه انكشاف علمى تام براى انسان نسبت به خداوند جائز است امّا ارتسام صورت از مرئى بچشم و اتصال شعاع از چشم به مرئى يا از مرئى بچشم با مقابله و محاذات مكانى نسبت به خدا در اين دنيا جائز نيست. و لكن نظير همين حالت كه از آن به رؤيت تعبير مى‌كنيم ممكن است بدون مقابله و مواجهۀ مكانى از بندگان نسبت به خدا تعلق گيرد در قيامت منزّه از جهت و مكان ازاين‌رو كه متعلّق رؤيت، هويّت و وجود است كه در موجودات مشترك ما بين واجب و ممكن و در ممكنات مشترك ميان جوهر و عرض است. -و نيز گويند كه ادراك و معرفت سه درجه دارد. درجۀ اوّلش معرفت بحدّ و رسم است. پس از آن چون منظور را ديديم و چشم بر هم نهاديم، نوع ديگرى است از معرفت بالاتر از معرفت اوّل. سپس چون چشم را گشوديم درجۀ سوم است بالاتر از درجات قبل. و از اين حالت ادراكى كه ما فوق همه معرفتهاست به رؤيت عبارت مى‌كنيم و اين قسم از رؤيت كه در حقيقت درجه‌يى از ادراك است در قيامت دست مى‌دهد، حاجى سبزوارى در شرح دعاى صباح عقيدۀ اشاعره را توجيه مى‌كند كه مراد محقّقان اشعرى از رؤيت نه مراد بچشم ظاهر ديدن است كه مخالف عقل صريح باشد بلكه مراد مقام شهود حق است بحق در مرتبۀ عين اليقين و حق اليقين و اين‌گونه رؤيت را همۀ عقلا و عرفا مسلّم دانند. و در اين مقام گفته شد (لم اعبد ربّا لم اره) و (عميت عين لا تراك) و (لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا) و در قرآن مجيد آمد: فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد. براى تفصيل ادلّه و اقوال رؤيت رجوع شود بشرح تجريد قوشجى و شرح مواقف و شرح مقاصد و تفسير ابو الفتوح رازى در ذيل آيۀ وجوه يومئذ ناضرة الى ربّها ناظرة.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 42)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل هفتم در ايمان به ملايكه و كتب و رسل الهى**

قال اللّه سبحانه و تعالى آمن الرّسول بما انزل اليه من ربّه و المؤمنون كلّ آمن باللّه و ملائكته و كتبه و رسله [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote212)جملۀ مؤمنان بعد از ايمان به وحدانيّت حق سبحانه و تنزيه ذات و تقديس صفات او ايمان دارند بوجود ملايكه كه سكّان صوامع قدس و قطّان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote213)جوامع انس‌اند، و بوجود كتب منزله كه ربّ العالمين بواسطۀ ملك به انبيا و رسل فروفرستاد، و بوجود انبيا و رسل كه گزارندگان پيغام الهى‌اند. و اجماع است ميان علماى محقّق در تفضيل انبيا بر ملايكه، و خلاف است در تفضيل ملايكه بر مؤمنان. و بعضى ملايكه از بعضى فاضل‌تر و درجۀ بعضى نازل‌تر.

مقامات ايشان متفاوت و صفوف ايشان مختلف. وَ اَلصَّافّٰاتِ صَفًّا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote214)بيان آن. بعضى مقرّبان حضرت جلال و معتكفان عتبۀ كمال‌اند، فَالسّٰابِقٰاتِ سَبْقاً [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote215)اشاره بدان.

و بعضى مدبّران امور، فَالْمُدَبِّرٰاتِ أَمْراً وصف ايشان. و بعضى حاجبان درگاه عزّت، فَالزّٰاجِرٰاتِ زَجْراً نعت ايشان. و بعضى ثناخوانان حضرت پادشاهى و خوانندۀ كتب الهى، و التّاليات ذكرا بوصف ايشان ناطق. و بعضى نقلۀ اخبار و حملۀ اذكار، فَالْمُلْقِيٰاتِ ذِكْراً [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote216)در حقّ ايشان صادق. و مراتب صفوف ايشان بسيار است. هر صفى مشغول بامرى مخصوص و هر يكى را مقامى معلوم وَ مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote217). و همچنين اجماع كردند بر آنك ميان انبيا تفاضل است، بعضى از بعضى فاضل‌تر تِلْكَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote218)و لكن تعيين فاضل از مفضول مشروع نيست-زيرا كه

1) -بقره آيه 285 ج 3

2) -جمع قاطن بمعنى مقيم و ساكن.

3) -و الصّافّات صفّا فالزّاجرات زجرا فالتاليات ذكرا س صافّات آيه 1-2-3 ج 23

4) -فالسّابقات سبقا فالمدبّرات امرا س نازعات آيه 2-3 ج 30

5) -س مرسلات آيه 5 ج 29

6) -صافّات آيه 164 ج 23

7) -بقره آيه 254 ج 3

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 43)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

رسول عليه الصّلاة و السّلام فرمود لا تخيّروا بين الانبياء. الاّ فضيلت رسول بر ديگر انبيا بنصّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote219)حديث معلوم شده است چنانك انا سيّد ولد آدم و لا فخر و آدم و من دونه تحت لوائى يوم القيامة و لا فخر. و اجماع كردند بر آنك انبيا عليهم السّلام از جملۀ بشر فاضل‌ترند. و هيچ‌كس از اوليا و صدّيقان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote220)به درجۀ ايشان نرسد اگرچه بلند پايه و قوى مايه بود. ابو يزيد بسطامى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote221)گفته است آخر نهايات الصّدّيقين اوّل احوال الانبياء. و ابن عطا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote222)گفته است ادنى منازل المرسلين اعلى مراتب الانبياء و ادنى مراتب الانبياء اعلى مراتب الصّدّيقين و ادنى مراتب الصّدّيقين اعلى مراتب الشّهداء و ادنى مراتب الشّهداء اعلى مراتب الصّالحين و أدنى مراتب الصّالحين اعلى مراتب المؤمنين. و اجماع كردند بر عصمت انبيا عليهم السّلام از اقتراف [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote223)كبائر. و در صغاير خلاف است. و اجماع كردند بر جواز كرامات اوليا در عهد رسول عليه الصّلاة و السّلام و بعد از عهد او مانند خوارق عادات و تقليب اعيان [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote224)و اطّلاع بر ضماير و سماع هواتف و اجابت دعوات و طىّ زمان و مكان و طايفه‌يى كه بر آن انكار كردند پنداشتند كه تمييز و فرق ميان انبيا و اوليا جز به معجزه نيست، و آن صدور فعلى بود از انبيا كه غير ايشان از مثل آن عاجز آيد پس گفتند اگر اوليا را مسلّم داريم ميان ولى و نبى فرق نماند. و جواب آنست كه نبوّت انبيا نه بوجود معجزه است بل بوحى و الهام [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote225)الهى است. پس هر كه حق تعالى بدو وحى كرد و به خلقش فرستاد

1) -كه بنصّ: خ.

2) -صدّيقين: خ.

3) -ابو يزيد طيفور بن عيسى بن آدم بن عيسى بن على بسطامى از عرفا و صوفيّۀ معروف وفاتش بنوشتۀ قشيرى و ان خلكان در سال 261 و بولى 234 و در طرايق الحقائق 264 هم نقل شده است. غالب گفته‌اند كه جدّش از كيش مجوسى بدين اسلام درآمد و بعضى نام جدّ او را سروشان نوشته‌اند. و برخى قائل بدو نفر بايزيد بسطامى شده و پاره‌اى چهار نفر بدين نام شمرده‌اند (رجوع شود بطرائق الحقائق) .

4) -ابو العبّاس احمد بن محمّد بن سهل بن عصاء آدمى از اقران جنيد بغدادى است. وفاتش به ضبط رسالۀ قشيريه در سال 309 واقع شد. در كشف المحجوب ترجمۀ حالى از او نوشته و سخنان او را بسيار نقل كرده است.

5) -يعنى ورزيدن و كسب كردن.

6) -امور: خ.

7) -ارسال: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 44)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نبى بود اگر معجزه با وى باشد و اگر نباشد. و حال اوليا نه چنان است. و معجزه فعل انبياست و كرامت فعل اوليا. معجزه از براى اظهار است و دعوى بر آن سابق.

و كرامت ازين هر دو صفت خالى. و اوليا را كرامات [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote226)به بركت متابعت انبيا حاصل است و وجود اين در آن داخل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote227).

**فصل هشتم در شهادت نبوت و ختم رسالت   
بمحمّد صلّى اللّه عليه و سلّم**

قال اللّه تعالى هُوَ اَلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ اَلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى اَلدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللّٰهِ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote228)و قال اللّه تعالى مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِيِّينَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote229). اهل ايمان بر موجب شهادت الهى و دلالت معجزات نامتناهى، ايمان آوردند به رسالت محمّد عليه الصّلاة و السّلام و بر مقتضى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote230)نصّ كلام مجيد اعتقاد كردند كه جملۀ اديان و ملل بظهور دين او منسوخ شد و حكم ساير كتب منزله بوجود قرآن كه بدو [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote231)منزل گشت زائل و باطل گشت [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote232)و كمال نبوّت و رسالت او مهر زوال و انقطاع بر در نبوّت و رسالت نهاد. بعد از او طريق نبوّت مسدود است و جملۀ دعوتها الاّ دعوت او مردود. هر كه از طريق متابعت او روى بگرداند و احكام شريعت او را بر خود واجب و لازم نداند ولىّ شيطان و عدوّ رحمان بود و از جملۀ زنادقه و ملاحده خذلهم اللّه باشد. و اگر از خوارق عادات بر وى چيزى ظاهر شود بايد كه آن را مكر و استدراج خوانند نه كرامات.

فرعون وقتى كه بر كنار نيل مى‌رفت هرگاه كه روان شدى نيل با او روان شدى و چون بايستادى نيل با او بايستادى. و شك نيست كه آن نه از جملۀ كرامات بود اگرچه او را و قوم او را چنان مى‌نمود كه آن محض قدرت و عين اعجاز است بل [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote233)مكر الهى بود تا او در كفر خود هر روز راسخ‌تر مى‌شود [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote234)و از قبول ايمان دورتر مى‌گردد [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote235).

1) -كرامت: خ.

2) -حاصل. م.

3) -س فتح آيه 28-29 ح 26

4) -س احزاب آيه 40 ج 22

5) -و بر مقتضاى: خ.

6) -بوى: م.

7) -م: (گشت) ندارد.

8) -بلكه: خ.

9) -مى‌شد: خ.

10) -مى‌گرديد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 45)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و امّا اوليا و صدّيقان [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote236)را به بركت متابعت رسول عليه الصّلاة و السّلام ممكن است كه بعضى از خوارق عادات مكشوف شود. و آن كرامت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote237)الهى بود در حقّ ايشان تا بدان واسطه يقين ايشان زيادت گردد. و لازم نيست كه هر كه ولى و صدّيق بود نشان صحّت حال او ظهور كرامت باشد چه تواند بود كه پايۀ صاحب كرامات از كسى كه نه صاحب كرامت بود نازل‌تر باشد. و حال اين از حال آن كامل‌تر. و سرّ اين معنى آنست كه سبب ظهور كرامات بيشتر تقويت يقين و تأييد ايمان صاحب كرامت بود و طايفه‌يى كه قوّت يقين ايشان در درجۀ كمال باشد ايشان را به مشاهدۀ آثار قدرت مجرّد از حكمت احتياج نيفتد. و از اين جهت نقل كرامات و خوارق عادات از صحابۀ رسول صلّى اللّه عليه و آله و اصحابه كمتر آمده است و از متأخّران مشايخ بسيار. با آنكه حال صحابه فوق حال ايشان بود. و علّت آنست كه ذكرش تقديم يافت. بلكه نظر بصيرت ايشان از مشاهدۀ انوار قدرت در عين حكمت چنان ممتلى و طافح [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote238)بود كه كشف آيات قدرت مجرّد از حكمت نزديك ايشان غريب و عجيب نبود و در تقويت يقين ايشان زيادت تأثيرى ننمود. و ديگران را چون دوام اين مشاهده نبود لاجرم وقتى كه از آن معنى چيزى بر ايشان مكشوف مى‌شد بسبب استغراق و استعجام از آن متأثر مى‌گشتند و قوّت يقينشان زيادت مى‌شد. و همچنانك انبيا بوحى مخصوص‌اند اوليا بالهامات ربّانى از ديگر مؤمنان متميّزند و حق تعالى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote239)ايشان را در وقايع، الهام صواب كرامت كند يا بخواب يا ببيدارى. و خواب درست جز وى از اجزاى نبوّت است.

**فصل نهم در ذكر اصحاب رسول** [**5**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote240)

قال اللّه تعالى وَ اَلَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّٰاءُ عَلَى اَلْكُفّٰارِ رُحَمٰاءُ بَيْنَهُمْ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote241)هيچ شك نيست كه محبّت هر محبوبى، اقتضاى محبّت كند با هر كه نسبت بقرب يا به قرابت با وى دارد.

1) -صدّيقين: خ.

2) -كرامات: خ.

3) -يعنى پر و سرشار

4) -سبحانه، خ.

5) -صلّى اللّه عليه و سلّم و رضى اللّه عنهم: خ.

6) -س فتح آيه 29 ج 26 يعنى كسانى كه با پيغمبرند نسبت به كافران سخت دل و نسبت به خودشان رحيم و مهربانند.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 46)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اهل بيت و صحابۀ رسول بعضى هم نسبت صورت و معنى داشتند، و بعضى مجرّد نسبت معنى. و آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote242)نسبت ايمان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote243)است كه بواسطۀ محبّت و شرف صحبت رسول صلّى اللّه عليه و آله مؤمنان را حاصل گشت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote244)كه انا من اللّه و المؤمنون منّي [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote245)و نسبت معنوى از نسبت صورى كامل‌تر. و بدين سبب انبيا را عليهم السّلام [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote246)جز ميراث معنى كه آن علم است، نبوده است. چنانك در حديث صحيح آمده است انّ الانبياء لم يورّثوا دينارا و لا درهما و انّما اورثوا العلم فمن اخذ به اخذ بحظّه او بحظّ وافر [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote247). پس محبّت رسول [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote248)به محبّت اهل بيت و اصحاب او [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote249)كه ورثۀ علم او، اوّل ايشان بودند و از ايشان به ديگر مؤمنان انتقال كرد، اقتضا كند. و چگونه باشد دلى كه در او ايمان و محبّت رسول صلّى اللّه عليه و آله بود و به محبّت اهل بيت او ممتلى و طافح نبود. اگر خود مجرّد نسبت قرابت بودى واجب شدى محبّت ايشان. فكيف كه با نسبت قرابت صورت، نسبت قرب معنى هم داشتند. و كى روا دارد مؤمن حقيقى كه در اصحاب رسول قدح كند، و حال آنكه ايشان از جهت محبّت او مهاجرت معاهد [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote250)و اوطان و مفارقت اقارب و اقران اختيار كردند و اموال و ارواح خود را در قدم مباركش نثار كردند [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote251). و اگر طاعنى در ايشان از سر انصاف در نگرد و بتحقيق و تدقيق منشأ حقد و بغض ايشان باز جويد، داند كه مبدأ ارتسام هيئت

1) -و اين: خ.

2) -ايمانى: م.

3) -گشته: خ.

4) -يعنى من از خدايم و مؤمنان از من‌اند.

5) -م (عليهم السلام) ندارد.

6) -يعنى ميراث پيغمبران تنها دانش و معرفت است نه خواستۀ درهم و دينار و هر كه ميراث پيغمبران گرفت بهرۀ خويشتن يا بهرۀ بسيار برد. اين حديث بهر دو طريق شيعه و سنّى روايت شده و در هر دو طريقه در بعض كلمات حديث اختلاف روايت است. در بعضى روايات (اورثوا) از باب افعال و در بعضى (ورثوا) از باب تفعيل نقل شده و هر دو به يك معنى است. فعل (لم يورثوا) نيز بر دو وجه خوانده مى‌شود. در مجمع البحرين در مادّۀ(ورث) مى‌نويسد «روى ثقة الاسلام عن الصادق عليه السّلام ان العلماء ورثة الانبياء و ذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما و لا دينارا و انّما ورّثوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ بشيء منها اخذ بحظّ وافر» . و در بعضى روايات اهل سنّت مثل متن است با اين اختلاف «فمن اخذ بحظّه اخذ بحظّ وافر» .

7) -صلّى اللّه عليه و سلّم: خ.

8) -رضى اللّه عنهم: خ.

9) -يعنى مساكن و اوطان.

10) -م (كردند) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 47)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

احقاد و ضغاين و غلول و غشوش [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote252)اصحاب رسول رضى اللّه عنهم در نفوس بعضى فرق اسلام، آن بوده است كه از احوال ظواهر و آثار نفوس ايشان در بعضى مخالفات و مشاجرات، كه بحكم بشريّت گاهگاه در ميانشان رفته است، نقلى چند ببعضى از ارباب ظواهر و اصحاب نفوس رسيده است و بكرّات و مرّات آن را شنيده و بصفات نفسانى در آن تصرّف نموده و قياس بر حال خود پنداشته كه ايشان را ظهور اين عوارض حكمى مستمرّ و مقامى مستقرّ بوده. و اين پندار در باطن ايشان تخم هوا و عصبيّت كاشته و متأصّل و متفرّع [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote253)گشته و بطريق توارث [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote254)خلف از سلف فرا گرفته [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote255)و ندانسته كه حركات نفوس ايشان و غلبات صفات بشرى بر صفات قلبى ايشان على النّدور و [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote256)احيانا بر سبيل ابتلا و امتحان واقع شده است، و عن‌قريب نفوس ايشان از حركت بياراميده و دلها از تشبّث كدورات صفات بشرى و نفسانى خلاص يافته و با محلّ صفاى صفات خود رجوع نموده و در مركز انصاف و اعتراف و انابت و استغفار قرار گرفته و درجۀ ديگرشان افزوده حفظت شيئا و غابت عنك اشياء [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote257). و ناممكن است كه تا علاقۀ بشرى باقى بود، خلاص كلّى از ظهور صفات نفوس دست دهد. و حكمت الهى را در ضمن آن اسرار نامتناهى است. و حكم ربوبيّت در محلّ عبوديّت از جهت تصفيۀ قلوب اوليا و تزكيۀ نفوس اصفيا گاهگاه اقتضاى ابتلا كند. و اصحاب رسول اگر چه به بركت قبول آثار وحى سماوى و مشاهدۀ انوار اطوار نبوى، صفاى قلوب و طهارت نفوس يافته بودند، و ديدۀ بصيرتشان بنور يقين روشن گشته و از دنيا

1) -احقاد: جمع حقد بمعنى كينه. -ضغائن: جمع ضغينه بوزن سفينه يعنى كينه و خشم نهانى. - غلول: بضم غين جمع غلّ بكسر يعنى كينه و حقد. در عربى گويند (غل صدره) يعنى كينه در دل گرفت. غشوش: بضمّ اوّل جمع غشّ بكسر يعنى ناپاكى و ناصافى باطن.

2) -متأصّل: ريشه‌دار. -متفرّع: با شاخ و برك.

3) -م: در متن (تواتر) و در حاشيه تصحيح شده است.

4) -سلف گرفته: خ.

5) -م (و) ندارد.

6) -مصراع بيتى است از ابو نواس اوّلش اين است «فقل لمن يدّعى فى العلم فلسفة» . در احوال و اخبار ابى نواس نقل شده كه در اين بيت بنظّام بصرى نظر داشته است. و برخى (فى الحبّ معرفة) نقل كرده‌اند. مطلع اشعار خمريّه است: دع عنك لومى فان اللوم اغراء و داونى بالّتى كانت هى الدّاء صفراء لا ننزل الاحزان ساحتها لو مسّها حجر مسّته سرّاء

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 48)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و لذّات آن اعراض نموده و روى به آخرت آورده. و لكن بحكم بشريّت گاه‌گاه از ظهور صفات نفوس خالى نبودند. پس بايد كه نظر بصفات قلوب ايشان كنند كه اكثر اوقات در آن بوده‌اند. نه بصفات بشرى و نفسانى كه گاه‌گاه بر ظواهر ايشان رفته است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote258)چه مقرّ و مورد ايشان صفاى باطن و فرط رحمت بوده است چنانك كلام مجيد از آن عبارت كرد رُحَمٰاءُ بَيْنَهُمْ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote259). پس صاحب حقد را در فصل اين خصومت بر حكومت الهى اقتصار اولى. و تبديل بغض به محبّت سبيل جنّة المأوى. و هر كه اثرى منكر و مستكره از آثار و افعال و اقوال ايشان بدو رسيده است، بايد كه دشمن آن اثر بود نه دشمن صاحب آن، چنانك كلام الهى تعليم اين ادب كرده است إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ اَلْقٰالِينَ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote260). و نشان صدق اين دعوى آنك بر آن عمل اقدام ننمايد. و علامت صحّت محبّت آنك اعمال صالحه و اخلاق مرضيّه و محبوب را متابعت كند، و الاّ آيات كذب بر صحيفۀ او واضح و لايح بود.

پس عقيدۀ صحيحۀ سليمه آنست كه همه را دوست دارد و از ترجيح و تفضيل امساك كند. و اگر در باطن او از جهت فضيلت، محبّت يكى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote261)راجح بود آن را پنهان دارد. چه بروى اظهار آن واجب نيست. امّا مشاجرتى كه ميان امير المؤمنين على عليه السّلام و معاويه افتاده است اعتقاد كنيم كه امير المؤمنين على عليه السلام در اجتهاد خلافت، محقّ و مصيب بود، و مباشرت امر خلافت را مستحق و متعين بود. و معاويه مخطى و مبطل [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote262)و مذنب و غير مستحق مَنْ يَهْدِ اَللّٰهُ فَهُوَ اَلْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote263)

**فصل دهم در امور اخروى**

قال اللّه عزّ و جلّ و من يؤمن باللّه يهد قلبه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote264)بدانك مقدّمۀ علم صريح ايمان

1) -م (است) ندارد.

2) -س فتح آيه 29 ج 26

3) -س شعراء آيه 168 ج 19- گفتار لوط است بقوم خود كه فرمود من دشمن عمل و كردار شمايم.

4) -و اگر در باطن او محبّت يكى: م.

5) -م (مبطل) ندارد.

6) -كهف آيه 16 ج 15

7) -س تغابن آيه 11 ج 28

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 49)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صحيح است. تا نخست رايد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote265)ايمان در منازل قلوب اختيار [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote266)نزول نكند، قافلۀ علم اليقين در ساحات [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote267)صدور رخت اقامت فرونگيرد. و سلوك طريق تحقيق و تتبّع آثار انبيا جز بقدم ايمان و تسليم و بدرقۀ محبّت و تعظيم محال است [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote268)و سعى در طلب ترقّى بى‌اعتصام بحبل الهى و سنّت نبوى ضلال و وبال. اگر كسى بقدم عقل قاصر و فهم فاتر خود خواهد كه از حضيض جهل و نقصان به اوج علم و كمال ترقّى كند، هر چند سعى بليغ در آن بتقديم رساند، همچنان عاقبت خود را در قدمگاه اوّل بيند. بلكه هر لحظه و هر نفس در دركات نقصان و خسران نازل‌تر بود. زيرا كه چون طريق ترقّى در درجات عليّين مسدود شود و حركت طلب هنوز [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote269)باقى بود هرآينه نفس روى به نشيب نهد و در دركات سجّين مى‌غلتد [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote270)تا اسفل السّافلين.

پس بر همه كس واجب و لازم است بعالم غيب و احوال آخرت چنانكه بنصّ قرآن مجيد و احاديث نبوى رسيده است، از عذاب قبر و سؤال منكر و نكير و نشر و حشر و حساب و ميزان و صراط و بهشت و دوزخ و خروج امم به شفاعت انبيا و اوليا از آتش، ايمان داشتن، و بعقل ضعيف و فهم ركيك در تأويل و تفسير آن برأى خود شروع ننمودن، و گرد كيفيّت و كميّت آن نگشتن. چه احاطت بر علوم ايمانى نه پايۀ عقل بشرى است. انبيا با كمال نبوّت در آن تصرّف ننموده‌اند. همچنانك از وحى تلقّى كرده‌اند، بدان از سر يقين ايمان آورده‌اند. و از ايشان بمناسبت طهارت طينت بقلوب امم رسيده. و همچنانك حسّ ظاهر و خيال و وهم را، هر يك حدّى معيّن است از ادراك صحيح، كه چون از آن تجاوز كند در غلط افتد [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote271)عقل را نيز حدّى است كه چون از آن در گذرد غلط كند.

امّا حدّ حسّ ظاهر آنست كه محسوس او ظاهر و موجود بود، چون مبصرات و مسموعات و مشمومات و مذوقات و ملموسات. هرگاه كه از اين انواع چيزى دريابد

1) -رائد: يعنى قافله سالار و كسى كه براى تعيين منزل و اقامتگاه پيشاپيش قافله مى‌رود. مأخوذ از (رود) بمعنى آب و علف جستن. و در مثل تازى است: الرّائد لا يكذب اهله.

2) -اخبار: خ.

3) -ساحت: خ

4) -م (است) ندارد.

5) -خ (هنوز) ندارد

6) -مى‌گردد: خ. در حاشيه (مى‌غلطد) .

7) -كنند در غلط افتند: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 50)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و مدرك موجود و حاضر بود و حسّ صحيح و سليم، ادراك او درست بود. هرگاه كه چيزى غير موجود يا غير حاضر احساس كند چون مدركات مجانين و اهل سرسام، ادراك او درست نبود.

و حدّ خيال آنست كه مدركات حواسّ ظاهره را بعد از عدم يا غيبت، ملاحظه كند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote272). و چون از حدّ خود بگذرد و در نامحسوس شروع كند آن خيال غلط بود.

همچنانك كسى نام شخصى شنود كه هرگز او را نديده باشد، حالى خيال آن را صورتى برانگيزاند، و چون غايب حاضر شود صورت خيالى مطابق صورت او نبود.

و حدّ وهم آنست كه از صورتى محسوس معنيى جزوى نامحسوس دريابد، چنانك ميش از ديدن صورت گرگ، معنى عداوت نامحسوس ادراك كند. و چون از حدّ خود تجاوز نمايد و در معقولات و روحانيّات تصرّف كند در غلط افتد. چنانك تصوّر روح مجرّد از هيئت جسمانى مانند دخول و خروج و اتّصال و انفصال و قرب و بعد نتواند كرد.

و نهايت عالم اجسام را بى‌اتّصال به خلأ و ملأ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote273)در نتواند يافت. و هرگاه كه در آن شروع كند بغلط افتد.

و امّا حدّ عقل ادراك عالم حكمت است و او را در عالم قدرت راه نه. و مراد از عالم حكمت وجود اسباب است كه حكيم مطلق هر موجودى را در عالم ملك و شهادت بسببى مربوط گردانيده است. و ايجاد آن موجود را بواسطۀ آن سبب سنّتى جاريه كرده. نه بدان معنى كه وجود آن موجود در قدرت حق تعالى بى‌آن سبب محال بود. و ليكن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote274)از آن جهت كه نظام عالم حكمت بدان تعلّق دارد.

و عقل را بر عالم حكمت موكّل كرده‌اند. و او را در عالم قدرت اعنى ايجاد چيزى بى‌واسطۀ اسباب، تصرّفى صحيح نيست [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote275). هر كجا از عالم قدرت چيزى شنود گويد

1) -پنج قوّۀ باطن كه قدما گويند عبارتست از حسّ مشترك و هم و خيال و حافظه و متصرّفه- مدرك صور جزئيه حسّ مشترك است كه آن را بنطاسيا نيز گويند. و خزانۀ حفظ او قوّۀ خيال است. و مدرك معانى جزئيّه قوّۀ وهم است و خزانۀ حفظ آن قوّۀ حافظه كه ذاكره نيز نامند-امّا قوّۀ متصرّفه كه باعتبار استخدام نفس ناطقه آن را متفكره گويند و باعتبار اينكه قوّۀ وهم آن را استخدام كند متخيّله نامند از اعمالش تركيب و تفصيل صور و معانى جزئيّه است.

2) -حكماى مشّائى در نهايت عالم جسمانى گويند (لا خلأ و لا ملأ) .

3) -لكن: خ

4) -تصرّف صحيح نه: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 51)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

معقول نيست و به استحالت آن حكم كند، و نداند كه نه هر چه نامعقول بود نامقدور بود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote276)وجود فرزند بى‌نطفۀ پدر و قبول مادر و استقرار آن در رحم و مرور زمان مقدّر و ديگر اسباب، معقول نيست [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote277)و در عالم حكمت موجود نه، و ليكن مقدور است و در عالم قدرت ممكن الحصول بل واقع، چون وجود آدم و حوّا و عيسى. عقل چون بدين عالم ره نبرد و خواهد كه در آن تصرّف كند در غلط افتد. حالى بتأويل و تحريف مبادرت نمايد و گويد مراد از اين اشارت اينست، و البتّه نسبت جهل با خود روا ندارد.

و منشأ اين غلط نداند كه از كجاست. و اگر بر حدّ خود كه عالم حكمت است بايستادى و بجهل خود معترف شدى هرگز درين غلط نيفتادى.

پس روشن شد كه عالم قدرت را مجرّد از كسوت حكمت جز بايمان در نتوان يافت آمنّا بما قال اللّه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote278)على ما اراد و صدّقنا بما قال رسول اللّه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote279)على ما اراد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote280)طريق سلامت اينست، باقى همه زندقه و الحاد اعاذنا اللّه منها. و ممكن كه اگر مثل اين سخنان بگوش بعضى از زنادقه رسد بطريق استهزاء و سخريّه بر عقل قايل آن بخندند و آن را تعسّف [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote281)و هذيان نام نهند إِنَّ اَلَّذِينَ أَجْرَمُوا كٰانُوا مِنَ اَلَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote282)بيچارگان خبر ندارند كه اهل بصيرت و ارباب مكاشفت بنظر ترحّم در ايشان مى‌نگرند و بر سخافت عقل و ركاكت فهم ايشان مى‌خندند فَالْيَوْمَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ اَلْكُفّٰارِ يَضْحَكُونَ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote283). و مثال گرفتارى ايشان در عالم حكمت و محجوبى از عالم قدرت چنانست مثلا كه احتباس جنين در تنگناى مشيمه. كه اگر تقديرا كسى با جنين گويد و راى تنگناى مشيمه، عالمى ديگر هست و فضائى

1) -كه هر چه نامعقول بود نامقدور نبود: خ

2) -م (نيست) ندارد

3) -اللّه تعالى: خ

4) -رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم: خ

5) -يعنى مؤمنيم بدانچه خدا فرمود بر آنچه اراده كرد و تصديق داريم آنچه را پيغمبر گفت بر آنچه خواست.

6) -تعسّف: بعين و سين مهمله يعنى تكلّف و بيراهه رفتن. -م: تحشّف: بحاء بى‌نقطه و شين سه نقطه يعنى جامۀ كهنه پوشيدن كنايت از كهنه‌پرستى.

7) -س مطفّفين آيه 29 ج 30 يعنى در دنيا گناهكاران بر مؤمنان بخندند.

8) -مطففين آيه 34 ج 30 يعنى در قيامت مؤمنان بر كافران بخندند.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 52)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ضيائى و آسمانى و زمينى و آفتابى و ماهتابى و غير آن، هرگز تصوّر و تعقّل آن از او درست نيايد الاّ بطريق ايمان. همچنين ساكنان مضيق عالم حكمت، احوال عالم قدرت را بعقل در نتوانند يافت الاّ بطريق ايمان. تا وقتى كه جنين روح ايشان از مضيق مشيمۀ عالم ملك و حكمت به فضاى عالم غيب و قدرت آيد يا بموت طبيعى يا بموت ارادى كه آن را ولادت ثانيه خوانند چنانك از عيسى عليه السّلام منقول است كه لن يبلغ ملكوت السّماء من لم يولد مرتين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote284). و آنچه پيش از آن بايمان قبول كرده باشند بعيان مشاهده كنند فَكَشَفْنٰا عَنْكَ غِطٰاءَكَ فَبَصَرُكَ اَلْيَوْمَ حَدِيدٌ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote285). تا حجاب بشريّت مرتفع نشود خبر عيان نگردد. امروز ذوق اشارات انبيا را جز بقوّت ذايقۀ باطن كه لفظ ايمان عبارت از آن است در نتوان يافت. طايفه‌يى آنند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote286)كه اين قوّت اصلا در ايشان مفطور نيست و ارشاد ايشان محال. و طايفه‌يى بر آنك اين قوّه در ايشان مفطور باشد و لكن بسبب غلبۀ بيمارى هوا تباه گشته بود و طعم حقايق برخلاف يابند، حلاوت علوم ايمانى در كام ايشان مرارت نمايد.

و من يك ذا فم مرّ مريض [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote287) يجد مرّا به الماء الزّلالا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote288)   
تذنيب قال اللّه تعالى يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصٰارَ اَللّٰهِ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote289). بر كافّۀ اهل ايمان واجب و لازم است نصرت حق دادن به اعلاى رايت دين مصطفوى و اظهار ملّت محمّدى و ازهاق باطل كردن [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote290)بدفع شرّ مكايد اهل بدعت و ضلالت و منع تصرّف شياطين آدمى صورت [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote291). در حديث صحيح آمده است از سيّد كائنات عليه افضل الصّلوات [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote292):

امّا بعد فانّ خير الامور كتاب اللّه و خير الهدى هدى محمّد و شرّ الامور

1) -يعنى كسى كه دو بار متولّد نشود هرگز بملكوت آسمان نرسد.

2) -سورۀ ق آيه 21 ج 26

3) -طايفه‌اى‌اند: خ

4) -مريضا: م

5) -يعنى بيمارى كه طعم دهانش تلخ است در مى‌يابد مزۀ آب گوارا و صافى را تلخ در مى‌يابد.

6) -س صفّ آيه 14 ج 28-در نسخۀ(خ) : الآيه-يعنى الى آخر الآية

7) -م: (كردن) ندارد.

8) -بصورت: خ

9) -التحيّات: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 53)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

محدثاتها و ايّاكم و محدثات الامور فانّ كلّ محدثة بدعة و كلّ بدعة ضلالة [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote293).

و هم در حديث نبوى است من احدث في امرنا ما ليس منه فهو ردّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote294). شريعت محمّدى و ملّت احمدى، طريقى مستقيم و جادّه‌يى مسلوك است. خاتم المرسلين و امين ربّ العالمين با چندين هزار افواج امّت از اوليا و اصفيا و شهدا و صلحا بر آن جادّه رفته و آن را از خار و خاشاك شكوك و شبهات رفته و اعلام و منازل آن معيّن و مبيّن كرده، از هر قدمى نشانى باز داده و در هر منزلى نزلى نهاده و دفع قطّاع الطّريق را بدرقۀ همّت به همراهى فرستاده. اگر مهوّسى مبتدع [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote295)دعوى كند كه طريق مستقيم اين است [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote296)و خلق را بطريق ديگر دعوت كند، نزديك عقلا بايد كه قول او مسموع و مقبول نباشد. و نصرت دين حق را، دفع او از جملۀ فرائض و لوازم بود. و اهل بدعت و ضلالت، طايفه‌يى باشند كه خود را در لباس اسلام بتلبيس ظاهر گردانند، و كفر و عداوت اسلام در باطن پوشيده دارند، و با اهل اسلام بظاهر درآميزند، و خود را در هيئت علماى محقّق و حكماى مدقّق بخلق نمايند، و مردم را تلقين حجج و براهين قدم عالم و انكار حشر و نشر كنند، و علما و مشايخ اسلام را دشمن دارند، و پيوسته تقبيح صورت حال ايشان كنند. چه بنور علم ايشان عورات و سوءات اين طبقه مكشوف گردد. و علماى ربّانى نجوم آسمان شريعت‌اند. همواره آن را از تصرّف شياطين الانس محفوظ مى‌دارند. و انفاس نورانى ايشان بمثابت شهب ثواقب [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote297)پيوسته مسترقان و مختطفان [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote298)اسرار شريعت را اعنى مردۀ شياطين انسى رجم و قذف مى‌كنند.

و ايشان را از هر جانب پراكنده و بى‌قرار مى‌دارند. و شرّ مكيدت ايشان از خلق دفع مى‌نمايند. و اين طايفه هر كجا مجال تصرّف يابند، خلق را از صحبت علما و تقرّب

1) -يعنى همانا بهترين امرها كتاب خدا و بهترين راهنماييها راهنمايى پيغمبر صلوات اللّه عليه و بدترين امرها بدعتهاى تازه است زنهار بپرهيزيد از بدعتهاى نوظهور كه هر بدعتى ضلالت است. م: (و ايّاكم و محدثات الامور فانّ كلّ محدثة بدعة) سقط شده است.

2) -يعنى هر كه در سنّت و آيين ما چيزى تازه داخل كند مردود و اهل بدعت است.

3) -مبتدعى: خ

4) -مستقيم نيست: خ

5) -ثقب: خ

6) -مسترق: از استراق است يعنى دزديده كارى كردن، مصدر باب افتعال از سرقت بمعنى دزدى و مختطف: اسم فاعل است از اختطاف بمعنى ربودن.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 54)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بديشان تنفير كنند. و در نفوس مستعدّان تصرّفات شيطانى و تخريب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote299)قواعد ايمانى با فساد عقايد و خلع ربقۀ اسلام از رقبۀ انام آغاز نهند. و دلهاى سادۀ پاك را از طهارت فطرت بگردانند. و خود را در پس سپر اسلام بپوشانند، و تير اغوا و اضلال بر هدف دين و ملّت راست كنند. و پنهان از نظر خلق مردم را به ضلالت و هلاك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote300)خوانند إِنَّهُ يَرٰاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ تَرَوْنَهُمْ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote301)اين جماعت‌اند اعداى دين و اخوان شياطين و جهّال علما [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote302)آيين و ضلاّل مضلّين. در حديث صحيح است كه انّ اللّه تعالى لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من النّاس و لكن يقبض العلم بقبض العلماء فاذا لم يبق عالم اتّخذ النّاس رؤساء جهّالا فسئلوا فافتوا بغير علم فضلّوا و اضلّوا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote303).

هيچ عبادت در حضرت ربّ العالمين چندان وقع ندارد كه دفع اين جماعت، و رفع اساس بدعت و زندقۀ ايشان، و نصرت دين نبوى و ملّت مصطفوى. و اهل انتصار [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote304)دو طايفه‌اند، اهل قدرت و اهل علم. اهل قدرت بطريق قتل و صلب يا نكال و عقوبت يا نفى و ابعاد [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote305)و اهل علم بكشف عوار [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote306)و اظهار زندقه و الحاد ايشان. و هر كه بر يكى از اين دو طريق قدرت دارد، بدان مأمور بود و باتيان آن مأجور و بترك مأخوذ.

امير المؤمنين على عليه السّلام گفته است يخرج فى آخر الزّمان قوم يتكلّمون

1) -تخرّب: خ

2) -هلاكت: خ

3) -س اعراف آيه 26 ج 8

4) -علماى: خ

5) -اين حديث را با اختلاف در بعضى كلمات امام محمد غزّالى (450- 505) در جزو اوّل احياء العلوم آورده است-يعنى خداوند علم را از مردم نمى‌گيرد و ليكن چون علماى قوم در گذشتند علم در مى‌گذرد و چون عالم در ميان مردمان بجا نماند جهّال را بسرورى و پيشوايى بر مى‌گيرند و از ايشان مسائل مى‌پرسند و جاهلان بى‌وقوف فتوى مى‌دهند و خود گمراه باشند و مردمان را نيز گمراه سازند-كلمۀ(يقبض) دوّم بصيغۀ معلوم و مجهول هر دو جائز است و (قبض) بصيغۀ مجهول بمعنى مردن و مشرف شدن بر فوت استعمال مى‌شود.

6) -ابتصار: م ظاهرا تصحيف كاتب است

7) -يعنى راندن و دور كردن-خ: با نكال با نفى

8) -با كشف عوار: خ-عوار بضم و فتح اوّل يعنى عيب و عار.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 55)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بكلام لا يعرفه اهل الاسلام و يدعون النّاس الى كلامهم فمن لقبهم فليقاتلهم فانّ قتلهم اجر عند اللّه عزّ و جلّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote307)اللهمّ نحّنا عن صحبتهم و نجّنا من مرافقتهم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote308).

1) -يعنى در آخر زمان قومى بيرون آيند و سخنانى گويند كه اهل اسلام ندانند و مردمان را بسخنان خويش دعوت كنند هر كه اين قوم را ببيند بايد كه ايشان را بكشد كه كشتن اين مدّعيان را پيش خدا مزد و ثواب است.

2) -جملۀ دعائى از خود مؤلف است نه جزو گفتار امير المؤمنين عليه السلام-و در (خ) ندارد، يعنى خدايا ما را از صحبت ايشان دور كن و از مرافقتشان نجات بخش.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 56)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب دوم در بيان علوم و ان مشتمل** [**1**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote309)**است بر ده فصل**

**فصل اول در تعريف علم و مراتب آن**

مراد از علم نورى است مقتبس از مشكات نبوّت در دل بندۀ مؤمن كه بدان راه يابد به خداى يا بكار خداى يا بحكم خداى. و اين علم وصف خاصّ انسان است و ادراكات [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote310)حسّى و عقلى او از آن خارج. و فرق ميان عقل و اين علم آنست كه عقل نورى است فطرى كه بدان صلاح از فساد و خير از شرّ متميّز گردد. و آن مشترك است ميان مؤمن و كافر. و علم خاصّ مؤمنان راست. و علمى كه مشترك است ميان مؤمن و كافر عقلى است كه تميز كند ميان صلاح و فساد امور دنيوى. چه اين عقل هم مؤمن را تواند بود و هم كافر را [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote311)امّا عقلى كه تميز كند ميان صلاح و فساد امور اخروى، آن خاصّۀ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote312)مؤمنانست. و ميان او و علم تلازم واقع. و ديدۀ اين عقل بنور هدايت روشن است و بكحل شريعت مكحّل. و عقل در ذات خود يك چيز است و ليكن دو وجه دارد.

يكى در خالق، و عبارت از او عقل هدايت كه خاصّۀ مؤمنانست. و يكى در خلق، و اين [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote313)عقل مشترك است كه آن را عقل معاش خوانند. و اهل ايمان و طالبان [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote314)حق و آخرت را عقل معاش تابع عقل هدايت بود. در هر صورت كه عقل معاش را با عقل هدايت موافقت و مطابقت بود آن را معتبر دارند و بر مقتضاى آن عمل كنند. و هر كجا عقل معاش را با هدايت مخالفت [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote315)افتد آن را از درجۀ اعتبار اسقاط كنند و بدان مبالات ننمايند. از اين سبب اهل دنيا ايشان را بضعف عقل نسبت كنند. و ندانند كه ايشان را وراى عقل ايشان، عقلى ديگر است.

و علم سه گونه است يكى علم توحيد چنانكه فرمود فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote316).

دوم [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote317)علم معرفت كار خداى از اعدام و ايجاد و تقريب و ابعاد و اماتت و احيا و حشر و نشر

1) -مرتّب: خ.

2) -ادراك: خ.

3) -خ (چه اين عقل الخ) ندارد.

4) -خاصّه از آن: خ.

5) -و آن: خ.

6) -و طالب: خ.

7) -مخالف: خ

8) -س محمّد (قتال) يه 21 ج 26

9) -و دوم: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 57)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ثواب و عقاب و غير آن. سوم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote318)علم احكام شريعت از اوامر و نواهى. و هر يكى را از اين مسالك سه‌گانه سالكى است جداگانه. سالك مسلك اوّل را، عالم ربّانى خوانند. و در علم او آن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote319)دو علم ديگر داخل من غير عكس. و سالك مسلك دوم را، عالم اخروى خوانند. و در علم او علم شريعت مقدار فريضت داخل من غير عكس. و سالك مسلك سوم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote320)را، عالم دنيوى خوانند و او را از آن دو علم ديگر خبر نه يَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ هُمْ عَنِ اَلْآخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote321)چه اگر خبر داشتى، آنچه دانستى بعمل آوردى، از بهر آنك فتور در اعمال نتيجۀ قصور ايمان است. اگر دل به خداى و كار آخرت ايمان داشتى، از اعمال خير هيچ فرونگذاشتى.

علماى ربّانى با وجود ايقان به وحدانيّت حق تعالى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote322)ايمان دارند به آخرت و كار خداى و منقاد و مستسلم‌اند مر احكام اسلام را. ايشانند سابقان [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote323). و اهل تصوّف و علماى اخروى با وجود ايمان باحوال آخرت، از علوم اسلامى آنچه محتاج اليه است بهره دارند، و آن را در عمل مى‌آرند. ايشانند ابرار و اصحاب اليمين [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote324). و علماى دنيوى جز ظاهر علوم اسلام كه آن را بواسطۀ تعلّم تلقّى كرده‌اند هيچ نصيب ندارند. آنچه دانسته‌اند بعمل نيارند بسبب ضعف ايمان. و از دخول در مداخل محرّمه و مكروهه محترز نباشند، و شرّ ايشان به ديگران متعدّى بود. ايشانند اصحاب الشّمال و اشرار النّاس و علماء السّوء، كه در حقّ ايشان و عيد و تحذير [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote325)وارد شده است، در حديث معراج آمده است از حضرت رسالت كه آن شب بر جماعتى بگذشتم كه لبهاى ايشان بمقراض آتشين مى‌بريدند. پرسيدم كه شما چه قوميد. گفتند ما آن گروهيم كه به نيكى مى‌فرموديم و خود بجاى نمى‌آورديم. و از بدى نهى مى‌كرديم و بر آن اقدام مى‌نموديم.

و همچنين در حديث آمده است كه اشدّ النّاس عذابا يوم القيامة من لم ينفعه علمه [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote326)و همچنانك هيچ‌كس بهتر از علماء ربّانى و اخروى نيست، هيچ‌كس بدتر از علماى

1) -سيم: م.

2) -اين: خ

3) -سيم: م

4) -س روم آيه 6 ج 21

5) -حق سبحانه: خ.

6) -سابق ايشانند، خ.

7) -ايشان را ابرار و اصحاب اليمين خوانند: خ.

8) -تهديد: خ.

9) -يعنى سخت‌ترين مردمان از جهت عذاب قيامت كسى است كه از علم خود سود نبرد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 58)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

دنيوى نيست، چنانك در حديث است انّ خير الخير خيار العلماء و انّ شرّ الشّر شرار العلماء [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote327)و سبب آنست كه هيچ چيز از علم سودمندتر نيست، وقتى كه از بهر خداى طلبند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote328). و هيچ چيز از او زيان كارتر نيست وقتى كه از براى دنيا جويند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote329)زيرا كه هر چه نفع او بيش، مضرّت او بيش. و علم مانند غذاست كه در نفس خود صلاحيّت پرورش دارد. و ليكن به نسبت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote330)با اصحّا كه مزاج ايشان مستقيم بود و معده و اقطار تنشان از اخلاط فاسده پاك. و امّا به نسبت با بيماران كه مزاج ايشان منحرف بود و تن از اخلاط رديّه ممتلى، مدد علّت و سبب زيادتى مرض و موجب هلاك باشد. همچنين علم در نفس خود غذائى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote331)نافع است سبب تربيت و تنميت اخلاق نفوس و احوال قلوب و لكن [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote332)بشرط آنك مغتذى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote333)كه متعلّم است معلول هواى طبيعت [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote334)و محبّت دنيا نبود و مزاج او از استقامت توجّه بحضرت الهى منحرف نه.

و هرگاه كه مزاج دل به محبّت و ميل بدنيا منحرف گردد و اجزاى وجود باخلاق رديّه ممتلى شود، علم سبب زيادتى مرض هوا گردد و اخلاط اخلاق رديّه از كبر و عجب و حقد و حسد و غير آن قوّت گيرد [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote335)و مؤدّى شود بهلاك، اين غبن عظيم نگر كه عملى كه دليل نجاتست سبب هلاك شود، و عالمى كه بدو گرفتاران هاويۀ هوا از سجّين طبيعت خلاص يابند، پايبند دام هوا گردد.

من غصّ داوى بشرب الماء غصّته [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote336) فكيف يصنع من قد غصّ بالماء [11](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote337)

1) -يعنى علماى خوب از هر خوبى خوب‌تر و علماى بد از هر بدى بدترند.

2) -جويند: م.

3) -طلبند: م.

4) -نسبت: خ.

5) -غذاى: م.

6) -و ليكن: م.

7) -متغذّى: خ. باب تفعّل و افتعال هر دو در اين مادّه به يك معنى آمده است.

8) -هوا و طبيعت: م.

9) -گيرند: خ.

10) -من عطش: م.

11) -يعنى هر كه طعامش گلوگير شود بآشاميدن آب درمان كند. پس چكند كسى كه آبش گلوگير شده است. -عين اين مضمون در اشعار عدىّ بن زيد تميمى است كه در حبس نعمان بن منذر گفت: ابلغ النّعمان عنّي مالكا انّنى قد طال حبسي و انتظاري لو بغير الماء حلقي شرق كنت كالغصّان بالماء اعتصاري نظيرش در امثال فارسى: هر چه بگندد نمكش مى‌زنند واى به‌وقتى كه بگندد نمك ناصر خسرو گويد: گوشت چون گنده شود او را نمك درمان بود چون نمك گنده شود او را بچه درمان كنند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 59)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

علم نافع را علامت آنست كه در نفس تقوى و تواضع و نيستى زيادت كند، و نايرۀ شوق و طلب را مشتعل‌تر گرداند. و علامت علم ضارّ آنك [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote338)در نفس كبر و تفاخر و غرور و طلب دنيا زيادت گرداند. و توقيع اين سخن فتوى شريعت و نصّ حديث نبوى است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote339)آنجا كه فرمود عليه افضل الصّلوات من طلب العلم للّه لم يصب منه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote340)بابا الاّ ازداد به في نفسه ذلاّ و فى النّاس تواضعا و للّه خوفا و فى الدّين اجتهادا فذاك الّذى ينتفع بالعلم فليتعلّمه و من طلب العلم للدنيا و المنزلة عند النّاس و الحظوة [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote341)عند السّلطان لم يصب منه بابا الاّ ازداد به فى نفسه عظمة و على النّاس استطالة [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote342)و باللّه اغترارا و فى الدّنيا جفاء فذاك الّذى لا ينتفع بالعلم فليكفّ و ليمسك عن الحجّة علي نفسه و النّدامة و الخزي [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote343)يوم القيامة. و انتفاع و تمتّع از علم، كسى را دست دهد كه ملازمت عزايم نمايد نه متابعت رخص چنانك ابو يزيد بسطامى گفته است انّ اللّه تعالي اختار من الخلق قلوبا شرحها بنور هدايته و اشرق فيها شعاع معرفته و نصب فيها سرير محبّته ثمّ اسكنها ودائع علمه و حكمته فمن عمل بعزائم ما علم [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote344)فقد حفظ الوديعة و من يتّبع الرّخص [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote345)فقد ضيّعها و فرّط في حفظها و لزمه ضمانها.

و علم نافع مدد حيات دل است و انقطاعش از دل سبب ممات او چنانك فتح موصلى [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote346)

1) -آنست كه: خ.

2) -م (است) ندارد.

3) -اصابه در اينجا بمعنى يافتن و گرفتن است.

4) -حظوه: بتقديم حاء بى‌نقطه بر ظاء نقطه‌دار بمعنى جاه و مقام و منزلت

5) -استطاله: تكبّر و گردن فرازى.

6) -خزى: بلا و رسوايى.

7) -علمه: خ.

8) -رخص: در مقابل عزائم يعنى امورى كه با تسهيل مقرّر شده و مسامحه و سهل‌انگارى در آنها جائز است. برخلاف عزائم كه مقرّرات قطعى است و شبهه و تأويل در آنها راه ندارد.

9) -در ميان عرفا و عبّاد و زهّاد نامدار دو نفر بنام فتح موصلى معروفند كه غالبا به يكديگر اشتباه مى‌شوند و حكايات ايشان نيز به يكديگر مخلوط شده است. يكى ابو محمد فتح بن و شاح ازدى موصلى كه در سال 170 يك‌صد و هفتاد فوت شد. ديگر ابو نصر فتح بن سعيد موصلى كه وفات او را در سنۀ دويست و بيست 220 ضبط كرده‌اند. رجوع شود بكتاب صفة الصفوة ج 4 ص 153-161 چاپ حيدرآباد دكن.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 60)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

گفته است البس الرّجل اذا منع عنه الطّعام و الشّراب يموت قالوا بلى قال كذلك القلوب اذا منع عنها [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote347)الحكمة و العلم ثلاثة ايّام تموت.

و امير المؤمنين على عليه السّلام گفته است العلماء سرج الازمنة و كلّ عالم مصباح زمانه يستضيء به اهل عصره [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote348). و از اينجا معلوم مى‌شود كه وجود علماى ربّانى در ميان مردم، بهترين نعمتى است از نعمتهاى الهى، و غيبت ايشان، نقمت حق و سبب ظلمت كفر و ضلالت.

و منبع علم، دل است. و ظهور آن، به محافظت آداب حضرت عزّت متعلّق.

چنانك در بعضى كتب منزله حق تعالى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote349)وحى كرده كه يا بني اسرائيل لا تقولوا العلم فى السّماء من ينزل به و لا فى تخوم [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote350)الارض من يصعد به و لا من وراء البحار من يعبر يأتى به، العلم مجعول فى قلوبكم تأدبوا بين يدي بآداب الرّوحانيّين و تخلّقوا باخلاق الصّدّيقين اظهر العلم من قلوبكم حتّى يغطيكم و يغمركم [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote351).

**فصل دوم در مأخذ علم**

بدانكه مصدر و منشأ جمله علوم، حضرت الهى است. و اوّل موردى كه فيض

1) -اوعيتها: خ.

2) -اين حديث در جزو اوّل احياء العلوم به عبارت (قال بعضهم) نقل شده است. -يعنى علما چراغهاى روزگارانند. هر عالمى چراغ عصر و زمان خويش است كه مردمان به پرتو او روشنى مى‌گيرند.

3) -حق سبحانه: خ.

4) -تخوم، جمع تخم است بمعنى قعر و حدّ و نهايت-و تخوم ارض بمعنى قعر و منتهى اليه زمين است.

5) -يعنى خداوند مى‌فرمايد اى بنى اسرائيل مگوييد و مپنداريد كه علم در آسمانهاست، كيست كه آن را از آسمان فرود بياورد. مگوييد كه علم در قعر زمين است، كيست كه آن را بالا بياورد. مگوييد كه علم از آن سوى درياهاست، كيست كه از درياها بگذرد و علم را از وراى بحار بياورد. -علم را در آسمانها و قعر زمين و از آن سوى درياها مجوييد. بلكه از درون خود جستجو كنيد. علم در دل خود شماست. زيردست من بآداب روحانى و اخلاق صدّيقان تربيت شويد تا علم را از درون شما آشكار سازم چنانكه سراپا وجود شما را فرا گيرد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 61)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

علم ازلى بر او وارد و فايض شد، قلب مصفّاى مصطفوى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote52)و نفس مزكّاى نبوى بود، كه به تزكيۀ الهى و تصفيۀ ربّانى از شوايب كدورات هوا و الواث طبيعت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote353)صافى و مطهّر گشت. و در او بمناسبت صفا و طهارت، قبول نزول علم پديد آمد. و سبب فراغت و خلوّ از ما سوى اللّه، دل او سعت و گنجايى انصباب بحر ازلى يافت. و چون بحر طافح از توارد امواه علوم در تموّج آمد. و از آن نوازل احوال سنيّه متوالى و متعاقب كشت. و شعبه‌يى از وى در مجارى صفات نفس روان شد. و به انهار اخلاق الهى منشعب گشت. و نهرى از او به زمين قالب رسيد، و بجداول اعمال صالحه انقسام پذيرفت. و هر جدولى از آن موزّع بر سواقى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote354)اوقات و ساعات بمحلّ ظهور پيوست.

و ظاهر و باطن نبوى بفيض علم و عمل ناضر و مرتوى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote355)شد. و بعد از كمال نضارت و ارتوا چون امداد فيض علوم هنوز متواتر و متعاقب بود و از حدّ احتياج او زيادت، حق تعالى مر قبول آن زيادت را، از قلوب و نفوس امّت بمناسبت صفا و طهارت، چندين هزار جداول استعداد مهيّا گردانيد. و از قلب منوّر و نفس مطهّر نبوى، فيض علوم و احوال و اخلاق و اعمال در قلوب و نفوس امّت روان شد، و اوعيۀ قلوب و نفوس ايشان در قبول نزول [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote356)فيض متفاوت و مختلف آمد. بعضى قبول اعمال بيش نداشتند.

و ايشان عبّاد بودند. و بعضى قبول اخلاق و اعمال بيش نداشتند. و ايشان زهّاد بودند. و بعضى قبول اعمال و اخلاق و احوال همه داشتند. و ايشان صوفيان بودند، كه بكمال متابعت رسول عليه الصّلاة و السّلام استعداد تمام يافتند. پس معلوم شد كه مأخذ جملۀ علوم، وجود سيّد كائنات است عليه افضل الصّلوات. و اقتباس انوار علوم ظاهره و باطنه همه از مشكات كلمات تامّات و مصابيح اعمال و اخلاق و احوال

1) -مصطفى: خ.

2) -طبيعى: خ.

3) -سواقى: جمع ساقيه بمعنى جوى كوچك است. -در اصطلاح اطبّاى قديم در مقام تشبيه عروق و اورده و همچنين در عبارات صوفيّه در مقام تشبيه مجارى فيض، سواقى را خردتر از جداول و جداول را كوچكتر از انهار شمارند. پس نهر بمعنى جوى بزرگ است كه جداول از آن منشعب مى‌شود. و هر جدولى به ساقيه‌ها منقسم مى‌گردد امّا در بعضى كتب لغت از قبيل السّامى فى الاسامى (جدول) را مرادف (سريّ) جوى كهتر از (ساقيه) ضبط كرده‌اند.

4) -ناصر: صيغۀ وصف است از (نضرت) و (نضارت) بمعنى تازگى و سرسبزى. -مرتوى: از (ارتواء) بمعنى شادابى و سيرابى.

5) -و نزول: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 62)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اوست. و هر جذوه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote53)كه نه از مصباح نبوّت او مقتبس باشد به حقيقت آن را علم نخوانند. علوم جملۀ علما غيضى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote358)از فيض علم اوست. هر كس بقدر استعداد از وى نصيبى يافتند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote359)أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَسٰالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهٰا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote360). علماى ظاهر از ظاهر آن كلمات نصيب يافتند، و علماى باطن از باطن آن. زيرا كه هر كلمه‌يى از كلمات قرآن و حديث نبوى، ظهرى و بطنى دارد. ظهر او نصيبۀ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote361)علماى ظاهر و بطن او نصيبۀ علماى باطن.

و علماى ظاهر سه طايفه‌اند: مفسّران و اصحاب حديث و فقها. مفسران بعلم لغت و نحو و صرف و وجوه قرائات و شأن نزول آيات و اصول قصص منسوب، و اصحاب حديث بعلم روايت و سماع و اسامى روات و جرح و تعديل و صحيح و سقيم معروف. و فقها بعد از احاطت بعلوم ايشان به دقايق فهم و تعمّق نظر و استنباط فروع و احكام متجدّدۀ غير منصوصه از اصول نصوص و فرق ميان ناسخ و منسوخ و مطلق و مقيّد و مجمل و مفصّل [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote362)و عامّ و خاصّ و محكم و متشابه مخصوص.

و امّا علماى باطن و متصوّفه با علماى ظاهر در علوم ايشان متّفق‌اند، و مخصوص به زوايد علوم عزيزه و احوال شريفه كه بعضى از آن در طىّ اين سواد درج افتد ان‌شاءالله.

و حق سبحانه و تعالى بوجود اين علما، حمايت دين نبوى و حفظ ملّت مصطفوى مى‌كند، و آسمان شريعت را از تصرّف شياطين الانس حراست مى‌نمايد، تا هر كه از تلقاء نفس خود خواهد كه بر شرع افترائى كند علماى ملّت كه شهب سماى شريعت‌اند، او را رجم و قذف [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote363)مى‌كنند. و هر علم كه از كتاب الهى و سنّت نبوى مستفاد نبود، مردود و نامقبول است و از درجۀ اعتبار ساقط، الاّ علمى كه در فهم آن محتاج اليه بود.

1) -جذوه: بفتح جيم و سكون ذال معجمه بمعنى اخگر و پارۀ آتش است و جمعش (جذوات) بفتحتين.

2) -غيض: بمعنى آب اندك است-و گويند (هذا غيض من فيض) يعنى اندكى است از بسيار و مشتى است از خروار.

3) -يافت: م.

4) -س رعد آيه 18 ج 13-يعنى خداوند از آسمان آب فروفرستاد واديها هر كدام به اندازۀ خود آب گرفتند و روان شدند. عرفا گويند اشارتى است بمقام تجلّى فعل و مراد آب حيات و فيض موهوب الهى است خواه فيض هستى مطلق و خواه آثار و لوازم وجود خاصّ.

5) -نصيب: خ.

6) -مفسّر: م.

7) -رجم، راندن و سنگسار كردن-قذف بيرون افكندن و سنگ انداختن.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 63)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل سوم در علم فريضت و فضيلت**

قال النّبى صلّى اللّه عليه و سلّم طلب العلم فريضة على كلّ مسلم و مسلمة [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote364)علمى كه طلب آن بر كافّۀ مسلمانان فريضت است، نزديك علماء مختلف فيه است.

بعضى گفته‌اند علم اخلاص است. زيرا كه همچنانك عبادت حق تعالى فرض است، اخلاص در عبادت هم فرض است چنانك فرمود عزّ من قائل و ما امروا الاّ ليعبدوا اللّه مخلصين له الدّين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote365). پس همچنانك علم عمل فرض بود، علم اخلاص عمل هم فرض بود. و بعضى گفته‌اند علم آفات اخلاص است، يعنى صفات نفوس كه ظهور آن مخرّب قاعدۀ اخلاص است. پس علم اخلاص موقوف بود بر علم صفات نفوس. و هر چه واجبى بر آن موقوف بود واجب بود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote366). و بعضى گفته‌اند علم وقت است، يعنى دانستن آنك هر وقت اشتغال بچه چيز اهمّ و اولى است از افعال و اقوال. و بعضى گفته‌اند علم حال است، يعنى دانستن حالى كه ميان بنده و خداوند بود و ادبى كه بدان حال مخصوص باشد و وقوف يافتن بر زيادت و نقصان آن در هر وقت. و بعضى گفته‌اند علم خواطر است و تمييز ميان آن. چه منشأ افعال خواطراند. و صلاح و فساد اعمال متعلّق بدان است. و اين جمله كه بر شمرده شد، فضيلت‌اند نه فريضت.

زيرا كه هر چه فريضت بود ترك آن روا نباشد. پس اگر علم فريضت يكى از اين علوم بود ترك آن هيچ مسلمان را جائز نباشد. چه رسول عليه الصّلاة و السّلام فرموده است كه بر همه مسلمانان فرض است. و معلوم است كه دانستن آن كافّۀ مسلمانان را امرى محال است. از بهر آنك نه هر فطرتى مستعدّ اين علم تواند بود، و تكليف ما لا يطاق مشروع نه. و اصحّ اقوال متقدّمان در اين معنى قول شيخ ابو طالب مكى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote367)است

1) -اين حديث بطريق مختلف شيعه و سنّى روايت شده است.

2) -س بيّنه آيه 4 ج 30

3) -و هر چه واجبى موقوف آن بود آن هم واجب باشد: خ.

4) -شيخ ابو طالب محمّد بن علىّ بن عطيّه مكّى مؤلّف كتاب قوت القلوب از عرفاى معروف سدۀ چهارم هجرى و بدو واسطه از مريدان شيخ سهل بن عبد اللّه تسترى است وفاتش در بغداد ماه جمادى الآخره سنۀ 386 اتفاق افتاد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 64)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كه گفته است علم مفترض، علم مبانى اسلام است يعنى اركان خمسه، كلمۀ شهادتين و صلاة و زكات و صوم و حجّ. و قولى آنك علم بيع و شرى و طلاق و نكاح است.

چه دانستن اين خاصّ و عام را واجب است. زيرا كه فهم آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote368)همه عقلا را ممكن است. و حدّى كه جامع بود جميع اقوال را در اين معنى قول شيخ الاسلام شهاب الدين عمر سهروردى است رحمه اللّه كه گفته است علم مفترض، علم مأمورات و منهيّات است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote369). چه هر چه بنده بفعل آن مأمور بود يا بترك آن منهىّ، علم آن بر او واجب بود تا عمل بر او مرتّب گردد. و احكام شرعى از مأمورات و منهيّات بر دو قسم‌اند. قسمى آنك عموم مكلّفان را شامل بود، و آن علم مبانى اسلام [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote370)و بيع و شرى و نكاح و طلاق است، كه بر كافّۀ مسلمانان بحكم لزوم و استمرار يا ضرورت و احتياج واجب است. و قسمى آنك بر بعضى خواصّ كه استعداد و طاقت دانستن آن دارند، فرض بود. و بر عوام كه طاقت ندارند فرض نبود. و در اين قسم علوم فضائل مانند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote371)علم اخلاص و علم خواطر و علم حال و غير آن كه ذكرش تقديم يافت، به نسبت با بعضى خواصّ كه استعداد آن ايشان را مهيّا بود، از جملۀ فرائض باشد و بدان مأمور و از مخالفت آن منهىّ باشند. وقتى كه اين آيت آمد كه وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اَللّٰهُ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote372)بعضى از صحابه بدان غمناك شدند و گفتند ما بتوانيم كه خواطر رديّه را در فعل نياوريم. و لكن حبس خواطر رديّه نتوانيم. پس اگر بر آن حسابى و مؤاخذتى رود، كار دشوار بود. آنگاه اين آيت آمد لاٰ يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote373)يعنى هر كه نتواند، بدان مأمور نبود و بترك آن ماخوذ نباشد. امّا هر كه تواند حبس خاطرهاى معصيت كردن، بر او

1) -اين، خ.

2) -در كتاب عوارف المعارف در جزو اقوال مختلف دربارۀ علم فريضت عقيدۀ شيخ ابو طالب مكّى را نقل مى‌كند و بعد از نقل اقوال مى‌گويد «و ميلى فى هذه الأقاويل الى قول الشّيخ ابى طالب اكثر» و سپس مى‌نويسد «و عندي فى ذلك حدّ جامع لطلب العلم المفترض فاقول العلم الّذى طلبه فريضة علي كل مسلم علم الامر و النّهي و المأمور ما يثاب علي فعله و يعاقب علي تركه و المنهىّ ما يعاقب على فعله و يثاب علي تركه. . . الخ» .

3) -اسلام است: خ.

4) -و مانند: م. زيادت و او ظاهرا از كاتب است.

5) -س بقره آيه 284 ج 3

6) -س بقره آيه 286 ج 3

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 65)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

واجب بود. و مشايخ كه هر يك تعيين چيزى كرده‌اند و آن را فرض شمرده، بحسب حال خود گفته‌اند. پس اين حدّ شامل و متناول بود جملۀ علوم را كه ديگران گفته‌اند از علوم دراست و وراثت.

**فصل چهارم در علم دراست و وراثت**

علم دراست علمى است كه اوّل تا آن را نخوانند و ندانند عمل كردن نتوانند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote374)و علم وراثت علمى است كه تا اوّل بر مقتضاى علم دراست عمل نكنند، آن را ندانند و نيابند. و اين معنى مستفاد است از اين حديث كه من عمل بما علم ورّثه اللّه علم ما لم يعلم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote375). و اين آيت كه هُوَ اَلَّذِي بَعَثَ فِي اَلْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote376)هم مطابق اين معنى است. يتلو عليهم آياته يعنى علم دراست كه به تلاوت حاصل شود، برايشان خواند. و يزكّيهم يعنى بر مقتضاى عمل بدان علم، نفوس ايشان را تزكيه كند. و يعلّمهم الكتاب و الحكمة يعنى بعد از تزكيه ايشان را، علم حقايق و حكم قرآن كه آن علم وراثت است تعليم كند. پس علم دراست آنست كه مقدّمۀ عمل بود. و علم وراثت نتيجۀ آن باشد.

و علم بى‌عمل عقيم بود، و عمل بى‌علم سقيم. و ازدواج علم و عمل كه منتج علم وراثت است، نتيجۀ صحّت ايمان است. و علم بى‌عمل علامت ضعف آن. چه فتور اعمال از قصور ايمان خيزد. و مراد از عمل، زهد و تقوى است. كه بنده ظاهر و باطن خود را به مصقلۀ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote377)تقوى و زهد بزدايد، و از زنگ هوا و طبع [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote378)طبع پاك كند تا در او صورت حقايق ايمان متجلّى گردد. قال اللّه تعالى وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اَللّٰهُ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote379)اوّل

1) -عمل نتوانند كردن: م.

2) -ما لا يعلم: خ. يعنى هر كه عمل كند بدانچه مى‌داند خداوندش ميراث دهد معرفت آنچه را كه نمى‌داند.

3) -س جمعه آيه 2 ج 28

4) -مصقله: بكسر ميم و سكون صاد و فتح قاف يعنى آلت زنگ‌زدا.

5) -طبع بتحريك: زنگ و چرك.

6) -س بقره آيه 282 ج 3

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 66)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بتقوى فرمود و آنگاه تعليم بر آن مرتّب گردانيد تا اشارت بود بدانك [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote54)علوم وراثت حاصل نشود الاّ به مقدّمۀ تقوى. و مجرّد عمل ظاهر در افادت اين علم كافى نبود، الاّ وقتى كه عمل باطن كه عبارتست از حقيقت زهد و تقوى با آن ضمّ گردد. و علما كه ورثۀ انبيااند بواسطۀ تصحيح نسبت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote381)معنوى كه سبب ميراث معنوى است، علم حقايق ايمان بميراث بديشان رسيده است. و آن نسبت معنوى ابوّت و بنوّت است.

چه انبيا آباء معنوى‌اند. و علماى ربّانى اولاد و اعقاب معنوى ايشان.

و ولادت دو قسم است، صورتى و معنوى. ولادت صورتى خروج اجنّۀ ارواح بشرى است [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote382)از مشيمۀ عالم غيب به فضاى عالم شهادت بواسطۀ آباى صورتى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote383). و در اين ولادت نسب صورتى لازم شود. و ميراث صورتى از اسباب و اموال، تابع آن بود.

و ولادت معنوى بر عكس آن خروج اجنّۀ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote384)ارواح مؤمنان است از مشيمۀ عالم شهادت به فضاى عالم غيب بواسطۀ آباى معنوى. و در اين ولادت نسب معنوى ثابت گردد.

و ميراث معنوى از علوم و احوال به تبعيّت لازم آيد. و ابتداى اين ولادت آنگاه بود كه روح از قيد تعلّقات دنيوى و نظر محبّت با دنيا و اهل آن بكلّى خلاص يابد و مطالعۀ احوال آخرت و صورت غيب نصب العين او شود. و اين ولادت است كه عيسى عليه السّلام از آن خبر داد لن يلج ملكوت السّماء من لم يولد مرتين.

و همچنان‌كه ولادت صورتى مشروط است بوجود نطفه و استقرار آن در رحم و تسويۀ اعضاء و نفخ روح در آن، همچنين ولادت معنوى مشروط است بوجود كلمۀ ايمان و استقرار آن در دل و تسويۀ حقايق ايمانى از توبه و زهد و توكّل و صبر و شكر و رضا و محبّت و شوق و تفويض و تسليم و فنا و بقا و عين اليقين و حقّ اليقين و نفخ روح توحيد در صورت مسوّاة ايمانى. پس خروج از عالم ملك و شهادت و ولوج در عالم ملكوت و غيب، جز بواسطۀ ايمان بغيب صورت نپذيرد. زيرا كه باطن چون بنور ايمان و ايقان منوّر شد و باستمرار مطالعۀ امور غيبى با غيب انس گرفت و از التفات

1) -مرتّب گردانيد پس علوم: خ-

2) -نسب: م.

3) -بشر است: خ.

4) -صورت: م.

5) -اجنّه: جمع جنين است بمعنى كودك كه در شكم مادر است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 67)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بدنيا و احوال آن اعراض كرد، غيب او شهادت گشت و شهادت او [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote385)غيب. از جهت آنكه دل او پيوسته حاضر عالم غيب بود پس آنگه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote386)بدل و جان دايما در غيب متوطّن بود و بتن در عالم شهادت. و چون واسطۀ ايمان بغيب سبب ولادت معنوى است، اوّلا وجود انبيا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote387)، و ثانيا وجود اوليا نسبت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote388)ابوّت ايشان مر مؤمنان را ثابت بود، و بدان نسب ميراث علوم ايمانى حاصل. و هر كه بكلّى از دنيا و اغراض آن اعراض نكند و روى به آخرت نيارد علامت آنست كه هنوز حقيقت ايمان در دل او فرونيامده است، اگر چه بظاهر مقلّد احكام اسلام بود چنانكه كلام مجيد از آن عبارت كرد قٰالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ اَلْإِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote389). و اسلام مر ايمان را بمثابت جسد است. و ايمان اسلام را بجاى روح. و علوم اسلامى قشور علوم [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote390)ايمانى است. و آن علوم دراست است كه كه مقدّمات اعمال‌اند. و علوم ايمانى لباب و خلاصۀ آن. و آن علوم وراثت است كه علماى ربّانى و متصوّفه را به نسبت معنوى در ولادت معنوى بميراث رسيده است از رسول صلّى اللّه عليه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote391)و سلّم. و همچنانك آدم عليه السّلام در عالم صورت پدر صورى [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote392)است كه تا انقراض وجود عالم اولاد و اعقاب او بر طريق [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote393)توالد و تناسل از يكديگر متوارث باشند و اسباب و اموال دنيوى بطنا بعد بطن از اسلاف به اخلاف منتقل شود، همچنين رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در عالم معنى پدر معنوى است كه تا انقراض وجود، اولاد و اعقاب او بطريق توالد و تناسل معنوى، علوم از يكديگر بميراث مى‌يابند و مواريث علوم و احوال و اخلاق و اعمال نبوى از اسلاف به اخلاف بطنا بعد بطن منتقل مى‌گردد. وليد بن مغيره [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote394)چون از اين ولادت خبر نداشت از سر جهل رسول را صلّى اللّه عليه و سلّم ابتر خواند. ندانست كه نسل او صورى و معنوى تا قيامت باقى است و ابتر به حقيقت او بود كه اولاد صورى [11](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote395)كه انقطاع از لوازم آنست، بيش

1) -م (او) ندارد.

2) -م (آنگه) ندارد.

3) -انبياست: خ

4) -نسب، م.

5) -س حجرات آيه 14 ج 26.

6) -علم: خ.

7) -عليه و آله: خ.

8) -صورتى: خ.

9) -بطريق: خ.

10) -وليد بن مغيرة بن عبد اللّه بن عمر بن مخزوم قرشى مخزومى.

11) -صورتى، خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 68)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نداشت، چنانك قرآن مجيد در حقّ او فرمود إِنَّ شٰانِئَكَ هُوَ اَلْأَبْتَرُ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote396)و از اينجاست قول رسول صلّى اللّه عليه و سلّم كلّ حسب و نسب ينقطع الاّ حسبى و نسبى.

**فصل پنجم در علم قيام**

مراد از علم قيام نزديك متصوّفه آنست كه بنده در جميع حركات و سكنات ظاهره و باطنه حقّ تعالى را بر خود قايم و مطّلع بيند و در كلّ احوال و اقوال و افعال او را رقيب خود داند. و اين اصطلاح مستنبط از معنى اين آيت است كه أَ فَمَنْ هُوَ قٰائِمٌ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote397). و نشان اين علم آنست كه بنده دائما ظاهر و باطن خود را به حليت آداب موافقت احكام الهى آراسته دارد، و از كسوت مخالفت و منخلع گرداند، بر مثال بنده‌يى كه او را سيّدى نافذالامر صاحب هيبت بحكمى مخصوص مأمور گرداند و از چيزى نهى فرمايد و خود بايستد و مراقبت احوال او كند و بنده بر مراقبت و قيام او مطّلع باشد. بى‌شك در محافظت و مراعات نظر سيّد و موافقت حكم او هر چه تواند از دقايق احتياط و حضور بتقديم رساند. و البته نخواهد كه او را در هيئت مخالفت بيند الاّ در صورت موافقت. و اين علمى عزيز است و به‌غايت نافع.

و در اصطلاح متصوّفه آن را علم مراقبت نيز خوانند. هر كه آن را شعار باطن خود سازد از جملۀ مقامات شريفه و احوال عزيزه محظوظ گردد، و تعظيم و هيبت الهى او را در جميع عوارض و حوادث معلّم و مؤدّب شود، چنانك رسول صلّى اللّه عليه و سلّم از آن خبر داد ادّبنى ربّى فاحسن تأديبي [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote398). و سهل عبد اللّه تسترى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote399)رحمه اللّه مريدان را بيشتر بدين علم وصيّت فرموده است و گفته كه از چهار چيز خالى مباشيد يكى علم قيام كه حق تعالى را در همه حال شاهد و مطّلع بينيد. دوّم ملازمت عبوديّت

1) -س كوثر آيه 3 ج 30.

2) -س رعد آيه 33 ج 13.

3) -يعنى مرا پروردگارم ادب فرمود و نيكو ادب فرمود.

4) -ابو محمد سهل بن عبد اللّه تسترى از ائمّه و مشايخ نامدار صوفيّه در قرن سوم هجرى بود وفات او را 283 و بقولى 273 نوشته‌اند (رسالۀ قشيريّه ص 14) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 69)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كه پيوسته خود را در مواقف [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote400)عبوديّت او موقوف داريد. سوم دوام استعانت از حضرت وهّاب بر توفيق اين دو معنى. چهارم استمرار صبر بر اين سه چيز تا وقت ممات. چه خير دنيا و آخرت و سعادت سرّ و علانيت در اين چهار چيز درج است. و نيز گفته است كه علم قيام، ذكر دل است در وقت حركات جوارح و عزايم قلوب و همم مر قيام و شهود حق را بر خود، تا آن حركت و عزيمت بر وفق مأمور بود و برخلاف منهىّ. و اين ذكر را ذكر فريضت خوانده است، و ذكر زبان را ذكر فضيلت.

و همچنين گفته است دى مرده است و فردا نزاده و امروز در نزع. هر كه بذكر ماضى و مستقبل مشغولست در هلاك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote401)است، و نجات و سلامت در اشتغال به فريضۀ وقت است و آن علم قيام است با عمل فعلى مرضىّ عنه. زيرا كه در اين حال ايشان را تنفّسى و تروّحى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote402)و عيشى و نعيمى تواند بود. و اين علم عزيزتر و غريب‌تر و نافع‌تر است از ديگر علوم. بر شما باد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote403)ملازمت آن كه ملك دايم و نعيم مقيم در ضمن آن درج است. و هر كه دوام اين دولت طلب كند بى‌مقدّمۀ قطع علايق و عوايق و صبر بر مخالفت نفس و احتراز از صحبت اغيار دست ندهد. تا اينجا ترجمۀ سخن اوست.

و اين علم از خصايص علوم متصوّفه است و اللّه الموفّق.

**فصل ششم در علم حال**

از همه علوم خاصّۀ متصوّفه، يكى علم حال است. يعنى دوام ملاحظۀ دل و مطالعۀ سرّ و صورت آن حال را كه ميان بنده و خداوند است، و وقوف بر كيفيّت و كميّت آن در جميع اوقات به موازنۀ زيادت و نقصان و مساوات و قوّت و ضعف آن بمعيار صدق، تا بحسب هر وقت بمراعات حقوق و محافظت آداب آن قيام مى‌نمايد. زيرا كه هر حالى را در نفس خود ادبى است. و بحسب هر وقت ادبى و باعتبار هر مقامى ادبى. مثلا رضا را در نفس خود ادبيست و آن طمأنينت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote404)نفس است در تحت مصادمات احكام الهى، و بحسب وقتى كه زيادت گردد ادبى. و آن اداى شكر است، تا طريق

1) -موافقت: خ.

2) -هلاكت: خ.

3) -تروّح: يعنى آسايش و تجديد نشاط.

4) -بادا: خ.

5) -طمأنيّت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 70)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مزيد حال منسدّ نگردد. و طىّ نفس در مطاوى انكسار و افتقار، تا به صفت استغنا و طغيان و كبر و عجب ظاهر نشود. و بحسب وقتى كه نقصان پذيرد يا موقوف شود ادبى ديگر. و آن استغاثت و استعانت است بحضرت فتّاح، تا در ترقى و مزيد بگشايد و نفس را از حركت نگاه دارد و در باطن بنده از جهت طلب مزيد عزمى شوق‌انگيز و شوقى حزن‌آميز پديد آيد. و همچنين زيادت حال رضا را در مقام موافقت احكام الهى حكمى و ادبى ديگر است. و آن رضا و سرور به رضاست. و در مقام مخالفت، حكمى و ادبى ديگر. و آن انكار و حزن بر وجود رضاست. و نقصان آن را در هر يك از اين دو مقام، بر عكس ادب زيادت، ادبى است. پس هر كه پيوسته ملاحظ حال صورت حال خود بود ميان او و خداوند، و بر آداب آن بحسب هر وقتى و مقامى محافظت نمايد، بمبلغ كمال و مقام رجال رسد. و هر كه از آن غافل بود از انقطاع طريق مأمون نباشد. و اين شغلى شاغل است كه اگر اوقات عمر در آن صرف كرده شود حقّ آن گزارده نيايد. و سالكان اين طريق متفاوت‌اند بحسب تفاوت قوّت استعداد و ضعف آن. بعضى آنند كه اين تفاوت احوال و تمييز ميان زيادت و نقصان آن در انفاس بدانند. در هر نفس تفاوت حال خود به نسبت با نفس سابق دريابند.

و بعضى در اوقات بدانند. و بعضى در ساعات. و بعضى در ايّام. سهل عبد اللّه گفته است بنده سلامت نيابد الاّ وقتى كه بحال خود عالم بود و آن را فراموش نكند و بدان حق را مطيع بود. و از وى پرسيدند كه علم حال چيست گفت ترك التدبير و من كان فى هذا المقام فهو من اوتاد الارض يعنى هر كه حال او با حقّ تعالى ترك اختيار و سلب اراده بود، دوام ملاحظۀ اين حال اقتضاء دوام ترك تدبير كند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote405).

و هرگاه كه در خود رغبت تدبيرى يابد آن را نفى مى‌كند. چه داند كه منافى حال اوست. و تخصيص حال بترك اختيار از آن كرده است كه هيچ حال از آن شريف‌تر نيست.

1) -و سلب ارادت بود بر دوام ملاحظۀ اين حال كند و بر دوام ترك تدبير كند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 71)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل هفتم در علم ضرورت**

معنى ضرورت ما لا بدّ است. هر چه آدمى را از آن چاره نيست، ضرورت اوست. و انسان را بحسب روح و قلب ضرورتى است، و بحسب نفس و قالب ضرورتى.

امّا ضرورت روح و قلب، شهود حقّ تعالى و مطالعۀ صفات و افعال اوست كه بقاى حيات و قوام هر دو بدان متعلّق است، همچنانك ضرورت نفس و قالب، اكل و شرب است كه سبب قوام انسان است. و سهل عبد اللّه گفته است بحسب نظر به ضرورت روح و قلب كه الضّرورة هو اللّه. و هم از اينجاست خطاب عزّت با موسى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote406)عليه السّلام يا موسى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote406)انا بدّك اللاّزم فالزم بدّك. و علم ضرورت در اصطلاح متصوّفه عبارتست از ادراك حدّ ما لا بدّ نفس در حركات و سكنات و اقوال و افعال و معرفت زمان حبس نفس در اين مقام. و حدّ ما لا بدّ آنست كه نفس را از آن منع نشايد كرد چه حقّ او، آن بود، و منع حقوق از نفس نامرضى است. و حقّ نفس آنست كه از منع آن خللى دينى يا دنياوى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote407)تولّد نكند. و اشارت بدين حقّ است قول رسول صلّى اللّه عليه و سلّم انّ لنفسك عليك حقّا. پس حقّ نفس در مآكل و مشارب و استراحت و منام، آن قدر است كه بدان امساك روح و حفظ عقل و منع كلالت حواسّ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote408)كرده شود. و اين قدر ضرورت و لا بدّ است و منع آن سبب خلل مزاج و نقصان عبادات يا فقدان عقل و ترك طاعات. و هر چه ازين حدّ بگذرد جمله حظّ نفس است و وقوف بر حدّ ضرورت، عزيمت است. و تجاوز از آن بشرط علم، رخصت. ارباب عزايم خواصّ مؤمنان و صوفيان‌اند. و ارباب رخص عوام مؤمنان.

و استقامت نفس از اعوجاج طبيعت صورت نبندد الاّ بر وقوف بر حدّ ضرورت و استقامت بر آن. و دانستن حدّ ضرورت در همه چيزها علمى غامض است، و نفس را بر آن حدّ به داشتن عملى مشكل. اهل بدايات را اطّلاع بر آن بى‌ارشاد منتهى متعذّر بود.

و وقوف بر آن حدّ بى‌مدد مربّى متعسّر. چه سالك مادام تا هنوز از صفات نفس

1) : داود: خ.

3) -دنيوى: خ،

4) -م (حواسّ) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 72)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بكلّى منخلع نگشته باشد و نظر محبّت او با نفس خود چيزى باقى بود، اكثر حظوظ را حقوق خود داند، و بر آنچه حقّ خود داند هم وقوف و استقامت نتواند. پس او را از تنبيه شيخ و مدد همّت او چاره نباشد. و در بدايت حال تجاوز از حدّ ضرورات و حقوق البتّه جائز نبود. چه ارتكاب حظوظ او را از بلوغ مقصد مانع آيد و نفس را در همه چيز [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote409)حقّى و حظّى هست تا غايتى كه در ترك حظّ او را حظّى هست [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote410).

حقّ او را شناختن واجب است و اعطاى آن لازم. و همچنين شناختن حظوظ او و منع از آن. و هر كه نفس را در يك چيز بر حدّ ضرورت بدارد، اثر آن در ديگر چيزها سرايت كند، خصوصا در طعام. چه بيخ همه شهوتها شهوت طعام است. هرگاه كه نفس در آن بر حدّ ضرورت اقتصار نمايد وقوف در ديگر چيزها بر حدّ ضرورت آسان بود. و نفس بر مثال شجرۀ خضر است از او فروع شهوات بسيار منشعب شده و بيخ همه شهوت طعام و مدد تازگى و نماء اين شجره و فروع او از طعام است. و اثر احوال طعام از حلّ و حرمت و كراهت و ضرورت و زيادت، در جميع اقوال و افعال بنده ظاهر شود. مثلا اگر لقمه‌يى زيادت بخورد از او سخن زيادت و حركت زيادت صادر شود. و اگر لقمۀ مكروه يا حرام بخورد اثر آن كراهت و حرمت در افعال و اقوال او پديد آيد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote411)و اگر لقمۀ حلال طيّب بر سبيل ضرورت تناول كند، از او حركات و كلمات طيّبۀ ضروريّه صادر شود. اين قاعده‌ايست كلّى و مطرد و محافظت بر آن در تزكيۀ نفس اصلى معتبر. و اهمال آن مايۀ خسران و خذلان. و نفس تا مدّتها بر حدّ ضرورت وقوف ننمايد تبديل اخلاق ذميمه و اوصاف دميمۀ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote412)او باخلاق حسنه و اوصاف جميله ميسّر نشود. چه هرگاه كه مدّتى بر حدّ ضرورت بايستد و ثبات و مصابرت نمايد، از حرارت آتش نامرادى، اخلاط اخلاق رديّۀ او در ذوبان آيند، و از آلايش طبيعت مزكّى و مصفّى شوند، و سيّئات او بحسنات مبدّل گردند. كدورتش به صفا، و كثافت به لطافت، و عادت به عبادت، و شهوت به محبّت، و غضب به غيرت، و جفا به وفا،

1) -چيزى: م.

2) -خ: جملۀ(تا غايتى كه در ترك حظّ او را حظّى هست) ندارد.

3) -م: جملۀ(و اگر لقمۀ مكروه. . . الخ) ندارد.

4) -دميمه: بدال بى‌نقطه از (دمامت) است بمعنى زشت‌رويى. -و پيش از آن (ذميمه) است بذال معجمه بمعنى نكوهيده.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 73)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و تكبّر به عزّت، و ضعت بتواضع، و امساك به حفظ امانت، و اسراف بايثار، و نخوت به همّت، و على هذا در جملۀ اوصاف او تبديل پديد آيد و در زمرۀ ابدال داخل شود.

يَوْمَ تُبَدَّلُ اَلْأَرْضُ غَيْرَ اَلْأَرْضِ وَ اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote413)

**فصل هشتم در علم سعت**

هرگاه كه اخلاق نفس مبدّل شد و ديو طبيعت مسلمان گشت و بجاى متابعت هوا در او مطاوعت خدا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote414)پديد آمد، بعضى از حظوظ او حقوق گردد. پس آنگاه او را از مضيق ضرورت به فضاى سعت راه دهد. و متصوّفه اين مرتبه را مقام سعت خوانند. جنيد رحمه اللّه گفته است در اين مقام كه انا الآن محتاج الى النّكاح كما انا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote415)محتاج الى الطّعام. يعنى آنچه در بدايت، حظّ نفس بود، اكنون حقّ او گشت. و اتّساعى و تبسّطى كه مشايخ را در نهايات بوده است اشارت بوصول اين مقام است.

و علم سعت علمى غامض است و مقام او مقامى عزيز. نه هر كس را در اين مقام قدمگاهى تواند بود. پندار اين مقام، مزلّت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote416)اقدام سالكان است. چندين هزار رونده را، بتصوّر اين مقام، پيش از وصول، قدم بلغزيده است. و با ذيال بقاياى دواعى طبيعت متعثّر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote417)شده، و صورت اين التباس برايشان پوشيده، و طريق ارادت و اجتهاد برايشان منقطع گشته [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote418)و بسبيل قهقرى ردّا على الحافرة [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote419)بقدم اوّل

1) -س ابراهيم آيه 49 ج 13

2) -خداى تعالى: خ.

3) -انا الآن: م.

4) -مزلّت: بكسر زاء نقطه‌دار و فتح آن بمعنى لغزشگاه است مأخوذ از (زلّت) و (زلل) بمعنى لغزيدن پاى در گل و زبان در سخن.

5) -متعثّر: از عثرت بمعنى لغزيدن و شكوخيدن.

6) -شده: م،

7) -حافره: بمعنى هيئت و حالت اوّل از هر چيزى است. و جملۀ(ردّا على الحافرة) يا (فى الحافرة) از تركيبات متداول عربى است بمعنى بازگشتن بجاى و حالت اوّل. و در آيۀ قرآن مجيد است (انّا لمردودون فى الحافرة) . نظيرش گويند (رجع علي حافرته) يا (فى حافرته) يعنى بازگشت بهمان جا كه آمده بود.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 74)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

باز آمده نعوذ باللّه من الحور بعد الكور [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote420)

و صحّت اين حال يا در بدايت مقام فناى ارادت و ترك اختيار بود، يا در مقام بقاى بحقّ بعد از فناى وجود خود. امّا در مقام فناى ارادت، از بهر آنك وقوف بر حدّ ضرورت نباشد الاّ بوجود ارادت و اختيار آن. و در مقام فناى ارادت كه سالك از حول و قوّت خود منخلع شود و از اختيار خود منسلخ گردد، محكوم وقت باشد، نه مقيّد اختيار ترك زوايد و وقوف بر حدّ ضرورت. اگر بيند كه او را از غيب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote421)بى‌تطلّع نفس، زيادت بر حقوق، چيزى از حظوظ مى‌دهند، آن را بحكم وقت فرا مى‌گيرد و بدان محظوظ مى‌شود. و اين اخذ او را از ترك فاضل‌تر. چه اخذش بحقّ بود و تركش باختيار خود. و امّا در مقام بقاء بحق از بهر آنك نواصى احوال در تصرّف او بود و او از تحت تصرّف احوال بيرون رفته. نه مقيّد اخذ بود و نه مقيّد ترك. گاهى تناول حظوظ كند به نيّت رفق و تلطّف با نفس خود، بعد از آنك در تحت اعباء [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote422)مجاهدات و رياضات رام شده باشد، و در قبضۀ تصرّف احكام الهى منقاد و مستسلم گشته و بار بمنزل برده، بى‌آنك در صفاى وقت او اثر كدورت آن بنمايد. يا به نيّت ترحّم و شفقت بر ديگران، تا طريق رخصت كه متروّح و متنفّس ضعفاست بر طالبان منسدّ نگردد.

و گاهى بر حقوق و ضرورات اكتفا نمايد، به نيّت اقتدا به انبيا و تعلّل از دنيا و تربيت مريدان و دعوت ايشان با حدّ ضرورت بزبان فعل. چه زبان فعل در نفوس تأثير بيش از آن دارد كه زبان قول. و هر كه فعلش مطابق قول نبود قولش نافع نباشد چنانكه گفته‌اند من لم ينفعك لحظه لم ينفعك لفظه. و اختيار او در تناول حظوظ و اكتفا بر حقوق نه به خود بل باختيار حقّ بود و او را از آن حجاب نه. و مع‌هذا طريق سعت طريقى مخوف است و پرآفت. امن و سلامت در طريق ضرورت است. زيرا كه هر چه موافق مراد نفس بود، در او غلط بسيار افتد و در مخالفت او غلط كمتر بود.

1) -گويند (نعوذ باللّه من الحور بعد الكور) يعنى پناه به خدا از نقصان پس از زيادت و اندكى بعد از بسيارى.

2) -او را رغبت: خ. متن صحيح است

3) -اعباء: جمع عبأ بكسر عين است بمعنى بار سنگين.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 75)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل نهم در علم يقين**

يقين عبارت است از ظهور نور حقيقت در حالت كشف استار بشريّت به شهادت وجد و ذوق نه به دلالت عقل و نقل. و مادام تا آن نور از وراى حجاب نمايد، آن را نور ايمان خوانند. و چون از حجاب مكشوف گردد، آن را نور يقين خوانند. و در حقيقت يك نور بيش نيست. همان نور ايمان، وقتى كه مباشر دل گردد بى‌حجاب بشريّت، نور يقين بود. و تا بقاى وجود است پيوسته از زمين بشريّت غيم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote423)صفات بشرى متصاعد مى‌شود، و طلعت آفتاب حقيقت را مى‌پوشاند. و گاه‌گاه منفرج و منقشع [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote424)مى‌گردد و بطريق وجد دل از لمعان آن نور ذوق مى‌يابد چنانكه سرمازده‌اى كه ناگاه نور آفتاب بر او تابد و از اثر شعاع و حرارت آن ذوقى و راحتى بيابد.

آفتاب را مثال حقيقت حقايق دان. و نور او را تابنده از وراى حجاب، نور ايمان، و مكشوف از حجاب، نور يقين. و آن سرمازده را مثال كسى كه محجوب صفات بشرى بود. پس نور ايمان پيوسته ثابت باشد. و نور يقين گاه‌گاه لامع و لامح چنانك در حديث آمده است كه الايمان ثابت و اليقين خطرات.

و يقين را سه وجه است. اوّل علم اليقين. و مثالش آنست كه كسى باستدلال از مشاهدۀ شعاع و ادراك حرارت، در وجود آفتاب بى‌گمان بود. دوم عين اليقين.

و مثالش آنست كه كسى به مشاهدۀ جرم آفتاب، در وجود او بى‌گمان بود. سوم حقّ اليقين. و مثالش آنست كه كسى بتلاشى و اضمحلال نور بصر در نور آفتاب.

در وجود او بى‌گمان بود. پس در علم اليقين معلوم محقّق و مبيّن شود. و در عين اليقين مشاهد و معاين. و در حقّ اليقين رسم دوئى از مشاهد و مشاهد و معاين و معاين برخيزد. بيننده ديده شود و ديده بيننده. و اين معنى از حال بقاى تركيب، كاملان و واصلان را جز بر سبيل ندور و اتّفاق لمحه‌يى دست ندهد. مانند برقى كه ناگاه در لمعان آيد و فى الحال منطفى گردد. چه اگر ساعتى باقى بود سلك تركيب و ترتيب

1) -غيم: ابر.

2) -اسم فاعل است از (انقشاع) بمعنى گشوده شدن ابر و باز شدن هوا.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 76)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

انحلال پذيرد و رسم وجود برخيزد لى مع اللّه وقت عبارت از آن دم است.

عاشقان را چه چاره با تو جز آنك لب بدوزند و در تو مى‌نگرند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote425)   
بر در تو مقيم نتوان بود حلقه‌يى مى‌زنند و مى‌گذرند   
پس ايمان، اصل يقين بود. و علم اليقين و عين اليقين و حقّ اليقين، فروع او. بعضى از بعضى غالب‌تر. و از اين است كه حق تعالى مؤمنان را بايمان مأمور گردانيده است يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote426)چه ايمان را مراتب بسيار است هُوَ اَلَّذِي أَنْزَلَ اَلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ اَلْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدٰادُوا إِيمٰاناً مَعَ إِيمٰانِهِمْ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote427). سكينه در اين موضع عبارتست از يقين كه دل را از اضطراب شك آرام دهد و شرع آن را ايمان خوانده است. و در حديث آمده است الايمان يقين كلّه و آنچه بطريق استدلال عقلى معلوم شود از [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote428)علم اليقين دور است. چه آن علم استدلالى است و اين علم حالى.

ظلمت شك به چراغ عقل يكباره [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote429)مرتفع نشود مگر بطلوع آفتاب حقيقت اذا طلع الصّباح استغنى عن المصباح و اللّه الموفّق

**فصل دهم در علم لدنى**

علم لدنّى علمى است كه اهل قرب را بتعليم الهى و تفهيم ربّانى معلوم و مفهوم شود نه به دلايل عقلى و شواهد نقلى. چنانك كلام قديم در حقّ خضر عليه السّلام گفت وَ عَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْماً [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote430). و فرق ميان علم اليقين و علم لدنّى آنست كه علم اليقين ادراك نور ذات و صفات الهى است. و علم لدنّى ادراك معانى و كلمات از حقّ بى‌واسطۀ بشر.

و آن بر سه قسم است وحى و الهام و فراست.

امّا وحى خاصّۀ انبياست. و آن بر دو گونه است، كلام الهى و حديث نبوى چه اقوال او همه وحى بود [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote431)وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote432)

1) -بيت اوّل از (م) سقط شده است.

2) -س نساء آيه 135 ج 5

3) -س فتح آيه 4 ج 26

4) -از اين: م.

5) -م (يكباره) ندارد.

6) -س: كهف آيه 64 ج 15.

7) -وحى است: خ.

8) -س نجم آيه 3 ج 27.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 77)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كلام الهى جمله بواسطۀ جبرئيل بر دل رسول صلّى اللّه عليه و سلّم منزل شده است نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِينُ عَلىٰ قَلْبِكَ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote433)و حديث نبوى بعضى بى‌واسطۀ جبرئيل آمده است در محلّ شهود كه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote434)فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحىٰ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote435)اشارت بدان است. و بعضى بواسطۀ نزول جبرئيل. و بعضى بواسطۀ نفث او در دل نبى عليه السّلام، چنانكه در حديث است نفث الرّوح الامين في روعى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote436). و مراد از نزول جبرئيل، تنزّل اوست از صورت ملكى در هيئت بشرى. و مراد از نفث او القاى معنى وحى الهى در دل نبوى از طىّ حجاب غيب بى‌واسطۀ تمثّل بصورتى. اگر سايلى گويد چون كلام الهى و حديث نبوى هر دو نتيجۀ وحى‌اند پس چه فرق بود ميان قرآن و حديث، گوييم فرق آنست كه صورت و معنى قرآن با هم بوحى منزل شده است. و امّا حديث معنى آن نتيجۀ وحى است و صورت آن كلام رسول. فرقى ديگر لطيف‌تر بدانكه متكلّم در اداى وحى قرآن حقّ است سبحانه تعالى. و دليل بر اين بعد از شواهد وجدان، آنكه لفظ قل در اوايل بعضى سور چون قُلْ أُوحِيَ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote437)و قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلْكٰافِرُونَ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote438)و قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote439)بر حال خطاب اوّل باقى است. و نيز خطابست با رسول عليه الصّلاة و السّلام فَإِذٰا قَرَأْنٰاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote440)اضافت قرآن [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote441)اگرچه بواسطۀ جبرئيل بود با خود كرد. پس متكلّم و مخاطب او بود تعالى و تقدّس. اوّلا بواسطۀ صورت جبرئيل با محمّد صلّى اللّه عليه و سلّم [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote442). و ثانيا بواسطۀ صورت محمّد عليه الصّلاة و السّلام با مردم. و ثالثا بواسطۀ بعضى مردم با بعضى و متكلّم و مخاطب در همه حال غير از او نه. بخلاف حديثى كه بواسطۀ جبرئيل منزل شده است. چه در اين صورت محمّد عليه السّلام حاكى قول جبرئيل است و جبرئيل حاكى قول خداى [11](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote443)

1) -س شعراء آيه 193 ج 19

2) -خ (كه) ندارد.

3) -س نجم آيه 10 ج 27

4) -يعنى جبرئيل در دل من دميد

5) -س جن آيه 1 ج 29

6) -س كافرون آيه 1 ج 30

7) -س اخلاص آيه 1 ج 30

8) -س قيامت آيه 18 ج 29

9) -قرائت: م.

10) -عليهما الصّلاة و السلام: خ.

11) -خداست: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 78)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اضافت حكايت با قول حاكى بود، نه با قول محكّى عنه. نبينى كه قرآن مجيد از قول انبيا و امم و فراعنه و ابالسه حكايت مى‌كند، و اضافت آن با حقّ است تعالى و تقدّس نه با ايشان. و حكمت در آنك حق سبحانه و تعالى جبرئيل را واسطۀ كلام خود گردانيد آنست كه الهيّت را با بشريّت هيچ نسبت نيست، و مكالمت ميان دو كس صورت نبندد الاّ بوجود تناسب و تجانس. پس حكمت ربّانى جبرئيل را عليه السّلام رويى در عالم قدرت داد و رويى در عالم حكمت واسطه ساخت، ميان خود و بشريّت رسول عليه الصّلاة و السّلام، تا بدان روى كه در عالم قدرت دارد تلقّى وحى كند و بدان روى كه در عالم حكمت دارد مظهر صورت بشرى گردد و مجانست پديد آيد و مكالمت صورت بندد. و از اين سبب جبريل عليه السّلام هرگاه كه آمدى در صورت بشر تمثّل كردى. و مثل [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote444)آن در عالم صورت چنانست كه كسى خواهد كه طوطى را تعليم كلام كند و ميان مردم و طوطى تناسب به‌هيچ‌وجه نه. پس آيينه را در برابر صورت طوطى نصب كند، و از [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote445)پس آن پنهان با طوطى سخن گويد. طوطى چون مثل خود در آيينه مصوّر بيند، و از پس آن كلامى شنود، پندارد كه از صورت طوطى مى‌شنود و بدان واسطه تعلّم كلام كند. همچنين حق تعالى بواسطۀ صورت بشريّت جبرئيل با محمّد صلّى اللّه عليه و سلّم سخن گفت، و بواسطۀ صورت بشريّت رسول با مردم سخن گفت.

چه بشر از بشر تواند شنيد. صورت بشريّت رسول عليه الصّلاة و السّلام در آينۀ وجود او واسطه ساخت ميان خود و مردم و متكلّم از وراى حجاب خود بود. و فحوى اين آيت كه قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote446)دليل اين معنى است.

و مراتب مضمون اين آيت كه وَ مٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اَللّٰهُ إِلاّٰ وَحْياً أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مٰا يَشٰاءُ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote447)بر مراتب وحى چنانك تقرير افتاد، تطبيق كردن نيك مناسب است. احاديث كه بى‌واسطۀ جبريل وارد است با وحى مطلق مطابق، و احاديث كه بواسطۀ نفث جبريل بدل رسول صلّى اللّه عليه و سلّم رسيده است، با كلام از وراى حجاب مناسب. و قرآن و احاديث

1) -مثال: م.

2) -و در: م.

3) -س كهف آيه 110 ج 16

4) -س شورى آيه 50 ج 25

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 79)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كه بواسطۀ نزول جبرئيل برسول رسيد، با وحى بارسال رسول يعنى جبريل موافق.

و شرح اين معانى بزبان عبارت خصوصا در اين مختصر جز به ايما و اشارت دست ندهد

و امّا الهام مخصوص است بخواصّ اوليا. و آن علمى است درست ثابت كه حقّ عزّ و علا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote448)آن را از عالم غيب در دلهاى خواصّ اوليا قذف كند قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote449)و متصوّفه آن را خاطر حقانى خوانند چنانك بعد از اين در باب تميز خواطر گفته آيد ان‌شاءالله

و امّا فراست علمى بود كه بسبب تفرّس آثار صورت، از غيب مكشوف شود.

و آن مشترك است ميان خواصّ مؤمنان چنانك در حديث است اتّقوا فراسة المؤمن فانّه ينظر بنور اللّه. و فرق ميان فراست و الهام آنست كه در فراست كشف امور غيبى بواسطۀ تفرّس آثار صورت بود، و در الهام بى‌واسطۀ آن. و فرق ميان وحى و الهام آنك الهام تابع وحى بود، و وحى تابع الهام نباشد. اعنى اولياء را مرتبۀ الهام بواسطۀ متابعت انبيا حاصل شود. و انبيا را وحى نه به تبعيّت ديگرى بود و اللّه اعلم.

1) -حق تعالى: م.

2) -س سبا آيه 47 ج 22

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 80)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب سوم در معارف و در ان ده فصل است** [**1**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote450)

**فصل اول در تعريف معرفت**

معرفت عبارتست از باز شناختن معلوم مجمل در صور تفاصيل. چنانك در علم نحو مثلا بداند كه هر يك از عوامل لفظى و معنوى چه عمل كند. اين‌چنين دانستن بر سبيل اجمال، علم نحو بود. و باز شناختن هر عاملى از آن على التّفصيل در وقت خواندن سواد عربيّت بى‌توقّفى و رويّتى و استعمال آن در محلّ خود، معرفت نحو.

و باز شناختن بفكر و رويّت، تعرّف نحو. و غافل بودن از آن با وجود علم، سهو و خطا. پس معرفت ربوبيّت كه مشروط و مربوط است به معرفت نفس، چنانك در حديث آمده است من عرف نفسه فقد عرف ربّه، عبارت بود از باز شناختن ذات و صفات الهى در صور تفاصيل افعال و حوادث و نوازل، بعد از آنك بر سبيل اجمال معلوم شده باشد كه موجود حقيقى و فاعل مطلق اوست سبحانه. و تا صورت توحيد مجمل علمى، مفصّل عينى نشود، چنانك صاحب علم توحيد، در صور تفاصيل وقايع و احوال متجدّده و متضادّه، از ضرّ و نفع و منع و عطا و قبض و بسط، ضارّ و نافع و مانع و معطى و قابض و باسط، حقّ را بيند و شناسد بى‌توقّفى و رويّتى، او را عارف نخوانند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote451). و اگر باوّل وهلت از آن غافل بود، و عن‌قريب حاضر گردد، و فاعل مطلق را در صور تصرّفات مختلفه باز شناسد، او را متعرف خوانند نه عارف. و اگر

1) -و آن مشتمل است بر ده فصل: خ.

2) -خوانند: م. هر دو نسخه در اصل مراد يكى است. بنا بر نسخۀ متن فعل (نخوانند) مربوط است به جملۀ(و تا صورت توحيد مجمل علمى. . . الخ) يعنى تا وقتى كه صورت توحيد علمى اجمالى مبدّل بتوحيد تفصيلى عينى نگردد نام (عارف) بر شخص موحّد اطلاق نكنند. -و بنا بر نسخۀ(م) فعل (خوانند) مربوط مى‌شود به (چنانك صاحب علم توحيد. ، الخ) يعنى چون موحّد باين مقام رسيد كه در همه وقايع و احوال فاعل مطلق حق را شناخت او را (عارف) مى‌خوانند-نسخۀ متن با سياق ادبى عبارت مناسب‌تر است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 81)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

با وجود علم، حقّ مطلق را، از صور وسايط و روابط، باز نشناسد و تأثير [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote452)افعال را حوالت با وسايط كند، او را ساهى و لاهى و مشرك خفى خوانند. مثلا اگر در معنى توحيد تقريرى كند، و خود را مستغرق بحر توحيد نمايد، و ديگرى بر سبيل انكار آن را بدو باز گرداند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote453)و گويد اين سخن نه از سر حال بل نتيجۀ فكر و رويّت است، در حال برنجد و بر او خشم گيرد، و نداند كه اين رنجش او عين مصداق قول منكر است و الاّ فاعل مطلق را در صورت اين انكار باز شناختى و بر او خشم نگرفتى. و همچنين در معرفت نفس هر صفت ناپسنديده كه بعلم اجمالى معلوم شود وقتى كه آن را باوّل وهلت كه پديد آيد در نفس بتفصيل و تعيين باز شناسد و از آن حذر كند، او را عارف خوانند، و الاّ متعرّف بود يا غافل. مثلا اگر بعلم داند كه صفت كبر و عجب در نفس، صفتى مذموم است. و هرگاه كه اين صفت در نفس ظاهر شود، فى الحال آن را باز شناسد، و در پردۀ انكسار و تواضع گريزد، تا نفس ديگرباره بباز شناختن اين صفت در خود بعجب ظاهر نشود، و امثال اين صورت را، معرفت نفس خوانند.

و اگر باوّل وهلت حاضر نبود، بل ثانى الحال حاضر گردد، و اين صفت را باز شناسد، او را متعرّف خوانند. و اگر علم مجمل را در صورت تفصيل اصلا باز نشناسد، او را غافل خوانند. و اين علم او را سودمند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote454)نباشد بل زيانكار بود. و وظيفۀ عارف، رضا به قضاست. و وظيفۀ متعرّف، صبر بر آن. و وظيفۀ غافل، كراهت و اضطراب.

و معرفت الهى را مراتب است. اوّل آنك هر اثرى كه يابد از فاعل مطلق داند چنانك ياد كرده شد. دوم آنك هر اثرى كه از فاعل مطلق يابد بتعيين داند كه نتيجۀ كدام صفت است از صفات او. سوم آنك مراد حقّ را در تجلّى هر صفتى بشناسد چهارم آنك صفت علم الهى را در صورت معرفت خود باز شناسد و خود را از دايرۀ علم و معرفت بل از [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote455)وجود اخراج كند. چنانكه از جنيد رحمه اللّه پرسيدند كه معرفت

1) -باز شناسد و تأثيرات: م. ظاهرا تحريف است زيرا مقصود باز شناختن و تميز دادن حق مطلق است از صور وسايط و روابط.

2) -و ديگرى آن را بر سبيل انكار بدو باز گرداند: م. با متن در معنى يكى است.

3) -نافع: خ.

4) -م (از) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 82)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

چيست گفت المعرفة وجود جهلك عند قيام علمه. گفتند زدنا ايضاحا.

گفت هو العارف و المعروف. و سهل عبد اللّه رحمه اللّه گفته است المعرفة هي المعرفة بالجهل. و چندانك مراتب قرب زيادت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote456)شود و آثار عظمت الهى ظاهرتر گردد، علم بجهل بيشتر حاصل شود، و معرفت نكرت زيادت گردد و حيرت بر حيرت بيفزايد. و فرياد ربّ زدنى تحيّرا فيك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote457)از نهاد عارف برخيزد. و اين معنى كه تقرير كرده مى‌شود، همه علم معرفت است، نه معرفت، چه معرفت امرى وجدانى است و تقرير از آن قاصر. امّا علم مقدّمۀ آنست پس معرفت بى‌علم محال بود. و علم بى‌معرفت وبال. و علم معرفت را چند صورت تواند بود. علم معرفت، و معرفت علم، و علم علم، و معرفت معرفت، و اين صورت اكمل صورت است. و از تقرير گذشته صورت هر يك از اين اقسام بر طالب متفطّن پوشيده نماند.

**فصل دوم در معرفت نفس**

لفظ نفس را بر دو معنى اطلاق كنند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote458). گاهى نفس الشّيء گويند.

1) -زياده‌تر، خ.

2) -فيك تحيّرا: خ.

3) -لفظ نفس در اصطلاح اهل حكمت و عرفان بر چند معنى اطلاق مى‌شود: ا: بمعنى ذات شىء كه در متن ذكر شده و اين اصطلاح نزديك بمعنى لغوى نفس است. ب: كمال اوّل براى جسم طبيعى آلى. و نفس باين معنى را حكما در مقابل صورت طبيعيّه و صورت نوعيّه كه در جمادات و معادن است استعمال كنند. و باين اعتبار منقسم شود بنفس سماوى و نفس ارضى. و نفس ارضى هم منقسم شود بنفس نباتى و نفس حيوانى و نفس انسانى. ج: جوهر مجرّد بحسب ذات نه در مقام فعل. و نفس باين معنى در مقابل جوهر مفارق و عقل مفارق گفته مى‌شود كه هم بحسب ذات و هم بحسب فعل مجرّد از مادّه است. د: يكى از لطائف هفتگانه كه در اصطلاح عرفا متداول است يعنى: طبع و نفس و قلب و روح و سر و خفىّ و اخفى. -و نفس را در اين اصطلاح بروح بخارى حيوانى تفسير كنند كه در زبان فلاسفه متداول است. زيرا كه شهوت و غضب و غم و شادى و بيم و اميد و امثال اين احوال همگى بر محور روح بخارى چرخ مى‌زند و كثرت و قلّت و شدّت و ضعف آنها بسته باحوال نفسانى است. و نفس باين اصطلاح در مقابل عقل عملى است چنانكه مثلا گويند فلان چيز مقتضاى نفس است و فلان كار مقتضاى عقل، يعنى روح بخارى حيوانى و عقل عملى. بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 83)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و بدان ذات و حقيقت آن چيز مراد بود، چنانك گويند فلان چيز بنفس خود قايم است. و گاهى اطلاق لفظ نفس كنند. و مراد از آن نفس ناطقۀ انسانى بود كه عبارتست از مجموع خلاصۀ لطائف اجزاى تركيب بدن كه آن را روح حيوانى و طبيعى خوانند، و نورى كه بر او فايض شود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote459)از روح علوى انسانى، و بدان نور مورد الهام فجور و تقوى گردد چنانك نصّ كلام مجيد است وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote460). و مراد تعريف اين نفس است هر چند معرفت او بجميع اوصاف متعذّر است. چه او صفت بوقلمون دارد. و دم بدم رنگى ديگر نمايد و ساعت به ساعت به شكلى ديگر برآيد. هاروت بابل وجود است. هر لحظه نقشى ديگر بر آب زند، و هر نفس نيرنگى ديگر آغاز كند. و در ارتباط و اشتراط معرفت الهى به معرفت او، اشارتى است بدانك او را شناختن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote461). بجميع اوصاف و رسيدن بكنه معرفتش مقدور هيچ آفريده نيست، همچنانك رسيدن بكنه معرفت الهى. و همچنانك معرفت او كما هى متعذّر است، ضبط احوال او كما ينبغى متعسّر است. چنانك امير المؤمنين على عليه السّلام گفته است ما انا و نفسى الاّ كراعى غنم كلّما ضمّها من جانب

3) [بقيه از صفحۀ قبل] ه‍: نفس لوّامه و نفس امّاره. و اين اصطلاح در لسان حكما و عرفاى اسلام مأخوذ است از تعبيرات قرآن و مأثورات مذهبى. و نفس باين معنى را در مقابل نفس ملهمه و نفس مطمئنه و همچنين در مقابل عقل عملى و عقل نظرى استعمال كنند. و: نفس ناطقه در اصطلاح اهل حكمت مجموع لطائف هفتگانه است كه باصطلاح اهل عرفان گفتيم. در كتب عرفا و حكماى اسلامى دربارۀ تعريف و اقسام نفس حديثى از كميل بن زياد معروفست كه در پيرامن آن شرحها نوشته و تحقيقات فراوان كرده‌اند. اصل حديث مطابق بعض روايات اين است كه كميل گفت «سألت مولانا امير المؤمنين عليّا عليه السلام فقلت اريد ان تعرّفني نفسى فقال عليه السّلام يا كميل و اىّ الا نفس تريد ان اعرّفك قلت يا مولاي هل هي الاّ نفس واحدة قال يا كميل انّما هى. أربعة النّامية النباتيّة و الحسّية الحيوانيّة و النّاطقة القدسيّة و الكليّة الالهيّة و لكلّ من هذه خمس قوى و خاصيان. . . الخ» براى تحقيق در اصطلاحات نفس و شرح حديث كميل رجوع شود بكتاب اسفار و شرح اصول كافى ملا صدرا و شرح دعاى صباح حاجى ملا هادى سبزوارى.

1) -م (شود) ندارد

2) -س شمس آيه 7-8 ج 30

3) -بدانك شناختن او: م

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 84)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

انتشرت من جانب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote462). نفس امّاره و لوّامه و مطمئنّه، جمله اسامى اوست بحسب مراتب مختلفه و اوصاف متقابله. در هر مرتبه‌يى بسبب وصفى ديگر اسمى ديگر يافته. در اوايل تا هنوز ولايت وجود در تحت تصرّف استيلا و غلبۀ او بود، او را نفس امّاره خوانند. و در اواسط چون تدبير ولايت وجود بتصرّف دل مفوّض گردد و نفس به ربقۀ اطاعت و انقياد او متقلّد شود، و هنوز از نوازع [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote463)صفات نفس و تمرّد و استعصاء [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote464)او بقاياى چند مانده بود، و بدان جهت پيوسته خود را ملامت كند، آن را نفس لوّامه خوانند. و در اواخر چون عروق نزاع و كراهت بكلّى از وى منتزع و مستأصل گردد و از حركت منازعت با دل طمأنينت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote465)يابد و در تحت جريان احكام رام گردد و كراهتش برضا مبدّل شود، آن را نفس مطمئنّه خوانند. و در بدايت كه نفس هنوز در مستقرّ طبيعت راسخ بود، همواره خواهد كه روح و قلب را از عالم علوى بمستقرّ خود كه مركز سفلى است كشد، و پيوسته خود را بزينتى ديگر بر نظر انسان جلوه مى‌دهد، و شيطان به دلاّلگى در ميان ايستاده، جمال مزخرف او را تزيين مى‌كند، و آن را ملواح [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote466)ارواح و قلوب مى‌سازد، تا چگونه روح رفيع را وضيع گرداند و بچه حيلت قلب مطهّر را ملوّث كند. سهل عبد اللّه گفته است. للنّفس [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote467)سرّ و ما ظهر ذلك السّرّ على احد الاّ علي فرعون حيث قال انا ربّكم الا علي و لها سبع حجب سماويّة و سبع حجب ارضيّة فكلّما يدفن العبد نفسه ارضا ارضا سما قلبه سماء سماء فاذا دفنت النّفس تحت الثّرى وصل القلب الى العرش، و ابو يزيد رحمه اللّه گفته است من امات نفسه يلفّ في كفن الرّحمة و يدفن فى

1) -يعنى من مانند چوپانم و نفس همچون گلّۀ گوسفند چوپان هر چند گوسفندان را از يك سوى گرد كند از سوى ديگر پراكنده شوند

2) -انواع: خ

3) -استعصاء: عصيان و نافرمانى جستن

4) -طمانيت: خ

5) -ملواح: بكسر ميم و سكون لام بوزن مفتاح مرغى كه بوسيلۀ او مرغان ديگر را به دام آورند، در قاموس مى‌نويسد «البومة تشدّ رجلها ليصاد بها البازى»

6) -النّفس: م

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 85)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ارض الكرامة و من امات قلبه يلفّ في كفن اللّعنة و يدفن في ارض العقوبة جنيد رحمه اللّه گفته است النّفس الامّارة بالسّوء هى الدّاعية الى المهالك المعينة للاعداء المتّبعة للاهواء المغموسة فى البلاء المتّهمة باصناف الاسواء، و در خبر است ليس الشّديد من غلب النّاس انّما الشّديد من غلب نفسه، و طايفه‌يى كه نفس ناطقه و دل را يك چيز دانستند، سبب تصوّر ايشان آن بود كه او را در نهايت موصوف يافتند بوصف طمانيت و رضا كه از خواصّ دل است. و گمان بردند كه ميان او و دل هيچ فرق نيست، و نفس امّاره خود نفس ديگر است. ندانستند كه همان نفس امّاره است كه از كسوت امّارگى منسلخ شده است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote468)و خلعت طمأنينت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote469)و رضا پوشيده و رنگ دل گرفته. و هرگاه كه او رنگ دل گيرد، دل نيز رنگ روح گيرد و همچنان فرق واضح بود.

**فصل سوم در معرفت بعضى از صفات نفس**

بدانك معدن صفات ذميمه و منشأ اخلاق سيّئه در وجود آدمى نفس است، همچنانك منبع صفات حميده و منشأ اخلاق حسنه روح است.

و از صفات ذميمه و اخلاق سيّئۀ نفس، يكى عبوديّت هواست. نفس همواره خواهان بود كه بر مشتهيات و لذّات حسّى اقدام نمايد، و مرادات طبيعت در كنار او نهد، و كمر مطاوعت و انقياد هوا بر ميان بندد، و خداى را در معبوديّت شريك گيرد.

چنانكه نصّ كلام مجيد بدان ناطق است أ فرأيت من اتّخذ الهه هواه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote470)و اين صفت از نفس برنخيزد الاّ بزهد و محبّت الهى.

صفت ديگر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote471)نفاق است. در اكثر احوال ظاهر نفس با باطنش، و غيبت و حضور مردم پيش او يكسان نباشد. در حضور مردم را مدح گويد، و در مواجهه

1) -خ (است) ندارد.

2) -طمانيت: خ.

3) -س جاثيه آيه 22 ج 26

4) -ديگر صفت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 86)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اظهار صداقت كند، و در غيبت برخلاف آن بود. و اين صفت از نفس برنخيزد الاّ بوجود صدق

صفت ديگر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote55)ريا است. پيوسته نفس دربند آن بود كه خود را در نظر مردم بموجبات محامد ايشان آراسته دارد، اگر چه نزديك حق سبحانه مذموم بود، چون تكاثر اموال و تفاخر بدان و كبر و جبّارى و استغنا. و از هر چه پيش خلق مذموم بود احتراز نمايد و باز پوشاند، اگرچه نزديك حق تعالى پسنديده باشد، چون فقر و عجز و مسكنت. و اين صفت از نفس برنخيزد الاّ به معرفت حقارت نفس. چنانكه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم از آن خبر باز داد كه لا يكمل ايمان المرء [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote56)حتّى يكون النّاس عنده كالاباعر، و ابو بكر وراق [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote474)گفته است النّفس مرائية على جميع الاحوال منافقة فى اكثر الاحوال مشركة في بعض الاحوال، و نفس مرائى بر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote475)مثال آتش است كه صفت خوب را كه نور است اظهار كند، و صفت زشت را كه احراق است باز پوشد.

اگر چه عيار حال [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote476)ايشان پيش ناقدان بصير بر محك امتحان پوشيده نماند. و بعضى در اين معنى گفته‌اند مثل النّفس مثل ماء صاف واقف ان حرّكته يبيّن ما تحته من الحمأة و النّتن [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote477)و نفس هر چند اظهار جميل و اخفاى قبيح كند قبح او جز بر ديدۀ قاصر نظران و كودك صفتان پوشيده نماند [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote478)و نزديك صاحب‌نظران قبح نفس به صفت

1) -ديگر صفت: خ.

2) -الرّجل: خ.

3) -ابو بكر محمّد بن عمر ورّاق ترمدى از عرفاى بزرگ قرن سوم هجرى است كه در بلخ اقامت داشت و از اصحاب احمد بن خضرويه و صاحب تأليفات و تصنيفات بود. در رسالۀ قشيرى و صفة الصفوة و نفحات الانس ترجمۀ حال او با پاره‌اى از سخنانش نوشته شده است. ابو حامد احمد بن خضرويه بلخى از اكابر مشايخ خراسان بود و بضبط قشيرى و نفحات الانس و صفة الصفوة و تاريخ گزيده در سال 240 درگذشت.

4) -خ (بر) ندارد

5) -حاصل: خ.

6) -يعنى مثل نفس مثل آب صافى ايستاده است كه چون آن را بر هم زنى لجن و گند درون آشكار سازد

7) -قبح او را بر ديدۀ قاصر نظران و كودك صفتان پوشيده نمايد: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 87)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مراياة [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote57)پوشيده نگردد بلكه قبح بر قبحش زيادت شود. و مثال آن چنانست كه عجوزه‌يى كريهة اللّقا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote480)خود را به جامه‌هاى فاخر و گلگونه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote481)و خضاب بيارايد اطفال را آن زينت خوب نمايد و پندارند كه آن حسنى ذاتى و صفتى لازم است [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote482)و ليكن عاقلان و بالغان را از آن نفرت افزايد.

صفت ديگر دعوى الوهيّت و ضدّيت و ندّيت حق سبحانه و تعالى. چه نفس پيوسته خواهد كه خلق او را ثنا كويند و مدح كنند، و در اوامر و نواهى طاعت دارند و محبّت او را بر همه اختيار كنند، و از وى خايف و ترسان، و در جميع احوال تمسّك به اذيال رحمت او نمايند. همچنان‌كه حق سبحانه بدين احكام بندگان خود را مطالبت مى‌نمايد. و اين معنى عين دعوى الهيّت و منازعت ربوبيّت است. و اين صفت از نفس برنخيزد الاّ بتجلّى صفات الهى.

صفت ديگر عجب و خودبينى است. همواره نفس بمحاسن صفات خود نگران بود، و صورت احوال خود بچشم رضا و تعظيم مطالعت نمايد. و اندك خيرى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote483)كه از او به ديگرى رسد، آن را وقعى و وزنى تمام نهد و سالها فراموش نكند، و او را غريق منّت خود داند. و اگر بسيار نيكى از ديگرى بدو رسد، آن را در محلّ اعتبار نيارد و عن‌قريب فراموش كند. و اين صفت از جملۀ مهلكات است چنانكه رسول عليه الصّلاة و السّلام فرمود ثلث مهلكات شحّ مطاع و هوي متّبع و اعجاب المرء بنفسه [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote484)

1) -مراياة: بضمّ ميم بر وزن مراعات مصدر باب مفاعله است مرادف ريا يعنى خويشتن را به نيكى بخلق نمودن، و اصلش (مراءاة) است، در الفيّۀ ابن مالك خوانده‌ايد «لفاعل الفعال و المفاعلة»

2) -كريه اللقا: خ، متن اصحّ است زيرا (كريه) در اين تركيب نعت سببى است كه ما بعدش مقرون بضمير موصوف نيست و از اين جهت در مطابقۀ با موصوف يعنى (عجوزه) بايد مانند نعت حقيقى باشد چنانكه در تازى گويند (فتاة كريمة النسب) و (رجال حسان الوجه) ، اگرچه در استعمالات فارسى رعايت اين نكات ضرورت ندارد،

3) -گلگونه: غازه و سرخاب كه زنان به رخسار مالند.

4) -لازمى است: م

5) -چيزى: خ،

6) -اين حديث را غزّالى در احياء العلوم در قسم دهم از مهلكات در مذمّت غرور نقل كرده است، شحّ: بضم شين و تشديد حاء بمعنى بخل شديد است كه با حرص آميخته باشد، در لسان العرب مى‌نويسد «و فى الحديث هوي متّبع و شحّ مطاع هو ان يطيعه صاحبه فى منع الحقوق التى اوجبها اللّه عليه فى ماله» ،

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 88)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و در حديث است كه انّما هلاك المرء عند اعجابه بنفسه و استكثاره عمله [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote58)و استقلاله ذنوبه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote59)ابو بكر واسطى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote60)گفته است النّفس صنم و النّظر اليها شرك و النّظر فيها عبادة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote60)و صفت اعجاب برنخيزد الاّ به معرفت حقارت او.

صفت ديگر بخل و امساك است. هر چه از اموال و اسباب و مرغوبات و مشتهيات بچنگ آرد، در آن آويزد و از دست بيرون ندهد، يا از بهر تكاثر و تفاخر، يا از بهر خوف فقر و احتياج. و چون اين صفت در نفس قوى گردد، حسد از او تولّد كند.

زيرا كه حسد بخيلى كردن است بمال ديگران. نخواهد كه از كسى خيرى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote488)به ديگرى رسد. و اگر كسى را بنعمتى مخصوص بيند زوال آن طلبد. و چون قوّت زياده گيرد حقد پديد آيد. هر كرا با خود در نعمتى مساهم يا مساوى يابد يا بفضيلتى متميّز بيند يا سبب انتزاع نعمتى از خود پندارد يا موجب امتناع كرامتى شناسد، زوال و هلاك او را پيوسته خواهان بود. و صفت بخل از نفس برنخيزد الاّ به غلبۀ نور يقين.

صفت ديگر شره و خواستارى است. نفس پيوسته در شهوات و لذّات متعدّى و متمادى بود، و بر حدّ اقتصاد و اعتدال اقتصار ننمايد. و حوصلۀ نياز او هيچ پر نشود و مثل او در شره به پروانه زده‌اند، كه بنور شمع اكتفا ننمايد، و بادراك ضرر حرارت او ممتنع و منزجر نشود، و خود را بر جرم آتش مى‌زند تا سوخته گردد. نفس نيز چندان كه زخم نوايب مى‌خورد، همچنان حرص او بر تحصيل لذّات زياده مى‌شود تا بهلاك انجامد. و اين صفت برنخيزد الاّ بتقوى و ورع.

1) -انّما هلاك المرء اعجاب نفسه و استكبار عمله: خ، ترجمۀ عبارت متن اين است كه همانا هلاك مرد در عجب و خودبينى است و بسيار شمردن عمل و كم شمردن گناهان،

2) -ابو بكر محمد بن موسى واسطى از عرفا و دانشمندان بزرگ سدۀ چهارم هجرى است اصلش از خراسان بود و در مرو اقامت داشت و از خدمت جنيد و مشايخ ديگر فيض‌ياب شد و بعد از سنۀ 330 هجرى درگذشت (رسالۀ قشيريه ص 24) .

3) -در حواشى پيش راجع بمبحث رؤيت گذشت كه مادّۀ(نظر) چون به (الى) متعدّى شود معنى نگريستن دهد و چون به (فى) متعدّى شود در معنى تفكر باشد، بنابراين ترجمۀ عبارت ابو بكر واسطى چنين مى‌شود كه نفس همچون بتى است، نگريستن و توجه بدو شرك است و تفكر در او عبادت،

4) -چيزى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 89)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صفت ديگر طيش و سبكسارى است. نفس بر هيچ چيز قرار نگيرد. و بهنگام ورود خواطر شهوات و مرادات قولى و فعلى، هيچ توقّف و تثبّت بتقديم نرساند و خواهد كه فى الحال امضاى آن كند و از وى و ثبات [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote61)و حركات نه بر جاى خود ظاهر شود و بر ايقاع مراد مسارعت و مبادرت نمايد. و بعضى علما تشبيه او در طيش [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote490)به كرۀ مستدير كرده‌اند كه او را بر صحنى مصوّب املس [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote491)وضع كنند، بى‌شك همواره در حركت بود.

و اين صفت از وى برنخيزد الاّ بصبر.

صفت ديگر سرعت ملالت است. نفس را از چيزها زود ملالت پديد آيد.

و ظنّ كاذب او را چنان نمايد كه انخلاع [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote492)او از امر حالى و اشتغال بامر مآلى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote493)سبب قرار و جمعيّت و استغناى او خواهد شد. و نداند كه دلالت امثال اين ظنون هرگز او را بمقرّ مظنون نرساند. و در بيشتر احوال، صورت واقع بر خلاف مراد او بود.

و اگر على النّدور يك‌بار بر مرادى ظفر يافت، همان چه مرغوب اليه او بود بعد از آن مهروب عنه گشت، تا ما بعد را از ما قبل قياس كند و نفس را بر ثبات ملازمت فرمايد.

و از اين بلا خلاص نتوان يافت الاّ با قامت وظايف شكر.

صفت ديگر كسالت است. نفس همچنانك در وصول بمشتهيات و مرادات طيّاش [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote494)و مستعجل بود، در مبادرت بر طاعات و مبرّات كسلان و مسوّف [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote495)باشد.

و اين علّت از نفس برنخيزد الاّ برياضات بليغه و مجاهدات عنيفه كه برودت و يبوست جبلّى را كه مناط تأبّى و استعصاى اوست از وى انتزاع كند، و او را در قبول اوامر و انقياد احكام نرم گرداند بر مثال جلود مدبوغه. چنانك نصّ كلام مجيد است ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلىٰ ذِكْرِ اَللّٰهِ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote496).

1) -وثبات، بفتح واو و ثاء سه نقطه جمع (وثبه) بسكون ثاء است بمعنى برجستن، در (خ) بغلط (از وى ثبات) نوشته است،

2) -خ (در طيش) ندارد.

3) -خ (صحنى) افتاده است مصوّب، بضم ميم و شدّ و او مفتوح صيغۀ اسم مفعول از باب تفعيل است بمعنى منحدر و سرازير مأخوذ از (صوّب المكان و غيره اى انحدر) يا (صوب الا ناء اى اماله الى اسفل ليجرى ما فيه) ، - املس: بمعنى نرم و ليز است.

4) -خ: در متن (فلاح) و در حاشيه با علامت ظاهر (خلاص)

5) -تالى: خ،

6) -از (طيش) است بمعنى سبكسرى و سبكسارى،

7) -از (تسويف) است بمعنى بتأخير افكندن و امروز و فردا كردن

8) -س زمر آيه 24 ج 24

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 90)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و هر يك از اين صفات، مرضى است مخصوص در نفس. و اطبّاء نفوس يعنى انبيا و اولياء كه متابعان ايشان‌اند، هر يك را علاجى مخصوص كرده. و صفات ذميمۀ نفس بيشتر از آنست كه بتحرير و تقرير [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote62)درست آيد. اين ده صفت امّهات [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote498)صفات‌اند كه مسطور گشت. و صفات ديگر اكثر بر آن متفرّع. و اصول و فروع صفات نفسانى جمله بر اصول خلقت نفس اعنى بر طبايع اربعه يعنى حرارت و برودت و رطوبت و يبوست متفرّع‌اند. هر كه بتدقيق و تحقيق آن را باز جويد، منشأ هر صفتى بتخصيص معلوم كند.

**فصل چهارم در كيفيت ارتباط معرفت الهى به معرفت نفس**

بدانكه هيچ معرفت بعد از معرفت الهى شريف‌تر و نافعتر از معرفت نفس انسانى نيست. على الخصوص كه معرفت الهى مربوط و مشروط است بدان. چنانك در حديث صحيح است [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote499)من عرف نفسه فقد عرف ربّه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote500)

و لفظ نفس در اين خبر اگر بر معنى ذات و حقيقت حمل افتد، مراد آن بود، و اللّه اعلم، كه هر كه ذات و حقيقت خود را به صفت فوقيّت و احاطت بر جميع اجزاء وجود خود بشناسد، و همه جنود ملكى و شيطانى و حقايق جسمانى و روحانى را در تحت احاطت ذات خود در عالم صغير مشاهده كند، ذات مطلق را با جميع اجزاء وجود موجودات روحانى و جسمانى و ملكى و شيطانى و جنّى و انسى همان نسبت تصوّر كند در عالم كبير. و همچنانك روح جزوى و قلب جزوى و نفس جزوى و عقل جزوى را در تحت احاطت ذات خود مندرج بيند، روح اعظم و قلب اعظم كه عرش اعظم است، و نفس كلّى و عقل كلّى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote501)را، در تحت احاطت ذات واحد محاط و محوى بيند. و هيچ ذاتى از ذوات كائنات موصوف بدين صفت نيست الاّ ذات انسان. پس معرفت او دليل معرفت الهى باشد.

1) -تقدير: خ.

2) -خ: اين ده صفت امّهات صفات‌اند و صفات ديگر بر طبايع اربعه الخ، باقى عبارت را ندارد-م: اين ده صفت كه امّهات صفات‌اند و صفات ديگر اكثر بر آن متفرّع مسطور گشت و اصول و فروع صفات نفسانى جمله بر اصول خلقت نفس اعنى طبايع اربعه.

3) -در حديث است كه: خ،

4) -يعنى هر كه خود را شناخت پروردگار خود را شناخت

5) -نفس كلّ و عقل كلّ: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 91)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اگر بر نفس ناطقه حمل افتد فحوى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote63)حديث آن بود، و اللّه اعلم، كه هر كه نفس خود را به صفت عبوديّت بشناسد، پروردگار خود را به صفت ربوبيّت بشناسد. بدان وجه كه نفس پيوسته بباطل دعوى الهيّت كند، و صفات ربوبيّت را كه بذات الهى مخصوص‌اند و هيچ موجود را با حق در آن شركت نه، از عظمت و كبريا و جبّارى و عزّت و استغنا و قدرت، بزور و بهتان بر خود بندد، و با خود تصوّر آن كند كه اين اوصاف از خصايص و لوازم اوست. و ظلمت اين دعاوى باطله از او مرتفع نشود الاّ بانوار تجليّات الهى و خطاب قُلْ جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبٰاطِلُ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote503)و منادى ظهر النّور و بطل الزّور چه هرگاه كه حقّ سبحانه بصفتى از صفات خود بر نفس تجلّى كند، تهمت آن صفت كه نفس بباطل بر خود بسته است از او برخيزد، و صفت ذاتى او از تواضع و خضوع و خشوع و عجز و فقر و مسكنت و مذلّت و اعتراف بجهل پديد آيد. مثلا اگر به صفت عظمت تجلّى كند، تهمت دعوى آن از نفس برخيزد، و صفت تواضع پديد آيد. و اگر به صفت عزّت تجلّى كند، تهمت دعوى آن از نفس برخيزد و صفت مذلّت پيدا شود.

و اگر به صفت ملك و سلطنت تجلّى كند، دعوى آن از نفس برخيزد، و به صفت خضوع و خشوع ظاهر شود. و اگر به صفت قدرت تجلّى كند، دعوى آن از نفس برخيزد، و در او صفت عجز و استسلام منكشف گردد. چنانكه در بعضى دعوات مأثوره از نبى عليه الصّلاة و السّلام رسيده است كه الحمد للّه الّذى تواضع كلّ شىء لعظمته، الحمد للّه الّذى ذلّ كلّ شىء لعزّته. الحمد للّه الّذى خضع كلّ شىء لملكه، الحمد للّه الّذى استسلم كلّ شىء لقدرته، و على هذا در جميع صفات كه نفس مستحقّ آنست، مرد عارف بوجود حصول هر صفتى از آن كه در نفس خود بشناسد، صفتى را از صفات الهى كه منشأ و موجب آنست بشناسد. و هر صفت كه نه بر اين طريق شناخته شود و از صورت علمى به صفت حالى نرسد و از خبر به معاينه

1) -فحواى اين: خ،

2) -س بنى اسرائيل آيه 83 ج 15

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 92)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نپيوندد، آن را به حقيقت نشناخته باشند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote504).

از ذو النون مصرى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote505)پرسيدند كه پروردگار خود را بچه بشناختى گفت بدان بشناختم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote506)كه هرگاه كه قصد معصيتى خواستم كرد جلال و عظمت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote507)الهى را

1) -و هر صفت كه نه بدين طريقه شناخته باشند محسوب نبود: خ، بايد دانست كه اهل حكمت و عرفان در تفسير حديث (من عرف نفسه فقد عرف ربّه) وجوهى گفته‌اند كه از جمع آنها كتابى توان ساخت، از جمله وجوه اين است كه مقصود امتناع احاطۀ معرفت بكنه ذات پروردگار است، يعنى همان‌طور كه حقيقت نفس شناخته نيست، معرفت بكنه ذات پروردگار نيز ممكن نيست، وجه ديگر اين است كه مقصود تمثيل مقام ربّ است در عالم خلق بنفس انسانى كه در قرآن مجيد فرمود سنريهم آياتنا في الآفاق و فى انفسهم حتّى يتبيّن لهم انّه الحقّ و در جاى ديگر گفت و فى انفسكم أ فلا تبصرون، از جمله احوال و شئون نفس آنست كه در مقام ذات واحد بسيط است و در عين وحدت متضمّن كثرت است باين طريق كه همه قوى و كمالات بوجود جمع الجمع در نفس موجود است (النفس فى وحدتها كلّ القوى) ، و نيز در عين كثرت داراى وحدت است باين طريق كه در مقام ظهور افعال بواسطۀ تعيّنات قوى و حواسّ متكثّره كثرتى عارض مى‌شود كه خلل به وحدت صقع ذات نمى‌رساند ازآن‌رو كه با هر مرتبه‌يى به گونۀ ظهور و تجلّى متّحد مى‌شود چنانكه در مقام سمع سمع است و در مقام بصر بصر و همچنين نسبت به ساير قوى و حواس و كمالات كه منبعث از نفس مى‌گردد، همچنان پروردگار عالم تعالى شأنه نيز در مقام غيب الغيوب و مرتبۀ تجلّى ذات كه از آن بكنز مخفى و مقام فيض اقدس عبارت كنند واحد بسيط است به وحدت حقّۀ حقيقته و سراسر موجودات متكثّره بوجود جمع الجمعى كثرت در وحدت، در آن مقام موجود و مندرج‌اند و در مقام تجلّى فعل كه از آن بظهور خلق و مقام فيض مقدّس عبارت كنند وحدت در كثرت است، - وجه ديگر در تمثيل آنست كه در عالم صغير، بدن عنصرى در تحت تدبير و تربيت نفس است چنانكه در عالم كبير، مجموعۀ عالم خلقت نسبت بمقام ربّ در حكم بدن عنصرى است و جان و روان آفرينش همانا ذات پروردگار است، پس نفس در عالم صغير آيتى از آيات محكم الهى است و كسى كه باحوال و شئون او پى برد مى‌تواند بصفات پروردگارش پى ببرد، بعضى عرفا پايۀ سخن را از اين حدّ بالاتر برده و گفته‌اند معرفت نفس عين معرفت ربّ است نه اينكه نمونه و نمودار باشد، نكتۀ قابل توجّه اين است كه در متن حديث بلفظ (ربّ) بمعنى پروردگار عبارت شده است نه بلفظ (اللّه) كه مقام ذات خالق باشد، و از اين جهت اسرار مهمّى در معنى اين حديث نهفته است كه شرحش مقام ديگر مى‌خواهد گر بريزى بحر را در كوزه‌يى چند گنجد قسمت يك روزه‌يى و اللّه العالم

2) -ابو الفيض ثوبان بن ابراهيم و بقولى فيض بن ابراهيم از مشايخ عرفاى بزرك سدۀ سوم هجرى است، در مثنوى مولوى و منظومه‌هاى سنائى و عطّار و تذكرة الاولياء و رسالۀ قشيرى و نفحات الانس جامى و همچنين كتب عرفانى ديگر از نظم و نثر حكاياتى از او آورده و سخنان از وى نقل كرده‌اند وفات او را قشيرى در سال 245 نوشته و ابن خلكان در ذى‌القعده از آن سال و بقولى در سنۀ 246 و 248 ضبط كرده است

3) -شناختى گفت بدان شناختم: خ،

4) -م (عظمت) ندارد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 93)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ياد مى‌كردم، و صفت حيا در من پديد مى‌آمد و از وى شرم مى‌داشتم و آن را مى‌گذاشتم.

پس ذو النّون تأثير صفت جلال و عظمت الهى را در نفس، بوجود حيا در وى، دليل قرب و معرفت الهى دانسته است. و اين معرفت قانونى درست است كه در وى غلط نيفتد. زيرا كه نتيجۀ ذوق و حال است، نه حاصل علم و تصوّر. و مستفاد از كشف و عيان است نه از خبر و برهان.

وجهى ديگر وجود هر صفتى كه نفس را اتّصاف بدان، عين تعبّد است، و ذات الهى بدان متّصف، باز يافتن و شناختن آن در نفس خود دليل نظر ربوبيّت است در حقّ او بدان صفت. مثلا اگر در نفس خود صفت رضا بحكم خداوند تعالى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote508)مى‌يابد داند كه اين صفت نتيجۀ رضاى حقّ است از او. چنانك اشارت رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote509)بدان مشعر است. و اگر در خود صفت محبّت الهى مى‌يابد، داند كه محبّت الهى بر آن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote510)سابق و متقدّم است. يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote511)اشارت بدين معنى است. و اگر در خود شوق حضرت ربوبيّت مطالعت كند، داند كه نتيجۀ شوق حقّ است سبحانه الا طال شوق الابرار الى لقائى و انّى الى لقائهم لاشدّ شوقا دليل آنست. و اگر در خود ذكر حقّ سبحانه مى‌يابد، داند كه بمقدار آن نزديك حقّ مذكور است فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote512)عبارت از آن است. و اين ذكر كه كلام مجيد بر ذكر بنده مرتّب گردانيده است هر چند متأخّر و لاحق است ذكرى ديگر الهى بر آن متقدّم و سابق است. چه تا اوّل حقّ سبحانه بنده را ياد نكرد، توفيق ياد حق او را رفيق نشد. و ذكر لاحق، ثواب كسب بنده است. و ذكر سابق، محض عطا. و امير المؤمنين على عليه السّلام ذكر بنده را در اين موضع، ذكر بين الذّكرين گفته است. و فى‌الجمله هر كه خواهد كه منزلت خود پيش خداى بداند و بشناسد، بايد كه اوّل منزلت حقّ را پيش خود اعتبار كند، و بمقدار آن منزلت خود را نزديك او

1) -خداوند جلّ جلاله: خ،

2) -س مائدة آيه 119 ج 7.

3) -بدان: خ،

4) -س مائده آيه 59 ج 6

5) -س بقره آيه 147 ج 2

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 94)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قياس كند. چنانك در حديث آمده است من كان يحبّ ان يعلم منزلته عند اللّه فلينظر منزلة اللّه عنده فانّ اللّه تعالى ينزل العبد منه حيث انزله من نفسه

**فصل پنجم در معرفت روح**

قال اللّه تعالى و يسألونك عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote513)، بدانك پايۀ معرفت روح و ذروۀ ادراك آن به‌غايت رفيع و منيع است. به كمند عقول، وصول بدان ميسّر نگردد. سيمرغى است كه نشيمن بر قاف عزّت دارد. به ملواح عبارت، صيد هيچ فهمى و وهمى نشود، گوهرى است از قعر بحر عظمت برخاسته، بميزان قياس تقدير اوصاف او ممكن نبود. ارباب مكاشفات و اصحاب قلوب كه امناى اسرار غيوب‌اند و از رقّ هوا و عبوديّت نفس آزاد گشته، بر كشف آن غيرت نموده‌اند. و جز بزبان اشارت از آن عبارت نكرده فانّ الحرّ يكفيه الاشارة.

بدانك شريف‌تر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote514)موجودى و نزديكتر مشهودى بحضرت عزّت، روح اعظم است. كه حق سبحانه و تعالى آن را به خود اضافت كرده است بلفظ من روحى و من روحنا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote515)آدم كبير و خليفۀ اوّل و ترجمان الهى و مفتاح وجود و قلم ايجاد و جنّت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote516)ارواح همه عبارت از اوصاف اوست. و اوّل صيدى كه در شبكۀ وجود افتاد ذات او بود. و مشيّت قديمه او را به خلافت خود در عالم خلق نصب كرد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote517)و مقاليد خز اين اسرار وجود بدو تفويض نمود. و او را بتصرّف در آن مأذون گردانيد. و از بحر الحيات نهرى عظيم بر وى گشود، تا پيوسته از او استمداد فيض حيات مى‌كند و بر اجزاى كون افاضت مى‌نمايد.

و صور كلمات الهى را از مقرّ جمع اعنى ذات مقدّس بمحلّ تفرقه كه عالم خلق [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote518)است مى‌رساند و از عين اجمال در اعيان تفاصيل جلوه مى‌دهد و كرامت الهى او را دو نظر بخشيد.

1) -س بنى اسرائيل آيه 87 ج 15.

2) -شريف‌ترين: خ.

3) -دو آيه است يكى و نفخت فيه من روحى س حجر آيه 29 ج 14 ديگر فنفخنا فيه من روحنا س تحريم آيه 12 ج 29

4) -جند: خ.

5) -كرده: خ، و همچنين در چند فعل بعد تا (كشوده) .

6) -خلقى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 95)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يكى از براى مشاهدۀ جلال قدرت ازلى. و دوم از براى ملاحظۀ جمال حكمت لم‌يزلى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote519). عبارت از نظر اوّل عقل فطرى و مقبل آمد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote520)و نتيجۀ او محبّت الهى.

و عبارت از نظر دوم عقل خلقى و مدبر چنانك در خبر است ثمّ قال له اقبل فاقبل ثمّ قال له ادبر فادبر، و نتيجۀ او نفس كلّى. و هر فيضى كه روح اضافى از عين جمع استمداد كند، نفس كلّى آن را قابل گردد و محلّ تفصيل آن شود. و ميان روح اضافى و نفس كلّى بسبب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote521)فعل و انفعال و قوّت و ضعف، نسبت ذكورت و انوثت پديد آمد، و رسم تعاشق و تعانق [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote522)ثابت شد. و به رابطۀ امتزاج و واسطۀ ازدواج ايشان، متولّدات اكوان موجود گشتند. و بدست قابلۀ تقدير از مشيمۀ غيب بعالم ظهور آمدند. پس جميع مخلوقات نتيجۀ نفس و روح آمد. و نفس نتيجۀ روح. و روح نتيجۀ امر. چه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote523)حقّ تعالى روح را به‌خودى‌خود آفريد بى‌هيچ سببى، كه امر اشارت بدان است. و جمله مخلوقات را بواسطۀ روح، كه خلق عبارت از آن است أَلاٰ لَهُ اَلْخَلْقُ وَ اَلْأَمْرُ تَبٰارَكَ اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِينَ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote524). و چون لا بدّ است كه هر خليفه‌يى مستجمع اوصاف مخلّف بود، فضل الهى و كرم نامتناهى، روح را در خلافت ايجاد، خلعت جميع اسماء و صفات جمالى و جلالى خود [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote525)در پوشانيد، و در مسند آفرينش مكرّم و موقّر گردانيد. و چون دايرۀ تكوين به نقطۀ انتها رسيد و بر نقطۀ ابتدا منطبق گشت، صورت روح در آيينۀ وجود آدم خاكى منعكس شد، و جملۀ اسماء و صفات الهى در او متجلّى گشت. پس خطاب إِنِّي جٰاعِلٌ فِي اَلْأَرْضِ خَلِيفَةً [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote526)در رسيد.

و آوازۀ خلافت آدم در ملأ اعلى منتشر شد. و بر منشور خلافت او اين توقيع آمد كه انّ اللّه تعالى خلق آدم على صورته. و بر لواى كرامت او اين آيت ظاهر شد و علّم آدم الاسماء كلّها [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote527). و ازمّۀ تسخير و اعنّۀ تقدير در قبضۀ تصرّف او نهادند. و ملايكه را

1) -خ (حكمت) ندارد

2) -خ (آمد) ندارد

3) -نسبت خ تصحيف كاتب است

4) -تلاصق: م

5) -خ (چه) ندارد

6) -س اعراف آيه 52 ج 8

7) -درو: م

8) -س بقره آيه 29 ج 1

9) -س بقره آيه 30 ج 1

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 96)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سجدۀ او فرمودند. چه ملايكه را آن كمال جمعيّت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote528)نبود كه او را. ازآن‌جهت كه بعضى از ايشان، مظهر صفت جمال‌اند و بس. و ايشان ملايكۀ لطف و رحمت‌اند.

و بعضى مظهر صفت جلال و بس. و ايشان ملايكۀ قهر و عذابند. و آدم را جامع صفت جمال و جلال و محلّ لطف و قهر و رحمت و غضب گردانيد. و عبارت از آن اين آمد كه خلقت بيديّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote529). لاجرم حقّ را بجميع اسما بشناخت، و ملايكه حقّ را نشناختند الاّ بدان اسم كه مظهر آن بودند. لاٰ عِلْمَ لَنٰا إِلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote530)اشارت بدان است.

و همچنانك وجود آدم در عالم شهادت، مظهر صورت روح آمد در عالم غيب، وجود حوّا در عالم شهادت، مظهر صورت نفس آمد در عالم غيب. و تولّد او از آدم كه وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote531)مثال تولّد نفس از روح. و تأثير ازدواج نفس و روح و نسبت ذكورت و انوثت ايشان بصورت آدم و حوّا منتقل گشت. و بر مثال [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote532)صدور اشياء از روح و نفس، ذرّات ذرّيّات كه در ظهر آدم وديعت بودند، بواسطۀ ازدواج آدم و حوّا در وجود آمدند. پس وجود آدم و حوّا، نسخۀ وجود روح و نفس آمد و در هر شخص انسانى از نسخۀ وجود آدم و حوّا نسخۀ ديگر منتسخ شد بوجود ازدواج روح جزوى و نفس جزوى، و تولّد قلب از هر دو. و تولّد صورت ذكور بنى‌آدم، از صورت روح كلّى مستفاد آمد، و لكن ممتزج به صفت نفس. و تولّد صورت اناث، از صورت نفس كلّى پديد آمد، با امتزاج صفت روح. و بدين جهت هيچ نبى بر صورت اناث مبعوث نگشت. چه نبوّت بسبب تصرّف در نفوس بنى‌آدم و تأثير در عالم خلق، نسبت بذكور [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote533)دارد. و نيز واسطۀ ظهور انبياء [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote534)روح است. و روح مفيد صورت ذكورت است و اللّه اعلم.

1) -و جمعيّت: م يعنى كمال جامعيّت اسماء و صفات كه در آدم خاكى بود در ملائكه وجود نداشت زيرا كه هر صنفى از ملائكه مظهر اسمى و صفتى هستند و آدم مظهر همۀ اسماء و صفات است

2) -سورۀ ص آيه 75 ج 23

3) -س بقره آيه 31 ج 1

4) -س نساء آيه 1 ج 4

5) -و مثال: خ.

6) -به ذكورات: م. شايد اصل (به ذكورت) باشد.

7) -ظهور سرّ انباء: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 97)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل ششم در معرفت دل** [**1**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote535)

معرفت اوصاف قلب كما هى متعذّر است و عبارت از آن متعسّر، بسبب دوام تقلّب او در اطوار احوال و ترقّى در مدارج كمال. و از اين جهت او را قلب خوانند و چون احوال، مواهب الهى‌اند، و مواهب او نامتناهى، تقلّب و ترقّى قلب در مدارج كمال و معارج جمال و جلال ازلى بى‌نهايت بود. لاجرم اوصاف و احوال او در حدّ عدّ و عدّ حدّ نگنجد. هر كه در تحديد و تعديد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote536)آن سخن راند، اگر به حقيقت در نگرد يقين بداند كه جز تعيين حدّ ادراك و تبيين نصيب استعداد خود از آن نكرد. چندين هزار غوّاص بحار معارف در بحر معرفت دل غوّاصى كردند و هيچيك بقعر او نرسيد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote537)و استيفاى كنه غرايب و عجايب او نكرد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote538)و نيز نه هر كه از وى اثرى بيافت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote539)از آن اثر خبرى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote540)باز داد. يا هر كه او را گوهرى ثمين از آن بچنگ افتاد بر طبق عرض نهاد. على بن سهل صوفى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote541)رحمه اللّه گويد من وقت آدم الى قيام السّاعة النّاس يقولون القلب القلب و انا احبّ ان ارى رجلا يصف لى ايش [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote542)القلب او كيف القلب فلا ارى. اكنون بدانكه مراد از دل

1) -قلب: خ.

2) -تقدير: خ.

3) -نرسيدند: خ.

4) -نكردند: خ.

5) -از او اثرى يافت: م.

6) -خبر: خ.

7) -ابو الحسن علىّ بن سهل بن ازهر اصفهانى از علما و زهّاد و عرفاى نامدار قرن سوم هجرى است وفاتش در سال 280 دويست و هشتاد قمرى هجرى واقع شده و در اصفهان مدفون است و مقبرۀ او در قبرستان طوقچى از محلاّت قديم اصفهان هم اكنون بر جاى مى‌باشد. شرح احوال او را با سرگذشت و خصوصيّات مقبره و صومعه و خانقاهش نگارنده در فصل دانشمندان از كتاب تاريخ اصفهان بتفصيل نوشته‌ام اى‌كاش عمرى باقى باشد و خداوندم توفيق كرامت كند تا با تمام و طبع و نشر اين كتاب كه حاصل قسمتى عمده از عمر گرانمايۀ من است خدمتى ديگر بتاريخ و فرهنگ كشور خود انجام دهم و هو الموفّق.

8) -ايش: مخفّف (ايّ شيء) است. يعنى همه مردمان همواره از دل مى‌گويند اى‌كاش يكى را ديدمى كه دل را براى من وصف كردى و گفتى كه دل چيست و چگونه است:

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 98)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بزبان اشارت آن نقطه است كه دايرۀ وجود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote64)از او در حركت آمد و بدو كمال يافت، و سرّ ازل و ابد در او بهم پيوست، و مبتداى نظر در وى به منتهاى بصر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote544)رسيد، و جمال و جلال وجه باقى بر او متجلّى شد. عرش رحمان و منزل قرآن و فرقان و برزخ ميان غيب و شهادت و روح و نفس و مجمع البحرين ملك و ملكوت و ناظر و منظور پادشاه و محبّ و محبوب اله و حامل و محمول سرّ امانت و لطف الهى، جمله اوصاف اوست. و مراد از ازدواج روح و نفس، نتيجۀ وجود او. و غرض از ارتباط ملك و ملكوت، مسرح نظر و مطرح شهود او. صورت او از عين عشق مصوّر. و بصيرت او بنور مشاهده منوّر. چون نفس از روح جدا گشت عشق و نزاع از طرفين پديد آمد. و از ازدواج هر دو عشق صورت قلب متولّد گشت. و بر مثال برزخى ميان بحر روح و بحر نفس واسطه شد. و بر ملتقاى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote545)هر دو بايستاد، تا اگر در مروج [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote546)ايشان با يكديگر بغيى و تعدّيى رود مانع گردد بَيْنَهُمٰا بَرْزَخٌ لاٰ يَبْغِيٰانِ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote547). و دليل آنك صورت دل از عين عشق پديد آمد آنست كه هر كجا جمالى بيند با او درآميزد. و هرجا كه حسنى يابد بدو در آويزد. و هرگز بى‌منظورى و محبوبى و دلارامى نباشد. وجود او بعشق قائم است، و وجود عشق بدو. و دل در وجود انسان بر مثال عرش رحمان است.

عرش قلب اكبر است در عالم كبير. و قلب عرش اصغر در عالم صغير. جملۀ قلوب در تحت احاطت عرش مندرج‌اند، همچنانك جزويّات ارواح در تحت روح اعظم، و جزويّات نفوس در تحت نفس كلّى. و دل را صورتيست و حقيقتى همچنان كه عرش را.

صورت او آن مضغۀ صنوبرى است كه در جانب ايسر از بدن وديعت است. و حقيقت او آن لطيفۀ ربّانى كه ذكرش تقديم يافت. و ميان اين حقيقت و صورت او نفس ناطقه و روح حيوانى متوسّطاند. زيرا كه حقيقت دل محض لطافت است و صورتش عين كثافت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote548)و ميان كثيف مطلق و لطيف مطلق به‌هيچ‌وجه تناسب نه. پس نفس ناطقه

1) -دايرۀ دل: م. اشتباه كاتب است.

2) -و مبتدى نظر در وى بمنتهى بصر: م. رسم الخطّ قديم است.

3) -ملتقى: م. رسم الخطّ قديم است.

4) -در مروج ايشان هر دو در يكديكر: م اشاره است به آيۀ مرج البحرين يلتقيان در سورۀ الرّحمن آيۀ 19.

5) -س الرّحمن آيه 20 ج 27.

6) -كثافتست: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 99)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و روح حيوانى كه هر يك رويى در عالم لطافت دارند و رويى در عالم كثافت، ميان صورت دل و حقيقت او واسطه گشتند، تا هر اثر كه از حقيقت دل صادر گردد اوّل بنفس رسد، و به نسبت وجه لطيف آن را قبول كند، و به نسبت وجه كثيف بروح حيوانى رساند. و همچنين روح حيوانى به نسبت وجه لطيف آن را بستاند و به نسبت وجه كثيف بصورت دل سپارد و از وى در اقطار بدن منتشر گردد. همچنانك اوّل فيض رحمت از حضرت الهيّت بر حقيقت عرش فايض شود، و از او به حملۀ عرش رسد، و بواسطۀ ايشان بصورت عرش پيوندد، و از آنجا باقطار عالم شهادت رسد. و نسبت صورت عرش با حقيقت او سبب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote549)آنست كه هر فيضى كه از آن حقيقت بعالم شهادت رسد، نخست بصورت او رسد و آنگاه از وى به ديگر اجسام سرايت كند. و همچنين نسبت صورت قلب با حقيقتش. و جملۀ قلوب فيض از عرش يابند، حقيقت آن از حقيقت عرش و صورت آن از صورت عرش، وقتى كه ميان دل و عرش بواسطۀ اقبال بر حق تعالى تقابل و محاذات پديد آيد. و هيچ چيز از مخلوقات عظيم‌تر از عرش نيست. و كلام الهى از عظمت او اين عبارت كرد كه وَ هُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote550). و رسول عليه الصلاة و السّلام گفته است دل چهار است.

اوّل دلى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote551)پاك روشن كه در وى چراغى افروخته بود و آن دل مؤمن است. دوم دلى سياه سرنگون و آن دل كافر است. سوم دلى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote551)معلّق متردّد ميان كفر و ايمان و آن دل منافق است. چهارم دلى مصفّح ذو وجهين كه وجهى از او محلّ ايمان بود و ديگر محلّ نفاق. و مدد ايمان در او از عالم قدس و طهارت بر مثال سبزه‌اى كه مدد از آب پاك يابد. و مدد نفاق در او از عالم خبث و آلايش بر مثال قرحه‌يى كه مدد از قيح و صديد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote552)يابد [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote553)پس هر چه غالب شود بر او از اين دو حكم آن گيرد. و لفظ حديث اينست القلوب اربعة قلب اجرد فيه سراج يزهر فذلك قلب المؤمن و قلب اسود منكوس و ذلك قلب الكافر و قلب مربوط على علاقة فذلك قلب المنافق و قلب مصفّح فيه ايمان و نفاق فمثل الايمان فيه مثل البقلة

1) -بسبب: م.

2) -س توبه آيه 130 ج 11

3) -دل: خ.

5) -قيح: چرك و ريم-صديد: زنگ و چرك و زرداب.

6) -كه از قيح و صديد مدد يابد: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 100)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يمدّها الماء الطّيب و مثل النّفاق فيه كمثل القرحة يمدّها القيح و الصّديد فايّ المدّتين غلبت عليه حكم له بها. و بناى اختلاف اين چهار قسم بر آنست كه دل نتيجۀ روح و نفس است، و ميان نفس و روح تجاذب و تطارد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote554)واقع. روح خواهد كه نفس را بعالم خود كشد و نفس خواهد كه روح را بعالم خود كشد. و هميشه در اين تنازع و تجاذب باشند. گاه روح غالب مى‌شود و نفس را از مركز سفلى بمقام علوى مى‌كشد. و گاه نفس غالب مى‌گردد و روح را از اوج كمال بحضيض نقصان مى‌كشد. و دل پيوسته تابع آن طرف بود كه غالب گردد. تا آنگاه كه ولايت وجود بكلّى بر يكى مقرّر شود و دل بر متابعت او قرار گيرد. و سعادت و شقاوت مرتّب است بر اين دو انجذاب. اگر سعادت ابدى و عنايت ازلى دررسد و روح را مدد توفيق ارزانى دارد تا قوّت گيرد و نفس را با لشكرش مغلوب گرداند و از تشبّث و نزاع ايشان برهد و از مهبط خلقيّت بمصعد قدم ترقّى كند و بكلّى از نفس و قلب اعراض كرده بر مشاهدۀ حضرت جلال اقبال نمايد، دل نيز بر متابعت او از مقام قلبى كه تقلّب لازم اوست، بمقام روحى مترقّى و متصاعد شود و در مقرّ روح قرار گيرد، بر مثال فرزندى كه در متابعت و مشايعت پدر برود، و آنگاه نفس نيز در پى دل از محلّ و مقرّ خود كه عالم طبيعت است بيرون آيد و در پى دل كه فرزند اوست برود و بمقام دل رسد. اين‌چنين دل دل مؤمن است كه در وى هيچ ذرّه شرك و كفر نبود. و اگر نعوذ باللّه حال بر عكس آن بود و آثار شقاوت و سخط ازلى دررسد و روح را مخذول و نفس را منصور گرداند تا قوّت گيرد و قلب روح [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote555)را بعالم خود كشد، روح از مقام خود بمحلّ قلب نزول كند و قلب از مقام خود بمحلّ نفس آيد و نفس در زمين طبيعت متأصّل و راسخ گردد. و اين‌چنين دل دل كافر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote556)بود كه سرنگون باشد و سواد كفر همگى او فروگرفته. و اگر هنوز نصرت كلّى از هيچ طرف واقع نبود و تجاذب و تنازع باقى باشد و لكن جانب نفس قوّت دارد، دل در ميانه متردّد بود و ميل او بيشتر بنفس باشد. و آن دل منافق بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote557). و اگر جانب روح قوّت بيش [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote558)دارد يا جانبين متقابل باشند، ميل دل بروح بيشتر بود [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote559)يا بجانبين على‌السّويّه باشد، و در او هم

1) -تطارد: بر يكديگر حمله بردن و يكديگر را راندن و دور كردن.

2) -و روح: م

3) -كفّار: خ.

4) -منافق است: خ.

5) -بيشتر: م.

6) -ميل دل بيشتر بروح بود: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 101)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ايمان موجود بود و هم كفر. و آن دل مصفّح است كه دو روى دارد در يكى ايمان و در ديگر نفاق.

**فصل هفتم در معرفت سر و عقل**

طايفه‌يى از متصوّفه برآنند كه سرّ لطيفه‌ايست از لطائف روحانى محلّ مشاهدت همچنانك روح لطيفه‌ايست محلّ محبّت. و دل لطيفه‌ايست محلّ معرفت. و طايفه‌يى برآنند كه سرّ نه از جملۀ اعيان است بلكه از جملۀ معانيست. و مراد از او حاليست مستور ميان بنده و خداى كه غيرى را بر آن اطّلاع نيفتد. و گويند بنده را با خداى سرّيست و سرّ السرّيست كه آن را اخفى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote560)خوانند، چنانكه نصّ كلام مجيد است و ان تجهر بالقول فانّه يعلم السرّ و اخفى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote561)سرّ آنست كه جز خداى و بنده بر آن اطّلاع ندارند. و سرّ السرّ آنكه بنده نيز بر آن اطّلاع نيابد مگر عالم السّرّ و الخفيّات.

از طايفۀ اوّل كه سرّ را عينى مخصوص دانستند بعضى برآنند كه سرّ فوق روح و قلب است. و بعضى بر آنك فوق قلب و تحت روح است. و نزديك شيخ الاسلام [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote562)رحمه اللّه آنست كه سرّ نه عينى ديگر است جز قلب و روح. و گفته كه سبب تصوّر آن جماعت كه سرّ را فوق روح دانستند، آن بود كه روح را بعد از خلاص كلّى از رقّ تعلّقات قلبى و نفسى، وصفى زايد بر معهود يافتند، گمان بردند كه مگر عينى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote563)ديگر است وراى روح. و برايشان پوشيده ماند كه آن عين روح است متّصف بوصفى غريب. و سبب اشتباه آن [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote564)طايفه كه سرّ را تحت روح و فوق قلب گفتند، آن بود كه دل را در نهايات احوال كه بكلّى از ذلّ استرقاق نفس آزاد گردد و از تعلّقات

1) -خفا: خ. اطوار سبعه يا لطائف هفتگانۀ انسانى نزد جمهور عرفا به‌طورى‌كه در حواشى پيش گفتيم بدين ترتيب است: طبع و نفس و قلب و روح و سرّ و خفىّ و اخفى.

2) -س طه آيه 6 ج 16

3) -مقصود شيخ الاسلام شهاب الدين عمر سهروردى مؤلّف عوارف المعارف است كه در حواشى پيش ترجمۀ حالش گذشت.

4) -عين: خ.

5) -اين: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 102)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

هواجس نفسانى و تشبّثات وساوس شيطانى خلاص يابد، وصفى غريب يافتند كه برايشان مستعجم نمود. تصوّر كردند كه مگر عينى ديگر است وراى دل. و ندانستند كه آن خود عين دل است، وصفى ديگر غريب اكتساب كرده.

و بعضى سرّ را تفسيرى ديگر گفته‌اند كه سرّ معنيى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote565)لطيف است مكنون در صميم روح، و عقل را تفسير آن متعذّر. يا در سويداى دل، و زبان را تعبير از آن متعسّر. و همچنانك زبان ترجمان و معبّر دل است، عقل ترجمان روح و مفسّر اوست.

هر معنى كه روح را از غيب مكشوف شود و بنظر عيان آن را مشاهده كند و خواهد كه بطريق مكالمت و محادثت با دل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote566)در ميان نهد، عقل كه ترجمان اوست واسطه شود و تقرير و تفسير آن با دل كند. و ليكن بيشتر معانى مدركۀ روح آن بود كه عقل از تقرير آن با دل عاجز [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote567)آيد همچنانك اكثر معانى دل آن بود كه زبان از تعبير آن قاصر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote568)شود. پس آن معانى كه در روح باقى ماند و عقل بر تفسير آن مسلّط نشود، اسرار روح بود كه دل را بر آن اطّلاع نيفتد. و آن معانى كه در دل باقى ماند و زبان از تعبير آن قاصر آيد، اسرار دل بود كه مخاطب بر آن اطّلاع نيابد. و از اينجاست كه طايفه‌يى از متابعان مجرّد عقل چون فلاسفه و غيرهم از بيشتر مدركات ارواح انبيا محروم ماندند و آن را انكار كردند، چه جميع مدركات روح در تحت احاطت عقل نگنجد

و عقل اگر چه اشرف و اكرم مخلوقاتست و در صدر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote569)آفرينش منصب تصدّر و تفوّق دارد، چنانك در خبر است كه اوّل ما خلق اللّه تعالى العقل ثمّ قال له اقبل فاقبل ثمّ قال له ادبر فادبر ثمّ قال له اقعد فقعد ثمّ قال له انطق فنطق ثمّ قال اصمت فصمت فقال و عزّتى و جلالى و عظمتى و كبريائى و سلطانى و جبروتى ما خلقت خلقا احبّ الىّ منك و لا اكرم علىّ منك بك اعرف و بك احمد و بك اطاع و بك آخذ و بك اعطى و ايّاك اعاتب و لك الثّواب و عليك العقاب و ما اكرمتك بشيء افضل من الصّبر [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote570)، و لكن مرتبۀ روح فوق مرتبۀ اوست،

1) -گفته‌اند كه معنى: خ.

2) -با دل باوّل: خ.

3) -قاصر: م.

4) -عاجز: م.

5) -صدور: خ.

6) -اين حديث با اختلاف كلمات و روايات در كتب اخبار شيعه و سنّى هر دو نقل شده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 103)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

چه اوّليّت و تصدّر او در عالم خلق است، و روح از عالم امر است نه از عالم خلق، و نيز قيام او بروح است، نه قيام روح بدو و مثال او با روح همچنانست كه مثال نور آفتاب با قرص آفتاب. نور آفتاب اگر چه شريف است و ليكن قيام او بقرص آفتاب است. و همچنانك بنور آفتاب صور محسوسات در زمين ظاهر شود، بواسطۀ نور عقل صور معلومات و معقولات در دل روشن گردد،

اگر كسى گويد ميان اين حديث كه اوّل ما خلق اللّه تعالى العقل و اين حديث كه اوّل ما خلق اللّه تعالى نورى و اين حديث كه اوّل ما خلق اللّه تعالى القلم توفيق و تطبيق [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote571)بر چه وجه صورت بندد، گوييم اين هر سه چيز [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote572)عبارت از يك معنى بيش نيست، چه وجود سيّد كائنات عليه الصّلاة و السّلام در عالم شهادت مظهر صورت روح اضافى بود در عالم غيب، و عقل اوّل نورى است فايض از روح اضافى، و قلم عبارت هم از عقل اوّل است كه واسطۀ اظهار صور كلمات الهى است، و رابطۀ اخراج آن از محلّ جمع بمقام تفصيل، پس هيچ منافات نبود ميان اين سه حديث، وهب بن منبه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote573)گويد در هفتاد كتب منزله يافته‌ام كه عقل جميع خلايق از بدو وجود دنيا تا انقطاع آن در جنب عقل رسول صلّى اللّه عليه و سلّم همچنانست كه نسبت رمله‌يى با جميع رمال دنيا

**فصل هشتم در معرفت خواطر**

بدانكه معرفت خواطر و تميز و تفصيل آن از جملۀ غوامض علوم است. و ادراك فوائد و عوايد آن از دقايق فهوم. و قلّت اهتمام و تطلّع بدان از قلّت فهم منافع آن تولّد كند. و تضاعف شوق و تزايد شعف بتحصيل معرفت آن از ترقّى همّت و رفعت

1) -تلفيق: م.

2) -خبر: م.

3) -وهب بن منبّه بن كامل بن سيج از ايرانى‌نژادان يمن است كه ايشان را در كتب تاريخ و انساب (ابناء) مى‌گويند. در علم تاريخ و قصص انبياء و ملوك سلف در عصر خود معروف بود و در محرّم سال 110 و بقولى 114 يا 116 در نود سالگى بصنعاء يمن وفات كرد. براى ترجمۀ حال و نسبش رجوع شود بابن خلكان و قاموس در كلمۀ سيج.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 104)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مرتبت پديد آيد. هر چند همّت رفيع‌تر طلب اين معنى در نهاد بيشتر. و چگونه طالب صادق مشتاق و متعطّش معرفت خواطر نبود، و حال آنست كه صلاح و فساد اعمال بدان متعلّق است و سعادت و شقاوت بدان منوط و مربوط. چه بعضى از آن نتيجۀ لمّۀ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote65)ملكى است و بعضى نتيجۀ لمّۀ شيطانى چنانكه در حديث آمده است انّ للشّيطان لمّة بابن آدم و للملك لمّة فامّا لمّة الشّيطان فايعاد بالشّرّ و تكذيب بالحقّ و امّا لمّة الملك فايعاد بالخير و تصديق بالحقّ فمن وجد ذلك فليعلم انّه من اللّه سبحانه فليحمد اللّه و من وجد الاخرى فليتعوّذ باللّه من الشّيطان الرّجيم ثمّ قرأ اَلشَّيْطٰانُ يَعِدُكُمُ اَلْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشٰاءِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote575). و مراد از خاطر واردى است كه بر دل گذر كند در صورت خطابى يا تعريفى يا طلبى. و وارد از خاطر عام‌تر است. چه هر خاطرى وارد بود و نه هر واردى خاطر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote576)باشد، مانند وارد حزن و سرور و قبض و بسط.

و اكثر متصوّفه برآنند كه انواع خواطر چهار بيش نيست. حقّانى و ملكى و نفسى و شيطانى. امّا خاطر حقّانى علمى است كه حقّ تعالى از بطنان غيب بى‌واسطه در دل اهل قرب و حضور قذف كند. چنانك نصّ كلام مجيد است قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote577). و امّا خاطر ملكى آنست كه بر خيرات و طاعات ترغيب كند و از معاصى و مكاره تحذير نمايد و بر ارتكاب مخالفات و تقاعد و تكاسل از موافقات ملامت كند. و امّا خاطر نفسانى آنست كه بر تقاضاى حظوظ عاجله و اظهار دعاوى باطله مقصور باشد. و امّا خاطر شيطانى آنست كه داعى بود با مناهى يا مكاره. زيرا كه شيطان در مبدأ حال به معصيت فرمايد و چون بيند كه بدين وجه اغوا و اضلال

1) -يقال اصابت فلانا من الجن لمّة و هو المسّ و الشيء القليل و قال: فاذا و ذلك يا كبيشة لم يكن الاّ كلمّة حالم مخيال (صحاح) .

2) -جملۀ(الشّيطان يعدكم. . . الخ) آيۀ قرآن است در سورۀ بقره ج 3.

3) -خاطرى: خ.

4) -س سبا آيه 47 ج 22

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 105)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صورت نمى‌بندد، بعين طاعت و ازاغت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote578)قلب بجانب افراط كه شرعا مكروه است وسوسه كند. چنانكه مبالغت در عقد نماز و تنظيف لباس و مصلّى و اسراف در استعمال آب وضو به‌غايتى كه از حدّ علم متجاوز شود. و در خبر است كه انّ للوضوء شيطانا يقال له الولهان

و امّا فرق ميان خاطر حقّانى و ملكى آنست كه خاطر حق را هيچ خاطر ديگر معارض نشود. چه با ظهور سلطنت او جمله اجزاء وجود منقاد و مستسلم شود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote579)و همۀ خواطر ديگر مضمحل و متلاشى گردد چنانك حسين منصور [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote580)رحمه اللّه در جواب آنك از وى پرسيدند كه برهان حق چيست گفته است واردات ترد على القلوب تعجز النّفوس عن تكذيبها. و با وجود خاطر ملكى معارضۀ خاطر نفسانى ممكن است. و امّا فرق ميان خاطر نفسانى و شيطانى آنست كه خاطر نفسانى بنور ذكر منقطع نشود و بر تقاضاى مطلوب خود الحاح نمايد تا بمراد رسد اگر چه سالها بر آن بگذرد الاّ وقتى كه توفيق الهى رفيق گردد و بيخ آن مطالبت از نفس بركند. و امّا خاطر شيطانى بنور ذكر منقطع شود اگرچه ممكن كه به نوعى ديگر در آيد و خواهد كه بنده را غافل گرداند و اغوا كند چنانك در حديث آمده است كه انّ الشّيطان جاثم علي قلب ابن آدم فاذا ذكر اللّه خنس و تولّى و اذا غفل التقم قلبه فحدّثه و منّاه.

و مراد شيطان اغواست به هرچه صورت بندد نه مطالبت امرى مخصوص. و هيچيك از خاطر حقّانى و ملكى و نفسانى منقطع نشود الاّ در حال فنا. و اين معنى بيش از لمحه‌يى دست ندهد. ديگرباره چون از سرحدّ فنا در عين شهود با رسم وجود رجوع افتد،

1) -ازاغت: بغين نقطه‌دار يعنى از راه راست منحرف كردن و در بيراهه افكندن.

2) -شوند: م.

3) -ابو المغيث حسين بن منصور حلاّج بيضاوى از مشاهير عرفا و صوفيّه در ذى‌القعده سال 309 قمرى هجرى در زمان خلافت مقتدر عبّاسى بسعى حامد بن عبّاس وزير و فتوى قاضى ابو عمر حنفى بجرم تصوّف كشته شد. از اشعار اوست: القاه فى اليم مكتوفا و قال له ايّاك ايّاك ان تبتل بالماء

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 106)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خواطر سه‌گانه معاودت نمايند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote581).

و شيخ مجد الدين بغدادى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote582)رحمه اللّه بر اين چهار قسم از خواطر سه قسم ديگر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote583)افزوده است، خاطر روح و خاطر قلب و خاطر شيخ. و بعضى بر چهارگانه خاطر عقل افزوده‌اند. و بعضى خاطر يقين. و حقيقت آنست كه اين خواطر پنجگانه مندرج‌اند در تحت آن چهارگانه. چه خاطر روح و قلب در تحت خاطر ملك‌اند. و خاطر عقل اگر مدد روح و عقل بود، از قبيل خاطر ملك باشد. و اگر مدد نفس و شيطان بود، از قبيل خاطر شيطان. و امّا خاطر شيخ و آن معنيى بود كه از مدد همّت شيخ بدل مريد طالب پيوندد مشتمل بر كشف معضلى و حلّ مشكلى كه مريد در استكشاف آن از ضمير شيخ استمداد كند و فى الحال بر او مكشوف و مبيّن گردد، در تحت خاطر حقّانى داخل بود. چه وجود شيخ بمثابت با بيست مفتوح بر عالم غيب كه از او هر لحظه امداد بدل مريد مى‌رسد. و امّا خاطر يقين و آن وارديست كه از معارضات شكوك مجرّد بود، هم داخل است در تحت خاطر حقّانى. و اصل خواطر چهارگانه وجود لمّۀ شيطانى و لمّۀ ملكى است چه حقّ تعالى وقتى كه بنده‌يى را خلعت قرب حضرت خود خواهد پوشانيد نخست وفود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote584)املاك را كه جنود ارواح و قلوب‌اند از براى تأييد و نصرت او انزال كند تا روح و قلب مؤيّد و منصور شوند، و چون خواهد كه بنده‌يى را بسوط [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote585)ابتلا تبعيد كند جنود شيطان را از براى مدد نفس ارسال كند تا قوّت گيرد و به همّت دنيّه بمركز سفلى و محتد [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote586)طبيعى گرايد [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote587)و از او خواطر نفسانى

1) -نمايد: خ.

2) -شيخ مجد الدين ابو سعيد شرف بن مؤيد بن ابو الفتح خوارزمى بغدادى اصلش از بغدادك خوارزم در جزو مشايخ معروف صوفيّه از مريدان شيخ نجم الدين كبرى (ابو الجنّاب احمد بن عمر خيوقى متوفّى 618) بود و بنا به روايت نفخات الانس در 616 يا 607 و در بعض نسخ 606 درگذشت. معروفست كه وقتى در خودستايى گفت ما بيضۀ مرغابى بوديم زير بال ماكيان پر بر آورديم ماكيان همچنان در ساحل ماند و ما بدريا اندر شديم. شيخ نجم الدين چون اين بشنيد گفت در دريا ميراد پس شيخ مجد الدين را بحكم سلطان محمد خوارزمشاه در جيحون افكنده هلاك كردند.

3) -از خواطر قسمى چند: خ.

4) -جمع (وفد) است بمعنى جماعت و گروهى كه از جايى بجاى ديگر روند.

5) -تازيانه و شدّت عذاب.

6) -محتد: بكسر تاء يعنى اصل و اقامتگاه.

7) -گرداند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 107)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تولّد كند، و تمييز خواطر چنانكه بايد دست ندهد الاّ كسى را كه نخست آينۀ دل از زنگ هوا و طبع طبع به مصقلۀ زهد و تقوى جلا دهد تا صور حقايق خواطر كما هى در آن مكشوف گردد، و هر كه در زهد و تقوى بدين درجه نرسد و خواهد كه ميان خواطر تمييز كند، طريقش آنست كه اوّل خاطر را بميزان شرع بر سنجد، اگر از قبيل فرائض يا فضائل بود آن را امضا كند، و اگر از محرّم بود يا از مكروه بود نفى كند، و اگر از جملۀ مباحات بود هر طرف كه به مخالفت نفس نزديكتر بود امضا كند.

چه غالب آنست كه نفس را ميل به چيزى دون بود. و بداند كه مطالبات نفس دو گونه است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote588)بعضى حظوظ و بعضى حقوق، حقوق ضرورات‌اند كه قوام بدن و بقاى حيات بدان مربوط و مشروط است، و حظوظ هر چه بر آن زيادت بود، پس بايد كه تمييز حقوق از حظوظ لازم قضيّۀ حال او بود، تا حقوق را امضا مى‌كند و حظوظ را نفى.

و ارباب بدايات را وقوف بر حدّ ضرورات و حقوق لازم است و تجاوز از آن گناه، امّا منتهى را ممكن بود كه طريق سعت بگشايند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote589)و از مضيق ضرورات به فضاى مساهلت و مسامحت راه دهند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote590)و آنگاه او را رسد كه خواطر حظوظ را امضا كند باذن حق و تحقيق علم سعت كه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote591)ذكرش تقديم يافت

**فصل نهم در معرفت مريد و مراد   
و سالك و مجذوب** [**5**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote592)**و بيان احتياج مريد بمراد**

اهل تصوّف لفظ مريد و مراد را بر دو معنى اطلاق كنند. يكى بر معنى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote593)مقتدى و مقتدا. و ديگر بر معنى محبّ و محبوب. امّا مريد بمعنى مقتدى آنست كه ديدۀ بصيرتش بنور هدايت بينا گردانند، و بنقصان خود نگرد، و آتش طلب كمال در نهادش بر افروزد، و آرام نگيرد الاّ با حصول مراد و وجود قرب حقّ تعالى. و هر كه بسمت اهل ارادت موسوم بود و جز حقّ در دو كون مرادى ديگر دارد يا لحظه‌يى از

1) -دو گونه‌اند: م.

2) -بگشايد: خ.

3) -دهد: خ.

4) -م (كه) ندارد.

5) -خ (و سالك و مجذوب) ندارد.

6) -م (معنى) ندارد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 108)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

طلب مراد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote594)بيارامد، اسم ارادت بر او عاريت است، شيخ ابو عبد اللّه خفيف [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote595)گفته است الارادة سموّ القلب لطلب المراد و حقيقتها استدامة الجدّ و ترك الرّاحة. و ابو عثمان حيرى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote596)رحمه اللّه گفته است المريد الّذى مات قلبه عن كلّ شىء دون اللّه فيريد اللّه وحده و يريد قربه و يشتاق اليه حتّى تذهب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote597)شهوات الدّنيا عن قلبه لشدّة شوقه الى ربّه. و همو گويد عقوبة قلب المريد ان يحجب [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote598)عن حقيقة المعاملات و المقامات الى اضدادها.

و امّا مراد بمعنى مقتدا آنست كه قوّت ولايت او در تصرّف به مرتبۀ تكميل ناقصان رسيده باشد، و اختلاف انواع استعدادات و طرق ارشاد و تربيت بنظر عيان بديده. و اين‌چنين شخص يا سالك مجذوب بود كه اوّل جملۀ مفاوز و مهالك صفات نفسانى را بقدم سلوك در نوشته بود، و آنگاه بامداد جذبات الهى از مدارج قلبى و معارج روحى بر گذشته و بعالم كشف و يقين رسيده و بمشاهده و معاينه پيوسته، يا مجذوب سالك كه اوّل بقوّت امداد جذبات بساط مقامات را طى كرده بود و بعالم كشف و عيان رسيده، و بعد از آن منازل و مراحل طريق را بقدم سلوك باز ديده، و حقيقت حال را در صورت علم باز يافته. و مرتبۀ شيخى و مقتدايى اين دو كس را مسلّم است.

و امّا سالك ابتر كه هنوز از مضيق مجاهدت به فضاى مشاهدت نرسيده بود، و مجذوب ابتر كه هنوز بر دقايق سير و سلوك و حقايق مقامات و منازل و قواطع و مخاوف وقوف نيافته باشد، هيچيك هنوز استحقاق منصب شيخوخت ندارند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote599)و ولايت تصرّف در استعداد مريد و تربيت بر قانون طريقت بديشان مفوّض نگشته. و هر تصرّف كه ايشان كنند از اين معنى فسادش بيش از صلاح بود.

1) -خ (مراد) ندارد.

2) -شيخ ابو عبد اللّه محمّد بن خفيف شيرازى از مشايخ صوفيّۀ قرن چهارم هجرى و از اصحاب رويم و جريرى و ابن عطا بود و در سال 391 درگذشت.

3) -ابو عثمان سعيد بن اسماعيل حيرى اصلش از رى و مقيم نيشابور از اصحاب ابو الفوارس شاه كرمانى و يحيى بن معاذ رازى بود در سنۀ 298 فوت شد.

4) -يذهب: خ.

5) -قلب المريدين ان يحجبوا: م.

6) -شيخوخيت ندارد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 109)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و مثال وجود مريد و استعداد كمال در او همچون بيضه‌ايست كه در وى استعداد طيريّت موجود بود. اگر قابل تصرّف و تأثير همّت و حمايت مرغى بالغ گردد كه بهيجان قوّت توليد و تفريع بر نهاد او مستولى بود و مدّتى تصرّفات حيات روحانيّت و خواصّ كمال طيريّت او در آن نافذ گردد، عاقبت لباس صورت‌بيضگى از او خلع كند و خلعت صورت طيريّتش در پوشاند و بكمال استعدادش برساند. و اگر چنانك بيضه را در زير مرغى كه قوّت طيران نيافته بود يا هنوز به مرتبۀ بلوغ و تفريع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote600)نرسيده تعبيه كند و مدّتى بر آن بگذرد، استعداد وجود طيريّت در او فاسد شود و آنگاه قابل اصلاح نبود. همچنين اگر مريد صادق وجود خود را در تحت تصرّف شيخى كامل كه به مرتبۀ تكميل رسيده باشد و سير و طير و سلوك و جذبه در او بهم پيوسته، منقاد و مستسلم گرداند از بيضۀ وجود او مرغ حقيقت انّ اللّه خلق آدم على صورته بيرون آيد و در هواى هويّت طيران كند و به مرتبۀ توليد و تناسل رسد. و اگر در تحت تصرّف سالك ابتر يا مجذوب ابتر آيد استعداد كمال انسانيّت در او فاسد گردد و بمبلغ رجال و مقام كمال نرسد.

و همچنانك مقتضاى حكمت بالغه و سنّت جاريۀ الهى در عالم صورت آنست كه وجود توالد و تناسل و بقاى نوع صورت نبندد الاّ بعد از ازدواج متوالدين به رابطۀ شهوت و واسطۀ فعل و انفعال و تأثير و تأثّر در ميان ايشان، همچنين در عالم معنى سرّ حقيقت آدمى كه آن عبوديّت محض است در وجود نيايد الاّ بعد از ازدواج مريد و مراد به رابطۀ محبّت و قبول مريد تصرّفات مراد را. و اينست ولادت ثانيه كه در پيش بدان اشارت رفت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote601)

و هر چند وجود فرزند بى‌پدر در قدرت الهى ممكن است چنانك وجود عيسى عليه السّلام، امّا در حكمت ممتنع است، همچنين وجود مولود معنوى بى‌ازدواج مريد و مراد اگرچه در قدرت ممكن است همچنانك وجود بعضى از مجذوبان، و لكن در حكمت متعذّر است. و نيز در ولادت بى‌پدر آفات متوقّع است چنانكه در ولادت

1) -از كلمۀ(بر نهاد او مستولى) تا (و تفريع نرسيده) سه چهار سطر از نسخۀ(خ) افتاده است.

2) -اشارتى رفته: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 110)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عيسى كه منشأ ضلالت بعضى از نصارى گشت در لاهوت و ناسوت و او را ابن اللّه گفتند.

همچنين اگر مجذوبى نه بطريق ارشاد شيخى كامل مكمّل صاحب كشف شود از توقّع آفت بواسطۀ او ديگران مأمون نباشند.

و امّا مريد بمعنى محبّ، سالك مجذوب است. و مراد بمعنى محبوب، مجذوب سالك كه معنى شيخوخت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote602)در ايشان منحصر است. چه محبّ آنست كه مجاهدت و مكابدتش [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote603)بر مكاشفت و مشاهدت سابق بود. و محبوب آنكه حقيقت كشف او بر صورت اجتهاد سابق. پس معنى مريد و مراد بدين وجه عين معنى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote604)مراد بود بوجه اوّل. و اين آيت كه اَللّٰهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote605)مشتمل است بر بيان حال محبّ و محبوب. زيرا كه علّت اجتبا مشيّت الهيّت است نه كسب بنده. و شرط هدايت مقدّمۀ انابت است كه آن فعل بنده است. پس اجتبا در اين صورت حال محبوبست، و هدايت حال محبّ

و سير محبّان در اطوار مقامات جز بر طريق ترتيب و تدريج نبود. تا اوّل داد مقام ادنى ندهند بمقام اعلى نرسند و على هذا از مرتبۀ اولى بثانيه و از ثانيه بثالثه و از ثالثه برابعه بر تدريج [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote606)و ولا ترقّى كنند تا جملۀ مقامات را على التّرتيب بقدم سير و سلوك بپيمايند. و آنگاه سلوك ايشان بجذبه مبدّل گردد، و سير بطير انجامد، و مجاهدت به مشاهدت پيوندد، و مغايبه به معاينه رسد. و در اين مقام محبّان را منشور خلافت نويسند و خلعت شيخوخت بخشند و در تصرّف مأذون گردانند. چه اين مرتبه مقام توسّط است ميان غيب و شهادت و خداى و خلق. وجود بنده در اين مقام بمثابت عرش رحمان بود كه رويى در عالم غيب دارد و ديگرى در عالم شهادت، تا بوجه اوّل از عالم غيب فيض رحمت مى‌ستاند، و بوجه دوم بعالم شهادت و خلق مى‌رساند.

و امّا محبوبان چون در بدايت حال بمدد جذبه راه برند، به يك جذبه بساط ادوار مقامات طى كنند و حاصل جملۀ اعمال محبّان در آن يك جذبه درج گردد جذبة من

1) -شيخوخيّت: خ.

2) -مكابدت: رنج بردن و تحمّل سختى و مشقّت كردن.

3) -خ (معنى) ندارد.

4) -س شورى آيه 12 ج 25.

5) -بتدريج: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 111)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

جذبات الحقّ توازى عمل الثّقلين. از بهر آنك صفاوۀ جملۀ مقامات در صفاى حال ايشان مندرج بود، و روحانيّت ايشان از قيود مقامات در فضاى كشف و وجدان انطلاق يافته [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote607)

و تقيّد بمقامات عوام محبّان را بود كه هنوز بعالم كشف نرسيده باشند، و سير ايشان در ازالت ظلمات نفوس بود. در هر مقامى ظلمت صفتى مخصوص از ايشان زائل شود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote608)تا آنگاه كه زمين نفوس ايشان بنور ربوبيّت بكلّى اشراق يابد و أَشْرَقَتِ اَلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote609). مثلا ميل به معصيت ظلمتيست در نفس كه در مقام توبت نصوح زائل شود، و رغبت بدنيا ظلمتى است كه در مقام زهد زائل شود، و قلّت اعتماد بر كفالت رزق از حق ظلمتى است كه در مقام توكّل برخيزد، و كراهيت طبع در انقياد احكام الهى ظلمتى است كه در مقام رضا برخيزد. و على هذا در هر مقامى ظلمتى زائل مى‌شود تا جميع ظلمتهاى نفوس بسير جملۀ مقامات برخيزد و جمال چهرۀ يقين از حجب ظلمانى مكشوف شود. امّا محبوبان را بسبب تقدّم كشف بر سلوك چون همگى اقطار وجود و ارجاء [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote610)باطن پيش از قطع منازل و مقامات بقدم سير و اجتهاد بنور يقين منوّر بود و ظلمات صفات نفوس از ايشان منتفى، خلاصۀ جميع مقامات در ايشان كاين بود و ايشان [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote611)از همه باين [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote612). با وجود رغبت زاهد باشند، و با التفات باسباب متوكّل و با كراهت طبع راضى. زيرا كه وجود ايشان بحق بود نه به خود.

از جنيد پرسيدند كه ما معنى المريد و المراد گفت المريد الّذى يتولاّه سياسة العلم و المراد الّذى يتولاّه رعاية الحقّ و المريد صاحب السّير و المراد صاحب الطّير و لا يدرك السّائر الطّائر. و ذو النون رحمه اللّه وقتى رسولى پيش بايزيد فرستاد و گفت قل له الى متى النوم و الرّاحة و قد سارت القافلة،

1) -يافت: م.

2) -بود: م.

3) -س زمر آيه 69 ج 24

4) -ارجاء: كرانه‌ها و اطراف.

5) -ايشان را: خ.

6) -باين: از بينونت است بمعنى جدايى.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 112)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بايزيد رسول را گفت قل لاخى الرّجل من ينام اللّيل كلّه ثمّ يصبح فى المنزل قبل القافلة، ذو النّون چون اين جواب بشنيد گفت هنيئا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote613)له هذا الكلام لا يبلغه احوالنا. و ابو سعيد خرّاز [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote614)گفته است اهل الخاصّة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote615)الّذين هم المرادون تولاّهم اللّه و اكمل لهم النّعمة و هيّأ لهم الكرامة فاسقط عنهم حركات الطّلب فصارت حركاتهم فى العمل و الخدمة على الالفة و الذّكر و التّنعّم بمناجاته [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote616)و الانفراد بقربه، و هم سخن اوست المراد محمول فى حاله معان على حركاته و سعيه فى الخدمة مكفى مصون عن الشّواهد و النّواظر

و مراد و محبوب مطلق سيّد كائنات عليه افضل الصّلوات آمد. چه مقصود آفرينش وجود او بود و كائنات طفيل او لولاك لما خلقت الكون. هيچ مخلوق را از انبيا و اوليا اين خلعت محبوبى نبخشيدند الاّ او را و متابعان او را. چه ترقّى از مقام محبّى به محبوبى جز بكمال متابعت او صورت نبندد قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote617)لاجرم خطاب از حضرت رسالت در حقّ موسى على نبيّنا و عليه السّلام كه مرتبۀ محبّى داشت و خواهان محبوبى بود اين آمد كه لو كان موسى ابن عمران حيّا ما وسعه الاّ اتّباعى و عيسى عليه السّلام چون اين مرتبه خواست او را چندين سال در آسمان موقوف داشتند تا بعد از بعث [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote618)رسول عليه الصّلاة و السّلام در زمانى كه محتاج اليه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote619)بود به اشارت امر نزول كند و بواسطۀ احياى دين مصطفوى [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote620)و متابعت سنّت نبوى بمقام محبوبى رسد. و هيچ‌كس به محبّى بحقّ نرسد الا بمحبوبى.

1) -هنيّا: م.

2) -ابو سعيد احمد بن عيسى خرّاز از مشايخ صوفيّه از اصحاب ذو النون مصرى است اصلش از بغداد بوده و در سال 277 درگذشته است.

3) -الخالصة: م.

4) -فى مناجاته: خ.

5) -س آل عمران آيه 29 ج 3

6) -بعثت: م.

7) -خ (اليه) ندارد.

8) -مصطفى: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 113)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

چه به خداى تعالى جز به خداى نتوان رسيد به آفتاب توان ديد كآفتاب كجاست [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote621)ابو على دقّاق گفته است موسى چون مريد بود گفت ربّ اشرح لي صدرى و يسّر لي امرى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote622)و محمّد عليه الصّلاة و السّلام چون مراد بود او را گفتند أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote623)و همچنين موسى گفت أَرِنِي [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote624)جواب آمد كه لَنْ تَرٰانِي [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote624)و محمّد را گفتند أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ رَبِّكَ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote625)

و بدانك مثال محبّت قديمه در جذبۀ حقيقت مصطفوى همچنانست كه خاصيّت مغناطيس در جذب آهن [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote626)پس همچنانك مغناطيس صفت خود را كه خاصيّت جذب آهن است بمجذوب و محبوب خود بخشد تا آهنى [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote627)ديگر جذب تواند كرد و على هذا خاصيّت هر جاذبى در مجذوب خود سرايت مى‌كند. همچنين روح محمّدى كه محبوب و مجذوب اوّل است، خاصيّت جذب ارواح مؤمنان از مغناطيس محبّت قديمه اكتساب كرد، و چندين هزار ارواح صحابه از اطراف و اكناف عالم به خود كشيد، و هر يك از ايشان بقدر استعداد از آن خاصيّت نصيبى يافتند و ارواح تابعين را به خود كشيدند.

و همچنين از [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote628)ارواح تابعين بارواح مشايخ و علماى راسخ، آن خاصيّت قرنا بعد قرن و بطنا بعد بطن منتقل شد، و سلسلۀ مريدى و مرادى منتظم گشت و هر مريدى [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote629)مراد شد. و اين معنى اثر بركت متابعت رسول است صلّى اللّه عليه و آله. پس هر كه بواسطۀ كمال متابعت و رابطۀ اتّصال با ارواح [11](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote630)مشايخ با روح نبى عليه السّلام اتّصال يافت، خاصيّت محبّت الهى در او پديد آمد و مرتبۀ محبوبى و مرادى يافت. چه ارواح مشايخ على التّرتيب با روح نبى پيوسته‌اند به محبّت و متابعت، و خاصيّت محبّت الهى بدان واسطه در همه سرايت [12](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote631)كرده. پس هر مريد كه روح او با روح شيخى كامل مكمّل كه بكلّى از ارادت خود منسلخ شده باشد و خاصيّت محبّت الهى از شيخى [13](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote632)

1) -خ: اين مصراع را ندارد

2) -س طه آيه 26-27 ج 16

3) -س انشراح آيه 1 ج 30

4) -س اعراف آيه 139 ج 9

6) -س فرقان آيه 47 ج 19

7) -آهنى: خ

8) -آهن: خ

9) -خ (از) ندارد

10) -مريدى را: خ.

11) -با روح: خ.

12) -سريان: خ.

13) -شيخ: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 114)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ديگر ميراث يافته پيوند نگيرد هرگز به مرتبۀ محبوبى و مرادى نرسد و مقام ولايت و تصرّف در ديگرى نيابد. و اينست بيان احتياج مريد بمراد و اللّه اعلم.

**فصل دهم در معرفت اختلاف احوال مردم**

بدانكه مراتب طبقات مردم على اختلاف درجاتها بر سه قسم است. قسم اوّل مرتبۀ واصلان و كاملان، و آن طبقۀ علياست. و قسم دوم مرتبۀ سالكان طريق كمال و آن طبقۀ وسطى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote633)است. و قسم سوم مرتبۀ مقيمان و هدۀ نقصان، و آن طبقۀ سفلى است، واصلان مقرّبان و سابقان‌اند، و سالكان ابرار و اصحاب يمين، و مقيمان اشرار و اصحاب شمال.

و اهل وصول سه طايفه‌اند. طايفۀ اوّل انبيا كه حقّ تعالى ايشان را بعد از وصول كمال [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote634)بجهت تكميل ناقصان با خلق رجوع فرموده است [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote635)و وجود ايشان را رابطۀ غيب و شهادت گردانيده [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote636)تا خلق را بحقّ دعوت مى‌كنند و ملك و ملكوت را معمور مى‌دارند

طايفۀ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote637)دوم مشايخ صوفيّه‌اند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote638)كه بواسطۀ كمال متابعت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم مرتبۀ وصول يافته‌اند. و بعد از آن در رجوع براى دعوت خلق با طريق متابعت، مأذون و مأمون شده، چنانك كلام مجيد بذكر آن ناطق است قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اَللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اِتَّبَعَنِي [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote639)و اين طايفه كاملان مكمّل‌اند [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote640)كه فضل عنايت ازلى ايشان را بعد از استغراق در عين جمع و لجّۀ توحيد از شكم ماهى فنا بساحل تفرقه و ميدان بقا خلاصى و نجاتى ارزانى فرمود تا خلق را به نجات و درجات دلالت كنند.

طايفۀ [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote641)سوم آن جماعت‌اند كه بعد از وصول به درجۀ كمال حوالت تكميل و رجوع با دعوت خلق بديشان نرفت و غرقۀ بحر جمع گشتند و در شكم ماهى فنا چنان ناچيز و مستهلك شدند كه از ايشان هرگز خبرى و اثرى بساحل تفرقه و ناحيۀ بقا نرسيد و در

1) -وسط: خ.

2) -و كمال: م.

3) -فرمود: م.

4) -گردانيد: م.

5) -و طايفۀ: خ.

6) -متصوّفه: خ.

7) -س يوسف آيه 108 ج 13

8) -مكمّلانند: خ.

9) -و امّا طايفۀ: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 115)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سلك سكّان قباب غيرت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote642)و قطّان ديار حيرت انخراط يافتند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote643)و بعد از كمال وصول ولايت تكميل بديشان مفوّض نگشت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote644).

**[اقسام اهل سلوك-متصوّفه و ملامتيّه و صوفيّه]**

امّا اهل سلوك بر دو قسم‌اند. طالبان مقصد اعلى و مريدان وجه اللّه يُرِيدُونَ وَجْهَهُ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote645)، و طالبان بهشت و مريدان آخرت وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ اَلْآخِرَةَ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote646).

امّا طالبان حق دو طايفه‌اند. متصوّفه و ملامتيّه. متصوّفه آن جماعت‌اند كه از بعضى صفات نفوس خلاص يافته‌اند و ببعضى از احوال و اوصاف صوفيان موصوف گشته و متطلّع نهايات احوال ايشان شده، و لكن هنوز بأذيال بقاياى صفات نفوس متعثّر مانده باشند.

و بدان سبب از وصول غايات و نهايات اهل قرب و صوفيّه متخلّف گشته.

و امّا ملامتيّه جماعتى باشند كه در رعايت معنى اخلاص و محافظت قاعدۀ صدق غايت جهد مبذول دارند، و در اخفاى طاعات و كتم خيرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند، با آنك [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote647)هيچ دقيقه از صوالح اعمال مهمل نگذارند و تمسّك بجميع فضائل و نوافل از لوازم شمرند. و مشرب ايشان در كلّ اوقات تحقيق معنى اخلاص بود و لذّتشان از تفرّد نظر حق باعمال و احوال ايشان. و همچنان‌كه عاصى از ظهور معصيت بر حذر بود ايشان از ظهور طاعت كه مظنّۀ ريا باشد حذر كنند تا قاعدۀ اخلاص خلل نپذيرد. و بعضى گفته‌اند الملامتي هو الّذى لا يظهر خيرا و لا يضمر شرّا.

و اين طايفه هر چند عزيز الوجود و شريف الحال باشند و لكن حجاب وجود خلقيّت هنوز از نظرشان بكلّى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote648)منكشف نشده باشد. و بدان سبب از مشاهدۀ جمال توحيد و معاينۀ عين تفريد محجوب مانده‌اند [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote649). اخفاى اعمال و ستر احوال خود از نظر خلق، مشعر و مؤذن است به رؤيت وجود خلق و نفس خود كه مانع معنى توحيدند. و نيز نفس از جملۀ اغيار است. تا هنوز خود بر حال خود نظر دارند [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote650)اخراج اغيار از مطالعۀ

1) -ساكنان قباب عزّت: م.

2) -يافته: م.

3) -نگشته: م.

4) -س انعام آيه 52 ج 7.

5) -س آل عمران آيه 146 ج 4

6) -امّا آنكه: خ.

7) -بكلّ: خ.

8) -م (اند) ندارد

9) -دارد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 116)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اعمال و احوال خود بكلّى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote651)نكرده‌اند. و فرق ميان ايشان و صوفيّه آنست كه جذبۀ عنايت قديمى، هستى صوفيّه بكلّى از ايشان انتزاع كرده بود و حجاب خلق و انانيّت از نظر شهود ايشان برداشته، لاجرم در اتيان طاعات و صدور خيرات خود را و خلق را در ميان نبينند و از اطّلاع نظر خلق مأمون باشند و به اخفاى اعمال و ستر احوال مقيّد نه اگر مصلحت وقت در اظهار طاعات بينند اظهار كنند، و اگر در اخفاى آن بينند اخفا كنند، پس ملامتيّه مخلصان‌اند و صوفيان مخلصان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote652)إِنّٰا أَخْلَصْنٰاهُمْ بِخٰالِصَةٍ ذِكْرَى اَلدّٰارِ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote653)وصف حال ايشان است

**[زهاد و فقرا و خدام و عباد]**

و امّا طالبان آخرت چهار طايفه‌اند: زهّاد و فقرا و خدّام و عبّاد.

امّا زهّاد طايفه‌يى باشند كه بنور ايمان و ايقان جمال آخرت مشاهدت كنند و دنيا را در صورت قبيح [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote654)معاينه بينند و از التفات بصورت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote655)مزخرف فانى او رغبت بگردانند و در جمال حقيقى باقى رغبت نمايند. و تخلّف اين طايفه از صوفيّه بدان است كه زاهد بحظّ نفس خود از حقّ محجوب بود چه بهشت مقام حظّ نفس است فِيهٰا مٰا تَشْتَهِيهِ اَلْأَنْفُسُ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote656). و صوفى به مشاهدۀ جمال ازلى و محبّت ذات لم‌يزلى از هر دو گون محجوب. همچنان‌كه از دنيا صرف رغبت كرده باشد از آخرت نيز رغبتش مصروف بود. همچنانك در حديث صحيح آمده است الدّنيا حرام على اهل الآخرة و الآخرة حرام على اهل الدّنيا و هما حرامان على اهل اللّه. پس صوفى را در زهد مرتبه‌يى بود وراى مرتبۀ زاهد كه حظّ نفس از آن دور بود.

1) -بكلّ: خ.

2) -مخلص دربارۀ ملامتيه بكسر لام و دربارۀ صوفيان بفتح مراد است مولوى در مجلد دوم مثنوى مى‌فرمايد: چونكه مخلص گشت مخلص بازرست در مقام امن رفت و برد دست زانكه مخلص در خطر باشد مدام تا ز خود خالص نگردد او تمام

3) -سورۀ ص آيه 46 ج 23.

4) -قبح: م.

5) -زينت: م.

6) -س زخرف آيه 71 ج 25.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 117)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و امّا فقرا آن طايفه‌اند كه مالك هيچ چيز از اسباب و اموال دنيوى نباشند و در طلب فضل و رضوان الهى مهاجرت اوطان نموده و ترك مألوفات كرده للفقراء المهاجرين الّذين اخرجوا من ديارهم و اموالهم يبتغون فضلا من اللّه و رضوانا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote657)و باعث اين طايفه بر ترك يكى از سه چيز بود. اوّل رجاى تخفيف حساب يا خوف عقاب چون حلال را حساب لازم است و حرام را عقاب. دوم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote658)توقّع فضل ثواب و مسابقت در دخول جنّت. چنانكه جبرئيل عليه السّلام روزى بحضرت رسالت صلّى اللّه عليه و سلّم بشارت آورد كه يدخل فقراء امّتك الجنّة قبل الاغنياء بنصف يوم و هو خمسمائة عام. سوم طلب جمعيّت خاطر و فراغت اندرون از براى اكثار طاعات و حضور دل در آن. و تخلّف فقير از ملامتيّه و صوفيّه بدان است كه او طالب بهشت و خواهان حظّ نفس خود است، و ايشان طالب حقّ و خواهان قرب او. و وراى اين مرتبه در فقر مقامى است فوق مقام ملامتيّه و متصوّفه و آن وصف خاصّ صوفى است. چه صوفى اگرچه مرتبۀ او وراى مرتبۀ فقير است و لكن خلاصۀ مقام فقر در مقام او درج است. و سبب آنست كه صوفى را عبور بر مقام فقر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote659)از جملۀ شرائط و لوازم است. و هر مقام كه از آن ترقّى كند صفاوه و نقاوۀ آن را انتزاع نمايد و رنگ مقام خودش دهد. پس فقير [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote660)را در مقام صوفى صفتى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote661)ديگر زايد بود، و آن سلب نسبت جميع اعمال و احوال و مقاماتست از خود و عدم تملّك آن، چنانكه هيچ عمل و هيچ حال و هيچ مقام از خود نبيند و به خود مخصوص نداند، بلكه خود را از خود نبيند. پس او را نه وجود و نه ذات و نه صفت، محو در محو و فنا در فنا بود. و اين حقيقت فقر است كه مشايخ در فضيلت آن سخن گفته‌اند. و آنچه پيش از اين در معنى فقر ياد كرده شد رسم فقر است و صورت آن. شيخ ابو عبد اللّه خفيف گفته است الفقر عدم الاملاك و الخروج عن احكام الصّفات. و اين حدّى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote662)

1) -س حشر آيه 8 ج 28.

2) -و دوم: م.

3) -فقرا: م.

4) -فقر: م

5) -وصفى: م

6) -حدّ: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 118)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

جامع است مشتمل بر رسم فقر و حقيقت آن. و بعضى گفته‌اند الفقير الّذى لا يملك و لا يملك. و فوقيّت مقام صوفى از مقام فقر بدان است كه فقير به ارادت فقر و علّت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote663)حظّ نفس محجوب بود. و صوفى را هيچ ارادت مخصوص نباشد. و در صورت فقر و غنا ارادت او در ارادت حقّ محو بود بل ارادت او عين ارادت حق باشد. و بنابراين اگر صورت فقر و رسم آن اختيار كند به ارادت و اختيار خود محجوب نشود. چه ارادت او ارادت حق باشد. ابو عبد اللّه خفيف گفته است الصّوفىّ من استصفاه الحق لنفسه تودّدا و الفقير من استصفى نفسه في فقره تقرّبا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote664)و بعضى گفته‌اند الصوفىّ هو الخارج عن النّعوت و الرّسوم و الفقير هو الفاقد للاشياء.

و ابو العباس نهاوندى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote665)رحمه اللّه گفته است نهاية الفقر بداية التّصوّف.

و بعضى از مشايخ گفته‌اند فقير صادق آن بود كه از غنا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote666)چنان محترز باشد كه غنى از فقر. چه ترسد كه بدخول غنا فقر بر وى فاسد گردد، همچنانك غنى بدخول فقر ترسد كه غنا بر وى فاسد شود. چنانك وقتى توانگرى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote667)مقدار ده هزار درم پيش ابراهيم ادهم [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote668)آورد و خواست تا قبول كند. ابراهيم او را رد كرد و گفت مى‌خواهى كه بده هزار درم نام ما [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote669)از ديوان فقرا محو كنى. و فرق ميان فقر و زهد آنست كه فقر بى‌وجود زهد ممكن بود، چنانك كسى ترك دنيا كند بعزمى ثابت از سر يقين و هنوز رغبت اندرون باقى بود. و همچنين زهد بى‌فقر ممكن است، چنانك كسى با وجود اسباب رغبتش از آن مصروف بود. و فقر را رسمى است و حقيقتى. رسم او عدم

1) -ارادت: م.

2) -خ: گفتار ابو عبد اللّه خفيف را ندارد.

3) -ابو العبّاس احمد بن محمد بن فضل نهاوندى از عرفاى قرن چهارم هجرى است. در نفحات الانس مى‌نويسد كه شيخ الاسلام او را از طبقۀ سادسه نوشته است. وفاتش بضبط خزينة الأصفياء در 370 هجرى واقع شد و اللّه العالم

4) -فقير صادق از غنا: م.

5) -تونكرى: م. رسم الخطّى است قديم در كلمۀ(توانگرى)

6) -ابو اسحاق ابراهيم بن ادهم بن منصور بلخى على المعروف از زهّاد و عرفاى قرن دوم هجرى است و وفاتش بضبط ابن اثير در سال 161 هجرى اتفاق افتاده. دربارۀ نام و نسب و تاريخ وفاتش در طرايق الحقائق اقوال مختلف نقل شده است.

7) -من: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 119)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

املاك است. و حقيقت او خروج از احكام صفات و سلب اختصاص چيزى به خود.

و رسم فقر صورت زهد است و امارۀ آن. و معنى زهد صرف رغبت از دنيا. و حقتعالى چون خواهد كه بعضى از اولياى خود را در تحت قباب عزّت از نظر اغيار محجوب گرداند، ظاهر ايشان بلباس غنا كه صورت رغبت است بپوشاند. تا اهل ظاهر ايشان را از جملۀ راغبان دنيا پندارند، و جمال حال ايشان از نظر نامحرمان پوشيده ماند. و لبّ حقيقت فقر و زهد وصف خاصّ و لازم حال صوفى است. و امّا رسم فقر اختيار بعضى از مشايخ صوفيان است. و مراد ايشان در آن اقتدا به انبيا و تقلّل از دنيا و ترغيب و دعوت طالبان با صورت فقر بزبان حال. و اختيار ايشان در اين معنى مستند باختيار حق بود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote670)نه بطلب حظّى اخروى

و امّا خدّام جماعتى باشند كه خدمت فقرا و طالبان حق اختيار كنند. چنانك با داود عليه السّلام خطاب كردند يا داود اذا رأيت لي طالبا فكن له خادما.

و اوقات خود را بعد از اداى فرائض در تفريغ و ترفيه خاطر ايشان از اهتمام بامور معاش و اعانت بر استعداد امر معاد مصروف دارند. و آن را بر نوافل عبادات تقديم كنند.

و در طلب ما يحتاج ايشان در هر طريق كه شرعا مذموم نباشد مداخلت نمايند بعضى بكسب و بعضى به دريوزه و بعضى بفتوح [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote671). و نظر ايشان در اخذ و اعطا بر حق بود و خلق را در اخذ رابطۀ اعطاء حق دانند و در اعطا واسطۀ قبول. و از عزّت اين مقام بر طايفه‌يى حال خادم و شيخ مشتبه نمود و خادم را از شيخ فرقى ننهادند. و فرق آنست كه خادم در مقام ابرار است، و شيخ در مقام مقرّبان. زيرا كه مراد خادم در اختيار خدمت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote672)نيل ثواب آخرت بود و الاّ بدان مقيّد نگردد. و شيخ بمراد حق قايم بود نه بمراد نفس خود

و امّا عبّاد آن طايفه‌اند كه پيوسته بر وظايف عبادات و فنون نوافل مواظبت و ملازمت نمايند از براى نيل ثواب اخروى. و اين وصف در صوفى موجود بود و لكن معرّى و مبرّا از شوايب علل و اغراض. چه ايشان حق را از براى حق پرستند نه از براى ثواب اخروى. و فرق ميان زهّاد و عبّاد آنست كه با وجود رغبت بدنيا،

1) -م (بود) ندارد.

2) -فتوح: م.

3) -خدمت خويش: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 120)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صورت عبادت ممكن بود و معنى زهد ممتنع. و فرق ميان عبّاد و فقرا آنك با وجود غنا شايد كه شخص عابد بود و شايد كه نه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote673).

پس معلوم شد كه واصلان سه طايفه‌اند و سالكان شش طايفه. و هر يك از اين طوايف نه‌گانه دو متشبّه دارد يكى محقّ و ديگر مبطل

امّا متشبّه محقّ به انبيا صلوات اللّه عليهم، مشايخ طريقت و علماى صوفيّه‌اند كه بمتابعت رسول عليه الصّلاة و السّلام از سر بصيرت خلق را با حقّ دعوت مى‌كنند

امّا متشبّه مبطل، آنكه با فك و بهتان دعوى نبوّت كند و بكذب و افترا وحى را به خود نسبت دهد و من اظلم ممّن افترى على اللّه كذبا او قال اوحى الىّ و لم يوح اليه شىء [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote674). و او را متنبّى خوانند چنانك مسيلمۀ كذّاب در زمان دعوت رسول عليه الصّلاة و السّلام. و بعد از انقضاى عهد رسالت جماعتى كه مرغ اين هوس در دماغ ايشان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote675)خواست كه بيضه نهد و عاقبت سر بر باد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote676)دادند و غلتان بقعر دوزخ افتادند

و امّا متشبّه محقّ به صوفيان، متصوّفه‌اند كه بنهايات احوال صوفيان متطلّع و مشتاق باشند، و به بقاياى تعلّقات صفات نفوس از بلوغ مقصد و مقصود معوّق و ممنوع.

و متشبّه مبطل بديشان، جماعتى كه خود را در زىّ صوفيان اظهار كنند، و از حليت عقايد و اعمال ايشان عاطل و خالى باشند، و ربقۀ طاعت از گردن برداشته خليع العذار در مراتع اباحت مى‌چرند، و گويند تقيّد باحكام شريعت وظيفۀ عوام است كه نظر ايشان بر ظواهر اشياء مقصور بود و امّا حال خواصّ و اهل حقيقت از آن عالى‌تر است كه برسوم ظاهر مقيّد شوند و اهتمام ايشان بمراعات حضور باطن بيش نبود. و اين طايفه را باطنيّه و مباحيّه خوانند.

و امّا متشبّه محقّ بمجذوبان و اصل، طايفه‌يى باشند از اهل سلوك كه سير ايشان هنوز در قطع منازل صفات نفوس بود، و از تابش حرارت طلب وجودشان در قلق

1) -خ (شخص) و (شايد كه نه) ندارد.

2) -س انعام آيه 93 ج 7.

3) -دماغشان: خ.

4) -بباد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 121)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اضطراب، و پيش از ظهور تباشير صبح كشف ذات و استقرار تمكّن در مقام فنا، گاه‌گاه برقى از بوارق آن كشف بر نظر شهود ايشان لامع و لايح گردد و نفحه‌يى از نفحات وصل از مهبّ فنا بمشام دل ايشان پيوندد، چنانك ظلمات صفات نفوس ايشان در لمعان نور آن برق منطوى و متوارى گردد. و هبوب آن نفحه، باطن ايشان را از وهج [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote677)آتش طلب و قلق شوق [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote678)، روحى و آرامى بخشد. ديگرباره چون آن برق منقطع گردد و آن نفحه ساكن شود، ظهور صفات نفوس و حرارت طلب و قلق شوق [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote678)معاودت نمايد، و سالك خواهد كه بكلّى از ملابس صفات وجود منسلخ و منخلع گردد و غرق بحر فنا شود تا از تعب وجود بيكبارگى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote679)بياسايد. و چون آن حال هنوز مقام او نگشته باشد و گاه‌گاه بدو نازل گردد و باطن او بكلّى متطلّع و مشتاق اين مقام بود، او را متشبّه محقّ بمجذوب و اصل نام كرده شد

و امّا متشبّه مبطل بمجذوبان و اصل، طايفه‌يى باشند كه دعوى استغراق در بحر فنا و استهلاك در عين توحيد كنند، و حركات و سكنات خود را هيچ به خود اضافت نكنند، و گويند حركات ما همچون حركات ابواب است كه بى‌محرّكى ممكن نبود.

و اين معنى هر چند صحيح است لكن نه حال اين جماعت بود. زيرا كه مراد ايشان از اين سخن تمهيد عذر معاصى و مناهى بود و حوالت آن به ارادت حق و دفع ملامت خلق [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote680)از خود. و اين طايفه راز نادقه خوانند.

سهل بن عبد اللّه را گفتند شخصى مى‌گويد نسبت فعل من به ارادت حق همچنانست كه نسبت حركت باب با محرّك آن. گفت اين قايل اگر كسى بود كه مراعات اصول شريعت و محافظت احكام عبوديّت كند از جملۀ صدّيقان باشد. و اگر كسى بود كه از تورّط و انهماك در مخالفات احكام شرع باك ندارد و اين سخن از براى آن گويد تا وجه حوالت افعال با حق تعالى و اسقاط ملامت از نفس خود بانخلاع از دين و ملّت ظاهر گرداند از جملۀ زنديقان بود

و امّا متشبّه محقّ به ملامتيّه، طايفه‌يى باشند كه بتعمير و تخريب نظر خلق مبالاتى

1) -وهج: بتحريك سوزندگى و فروزش آتش

2) -و شوق: خ.

4) -يك‌بارگى: خ.

5) -م (خلق) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 122)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

زيادت ننمايند، و اكثر سعى ايشان در تخريب رسوم و عادات و اطلاق از قيود آداب مخالطات بود، و سرمايۀ حال ايشان جز فراغ خاطر و طيبة القلب نباشد، و ترسّم بمراسم زهاد و عبّاد از ايشان صورت نبندد، و اكثار نوافل و طاعات از ايشان نيايد، و تمسّك به عزايم اعمال ننمايند، و جز به اداى فرائض مواظبت نكنند، و جمع و استكثار اسباب دنيوى بديشان منسوب نبود. و بطيبة القلب قانع باشند، و طلب مزيد احوال نكنند و ايشان را قلندريه خوانند. و اين طايفه از جهت عدم ريا با ملامتيّه مشابهت دارند.

و فرق ميان ايشان آنست كه ملامتى بجميع فضائل و نوافل تمسّك جويد و ليكن آن را از نظر خلق پنهان دارد. و امّا قلندرى از حدّ فرائض درنگذرد، و باظهار و اخفاء اعمال از نظر خلق مقيّد نبود. و امّا طايفه‌يى كه در اين زمان بنام قلندرى موسومند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote681)و ربقۀ اسلام از گردن برداشته و از اين اوصاف كه شمرده شد خالى، اين اسم برايشان عاريت است و ايشان را حشويه خواندن لا يقتر.

و [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote682)متشبّه مبطل به ملامتيّه طايفه‌يى باشند هم از زنادقه كه دعوى اخلاص كنند و بر اظهار فسق و فجور مبالغت نمايند. و گويند مراد ما از اين ملامت خلق و اسقاط نظر مردم است، و حق تعالى از طاعت خلق بى‌نياز است و به معصيت ايشان غير متضرّر معصيت را در آزار خلق منحصر دانند و طاعت را در احسان.

و امّا متشبّه محقّ به زهّاد طايفه‌يى باشند كه هنوز رغبت ايشان بكلّى از دنيا مصروف نشده باشد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote683)و خواهند كه بيكبارگى از دنيا رغبت بگردانند. و ايشان را متزهد خوانند.

و [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote684)متشبّه مبطل بديشان جماعتى باشند كه از براى قبول خلق ترك زينت دنيا كنند و خاطر از جمع اسباب دنيوى بازگيرند و بدان طلب تحصيل جاه كنند در ميان مردم. و ممكن بود كه بر بعضى حال ايشان مشتبه شود و پندارند كه ايشان از دنيا اعراض كلّى كرده‌اند. و ايشان خود بترك مال جاه خريده‌اند تركوا الدّنيا للدّنيا. و ممكن كه برايشان نيز حال خود مشتبه شود و گمان برند كه چون خاطر

1) -منسوب‌اند: خ.

2) -و امّا: خ.

3) -مصروف نباشد: خ.

4) -و امّا: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 123)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ما بطلب اسباب دنيوى مشغول نيست، علّت آنست كه اعراض كلّى از دنيا كرده‌اند.

و اين طايفه را مرائيه خوانند.

و امّا متشبّه محقّ به فقرا آنست كه ظاهرش برسم فقر مترسّم بود و باطنش خواهان حقيقت فقر. و ليكن هنوز ميل به غنا دارد و بتكلّف بر فقر صبر مى‌كند. و فقير حقيقى فقر را نعمتى خاصّ داند از حق تعالى و بر آن وظايف شكر همواره بتقديم مى‌رساند.

و [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote685)متشبّه مبطل بديشان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote686)آنست كه ظاهرش برسوم فقر مترسّم بود، و باطنش به حقيقت آن غير متطلّع، و مرادش مجرّد اظهار دعوى بود وصيت و قبول خلق. و اين طايفه را هم مرائيه خوانند.

و امّا متشبّه محقّ بخادم آنست كه همواره به خدمت بندگان حقّ قيام نمايد، و به اندرون خواهد كه خدمت ايشان را به شايبۀ غرض دنيوى مالى يا جاهى مشوب نگرداند و نيّت را از شوايب ميل و هوا و ريا تخليص كند. و ليكن هنوز به حقيقت زهد نرسيده باشد. پس وقتى بحكم غلبۀ نور ايمان و اختفاء نفس، بعضى از تصاريف و خدمات او در محلّ استحقاق افتد. و وقتى بحكم غلبۀ نفس، خدمت او بهوى و ريا آميخته بود. جمعى را كه نه در محلّ استحقاق باشند بتوقّع محمدت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote687)و ثنا خدمت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote688)بليغ بتقديم رساند و بعضى را كه مستحقّ خدمت باشند محروم گذارد. و اين چنين كس را متخادم خوانند.

و [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote689)متشبّه مبطل بخادم [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote690)كسى بود كه او را در خدمت نيّتى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote691)اخروى نباشد.

بلكه خدمت خلق را دام منافع دنيوى [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote692)كرده بود. تا بدان سبب استجلاب [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote693)اوقاف و اسباب مى‌كند. و اگر آن را در تحصيل غرض و تيسير [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote694)مراد خود مؤثّر نبيند ترك كند. پس خدمت او مقصور بود بر طلب جاه و مال و كثرت اتباع و اشياع تا در محافل و مجامع بدان تقدّم و مفاخرت جويد. و نظر او در خدمت، همگى بر حظّ نفس خود بود. و اين‌چنين كس را مستخدم خوانند.

1) -و امّا: خ.

2) -م (بديشان) ندارد.

3) -خدمت: خ.

4) -خدمتى: خ.

5) -و امّا: خ.

6) -م (بخادم) ندارد.

7) -نيّت: خ.

8) -دنيا: م.

9) -استجذاب: خ.

10) -تيسّر: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 124)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و امّا متشبّه محقّ بعابد كسى بود كه اوقات خود را مستغرق عبادت خواهد.

و ليكن بسبب بقاياى دواعى طبيعت و عدم كمال تزكيۀ نفس، بهر وقت در اعمال و اوراد و طاعات او فترات و تعوّقات افتد. يا كسى كه هنوز لذّت عبادت نيافته باشد و بتكلّف قيام مى‌نمايد و او را متعبد خوانند.

و [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote695)متشبّه مبطل بدو شخصى بود از جملۀ مرائيّه كه نظر او در عبادت بر قبول خلق [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote696)بود، و در دل او ايمان بثواب آخرت نباشد و تا اطّلاع غيرى بر طاعت خود نبيند بدان قيام ننمايد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote697)اعاذنا اللّه من السّمعة و الرّياء

1) -و امّا: خ.

2) -م (خلق) ندارد.

3) -رباعى ذيل مناسب حال اين جماعت است: زهّاد اگر خدا طلت مى‌كردند اظهار صلاح از چه سبب مى‌كردند گر چشم ستارگان نبودى نگران اين طايفه كى نماز شب مى‌كردند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 125)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب چهارم در بعضى اصطلاحات صوفيان و در ان ده فصل است**

**فصل اول در بيان حال و مقام**

مراد از حال نزديك صوفيان واردى است غيبى كه از عالم علوى گاه‌گاه بدل سالك فرود آيد، و درآمد شد بود تا آنگاه كه او را به كمند جذبۀ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote698)الهى از مقام ادنى با على كشد. برهان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote699)طريقت جنيد رحمه اللّه گفته است الحال نازلة تنزل بالقلب و لا تدوم. و مراد از مقام مرتبه‌ايست از مراتب سلوك كه در تحت قدم سالك آيد و محلّ استقامت او گردد و زوال نپذيرد. پس حال كه نسبت بفوق دارد در تحت تصرّف سالك نيايد، بلكه وجود سالك محلّ تصرّف او بود. و مقام كه نسبت به تحت دارد محلّ تصرّف سالك بود. و از اين جهت صوفيان گفته‌اند الاحوال مواهب و المقامات مكاسب. با آنك هيچ مقام از مداخلت حالى خالى نبود. و هيچ حال از مقارنت مقامى جدا نه. و منشأ اختلاف اقوال مشايخ رحمهم اللّه در احوال و مقامات، از اينجاست كه يك چيز را بعضى حال خوانند و بعضى مقام. چه جمله مقامات در بدايت احوال باشند و در نهايت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote700)مقام شوند. چنانك توبت و محاسبت و مراقبت هر يك در مبدأ، حالى بود در صدد تغيّر و زوال، و آنگاه به مقارنت كسب مقام گردد. پس جملۀ احوال محفوف بود بمكاسب و جملۀ مقامات محفوف [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote701)بمواهب. و فرق آنست كه در احوال مواهب ظاهر بود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote702)و مكاسب باطن. و در مقامات مكاسب ظاهر بود و مواهب باطن.

و بعضى مشايخ خراسان گفته‌اند الاحوال مواريث الاعمال. و از اينجاست قول علىّ بن ابى طالب عليه السّلام سلوني عن طرق السّماوات فانّى اعرف به من

1) -جاذبۀ: خ.

2) -و برهان: خ.

3) -نهايات: خ.

4) -محفوف بود: خ.

5) -گردد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 126)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

طرق الارض يعنى طرق وصول باحوال كه بجهت فوقيّت نسبت به سماوات دارند از من پرسيد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote703). و آن مقاماتست از توبت و زهد و صبر و غير آن كه وسايط استنزال [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote704)احوال‌اند. و بعضى مشايخ برآنند كه حال آنست كه ثبات و استقرار نيابد، بلكه چون برق پديد آيد و زائل گردد. و اگر باقى و ثابت ماند حديث النّفس شود لو لم تحل ما سميّت حالا و كلّ ما حال فقد زالا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote705)  
و بعضى برآنند كه تا ثابت و باقى نشود آن را حال نخوانند. چه حلول اقتضاى ثبوت كند، و چيزى كه چون برق لامع گردد و فى الحال منطفى شود، اسم حال بر او درست نيايد. و اين مذهب اختيار شيخ شهاب الدّين سهروردى است و گفته است كه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote706)بقاء خال مايۀ حديث النّفس نشود مگر حالى ضعيف كه نفس [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote707)قوى آن را در وقت طروق و لمعان سلب كند. و امّا احوال قويّه هرگز با نفس ممتزج نشوند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote708)همچنانك روغن با آب. و هر واردى كه چون برق لامع شود و در حال منطفى گردد آن را متصوّفه لايح و لامح و لامع و طالع و طارق و باده [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote709)خوانند. ظهور آن مستعقب خفا بود و كشفش مستلزم استتار چنانك گفته‌اند.

1) -بپرسيد: خ.

2) -اشتراك: خ. ظاهرا تحريف است.

3) -در رسالۀ قشيريّه بعد از اين بيت بيت ديگر دارد: انظر الى الفىء اذا ما انتهى يا خذ فى النقص اذا طالا يعنى اگر تغيير نكردى و از حال نگشتى حال ناميده نشدى و هر چه از حال بگردد زوال پذيرد. بنگر سايه را كه چون درد رازى به نهايت رسيد شروع به كاهش كند و روى به كوتاهى نهد.

4) -خ (كه) ندارد.

5) -نفسى: م.

6) -نشود: خ.

7) -م: (لامح) ندارد. خ: (لايع) بجاى (لامع) نوشته است. كلمۀ(لامح) بميم و حاء بى‌نقطه و (لايع) از لوعه اگر چه بحسب اصل لغت با اين اصطلاح بى‌مناسبت نيست امّا در عوارف المعارف و كتاب اللمع هيچ‌كدام اين دو اصطلاح را ضبط نكرده و كلمات ديگر علاوه دارند. در عوارف مى‌نويسد: و منها الطّوارق و البوادى و الباده و الواقع و القادح و الطّوالع و اللّوامع و اللّوائح و هذه كلّها متقاربة المعنى-و در كتاب اللمع هم الفاظ (بادى) و (باده) و (خاطر) و (واقع) و (قادح) و (طوالع) و (طوارق) و (لوائح) و (لوامع) همه را در جزو اصطلاحات ضبط كرده و فصلى مخصوص در شرح اين كلمات و اصطلاحات ديگر صوفيّه نوشته و از جمله تفسيرهاى او اين است كه: الحال نازلة تنزل بالعبد فى الحين فيحل بالقلب-و المقام هو الّذى يقوم بالعبد فى الاوقات-و اللّوائح ما يلوح للاسرار الظّاهرة لزيادة السمو و الانتقال من حال الى حال اعلى من ذلك-و اللوامع معناه بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 127)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يا ذا الّذى زار و ما زارا كانّه مقتبس نارا   
مرّ بباب الدّار مستعجلا ما ضرّه لو دخل الدّارا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote710)   
ابو عثمان حيرى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote711)گفته است منذ اربعين سنة ما اقامني اللّه فى حال فكرهته. و اين قول اشارت است بدوام رضا. و شك نيست كه رضا از جملۀ احوال است. پس دوام حال مستلزم حديث النّفس نبود.

و همچنين اختلاف كرده‌اند در آن كه سالك را تصحيح مقامى كه قدمگاه اوست پيش از ترقّى بمقامى فوق آن ممكن بود يا نه. جنيد گفته است كه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote712)ممكن است كه بنده از حالى بحالى رفيع‌تر از آن ترقّى كند پيش از آنك حال اوّل تمام شود.

بلكه هنوز بقيّه‌اى از آن بر او [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote713)مانده بود. و چون بحالى فوق آن ترقّى كند از آنجا بر حال اوّل اطلاع يابد و آن را تصحيح كند. و عبد اللّه انصارى رحمه اللّه بر آنست كه تصحيح هيچ مقام ممكن نبود الاّ بعد از ترقّى بمقامى فوق آن تا سالك از مقام اعلى در مقام ادنى نگرد و بر آن مطّلع گردد و آن را تصحيح كند. و شيخ شهاب الدّين سهروردى بر آنست كه هيچ سالك را پيش از [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote714)تصحيح مقامى كه قدمگاه اوست ترقّى بمقامى فوق آن ميسّر نشود. و لكن قبل الترقّى از مقام اعلى، حالى

7) بقيه از صفحۀ قبل قريب من اللّوائح و هو مأخوذ من لوامع البرق-و البادى هو الّذى يبدو على القلب فى الحين من حيث حال العبد-و الوارد ما يرد على القلوب بعد البادى فيستغرقها و الوارد له فعل و ليس للبادى فعل- و القادح قريب من الخاطر الا انّ الخاطر لقلوب اهل اليقظة و القادح لاهل الغفلة-و الطّوالع انوار التّوحيد تطلع على قلوب اهل العرفة-و الطّوارق ما يطرق قلوب اهل الحقائق من طريق السّمع فيجدّد لهم حقايقم.

1) -دو بيت خطاب بمعشوق است كه همچون كسى كه بگرفتن آتش از همسايه آمده است مرا بديد و ديدار نكرد شتابان بدر خانه گذشت و داخل خانه نشد.

2) -ابو عثمان سعيد بن اسماعيل حيرى از مردم رى و از اصحاب ابو الفوارس شاه بن شجاع كرمانى و يحيى بن معاذ رازى بود. سفرى همراه شيخش شاه كرمانى از رى بنيشابور رفتند و بر ابو حفص حدّاد وارد شدند. ابو عثمان دختر ابو حفص را بزنى بگرفت و مقيم نيشابور گشت تا روز دوشنبه بيستم ربيع الآخر سال 298 در نيشابور درگذشت.

3) -خ (كه) ندارد.

4) -از آن برق: خ. تحريف است.

5) -اينجا قريب دو سطر از (خ) افتاده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 128)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بدو نازل شود كه بواسطۀ نزول آن، مقام وى مستقيم گردد، تا ترقّى او از مقامى بمقامى بتصرّف حقّ و موهبت الهى بود نه بكسب خود. و تا ترقّى از ادنى باعلى نزديك نشود از اعلى بادنى حال نازل نگردد. و حمل تقرّب بنده به خداى و تقرّب خداى به بنده در اين حديث من تقرّب الىّ شبرا تقرّبت اليه ذراعا بر مقامات و احوال كردن موافق و مطابق است. چه تقرّب بنده بكسب و سلوك در مقام خود مستجلب جذبۀ الهى است در صورت نزول حال

**فصل دوم در جمع و تفرقه**

لفظ جمع در اصطلاح صوفيان عبارتست از رفع مباينت و اسقاط اضافات و افراد شهود حق تعالى. و لفظ تفرقه اشارتست بوجود مباينت و اثبات عبوديّت و ربوبيّت و فرق حق از خلق. پس جمع بى‌تفرقه عين زندقه بود، و تفرقه بى‌جمع محض [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote715)تعطيل. و جمع با تفرقه حقّ صريح و اعتقاد صحيح. چه حكم جمع تعلّق بروح دارد و حكم تفرقه تعلّق بقالب. و مادام تا رابطۀ تركيب ميان روح و قالب باقى بود، اجتماع جمع و تفرقه از لوازم وجود بود. پس عارف محقّق پيوسته بروح كه محلّ مشاهده است در عين جمع بود، و بقالب كه آلت مجاهده است در مقام تفرقه. و اين دو بيت كه جنيد راست در اين معنى وارد است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote716)قد تحقّقتك في السّر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote717)فنا جاك لسانى   
فاجتمعنا لمعان و افترقنا لمعان   
ان يكن غيّبك التّعظيم عن لحظ عيانى   
فلقد صيّرك الوجد من الاحشاء دان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote718)

1) -عين: م.

2) -واردند: م-

3) -در رسالۀ قشيرى (فى سرّى) نقل شده است

4) -يعنى ترا به حقيقت در باطن خود يافتم پس زبانم با تو راز گفت. بهم پيوستيم بجهتى و جدا شديم بجهتى. اگر بواسطۀ عظمت و بزرگى از چشم من پنهانى بواسطۀ شوق و وجد به اندرون من نزديكى.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 129)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

واسطى گويد اذا نظرت الى نفسك فرقت و اذا نظرت الى ربّك جمعت و اذا كنت قائما بغيرك فانت فان بلا جمع و لا تفرقة. و اين حال را صوفيان جمع الجمع خوانند. پس هر كه در طاعت بكسب خود نگرد در مقام تفرقه باشد، و هر كه بفضل حق نگرد در مقام جمع بود، و هر كه از خود و اعمال خود بكلّى فانى شود در مقام جمع الجمع بود. و ابو على دقّاق گفته است كلّ ما نسب اليك فهو تفرقة و ما سلب عنك فهو جمع. جنيد رحمه للّه گفته است القرب بالوجد جمع و غيبته فى البشريّة تفرقة و خلاصۀ اشارات آنست كه استتار و غيبت خلق در غلبۀ ظهور و استيلاى شهود حق جمع بود و استتار و غيبت حق در شهود وجود خلق تفرقه. ابو سعيد خراز [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote719)گويد معني الجمع انّ اللّه سبحانه اوجد نفسه فى انفسهم كوجودهم فى انفسهم لانفسهم بل اعدم وجودهم لانفسهم حتّى يكون وجودهم له و هذا معنى قوله كنت له سمعا و بصرا و يدا فبى يسمع و بى يبصر و بى يبطش لانّهم كانوا يتصرّفون بانفسهم لانفسهم فصاروا يتصرّفون بالحقّ للحقّ.

**فصل سوم در تجلى و استتار**

مراد از تجلّى انكشاف شمس حقيقت حقّ است تعالى و تقدّس از غيوم صفات بشرى به غيبت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote720)آن. و مراد از استتار احتجاب نور حقيقت بظهور صفات بشرى و تراكم ظلمات آن. بعضى گفته‌اند التجلي رفع حجبة البشريّة لا ان يتلوّن

1) -ابو سعيد احمد بن عيسى خرّاز بغدادى از اصحاب ذو النون و بشر حارث و ابو عبد اللّه ساجى بود و در سال 277 فوت شد. در صفة الصفوة قول 286 را هم نقل كرده است.

2) -نسبت: خ تحريف است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 130)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ذات الحقّ عزّ و جلّ و الاستتار ان يكون البشريّة حائلة بينك و بين شهود الغيب

و تجلّى سه قسم است، يكى تجلّى ذات. و علامتش اگر از بقاياى وجود سالك چيزى مانده بود فناى ذات و تلاشى صفات است در سطوات انوار آن. و آن را صعقه خوانند، چنانك حال موسى عليه السّلام كه او را بدين تجلّى از خود بستدند و فانى كردند فلمّا تجلّى ربّه للجبل جمله دَكًّا وَ خَرَّ مُوسىٰ صَعِقاً [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote721)چون از حقّ تعالى طلب رؤيت و مشاهدۀ ذات كرد و هنوز به بقاى بعد الفنا نرسيده بود و بقاياى صفات وجودش برقرار، به دلالت ارنى بوقت تجلّى نور ذات بر طور نفس، وجودش متلاشى و متدكدك گشت، و بقيّه‌اى كه طالب رؤيت و مشاهده بود برخاست. و اگر از بقاياى وجود فانى بكلّى منخلع شده باشد و حقيقتش بعد از فناى وجود به بقاى مطلق واصل گشته. بنور ازلى ذات ازلى را مشاهده كند. و اين خلعتى است كه خاصّ رسول را صلّى اللّه عليه و سلّم بخشيدند و شربتى است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote722)كه به خاصّه او را چشانيدند.

و از صبابات اين [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote723)جام جرعه‌يى در كام جان خواصّ متابعان او چكانيدند، تا فرمود كه اعبد اللّه كانّك تراه. و اين معنى اقتضاى تفضيل ولى بر نبى نكند. چه ولى اين مرتبه نه به خود يابد، بلكه بكمال متابعت رسول عليه الصّلاة و السّلام يابد.

عبد اللّه عمر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote724)رضى اللّه عنه وقتى در طواف بود و يكى بر وى سلام كرد، جواب نداد. بعد از آن با وى اظهار شكايت كرد. عبد اللّه گفت كنّا نتراء اللّه في ذلك المكان ما در آن مكان خداى را مى‌ديديم.

قسم دوم از تجلّيات تجلّى صفاتست. و علامت آن [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote725)اگر ذات قديم بصفات

1) -س اعراف آيه «13 ج 9

2) -خ (است) ندارد.

3) -آن: خ. صبابه: بضمّ صاد بى‌نقطه باقى‌ماندۀ آب و شراب در ظرف.

4) -ابو عبد الرحمن عبد اللّه بن عمر بن الخطاب از زهّاد و نيك مردان عهد خود بود و در مكه به سال 74 و بقولى 73 در 84 سالگى فوت شد.

5) -او: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 131)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

جلال تجلّى كند از عظمت و قدرت و كبريا و جبروت، خشوع و خضوع بود اذا تجلّى اللّه لشيء خشع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote726)له. و اگر بصفات جمال تجلّى كند از رأفت و رحمت و لطف و كرامت سرور و انس بود. و معنى اين نه آنست كه ذات ازلى تعالى و تقدّس بتبدّل و تحوّل موصوف بود، تا وقتى به صفت جلال متجلّى شود وقتى به صفت جمال. و لكن بر مقتضى مشيّت و اختلاف استعدادات گاهى صفت جلال ظاهر بود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote727)و صفت جمال باطن و گاهى برعكس.

قسم سوم تجلّى افعال است. و علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافت خير و شرّ و نفع و ضرّ بديشان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote728)و استواء مدح و ذمّ قبول و ردّ خلق. چه مشاهدۀ مجرّد فعل [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote729)الهى خلق را از اضافت افعال به خود معزول گرداند.

و اوّل تجلّى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote730)كه بر سالك آيد در مقامات سلوك تجلّى افعال بود، و آنگاه تجلّى صفات، و بعد از آن تجلّى ذات. زيرا كه افعال آثار صفات‌اند و صفات مندرج در تحت ذات. پس افعال بخلق نزديكتر از صفات بود و صفات نزديكتر از ذات.

و شهود تجلّى افعال را محاضره خوانند و شهود تجلّى صفات را مكاشفه و شهود تجلّى ذات را مشاهده. مشاهده حال ارواح است و مكاشفه حال اسرار و محاضره حال قلوب. بعضى گفته‌اند علامة تجلّى الحقّ للاسرار هو ان لا يشهد [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote731)السّر ما يتسلط عليه التّعبير و يحويه الفهم فمن عبّر او فهم فهو خاطر استدلال [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote732)لا ناظر اجلال. و مشاهده از كسى درست آيد كه بوجود مشهود [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote733)قايم بود نه به خود چه حدثان را طاقت تجلّى نور قدم نتواند بود.

فبدا لينظر كيف لاح فلم يطق نظرا اليه و ردّه اشجانه [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote734)   
تا شاهد در مشهود فانى نشود و بدو باقى نگردد مشاهدۀ او نتواند كرد.

1) -خضع: خ.

2) -شود: خ.

3) -برايشان: خ.

4) -افعال: خ.

5) -تجلّى: خ.

6) -ان يشهد: خ.

7) -در عوارف المعارف (صاحب استدلال)

8) -شهود: خ.

9) -خلاصۀ ترجمه اين است كه خواست كه جلوۀ روى او را بنگرد طاقت تماشا نداشت با غم و اندوه برگشت.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 132)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آورده‌اند كه قومى از قبيلۀ مجنون بعد از مشاهدۀ آثار حركت فراق و شدّت اشتياق بر چهرۀ احوال مجنون روزى به شفاعت سوى قبيلۀ ليلى رفتند و گفتند چه شود اگر لحظه‌يى ديدۀ مجنون به مشاهدۀ جمال [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote735)ليلى منوّر و مكتحل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote736)گردد. قوم ليلى گفتند از اين قدر ضنّتى نيست و لكن مجنون خود طاقت ديدار ليلى ندارد.

عاقبت او را حاضر كردند و گوشۀ خرگاه ليلى برداشتند. نظرش بر عطف دامن ليلى آمدن همان بود و افتادن بيخود همان

فى‌الجمله تجلّى حق سبحانه تعالى سبب استتار خلق است و استتارش موجب ظهور خلق. چنانكه گفته‌اند اذا تغيّبت بدا و ان بدا غيّبنى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote737). پس هرگاه كه حق تعالى بافعال خود متجلّى شود افعال خلق در آن مستقر گردد. و هرگاه كه بصفات متجلّى گردد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote738)صفات و افعال خلق در آن مستتر گردد. و هرگاه كه بذات متجلّى شود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote739)ذات و صفات و افعال خلق در آن مستتر گردد. و حكيم مطلق از جهت مصلحت عالم حكمت و توسيع آثار رحمت بر خواص حضرت خود، بقاياى صفات نفوس كه منشأ استتاراند باقى گذارد، تا رحمتى بود هم در حقّ ايشان و هم در حقّ ديگران. امّا در حقّ ايشان تا بمصالح نفوس قيام نمايند و به بقاى آن درجات قرب حاصل كنند. و امّا در حقّ ديگران تا در عين فنا و بحر جمع متلاشى و مستغرق نشوند و وجود ايشان سبب انتفاع ديگران گردد. و بدين معنى شيخ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote740)رحمة اللّه عليه تصريح كرده است و گفته و الحقّ تعالي ابقى على الخواصّ موضع الاستتار رحمه منه لهم و لغيرهم فامّا لهم فلانّهم [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote741)به يرجعون الى مصالح النفوس و امّا لغيرهم لانّه لو لا مواضع الاستتار لم ينتفع بهم لاستغراقهم في جمع الجمع و بروزهم

1) -خ (جمال) ندارد.

2) -مكحّل: خ.

3) -مصراع بيتى است. يعنى چون من از خود غايب مى‌شوم او ظاهر مى‌گردد و چون او آشكار مى‌شود مرا پنهان مى‌سازد.

4) -شود: خ.

5) -گردد: خ.

6) -مقصود شيخ شهاب الدين سهروردى است و عبارتى كه نقل مى‌كند از باب 62 عوارف المعارف است.

7) -لانّهم: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 133)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

للّه الواحد القهّار. و بعضى علماى صاحبدل گفته‌اند استغفار رسول عليه الصّلاة و السّلام طلب اين ستر بود تا مستغرق عين شهود نگردد. و بواسطۀ وجود بشريّت مردم از او منتفع شوند و حق تعالى به جنسيّت نفس رسول عليه الصّلاة و السلام بر امّت منّت نهاد آنجا كه فرمود لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote742).

**فصل چهارم در وجد و وجود**

مراد از وجد وارديست كه از حق تعالى بر دل آيد و باطن را از هيئت خود بگرداند باحداث وصفى غالب چون حزنى يا فرحى. جنيد رحمه اللّه گفته است الوجد انقطاع الاوصاف عند سمة الذّات بالسّرور. يعنى وجد آنست كه حملۀ اوصاف واجد منقطع گردد در حالتى كه ذات او بسرور موسوم شود. و ابو العباس عطا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote743)گفته است الوجد انقطاع الاوصاف عند سمة الذّات بالحزن. و صاحب وجد كسى بود كه هنوز از حجب صفات نفسانى بيرون نيامده باشد و بوجود خود از وجود حق محجوب بود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote744)و گاه‌گاه فرجه‌يى در حجاب وجود او پديد آيد و از آنجا پرتوى از نور وجود حق بر او تابد و آن را دريابد، و بعد از آن ديگرباره حجاب منطبق شود و موجود مفقود گردد. پس وجد متوسّط بود ميان فقدى سابق و فقدى لاحق. و مراد از وجود آنست كه وجود واجد در غلبۀ نور شهود موجود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote745)غايب و ناچيز گردد چنانكه جنيد راست وجودى ان اغيب عن الوجود بما يبدو على من الشّهود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote746)  
پس وجد صفت محدث بود و وجود صفت قديم. و اشارت بدين معنى است

1) -س توبه آيه 129 ج 11.

2) -مراد ابو العبّاس احمد بن محمد بن سهل بن عطاء آدمى است از اكابر صوفيّه از اقران جنيد متوفى سنۀ 309 كه پيش هم گذشت.

3) -شود: خ.

4) -خ (موجود) ندارد

5) -يعنى وجود من آنست كه از وجود خود غايب گردم بدانچه بر من از شهود پديد مى‌گردد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 134)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قول ذو النّون الوجود بالموجود قائم و الوجد بالواجد قائم. و بيان اين سخن آنست كه صاحب وجد هنوز از وجود خود فانى نشده باشد پس واجد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote747)او بود و وجد بوى قايم، و صاحب وجود از وجود خود بكلّى فانى شده باشد و بوجود موجود يعنى حق تعالى قايم و باقى شده. پس صاحب وجود نه ذات واجد بود اعنى ذات بنده بلكه ذات موجود بود اعنى ذات خداوند تعالى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote748)و وجود بوى قايم. و بنابراين معنى واجد به حقيقت فاقد وجود بود، و فاقد واجد وجود. چنانك شبلى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote749)رحمه اللّه گفته است اذا ظننت انّي فقدت فحينئذ وجدت و اذا حسبت انّى وجدت فقد فقدت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote750)هر كه به رؤيت وجد خود از شهود وجد موجود محجوب شود در وى طرب پديد آيد. و هر كه بشهود وجد موجود از رؤيت و حد خود مفقود گردد محلّ طرب از وى ساقط شود، چنانك مضمون قول جنيد رحمه اللّه بر آن دالّ است قد كان يطربنى وجدى فافقدنى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote751)عن رؤية الوجد من في الوجد موجود   
و الوجد يطرب من في الوجد راحته و الوجد عند حضور الحقّ مفقود [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote752)  
و وجد مقدّمۀ وجود است. چه هر وجدى در فتح قلعۀ وجود بشرى بمثابت منجنيقى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote753)است از عالم جذبۀ الهى نصب كرده تا چون قلعۀ وجود مسلّم شود وجد

1) -واجد پس: خ.

2) -جلّ جلاله: خ.

3) -ابو بكر شبلى از بزرگان صلحا و عرفاى قرن چهارم هجرى اصلش از خراسان از مردم اسروشنه بود و روز جمعه 28 ذى‌الحجه 334 در 87 سالگى ببغداد درگذشت. در نامش اختلاف است بعضى دلف بن جعفر و برخى جعفر بن يونس و همچنين اسامى ديگر نوشته‌اند (رجوع شود بابن خلكان و صفة الصفوة و نفحات الانس) . در كتاب اللمع فصلى مخصوص راجع بكلمات شبلى و منكران او دارد

4) -يعنى هرگاه گمان بردم كه گم كرده‌ام يافته‌ام و چون پنداشتم كه يافته‌ام گم كرده‌ام.

5) -وافقدنى: خ. فاقعدنى: عوارف المعارف در حاشيۀ احياء العلوم.

6) -يعنى هرآينه وجد در من طرب پديد مى‌آورد پس كسى كه در وجد موجود است مرا از رؤيت وجد غايب و محجوب مى‌سازد. وجد كسى را بطرب مى‌آورد كه راحتش در وجد است و وجد در حضور حقّ گم‌شده و ناچيز است

7) -منجنيق: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 135)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

وجود گردد. پس نهايت وجد بدايت وجود بود. اعنى وجود وجد، سبب فقد وجود واجد است، و فقد وجود واجد، شرط وجود موجود. و اشارت بدين معنى است آنچه ابو الحسين نورى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote754)گفته است الوجد فقد الوجود بالموجود. و آنچه شبلى گفته است الوجد اظهار الموجود. و على الجمله اسقاط اضافت وجد به خود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote755)عين توحيد است و اضافت آن به خود محض جحود. چنانكه بايزيد گفته است ذكر وجدى جحود توحيدى. و در اين معنى شبلى راست رحمه اللّه الوجد عندى جحود ما لم يكن عن شهود   
و شاهد الحقّ عندى ينفى شهود الوجود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote756)  
و همچنانك وجد مقدّمۀ وجود است تواجد مقدّمۀ وجد است. و معنى تواجد استدعا و استجلاب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote757)وجد است بطريق تذكّر يا تفكّر يا تشبّه باهل وجد در حركات و سكنات به دلالت صدق. و هر چند تواجد صورة تكلّف است، و تكلّف مخالف صدق، و ليكن چون نيّت متواجد در صورت تواجد توجّه كلّى بود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote758)از براى قبول امداد فيض رحمانى و تعرّض حقيقى از جهت استنشاق نفحات ربّانى منافى صدق نبود.

و شريعت در اين باب اجازه داده است بل امر كرده آنجا كه فرمود ابكوا فان لم تبكوا فتباكوا. و تواجد وصف اهل بدايت بود، و وجد حال اهل سلوك، و وجود حال اهل وصول.

1) -ابو الحسين احمد بن محمّد نورى اصلش از خراسان از مردم قريۀ بغشور كه ميان هرات و مروالرود واقع است و مولد و منشأش بغداد از مشايخ طريقت از اصحاب سرى سقطى بود و در سال 295 فوت شد (رسالۀ قشيرى و صفة الصفوة ج 2 ص 248) . در كتاب اللمع چند فصل مخصوص راجع بكلمات ابو الحسين نورى و شبلى و بايزيد و عرفاى بزرگ ديگر داشته كه متأسفانه در نسخۀ چاپى قسمتى از آنها مفقود است.

2) -خود: خ. در صورت متن حرف اضافۀ(به خود) متعلّق است به (اضافت) . و بنا بر نسخۀ(خ) كلمۀ(خود) براى تأكيد است.

3) -يعنى به نزديك من وجد اگر از شهود نباشد عين جحود است. و آنكه شاهد حق است شهود وجود ندارد.

4) -استجذاب: خ.

5) -خ (بود) اينجا ندارد و در عوض بعد از كلمۀ (ربّانى) دارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 136)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل پنجم در سكر و صحو**

لفظ سكر در عرف صوفيان عبارتست از رفع تمييز ميان احكام ظاهر و باطن بسبب اختطاف نور عقل در اشعّۀ نور ذات. و بيان اين سخن آنست كه اهل وجد دو طايفه‌اند. محبّان ذات، و منشأ وجد ايشان ذات بود. و محبّان صفات، و منشأ وجد ايشان عالم صفات. و در وجد محبّان صفات، فترات و وقفات بسيار اتّفاق افتد، خلاف وجد محبّان ذات، بسبب عموم ذات و خصوص صفات. و نيز وجدى كه از عالم صفات بود آن قوّت ندارد كه وجدى كه از آثار انوار ذات. پس واجد ذات در بدايت وجد بجهت قوّت و غلبۀ وارد؛ مغلوب سلطنت حال گردد و عقلش كه رابطۀ تمييز و بصر قلبى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote759)است در تواتر اشعّۀ انوار ذات و غلبۀ آن مختطف و متطاير شود، و سررشتۀ تمييز از دست تصرّف و اختيارش مسلوب گردد، چنانكه محلّ حكم ظاهر كه تفرقه است از محلّ حكم باطن كه جمع است باز نشناسد، و به افشاى اسرار ربوبيّت كه مكنون خزانۀ غيرت‌اند مبالات ننمايد، و بمثل سبحانى و انا الحقّ زبان انبساط دراز كند.

و صوفيان اين وجد را باعتبار تواتر و قوّت غلبه حال خوانند و باعتبار رفع تميز سكر

و امّا صحو عبارتست از معاودت قوّت تمييز و رجوع احكام جمع و تفرقه با محلّ و مستقرّ خود. و بيانش آنست كه چون وجود سالك در نهايت حال به غلبۀ انوار ذات فانى و مستهلك شود حق تعالى در نشأت ثانيه او را وجودى باقى بخشد كه از لمعان انوار ذات متلاشى و مضمحلّ نگردد، و هر وصفى كه از وى فانى شده باشد اعادت كند. پس عقل نيز كه رابطۀ تمييز است معاودت نمايد مطهّر از لوث حدوث و باقى به بقاى حق تعالى. و برزخى گردد ميان روح و نفس تا هيچيك در مروج از حدّ خود تجاوز ننمايند و بر يكديگر بغى نكنند. و حكم جمع را با مستقرّ خود كه عالم روح است راجع گرداند و حكم تفرقه را با محلّ خود كه عالم نفس است ردّ كند و ترتيب افعال و تهذيب اقوال و حفظ آداب و كتم اسرار هر يك ديگرباره بازآيد

1) قلب: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 137)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بر وجهى كه از آفت زوال ايمن بود. واسطى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote760)گويد رحمه اللّه مقامات [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote761)الواجدين اربعة الذّهول ثمّ الحيرة ثمّ السكر ثمّ الصّحو كمن سمع بالبحر تمّ دنا منه تمّ دخل فيه ثمّ اخذته الامواج [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote762)و همچنانك تواجد مقدمۀ وجد است تساكر مقدّمۀ سكر است. و متساكر صادق واجدى بود كه هنوز بمقام سكر نرسيده باشد، و مشتاق و متطلّع آن بود كه تصرّف غلبۀ حال به يك خطفه او را از دست تفرقه در ربايد و غرق جمع گرداند. پس متساكر اهل وجد بود و سكران اهل غلبۀ وجد و صاحى اهل وجود. و بعبارتى ديگر متساكر را اهل ذوق خوانند، و سكران را اهل شرب، و صاحى را اهل رى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote763). ذايق واجدى بود كه نايرۀ وجدش زود منطفى گردد بر مثال كسى كه از شراب مذقه‌يى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote764)بيش نچشد. و شارب واجدى بود كه امداد وجدش متواتر و متلاحق بود و قوّت عقلش از غلبات آن مغلوب بر مثال كسى كه ادوار كاسات شرابش متعاقب باشد و سررشتۀ تمييز از دست تصرّفش مسلوب. و ريّان واجدى بود كه از غايت تمكّن و قوّت حال از تواتر امداد وجد متغيّر و متأثّر نگردد بر مثال شاربى مدمن كه طبيعت شراب جزو وجود او گشته بود چندانكه خورد مست نگردد و از حدّ تمييز بيرون نرود.

شربت الحبّ كأسا بعد كأس فما نفد الشّراب و لا رويت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote765)

1) -مراد ابو بكر واسطى است از مشايخ قرن چهارم هجرى كه ترجمۀ حالش در حواشى پيش گذشت.

2) -مقام: خ.

3) -يعنى واجدان را چهار مقام است نخست غفلت و بى‌خبرى آنگاه حيرت آنگاه سرمستى آنگاه هشيارى. مثلش چنانست كه كسى نام دريا مى‌شنود پس بدريا نزديك مى‌شود آنگاه بدريا مى‌رود آنگاه امواج دريا او را فرومي‌گيرد.

4) -ريّ: بفتح راء و شدّ ياء مصدر است بمعنى سيراب شدن و صيغۀ وصف از آن (ريّان) است بمعنى سيراب. و كلمۀ(ريّان) در اصطلاح متصوّفه مقابل (ذائق) و (شارب) است. سهروردى در عوارف المعارف در جزو اصطلاحات اهل تصوّف مى‌گويد، و منها الذّوق و الشّرب و الريّ فالذّوق ايمان و الشرب علم و الرىّ حال فالذّوق لارباب البوادة و الشرب لارباب الطّوالع و اللّوائح و اللّوامع و الرىّ لارباب الاحوال.

5) -مذقه: بفتح ميم و سكون ذال معجمه بمعنى شير و شراب به آب آميخته است.

6) -يعنى جامها از شراب عشق پى‌درپى نوشيدم نه شراب تمام شد و نه من سيراب گرديدم. - بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 138)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل ششم در وقت و نفس**

صوفيان لفظ وقت را بر سه معنى اطلاق كنند. گاهى وقت گويند و مرادشان وصفى بود كه بر بنده غالب باشد مانند قبضى يا بسطى يا حزنى يا سرورى. و صاحب آن وقت از غايت غلبۀ حال و امتلا از آن، ادراك حالى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote766)ديگر نتواند كرد چنانك صاحب قبض كه از غلبۀ حال قبض چنان متأثر و ممتلى بود كه نه از بسط گذشته اثرى يابد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote767)و نه از بسط آينده خبرى. بلكه جملۀ اوقات را به رنگ وقت حال بيند. و نيز تصرّف او در احوال ديگران بر وصف حال خود باشد. و منشأ غلط او در تعرّف احوال ديگران از اينجا بود كه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote768)هر حال كه آن را موافق حال خود بيند بر صحّت آن حكم كند و اگر بر خلاف آن يابد آن را مختلّ داند. و معنى وقت بدين تفسير عامّ بود كه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote769)هم سالك را و هم غير سالك را متناول باشد.

و گاهى اطلاق لفظ وقت كنند و مرادشان هر حالى بود كه بر سبيل هجوم و مفاجات از غيب روى نمايد و به غلبۀ تصرّف سالك را از حال خود بستاند و منقاد و مستسلم حكم خود گرداند. و اين وقت خاصّۀ سالكان است و اشارت بدوست آنچه گفته‌اند الصوفىّ ابن وقته و آنچه گويند فلان بحكم الوقت يعنى بمراد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote770)حق از مراد خود مسلوب است و به اختيارش از اختيار خود محجوب و وصف الحال او اين كه انّي بذاتك عن ذاتى لمحجوب و فى صفاتك عن وصفى لمسلوب

6) بقيه از صفحۀ قبل قبل از اين بيت در رسالۀ قشيريّه سه بيت ديگر نقل شده است (ص 146) : عجبت لمن يقول ذكرت الفى فهل انسى فاذكر ما نسيت اموت اذا ذكرتك ثمّ أحيا و لو لا حسن ظنى ما حييت فاحيى بالمنى و اموت شوقا فكم أحيا عليك و كم اموت و در جاى ديگر از همان رساله (ص 19) فقط يك بيت ما قبل آن نقل شده است بلفظ (ربّى) بجاى (الفى) .

1) -حال: م.

2) -خبرى دارد: خ

3) -چه: م. بنابراين نسخه جملۀ سابق به (از اينجا بود) ختم مى‌شود و جملۀ بعد در مقام تعليل است.

4) -م (كه) ندارد.

5) -با مراد، خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 139)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نفيت كلّى ذاتا كان او صفة فما اليّ اليك اليوم منسوب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote771)   
و اين كه گفته‌اند وقف الهوى بى حيث انت فليس لي متأخّر عنه و لا متقدّم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote772)  
و هر كه حكم غيب را برضا و تسليم تلقّى ننمايد و به منازعت پيش آيد مقهور غلبۀ او گردد. و از اينجا گفته‌اند الوقت سيف. يعنى همچنانك سيف را دو صفت هست يكى لين و ملاست. و دوم حدّت و قطع. و هر كه با او نرمى كند و برفق و مدارا آن را ببساود، از او صفت لين و ملاست دريابد. و هر كه با او درشتى نمايد از حدّت او زخم خورد. همچنين وقت را دو صفت هست، لطفى و قهرى. هر كه با او موافقت كند و منقاد حكم وى گردد از لطف او بهره‌مند شود و هر كه با وى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote773)مخالفت پيش گيرد و خواهد كه آن را بحول و قوّت خود دفع كند مغلوب قهر وى گردد چنانكه گفته‌اند فكالسّيف ان لا ينته لان مسّه و حدّاه ان خاشنته خشنان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote774)  
و وقت را بسيف نسبت كردن معنى ديگر هست. و آن آنست كه وقت به امضا و اجراء مراد حق تعالى بر جميع مرادات و احوال غالب آيد و آن را بر مقتضاى حكم خود قطع كند، بر مثال سيف كه چيزها را قطع كند و اين دو بيت در اين معنى وارد الوقت يقطع كالسّيف الأمور بما يمضي و يجريه مجرى الكلّ مجراه   
يهزّه بيديه الحقّ منسللا من غمده فاذا ابداه اخفاه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote775)  
و امّا مراد از وقت بمعنى سوم زمان [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote776)حال است كه متوسّط بود ميان ماضى و مستقبل. گويند فلان صاحب الوقت [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote777)يعنى اشتغال به اداى وظايف زمان حال

1) -يعنى ذات و صفات من در ذات و صفات تو فانى و مضمحل گشته و از من چيزى باقى نمانده و هر چه هست تويى تو.

2) -يعنى عشق مرا بدانجا كه تو هستى نگاه داشت پس قدمى پيش و پس نتوانم برداشت.

3) -با او: خ.

4) -يعنى مانند شمشير است كه چون با وى نرمى كنى با تو نرمى كند و اگر با دم او درشتى و تندى كنى تندى و درشتى بينى.

5) -يعنى وقت همچون شمشير است در قبضۀ كارفرماى جهان هر آنچه حق كار فرمايد شمشير وقت امور را ببرد. حق اين شمشير را از غلاف بيرون كشيده مى‌جنباند و هرگاه كه آشكارش كرد پنهانش مى‌سازد.

6) -سوم در آن زمان: خ.

7) -صاحب الوقت است: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 140)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اهتمام به چيزى كه اهمّ و اولى بود در زمان، او را از تذكّر ماضى و تفكّر مستقبل مشغول مى‌دارد و اوقات ضايع نمى‌گذارد. و اشارت بدين وقت است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote778)آنچه گفته‌اند من ادرك وقته فوقته وقت و من ضيّع وقته فوقته مقت. جنيد رحمه اللّه گفته است الالتفات الى ما مضى شغل عمّا هو آت فمن لم يعرف وقته فاته الوقت و الوقت عزيز اذا فات لم يدرك. و از بعضى فقرا پرسيدند كه ما الوقت. گفت ان لا تلاحظ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote779)الى ما قسم لك فى الازل و لا الى ما تصير اليه فى الا بدوان تحفظ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote780)مراد الحقّ فيك بين النّفسين. و فترت و زوال بدين وقت متطرّق نشود الاّ به نسبت با سالكان كه بسبب تلوين حال اين [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote781)وقت ايشان را گاهى موجود بود گاهى مفقود و ايشان حساب عمر خود در جريدۀ اعتبار نيارند الاّ در آن زمان كه وقت موجود بود.

و اذا صفا لك من زمانك واحد فهو المراد و اين ذاك الواحد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote782)   
و امّا به نسبت با واصلان و اصحاب تمكين اين وقت دايم و سرمد بود و زوال و فترت را بدان طريق مسدود. چنانك شبلى گفته است وقتى مسرمد و بحرى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote783)بلا شاطئ. و در اين معنى هم او راست تسرمد وقتى فيك فهو مسرمد و افنيتنى عنّى فعدت مجرّدا   
تغرّب امرى فانفردت بغربتي فصرت غريبا فى البريّة اوحدا [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote784)  
و صاحب اين وقت از تحت تصرّف حال خارج بود و وقت بمعنى دوم در او

1) -بدين معنى است: خ.

2) -يلاحظ: خ.

3) -يحفظ: خ.

4) -آن: خ.

5) -يعنى از روزگاران تو اگر يكدم صافى گشت همان دم مراد است كو آن يكدم؟

6) -و بحر: خ

7) -يعنى همه وقت من در تو فانى شده و ازاين‌رو سرمدى و جاودان است مرا فانى و از خود بى‌خبر ساختى تا مجرّد گشتم. خودم غريب و كارم غريب است اينك در ميان مردمان به غربت يگانه و بى‌همتاام.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 141)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

متصرّف نباشد بلكه او در وقت متصرّف بود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote785)بدان معنى كه هر وقتى را در اهمّ و اولى مصروف دارد. و او را بعضى متصوّفه ابو الوقت خوانند نه ابن الوقت.

و امّا نفس عبارتست از دوام حال مشاهده و تواتر و تعاقب امداد آن كه حيات قلوب اهل محبّت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote786)بدان مربوط است، بر مثال تواتر و تعاقب امداد انفاس [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote787)كه بقاى حيات قوالب بدان مشروط است. و همچنان‌كه اگر ساعتى مدد انفاس جديد و اثر ترويح آن از صورت قلب منقطع شود از شدّت حرارت غريزى محترق گردد، اگر يك لحظه و لمحه مدد شهود از حقيقت قلب محبّ مشتاق منقطع شود از حدّت تعطّش و شدّت شوق بسوزد. و فرق ميان نفس و وقت بمعنى دوم آنست كه وقت حاليست در معرض فترات و وقفات و واردى درصدد تعاقب و تناوب ظهور و خفا، و نفس حالى است دايم مجرّد از فترت و وقوف. و از اينجاست كه گفته‌اند الوقت للمبتدي و النّفس للمنتهى.

**فصل هفتم در شهود و غيبت**

مراد از شهود حضور است هر چه دل حاضر آنست شاهد آنست و آن چيز مشهود اوست. اگر حاضر حقّ است شاهد اوست، و اگر حاضر خلق است شاهد آن. و صوفيان مشهود را شاهد خوانند بسبب آنكه هر چه دل حاضر آن بود آن چيز هم حاضر دل باشد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote788)و هرگاه كه لفظ شاهد مطلقا بر صيغت واحد استعمال كنند مرادشان حق بود تعالى و تقدّس. و چون شواهد گويند بر صيغت جمع مرادشان خلق بود بجهت وحدت حقّ و كثرت خلق. و چون لفظ شهود مجرّد گويند مرادشان حضور حق بود چه دل [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote789)ايشان پيوسته شاهد و حاضر حق بود و اهل شهود دو طايفه‌اند اصحاب مراقبه و ارباب مشاهده.

1) -بلكه او را در وقت تصرّف بود: خ.

2) -محبّت را: خ. زائد است.

3) -امداد و انفاس: خ و او زائد است.

4) -بود: خ.

5) -بود بدل: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 142)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و امّا غيبت وصفى است در مقابلۀ شهود. و آن بر دو گونه است، غيبتى مذموم در مقابلۀ شهود حقّ و غيبتى محمود در مقابلۀ شهود خلق. و آن دو قسم است، غيبت مبتديان و آن غيبت است از محسوسات بسبب غلبۀ شهود حق. و غيبت متوسّطان و آن غيبت است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote790)از وجود خود به غلبۀ شهود حق و اين نهايت غيبت است و بدايت فنا. و امام مقام منتهيان و راى حال غيبت است چه غيبت حال كسى بود كه از مضيق وجود خود خلاص كلّى نيافته باشد و بمقام سعت وجود مطلق نرسيده [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote791)و بر غيب و شهادت احاطت نيافته.

و اهل غيبت مذموم بشاهد خلق از شهود حق غايب‌اند، و اهل غيبت محمود بشاهد حق از شهود خلق غايب. و اهل كمال را نه شهود حق از خلق غايب گرداند و نه شهود خلق از حق. و تناوب و تعاقب شهود و غيبت محمود سالكان و اهل تلوين را بود. و امّا واصلان و متمكّنان را جز دوام شهود حق تعالى حالى ديگر نبود و ايشان را غيبت نبود نه مذموم و نه محمود.

شبلى رحمه اللّه در بدايت غلبۀ حال و هنگام ظهور تباشير صبح كشف، روزى در پيش جنيد رفت و منكوحۀ جنيد حاضر بود خواست كه پرده كند. جنيد گفت شبلى غايب است تو بر حال خود باش و همچنان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote792)با او در سخن بود تا ناگاه شبلى بگريه درآمد، جنيد زن را گفت اكنون وقت آنست كه پنهان شوى كه شبلى باهوش آمد.

و دليل بر آنكه غيبت از خلق در شهود محبوب حال مبتديان است و منتهيان از آن گذشته قصۀ زليخاست كه در محبّت يوسف عليه السّلام درجۀ تمكين داشت و بشهود او از احساس غايب نشد چنانكه صاحبات ولايمات او كه هنوز در محبّت يوسف و شهود جمال او مبتدى بودند و به غلبۀ حال شهود او از احساس غايب گشتند و از بريدن دست خود خبر نداشتند غابت صفات القاطعات اكفّها فى شاهد هو فى البريّة ابدع   
غيّبن عن [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote793)اوصافهنّ فلم يكن من نعتهنّ تلذذ و توجّع

1) -غيبتى است: خ.

2) -نرسيده بود: خ

3) -و همچنين: خ

4) -من: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 143)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و قيام امرأة العزيز بنفسه يد نفسه ما كان يوسف يقطع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote794)

**فصل هشتم در تجريد و تفريد**

مراد از تجريد ترك اعراض [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote795)دنيوى است ظاهرا و نفى اعواض [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote796)اخروى و دنيوى باطنا و تفصيل اين جمله آنست كه مجرّد حقيقى آن كس بود كه بر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote797)تجرّد از دنيا طالب عوضى نباشد بلكه باعث بر آن تقرّب بحضرت الهى بود فحسب.

و هر كه بظاهر عرض دنيا را بگذارد و بباطن بر آن عوضى در عاجل يا آجل طمع دارد به حقيقت از آن مجرّد نگشته باشد و در معرض معاوضه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote798)و متاجره بود و همچنين در جميع طاعات نظر او بر اداى حقّ ربوبيّت بود بصرف عبوديّت نه بر عوضى و غرضى ديگر

و امّا تفريد نفى اضافت اعمال است بنفس خود و غيبت از رؤيت آن به مطالعۀ نعمت و منّت حق تعالى بر خود چنانك گفته‌اند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote799)هر هدايت كه دارى اى درويش هديۀ حقّ شمر نه كديۀ خويش   
هم ازو دان كه جان سجود كند ابر هم ز آفتاب جود كند   
پس حقيقت تجريد كه ترك توقّع اعواض است لازم حال تفريد بود. چه هرگاه كه توفيق تجريد و طاعت، نعمت الهى داند نه فعل و كسب خويش، بر آن [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote800)عوضى توقّع ندارد و بلكه وجود خود را غرق منّت بيند. و صورت تجريد لازم حقيقت تجريد است از بهر آنك داخل است در او امّا [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote801)لازم تفريد نيست. چه شايد كه

1) -يعنى زنان مصر كه به ديدار يوسف دستهايشان بريدند در مشاهدۀ جمال او محو و از خود بيخود شدند و صفاتشان در وى فانى و ناپديد گرديد. چنان اوصاف خود را درباخته از خويش بى‌خبر گشتند كه لذّت و درد ادراك نمى‌كردند. امّا زليخا در مقام تمكين بنفس يوسف قيام داشت و يوسف هيچ‌گاه دست خود را نمى‌بريد

2) -اغراض: خ

3) -اعراض: خ

4) -كه در: خ.

5) -در معرض حق معاوضه: خ

6) -دو بيت از حديقه سنائى است كه مطابق اصحّ و اقدم نسخ حديقه و اين كتاب نقل و از اختلاف روايات و نسخه بدلها صرف نظر شده است

7) -و كسب خويش خود را بدان: ج

8) -و امّا: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 144)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

با وجود اسباب تفريد حاصل بود و حقيقت تجريد لازم صورت تجريد نيست چه شايد كه با ترك عوضى متوقّع بود و همچنين تفريد لازم تجريد نيست چه شايد كه با ترك توقّع اعواض خود را در كسب مدخلى بيند.

**فصل نهم در محو و اثبات**

محو نزديك صوفيان عبارت است از ازالت وجود بنده. و اثبات اشارت بتحقيق آن بعد از محو. و محو و اثبات مضاف‌اند با مشيّت ازلى و متعلّق به ارادت لم‌يزلى يمحو اللّه ما يشاء و يثبت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote802). و محو را سه درجه است. درجۀ ادنى و آن محو صفات ذميمه و اعمال سيّئه است. و درجۀ وسطى و آن محو مطلق صفاتست حميده و ذميمه. و درجۀ عليا و آن محو ذاتست. و در مقابلۀ هر محوى اثباتيست. و معنى فنا و بقا و محو و اثبات به يكديگر نزديك است. و فرق ميان محو و فنا و اثبات و بقا ادراك نتوان كرد الاّ باشارتى دقيق و ايمائى لطيف. و آن آنست كه بقا بعد از فناى ذات صورت بندد و اثبات لازم نيست كه بعد از فناى ذات بود چنانك اثبات اخلاق مرضيّه و اعمال حسنه بعد از محو ذمايم اخلاق و سيّئات اعمال اصحاب تزكيه و ارباب تحليه را. و همچنين فناى افعال و صفات بكلّى حاصل نشود الاّ بعد از فناى ذات و محو آن موقوف نيست بر محو ذات. پس محو و اثبات از فنا و بقا عام‌تر باشند. چه فنا و بقا را استعمال نكنند الاّ در محو بشريّت و اثبات ربوبيّت. و در معنى محو چند لفظ ديگر استعمال كنند چنانكه سحق و محق و طمس. و دور نباشد اگر ميان اين الفاظ فرقى نهند و گويند مراد از سحق محو اعيان صفاتست. و مراد از محق محو عين ذات و مراد از طمس محو آثار صفات و ذات.

1) -س رعد آيه 39 ج 13

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 145)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل دهم در تلوين و تمكين**

تمكين عبارتست از دوام كشف حقيقت بسبب استقرار قلب در محلّ قرب.

و تلوين اشارتست بتقلّب قلب ميان كشف و احتجاب بسبب تناوب و تعاقب غيبت صفات نفس و ظهور آن. و مادام تا شخص از حدّ صفات نفس عبور نكرده باشد و بعالم صفات قلب نرسيده، او را صاحب تلوين نگويند. چه تلوين بجهت تعاقب احوال مختلفه بود، و مقيّد صفات نفس را صاحب حال [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote803)نخوانند. پس تلوين ارباب قلوب را تواند بود كه هنوز از عالم صفات تجاوز نكرده باشند و بذات نرسيده. چه صفات متعدّدند و تلوين جايى تواند بود كه تعدّدى باشد و ارباب كشف ذات از حدّ تلوين گذشته باشند و بمقام تمكين رسيده. چه در ذات بجهت وحدت تغيّر صورت نبندد. و خلاص از تلوين كسى را بود كه دل او از مقام قلبى بمقام روحى عروج كند، و از تحت تصرّفات تعدّد صفات بيرون آيد، و در فضاى قرب ذات متمكّن گردد. و اينجا لطيفه‌ايست و آن لطيفه آنست كه چون قلب از مقام قلبى بمقام روحى رسد نفس نيز از مقام نفسى بمقام قلبى انتقال كند، و تلوينى كه پيش از آن قلب را بود از قبض و بسط و حزن و سرور و خوف و رجا در اين مقام عارض نفس شود، و نفس بنيابت قلب صاحب تلوين گردد. و اين تلوين در حقيقت تمكين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote804)قادح نباشد بسبب عدم احتجاب نور [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote805)كشف و يقين بوجود اين تلوين. و ممكن نيست كه تا رسم بشريّت باقى بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote806)تغيّر از طبيعت بكلّى مرتفع شود و ليكن اين تغيّر صاحب تمكين را از مقام تمكين خارج نگرداند.

1) -خ: در متن (قلب) و در حاشيه بطور نسخه بدل (تلوين) است.

2) -تمكين را: خ

3) -نور از: خ

4) -باقى است: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 146)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب پنجم در مستحسنات و ان ده فصل است**

**فصل اول در معنى استحسان**

مراد از استحسان استحباب امرى و اختيار رسمى است كه متصوّفه آن را باجتهاد خود وضع كرده‌اند، از جهت صلاح حال طالبان، بى‌آنك دليلى واضح و برهانى لايح از سنّت بر آن شاهد بود، مانند الباس خرقه و بناى خانقاه و اجتماع از بهر سماع و نشستن در چلّه و غير آن، هر چند آن اختيار از تشبّث و تمسّك بسنّتى خالى نبود.

و نظر ايشان در تقييد ظاهر مريدان و مسترشدان بمراعات آن رسوم و محافظت بر آداب آن همگى بر تحصيل اجتماع بواطن و منع آفات و حفظ اوقات و تأكيد رابطۀ محبّت و الفت ايشان مقصور، و تكلّف و ريا و طلب شهرت و سمعت و امتياز و اختصاص از ديگران در اين قصد بل در جملۀ مقاصد از ايشان دور. و طايفه‌يى پريشان كه برايشان انكار دارند گمان برند كه مراد اين طايفه در وضع اين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote807)رسوم و اختيار اين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote807)اوضاع جز مجرّد اسمى و مطلق رسمى نيست و بر عقل ركيكشان و طبع كثيفشان صورت حال ايشان قبيح و مستهجن نمايد. و باشد كه زبان طعن و وقيعت در ايشان دراز كنند و گويند اين طريقه بدعت است و بدعت عين ضلالت، و تمسّك بدين حديث كه شرّ الامور محدثاتها و كلّ محدثة بدعة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote808)و كلّ بدعة ضلالة و امثال آن [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote809)كنند. و جواب آنست كه مراد از بدعت مذموم آنست كه مزاحم سنّتى بود. و امّا هر بدعت كه مزاحم و منافى سنّتى نبود و متضمّن مصلحتى باشد مذموم نبود بلكه محمود باشد. مانند قيام كردن بجهت داخل. چه اين عادت در روزگار رسول عليه الصّلاة و السّلام سنّت نبوده است تا حدّى كه پيش رسول عليه الصّلاة و السّلام و التّحيّة

1) -خ: آن.

3) -م: (و كل محدثة بدعة) افتاده است.

4) -اين: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 147)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قيام نكرده‌اند و بعد از آن عادتى مستمرّ گشته ميان اهل اسلام و مراد ايشان از آن حصول استيناس و دفع استيحاش بوده، و اين معنى عين مصلحت است و مصلحت در شرع معتبر و متّبع. و نيز تصنيف كتب و درس [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote810)علوم مستنبطه در عهد رسالت سنّت نبوده است و بعد از امتداد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote811)زمان علماى اسلام چندين كتب در علوم اسلامى تأليف كرده‌اند و بعضى علوم از خود استخراج [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote812)و استنباط نموده. مانند اصول فقه و اصول كلام و مسائل اجتهادى در فقه. و هيچ شك نيست در آنك احداث و ابداع اين علوم پسنديده است. چه حفظ سنّت و علم احكام و استحكام قواعد دين اسلام بدان منوط و مربوط است. پس اگر هر بدعتى ضلالت بودى بايستى كه احداث اين امور همه ضلالت بودى. و چون حال چنين بود چرا نشايد كه اين طايفه نيز رسومى چند احداث كنند، و مرادشان از آن تزكيۀ نفوس طالبان و تصفيۀ قلوب راغبان طريق حقيقت و استجلاب انوار يقين و حفظ قواعد دين بود، بل كه مستحبّ و مستحسن باشد.

**فصل دوم در الباس خرقه**

از جمله رسوم موضوعۀ صوفيان يكى الباس خرقه است در تغيير لباس معهود كه مشايخ در بدايت تصرّف در احوال مريدان آن را مستحسن داشته‌اند، و در [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote813)سنّت آن را سندى نيافته الاّ حديث امّ خالد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote814)كه روايتست از رسول صلّى اللّه عليه كه وقتى جامه‌يى چند بحضرت او [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote815)آوردند و در [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote816)ميان گليمى بود سياه كوچك آن را برداشت و روى به جماعت كرد و گفت من ترون اكسو هذه، همه خاموش ماندند، فرمود كه ايتونى بامّ خالد. امّ خالد را حاضر كردند آن گليم را در وى پوشانيد و گفت ابلى هذا و اخلقي و دو بار باز گفت. و بر آن گليم علمى چند بود زرد

1) -و دروس خ

2) -امداد: خ

3) -استخراج كرده: خ.

4) -و از: خ

5) -امة بنت خالد بن سعيد بن عاص با پدرش از حبشه مهاجرت كردند حديث امّ خالد با پيغمبر دربارۀ پوشيدن خميصه در صحيح بخارى نقل شده و ترجمۀ حالش در كتاب الاصابه ج 8 مضبوط است.

6) -بحضرت رسالت: خ

7) -و در آن: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 148)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و سرخ در آنجا نگاه مى‌كرد و مى‌گفت يا امّ خالد هذا سناء و سنا بزبان حبشه نيكو باشد. و تمسّك بدين حديث در تصحيح الباس خرقه بر وضعى و هيئتى كه رسم متصوّفه است بعيد است. و مع هذا اگر چه از سنّت آن را سندى صريح نيست و ليكن چون متضمّن فوائد است و مزاحم سنّتى نه، مختار و مستحسن بود. چه اتّباع مصالح طريقى مشروع است. و از اينجاست كه پيش مالك [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote817)مصالح مرسله كه آن را از سنّت شاهدى نبود معتبر است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote818).

و از جمله فوائد آن يكى تغيير عادتست و فطام از مألوفات طبيعى و حظوظ نفسانى. چه نفس را همچنانك در مطعومات و مشروبات و منكوحات شربى و لذّتى هست، در ملبوسات نيز حظّى و شربى هست. و هر لباس كه پوشيدن آن نفس را عادت گشت و بر هيئتى مخصوص از آن قرار گرفت بى‌شك او را در آنجا حظّى بود و از وى حلاوتى يابد. پس تغيير لباس صورت، تغيير عادت بود، و تغيير عادت عين عبادت و از اينجاست حديث بعثت لرفع العادات. و چون تغيير عادت در لباس پديد آيد تعدّى و سرايت آن به ديگر عادات متوقّع بود.

1) -ابو عبد اللّه مالك بن انس اصبحى امام معروف مذهب مالكيه از مذاهب اربعۀ اهل سنّت صاحب كتاب موطّا بود ولادتش سال 95 وفاتش در شهر ربيع الاوّل سنۀ 179 واقع شد. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بابن خلكان ج 2

2) -مصلحت مرسله و استدلال مرسل از اصول فقه است كه امام مالك در استخراج احكام شرعى معمول داشته و استنباط فروع غير منصوصه را بر آن مبتنى ساخته و اين اصل به يك نظر از فروع استحسان مرسل بلكه از فروع قياس است كه غالب ائمّۀ اهل سنّت بدان تمسّك مى‌جويند امّا چون امام مالك بيش از همه و پيش از همه اصل مصالح مرسله را مبناى احكام شرعى قرار داده بنام او معروف شده است استحسان مرسل عبارتست از عدول از مقتضى دليل شرعى به رعايت مصلحت عمومى چنانكه در مورد اجارۀ آب حمّام گويند اگر تعيين مدّت انتفاع را كه در عقد اجاره شرط است رعايت كنيم موجب عسر و حرج عمومى مى‌شود از اين جهت حكم كنيم كه در مورد اين اجاره تحديد مدّت انتفاع شرط نيست. -و مقصود از مصالح مرسله مصالحى است كه نصّ شرعى در اعتبار يا الغاء آن نرسيده و مخصوص به مواردى است كه شريعت در احكام آنها ساكت مانده است امّا بحسب عقل و عادت مفسده‌يى ندارد. امام مالك گويد اصل مصالح مرسله را در مورد موضوعات و وقايعى كه شرع از بيان احكام آنها ساكت مانده ممكن است مبناى حكم قرارداد درصورتى‌كه با نصوص شرعى ديگر مخالف و ناسازگار نباشد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 149)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

فايدۀ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote819)ديگر دفع مجالست اقران السّوء و شياطين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote820)الانس است كه به مجانست صورت و مشابهت هيئت بصحبت يكديگر مايل باشند. پس هرگاه كه مخالفتى بتغيير لباس و تبديل [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote821)هيئت در ظاهر مريد پيدا شود اقران و اخدان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote822)او كه به رابطۀ طبيعت و واسطۀ حظوظ نفس بصحبت او مايل باشند از وى مفارقت كنند. چه خرقۀ صورت ظلّ ولايت شيخ است كه بر وجود مريد افتد. و شيطان از ظلّ اهل ولايت برمد چنانك در حديث است [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote823)انّ الشّيطان ليفرّ من ظلّ عمر. و مريد را همچنانك صحبت اخيار واجب است تا رنگ ايشان گيرد، مجانبت و مفارقت اشرار در مقدّمۀ آن شرط است، تا قبول صحبت اخيار در مريد پديد آيد. بر مثال جامه‌يى كه آلودۀ دسومت بود بى‌شك رنگ نپذيرد الاّ بعد از ازالت آن دسومت.

فايدۀ ديگر اظهار تصرّف شيخ است در باطن مريد بسبب تصرّف [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote824)در ظاهر او چه تصرّف ظاهر، علامت تصرّف باطن است. تا اوّل باطن مريد قابل تصرّف ولايت شيخ نگردد و او را كامل و مكمّل نشناسد، بظاهر منقاد و مستسلم او نشود، و ناصيۀ اختيار خود در دست تصرّف او ننهد. و اخذ نواصى مريدان صورت اين معنى است.

فايدۀ ديگر بشارت مريد است بقبول حق تعالى مر او را. چه الباس خرقه علامت قبول شيخ است مريد را. و قبول شيخ امارت قبول حق. پس مريد بواسطۀ خرقه پوشيدن از دست شيخ صاحب ولايت، بداند كه حق تعالى او را قبول كرده است و تألّف و اجتماع او با شيخ به رابطۀ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote825)صدق ارادت و حسن قبول، آينه‌يى كردد او را كه در وى صورت سرّ سابقت و حسن خاتمت خود مشاهده كند. چه تألّف اشباح، نتيجۀ تعارف ارواح است. و تعارف علامت جنسيّت و معيّت در عالم غيب. چنانك در خبر است الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف. و همچنين خرقه پوشيدن از دست شيخ صاحب فراست صورت سرّ ارادت

1) -و فائدۀ: خ.

2) -شيطان: خ.

3) -خ: (تبديل) ندارد

4) -اخدان: جمع خدن است بكسر خاء نقطه‌دار و سكون دال بى‌نقطه بمعنى يار و دوست-در قرآن مجيد است (و لا متخذات اخدان) .

5) -خ: (چنانك در حديث است) ندارد

6) -بسبب مزيد تصرّف: خ

7) -بواسطۀ: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 150)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مريد با شيخ و محبّت شيخ است با مريد و جملۀ احوال سنيّه نتايج [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote826)ازدواج اين دو معنى است.

**[خرقۀ ارادت و خرقۀ تبرّك و خرقۀ ولايت]**

و خرقه بر دو نوع است، خرقۀ ارادت و خرقۀ تبرّك. خرقۀ ارادت آنست كه چون شيخ بنفوذ نور بصيرت و حسن فراست در باطن احوال مريد نگرد و در او آثار حسن سابقت تفرّس كند و صدق ارادت او در طلب حقّ مشاهدت نمايد، وى را خرقه پوشاند تا مبشّر او گردد بحسن عنايت الهى در حقّ او، و ديدۀ دلش باستنشاق نسيم هدايت ربّانى كه خرقه متحمّل آن بود روشن گردد، همچنانك ديدۀ يعقوب از نسيم قميص يوسف بينا گشت.

و امّا خرقۀ تبرّك آنست كه كسى بر سبيل حسن الظّن و نيّت تبرّك به خرقۀ مشايخ آن را طلب دارد. و اين چنين طالب به شرايط اهل ارادت و انسلاخ از ارادت خود با ارادت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote827)شيخ مطالب نبود. و وصيّت آن مريد بدو چيز [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote828)كنند. يكى ملازمت احكام شريعت. دوم مخالطت اهل طريقت. چه ممكن بود كه به مخالطت ايشان جنسيّتى ديگر حاصل كند و قابل خرقۀ ارادت گردد. پس خرقۀ ارادت ممنوع بود الاّ از اهل ارادت و ارباب صدق عزيمت. و خرقۀ تبرّك مبذول باشد در حقّ هر كه با مشايخ حسن الظنّى دارد.

و بعضى بر اين دو، خرقۀ ولايت زياده كرده‌اند. و آن آنست كه چون شيخ در مريد آثار ولايت و علامت وصول به درجۀ تكميل و تربيت مشاهده كند و خواهد كه او را بنيابت و خلافت خود نصب كرده بطرفى فرستد و او را در تصرّف و تربيت خلق مأذون گرداند، وى را خلعت ولايت و تشريف عنايت خود پوشاند تا مدد نفاذ امر او و موجب سرعت مطاوعت خلق گردد.

1) -نتيجه: خ

2) -به ارادت: خ

3) -و وصيّت او بدو چيز: م

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 151)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل سوم در اختيار خرقۀ ملوّن**

اختيار خرقۀ ملوّن بجهت صلاحيّت قبول اوساخ و تفريغ خاطر اهل معاملات و مراقبات از اهتمام به محافظت جامۀ سپيد و اشتغال بغسل آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote829)، از جملۀ مستحسنات مشايخ است. چه سنّت باستحباب جامۀ سپيد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote830)وارد است چنانك در خبر است خير ثيابكم البيض. و نزديك صوفيان اين استحباب مطلقا فى نفس الامر ثابت است. و امّا به نسبت با طايفه‌يى كه اوقات ايشان مستغرق طاعت بود و ساعات موزّع [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote831)بر اوراد و ايشان را بنفس خود مباشر غسل و تنظيف جامۀ سپيد بايد و اشتغال بدان ايشان را از محافظت اوقات و ملازمت اوراد شاغل گردد، جامۀ ملوّن بهتر بود. چه بى‌شكّ فضيلت نوافل از فضيلت خير اللباس بيشتر بود. و هرگاه كه مباشرت فاضل مستلزم ترك افضل بود ترك آن فضيلت، فضيلت بود. و لون ازرق اختيار متصوّفه است با آنكه لون سياه در قبول اوساخ از ازرق تمام‌تر. و ممكن است كه سبب آن بود كه واضع اين رسم را يا ديگرى را از جملۀ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote832)مقتدايان طريقت باتّفاق [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote833)لون ازرق دست داده باشد، و ديگران بر سبيل ارادت و تبرّك بدو تشبّه نموده، و خلف از سلف تلقّى كرده و رسمى مستمرّ گشته [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote834)و طايفه‌يى از متصوّفه در اسباب اختيار ملوّن و انواع آن، بتكلّف وجوه انگيخته‌اند. از ايشان بعضى گفته‌اند كه متصوّفه لباس به رنگى پوشند كه مناسب حال ايشان بود. و رنگ سياه مناسب حال كسى است كه در ظلمات صفات نفس منغمر و منغمس بود، و سرادقات آن بر او مشتمل و محيط.

و حال اهل ارادت نه چنين است. چه به بركت و پرتو نور ارادت و طلب حقّ كه در نهاد ايشانست، بعضى از ظلمت [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote835)وجود مندفع بود. پس جامۀ سياه مناسب حال ايشان نباشد. و چون هنوز از ظلمات صفات نفوس بكلّى خلاص نيافته باشند و به صفاى مطلق نپيوسته جامۀ سپيد نيز مناسب حال ايشان نبود، بلكه لايق حال ايشان جامۀ ازرق

1) -بشغل: خ

2) -اگر چه از صدر نبوّت فضل بسيار در شأن جامۀ سپيد: خ

3) -متوزع: خ.

4) -اين رسم يا ديگرى از جمله: م

5) -اتفاق: خ

6) -شده: خ

7) -ظلمات: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 152)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

باشد. چه زرقت رنگى است مركّب از اختلاط و امتزاج نور و ظلمت و صفا و كدورت و صورت اين معنى در شعلۀ شمع مشاهدت توان كرد. چه شعله را دو طرف است، يكى نور محض، دوم ظلمت صرف. و بين الطّرفين كه ملتقاى نور و ظلمت است و محلّ امتزاج هر دو، به رنگ زرقت نمايد. و جامۀ سپيد لايق حال مشايخ است كه بكلّى از كدورات صفات نفس [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote836)خلاص يافته باشند. و اين وجوه و امثال آن اگرچه قريب‌اند و لكن بتكلّف آميخته‌اند و بتعسّف انگيخته و تقيّد بدان فضيلتى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote837)زيادت ندارد. چه اهل اين طريق سه فريق‌اند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote838). فريق اوّل مبتديان. و حال ايشان ترك اختيار بود با شيخ و ايشان را به خود هيچ چيز از ملابس و مآكل و غير آن جائز نه الاّ به ارادت شيخ. و فريق دوم متوسّطان. و حال ايشان ترك اختيار بود با حق.

و ايشان را در لباسى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote839)مخصوص اختيار نه. هر چيز كه مقتضاى وقت بود ايشان بحكم آن بوند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote840). و فريق سوم منتهيان. و ايشان باختيار حق مختار باشند.

هر چه ايشان اختيار كنند مختار بود. و مريد حقيقى چون زمام اختيار بدست تصرّف شيخى كامل صاحب بصيرت سپارد و منقاد و مستسلم او گردد، شيخ او را از عادات طبيعى و مألوفات نفسانى فطام فرمايد، و در جملۀ امور دينى و دنيوى او تصرّف كند.

پس اگر بيند كه او را در لباسى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote841)مخصوص شربى و لذّتى هست، او را از آن بيرون آرد و لباس ديگر پوشاند. مثلا اگر بيند كه ميل او به جامۀ فاخر و ناعم است وى را خرقۀ خشن پوشاند و اگر بيند كه او را در لباس خشن رغبتى هست بجهت ريائى يا رعونتى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote842)وى را لباس ناعم پوشاند و على هذا در الوان و هيآت لباس اگر بيند كه ميل به رنگى [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote843)مخصوص يا هيئتى مخصوص دارد، او را از آن منع فرمايد. و همچنين در جملۀ احوال او. پس اختيار الوان و هيآت لباس مريد بنظر شيخ تعلّق دارد، و نظر شيخ به مصلحت وقت. و چون چنين بود مخصوص نباشد به سياه و ازرق و سپيد و غير آن. چه شايد كه شيخ مريد را در اوقات مختلفه بلباس مختلف فرمايد، در

1) -نفوس: م

2) -فضيلت: خ.

3) -طايفه: م

4) -لباس: خ

5) -باشند: خ

6) -لباس: خ.

7) -دعويتى: م

8) -به رنگ: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 153)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

هر وقتى لباسى كه صلاح حال او در آن بود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote844). و بعضى از مشايخ بوده‌اند كه مريدان را بتغيير لباس نفرموده‌اند و هم بر آن كسوت و هيئت كه داشته به ملازمت ترغيب نموده و نظرشان بر اخفاء حال و ترك اظهار بوده. و مشايخ بر مثال طبيبان‌اند و امراض مريدان مختلف. هر يك به نوعى كه دانسته‌اند و صلاح در آن ديده، معالجت كرده.

پس جملۀ تصرّفات ايشان مبنى بر صواب و صلاح بود و منبى از طريق نجاح و فلاح.

**فصل چهارم در اساس خانقاه و فايدۀ آن**

هر چند بناى خانقاه و اختصاص آن بمحلّ مساكنت و اجتماع متصوّفه، رسمى محدث است از جملۀ مستحسنات صوفيان. و ليكن خانقاه را با صفّه‌يى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote845)كه مسكن فقراى صحابه بود در روزگار رسول صلّى اللّه عليه و سلّم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote846)مشابهتى و نسبتى هست.

چه صفّه مقامى بود در مدينه محلّ سكون و اجتماع فقراى اصحاب رسول عليه الصّلاة و السّلام. هر كه او را مسكنى نبودى در آنجا اقامت نمودى. و اگر كسى به مدينه آمدى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote847)و آشنايى نداشتى كه بدو فرود آيد به صفّه نزول كردى. چنانك از طلحه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote848)روايت است كه كان الرّجل اذا قدم المدينة و كان له بها عريف ينزل على عريفه فان لم يكن له بها عريف نزل الصفّة و كنت فى من نزل الصّفّة.

و هيچ شك نيست كه بناى خانقاه بر صفتى كه اصل [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote849)وضع اوست، زينتى است از زينتهاى ملّت اسلام. و اختلالى كه در اين روزگار بسبب اندراس علوم و انطماس رسوم صوفيان بدين [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote850)قاعده متطرّق گشته است، در صحّت اصل وضع و فايدۀ آن قادح نبود.

1) -باشد: خ.

2) -با صفّه: م

3) -و آله: خ

4) -رسيدى: خ.

5) -طلحة بن عمر و بصرى از اصحاب صفّه بود. روايت متن را حافظ ابو نعيم اصفهانى در كتاب حلية الاولياء (ج 1 ص 374) به چند واسطه از ابى حرب بن ابى الاسود دئلى از طلحة بن عمرو روايت كرده است.

6) -خ (اصل) ندارد.

7) -برين: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 154)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[فوائد تأسيس خانقاه]**

و در تأسيس بناى خانقاه چند فايده هست [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote851). يكى آنكه محلّ نزول و سكون طايفه‌يى بود از فقرا كه ايشان را سكنى و مأوايى ديگر نباشد. و همچنانك هر كس را خانه‌يى و منزلى هست، خانقاه منزل و خانۀ ايشان است. دوم آنكه بسبب مساكنت در وى، متصوّفه را با يكديگر اجتماع و صحبت بيشتر دست دهد، و در عموم احوال از عبادات و مؤاكلات و مجالسات و محاورات با هم مجتمع و متّفق باشند و بظاهر و باطن با يكديگر متّحد و متقابل. و بدان واسطه روابط الفت و محبّت و صفا ميان ايشان مؤكّد گردد، و قلوب و نفوس و ارواح و اشباحشان از پرتو انوار يكديگر متعاكس و مقتبس شوند. و از بركت جمعيّت ظاهر و باطن و آثار صلوات و دعوات ايشان، عكسى بر چهرۀ روزگار نزديكان و دوران تابد، و نوازل بلا و عذاب از ايشان مندفع گردد. چنانك در خبر است از رسول صلّى اللّه عليه و آله [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote852)انّ اللّه تعالى ليدفع بالمسلم الصّالح عن مائة من اهل بيته و من جيرانه البلاء. و همچنين در خبر است كه انّ اللّه ليصلح بصلاح الرّجل ولده و ولد ولده و اهل دويرته و دويرات حوله و لا يزالون فى حفظ اللّه ما دام فيهم. و بعضى حكما گفته‌اند ارتفاع الاصوات فى بيوت العبادات بحسن النّيات و صفاء الطويّات يحلّ ما عقدته

1) -فائده است: خ. ظاهرا مسلّم است كه كلمۀ خانقاه اصلا فارسى است معرّب (خوانگاه) يعنى محلّ خوردن از (خوان) بمعنى خوردنى و طبق غذا. و بعضى از (خانه) بمعنى منزل گرفته‌اند مرادف (منزلگاه) . و اساس بناى خانقاه براى اين بوده است كه درويشان بى‌مسكن خاصّه فقراى صوفيّه بهر شهرى وارد مى‌شوند جاى و منزل و خوراكى داشته باشند و مصرف عمدۀ موقوفات خانقاهها همين اطعام فقرا و درويشان بوده است و از اين جهت در عمارت خانقاهها كه نمونه‌هاى مخروبه‌يى از آنها در بلاد اسلامى مثل اصفهان و نطنز ديده مى‌شود اين آيه را كه در حكم شعار اصلى خانقاه است كتيبه كرده‌اند: و يطمعون الطّعام على حبّه مسكينا و يتيما و اسيرا انّما نطعمكم لوجه اللّه لا نريد منكم جزاء و لا شكورا.

2) -م: (از رسول صلى اللّه عليه و آله) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 155)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الافلاك الدّائرات. فايدۀ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote853)سوم آنك بسبب اتّحاد مسكن و اطّلاع بر احوال هم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote854)، رقيب يكديگر باشند و نظر هر يك قيدى بود بر ديگرى تا در ميدان مخالفات و مساهلات مسترسل نشود و پيوسته متيقّظ و متحفّظ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote855)بود و در رعايت تهذيب اخلاق و اعمال و اقوال و افعال غايت جهد مبذول دارد و بر عيوب و هفوات يكديگر تنبيه و اعلام كنند كان رقيبا منك يرعى خواطرى و آخر يرعى ناظرى و لسانى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote856)

**فصل پنجم در بيان** [**5**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote857)**رسوم اهل خانقاه و خصايص ايشان** [**6**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote858)

بدانكه اهل خانقاه دو طايفه باشند [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote859). مسافران و مقيمان. امّا رسم صوفيان در سفر آنست كه چون به خانقاهى قصد نزول دارند جهد كنند تا پيش از عصر بمنزل رسند. و اگر در راه بعذرى متخلّف شوند و وقت عصر در آيد، آن شب بمسجد يا گوشۀ ديگر نزول كنند و روز ديگر بوقت ارتفاع آفتاب قصد خانقاه كنند.

و چون در خانقاه روند اوّل تحيّت مقام را دو ركعت بگزارند پس سلام كنند و به معانقت و مصافحت با حاضران مبادرت نمايند. و سنّت آنست كه از جهت مقيمان بحقّ القدوم عراضه‌يى از طعام يا غير آن در ميان آرند، و بكلام مسابقت ننمايند، و سخن تا نپرسند نگويند، و سه روز از خانقاه بقصد مهمّى كه دارند از زيارت احياء و اموات بيرون نروند تا هيئت باطن از تغيّرات عوارض سفر بقرار خود بازآيد و جمع گردد و مستعدّ لقاء مشايخ و اخوان [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote860)شوند. چه استيفاء حظّ خير از صحبت، بنور جمعيّت باطن ميسّر گردد. از بهر آنك نور كلام و سمع بقدر نورانيّت دل تواند بود. و چون از

1) -و فائده: خ

2) -بر احوال يكديگر: م.

3) -مستيقظ و مستحفظ: خ.

4) -يعنى پندارى كه رقيبى از طرف تو انديشه‌ها و افكار مرا گوش مى‌دارد و رقيب ديگرى چشم و زبان مرا مى‌پايد.

5) -خ (بيان) ندارد.

6) -آن: م.

7) -دو طايفه‌اند: خ.

8) -خ (و اخوان) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 156)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خانقاه به قصدى كه دارند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote861)بيرون خواهند رفت بى‌اجازت مقدّم اهل خانقاه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote862)بر خروج اقدام ننمايند. و همچنين در همه چيز به موافقت رأى و استصواب و اجازت او شروع كنند. و چون سه روز بگذرد اگر نيّت اقامت دارند و در اوقات ايشان مجال بطالت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote863)بود خدمتى كه بدان قيام نمايند طلب دارند. و اگر اوقاتشان مشغول عبادت بود فكفى بالعبادة شغلا.

و امّا مقيمان خانقاه بايد كه مقدم مسافران را بترحيب و اعزاز تلقّى نمايند و بتودّد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote864)و طلاقت وجه، بديشان تقرّب كنند. و خادم بايد كه سبك طعامى پيش آورد و با ايشان تازه‌روى و خوش‌سخن بود. و اگر مسافرى بخانقاه رسد كه بمراسم صوفيّه مترسّم [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote865)نبود بنظر حقارت و عدم مبالات در او ننگرند و او را از خانقاه اخراج نكنند و باز نزنند. چه بسيار از اوليا و صلحا كه از رسوم اين جماعت خالى باشند.

پس اگر ايشان را [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote866)به مكروهى ايذا رسانند، ممكن كه باطن ايشان از آن مشوّش و متألّم شود، و اثر ضرر آن بدين و دنياى موذى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote867)لاحق شود. و بهترين اخلاق رفق و مداراست با مردم. و درشت‌خويى قولا و فعلا نتيجۀ نفس خبيث است.

آمده است كه وقتى اعرابيى در مسجد رسول عليه الصّلاة و السّلام بول كرد. بعضى از صحابه خواستند كه او را برنجانند. رسول صلّى اللّه عليه و سلّم منع فرمود و دلوى آب خواست و بفرمود تا آن موضع را بشستند، و اعرابى را برفق و مدارات مواجب [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote868)حرمت دين تعريف كردند.

و اگر كسى بخانقاه رسد و معلوم شود كه صلاحيّت مقام ندارد، او را بوجه الطف و حسن كلام بعد از تقديم طعام باز گردانند.

1) -خ (دارد) بصيغۀ مفرد است و همچنين در افعال بعد يعنى (خواهد) و (ننمايد) آلخ.

2) -مقدّم آن خانقاه: خ.

3) -مطالبت: خ.

4) -بتردّد: خ. تحريف است.

5) -مرتسم: خ.

6) -پس ايشان را اگر: خ.

7) -خ (موذى) ندارد.

8) -بواجب: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 157)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[اهل خدمت و اهل صحبت و اهل خلوت]**

و مقيمان خانگاه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote869)سه طايفه‌اند اهل خدمت و اهل صحبت و اهل خلوت.

اهل خدمت طايفه‌يى باشند از مبتديان كه بنو در خانقاه آيند. ايشان را خدمت فرمايند تا بدان واسطه مقبول و منظور دلهاى اهل معاملات و منازلات شوند و ملحوظ نظر رحمت و شفقت ايشان گردند و صلاحيّت قرب بوجود جنسيّت حاصل كنند، و از لباس اجنبيّت و بعد منسلخ گردند، و آنگاه اهليّت صحبت و استعداد قبول فوائد آن يابند، و به بركت صحبت اقوال و افعالشان بقيد حرمت و ادب مقيّد گردد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote870)و بعد از آن شايستۀ خلوت شوند. و پيران را كه اوقات ايشان در خلوات [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote871)از عبادتى خالى نبود اگر خود خفته باشند خلوت لايق‌تر. و جوانان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote872)را در جماعت‌خانه بصحبت نشستن از خلوت بهتر، تا نفوس ايشان بواسطۀ انكشاف [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote873)صورت احوال و اقوال و افعال خود [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote874)بر نظر حاضران، به محافظت آداب و رعايت حرمت بقيد علم مقيّد گردد.

ابو يعقوب سوسى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote875)رحمه اللّه گفته است الانفراد لا يقوى عليه الاّ الأقوياء و لامثالنا الاجتماع ارفق و انفع يعمل بعضهم على رؤية بعض. و اهل خانقاه را همچنانك از طاعت نصيبى بود بايد كه از خدمت هم نصيبى باشد و يكديگر را بر كفايت مهمّات دينى و دنيوى تعاون و تناصر لازم دانند. و شايستۀ خدمت، كسى بود كه او را جنسيّت با متصوّفه حاصل بود بتشبّه ظاهر و ارادت [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote876)باطن يا مجرّد ارادت و هر كه جنسيّت با متصوّفه ندارد به يكى از اين دو وجه [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote877)نشايد كه او را خدمت فرمايند

1) -جايگاه: خ.

2) -گردند: م.

3) -خلوت: خ.

4) -جوان: خ

5) -ايشان بانكشاف: خ

6) -م (خود) ندارد.

7) -در نفحات الانس مى‌نويسد كه ابو يعقوب سوسى نامش يوسف بن همدان است (در بعضى نسخ حمدان) عالمى صاحب تصانيف و از مشايخ ابو يعقوب نهر جورى بوده و در بصره مى‌زيسته و در ابلّه كه شهريست در چهار فرسنگى بصره در گذشته است. و در رسالۀ قشيرى هم مى‌گويد كه ابو يعقوب اسحاق بن محمّد نهر جورى از اصحاب ابو يعقوب سوسى و جنيد بود و در سال 330 وفات يافت از روى قرائنى كه نقل شد عصر زندگانى ابو يعقوب سوسى معلوم مى‌شود.

8) -آداب: خ

9) -ندارد از اين وجه: خ-جنسيّت ندارد به يكى از اين دو وجه: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 158)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يا با وى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote878)اختلاط كنند. نه از براى تعزّز [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote879)و ترفّع و ليكن جهت شفقت بر وى.

چه گاه‌گاه از ايشان بر مقتضاى طبع بشرى چيزها حادث شود كه جز بنظر ارادت و محبّت زشت نمايد. پس برايشان منكر شود و زيانش بيش از سود باشد. و اگر وجه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote880)طعام ايشان از خانقاه بود، و شرط واقف آنك آن را در وجه مصالح ارباب ارادت و سالكان طريقت صرف كنند بر مترسّمان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote881)و متشبّهان و طايفه‌يى كه از معاملات قوالب بمنازلات قلوب نرسيده‌اند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote882)حلال نباشند. و اگر خانقاه را وقفى نبود و در وى شيخى صاحب بصيرت حاضر باشد مريدان را بر مقتضاى مصلحت وقت و بحسب استعداد تربيت كنند. اگر مصلحت در ترك كسب و دريوزه بيند ايشان را بتوكّل و ترك تسبّب فرمايد. و اگر لايق حال كسب يا دريوزه بيند ايشان را بدان فرمايد.

و اگر اهل خانقاه اخوان باشند و شيخى حاضر نه، آنچه وقت اقتضا كند از اين سه طريق اختيار كنند. اگر از جملۀ اقويا و سالكان باشند و بر توكّل و صبر قادر، لايق حال ايشان بر فتوح نشستن بود. و الاّ كسب يا دريوزه آنچه موافق‌تر بينند اختيار كنند.

و بايد كه اهل خانقاه تا ممكن بود با يكديگر موافقت در ظاهر و باطن رعايت كنند و در وقت طعام خوردن بر يك سفره جمع شوند تا بظاهر متفرّق نباشند و اثر بركت جمعيّت ظاهر در باطن سرايت كند و با يكديگر به محبّت و صفا زندگانى كنند و غلّ و غشّ را در خاطر مجال ندهند. و اگر وقتى كدورتى از يكى بخاطر ديگرى رسد اوّل آن را زائل گرداند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote883)و بريا و نفاق با او زندگانى نكند [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote884)چه هر صحبت كه بناى آن بر نفاق بود نه بر وفاق هيچ خير نتيجه ندهد. و آنچه ابو محمد رويم رحمه اللّه

1) -تا با وى: خ.

2) -تعزّر: م. در نسخ خطى قديم حذف نقطه رايج است و احتمال دارد كه از (تعزير) بزى نقطه‌دار در وسط وراء بى‌نقطه در آخر بمعنى تفخيم و تعظيم باشد.

3) -خ (وجه) ندارد.

4) -صرف كنند نه مترسّمان: خ. بنا بر نسخۀ متن جملۀ(بر مترسّمان و متشبّهان الخ) جواب شرط (و اگر وجه طعام ايشان الخ) است. و بنا بر نسخۀ(خ) جملۀ (نه مترسّمان) تا (نرسيده باشند) تأكيد شرط واقف است و (حلال بناشد) جواب شرط. و هر دو در اصل معنى و مقصود يكى است.

5) -نرسيده باشند: خ.

6) -گردانند: خ

7) -نكنند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 159)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

گفته است لا يزال الصّوفيّة بخير ما تناقروا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote885)فاذا اصطلحوا هلكوا اشارت بدين معنى است. چه مراد از تنافر در اين موضع بر كندن بيخ مخالفتست از باطن يكديگر به تنقيۀ صدور و تصفيۀ قلوب از غلول و غشوش بواسطۀ انصاف و انتصاف.

و هرگاه كه بظاهر با يكديگر تصالح و توافق نمايند و باطنشان بر غلّ و غشّ يكديگر منطوى باشد، خير ايشان مأيوس بود، و فساد و هلاك متوقّع. و اگر جنايتى از يكى صادر شود بايد كه بدان وقوف و اصرار ننمايد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote886)و زود باستغفار آن را تدارك كند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote887). و نشايد كه مجنىّ عليه ردّ استغفار او كند. چه در اين باب وعيد وارد است و پيوسته در آن كوشند كه بظاهر و باطن با يكديگر متّفق و متقابل باشند، و از جملۀ كدورات با همه خلق خصوصا با يكديگر صافى و مجرّد، تا بهشت مؤجّل در حقّ ايشان معجّل گردد، و وعد ديگران نقد ايشان شود. و اين معنى كه وَ نَزَعْنٰا مٰا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوٰاناً عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقٰابِلِينَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote888)وصف حال ايشان گردد. و چگونه شايد كه در دل صوفى و فقير مجال غلّ و غشّ بود و حال آنست كه مثار [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote889)آن محبّت دنياست و ايشان بترك دنيا و صرف همّت از التفات بدان مخصوص و ممتاز. و بعد از استغفار سنّت آنست كه طعامى در ميان آرند بر مثال قادمى كه از سفر رجوع كند. چه جانى بواسطۀ جنايت و ظهور [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote890)، از دايرۀ حضور و جمعيّت بيرون آمده باشد و بسفر تفرقه و غيبت رفته. پس چون ديگرباره با دايرۀ حضور رجوع نمايد، بحقّ القدوم [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote891)بايد كه طعامى پيش آرد و صوفيان آن را غرامت خوانند. و شرط آنست كه چون كسى بنفس ظاهر شود با وى بدل مقابله كنند، تا اثر ظلمت نفس بنور دل مندفع گردد.

پس بنابراين جانى و مجنىّ عليه هر دو در جنايت داخل باشند. از بهر آنك اگر مجنىّ عليه بدل يا نفس مقابله كردى ظلمت نفسانى بنور صفت قلبى برخاستى و وحشت و كدورت در خاطر ننشستى. و صوفى حقيقى آنست كه دايم در تصفيۀ دل كوشد

1) -در حاشيۀ(خ) بخطّ الحاقى: تنافروا

2) -ننمايند: خ

3) -كنند: خ.

4) -س الحجر آيه 47 ج 14

5) -از (ثورت) بمعنى هيجان و انگيزش.

6) -و خروج: م.

7) -حقّ القدوم را: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 160)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و نگذارد كه اثر كدورت در او قرار گيرد رزقنا اللّه هذه الحالة بفضله و كرمه.

**فصل ششم در بيان خلوت**

شك نيست كه خلوت داشتن بدين‌طريق كه رسم متصوّفه است امرى محدث است از جملۀ مستحسنات ايشان. چه در روزگار رسول صلوات اللّه عليه جز صحبت، سنّت نبوده است، و فضيلت آن بر ديگر فضائل راجح آمده. و از اين جهت صحابه را بصحبت نسبت كرده‌اند نه بوصفى ديگر. چه هيچ وصف ايشان را وراى صحبت رسول نبوده [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote892)بسبب آنكه نفوس ايشان از بركت شكوه نبوّت به صفت طمأنينت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote893)موصوف بود و از پرتو نور عصمت به نزاهت و طهارت محفوف، و قلوب از محبّت دنيا كه منشأ كدورت و شقاق و نفاق است به مشاهدۀ جمال يقين خالى و متسلّى و به محبّت الهى و وداد و صفا با يكديگر طافح و ممتلى. لاجرم ملازمت صحبت ايشان را از همه چيزها فاضل‌تر بود و از جملۀ عبادات كامل‌تر. بعد از آن چون آفتاب رسالت بحجاب غيب متوارى گشت، نفوس اصحاب از قيد طمأنينت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote894)اندك اندك در حركت آمدند و خلاف و جدال و اختلاف آراء پيدا شد. و بامتداد روزگار به جايى رسيد كه صحبت مبغّض و مهروب عنه گشت و خلوت مرغوب و محبوب شد. و طالبان حق از بهر سلامت دين صوامع و خلوات [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote895)اختيار كردند. چنانك رئيس الطّائفه جنيد رحمه اللّه گفته است من اراد ان يسلم دينه و يستريح بدنه و قلبه فليعتزل النّاس فانّ هذا زمان وحشة و العاقل من اختار فيه الخلوة. و هر چند خلوت در عهد رسالت سنّت نبوده است و لكن پيش از آن رسول صلوات اللّه عليه بجهت غلبۀ محبّت الهى و صدق اشتياق بحق، خلوت دوست داشتى و گاه‌گاه بغار حرا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote896)رفتى و آنجا بذكر

1) -نيود: خ

2) -طمانيّت: خ

3) -طمانيّت: خ.

4) -خ (و خلوات) ندارد.

5) -حراء: بر وزن (كتاب) و بوزن (سرا) هر دو ضبط شده نام كوهى است در مكّۀ معظّمه كه غار حرا بدان منسوبست و حضرت رسول اكرم صلّى اللّه عليه و سلّم در غار آن كوه به رياضت و عبادت اشتغال داشت (قاموس) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 161)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و تعبّد شبها گذاشتى تا غايتى كه قريش در حقّ او گفتند انّ محمّدا عشق ربّه.

روايتست از عايشه كه اوّل ما بدئ به رسول اللّه من الوحي الرّؤيا الصّادقة فى النّوم فكان لا يرى رؤيا الاّ جاءت مثل فلق الصّبح ثمّ حبّب اليه الخلأ فكان يأتي حراء فيتحنّث فيه اللّيالى ذوات العدد يتزوّد لذلك ثمّ يرجع الى خديجة يتزوّد لمثلها حتّى فاجأه الحقّ و هو في غار حراء فجاءه الملك فيه، الحديث الى آخره [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote897). و اين خبر متمسّك صوفيانست در اختيار [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote898)خلوت. و امّا تعيين آن به اربعين مستفاد است از خبر رسول عليه الصّلاة و السّلام من اخلص للّه اربعين صباحا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه علي لسانه. و از كلام الهى در بيان ميقات تبتّل و انقطاع موسى عليه السّلام با حقّ تعالى آنجا كه گفت وَ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ ثَلاٰثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote899)حقّ تعالى با موسى وعدۀ مكالمت كرد و آن را ميعادى و ميقاتى تعيين فرمود. اوّل گفت سى شبانروز [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote900)روزه‌دار، و آخر ده روز ديگر بر آن اضافه فرمود تا چهل تمام شد. موسى در آن مدّت طعام و شراب نخورد و بتعبّد حق تعالى مشغول بود تا مستعدّ مكالمت الهى شد.

پس چون موسى را عليه السّلام از براى استعداد قرب و مكالمت با حقّ سبحانه به خلوت و امساك از طعام و وطى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote901)چهل شبانروز احتياج بود، ديگران را احتياج بدان طريق اولى بود. و همچنين انقطاع و تبتّل رسول عليه الصّلاة و السّلام با حق تعالى و اعتزال از خلق و تقليل طعام و دوام ذكر در شرخ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote902)ارادت و عنفوان طلب [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote903)و مبادى آثار وحى همه دليل‌اند بر آنك طالبان حق را تمسّك بدان مستحبّ

1) -تمام اين حديث در صحيح بخارى نقل شده است با اختلاف عبارت.

2) -اعتبار: خ.

3) -س اعراف آيه 138 ج 9

4) -شبانه روز: خ.

5) -طعام وطى: م.

6) -شرخ: بخاء نقطه‌دار اوّل جوانى و آغاز كار.

7) -طلب حق: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 162)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بل واجب و لازم است. و امّا وجه حكمت در آنك شريعت از چه معنى ميقات را به اربعين مخصوص گردانيد امرى غامض است و اطّلاع بر آن الاّ انبيا و خواص اوليا را متعذّر. شيخ الاسلام رحمه اللّه در كتاب عوارف المعارف بدان اشارتى كرده است و گفته كه چون حق تعالى خواست تا آدم را بخلاف خود در زمين نصب كند و معمار اين جهان گرداند بعد از آن كه بهشت را بوجود او معمور گردانيد، وى را تركيبى بخشيد مناسب اين عالم، مخلوق از اجزاء ارضى. و آن را بچهل صباح ترشيح و تخمير كرد، هر صباحى از آن اشارت بوجود صفتى در وى كه موجب تعلّق او گردد بدين عالم.

و هر تعلّقى حجابى گشت او را از مشاهدۀ جمال قدم. و هر حجابى سبب بعدى از عالم غيب. و هر بعدى علّت قربى بعالم شهادت. تا وقتى كه حجب متراكم شد و بعد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote904)از حضرت متأصّل گشت و صلاحيّت عمارت اين عالم در وى تمام شد. پس حكمت در تعيين چهل صباح باخلاص كه شرط صحّت خلوت است آن بود كه بر عكس ترتيب اوّل بهر صباحى حجابى مرتفع شود و قربى پديد آيد تا بوجود چهل صباح كه صاحب خلوت باخلاص برآورد حجب چهل‌گانه مرتفع و منكشف گردد و لطيفۀ انسانى از سفر بعد با وطن قرب حضرت الهى كه مجمع حسن و جمال و مصدر علوم و معارف است عود كند، و مشاهدۀ جمال ازلى او را محقّق و مصوّر گردد، و نظر همّتش از زيغ التفات به زينت مزخرف دنيا مصون و محفوظ ماند، و ينابيع حكمت از دل او منفجر شود و بر زبانش روان گردد. پس نشان صحّت خلوت و حفظ شرائط آن ظهور حكمت است، و ظهور حكمت دليل رفع حجاب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote905)و مشاهدۀ بى‌ارتياب. و مراد از حكمت در اين موضع علمى است كه نتيجۀ زهد بود در دنيا چنانكه در خبر است كه انّما الحكيم هو الزّاهد في الدّنيا. و شك نيست كه چون حجب از پيش بصيرت برخيزد و جمال ازلى منكشف گردد رغبت به زينت دنيا باقى نماند. و حجاب راه سالك نيست الاّ نفس و ظلمات صفات او. پس خلوت بر مثال كوره‌يى ساخته‌اند تا نفس در وى به آتش رياضت گداخته شود و از آلايش طبيعت صافى گردد و لطيف و رقيق شود مانند آبگينه و از

1) -شده بعد: خ.

2) -حجابست: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 163)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

وراى او صورت غيب بنمايد. و مراد از رياضت ترك مراد است و لزوم اجتهاد.

و صورت خلوت مجموعه‌ايست از چند گونه مخالفات نفس و رياضات تأليف يافته.

يكى از آن تقليل طعام. دوم قلّت منام [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote906). سوم قلّت كلام. چهارم ترك مخالطت انام. پنجم مداومت بر ذكر. ششم نفى خواطر. هفتم دوام مراقبه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote907). تا بهر يك از اين اجزا جزوى از كثافت و كدورت و ظلمت از وى بتحليل برود و خفيف و لطيف و صافى گردد.

**فصل هفتم در شرائط خلوت**

مراد از خلوت پيش صوفيان مخصوص و مقيّد نيست به اربعين. چه انقطاع از خلق و اشتغال بحق امرى مطلوب است و با دوام عمر دوام آن پيوسته. كسى وقتى از شبلى رحمه اللّه طلب وصيّتى كرد، گفت الزم الوحدة و امح اسمك عن القوم و استقبل الجدار حتّى تموت. و فايدۀ تعيين اربعين آنست كه مبادى كشف غالبا باستكمال اين مدّت چنانك شرط است ظاهر شود. و اگر كسى را آن دولت دست دهد كه اوقات خود را تا آخر عمر به طاعت حق و فراغت از خلق مشغول دارد وراء آن نعمتى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote908)نبود. و اگر نتواند و اين توفيق او را رفيق نگردد، بايد كه بهر چند مدّت خلوتى در ميانه برآورد. و اقلّش آن بود كه بهر سال يك‌بار به خلوت نشيند. تا چون مدّت چهل شبانروز نفس را بر محافظت اوقات و ملازمت اوراد و مراعات آداب معتاد گرداند بعد از آن مرجوّ و متوقّع بود كه حكم آن بر اوقات مخالطت و صحبت با خلق منسحب گردد و جلوتش در حمايت خلوت بود و خلوتش ممدّ و معاون بر عمارت اوقات جلوت. و فايدۀ خلوت صورت نبندد الاّ به محافظت شرائط آن. پس هر كرا عزيمت

1) -نيام: خ.

2) -بعضى اصول رياضت را پنج چيز در يك بيت جمع كرده‌اند: صمت و جوع و سهر و خلوت و ذكر بدوام ناقصان را كند اين پنج به يك چلّه تمام و بعضى از مرتاضان اين‌طور دستور دهند: مشنو منگر مگو مينديش مباش

3) -اين معنى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 164)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خلوت مصمّم گردد، شرط آنست كه اوّل تخليص نيّت كند از شوايب طلب اعراض دنيوى و اغراض اخروى. چه ثواب اعمال بر حسب نيّات است. هر چند نيّت كه مقصود است از عمل فاضل‌تر، ثواب آن فاضل‌تر و كامل‌تر. و شك نيست كه هيچ مقصود و مقصد از قرب حضرت عزّت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote909)افضل و اكمل نبود. چه هر چه غير از اوست بسمت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote910)حدوث موسوم است و به وصمت فنا موصوف. و در طهارت باطن التفات بمحدث عين حدث است و مقاربت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote911)با آن محض جنابت، پس هر كه غير از حق سبحانه در دو كون مرادى ديگر دارد به حقيقت محدث و مجنب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote912)بود و او را از براى استعداد قرب حضرت قدس و شايستگى مناجات و مكالمات با حق تعالى طهارت از آن واجب و لازم. پس بايد كه نيّت او بر تقرّب بحضرت ربوبيّت بتحقيق مقام عبوديّت مقصور بود، و از طلب جاه و ريا و سمعت و ظهور كرامات و كشف آيات قدرت دور. و طايفه‌يى كه مطلوب و مراد ايشان از خلوت و رياضت، ظهور كرامات و خوارق عادات بود، نه قرب حضرت عزّت اگر چيزى از مطلوب برايشان منكشف شود عين مكر و استدراج بود و سبب بعد و حماقت و غرور. چه فراغت از شواغل و تقليل طعام و دوام ذكر در تصفيۀ باطن و تنوير قلب و تأثير در نفوس مدخلى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote913)تمام دارند. پس طالب كرامت چون بواسطۀ خلوت اندرونش صافى و روشن گردد و در وى صور [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote914)بعضى علوم نامكتسب بنمايد و خاطرهاى درستش دست دهد و در بعضى نفوس تصرّف و تأثير كند، پندارد كه مقصود اعلى و مقصد اقصى از خلوت آنست، و بتغرير شيطان غرور مغرور گردد، و بنظر حقارت و تصغير به ديگران نگرد. و نعوذ باللّه ممكن بود كه حرمت شريعت و وقار نبوّت از دل او رخت بربندد، و بر ترك حدود و احكام و رفض حلال و حرام مبالاتى ننمايد تا بطريق قهقرى از شارع شرع و منهج اسلام مردود و مطرود شود. و اگر ظهور كرامات در طريق كسى افتد كه در نيّت مخلص بود و در عزيمت صادق، سبب قوّت يقين و ثبات عزيمت او گردد. و چون شرط اخلاص مراعات كرده شود بايد كه اگر مطالبتى شرعا بر او متوجّه بود از ردّ مظلمه يا استحلال از غيبتى يا ازالت غلّى يا حقدى

1) -خ (عزّت) ندارد.

2) -به سمت: خ.

3) -مقارنت: خ

4) -و جنب: خ.

5) -مدخل: خ.

6) -صورت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 165)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يا حسدى، اوّل از عهدۀ آن بيرون آيد و اندرون خود را با همه كس پاك و صافى گرداند.

و اگر چيزى در ملك خود بيند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote915)كه خاطرش بدان متعلّق بود آن را از مالكيّت خود اخراج كند اگر خود بتمليك بود در حقّ عيال تا بظاهر و باطن مجرّد و مفرد گردد.

پس غسلى كامل بر آورد و در تنظيف جامه و مصلّى احتياط كند و جايى از براى خلوت گزيند كه از شواغل و موانع دور بود. و چون بدر خلوت رسيد بگويد ربّ ادخلنى مدخل صدق و اخرجني مخرج صدق و اجعل لى من لدنك سلطانا نصيرا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote916)و چون بر سر مصلّى خواهد رفت نخست پاى راست در پيش نهد و بگويد بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و الصّلاة و السّلام على رسول اللّه اللهمّ اغفر لى و افتح لى ابواب رحمتك پس دو ركعت بخشوع و خضوع از سر حضور بگزارد. و در ركعت اوّل بعد از فاتحه بخواند وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ يَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote917)، و در دوم رَبَّنٰا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنٰا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنٰا وَ إِلَيْكَ اَلْمَصِيرُ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote918)، و از سر صدق و ضراعت از جملۀ ذنوب استغفار كند و به اندرون از التفات بما سوى با حضرت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote919)عزّت انابت نمايد.

و ادب چنانست كه برابر قبله نشيند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote920)و تا تواند در حالت جلوس بر هيئت [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote921)تشهّد بود و با خود چنان تصوّر كند كه حاضر حضرت عزّت است و رسول عليه الصّلاة و السّلام آنجا حاضر، تا بقيد وقار و احترام و ادب مقيّد بود. و پيوسته به اندرون خواهان بود كه ظاهر و باطن خود را در هيئت عبادت و نعت عبوديّت و كسوت موافقات احكام [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote922)الهى بر نظر حق تعالى عرضه كند تا بدان سبب متعرّض نفحات الهى و مستعدّ نزول فيض نامتناهى گردد.

و بايد كه در خلوت بعد از تخليص نيّت و انابت و دوام اشتغال بحق، هفت شرط

1) -دارد: خ.

2) -س بنى اسرائيل آيه 82 ج 15

3) -س نساء آيه 110 ج 5.

4) -س ممتحنه آيه 4 ج 28

5) -و به اندرون التفات بما سوى اللّه نكند و با حضرت: خ.

6) -بنشيند: خ

7) -با هيئت: م

8) -مراقبات و احكام: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 166)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ديگر رعايت كند. اوّل دوام وضو. پيوسته جهد كند تا بر وضو بود. و هرگاه كه در خود كلالتى و سآمتى بيند تجديد وضو كند تا نور طهارت ظاهر در باطن منعكس گردد و مدد انوار دل شود. دوم دوام صوم. بايد كه پيوسته بروزه بود تا بركت سنّت اوقات او را شامل گردد. سوم قلّت طعام. بايد كه مقدار فطور از رطلى طعام زيادت نبود. و اگر بر نان و نمك اقتصار كند بهتر. و اگر با نان نان‌خورشى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote923)تناول كند كه بجاى طعام بايستد بايد كه بقدر آن از نان كم كند. و هر شب از مقدار مقدّر اندكى كم كند. چنانكه اگر ابتدا به رطلى كرده باشد در عشر اخير بنصف رطل رساند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote924)و اگر صاحب قوّت بود و ابتدا بنصف رطل كند در عشر اخير بتقليل و تدريج بريع رطل رسد.

و اصحاب خلوت سه طايفه‌اند، اقويا و متوسّطان و ضعفا. ضعفا هر شب افطار كنند. و متوسّطان بهر دو شب. و اقويا بهر سه شب. و اگر خواهد طعام را همه باوّل شب تناول كند و اگر خواهد بآخر شب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote925)بكار دارد و اگر خواهد بعضى باوّل شب تناول كند و بعضى بآخر. و اين قسم بهتر، تا هم قوّت طاعت دارد و هم قدرت برخاستن در شب از براى تهجّد. و قلّت طعام را در تقليل و تحليل اجزاء ترابى كه مايۀ كدورت و ظلمت و كثافت‌اند اثرى تمام است.

امّا شرط چهارم قلّت منام است. بايد كه تا بتواند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote926)خواب نكند. و هر چند نوم غالب مى‌گردد آن را بتجديد طهارت يا اشتغال به وردى دفع مى‌كند. و اگر به‌هيچ‌وجه مندفع نشود و بى‌اختيار غفوه‌يى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote927)او را دريابد چون بازآيد وضو تازه كند و به وظايف اوراد مشغول شود. و هر خواب [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote928)كه بر سبيل ضرورت و اضطرار بود عين عبادت باشد. چه دفع كلالت حواسّ و ملالت نفس كه موجب فقدان روح طاعت و ذوق عبادت‌اند بدان ميسّر شود. و صفاى حواسّ و انشراح باطن كه سبب وجدان روح طاعت و ذوق عبادت‌اند بدان معاودت نمايند. پس اوقات او مستغرق عبادت

1) -و اگر با نان‌خورشى: م

2) -رسد: م.

3) -در آخر شب: م

4) -تا تواند: خ

5) -غفوه: بغين معجمه مرادف نعاس و سنه بمعنى پينكى و خواب سبك است.

6) -كه هر خواب: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 167)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

باشد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote929). و دوام سهر در تحليل رطوبات بدنى و تقليل موادّ نسيان و عصيان و جهل و غفلت به‌غايت مؤثّر است و در اماتت نفس و احياء قلب نيك مفيد، چنانك در سخن سهل عبد اللّه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote930)آمده است من اراد ان ينال هذا فعليه باربعة اشياء لا بدّ منها مع اشياء كثيرة و لكنّ هذه الاربعة لا بدّ منها للمبتدي المتأدّب الصّمت و الخلوة و ترك الشّهوات و سهر اللّيل سنتين لا يكون اقلّ من ذلك مع طلب اعلام حاله عند اللّه و الاستعانة به ان يستقيم له حاله مع اللّه عزّ و جلّ فبالصّمت يعرف حاله و بالخلوة ينقطع عنه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote931)الآفات و الاشتغال بالنّاس في امر الدّنيا الا بحال [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote932)نفسه فقط و بتركه الشّهوات ينقطع عن الدّنيا و بسهر اللّيل تموت نفسه من جهله و يحيي قلبه بعلمه.

و امّا شرط پنجم قلّت كلام است. بايد كه همواره زبان را از مكالمت با خلق نگاه دارد. چه آفات كلام بسيار است. چنانك در حديث است كه معاذ جبل از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم پرسيد كه أ نؤاخذ بما نتكلّم به جواب داد كه هل تكبّ النّاس علي مناخرهم الاّ حصائد السنتهم. و هم در خبر است كه ايّها النّاس الا انبّئكم بامرين خفيف مئونتهما عظيم اجرهما لم يلق اللّه بمثلهما طول الصّمت و حسن الخلق. و چگونه عاقل سكوت را شعار و دثار خود نسازد و حال آنست كه در آن هيچ آفت متوقّع نبود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote933)، و كلام اگر حسن بود و اگر قبيح از آفتى خالى نباشد. چه نفس را مادام تا بكمال تزكيه نرسيده باشد و اصول صفات وى منقلع نگشته در اظهار كلام حسن حظّى و شربى تمام بود و ظهور صفت اعجاب و تغليظ حجاب از آن

1) -باشند: م.

2) -مقصود ابو محمّد سهل بن عبد اللّه تسترى است كه ترجمۀ حالش در حواشى ص 68 گذشت.

3) -عند: خ. تحريفست.

4) -الاحال: خ

5) -متوقّع نه: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 168)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

متوقّع. آمده است كه عمر عبد العزيز [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote934)هرگاه كه مكتوبى نوشتى و الفاظ و عبارات آن را بنظر استحسان مطالعه كردى در حال آن را بدريدى و بعبارتى ديگر بنوشتى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote935)تا بحسن كلام معجب نشود. و امّا كلام قبيح شك نيست كه مستلزم تبعات و مستعقب عقوبات بود. پس طريق نجات و سلامت از اين آفات جز سكوت و صموت نيست. و صحّت مقام توبت جز بسكوت ميسّر نشود. چنانك سهل عبد اللّه گفته است لا يصحّ السكوت الاّ بملازمة الخلوة و لا يصحّ التّوبة الاّ بالسّكوت.

و حقّ سبحانه در قصّۀ زكريّا و يحيى عليهما السّلام خاموشى زكريّا را دليل حصول مطلوب و آيت مراد او گردانيد آنجا كه گفت آيتك ان لا تكلّم النّاس ثلث ليال سويّا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote936)و در قصّۀ مريم و عيسى عليهما السّلام خاموشى مريم را مقدّمۀ نطق عيسى گردانيد تا ز اوّل خمش نشد مريم در نيامد مسيح در گفتار [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote937)  
و همچنانك نطق عيسى بعد از سكوت مريم پديد آمد، عيسى دل طالب وقتى بنطق در آيد كه نخست مريم نفس از حديث ساكت شود.

و امّا شرط ششم نفى خواطر است. بايد كه پيوسته جملۀ خواطر را بقوّت ذكر و اشتغال دل به مطالعۀ نظر الهى بظاهر و باطن خود دفع مى‌كند. و اگرچه بعضى از خواطر امضاء آن فضيلت بل فريضت بود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote938)و لكن مبتدى را در بدايت طلب، تمييز خواطر دست ندهد. پس اشتغال بدان او را نوعى از حديث النّفس شود و محذورش واقع گردد و اتّسع الخرق على الرّاقع [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote939). و معنى حديث النّفس آنست كه نفس

1) -عمر بن عبد العزيز هشتمين خليفۀ اموى است كه بعد از سليمان بن عبد الملك از سال 99 تا 101 هجرى خلافت راند.

2) -نوشتى: خ.

3) -س مريم آيه 11 ج 16

4) -اين بيت جزو قصيده‌يى است از قصايد معروف سنائى كه مطلعش اين است: طلب اى عاشقان خوش‌رفتار طرب اى شاهدان شيرين كار

5) -امضاى آن را فضيلت بر فريضه بود: خ.

6) -مصراع بيتى است كه حكم مثل پيدا كرده و در فرائد الادب ذيل المنجد (راتق) بجاى (راقع) ثبت شده مرادف اين جمله است كه در محاورات فارسى گويند به‌طورى پاره شده كه وصله‌بردار نيست يعنى فساد به حدّى رسيده است كه اصلاح‌پذير نيست.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 169)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

انسانى بسبب ارتباط با روح ناطقه كه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote940)ترجمان الهى است و قبول امداد فيض از او، بر صفت ناطقيّت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote941)مجبول و مفطور است، و پيوسته مترصّد و منتهز فرصت محادثت و مكالمت بود با قلب كه محبوب و معشوق اوست. و هرگاه كه قلب را متوجّه خود بيند و مسامع او را از حديث [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote942)غير خالى يابد، حالى با وى بحديث در آيد، و امور ماضيه را از مقولات و مسموعات و مرئيّات و مذوقات و ملموسات و مشمومات و غير آن بر سبيل تذكير با دل تقرير مى‌كند. يا امور مستقبله [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote943)را از آمال و امانى با خاطر مى‌دهد، و سمع قلب را با سماع [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote944)كلام خود از سماع كلام روح و كلام الهى مشغول مى‌دارد، تا پيوسته بر دل مقبل بود و از غير معرض. پس هرگاه كه صاحب خلوت بر نفى خواطر و اثبات معنى توحيد در دل مواظبت نمايد مادّۀ حديث النّفس بتدريج سوخته و فانى گردد و نفس ساكت بود و مسامع قلب از طنين حديث او خالى ماند و استماع كلام الهى را مستعدّ گردد و در مسالك انّ فى هذه الامّة لمحدّثين مكلّمين و انّ عمر منهم منخرط شود.

و امّا شرط هفتم دوام عمل است. بايد كه على الدّوام ظاهر و باطن خود را به كسوت عبادت و عبوديّت متحلّى دارد و در [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote945)هر وقتى بعملى كه اهمّ و اولى بود در آن وقت مشغول باشد.

و ترتيب آن چنانست كه هر كه مبتدى بود، بر فرائض و سنن از نماز اقتصار نمايد، و اوقات ديگر بذكر بسر برد. و مشايخ از جملۀ اذكار ذكر لا إله الا اللّه اختيار كرده‌اند. چه صورت آن مركّب است از نفى و اثبات. تا ذاكر در وقت جريان اين كلمه بر زبان حاضر بود و مطابقت و مواطاة ميان دل و زبان نگاه دارد. و در طرف نفى وجود جملۀ محدثات را بنظر فنا مطالعه مى‌كند. و در طرف اثبات وجود قديم را بعين بقا مشاهده مى‌نمايد، تا بواسطۀ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote946)ملازمت بر تكرار اين كلمه صورت توحيد در دل قرار گيرد. و بر مثال شجرۀ طيّبه اصل آن در زمين دل راسخ و ثابت شود

1) -خ (كه) ندارد.

2) -ناطقى: خ.

3) -احاديث: خ.

4) -مستقبل: م.

5) -باستماع: خ.

6) -متحلّى گردد و در هر: م. متحلّى دارد و هر: خ.

7) -و بواسطۀ: م

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 170)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و فرعش در آسمان روح متصاعد و مرتفع مثل كلمة طيّبة كشجرة طيّبة اصلها ثابت و فرعها في السّماء [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote947). و در اين مقام، ذكر صفت لازم دل گردد، و امداد آن على التّعاقب و التّوالى متواصل شود. و در اوقات فترات ذكر لسانى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote948)فتور و قصور بدان راه نيابد. و بعد از آن به جايى رسد كه صفت ذكر در دل متجوهر شود، و حقيقت آن با جوهر دل متّحد گردد، و ذاكر در ذكر و ذكر در دل و دل در [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote949)مذكور محو و فانى شود. و در اين مقام اگر چه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote950)صورت كلمۀ توحيد كه معنى ذاكر است از وجه ظاهر دل محو گردد، حقيقت آن در وجه باطن او مثبت بود. و عبارت از اين حال است آنچه گفته‌اند ذكر و ذاكر و مذكور هر سه يك چيز شوند.

و امّا متوسّطان را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از اداى فرائض و سنن اولى بود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote951). و همان خاصيّت كه اهل بدايت را از ملازمت ذكر روى نمايد ايشان را از تلاوت حاصل گردد با زوايد ديگر چون تجليّات صفات بواسطۀ تلاوت آيات مختلفه و معانى متنوّعه و دقايق فهوم و حقايق علوم.

و امّا منتهيان را كه نور ذكر صفت ذاتى ايشان گشته باشد فاضل‌تر وردى و كامل‌تر عملى، صلاتست [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote952). چه هيئت صلاة عبادتيست تامّۀ جامعه كه جميع اجزاء عبادت از ذكر و تلاوت و خشوع جوارح و خضوع قلب در وى مندرج‌اند، پس مادام تا نفس بطوع و رغبت در آن با دل موافق و مطابق بود و امداد روح قرب و منادات و ذوق انس و مناجات از هيئت صلاة بوجود مصلّى متّصل و متواتر باشد مواظبت بر آن اولى و افضل بود. و اگر در نفس كراهتى و سآمتى از آن حادث شود نزول از درجۀ صلاة به درجۀ تلاوت بحكم وقت اولى باشد. چه تلاوت به نسبت با صلاة خفّتى و سهولتى دارد. و اگر تلاوت نيز به ملالت انجامد نزول از آن به درجۀ ذكر اولى بود. چه مواظبت بر مجرّد ذكر و اعادت كلمۀ خفيفه از محافظت الفاظ كثيره و معانى متنوّعه بر نفس

1) -اصل آيه در سورۀ ابراهيم آيۀ 29 جزو 13 اين است: أ لم تر كيف ضرب اللّه مثلا كلمة طيّبة كشجرة طيّبة الخ.

2) -نشان: خ

3) -خ (دل و دل در) ندارد.

4) -م (چه) ندارد.

5) -م (بود) ندارد.

6) -صلاتست: خ. تفاوت برسم الخطّ است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 171)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آسان‌تر. و اگر در ذكر لسانى بسبب ملالت فتورى افتد، مداومت بر ذكر قلبى كه آن را مراقبه خوانند اعنى مطالعۀ اطّلاع حق تعالى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote953)بر احوال خود اولى. و اگر در مراقبه هم قصور و فتور افتد، اينجا شايد كه ساعتى استراحت كند و جوارح و حواسّ را از تعب اعمال بخواب آسايش دهد تا كلالت و ملالت از نفس برخيزد و ديگرباره از سر رغبت و ارادت بر اعمال اقبال نمايد. و البتّه نشايد كه به كراهت و اجبار نفس را بر عملى كه از آن ملول بود و طاقت دشوار دارد الزام نمايند. چه در خبر است كه لا تبعّضوا عبادة اللّه الى انفسكم فانّ اللّه لا يملّ حتّى تملّوا. و در اخبار داود است حكاية عن ربّه يا داود إيّاك و الميل و الملل فانّي اغفر الخلل و لا اغفر الملل. پس بايد كه صاحب خلوت جميع [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote954)اوقات را بر اين اوراد موزّع دارد تا طريق و ارادت غيبى گشوده گردد چه گفته‌اند من لا ورد له لا وارد له.

**فصل هشتم در بيان واقعات**

اهل خلوت را گاه‌گاه در اثناى ذكر و استغراق در آن حالتى اتّفاق افتد كه از محسوسات غايب شوند و بعضى از حقايق امور غيبى بر ايشان كشف شود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote955)چنانكه نايم را در حالت نوم. و متصوّفه آن را واقعه خوانند. و گاه بود كه در حال حضور بى‌آنكه غايب شوند اين معنى دست دهد، و آن را مكاشفه گويند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote956). و واقعه با نوم در اكثر احوال مشابه و مناسب است. و از جملۀ واقعات بعضى صادق باشند و بعضى كاذب همچنانك منامات. و مكاشفه هرگز كاذب نبود، چه مكاشفه عبارتست از تفرّد روح به مطالعۀ مغيّبات در حال تجرّد او از غواشى بدن. و در بيشتر وقايع و منامات نفس با روح مشارك بود. و در بعضى مستقلّ. و صدق صفت روح است، و كذب صفت نفس. پس مكاشفات همه صادق باشند و واقعات و منامات بعضى صادق و بعضى كاذب.

1) -بمطالعۀ حق سبحانه. خ.

2) -خ (جميع) ندارد.

3) -م (شود) ندارد.

4) -خوانند: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 172)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[تحقيق در كشف مجرّد و كشف مخيّل و خيال مجرّد]**

و بيان اين سخن آنست كه هر يك از واقعه و منام منقسم مى‌شود بسه قسم.

قسم اوّل كشف مجرد. و آن چنان بود كه كسى به ديدۀ روح مجرّد از خيال صورت حالى كه هنوز در حجاب غيب بود در خواب يا در واقعه مطالعه كند و بعد از آن همچنان‌كه ديده باشد برمّتها [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote957)در عالم شهادت واقع شود، يا از حجاب غيب بعالم شهادت آمده باشد و لكن به نسبت با بينندۀ آن هنوز حكم غيب دارد بسبب غيبت آن از حسّ ظاهر او. چنانك مثلا كسى بخواب بيند كه فلان جاى دفينه‌يى بر اين صفت پنهان است، و چون باز جويد هم بر آن صفت بود كه ديده باشد. و اين قسم را كشف مجرّد از بهر آن خوانديم كه قوّت متخيّله در آن هيچ تصرّف ننموده باشد و آن را لباسى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote958)خيالى نپوشانيده. و اين معنى اگر بطريق مشاهده ادراك افتد مدرك آن بصيرت روح بود. و اگر با سماع هواتف و القاى سمع معلوم شود واسطۀ ادراك آن سمع روح بود. چنانك آورده‌اند كه وقتى در بغداد درويشى كه راه توكّل سپردى و طريق سؤال مسدود داشتى، روزى احتياجش به‌غايت رسيد، خواست كه فتح الباب سؤال كند، پشيمان شد و با خود گفت حالى كه چندين گاه با حق تعالى بر آن بسر برده‌ام اكنون نقض آن نكنم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote959). صبر كرد، آن شب بخواب ديد كه هاتفى آواز داد كه فلان جاى خرقه پاره‌اى از رق نهاده است و در وى چندين قراضۀ زر بسته، برو و آن را در وجه احتياج خود صرف كن. چون از خواب درآمد بر مقتضاى اشارت بدانجاى رفت، و آن خرقه را بر همان وصف يافت. و اين خواب را رؤياى صادقه خوانند و اين رؤياست كه جز وى از نبوّت است. چه رسول عليه الصّلاة و السّلام در مبادى وحى هر خواب كه ديدى بعد از آن بعينه واقع شدى. چنانكه در خبر است به روايت عايشه اوّل ما بدئ به رسول اللّه صلّى اللّه و سلّم من الوحى الرّؤيا الصّادقة فى النّوم

1) -رمه: بضمّ راء و فتح ميم مشدّد در اصل لغت بمعنى ريسمان پارۀ پوسيده است و عبارت (برمّته) و (برمّتها) بمعنى همگى و مجموع استعمال مى‌شود چنانكه گويند (اعطاه الشىء برمّته) يعنى (بجملته) .

2) -لباس: خ.

3) -كنم: خ. استفهام است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 173)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

فكان لا يرى نوما الاّ جاءت مثل فلق الصّبح [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote960). و مثال اين قسم در واقعات حكايت آن درويش است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote961)كه مجاور كعبه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote962)بود و دوستى داشت ببغداد. روزى خبر وفات او شنيد، متألّم شد، خواست كه بتحقيق معلوم كند، نفسى غايب شد در واقعه ديد كه آن دوست در ميان بازار بغداد مى‌آيد بر استرى نشسته. چون باز آمد ياران را از صورت واقعه و حال صحّت دوست اعلام داد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote963)و بعد از تفحّص بليغ معلوم و محقّق شد ايشان را كه در همان وقت حال آن دوست [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote964)بر آن صفت بود كه آن درويش مشاهده كرده بود. و آن [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote965)درويش حكايت كرد كه در آن حال آواز مطرقۀ آهنگران بازار بغداد بگوش من رسيد. و در اين قسم كذب صورت نبندد اصلا، چه روح در اين كشف بمشاهده متفرّد بود و كذب از او منتفى. و اين كشف بعد از دلالت شواهد اخبار نبوى عقلا دليل است بر آنكه ارواح را بعد از مفارقت اجساد شعور بجزئيّات اين عالم از مبصرات و مسموعات و غير آن حاصل بود. چه بى‌شك آن درويش مشاهدۀ صورت حال آن دوست نه به ديدۀ حسّ ظاهر كرده بود از جهت تعطيل آن، و نه به ديدۀ حسّ باطن بدان سبب كه قوّت متخيّله معانى مرئيّه را در نوم و واقعه از كسوت خيال [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote966)مجرّد نبيند و محتاج گرداند بتعبير [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote967). و شعور روح بجزئيّات موقوف نبود بر حواسّ ظاهره و باطنه بلكه او را از استعمال حواسّ هيئتى چند اكتساب افتد كه در حال تجرّد از بدن بدان هيئت محسوسات را دريابد چنانكه از استعمال حس بصر هيئت ابصار در او مرتسم گردد، و از استعمال حسّ سمع هيئت سمع و على هذا در جملۀ حواسّ. و هر كه اكمه بود و اينجا هرگز مبصرات مشاهده نكرده باشد آنجا از ابصار محروم بود وَ مَنْ كٰانَ فِي هٰذِهِ أَعْمىٰ فَهُوَ فِي اَلْآخِرَةِ أَعْمىٰ [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote968)بر اين معنى صادق است.

و امّا قسم دوم از اقسام نوم و واقعه كشف مخيل است. و آن چنان بود كه

1) -اين حديث در فصل ششم گذشت.

2) -م (است) ندارد.

3) -مكّه: خ.

4) -كرد: خ.

5) -ايشان را در همان حال كه آن دوست: خ

6) -و اين: خ

7) -خيالى: م

8) -بتغيير: خ.

9) -س بنى اسرائيل آيه 74 ج 15

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 174)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

روح انسانى در خواب يا در واقعه بعضى از مغيبات دريابد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote969)و نفس بجهت تشبّث و تعلّق بدو، با وى در آن ادراك مشاركت و مداخلت نمايد و بقوّت متخيّله آن را از خزانۀ خيال كسوت صورتى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote970)مناسب از محسوسات در پوشاند و در آن كسوتش مشاهده كند پس معبّر يا شيخ در تعبير و تفسير آن نوم يا واقعه بوجه مناسب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote971)از صورت خيالى عبور كند و حقيقت آن را كه مدرك روح بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote972)دريابد و بيان كند. چنانك وقتى مؤذّنى در ماه رمضان پيش ابن سيرين [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote973)رفت و گفت بخواب چنان ديدم كه فروج مردم را ختم مى‌كردم و از مباشرت مباح باز مى‌داشتم. ابن سيرين كفت تو مؤذّنى و پيش [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote974)از وقت بانگ مى‌گوئى و بدان سبب مردم را از مباشرت مباح منع مى‌كنى. دريافت كه قوّۀ متخيّلۀ او معنى مدرك روح را كه منع بود از مباشرت مباح، در صورت خيال ختم فروج پوشانيده است. چه در عالم شهادت صورت ختم را از بهر منع تصرّف ديده بود و اين صورت در خزانۀ خيال باقى مانده. و همچنانك مريد مجاهد در واقعه بيند كه با سبع و بهايم در محاربه است يا با حيّات و عقارب در قتال يا با كفّار و ملاحده در جدال، شيخ داند كه او با نفس در مقام جهاد است. و گاه معنى صفت غضب و شهوت او را در صورت سبع و بهايم مشاهده مى‌كند. و گاه معنى عداوت و خبث او را در صورت حيّات و عقارب مى‌بيند. و گاه معنى تمرّد و جحود او را در صورت كفّار و ملاحده مطالعه مى‌نمايد. و اگر بيند كه مفاوز و فلوات را قطع مى‌كند يا از انهار و بحار مى‌گذرد يا بر هوا متصاعد مى‌شود يا از آتش مجاوزت مى‌نمايد، شيخ داند كه او در سير است و منازل صفات نفس را قطع مى‌كند و آن را در صور اصول خود كه طبايع اربعه‌اند مشاهدت مى‌نمايد. مثلا اگر بيند كه از صفاتى چند كه لازم جزو ترابى‌اند مانند امساك و كسالت و جهالت و قساوت و ظلمت و كدورت مى‌گذرد، قوّت متخيّله آن را در لباس خيال قطع مفاوز و فلوات بر ديدۀ صاحب واقعه جلوه دهد. و چون بيند

1) -در ربايد: م.

2) -صورت: خ.

3) -مناسبت: خ.

4) -بد: م.

5) -ابو بكر محمّد بن سيرين بصرى معبّر معروف معاصر حسن بصرى بود و با او منافرت پيدا كرد و روز جمعه نهم شوال سنۀ 110 هجرى يك‌صد روز بعد از وفات حسن در بصره درگذشت.

6) -و پيشتر: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 175)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كه از صفاتى چند كه لازم جزو مائى‌اند مانند سرعت و اختلاط و امتزاج با نفوس شريره و قبول تلوّن و تأثّر از صحبت ايشان و نسيان و ميل بخواب مى‌گذرد، قوّت متخيّله آن را در كسوت عبور از انهار و بحار جلوه دهد. و چون بيند كه از صفاتى چند كه لازم جزو هوائى‌اند مانند ميل به شهوت و كثرت ملال [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote975)و سرعت تغيّر از حال بحال مى‌گذرد، قوّت متخيّله آن را در صورت صعود بر هوا و تجاوز از آن جلوه دهد و چون بيند كه از صفاتى چند كه لازم جزو نارى‌اند مانند غضب و كبر و استعلا و طلب جاه و رفعت مى‌گذرد، آن را در كسوت خيال مجاوزت از آتش مشاهده كند.

و آخرين منزلى از منازل صفات نفس كه از آن عبور كند اينست. و از اينجاست و اللّه اعلم معنى قول آخر ما يخرج من رءوس الصّدّيقين حب الجاه. و اگر حقيقت روح بر او مكشوف شود آن را در صورت شمس مطالعه كند و اگر حقيقت قلب بر او كشف [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote976)گردد آن را در صورت قمر مشاهدت كند. و اگر صفات قلب بر او متجلّى شوند آن را در صور [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote977)كواكب بيند. و على هذا هر حقيقت كه بر او كشف گردد آن را در كسوت خيالى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote978)مناسب مشاهده كند و از اين جهت نام اين قسم كشف مخيل كرده شد. و در اين قسم امكان مداخلت كذب باشد و لكن كذب محض در آن صورت نبندد بسبب آنك از ادراك روح خالى نباشد. پس اگر در حال ادراك روح خواطر نفسانى با مدرك روحانى منضمّ نشود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote979)و متخيّله جز حقايق مدركات روح را لباس خيالى نپوشاند آن واقعه يا خواب همه صادق بود. و اگر بعضى از خواطر نفسانى با مدركات روحانى پيوندد و متخيّله جمله را كسوتهاى خيالى پوشاند بعضى از آن صادق بود و بعضى كاذب. پس معبّر و مؤوّل بقوّت علم تعبير و تأويل، حقايق مدركات روحانى را از شوايب خواطر نفسانى منقّح و خالص گرداند و آن را تعبير و تأويل كند.

و امّا خيال مجرد [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote980)آن بود كه خواطر نفسانى بر دل غلبه دارد و به غلبۀ آن

1) -مال: خ

2) -مكشوف: م.

3) -صورت: خ.

4) -خيال: م. در حاشيۀ(م) نسخه بدل (صورت) بجاى (كسوت) .

5) -شود: م. تحريف است.

6) -خيال مجرّد قسم سوم است از اقسام سه‌گانۀ واقعه و منام در مقابل كشف مجرّد و كشف مخيّل و جا داشت كه مؤلّف كتاب در مقابل قسم اوّل و دوم عنوان قسم سوم بدان مى‌داد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 176)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

روح از مطالعۀ عالم غيب محجوب ماند پس در حال نوم يا واقعه آن خواطر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote981)قوى‌تر گردد و مخيّله هر يك را كسوتى خيالى در پوشاند و مشاهده [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote982)افتد تا صور آن خواطر بعينها بى‌تصرّف متخيّله و تلبيس او مرئىّ و مشاهد گردد، چنانك كسى را پيوسته خاطر گنج يافتن غالب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote983)بود و در خواب بيند كه گنجى يافته است، يا مرتاضى كه داعيۀ قبول خلق او را بر آن باعث بود، در واقعه بيند كه مسجود خلايق است، معبّر داند و شيخ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote984)كه اين مشاهده نتيجۀ آرزوى نفس است كه بر بينندۀ آن مصوّر گشته [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote985)لاجرم آن را اعتبارى نكنند و خيال باطل خوانند. و اين معنى اگر در خواب افتد آن را اضغاث احلام گويند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote986)و اگر در واقعه افتد واقعۀ كاذبه. و در اين قسم وقوع صدق اصلا صورت نبندد. چه نفس باستقلال بى‌مشاركت روح منشئ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote987)آن خواطر بود، و صدق از صفات نفس دور. و شرط صحّت واقعات دو چيز است. يكى استغراق در ذكر و غيبت از محسوسات. دوم وجود اخلاص و تجريد سرّ از [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote988)ملاحظۀ اغيار. و ممكن كه خيال مجرّد در حقّ مخلص، كشف مخيّل گردد و بسبب استغراق در ذكر [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote989)و حضور حضرت وهّاب روح [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote990)كشف در قالب خيال نفس منفوخ شود و آنگاه صورت واقعه درست گردد و قابل تأويل شود. و واقعه با نوم در جملۀ احوال مشابه و مماثل است الاّ در اين صورت، چه هرگز خيال مجرّد در خواب محقّق نشود و در واقعه ممكن است.

پس معلوم شد كه در واقعات و منامات هم صدق واقع شود و هم كذب. و در مكاشفه جز وقوع صدق محال بود بسبب آنك جز كشف مجرّد نباشد. و فرق ميان كشف مجرّد در مكاشفه و كشف مجرّد در خواب و واقعه آنست كه مكاشفه در حال بيدارى بود و خواب و واقعه در حال غيبت از محسوسات.

و ادراك روح در مكاشفه يا متعلّق بود به چيزى كه در عالم غيب باشد يا متعلّق به چيزى كه در عالم شهادت بود.

1) -خاطر: خ.

2) -مشاهد: خ.

3) -خ (غالب) ندارد.

4) -معبّر و شيخ دانند: خ.

5) -گشته است: م.

6) -خوانند: م

7) -منشأ: خ

8) -سير: خ. تحريفست.

9) -م (در ذكر) ندارد.

10) -بروح: خ،

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 177)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

امّا قسم اوّل كه در عالم غيب بود، يا ظهورش در عالم شهادت ممكن نباشد چون بهشت و دوزخ و عرش و كرسى و لوح و قلم، يا ممكن بود بصورت ذاتى چون وقايع ممكنۀ ضروريّة الحصول كه هنوز صور آن از عالم غيب به شهادت نيامده باشد. يا بصورت عارضى چون ملائكه و ارواح مجرّد كه ظهور ايشان در عالم شهادت جز بصورت عارضى نبود. چنانك تمثّل جبرئيل كه هرگاه كه بحضرت رسالت آمدى تمثّل بصورت بشرى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote991)كردى، گاه بصورت دحيۀ كلبى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote992)و گاه بصورت شخصى اعرابى چنانكه در حديث صحيح آمده است [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote993)به روايت عمر كه وقتى اعرابيى با جامه‌يى سخت سپيد و مويى به‌غايت سياه بحضرت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم آمد و بنشست زانو با زانوى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote994)وى پيوسته و از اسلام و ايمان و احسان رسول را پرسيد و جواب او را بپسنديد و چون غايب شد رسول عليه الصّلاة و السّلام صحابه را گفت شما مى‌دانيد كه اين سايل كه بود.

گفتند اللّه و رسوله اعلم. گفت جبرئيل بود و از حضرت عزّت آمده [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote995)تا شما را معالم دين در آموزاند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote996). و همچنانك عمر او را در آن صورت مشاهده كرد ديگر صحابه كه حاضران مجلس بودند صورت او را هم بر آن [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote997)صفت يافتند.

پس از اينجا [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote998)معلوم شد كه آن صورت، نه نتيجۀ تصرّف قوّت متخيّله و صوغ او بود. و الاّ بحسب اختلاف احوال، هر كس آن را بر صفتى ديگر ديدى. چنانك تمثّل ارواح مجرّده در حال مفارقت از بدن يا در حال تعلّق بقالب بصورت بشرى. و شكّ نيست كه تمثّل ملايكه و ارواح مجرّده بصور بشرى، صورتى عارضى است و ظهور صورت ذاتى ايشان جز در عالم غيب محال. و اين تمثّل نوعى از قوّت تصرّف روحانيّاتست [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote999)در عالم صور كه بهر صورت كه خواهند از صور بشرى تمثّل كنند، چنانكه در خبر است انّ فى الجنّة لسوقا ما فيها شرى و لا بيع الاّ الصور من الرّجال و النّساء فاذا

1) -چنانكه جبريل عليه السّلام هرگاه كه بحضرت رسالت آمدى تمثّل صورت بشرى: خ.

2) -دحية بن خليفة بن فروۀ كلبى از صحابۀ مشهور است كه در صياحت منظر و حسن صورت ضرب المثل بود و تا زمان حكومت معاويه حيات داشت. احاديث بسيار بد و طريق شيعه و سنّى وارد است كه پيغمبر صلوات اللّه عليه فرمود: كان جبرائيل ياتينى على صورة دحية الكلبى.

3) -صحيح است: م

4) -بر زانوى: خ.

5) -آمد: خ.

6) -در آموزد: خ.

7) -بر اين: خ.

8) -پس اينجا: خ-

9) -روحانيان است: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 178)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اشتهى الرّجل صورة دخل فيها. و تصديق قول مشايخ قدّس اللّه ارواحهم كه مرتبه‌ايست از مراتب سلوك كه صاحب آن مرتبه تواند كه خود را هرجا كه خواهد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1000)باز نمايد بنابراين قاعده مى‌بايد كرد.

امّا قسم دوم از مكاشفه كه ادراك روح در آن متعلّق بود به چيزى در عالم شهادت، چنانك ديدن صورت مسجد اقصى رسول را عليه الصّلاة و السّلام به مكّه. چه در وقتى كه از معراج باز آمد و از آن قصّه حكايت كرد كفّار مكّه آن را منكر شدند و گفتند اگر راست مى‌گويى بگو [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1001)ستونهاى مسجد اقصى چند است. در حال مكاشف شد و حجاب از نظرش برخاست و ستونهاى آن را تمام بشمرد و خبر صدق باز داد. و همچنين از حال قافله‌اى كه بجانب شام بود سؤال كردند كه از آن خبرى باز ده، حجاب منكشف شد، ديد كه قافله به يك منزلى مكّه رسيده است، خبر باز داد كه على الصّباح قافله برسد و همچنان بود كه گفت. و قصّه‌يى مشهور است كه وقتى عمر در مدينه بر منبر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1002)خطبه مى‌خواند و ساريه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1003)را با لشكرى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1004)بنهاوند فرستاده بود. ناگاه در اثناى خطبه مكاشف شد و ديد كه عدو برايشان كمين كرده است. آواز داد كه يا سارية الجبل الجبل [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1005). ساريه بشنيد و بر كوه رفت [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1006)و ظفر يافتند. و در عوارف المعارف مذكور است كه شيخى بود بهمدان و پسرى داشت بسفر جيحون

1) -كه هرجا كه خواهد خود را: خ.

2) -بگو كه: خ

3) -عمر خطّاب در مدينه بر سر منبر بود و خطبه: خ.

4) -سارية بن زنيم بن عبد اللّه دئلى در زمان صحابه مى‌زيست و در ترجمۀ حالش مى‌نويسند كه از راهزنان اهل جاهليّت بود و اسلام آورد و به بركت مسلمانى رتبه‌يى ارجمند يافت. كرامتى كه در متن از عمر بن خطّاب آورده در كتب اهل سنّت بطرق مختلف منقول است. اشهر روايات آنست كه در كتاب الاصابه (ج 3 ص 52-53) از واقدى و بعض ديگر از مورّخان و محدّثان نقل مى‌كند كه عمر در سال آخر خلافتش يعنى سنۀ 23 هجرى ساريه را با لشكرى بفارس فرستاد روز جمعه‌يى در اثناء خطبه ناگهان گفت (يا سارية الجبل) و سه بار تكرار كرد. مستمعان متحيّر شدند كه مقصود چه بود. بعدها معلوم شد كه بكرامت و خرق عادت ساريه در فارس آواز عمر از مدينه شنيده و لشكر به كوه برده و باين عمل از حيلۀ دشمن نجات و بر وى ظفر يافته است و اللّه العالم.

5) -لشكر: خ،

6) -م: (الجبل) بدون تكرار. روايات هم مختلف است بعضى (الجبل الجبل) بتكرار و بعضى بدون تكرار روايت كرده‌اند.

7) -رفتند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 179)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

رفته بود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1007). روزى آن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1008)شيخ مكاشف شد. ديد كه پسرش از سفينه بجيحون خواهد افتاد. او را زجر كرد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1009)تا حذر نمود و بجيحون نيفتاد. چون پسر از سفر بازگشت گفت نزديك بود كه بجيحون افتم، آواز پدر شنيدم و از آن منزجر گشتم.

و شيخ الاسلام رحمه اللّه اين حكايت از لفظ آن شيخ روايت مى‌كند. و امثال اين حكايات از مشايخ بسيار منقول است.

و مريد صادق آنست كه خلوت او بطلب امثال اين كشوف و كرامات معلول و مدخول نبود، و همّت و نيّت او بر نيل آن مقصور نه. چه اين نوع كشوف از براهمه و رهابين كه نه بر جادّۀ شريعت و سنن اسلامند ممنوع نيست. و ظهور امثال اين چيزها در حقّ ايشان محقّق است كه جز مكر و استدراج نيست. از آن جهت است كه بوجدان آن هر روز مغرورتر باشند و از طريق رشاد دورتر. و اگر باتّفاق در طريق صادقان و مخلصان از اين نوع چيزى افتد در حقّ ايشان كرامت بود. چه سبب تقويت يقين و مزيد عبوديّت ايشان گردد.

**فصل نهم در سماع**

از جملۀ مستحسنات متصوّفه كه محلّ انكار بعضى از علماء ظاهر است، يكى اجتماع ايشانست از براى سماع غنا و الحان و استحضار قوّال از بهر آن. و وجه انكارشان آنك اين رسم بدعت است، چه در عهد رسالت و زمان صحابه و تابعين و علما و مشايخ سلف معهود نبوده است و بعضى از مشايخ متأخّر آن را وضع كرده‌اند و مستحسن داشته.

و جواب آنست كه هر چند بدعت است، و لكن مزاحم سنّتى نيست پس مذموم نبود خصوصا كه مشتمل باشد بر فوائد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1010).

1) -خ (بود) ندارد.

2) -از: م.

3) -او را از آن خبر كرد: خ.

4) -وجد و سماع كه ميان همه طوايف صوفيّه كم‌وبيش رسمى متداول بوده و اكنون هم ميان تمام فرقه‌ها به استثناى معدودى مستصوفان قطب‌نما و كسانى كه از بيم غوغا حفظ ظاهر شرع مى‌كنند معمول و مرسوم است يكى از موارد اختلاف شديد ما بين صوفى و متشرّع شمرده مى‌شود. فقهاى متشرّع در مذهب شيعه اكثر سماع را بعنوان غناء حرام مى‌دانند و بعضى به كراهت و برخى به اباحه و جواز بدون كراهت فتوى داده‌اند. (بقيه در صفحه بعد)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 180)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[فوائد سماع]**

و از جملۀ فوائد يكى آنست كه اصحاب رياضات و ارباب مجاهدات را از كثرت

4) (بقيه از صفحه قبل) امّا فقهاى اهل سنّت فرقۀ شافعيّه به‌طورى‌كه در كتاب شهادات شرح منهاج الطّالبين كه از كتب معتبر اين فرقه است تصريح شده مشهور غنا را حرام مى‌دانند (و ليس بحرام على المشهور) . و صريحا فتوى مى‌دهند كه تغنّى باشعار مباح است مگر در مواردى كه مشتمل بر فحش و هجو باشد. دف زدن در عروسى و ختان را نيز جائز مى‌دانند. از غناء بالاتر رقص را نيز حرام نمى‌دانند مگر آنكه شبيه فعل مخنّثان باشد، و ليكن استعمال آلات لهو و طرب را مثل تار و كمانچه و طنبور حرام مى‌شمارند. ابو الفرج ابن جوزى در كتاب تلبيس ابليس فصلى مشبع و مستوفى دربارۀ غناء و سماع و وجد و رقص صوفيان آورده و همۀ اين اعمال را از نظر شرعى حرام دانسته است. دربارۀ غناء و سماع مذاهب اربعۀ اهل سنّت را ذكر مى‌كند و مى‌گويد امّا احمد بن حنبل غنا در عصر او انشاد قصايد زهديّات بوده كه با تغنّى و لحن خوانده مى‌شده و رواياتى كه از وى در اين‌باره وارد شده مختلف است. و اختلاف روايات حنبليّه فقط راجع به تغنّى زهديّات است وگرنه غناء معمول زمان ما (يعنى زمان ابن جوزى متوفّى 597) نزديك احمد حنبل محظور و حرام است. -امّا مالك ابن انس بر خلاف اهل مدينه كه غناء را مباح مى‌دانستند در بعض روايات آن را از افعال فاسقان خوانده است. -امّا ابو حنيفه با اينكه شرب نبيذ را مباح مى‌داند غناء را از گناهان شمرده و فقهاء بصره و كوفه هم عموما آن را مكروه دانسته‌اند غير از عبد اللّه بن حسن عنبرى كه به اباحه فتوى داده است. -امّا شافعى در بعضى روايات غناء را لهو مكروه شبيه بباطل خوانده و غالب قدماى شافعيّه حكم به كراهت كرده و گروهى از متأخّران آن را مباح دانسته‌اند (تلبيس ابليس ص 228 ببعد چاپ مصر) . بالجمله عقيدۀ فقهاى اهل سنّت در اين موضوع مختلف است جمعى بتحريم و برخى به كراهت و گروهى به اباحه و رخصت و بعضى بتفصيل ما بين مورد حرمت و رخصت رأى داده‌اند. از جمله فقهاى نامدار شيعه كه به عقيدۀ اباحه و رخصت شهرت دارند و عقيدۀ آنها در مقابل فتاوى ديگر در كتب فقه استدلالى از قبيل مفتاح الكرامه و مكاسب شيخ انصارى و همچنين در كتب تراجم مانند روضات ميرزا محمّد باقر خوانسارى اصفهانى نقل شده، دو تن فقيه محدّث مشهور قرن يازدهم هجرى است يكى ملا محسن فيض محدّث كاشانى متوفّى 1091 و ديگر ملا محمد باقر سبزوارى متوفّى 1090 هجرى قمرى. محدّث كاشانى در كتاب وافى بعد از نقل اخبار و روايات مختلف دربارۀ غناء مى‌گويد كه از مجموع ادلّه چنين مستفاد مى‌شود كه حرمت غناء مخصوص است به مواردى كه مشتمل بر امرى حرام از فسوق (بقيه در صفحه بعد)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 181)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

معاملات گاه‌گاه اتّفاق افتد كه ملالتى و كلالتى در قلوب و نفوس حادث شود و قبضى

4) [بقيه از صفحه قبل] و معاصى باشد، از قبيل لعب بآلات لهو و گفتار دروغ و باطل و بلند شدن آواز زن و كشف محاسن او در حضور مردان نامحرم بدان‌گونه كه در عهد خلفاى اموى و عبّاسى متداول بوده است. وگرنه خود غناء فى نفسه بدون اقتران بمحرّمات شرعيّه، از محرّمات ذاتى شمرده نمى‌شود و تغنّى به اشعارى كه متضمّن مصالح دينى و اخروى و موجب توجّه بزهد و عبادت و رغبت در خيرات باشد حرام نيست. ملاّ محمّد باقر سبزوارى رساله‌يى مخصوص در غناء تأليف كرده و با ملاّ محسن فيض هم عقيده شده است. شيخ على شهيدى (شيخ علىّ بن شيخ محمّد بن شيخ حسن) صاحب حاشيه بر شرح لمعه كه از معاصران فيض و سبزوارى است نيز رساله‌يى در حرمت غناء بردّ قول فيض و سبزوارى نوشته و بر آنها سخت تاخته و تشنيعات عجيب بر سبزوارى رانده و معتقدان اباحۀ غنا و سماع را بحدّ كفر رسانده است. جمعى از علما و دانشمندان صوفيّه از قبيل شيخ ابو طالب مكى در قوت القلوب و امام ابو القاسم قشيرى در رسالۀ قشيريّه و امام محمد غزالى در احياء العلوم و كيمياى سعادت و ابو نصر سراج طوسى در كتاب اللّمع و ابو الحسن غزنوى در كشف المحجوب و شيخ شهاب الدين سهروردى در عوارف المعارف و ابو ابراهيم بخارى در شرح كتاب التعرّف لمذهب التصوّف و امثال ايشان از علماى متصوّفه، سعى كرده‌اند كه تصوّف را با تشرّع و طريقت را با شريعت وفق داده جواز و اباحۀ سماع و غناء را علاوه بر جهت ذوقى و عرفانى از جنبۀ شرعى نيز با ادلّۀ شرعيّه از آيات و اخبار و سيرۀ صحابه و تابعين اخبار ثابت كنند. شيخ ابو طالب مكّى (متوفّى 386) در (ج 3) قوت القلوب در ضمن فصل (مخاوف المحبّين و مقاماتهم فى الخوف ص 90 ببعد) وارد مبحث سماع و غناء شده و عقيدۀ اباحه را پذيرفته است با همان شرط كه از محدّث كاشانى نقل شد، يعنى در صورتى كه سماع و تغنّى مقترن با محرّمات شرعيّه نباشد. وى در اثناء فصل مزبور روايات و حكاياتى مبتنى بر جواز سماع نقل مى‌كند و يكجا مى‌گويد كه از زمان عطاء بن ابى رباح تا زمان ما پيوسته اين رسم در حجاز معمول بوده كه در ايّام تشريق كه افضل ايّام سال براى عبادت است سماع كنند و تاكنون هيچيك از علما بر اين عمل انكار نداشته‌اند. امام محمّد غزّالى در احياء العلوم (ج 2 كتاب آداب السّماع و الوجد) شرحى مشبع در وجد و سماع نوشته و اقوال و دلائل حرمت و كراهت و اباحۀ سماع را نقل كرده و خود بدلائل چند استحسانى و فقاهتى جانب اباحه را ترجيح داده است. در كيمياى سعادت نيز فصلى مفصّل نگاشته و عقيدۀ خود را مبتنى بر جواز و اباحۀ سماع ذكر كرده است. نگارنده در كتاب غزّالى‌نامه عقيدۀ او را بشرح نقل كرده‌ام. شيخ شهاب الدّين عمر سهروردى چهار باب (باب 22-25) از كتاب عوارف المعارف را ببحث در سماع اختصاص داده و بتفصيل سخن رانده و با ادلّه و شواهد عقيدۀ بزرگان صوفيّه را در اباحۀ [بقيه در صفحه بعد]

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 182)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و يأسى كه موجب فتور اعمال و قصور احوال بود طارى گردد. پس مشايخ متأخّر

4) [بقيه از صفحه قبل] وجد و سماع اثبات كرده است. -و همچنين علماى بزرگ ديگر از متصوّفه كه نام برديم در تأليفاتشان فصلى خاصّ در موضوع غناء و سماع آورده و همگى از روى دلائل شرعى معتقد به رخصت و اباحه شده و اين‌طور استنباط كرده‌اند كه غناء و سماع ذاتا حرام نيست مگر آنكه مقترن بامر محرّم عارضى باشد. و در اين صورت هم حرمت بالذّات متعلق بمقارنات مى‌شود نه باصل كيفيّت سماع. و بعضى از اين طايفه قدم بالاتر گذارده، در بعض موارد حكم باستحباب و وجوب كرده و گفته‌اند كه غناء خود حكمى شرعى ندارد و مانند پاره‌اى از عناوين ديگر از قبيل بيع و نكاح و امثال آن موضوع احكام خمسۀ تكليفيّه واقع مى‌شود. و حكم شرعى آن از وجوب و حرمت و كراهت و ندب و اباحه، بحسب موارد فرق مى‌كند. منشأ اختلاف فقها اختلاف رواياتى است كه دربارۀ غناء و مغنّى در هر دو طريقۀ شيعه و سنّى روايت شده و از يك دسته اخبار حكم اباحه و رخصت و از يك دسته منع و انكار مستفاد مى‌شود. اتّفاقا در هر دو جانب منع و رخصت، اخبار صحيح داريم. از اين جهت گروهى جانب منع و انكار را گرفته بر حرمت فتوى داده‌اند، و جمعى جانب رخصت را ترجيح داده و بعضى براى جمع ميان اخبار به كراهت معتقد گشته و پاره‌اى بتفصيل قائل شده موارد غناء و اغراض مغنّيان و مستمعان را مناط حكم قرار داده‌اند. از فقهاى شيعه كسانى كه قائل بتحريم غناء شده غالب دو مورد را استثنا كرده جائز شمرده‌اند. يكى حداء ابل و ديگر تغنّى زن در زفاف بشرط اينكه براى مرد نامحرم نباشد (مكاسب شيخ انصارى و مسالك شهيد ثانى) و از فقهاى سنّى آنها كه فتوى به حرمت داده غالبا علاوه بر دو مورد مذكور بعض موارد ديگر را از قبيل غناء حجيج و حماسه‌هاى مهيّج و تغنّى با شعار متزهّدان (اين‌گونه اشعار را زهديّات مى‌گويند) و نشيدهاى اعراب حتّى اگر با دف باشد استثناء كرده داخل در امور جائز و مباح شمرده‌اند (تلبيس ابليس ابن جوزى) . و همۀ فقها متّفق‌اند كه غناء در صورت داشتن مفسدۀ شرعى محظور و حرام است. از فقهاى شيعه شهيد ثانى در مسالك راجع باختلاف اخبار و اينكه در هر دو جانب روايات صحيحه داريم و بايد ما بين روايات مختلف جمع كرد مى‌گويد (ذهب جماعة من الاصحاب منهم العلاّمة فى التذكرة الى تحريم الغناء مطلقا استنادا الى اخبار مطلقة و وجوب الجمع بينها و بين ما دلّ على الجواز هنا من الاخبار الصحيحة متعين حذرا من اطراح المقيّد) . صاحب حدائق عقيدۀ فيض و سبزوارى و اخبارى را كه مورد تمسّك براى اباحه است و همچنين اخبار مخالف را كه دليل قائلان به حرمت است بتفصيل نقل كرده و جانب حرمت را ترجيح داده و ادلۀ جواز را جواب داده است. [بقيه در صفحه بعد]

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 183)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از بهر رفع اين عارضه و دفع اين حادثه، تركيبى روحانى از سماع اصوات طيّبه و الحان

4) [بقيه از صفحه قبل] صاحب مفتاح الكرامه مدّعى است كه اخبار متعارض را در موضوع غناء احصاء كرده و مى‌گويد كه مدرك فيض كاشانى و محقق سبزوارى در اباحۀ غناء دوازده خبر، و مدرك قائلان به حرمت مطلق بيست و پنج خبر است. و سه روايت نيز دليل بر تحريم استماع غناء، و پنج روايت هم دليل بر تحريم ثمن مغنيّه وارد است. امّا از كتب اهل سنّت بعد از احياء العلوم و پيش از عوارف المعارف از همه بيشتر و مفصّل‌تر در كتاب تلبيس ابليس ابن جوزى اخبار مختلف بطرق اهل سنّت نقل شده و شمارۀ اين روايات خيلى بيش از آن مقدار است كه در كتاب مفتاح الكرامه بطرق شيعه احصاء كرده است. ابن جوزى در اين موضوع بتفصيل بحث كرده و اخبار مختلف متعارض را آورده و خود قائل بتحريم شده و عقيده و ادلّۀ غزّالى و ابو طالب مكّى و گروه ديگر از اين طبقه علماى متصوّف را نقل و ردّ كرده و برايشان سخت تاخته است. بالجمله اختلاف عقايد فقهاى شيعه و سنّى دربارۀ غناء بيشتر از اين جهت ناشى است كه اخبار و رواياتشان در اين موضوع كاملا مختلف و متعارض است. و كسانى كه بجواز اعمّ يا كراهت يا بتفصيل و فرق ميان موارد معتقد شده خواسته‌اند ما بين اخبار متعارض جمع كرده باشند. نگارندۀ اين سطور جلال الدّين همائى مى‌گويد كه از مجموع ادلّه چنين مستفاد مى‌شود كه غناء خواه از مقولۀ فعل باشد يعنى بر كشيدن آواز با ترجيع طرب‌انگيز چنانكه شهيد ثانى در مسالك آورده است (الغناء بالمدّ مدّ الصّوت المشتمل على الترجيع المطرب) و خواه از مقولۀ كيف باشد يعنى آواز طرب‌انگيز چنانكه در قاموس ضبط مى‌كند (الغناء ككساء من الصّوت ما طرب به) يا بمعنى (سرود) به‌طورى‌كه در صراح اللغه تفسير كرده است، بهر معنى كه باشد بالذّات موضوع حكم شرعى نيست و آن را در رديف موضوعاتى نبايد شمرد كه حكم شرعى متعلق به طبيعت كليّه شده باشد بدون رعايت خصوصيّات موارد، بلكه در صورت تحقّق موضوع، تابع متعلّقات و مقترنات و اغراض و احوال و ديگر از امور مؤثّر در كيفيّت قول و سماع است. پس در صورتى كه مقترن به مفسدۀ شرعى يا عقلى باشد از قبيل ملاهى و مناهى و لغو و باطل و تهييج شهوات رديّه و امثال آن، حرام است. امّا در جايى كه خالى از مفسده يا متضمّن مصلحتى شرعى و عقلى باشد از قبيل معالجۀ بيمار و انصراف خاطر از علائق شوم دنيوى و توجّه بامور ممدوح معنوى و امثال آن، حكم بتحريم مطلق نتوان كرد. منشأ اختلاف روايات هم شايد اختلاف در همين گونه اغراض و مقترنات باشد. آنكه گفتيم در صورت تحقّق موضوع، باين نظر است كه اصل موضوع غناء، امرى محقّق و مسلّم نيست و عرف در تشخيص موضوع غناء بقول فقها مختلف و مضطرب است. چه موسيقى و غناء و الحان مطرب و مهيّج نزديك اقوام و ملل كاملا اختلاف دارد. چه بسا كه لحنى براى يك قوم [بقيه در صفحه بعد]

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 184)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

متناسبه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1011)و اشعار مهيّجۀ مشوّقه بر وجهى كه مشروع بود نموده‌اند و ايشان را بر تناول آن بوقت حاجت تحريض فرموده تا بدان واسطه كلالت و ملالت از ايشان

1) -مناسبه: خ. [بقيه از صفحه قبل] طرب‌انگيز و هيجان‌خيز، و در پيش قوم ديگر اصلا مكروه و نامطبوع باشد. از آداب و عادات و غرائز و وجدانيّات ملل و اقوام گذشته، اصناف و افراد يك ملّت هم در ذوق و احساس الحان و اصوات مختلف‌اند. بالجمله موضوع غناء چنانكه خود فقها هم متعرّض شده‌اند موضوعى ثابت و محرز نيست و عرف و عادت در تعيين موضوع اضطراب دارد. از آيات قرآنى هم آيه‌يى كه صريح در حرمت موضوع مطلق باشد نداريم. چه آياتى كه مورد تمسّك قائلان به حرمت شده است از قبيل (و من النّاس من يشترى لهو الحديث ليضلّ به عن سبيل اللّه بغير علم) و (اجتنبوا قول الزّور) و (لا يشهدون الزّور) كه در كتب فقه و تفسير شيعه از قبيل آيات الاحكام جزائرى و مكاسب شيخ انصارى و تفسير ابو الفتوح رازى متعرّض شده‌اند، هيچ‌كدام صريح در تحريم سماع و غناء مطلق نيست. و همچنين آيات ديگر از قبيل (و استفزز من استطعت منهم بصوتك) و (انتم سامدون) كه علاوه بر آيات مزبوره دليل فقهاى سنّى از قبيل ابن جوزى در تحريم غناء و سماع شده است. اخبار و روايات هم به‌طورى‌كه گفتيم مختلف و متعارض است. از لحن همان اخبار نيز كه منشأ قول بتحريم شده است، حرمت ذاتى مطلق استفاده نمى‌شود. بلكه مدار حكم بدست مى‌آيد كه تحريم از جنبۀ لهو و لغو و باطل است نه راجع به كيفيّت تغنّى و سماع. چيزى كه هست بعضى از مدار و مناط حكم علّيت فهميده و گفته‌اند كه تحريم شارع براى اين است كه غناء را از افراد لهو و لعب و لغو و باطل قرار داده. و در حقيقت كبراى قياس را ذكر كرده نه اينكه مقصودش اين باشد كه حرمت داير مدار لهو و لعب است و اگر از غناء مقصود لهو نباشد حرمت نخواهد داشت. هر چه گو باش فرض تحريم بواسطۀ لهو و لعب است نه بواسطۀ اصل موضوع. شيخ مرتضى انصارى رحمه اللّه با اينكه ظاهرا در موضوع غناء با فيض دمساز و هم‌آواز نيست در كتاب مكاسب گويد «فالمحصّل من الادلّة حرمة الصوت المرجّع فيه على سبيل اللهو فكلّ صوت يكون لهوا بكيفيّته و معدودا من الحان اهل الفسوق و المعاصى فهو حرام و ان فرض انّه ليس بغناء و كلّ ما لا تعدّ لهوا فليس بحرام و ان فرض صدق الغناء عليه فرضا غير محقّق لعدم الدّليل على حرمة الغناء الاّ من حيث كونه باطلا و لهوا و لغوا و زورا» مقصود شيخ انصارى ظاهرا بيان علّت تحريم است نه قول بتفصيل چنانكه بعض متأخّران فهميده‌اند. از طرف ديگر مى‌توان گفت كه اخبار غناء اصلا متعارض نيستند بلكه در يك مورد مخصوص كه اقتران بمحرّمات باشد، صريحا تحريم شده و در موردى كه مقترن بمحرّمات نباشد حكم بجواز داده است [بقيه در صفحه بعد]

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 185)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مرتفع شود و ديگرباره از سر شدّت شوق و حدّت شعف روى بمعاملات آرند.

فايدۀ دوم آنك سالكان را در اثناء سير و سلوك بسبب ظهور و استيلاى صفات

1) [بقيه از صفحه قبل] پس هر كدام از دو دسته روايات ناظر به موردى خاصّ است، و از اين جهت تعارض نخواهد داشت. و در صورتى هم كه تعارض را مسلّم بدانيم مى‌گوييم كه اخبار متعارض متساقطاند و چون دليل مسلّمى از كتاب و سنّت و اجماع در دست نيست، متوسّل باصل عملى بايد شد و برگشت امر خواه بشبهات حكميّه و خواه بشبهات موضوعيّه باشد، از مجارى اصل برائت خواهد بود. وانگهى ميان فقها و اصوليان مسلّم است كه تا ممكن باشد جمع ما بين متعارضات را بهتر از طرح دانند و اگر بخواهيم ميان اخبار متعارض جمع كنيم حكم بتحريم مطلق در عموم افراد نتوانيم كرد. امّا قائلان بتحريم مطلق در فرقۀ شيعه اوّلا مدّعى اجماع شده و ثانيا براى دليل استنباط خود مى‌گويند كه از روى اجماع و مجموع ادلّۀ سنّت و كتاب، علم اجمالى داريم بر اينكه يك فرد از افراد غناء مسلّما تحريم شده است. نهايت آنكه ما بين افراد متعدّد مشتبه ترديد داريم و در اين صورت بايد بحكم علم اجمالى از همۀ موارد مشتبه مشكوك مانند ديگر شبهات محصوره به قاعدۀ اشتغال اجتناب كنيم. اين استدلال در صورتى قابل قبول است كه اوّلا حصول علم اجمالى را مسلّم بدانيم. چه ممكن است كه مخالف اصلا منكر علم اجمالى بشود و بگويد كه اجماع محقّق نيست و از كتاب و سنّت هم چنين علمى در اين موضوع حاصل نمى‌شود. يا بگويد كه محصّل ادلّۀ كتاب و سنّت علم تفصيلى است. يعنى حكم تحريم بدون شك و شبهه در مورد اقتران به ملاهى و مناهى است و در موارد ديگر شكّى در رخصت و اباحه نيست. و درصورتى‌كه شكّى باشد شك بدوى است كه حكمش به بركت اصل برائت معلوم مى‌شود. و ثانيا علم اجمالى را منجّز تكليف بدانيم، چه دراين‌باره كه علم اجمالى منجّز حكم تكليفى است يا نه؟ ما بين اصوليان اختلافست. و ثالثا علم اجمالى را قابل انحلال ندانيم. چه ممكن است گفته شود كه علم اجمالى در اين مورد نظير اقلّ و اكثر ارتباطى منحلّ بعلم تفصيلى و شك بدوى مى‌شود و شكّ بدوى بى‌شبهه مجراى اصل برائت است. بارى دراين‌باره سخن بسيار و قيل و قال فراوان است و اينجا بيش از اين مقدار بحث در اين موضوع شايسته نيست. اينك بنقل گفتار بعض دانشمندان صوفيّه مى‌پردازم. دانشمندان صوفيّه جهات شرعى را از نظر دور نمى‌دارند و با رعايت جنبۀ شرعى مى‌گويند كه سماع و غناء در جايى كه مقترن به ملاهى و مناهى و ملازم با مفسدۀ شرعى باشد حرام است و بعضى دراين‌باره مبالغه كرده‌اند. شيخ ابو طالب مكّى در قوت القلوب سماع را بحسب موارد و اغراض مستمعان بحرام و حلال و مشتبه تقسيم كرده است باين عبارت «فى السّماع حرام و حلال و شبهة فمن سمعه بنفس بمشاهدة هوي و شهوة فهو [بقيه در صفحه بعد]

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 186)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نفوس وقفات و حجبات بسيار افتد كه بدان سبب مدّتى طريق مزيد احوال برايشان مسدود گردد. و بطول فراق، سورت اشتياق نقصان پذيرد. پس ممكن بود كه مستمع را در سماع الجان لذيذ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1012)يا غزلى كه وصف الحال او بود، حالى غريب كه تحريك دواعى شوق و تهييج نوازع محبّت كند روى نمايد و آن وقفه يا حجبه از پيش برخيزد و باب مزيد مفتوح شود.

فايدۀ سوم آنك اهل سلوك را كه حال ايشان هنوز از سير بطير و سلوك بجذبه و محبّى بمحبوبى نينجاميده باشد، در اثناء سماع ممكن بود كه سمع روح مفتوح گردد

1) -لذيذه: خ. [بقيه از صفحه قبل] حرام و من سمعه بمعقوله على صفة مباح من جاريته و زوجته كان شبهة لدخول اللهو فيه و فعل هذا بعض السّلف من التابعين و من سمعه بقلب بمشاهدة معان تدلّه على الدّليل و تشهده طرقات الجليل فهذا مباح و لا يصحّ الاّ لاهله ممّن كان له نصيب منه» . در كشف المحجوب (ص 508-546) در سماع و اقسام و آداب آن گفتگو مى‌كند و يك جا مى‌نويسد «هر كه گويد كه مرا بالحان و اصوات و مزامير خوش نيست يا دروغ مى‌گويد يا نفاق مى‌كند و يا حسّ ندارد و از جمله مردمان و ستوران برون باشد منع گروهى از آن بدانست كه رعايت امر خداوند كنند و فقها متّفق‌اند كه چون ادوات ملاهى نباشد و اندر دل فسقى پديدار نيايد شنيدن آن مباحست و بدين آثار و اخبار بسيار آرند ص 533» در شرح كتاب التعرّف لمذهب التصوّف (او اخرج 4 ص 195 ببعد) فصلى در سماع دارد و يكجا مى‌نويسد «سماع چون لهو و طرب باشد آن خود حرام و معصيت است و هر كه حرام و معصيت استعمال كند و حرام دارد فاسق است و هر كه حلال دارد كافر است» . و در جاى ديگر باز اين معنى را تكرار مى‌كند «هر كس تلهّى سماع كند حرام است سماعش همچو من امير است. اگر حرام دارد و استعمال كند فاسق است و اگر حلال دارد كافر است مذهب و اعتقاد بزرگان اين است كه ياد كرديم» . در متن كتاب حاضر خود عزّ الدين محمود رحمه اللّه عقايد و اقوال مشايخ بزرگ را دربارۀ سماع بتفصيل نقل كرده است. بيش از اين بنقل اقوال نمى‌پردازيم. ناگفته نماند كه به عقيدۀ نگارنده سماع و وجد و رقص و خرقه پاره كردن و امثال اين كارها مثل بسيارى از آداب ديگر صوفيان در آغاز امر چنين بوده كه از سالكى مجذوب از خود بى‌خبر در حال جذبه و استغراق عملى سرزده و آنگاه ديگران بتقليد عمل او را جزو سنن و آداب معمولۀ اهل سلوك در آورده و رفته رفته كار بدست مقلّدان خام افتاده و زاغان سياه به دغل‌كارى بانگ بازان سپيد آموخته‌اند بر سماع راست هر تن چير نيست طعمۀ هر مرغكى انجير نيست خاصه مرغ مردۀ پوسيده‌يى پرخيالى اعمى بى‌ديده‌يى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 187)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و لذّت خطاب ازل و عهد اوّل ياد آيد و طاير روح به يك نهضه و نفضه غبار هستى و نداوت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1013)حدوث از خود بيفشاند و از غواشى قلب و نفس و جملۀ اكوان مجرّد گردد چنانك گفته‌اند و انّى ليعرونى لذكراك نفضة كما ينفض العصفور بلّله القطر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1014)  
و آنگاه در فضاى قرب ذات در طيران آيد و سير سالك بطير مبدّل شود و سلوكش بجذبه و محبّى بمحبوبى و يك لحظه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1015)چندان راه قطع كند كه سالها بسير و سلوك در غير سماع نتواند كرد.

و اگر منكر سماع اين فوائد را بآفات كه در سماع متوقّع بود مقابله كند، گوييم دفع آن آفات واجب آيد و بامكان وقوع آن ترك سماع لازم نگردد.

خير [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1016)الاعمال كه صلاتست، در حقّ بعضى موجب فلاح است چنانك قد افلح المؤمنون الّذين هم فى صلاتهم خاشعون [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1017)و در حقّ بعضى سبب ويل چنانك فويل للمصلّين الّذين هم عن صلاتهم ساهون [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1018). و با وجود احتمال سهو و غفلت كه موجب ويل‌اند، ترك صلاة جائز [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1019)نبود. و انصاف آنست كه در اين زمان، سماع بر وجهى كه عادت اهل روزگار و متصوّفۀ رسمى است، عين وبال و محلّ انكار است. چه بيشتر جمعيّت‌ها كه در اين وقت مشاهده مى‌رود بناى آن بر دواعى نفسانى و حظوظ طبيعى [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1020)است، نه بر قاعدۀ صدق و اخلاص و طلب مزيد حال كه وضع اين طريق در اصل بر آن اساس بوده است. و جماعتى را باعث بر حضور مجلس سماع، داعيۀ تناول طعامى كه در آن مجمع متوقّع بود، و طايفه‌يى را ميل برقص و لهو [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1021)و طرب و عشرت، و قومى را رغبت به مشاهدۀ منكرات و مكروهات، و جمعى را استجلاب اقسام دنيوى، و بعضى را

1) -و لوث: خ.

2) -يعنى چون ترا ياد كنم لرزش بر اندامم افتد همچون گنجشك كه از باران تر شده باشد. اين شعر از ابو صخر هذلى است در جزو قصيده‌يى كه بيت ذيل هم از آنست اما و الّذي ابكى و اضحك و الّذي امات و أحيا و الّذي امره الامر بيت متن از شواهد باب مفعول له است در شرح سيوطى بر الفيۀ ابن مالك و بعض كلماتش باختلاف روايات نقل شده. بجاى (ليعرونى) در بعض روايات (لتعرونى) -و بجاى (نفضة) باختلاف روايات (هزة) و (رعدة) و (فترة) -و بجاى (كما ينفض) در بعض روايات (كما انتفض) نقل شده است. رجوع شود بكتاب الاشباه و النظائر سيوطى ج 3.

3) -و لحظه‌يى: خ.

4) -و خير: خ.

5) -س مؤمنون آيه 1-2 ج 18

6) -س ماعون آيه 4-5 ج 30

7) -واجب: خ.

8) -طبيعت: م.

9) -بلهو و رقص: م

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 188)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اظهار وجد، و حال بتلبيس و محال، و گروهى را گرم داشتن بازار تشيّخ و ترويج متاع تصنّع، و اين جمله محض و بال و عين ضلال است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1022)و محلّ انكار اهل ديانات. و هر مجمع كه بناى آن بر يكى از اين مقاصد بود، طلب مزيد حال و صفاى باطن و جمعيّت خاطر از آنجا متعذّر و متعسّر باشد و احتراز نمودن از آن طريق اولى. و بساط اين شكايت نه در اين عهد بلكه در زمان رئيس القوم جنيد رحمة اللّه عليه كه وقت ظهور مشايخ و اجتماع صوفيان بود مبسوط بوده است و جنيد در آخر حال سماع غنا نمى‌كرد گفتند اكنون چرا آن را سماع نكنى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1023)گفت مع من يعنى با كه سماع كنم، گفتند تسمع لنفسك از براى خود بشنو، گفت عمّن از كه بشنوم. و اين قول اشارت بدانست كه سماع با ياران همدرد بايد كرد، و از كسى بايد شنيد كه صاحب درد بود، و از سر صدق و ارادت گويد، نه بجهت محض اجرت. و اين هر دو مطلوب در آن زمان عزيز و مفقود بوده است فكيف بنافى هذا الزّمان. پس اگر كسى را حضور چنين جمعى دست دهد فكفي بذلك غنيمة و الاّ ترك آن سلامت دين را اولى داند.

و شك نيست كه آواز خوش از جملۀ نعمتهاى الهى است. و در تفسير اين آيت كه يَزِيدُ فِي اَلْخَلْقِ مٰا يَشٰاءُ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1024)آورده‌اند كه اين [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1025)زيادت آواز خوش است.

و چه عجب كه روح انسانى را بسماع اصوات طيّبه و نغمات متناسبه التذاذى و استرواحى بود و حال آنست كه روح بعضى از حيوانات از آن لذّت يابد چنانكه اشتر به نغمۀ حدا بارهاى گران به‌آسانى بكشد و به يك منزل چندين منازل [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1026)از سر نشاط طى كند.

حكايت است از دقى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1027)رحمه اللّه كه وقتى در باديه به قبيله‌اى از قبايل عرب

1) -و اين محض گناه و عين وبال است: خ.

2) -گفتند چرا سماع نمى‌كنى: خ.

3) -س فاطر آيه 1 ج 22

4) -آن: م.

5) -بكشد و چند منزل: خ.

6) -دقّى بدال مهمله وقاف مراد ابو بكر محمّد بن داود دينورى است معروف به (دقى) از مشايخ قرن چهارم از اصحاب زقاق و ابن جلاء كه در شام اقامت داشت و بيش از صد سال عمر كرد و در دمشق بعد از سنۀ 350 فوت شد. -در نسخۀ(خ) رقّى به راء مهمله و قاف نوشته است و اگر اين نسخه صحيح باشد مراد ابو اسحاق رقّى ابراهيم بن داود قصّار است از مشايخ سدۀ چهارم از اقران جنيد و ابن جلاء كه عمر طولانى كرد و بنوشتۀ قشيرى (رسالۀ قشيريّه ص 25) تا سال 326 حيات داشت و بضبط ابن جوزى (صفة الصفوة ج 4 ص 169) در آن سال وفات يافت. و متن صحيح است زيرا كه حكايت از رسالۀ قشيرى گرفته شده و آنجا نام ابو بكر محمّد بن داود دينورى را تصريح كرده است

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 189)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

برسيدم. يكى از ايشان مرا به خانۀ خود فروآورد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1028)و ضيافت كرد و پيش از احضار طعام غلامى را ديدم سياه در آن خانه بند برنهاده [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1029)و اشترى چند مرده بر در خيمه افتاده. آن غلام مرا گفت تو امشب مهمانى و مولاى من مهمان را سخت گرامى دارد توقّع [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1030)چنانست كه شفاعت كنى تا مرا از اين بند خلاص دهد. چون طعام حاضر كرد گفتم نخورم تا اين بنده را خلاص دهى. گفت اين غلام مال مرا همه تلف كرد و مرا بر خاك فقر نشاند. گفتم بچه سبب. گفت تعيّش من از منافع اين اشتران بودى و اين غلام آوازى به‌غايت خوش دارد. بارهاى گران برايشان حمل كرد و به نغمۀ حدا ايشان را گرم براند تا راه سه روزه به يك روز قطع كردند. چون بمنزل رسيدند و بارها بينداختند همه بيفتادند و جان بدادند. اكنون او را به تو بخشيدم. روز ديگر خواستم كه آواز او را بشنوم و حال هيمان اشتر از استماع نغمات او مشاهده كنم. مضيف غلام را بفرمود تا نغمۀ حدا آغاز كرد. اشترى آنجا بسته بود، چون آواز او بشنيد بر سر بگرديد و ريسمان بگسست و من نيز از غايت خوشى آواز او بى‌هوش گشتم، و بيفتادم، تا مضيف اشارت كرد بغلام كه بس.

و هر كه از آواز خوش لذّت نيابد نشان آنست كه دلش مرده است يا سمع باطنش باطل گشته إِنَّكَ لاٰ تُسْمِعُ اَلْمَوْتىٰ وَ لاٰ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ اَلدُّعٰاءَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1031)و إِنَّهُمْ عَنِ اَلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1032)وصف حال اين طايفه است. وقتى شافعى در راهى مى‌گذشت. يكى با او همراه شد به جايى رسيد كه [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1033)قوّالى نغمه‌يى مى‌كرد، بايستاد و با آن همراه گفت كه تو از اين سماع در خود هيچ طرب مى‌يابى، گفت نه. گفت پس معلوم شد كه حسّ باطن ندارى. از جنيد پرسيدند كه سبب چيست كه شخصى آرميده با وقار، ناگاه آوازى مى‌شنود، اضطراب [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1034)و قلق در نهاد او مى‌افتد و از وى حركات غير معتاد صادر مى‌شود. گفت حق تعالى در عهد ازل و ميثاق اوّل با ذرّات ذرّيّات بنى‌آدم خطاب أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1035)كرد، حلاوت آن خطاب و عذوبت آن كلام در مسامع ارواح

1) -مرا به خانه برد: خ.

2) -بند بر پاى نهاده: خ.

3) -و توقّع: خ.

4) -س نمل آيه 72 ج 20

5) -س شعراء 212 ج 19

6) -خ (كه) ندارد.

7) -و اضطراب: م.

8) -س اعراف آيه 171 ج 9

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 190)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ايشان بماند. لاجرم هرگاه كه آوازى خوش [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1036)بشنوند لذّت آن خطابشان ياد آيد و بذوق آن در حركت آيند. و اين معنى مطابق قول ذو النون مصرى است كه الاصوات الطّيّبة مخاطبات و اشارات الهية استودعها عند كلّ طيّب و طيّبة.

سمنون محبّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1037)رحمه اللّه گويد السّماع نداء من الحقّ للارواح و الوجد عبارة عن اجابة الارواح لذلك النّداء و الغشى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1038)عبارة عن الوصول الى الحقّ و البكاء اثر من آثار فرح الوصول. و اين بكا كه سمنون ياد كرد نوعى است از انواع بكاء [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1039)كه آن را بكاء فرح خوانند. چه سبب بكا يا خوف بود يا شوق يا فرح يا وجدان. و شيخ الاسلام در عوارف آورده است كه بكاء وجدان ديگر است و بكاء فرح ديگر. بكاء فرح آنست كه كسى از فرط سرور بگريد چنانك ناگاه فرزند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1040)يا محبوبى منقطع الخبر از سفر بازآيد، محبّ مشتاق را از غايت فرح گريه پديد آيد و در اين معنى گفته‌اند طفح السّرور علىّ حتّى انّنى من عظم ما قد سرّنى ابكانى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1041)  
و امّا بكاء وجدان آنست كه چون لمحه‌يى از لوامح حقّ اليقين طارق شود و صدمۀ قدم بر حدوث آيد بقيّۀ وجود واجد كه سمت حدثان دارد در تصادم قدم و حدوث بطريق ترشّح برخيزد و اثر اين حال در صورت توكّف [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1042)قطرات عبرات ظاهر شود.

و گفته‌اند لا يصلح السّماع الاّ لمن كان نفسه ميّتة و قلبه حيّا. و ابو على دقاق گفته است السّماع حرام على العوام لانّهم يسمعون بحياة نفوسهم مباح للزهاد لانّهم من ارباب المجاهدات مستحبّ لاصحابنا لانّهم يسمعون بحياة

1) -آواز خوش: خ.

2) -ابو القاسم سمنون بن حمزه اصلش از بصره و ساكن بغداد از مشايخ صوفيّه جزو اصحاب سرى سقطى و ابو احمد قلانسى و محمّد بن على قصّاب بود. بنوشتۀ رسالۀ قشيريّه [ص 22]قبل از جنيد و بنوشتۀ صفة الصّفوة [ج 2 ص 242]بعد از جنيد وفات يافت و اللّه العالم.

3) -و الغنا: خ.

4) -بكائى: م.

5) -فرزندى: خ.

6) -يعنى شادى و سرورم لبريز گشت تا جايى كه از بسيارى شادى بگريه افتادم.

7) -توكّف: چكيدن باران از سقف خانه.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 191)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قلوبهم. و از شبلى پرسيدند كه سماع چيست گفت ظاهره فتنه و باطنه عبرة فمن حصل له معرفة الإشارات حلّ له استماع العبرة و الاّ فقد ابتلى بالفتنة و جنيد رحمه اللّه گفته است السّماع فتنة لمن طلبه و ترويح لمن وجده.

و خاصيّت سماع آنست كه هر چه بر ولايت بشريّت سلطنت دارد آن را تقويت كند و غالب‌تر گرداند. پس در حقّ طايفه‌يى كه سرّ ايشان به محبّت و ارادت حق مشغول و متعلّق بود، سماع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1043)ممدّ و معاون باشد بر طلب كمال. و در حقّ بعضى كه ضمير ايشان به هوا ممتلى بود موجب هلاك و وبال. و از اينجاست منشأ اختلاف اقوال ائمّه در تحليل و تحريم سماع. ذو النون گفته است السّماع وارد حقّ جاء يزعج القلوب الى الحقّ فمن أصغى اليه بحقّ تحقّق و من اصغى اليه بنفس تزندق.

و وجد در سماع اگر چه كمال حال مبتديان است و ليكن نقصان حال منتهيان است. چه وجد عبارت است از باز يافتن حال شهود و باز يافتن بعد از گم كردن بود.

پس واجد در سماع به حقيقت فاقد بود. و سبب فقدان حال شهود، ظهور صفات وجود.

و صفات وجود يا ظلمانى بود و آن صفات نفسانى است كه حجب مبطلان است. يا نورانى و آن صفات قلبى است كه حجب محقّقان است. و مثار وجد در سماع يا مجرّد نغمات طيّبه و اصوات متناسبه باشد، و تلذّذ از آن نصيب روح بود و بس. يا مجموع اصوات با معانى ابيات، و التذاذ از آن مشترك بود ميان ارواح و قلوب در حقّ محقّقان، و ميان ارواح و نفوس در حقّ مبطلان. و در مجرّد نغمات كه روح باستلذاذ از آن متفرّد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1044)بود قلب استراق سمع كند در حقّ محقّ، و نفس در حقّ مبطل. و منتهيان را كه بجهت خلاص از حجاب وجود، حال شهود دايم بود و سماع مخاطبات سرّى متواتر، سماع الحان ازعاج نتواند كرد. چه انزعاج بواسطۀ هجوم حالى غريب پديد آيد. و اهل شهود دايم و سماع متواتر را حال شهود و سماع خطاب، غريب و عجيب ننمايد. لاجرم از آن منزعج نشوند.

1) -سمع: م.

2) -منفرد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 192)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يكى از اصحاب سهل عبد اللّه تسترى رحمه اللّه حكايت كند كه چندين سال در صحبت سهل بودم. هرگز نديدم كه بسماع چيزى از ذكر و قرآن و غير آن متغيّر شد تا آخر عمر پيش او اين آيت بخواندند كه فَالْيَوْمَ لاٰ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1045)ناگاه حال بروى بگرديد و چنان بلرزيد كه نزديك بود بيفتد، بعد از آن از وى سبب آن پرسيدم گفت نعم لحقنى ضعف. و همچنين وقتى بسماع اين آيت كه اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ اَلْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1046)متغيّر شد و در اضطراب و حركت آمد. بعد از آن چون بقرار خود بازگشت، ابن سالم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1047)كه از جملۀ اصحاب او بود از آن حال سؤال كرد جواب داد كه آن از ضعف بود. گفتند اگر آن ضعف بود پس قوّت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1048)چه باشد گفت قوّت آن بود كه هيچ وارد بشخص فرونيايد الاّ كه بقوّت حال آن را ابتلاع نمايد و فروخورد و از آن متغيّر نشود.

وقتى ممشاد دينورى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1049)جايى بگذشت طايفۀ مبتديان در سماع بودند چون او را بديدند سماع ترك كردند. گفت همچنان بر سر حال خود رويد كه اگر جملۀ ملاهى دنيا در گوش من جمع گردد هيچ ذرّه‌يى قصد مرا مشغول نگرداند و درد مرا شفا ندهد. و از سهل عبد اللّه روايتست كه گفت حالى قبل الصّلاة كحالى في الصّلاة، و اين اشارت است بدوام حال شهود. و هر كرا [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1050)اين مقام بود حال او در سماع همچنان بود كه پيش از سماع. و هر دل كه پيوسته حاضر بود و القاء سمع كند از هر آوازى كه بدو رسد خطابى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1051)الهى فهم كند پس سماع او موقوف نبود بر نغمات و الحان

1) -س حديد آيه 14 ج 27

2) -س فرقان آيه 28 ج 19

3) -ابو الحسن احمد بن محمّد بن سالم از اصحاب خاصّ سهل تسترى بود در طرايق الحقائق ص 189 تاريخ وفات او را 356 نقل كرده است (؟) .

4) -اگر آن از ضعف بود قوّت: خ.

5) -ممشاد دينورى از مشايخ صوفيّۀ قرن سوم هجرى است در سال 299 درگذشت. براى ترجمۀ حالش رجوع شود به رسالۀ قشيريّه و صفة الصفوة و نفحات الانس و تذكرة الاولياء. كلمۀ[ممشاد] شايد مخفّف [محمشاد]باشد كه در اصل [محمّد شاد]بوده است مانند [احمشاد]كه اصلش [احمد شاد]است. رئيس كرّاميّه در زمان سلطان محمود غزنوى ابو اسحاق محمشاد نام داشت.

6) -و هر كه او را: خ.

7) -خطاب: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 193)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آدمى چنانك ابو عثمان مغربى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1052)گويد من ادّعى السّماع و لم يسمع من صوت الطّيور و صرير الباب و تصفيق الرّياح فاعلم انّ دعواه افتراء و باطل.

بلكه چنان شود كه سماع او از اندرون خود بود و محتاج مسمعى خارجى نباشد.

چنانكه حصرى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1053)گويد ايش اعمل بسماع ينقطع اذا انقطع من يسمع منه ينبغى ان يكون سماعك متّصلا غير منقطع. و اين‌چنين كس كه سماع او متّصل باشد پيوسته بدل حاضر غيب بود و گوش باطنش [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1054)از حديث النّفس خالى.

پس گاه خطاب الهى شنود و گاه تسبيح ذرّات وجود. و گاه از داخل شنود و گاه از خارج.

وقتى شبلى شنيد كه در بازار بغداد يكى مى‌گفت خيار ده به دانگى. فرياد بر آورد و گفت چون خيار [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1055)ده به دانگى بود حال اشرار خود چگونه بود.

وقتى صاحب‌دلى شنيد كه منادى بانگ مى‌زد كه سعتر برّى. بيفتاد و بيخود شد.

چون به خود باز آمد پرسيدند كه سبب چه بود. گفت من از حق شنيدم كه مى‌گفت اسع تر برّى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1056). روايت است از امير المؤمنين على عليه السّلام كه وقتى بانگ ناقوس شنيد، با اصحاب گفت شما مى‌دانيد كه او چه مى‌گويد گفتند نه، گفت مى‌گويد

1) -ابو عثمان مغربى سعيد بن سلام از اكابر مشايخ صوفيّه در قرن چهارم هجرى بود و با حبيب مغربى و ابو عمرو زجاجى و ابن كاتب صحبت داشت و در نيشابور به سال 373 در گذشت [رسالۀ قشيرى ص 29]

2) -ابو الحسن حصرى علىّ بن ابراهيم بصرى از مشايخ صوفيّۀ بغداد بود و بضبط رسالۀ قشيرى و كامل ابن اثير در سال 371 درگذشت همان سال كه ابو عبد اللّه محمّد بن خفيف شيرازى فوت شد. -در نسخۀ[خ]حضرمى نوشته و يك نفر بنام ابو عبد اللّه حضرمى در نفحات الانس ذكر شده كه معاصر مرتعش نيشابورى متوفّى 328 بوده است. امّا حضرمى [عبد اللّه بن عماد]از مردم حضرموت كه پسرش علاء بن حضرمى در جزو صحابه بوده و در سال 21 هجرى و بقولى سنۀ 14 يا 15 در گذشته و ترجمۀ حالش در صفة الصفوة [ج 1 ص 290]و همچنين در كتاب الاصابه نوشته شده است در اين مقام به‌هيچ‌وجه مناسب نيست. مطابق مآخذ ديگر متن صحيح است.

3) -گوش دلش: م.

4) -گفت جائى كه خيار: خ.

5) -مطابق بعض روايات گفت شنيدم [سع تر برّى]. مطابق متن فعل امر است از سعى بمعنى كوشش و بنابراين روايت فعل امر است از وسعت بمعنى گشايش. روايت متن را معنى صحيح‌تر و روايت ديگر را تشابه لفظى بيشتر است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 194)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سبحان اللّه حقّا حقّا انّ المولى صمد يبقي.

و ابو عبد الرحمن سلمى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1057)روايت كند كه وقتى در پيش ابو عثمان مغربى رفتم و بكره‌اى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1058)آنجا بر كار نهاده بود و كسى بدان آب از چاه مى‌كشد. و بكره آوازى مى‌كرد. ابو عثمان مرا گفت يا با عبد الرّحمن مى‌دانى كه بكره چه مى‌گويد.

گفتم نه. گفت، مى‌گويد اللّه اللّه.

و گفته‌اند اهل سماع سه طبقه‌اند. طبقه‌يى ابناء حقايق، و ايشان در سماع مخاطبۀ حق شنوند با خود. و طبقۀ ديگر اهل مناجات كه بواسطۀ معانى ابيات كه در سماع شنوند با حق بدل خطاب كنند و ايشان بصدق مطالب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1059)باشند در آنچه بدان اشارت مى‌كنند بحق. و طبقۀ سوم فقراى مجرّد كه جملۀ علاقات دنيا و آفات قطع كرده باشند و سماع ايشان بطيبة القلب بود و اين طايفه به سلامت نزديكتر بود.

**فصل دهم در آداب سماع**

از جملۀ آداب سماع اوّل آنست كه اخلاص نيّت بر حضور مجمع سماع مقدّم دارند و باز جويند كه باعث بر آن چيست. اگر مطلوبى نفسانى بود از آن احتراز واجب دانند. و اگر داعيۀ صدق و ارادت و طلب مزيد حال و شمول بركت جمع بود مجرّد از شوايب هوا و دواعى طبيعت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1060)و حال آنكه در آن مجمع شيخى يا مقدّمى كه حضور او مغتنم بود حاضر باشد يا اهل سماع اخوان موافق و طالبان صادق باشند، توفيق چنين صحبتى غنيمت بايد شمرد. و اگر از شايبۀ هوا و ضميمۀ طبيعت صافى و خالص نبود در تخليص و تصفيۀ آن، دقايق نظر و لطائف عمل بتقديم بايد رسانيد. اگر باعث اوّل داعيۀ صدق و طلب مزيد حال بود و بعد از آن شايبۀ نفسانى با آن منضمّ گردد، اعتبار باعث اوّل را بود. و فساد انضمام شايبۀ هوا را بصدق انابت با حق و استغاثت از شرّ نفس و تقديم استخارت تدارك بايد كرد. و اگر باعث اوّل داعيۀ نفسانى بود و آنگاه بجهت

1) -شيخ ابو عبد الرحمن محمد بن حسين سلّمى نيشابورى مؤلّف طبقات الصوفيّة از بزرگان علماى متصوّفه بود. وفاتش بضبط يافعى و طبقات الشافعيّة و نفحات الانس در سال 412 واقع شد.

2) -بكره: بفتح باء و سكون كاف بمعنى چرخ چاه است. بفتح باء و كاف هر دو نيز ضبط شده.

3) -مطالبت: خ.

4) -طبيعى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 195)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ترخّص در آن نيّتى صالح بدان پيوندد، داعيۀ سابق را معتبر دارند نه نيّت لاحق را.

و احتراز از چنين اجتماعى لازم دانند. و اگر معلوم بود كه مجمع سماع مشتمل است بر بعضى محرّمات و منكرات چون لقمۀ ظالمان و اشراف زنان و حضور امردان، يا مكروهات چون حضور كسى كه جنسيّت با اين طايفه ندارد مانند متزهّدى كه او را ذوق سماع نبود و بنظر انكار نگرد يا صاحب جاهى از ارباب دنيا كه با او بتكلّف و مدارات بايد بود يا حضور كسى كه بتكلّف و دروغ اظهار وجد كند و بتواجد كاذب وقت بر حاضران مشوّش گرداند، طالبان صادق را اجتناب از حضور چنين مجمعى لازم بود.

و شرط آنست كه چون شخصى حاضر مجلس سماع شد بادب بنشيند و سكون و وقار شعار و دثار ظاهر و باطن خود گرداند و اطراف بدن را از زوايد حركات و فضول افعال و اقوال مجموع و مضبوط دارد. و تا قوّت امساك بود حركت نكند خصوصا بحضور مشايخ و به اندك لمعه‌يى از لمعات وجد مضطرب نشود و به كمتر مذقه‌يى از رحيق حال تساكر ننمايد و شهقات و زعقات بتكلّف و تصلّف [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1061)نزند. و اگر نعوذ باللّه بى‌اثرى از آثار نو ازل وجد و حال، اظهار وجد و دعوى حال كند خود عين نفاق و محض گناه بود بل قبيح‌تر زلّتى و شنيع‌تر حالتى باشد.

آورده‌اند كه ابو القاسم نصرآبادى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1062)كه از جملۀ اصحاب شبلى بود و بعلم حديث و كثرت روايت مشهور و معروف و در وقت خويش شيخ خراسان، شعفى به‌غايت و ولوعى تمام بسماع داشتى، و اكثر اوقات بدان مشغول بودى. تا روزى ميان او

1) -مذقه: بفتح ميم و سكون ذال بمعنى شراب با آب آميخته است. -رحيق: يعنى شراب خالص تساكر: مستى وانمودن و بتكلّف اظهار مستى كردن. -شهقات: بتحريك جمع شهقه بفتح شين و سكون هاء است بمعنى نعره زدن. -زعقات: بوزن شهقات جمع زعقه بوزن شهقه است بمعنى بانگ و فرياد. تصلّف: لاف زدن و خودستايى بيجا كردن.

2) -ابو القاسم نصرآبادى ابراهيم بن محمّد بن حمويه از مشايخ بزرگ عهد خود در خراسان و از اصحاب شبلى و ابو على رودبارى و مرتعش نيشابورى بود. در رسالۀ قشيريّه در ترجمۀ حال او گويد كه در سال 366 مجاور مكّۀ معظّمه گرديد و همان‌جا به سال 369 درگذشت. در نفحات الانس وفات او را در مكّه به سال 372 ضبط كرده و در تاريخ گزيده نوشته است كه وفاتش بصور شام در سنۀ 367 بعهد طايع خليفه اتّفاق افتاد ظاهرا نوشتۀ قشيرى از نفحات و گزيده معتبرتر و صحيح‌تر است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 196)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ابو عمرو بن نجيد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1063)كه از جملۀ اصحاب و تلامذۀ ابو عثمان حيرى بود و جنيد را ديده در مجمعى اتّفاق اجتماع افتاد. و ابو عمرو او را بر كثرت سماع تقريعى و توبيخى مى‌كرد. نصرآبادى گفت چنين است و ليكن هر مجمعى كه در او شخصى بقول [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1064)مباح گويا بود و ديگران خاموش بهتر از آنكه جمله به غيبت گويا باشند. ابو عمرو جواب داد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1065)كه هيهات يا ابا القاسم زلّة فى السّماع شرّ من كذا و كذا سنة تغتاب النّاس.

و بيان قول ابى عمرو در سياق اين جواب آنست كه زلّت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1066)سماع مشتمل است بر زلاّت بسيار. از آن جمله يكى افتراء كذب است بر خداوند عالم تعالى و تقدّس.

چه اظهار وجد در سماع اشارتى است از شخص متواجد بدانك حق تعالى او را موهبتى كرامت فرموده است بى‌حصول اثرى از معنى مشار اليه. و افتراء كذب بر حق سبحانه از جملۀ ذنوب كبائر است. دوم تغرير بعضى حاضران مجلس سماع باظهار حال محال و تغرير عين خيانت است و خيانت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1067)موجب ردّ و برائت. چنانكه در خبر است من غشّنا فليس منّا. سوم افساد عقيدۀ معتقدان در حقّ اهل صلاح [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1068)و سدّ طريق استمداد از ايشان، چه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1069)بعضى از حاضران كه بتغرير او مغرور شوند و اعتقاد كنند كه او از اهل صلاح است و بعد از آن چيزى كه موجب فساد عقيدت گردد از وى ظاهر شود، اعتقاد ايشان در حقّ اهل صلاح بكلّى باطل شود و حال ديگران را بر او قياس كنند. و بدان سبب مدد صالحان از ايشان منقطع شود و قطع خير از ديگران

1) -ابو عمرو اسماعيل بن نجيد بن احمد سلّمى نيشابورى از اصحاب جنيد و ابو عثمان حيرى از مشايخ بزرگ صوفيّه در خراسان بود و اموال خود را بر زهّاد و علما بخش كرد و بنوشتۀ رسالۀ قشيريّه در مكّه به سال 366 سيصد و شصت و شش و بضبط يافعى در سال 365 سيصد و شصت و پنج هجرى وفات كرد. ترجمۀ حال او را صاحب طرايق الحقائق رحمه اللّه در جزو شاگردان جنيد بغداد [ص 187 ج 2]نوشته است. يافعى در وقايع سال مزبور مى‌نويسد «فيها توفّى الشيخ الكبير اسماعيل بن نجيد الامام النّيشابورى شيخ الصوفيّة بخراسان انفق امواله على الزّهاد و العلماء و صحب الجنيد و ابا على عثمان الحيرى و سمع ابراهيم بن محمّد البوشنجى و ابا مسلم الكجى و طبقتهما و كان صاحب احوال و مناقب» .

2) -بقولى: خ.

3) -ابو عمرو گفت در جواب او: خ.

4) -خ (زلّت) ندارد.

5) -عين جنايت است و جنايت: خ.

6) -صلاحيّت: خ.

7) -كه: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 197)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عين شرّ و محض گناه است. و امثال اين ذنوب بسيار است.

پس طريق وجدان صادق آنست كه در سماع حركت نكنند تا آنگه كه وجودشان از حرارت سماع نضجى تمام بيابد و صدور حركات از ايشان بر وجهى بود كه دفع آن نتوانند. همچنانك مرتعشى كه خود را از حركت ارتعاش امساك نتواند كرد. هر چند مشايخ، اهل بدايات را در تواجد رخصت داده‌اند. و معنى تواجد آنست كه كسى نه بر طريق معنى وجد و حال بل بر سبيل استرواح قلب و استجمام [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1070)نفس حركتى موزون به ايقاعى موزون از طبع [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1071)موزون باظهار رساند تا ساعتى نفس از تعب تكاليف اعمال آسوده شود و دل از كلفت تدبير و تكليف [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1072)مروّح گردد و بواسطۀ اين باطل بر طلب حقّ استعانت جويد. چه رقص اگر چه در شرع از قبيل مباحات است، و لكن به نسبت با اهل حقايق و ارباب جدّ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1073)باطل است، اگر چه هر باطل كه بر طلب حقّ معاون بود عين عبادت باشد. نقل است از ابو الدرداء [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1074)انّي لاستجمّ نفسي بشيء [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1075)من الباطل ليكون ذلك عونا على الحقّ پس به حقيقت آن باطل حقّى بود در كسوت باطل. و شايد كه نيّت متواجد در تواجد، موافقت بعضى از وجدان بود، تا به بركت آن از حال او نصيب يابد. و اين معنى اگر چه مبتديان را رخصت است ليكن مناسب حال مشايخ و لايق منصب ايشان نيست. چه احوال ايشان ظاهرا و باطنا همه جدّ محض و حقّ صرف بود و لهو و لعب را در آن مدخل نه.

1) -استرواح: يعنى استراحت و آسايش جستن. -استجمام: يعنى خود را آسايش دادن و رفع خستگى و تعب كردن.

2) -طبعى: م.

3) -تكليف او: م.

4) -وجد: خ تحريفست.

5) -ابو الدّرداء انصارى در نام خود و پدرش اختلاف بسيار است. مشهور او را عويمر بن زيد يا عامر بن زيد انصارى نوشته‌اند. در عهد صحابه مى‌زيست و به معاويه تقرّب داشت. بنوشتۀ الاصابه معاويه او را در زمان خلافت عمر به قضاى دمشق نصب كرد. و ابن جوزى مى‌نويسد كه عمر خود او را متولّى قضاء دمشق كرد. وفات او على المشهور در عهد خلافت عثمان به سال 32 و بقولى 31 هجرى واقع شد. در كتب اهل سنّت او را در جزو صحابۀ عاليمقام ثبت كرده و در كتب شيعه مطاعنى دربارۀ وى نقل كرده‌اند. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بصفة الصفوة ج 1 و يافعى ج 1 و الاصابه ج 5 و هديّة الاحباب

6) -لشىء: م. در عربى گويند انّى لاستجمّ قلبى بشىء من اللّهو يعنى انّى لا جعل قلبى يتفكّه بشىء من اللّهو.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 198)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و همچنين بايد كه باختيار زعقات از وى صادر نشود خصوصا بحضور مشايخ الاّ وقتى كه قوّت امساك سپرى شود و عقدۀ وقار منحلّ گردد و بر مثال متنفّسى كه مجال نفس بر وى تنگ آيد و اگر نفس نزند دلش بسوزد نفسى باضطرار برآرد.

آورده‌اند كه جوانى ملازمت صحبت جنيد نمودى و بهر وقت در سماع زعقه‌يى بزدى. روزى جنيد او را از آن منع فرمود و گفت اگر من بعد خود را نگه ندارى از صحبت ما دور شو. آن جوان فيما بعد خود را در سماع از زعقه نگاه داشتى و چنان شدى كه از بن هر مويى قطرۀ عرق روان گشتى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1076)تا روزى قوّت امساكش نماند، زعقه‌يى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1077)بزد و جان تسليم كرد. سرى سقطى گويد شرط الواجد فى زعقته ان يبلغ الى حدّ لو ضرب وجهه بالسّيف لا يشعر به بوجع [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1078). و اين سخن اشارتست بدانكه غيبت از احساس در صحّت زعقات شرط است. و شيخ الاسلام عموم شرطيّت آن را در حقّ جميع واجدان الاّ در حق بعضى مسلّم ندارد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1079)و گفته و قد يقع هذا فى حقّ بعض الواجدين نادرا و قد لا يبلغ الواجد هذه الرّتبة من الغيبة و لكنّ زعقته يخرج كالنّفس [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1080)بنوع ارادة ممزوجة بالاضطرار

و همچنانك حركت در سماع و زعقه باختيار روانيست جامه بر خود پاره كردن باختيار نه از سر غلبۀ حال و سلب تماسك و تمالك بطريق اولى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1081)روا نباشد. چه در اين صورت هم دعوى حال است بى‌معنى حال، و هم اتلاف مال. و همچنين [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1082)بايد كه در القاء خرقه بقوّال نيّتى صالح تقديم افتد بى‌شايبۀ تكلّف و ريا. مانند آنك در ازاء اثارت وجد و تحريك داعيۀ شوق خواهد كه راحتى رساند بقوّال كه مثار و مصدر آن قول او بود.

**[خرقۀ صحيحه و ممزّقه كه بقوّال دهند]**

و خرقه كه از صاحب سماع بقوّال رود دو نوع بود، صحيحه و ممزّقه. امّا حكم خرقۀ صحيحه اگر مراد واجد در القا و اعطاى آن تخصيص قوّال بود ديگرى را با او

1) -شدى: م.

2) -و زعقه‌يى: خ.

3) -م (بوجع) ندارد.

4) -نمى‌دارد: خ.

5) -كالتنفّس: خ.

6) -اولى كه: خ.

7) -و همچنان: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 199)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در آن مشاركت و مساهمت نباشد. و اگر مراد تخصيص او نبود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1083)و شخصى مهيب ممتثل الامر حاضر باشد بر حسب اجتهاد خود اگر مصلحت بيند بقوّال دهد و اگر خواهد به ديگرى بخشد، و هيچ‌كس را بر او مجال اعتراضى نه، چه تصرّفات او همه از سر خبرت و بصيرت بود. و اگر حاضران مجلس سماع همه اخوان باشند و شيخى حاضر نه، خرقه بقوّال دهند. چه محرّك و باعث وجد كه سبب القاى خرقه باشد قول او بود و من قتل قتيلا فله سلبه. و بعضى گفته‌اند خرقه از آن جمع بود. چه باعث وجد نه مجرّد قول قوّال بود بل سبب آن مجموع قول او و بركت جمع باشد. و مستند قول اين طايفه قياس بر قضيّۀ وقعۀ بدر است كه جوانان لشكر اسلام در قتال با اعدا مسارعت نمودند به اميد آنكه غنيمت همه ايشان را بود. چون ظفر يافتند خواستند كه جملگى غنيمت بردارند پيران گفتند كنّا ظهرا لكم و ردءا فلا تذهبوا بالغنائم دوننا و نزاع پديد آمد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1084)و در حكومت رجوع با حضرت رسالت كردند تا وحى منزل شد كه يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْأَنْفٰالِ قُلِ اَلْأَنْفٰالُ لِلّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1085). پس رسول صلوات اللّه عليه غنيمت را ميان ايشان به سويّت قسمت كرد. و طايفه‌يى گفته‌اند اگر قوّال در زىّ جماعت بود با جمع مساهم [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1086)باشد و الاّ در نصيب داخل نبود. و بعضى گفته‌اند اگر او را به اجرت گرفته باشند بى‌نصيب بود و الاّ مشارك جمع باشد. و اگر كسى از جملۀ محبّان فدائى در ميان آرد و حاضران بدان راضى باشند روا بود كه هر كس با سر خرقۀ خود رود و آن فدا بقوّال دهند. و اگر كسى را در القاى خرقه نيّتى باشد و نخواهد كه ديگرباره با سر خرقه رود خرقۀ او را بقوّال دهند.

و امّا حكم خرقۀ ممزّقه كه صاحب وجد آن را از سر غلبه و سلب اختيار بر خود خرق كند آنست كه بر حاضران مجلس سماع [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1087)جنسا او غير جنس قسمت كنند و هر يك را نصيبى بدهند لانّ الغنيمة لمن شهدا الوقعة [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1088). و شرط در مساهمت غير جنس آنست كه در حقّ اين طايفه حسن الظّنّى دارد و تبرّك خرقۀ ايشان را معتقد بود. و اگر كسى

1) -نباشد: م.

2) -پديد شد: م.

3) -س انفال آيه 1 ج 9

4) -با جمع هم مساهم: خ.

5) -خ (سماع) ندارد.

6) -در (خ) نسخه بدل: الواقعة.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 200)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در حال قسمت حاضر شود و وقت سماع حاضر نبوده باشد او را نيز نصيبى بدهند قال اللّه تعالى وَ إِذٰا حَضَرَ اَلْقِسْمَةَ أُولُوا اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1089). و اگر خرقه‌ها كه انداخته باشند بعضى صحيحه بود و بعضى ممزّقه اگر شيخ حاضر باشد و مصلحت بيند روا بود كه خرقۀ صحيحه را به تبعيّت ممزّقه تمزيق كند و بر حاضران [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1090)منقسم گرداند و هيچ‌كس را بر او اعتراض نرسد.

حكايت است كه وقتى ميان فقها و صوفيان در دعوتى بنيسابور اتّفاق اجتماع افتاد. و شيخ فقها ابو محمد جوينى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1091)بود و شيخ صوفيان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1092)ابو القاسم قشيرى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1093)

1) -س نساء آيه 9 ج 4

2) -و حاضران را: خ.

3) -شيخ ابو محمّد عبد اللّه بن يوسف بن محمّد بن حيّويه جوينى ملقّب بركن الاسلام پدر امام الحرمين ابو المعالى جوينى (419-478) از فقها و علماى بزرگ شافعيّه در نيشابور بود و در فقه و اصول و تفسير و حديث و ادب استاد مسلم عصر خويش شمرده مى‌شد. از تأليفاتش كتاب تذكره است در فقه. وفاتش در نيشابور به سال 438 چهار صد و سى و هشت هجرى واقع شد. ترجمۀ حالش در ابن خلكان ج 1 و طبقات الشافعيّة سبكى ج 3 بتفصيل نوشته شده است.

4) -صوفيّه: م.

5) -استاد ابو القاسم قشيرى عبد الكريم بن هوازن بن عبد الملك بن طلحة بن محمّد نيشابورى ملقّب بزين الاسلام مؤلّف رسالۀ قشيريّه [تاريخ تأليفش 437 ه‍]از دانشمندان معروف صوفيّه در قرن پنجم هجرى است. در فقه و كلام و حديث و شعر و ادب و فن تصوّف استاد بود. و جماعتى بسيار شاگردان و پيروان داشت. ميان شريعت و طريقت جمع كرده و در هر دو رشته بحد كمال رسيد. در تصوّف شاگرد استاد ابو على دقّاق بود. و در فقه و حديث و كلام نزد مشايخ و استادان بسيار از جمله ابو عبد الرحمن سلّمى و ابو اسحاق اسفراينى و ابن باكويه شيرازى و ابو بكر محمّد بن ابى بكر طوسى و ابو بكر محمّد بن حسن فورك و عليّ بن احمد اهوازى و ابو نعيم مهرجانى تحصيل كرد. از جمله مؤلّفاتش تفسير بزرگى است بر قرآن مجيد موسوم به التيسير فى علم التّفسير كه ابن خلكان آن را از بهترين تفاسير مى‌شمارد. ولادتش ربيع الاول 376 وفاتش در نيشابور بامداد يكشنبه 16 ربيع الآخر 465 واقع شد و پهلوى استادش ابو على دقاق به خاك رفت. در رسالۀ قشيريّه پس از آنكه از ترجمۀ حال مشايخ بزرگ صوفيّه مى‌پردازد مى‌نويسد: فامّا المشايخ الّذين ادركناهم و عاصرناهم و ان لم يتّفق لنا لقياهم مثل الاستاد الشهيد لسان وقته و اوحد عصره ابى على الحسن بن علىّ الدقّاق و الشيخ نسيج وحده فى وقته ابى عبد الرّحمن السّلمى و ابى الحسن عليّ بن جهضم مجاور الحرم و الشّيخ ابى العبّاس القصّار بطبرستان و احمد الاسود بالدّينور و ابى القاسم الصّيرفى بنيسابور و ابى سهل الخشّاب الكبير بها و منصور بن خلف المغربى و ابى سعيد المالينى و ابى طاهر الخورندى قدّس اللّه ارواحهم. . . الخ در كتاب اسرار التّوحيد حكاياتى راجع بروابط استاد ابو القاسم قشيرى با شيخ ابو سعيد ابو الخير نوشته كه خواندنى است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 201)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صوفيى در سماع از غلبۀ وجد القاى خرقه كرد و چون صوفيان از سماع فارغ شدند آن خرقه را تقسيم كردند. ابو محمّد جوينى روى ببعضى فقها كرد و آهسته گفت هذا سرف و اضاعة للمال [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1094). ابو القاسم قشيرى اين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1095)بشنيد و هيچ نگفت تا قسمت تمام شد. آنگاه خادم را بخواند و گفت بنگر تا در اين جمع سجّادۀ ملمّع كه دارد و آن را حاضر كن. چون حاضر كرد يكى را از اهل خبرت و بصارت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1096)بخواند و گفت اين سجّاده را در مزاد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1097)به چند بخرند، گفت بدينارى. گفت اگر يك پاره بودى چند ارزيدى، گفت نيم دينار. آنگاه روى بمحمّد جوينى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1098)كرد و گفت هذا لا يسمّى اضاعة المال.

و اصل در تمزيق خرقه و قسمت آن بر حاضران حديث است مسند از انس مالك كه گفت كنّا عند رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم اذ نزل عليه جبرئيل فقال يا رسول اللّه انّ فقراء امّتك يدخلون الجنّة قبل الاغنياء بنصف يوم و هو خمسمائة عام ففرح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قال أ فيكم من ينشدنا فقال بدوىّ نعم يا رسول اللّه فقال هات فانشد البدويّ قد لسعت حية الهوى كبدى فلا طبيب لها و لا راق   
الاّ الحبيب الّذى شغفت به فعنده رقيتى و ترياقي [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1099)  
فتواجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم و تواجد الاصحاب معه حتّى سقط رداؤه عن منكبيه فلمّا فرغوا آوى كلّ واحد [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1100)الى مكانه قال معاوية بن

1) -اضاعة المال: خ

2) -اين سخن: خ.

3) -بصيرت: خ.

4) -مزاد: بفتح ميم بمعنى نوعى از خريدوفروش است كه هر كه بها بيشتر دهد كالا بدو دهند. اين كلمه در نظم و نثر قديم بسيار آمده و مرادفش عبارت (من يزيد) در كليله و دمنه بهرامشاهى و كتب نثر و نظم قديم ديگر بكار رفته است حافظ شيرازى گويد: عشوه‌يى از لب شيرين تو دل خواست بجان بشكر خنده لبت گفت مزادى طلبيم

5) -كذا فى كلتا النّسختين و المقصود ابو محمّد الجوينى.

6) -خلاصه ترجمۀ دو بيت اين است كه مار عشق جگر مرا بگزيد و اين درد را نه طبيبى است و نه افسونگرى. تنها طبيب و افسونگر من همان معشوقست كه دلباختۀ اويم افسون من و ترياق من هر دو نزد اوست.

7) -كلّ احد: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 202)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ابى سفيان ما احسن لعبكم يا رسول اللّه فقال مه يا معاوية ليس بكريم من لم يهتزّ عند سماع ذكر الحبيب ثمّ قسّم رداءه صلّى اللّه عليه و سلّم بين من حاضرهم باربعمائة قطعة. و در صحّت اين حديث اصحاب حديث خلاف كرده‌اند اگر صحّت آن محقّق شود متصوّفه را در توجيه صحّت سماع الحان و حركت و تمزيق ثياب و قسمت آن بر حاضران بهترين متمسّكى بود و اللّه اعلم.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 203)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب ششم در آداب و ان ده فصل است**

**فصل اول در بيان ادب**

لفظ ادب عبارتست از تحسين اخلاق و تهذيب اقوال و افعال. و افعال بر دو قسم‌اند افعال قلوب و آن را نيات خوانند، و افعال قوالب و آن را اعمال خوانند. و اخلاق و نيّات نسبت بباطن دارند، و اقوال و اعمال نسبت بظاهر. پس اديب كامل آن بود كه ظاهر و باطنش بمحاسن اخلاق و اقوال و نيّات و اعمال آراسته بود. اخلاقش مطابق اقوال باشد، و نيّاتش موافق اعمال، چنانك نمايد باشد، و چنانك باشد نمايد.

پس هر طالب صادق بايد كه همواره ظاهر و باطن را از شوايب مخالفت و مسائت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1101)مهذّب دارد تا مؤدّب گردد. و اشارت بدين معنى است قول شيخ الاسلام قدّس اللّه روحه الادب تهذيب الظّاهر و الباطن. هر كه در تهذيب ظاهر و باطن پيوسته متفقّد احوال خود بود، نخواهد كه اخلاق و احوالش از اقوال متخلّف باشد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1102)و اگر بيان حالى يا مقامى يا خلقى بر زبان آورد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1103)و خود را بدان متخلّق و موصوف نيابد آن قول را سوء ادب داند.

حكايت است كه وقتى سرى سقطى رحمه اللّه در معنى صبر سخنى مى‌گفت و عقربى در اثناى آن بر پاى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1104)او مى‌رفت و نيش مى‌زد و سرى همچنان بى‌انزعاجى برقرار خود در سخن بود تا عقرب چندين ضربات [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1105)بتقديم رسانيد. حاضران از آن سؤال كردند كه الاّ تدفعه عن نفسك گفت استحيى من اللّه تعالى ان اتكلّم فى حال ثمّ اخالف ما اعلم فيه.

1) -مسائت بفتح ميم: مصدر است از فعل متعدّى (ساءه يسوؤه) يعنى كسى را اندوهگين كردن و به رفتار و گفتار ناپسند متنفّر ساختن. و نيز مفرد مساوى است بمعنى رفتار ناپسند و گفتار زشت.

2) -باشند: م.

3) -بر زبان او رود: خ.

4) -بر بالاى. خ

5) -چند ضربات: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 204)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

وقتى از درويشى پرسيدند كه فقر چيست. گفت لحظه‌يى توقّف كنيد تا بروم و بازآيم. برفت و باز آمد و در جواب مسئله گفت الفقر ان لا تملك شيئا.

گفتند سبب توقّف در اين جواب چه بود. گفت در ملك من درمى بود، نخواستم كه در فقر سخن گويم و در ملك من چيزى باشد تا قولم مطابق فعل بود.

و از جمله آداب آنست كه همواره جوارح و اعضا را بصوالح اعمال متحلّى دارند.

چه مادام تا آدمى در كسوت بشريّت بود، او را از مراعات آداب ظاهر چاره نبود و به هيچ حال و در هيچ مقام محافظت آن از وى ساقط نشود. ابو الحسين نورى رحمه اللّه گفته است ليس للّه في عبده مقام و لا حال و لا معرفة تسقط معها آداب الشّريعة و آداب الشّريعة حلية الظّاهر و اللّه لا يبيح تعطيل الجوارح عن محاسن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1106)الآداب.

و مادام تا آثار محاسن از آداب در ظاهر شخص پديد نيايد، علامت آنست كه باطن او هنوز متأدّب نشده است. چه تأدّب ظاهر از امارات و علامات [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1107)تأدّب باطن است.

وقتى رسول صلوات اللّه و سلامه عليه ديد كه شخصى در نماز با ريش خويش بازى مى‌كرد گفت لو خشع قلبه لخشعت جوارحه.

حكايت است كه چون ابو حفص نيشابورى رحمه اللّه ببغداد رسيد جنيد بديدن او رفت. اصحاب او را ديد پيش او ايستاده منتظر اشارت و منقاد حكم او. گفت يا با حفص ادّبت اصحابك ادب الملوك. ابو حفص جواب داد كه لا يا ابا القاسم و لكن حسن الادب فى الظّاهر عنوان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1108)ادب الباطن.

از ابن عطا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1109)پرسيدند كه ادب چيست گفت الوقوف مع المستحسنات.

1) -بمحاسن: خ-متن صحيح است.

2) -و علامت: خ.

3) -من عنوان: خ.

4) -ابن عطار: خ. اشتباه كاتب است. آنچه اينجا از ابن عطا نقل مى‌كند از مواردى است كه هم در كتاب اللمع ابو نصر سرّاج طوسى و هم در رسالۀ قشيريّه (ص 128) نقل شده است امّا از سياق عبارت پيداست كه از كتاب اللّمع گرفته. عبارت كتاب اللمع (ص 143 چاپ اروپا) اين است: و سئل ابو العبّاس بن عطا رحمه اللّه ما الادب فى ذاته قال الوقوف مع المستحسنات قيل و ما الوقوف مع المستحسنات فقال ان تعامل اللّه تعالى بالادب سرّا و اعلانا فاذا كنت كذلك كنت اديبا و ان كنت اعجميّا ثم انشد ابن عطاء فى هذا المعنى اذ انطقت جاءت الخ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 205)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

گفتند اين سخن چه معنى دارد. گفت معناه ان تعامل اللّه سرّا و علنا بالادب فاذا كنت كذلك كنت اديبا و ان كنت اعجميّا و اين بيت انشاد كرد.

اذا نطقت جاءت بكلّ مليحة و ان سكتت جاءت بكلّ مليح [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1110)   
سرىّ سقطى رحمه اللّه گويد شبى بعد از آن كه از اوراد فارغ شدم پاى در محراب بكشيدم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1111)ناگاه آوازى شنيدم كه يا سرىّ كذا تجالس الملوك. در حال پاى با خود كشيدم و گفتم به عزّت تو كه من بعد هرگز پاى دراز نكشم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1112). جنيد گويد شصت سال بعد از آن در حيات بود و هرگز پاى دراز نكشيد نه در روز و نه در شب.

و اديب لبيب آنست كه هيچ دقيقه از دقايق آداب ظاهرا و باطنا و سرّا و علنا فرونگذارد چه اهمال آداب اگر در ظاهر بود سبب عقوبت شود در ظاهر و اگر در باطن بود موجب عقوبت گردد در باطن.

يكى از متصوّفه حكايت كند كه وقتى در طواف بودم شخصى را ديدم اعور [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1113)كه مى‌گفت اللّهم انّى أعوذ بك منك. از كيفيّت حال او پرسيدم. گفت وقتى بنظر شهوت در امردى صاحب جمال نگريستم در حال لطمه‌يى بر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1114)روى من آمد و يك چشم برفت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1115)و آوازى شنيدم كه لطمة بنظرة و لو زدت لزدنا.

و حكايت است از جنيد كه وقتى در مسجد شونيزيّه بودم با جماعتى منتظر جنازه‌يى كه بر وى نماز كنيم. درويشى ديدم كه در مسجد آمد و از حاضران سؤالى كرد. در خاطر من آمد كه اگر اين درويش به كسبى مشغول بودى و مئونت خود [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1116)

1) -خلاصۀ معنى بيت اين است كه معشوقه خواه به سخن در آيد و خواه خاموش باشد سراپا ملاحت است. -در كتاب اللمع و رسالۀ قشيرى (ملاحة) بجاى (مليحة) در كتاب اللمع (جميل) بجاى (مليح) نوشته است.

2) -كشيدم: م.

3) -من بعد پاى دراز نكشم: م. دراز نكنم: خ حكايتى كه از سرى سقطى اينجا نوشته در ابن خلكان هم نقل شده است

4) -شخصى اعور ديدم: خ.

5) -در: خ.

6) -يك چشمم ريخته شد: خ.

7) -خود را: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 206)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از ديگران بازداشتى بهتر بودى. آن شب در خواب ديدم كه مرده‌يى پيش من حاضر كردند و گفتند از اين تناول كن. گفتم گوشت آدمى مرده چون خورم.

گفتند چنانك دى خوردى، چون بديدم صورت آن شخص بود كه در مسجد سؤال مى‌كرد. بدانستم كه عقوبت آن خاطر است كه در حقّ او مرا وارد شد. گفتم غيبت او بر زبان من نرفت بلكه آن خاطر در ضمير بگذشت. گفتند نمى‌دانى كه مرور [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1117)خاطر در حقّ تو همچنان بود كه بفعل آوردن آن در حقّ ديگران. گفتم توبت كردم از آن. در حال آن را از پيش من برداشتند.

و ابو عبيد قاسم بن سلام [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1118)گويد وقتى به مكّه مجاور بودم و گاه‌گاه در قضاى حاجت برابر كعبه نشستمى و گاه بودى كه به پشت باز خفتمى و پاى در جانب كعبه دراز كردمى تا روزى عايشۀ مكيه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1119)رحمها اللّه كه از جملۀ عارفات بود مرا در اين باب نصيحت كرد و گفت يا با عبيد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1120)يقال انّك من اهل العلم اقبل منّي كلمة لا تجالسه

1) -امروز: م.

2) -ابو عبيد قاسم بن سلاّم (بتشديد لام) از فقها و ادباى بزرگ قرن سوم هجرى است. پدرش از مردم روم بغلامى خدمت يكى از مردم هرات مى‌كرد و ابو عبيد در هرات متولّد شد و دنبال تحصيل علم رفت و دانشمندى گرانمايه از كار درآمد. از مؤلّفاتش كتاب غريب الحديث معروفست. ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 4 ص 107) مى‌نويسد كه ابو عبيد مدّتى مديد در بغداد بود و سپس قاضى طرسوس شد و در سال 219 به مكّه رفت و در مكّه به سال 223 در شصت و هفت سالگى وفات يافت. امّا ابن خلكان باختلاف اقوال وفات او را در مكه يا مدينه به سال 222 يا 223 يا 224 و عمر او را 67 سال و ولادتش را 154 مى‌نويسد (ج 1 ص 457) .

3) -عايشۀ مكّيه از زنان عابد عارف نيمۀ دوم قرن دوم و اوايل قرن سوم هجرى است از اصحاب ابو على فضيل بن عياض (متوفّى در مكّه به سال 187 ه‍) درصورتى‌كه سفر مكه ابو عبيد قاسم بن سلام به‌طورى‌كه در حاشيۀ پيش از ابن جوزى نقل كرديم در سنۀ 219 دويست و نوزده واقع شده و ملاقات او با عايشۀ مكيّه و شنودن نصيحت ادب از وى در همين سفر اتّفاق افتاده باشد معلوم مى‌شود كه عايشۀ مكيّه تا حدود سنوات 219-223 كه ايام اقامت ابو عبيد در مكه است حيات داشته و اللّه العالم. حكايت مذكور در متن را ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 2 ص 156) در ترجمۀ عايشۀ مكّيه آورده است: عن ابى عبيد القاسم بن سلاّم قال دخلت مكّة و كنت ربّما اقعد بحذاء الكعبة و ربما كنت استلقى و امد رجلى فجاءتنى عائشة المكيّة و كانت من العابدات ممّن صحب الفضيل فقالت لى يا عبد اللّه يقال انّك عالم اقبل منّى كلمة لا تجالسه الاّ بادب فيمحو اسمك من ديوان القرب.

4) -يا عبد اللّه: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 207)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الاّ بالادب و الاّ فيمحو [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1121)اسمك من ديوان القرب. عبد اللّه بن المبارك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1122)گفته است من تهاون بالادب عوقب بحرمان السّنن و من تهاون بالسّنن عوقب بحرمان الفرائض و من تهاون بالفرائض عوقب بحرمان المعرفة.

و ابو على دقاق رحمه اللّه گويد اذا خرج المريد عن حدّ استعمال الادب فانّه يرجع من حيث جاء. و عبد اللّه بن المبارك گويد. قد اكثر النّاس في الادب و نحن نقول معرفة النّفس. و توجيه اين قول آنست كه منشأ ترك ادب وجود جهالت است، و منبع جهالت نفس. پس هر كه او را بعلم سياست كند مؤدّب گردد. و جنيد رحمه اللّه گفته است العبوديّة ملازمة الادب و الطّغيان سوء الادب. و ابو على دقاق رحمه اللّه گويد العبد يصل بطاعته الى الجنّة و بأدبه في طاعته يصل الى اللّه تعالى. و عبد اللّه بن المبارك گويد ادب الخدمة اعزّ من الخدمة.

و انس مالك گويد الادب فى العمل علامة قبول العمل. و ابو نصر سراج طوسى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1123)

1) -فيمحى: م.

2) -ابو عبد الرّحمن عبد اللّه بن مبارك مروزى از موالى بنى حنظله در جزو علما و زهّاد معروف قرن دوم هجرى است پدرش غلامى ترك و مادرش خوارزمى بود و در سال 118 يا 119 ولادت يافت و نزد سفيان ثورى و مالك بن انس تحصيل فقه و حديث كرد و كتاب موطّأ را از مالك روايت مى‌نمود. موقعى كه از سفر غزا و جهاد برمى‌گشت در هيت روز 13 رمضان 181 و بقولى 182 ه‍ در 63 سالگى درگذشت. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بابن خلكان (ج 1) و صفة الصفوة (ج 4) .

3) -ابو نصر عبد اللّه بن على سرّاج طوسى از مشاهير علما و محدّثان و فقهاى صوفيّۀ قرن چهارم هجرى است. از تأليفاتش كتاب اللمع فى التصوّف است. ابو نصر سرّاج از مريدان شيخ ابو محمد مرتعش نيشابورى متوفّى 328 بوده و وفاتش بضبط يافعى در سال 378 سيصد و هفتاد و هشت واقع شده است. يافعى در وقايع اين سال مى‌نويسد «و فيها توفّى الشيخ الكبير شيخ الصوفيّة و صاحب كتاب اللمع فى التصوّف ابو نصر السرّاج عبد اللّه بن على الطوسى» . ترجمۀ حالش در نفحات الانس و طرائق الحقائق هم نوشته شده و كتاب اللمع خوشبختانه در اروپا بطبع رسيده است عبارتى كه در متن از ابو نصر سرّاج نقل شده با اختلاف در بعض كلمات و اختصار در بعض جمل و عبارات در كتاب اللمع (چاپ ليدن ص 142-143) مسطور است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 208)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

گويد النّاس فى حفظ الآداب علي ثلث طبقات الطّبقة الاولى اهل الدّنيا و ادبهم في البلاغة و الفصاحة و حفظ العلوم و اسمار الملوك و اشعار العرب.

و الثّانية اهل الدّين و ادبهم فى رياضة النّفوس و تأديب الجوارح و حفظ الحدود و ترك الشّهوات. و الثّالثة اهل الخصوصيّة و ادبهم في طهارة القلوب و مراعاة الاسرار و الوفاء بالعهود و حفظ الاوقات و قلّة الالتفات بالخواطر و استواء السّرّ و العلانية و حسن الادب في مواقف الطّلب و اوقات الحضور و مقامات القرب.

و بدان كه منشأ جميع آداب، اخلاق و احوال نبوى و اقوال افعال مصطفوى است. هر متابعى بقدر متابعت از آداب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1124)او نصيبى يافته. پس كمال آداب مستفاد بود از كمال متابعت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1125)و آن خاصّۀ صوفيان است. و تلقّى آداب از حضرت رسالت بجهت آنست كه مؤدّب او حضرت عزّت بود، چنانك گفت ادّبنى ربّي فاحسن تأديبى ثمّ امرنى بمكارم الاخلاق فقال خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلين [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1126).

**فصل دوم در آداب حضرت ربوبيت**

بدانكه حفظ ادب هم ثمرۀ محبّت است و هم تخم محبّت. هر چند محبّت به‌كمال‌تر، محبّ را اهتمام به رعايت آداب حضرت محبوب بيشتر و چندانك صورت ادب بر محبّ ظاهرتر، نظر حضرت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1127)محبوب با او زيادت‌تر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1128)و از اينجا گفته است ابو عثمان حيرى اذا صحّت المحبّة تأكدت على المحبّ ملازمة الادب پس هر بنده‌يى كه محبّت الهى در دل او راسخ‌تر، اهتمام او بمراعات آداب حضرت عزّت بيشتر [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1129)و تهذيب ظاهر و باطن بر وجهى كه پيوسته خود را در صورت محابّ و مراضى الهى بر نظر او عرضه كند نه در كسوت مساخط و معاصى بر وى غالب‌تر

1) -ادب: م.

2) -مستفاد از كمال متابعت است: خ.

3) -خذ العفو الخ س اعراف آيه 198 ج 9

4) -نظر محبت: م

5) -زيادتر: خ.

6) -خ (عزّت) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 209)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و هر چند قرب او بحضرت عزّت بيشتر مطالبت دقايق آداب در نهاد او قوى‌تر. چه شك نيست كه كار مقرّبان حضرت ملوك از وزرا و ندما و غير ايشان از كار ديگر خدم و حواشى كه در سلك اباعد و اجانب منخرط باشند صعب‌تر و خطرناك‌تر بود و مطالبت زوايد آداب از ايشان بيشتر.

و يكى از جملۀ آداب حضرت الوهيّت آنست كه نظر از مشاهدۀ جمال ربوبيّت بملاحظۀ غيرى مشغول و ملتفت ندارند. در خبر است كه چون بنده به نماز برخاست به حقيقت حاضر حضرت الهى شد، پس اگر به ديگرى نگرد پروردگار عالم گويد اى بنده به كه مى‌نگرى، به كسى مى‌نگرى كه او ترا از من بهتر بود، اى پسر آدم روى بمن آور كه من ترا بهتر از آن چيز كه تو بوى نگرانى. و لفظ خبر اينست انّ العبد اذا قام الى الصّلاة فانّه بين يدي الرّحمن فاذا التفت قال له الرّبّ الى من تلتفت الى من هو خير لك منّي. ابن آدم اقبل الىّ فانا خير لك ممّن تلتفت اليه لى حبيب خياله نصب عينى سرّه في ضمايرى مكنون   
ان تذكّرته فكلّي قلوب او تأمّلته فكلّي عيون [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1130)  
ادبى ديگر آنست كه بتقرّب و ترحيب پادشاه و تمكين و مجال محادثه و مسامره يافتن در حضرت عزّت مرتبۀ خود را فراموش نكند و از حدّ عبوديّت و اظهار فقر و مسكنت متجاوز نگردد تا بطغيان منسوب نشود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1131).

حكايتى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1132)مشهور است كه وقتى محمود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1133)به خلوت قصد وثاق اياز كرد.

چون حاضر شد ديد كه در برابر اياز پوستينى دريده و كلاهى كهنه بر ميخ آويخته

1) -يعنى مرا محبوبى است كه خيال او پيوسته پيش چشم من است و رازش در پرده‌هاى ضميرم نهفته. چون او را ياد كنم همه وجودم دلهاست و چون او را در نگرم سراپاى من چشمهاست.

2) -نگردد: م.

3) -و حكايتى: خ.

4) -مقصود سلطان يمين الدّوله ابو القاسم محمود بن سبكتكين غزنوى پادشاه نامدار ايران است كه از 387 تا 421 ه‍ سلطنت كرد و اياز از سپهسالاران محبوب مقرّب او بود. داستان معاشقۀ محمود و اياز از افسانه‌هاى مشهور است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 210)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بود. پرسيد كه اين چيست. اياز جواب داد كه چون دست دولت مرا در سلك عبيد پادشاه انتظام بخشيد اين لباس افلاس از سر من بر كشيد و خلعت كرامتم در پوشانيد اكنون جهت دفع نسيان و منع طغيان كه از لوازم نفس انسان است آن را در مقابلۀ نظر نصب كرده‌ام. تا هر لحظه بدو مى‌نگرم و بتكرير تذكير او مذاكرۀ سوالف احوال خود مى‌كنم و قدر و مرتبۀ خود را فراموش نگردانم. و به كلاه و كمر مرصّع و جامۀ زربفت كه از احسان پادشاه يافته‌ام مغرور و طاغى نگردم، دانم كه لباس ذاتى من آنست و اين كه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1134)اكنون دارم همه فضل پادشاه است. و كلام مجيد در حقّ سيّد كونين عليه افضل الصّلوات و ازكى التّحيّات از مراعات اين دو ادب در حضرت قرب خبر داد كه ما زاغ البصر و ما طغى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1135). و موسى عليه السّلام اگرچه در توجّه بحضرت الهى بزيغ بصر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1136)منسوب نشد و لكن بسبب امتلاى مورد حال و لذّت سماع كلام الهى و ذوق مواجيد قرب و سكر قلب از تجرّع كاسات توحيد سررشتۀ تميز از دست بيرون داد و از حدّ عبوديّت تجاوز نمود و از سر انبساط بسؤال أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1137)درآمد تا خطاب عزّت پشت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1138)دست ردّ بر روى طلب او زد و گفت لَنْ تَرٰانِي [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1139)و از ملأ اعلى اين آواز آمد كه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1140)ما للتّراب و ربّ الارباب.

ادبى ديگر اصغاى سمع است با كلام الهى و حسن استماع اوامر و نواهى بترك اصغا با حديث نفس. و استماع كلام الهى بر آن وجه كند كه هرگاه بر زبان او يا بر زبان غيرى در نماز يا غير نماز كلمه‌يى يا آيتى از قرآن مجيد برود آن را از متكلّم حقيقى سماع [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1141)كند و زبان خود را يا زبان ديگرى را در ميان واسطه‌يى داند كه حقّ تعالى بدان سبب كلام خود را بسمع او مى‌رساند. چنانك بواسطۀ شجره خطاب قديم [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1142)خود را كه إِنِّي أَنَا اَللّٰهُ [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1143)بسمع [11](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1144)موسى رسانيد. و تصفيۀ موارد علوم و تهنيۀ دقايق فهوم كلمات قرآن بانصات نفس و ترك اصغا با حديث او ميسّر شود و مضمون

1) -اين چه: خ.

2) -س نجم آيه 17 ج 27

3) -نظر: م.

4) -س اعراف آيه 139 ج 9

5) -خ (پشت) ندارد.

6) -اعراف آيه 139 ج 9

7) -خ (كه) ندارد.

8) -استماع: خ.

9) -خ (قديم) ندارد.

10) -اعراف آيه 203 ج 9

11) -بود بسمع: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 211)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اين آيت كه وَ إِذٰا قُرِئَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1145)مشعر است بدين معنى.

ادبى ديگر ادب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1146)سؤال و تحسين خطاب است. چندانك معنى سؤال و خطاب از صورت امر و نهى و نفى دورتر بادب نزديكتر چنانك ابراهيم عليه السّلام در سؤال غفران و رحمت از جهت عصات اين لفظ دعا را از صورت امر توقّى نمود و گفت و مَنْ عَصٰانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1147)نگفت فاغفر لهم و ارحمهم. و چنانك عيسى عليه السّلام در طلب دفع عذاب از امّت و سؤال مغفرت از حضرت عزّت خطاب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1148)خود را از صورت امر و نهى محافظت كرد و گفت إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبٰادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1149)، نگفت لا تعذّبهم و اغفر لهم. و چنانك ايّوب عليه السّلام طلب شفا و رحمت را [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1150)از صيغت امر رعايت نمود، گفت انّي مسّني الضّرّ و انت ارحم الرّاحمين [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1151)، نگفت ارحمنى. و چنانك عيسى عليه السّلام در جواب خطاب الهى كه أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اِتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1152)، گفت إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1153)، نگفت ما قلت. تا از صورت نفى دور بود محافظت ادب حضرت را [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1154).

ادبى ديگر اختفاى نفس است در مطاوى انكسار و گم كردن وجود خود در ظهور آثار نعمت الهى وقتى كه نعمتى از نعمتهاى او بر خود ياد كند. چنانك رسول عليه الصّلاة و السّلام گفت زويت لي الارض فاريت مشارقها و مغاربها، نگفت رايت. وجود خود را بسلب اضافت فعل [11](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1155)با خود مختفى گردانيد تا بادب نزديكتر

1) -س طه آيه 14 ج 16

2) -آداب: خ.

3) -س ابراهيم آيه 39 ج 13

4) -م (خطاب) ندارد.

5) -انعام آيه 118 خ 7

6) -م (را) ندارد.

7) -س انبياء آيه 83 ج 17

8) -س مائده آيه 116 ج 7

9) -مائده 116 ج 7.

10) -ادب حق را: خ.

11) -بسبب فعل: خ. غلط واضح است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 212)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بود. و چنانك گفت لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك.

ادبى ديگر حفظ اسرار الهى است. بايد كه چون بر سرّى از اسرار ربوبيّت وقوف يافت و محلّ امانت و مستودع اسرار گشت، افشاى آن به‌هيچ‌وجه جائز ندارد.

و الاّ از مرتبۀ قرب دور افتد و محلّ سخط و عتاب گردد و در خبر است كه افشاء سرّ الرّبوبيّة كفر و مستخبر عن سرّ ليلى رددته بعمياء عن ليلى بغير يقين   
يقولون خبّرنا فانت امينها و ما انا ان خبّرتهم بامين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1156)  
ادبى ديگر مراعات ادب اوقات سؤال و دعاست و اوقات صموت و سكوت.

و اين معنى موقوف بود بر معرفت اوقات لطف و رحمت و بسط كه هنگام اغتنام فرصت دعا و سؤال است، و احوال [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1157)قهر و سخط و قبض كه سكوت و امساك از سؤال [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1158)در آن زمان لازم بود. و هر كه مراعات اين ادب نكند و در وقت دعا ساكت بود، يا در وقت سكوت داعى، وقت او عين مقت بود. چنانكه ابو الحسين نورى گويد من لم يتأدّب للوقت فوقته مقت

و بعد از رعايت اين دو ادب شرط است كه در اوقات دعا سؤال بر حسب حال و مقام خود كند. اگر در اوايل مقامات قرب بود و حال آنكه در انبساط مأذون نبود نشايد كه در سؤال قدم بر بساط انبساط نهد. و در اين مقام است آنچه شبلى گفته است الانبساط بالقول مع الحقّ ترك الادب بلكه حشمت حضرت جلال از سؤال محقّرات مانع آيد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1159). روزى شبلى رحمه اللّه پيش يكى از ابناى دنيا فرستاد و از وى چيزى دنيوى طلب داشت. آن كس در جواب گفت كه دنيا هم از او [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1160)طلب كه آخرت

1) -حاصل ترجمه اين است: چه بسا كه از من راز ليلى پرسيده‌اند و من به سخن سربسته و گمراه‌كننده ايشان را دربارۀ او باشتباه انداخته‌ام. بمن گويند كه او همه رازهاى خود را به امانت نزد تو سپرده است و تو از اسرار او با خبرى و خواهند كه من ايشان را آگاهى دهم، من اگر راز او را فاش كنم امين و رازدار نخواهم بود.

2) -و اوقات: خ.

3) -خ (از سؤال) ندارد.

4) -خ (آيد) ندارد.

5) -از آن: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 213)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

طلبى. شبلى جواب باز فرستاد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1161)كه تو خسيسى و دنيا خسيس، و خداى شريف است و آخرت شريف، خسيس از خسيس جويم و شريف از شريف. و اگر در نهايات قرب بود و در انبساط از حقّ مأذون، روا بود كه در دعا و سؤال طريق انبساط سپرد.

چنانك موسى عليه السّلام در مبدأ حال جهت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1162)حقارت و دنائت دنيا حوايج دنيوى از حضرت عزّت نطلبيدى الاّ حاجات اخروى و از سؤال محقّرات در حجاب احتشام و استعظام بودى، تا آنگاه كه حق تعالى او را به مرتبۀ ديگر رسانيد در قرب فوق آن مرتبه، و در طلب محقّرات مأذون گردانيد و گفت يا موسى اطلب منّي و لو ملحا لعجينك.

تا لاجرم در وقتى كه بطعام محتاج شد گفت ربّ انّي لما انزلت الى من خير فقير [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1163)پس معلوم شد كه هر وقتى را ادبى است و هر حالى را ادبى، و از اينجاست قول ابى حفص حدّاد رحمه اللّه التّصوّف كلّه آداب و لكلّ وقت ادب و لكلّ حال ادب و لكلّ مقام ادب فمن لزم آداب الاوقات بلغ مبلغ الرّجال و من ضيّع الآداب فهو بعيد من حيث يظنّ القرب و مردود من حيث يرجو القبول

و آداب حضرت قرب بسيار است هر كه بر اين هفت ادب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1164)محافظت نمايد از رعايت دقايق ديگر آداب اميد است كه بى‌بهره نماند. و فى‌الجمله به هيچ حال مراعات ادب حضرت از بنده ساقط نشود الاّ در حال فنا و استغراق در عين جمع. چه رعايت ادب اقتضاى تغاير وجود و حصول اثنينيّت كند و در حال فنا وجود بنده كه مقتضى تغاير بود مرتفع گردد. و از اينجاست قول آن قايل كه گفت يقول الحقّ سبحانه من الزمته القيام مع اسمائي و صفاتى الزمته الادب و من كشفته عن حقيقة ذاتى الزمته العطب فاختر ايّهما شئت الادب او العطب. و بيان اين سخن آنست كه تجلّى ذات اقتضاى فنا كند و در فنا ادب ساقط گردد. و تجلّى اسماء و صفات اقتضاى وجود

1) -جواب باز داد: خ.

2) -بجهت: خ.

3) -س قصص آيه 24 ج 20

4) -آداب: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 214)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كند و در وجود حفظ آداب لازم بود. و همچنين اشارت بدين حال است قول رئيس الطّائفه شيخ جنيد رحمه اللّه اذا صحّت المحبّة سقطت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1165)شروط الادب.

چه نهايت محبّت آنست كه محبّ در محبوب فانى گردد و رسم دويى برخيزد. و مناط ادب تغاير وجود است بل كه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1166)به نسبت با چنين حالى رعايت ادب ترك ادب بود. وقتى ابو العباس ابن عطا رحمه اللّه در ميان بعضى اصحاب پاى بكشيد و گفت ترك الادب بين اهل الآداب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1167)ادب. و همچنين وقتى رسول صلوات اللّه عليه با ابو بكر و عمر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1168)رضى اللّه عنهما نشسته بود و بعضى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1169)از ران مباركش مكشوف، ناگاه عثمان درآمد رسول صلّى اللّه عليه و آله آن را باز پوشانيد و گفت انّى لاستحيى ممّن يستحيى منه الملائكة. و اين حال اگر چه دلالت مى‌كند بر حشمت عثمان نزديك رسول عليه الصّلاة و السّلام و ليكن به نسبت با حالى كه ميان رسول صلّى اللّه عليه و آله و ابو بكر و عمر بود نازل‌تر است چه آن حال باتّحاد نزديكتر است.

فيّ انقباض و حشمة فاذا صادفت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1170)اهل الوفاء و الكرم   
ارسلت نفسى على سجيّتها و قلت ما قلت غير محتشم [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1171)

1) -سقط: م،

2) -خ (بلكه) ندارد و لازم است

3) -الادب: خ.

4) -ابو بكر عبد اللّه بن ابى قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن كعب آغاز خلافتش روز دوشنبه 12 ربيع الاوّل سال 11 يازدهم هجرى قمرى وفاتش شب سه شنبه 22 جمادى الآخره سال سيزدهم هجرى و مدّت عمرش 63 سال بود. -ابو حفص عمر بن الخطّاب ابن نفيل بن عبد العزّى آغاز خلافتش بعد از وفات ابى بكر در سال 13 هجرى و عمرش ببعض روايات 63 سال بود و در سال 23 درگذشت. -ابو عبد اللّه عثمان بن عفّان بن ابى العاص بن اميّه پس از وفات عمر به خلافت نشست و در سال 35 سى و پنجم هجرى بقتل رسيد و ببعض روايات حدود 90 سال عمر كرد.

5) -م (و) ندارد.

6) -صادقت: خ.

7) -اين دو بيت در رسالۀ قشيريه هم در فصل ادب (ص 129) آمده و حاصل ترجمه اين است كه: در من گرفتگى و خشم و شرمى هست و چون با اهل وفا و كرم برخورد كنم نفس خود را به طبيعت و حال خويش يله سازم و هر چه بزبان آيد بى‌پروا بگويم.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 215)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل سوم در آداب حضرت رسالت**

نزديك اهل تحقيق و محبّان صدّيق معلوم و محقّق است كه محبوب محبوب، محبوب بود.

چه هر كه محبوب محبوب را دوست ندارد علامت آنست كه محبّت او بعلّت غرضى معلول و مدخول است. و اين‌چنين كسى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1172)به حقيقت محبّ نفس خود باشد نه محبّ محبوب.

و محبوب را بعلّت آنكه وسيلت انتفاع و محلّ التذاذ نفس خود داند دوست دارد نه بذات و حقيقت. و محبّان صادق كه از علّت هوا و مراد نفس صافى گشته باشند و از شايبۀ هستى خالص شده، خود را از براى محبوب خواهند، نه محبوب را از براى خود، و هستى خود را فداى او خواهند، نه او را فداى خود، و مراد او را بر مراد خود مقدّم دارند بلكه ايشان را خود هيچ مراد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1173)نبود الاّ مراد محبوب. و همچنانك محبوب محبوب محبوب بود، وسيلت وصول بحضرت محبوب هم محبوب بود. و پيش اهل ايمان و ايقان مبيّن و معيّن است كه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم هم محبوب اله است و هم وسيلت حضرت پادشاه تعالى و تقدّس. پس محبّت الهى اقتضاى صدق محبّت رسول كند صلّى اللّه عليه و سلّم. و چون معلوم شد كه هر كجا محبّت بود رعايت آداب حضرت محبوب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1174)لازم باشد پس بر عموم اهل ايمان خصوصا ارباب كشف و عيان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1175)رعايت آداب حضرت نبوّت و محافظت احتشام از شكوه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1176)جناب رسالت واجب و لازم بود و رسول صلوات اللّه و سلامه عليه اگر چه بصورت و جسمانيّت از نظر ظاهربينان غايب و پنهانست، به صفت و روحانيّت بر نظر ارباب بصيرت مكشوف و عيانست، بلكه صورت شريعت او قالب روحانيّت اوست. پس مادام تا شريعت او در عالم باقى بود صورت او با معنى حاضر باشد و امداد حيات او بارواح و نفوس امّت متّصل و متواتر. و مصداق اين كلام قديم كه يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ لِمٰا يُحْيِيكُمْ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1177)و صورت

1) -كسى: م.

2) -مرادى: خ.

3) -خ (محبوب) ندارد.

4) -عيان را: خ زائد است.

5) -مشكات: خ. -از شكوه از: م.

6) -س انفال آيه 24 ج 9

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 216)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

شريعت هر چند بدين وجه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1178)رابطۀ فيض حيات است، بوجهى ديگر واسطۀ قبول حياتست. و آنچه رسول صلّى اللّه عليه احياى سنّت خود را احياء خود خواند كه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1179)و من احيا سنّتى فقد احيانى مشعر است بدين معنى. پس شرح و سنّت او به نسبت با امّت هم حيات‌بخش بود و هم حيات‌پذير. و اصل الباب و عمدۀ آداب بعد از استحكام روابط محبّت و استكمال شرائط مودّت، دوام ملاحظۀ حضور نبىّ و مراقبۀ جمال مصطفوى است بدان معنى كه بنده [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1180)همچنانك حق سبحانه و تعالى را پيوسته بر جميع احوال خود ظاهرا و باطنا واقف و مطّلع بيند، رسول عليه الصّلاة و السّلام را نيز بر ظاهر و باطن خود مطّلع و حاضر داند تا مطالعۀ صورت تعظيم و وقار او همواره بر محافظت آداب حضرتش دليل بود و از مخالفت او سرّا و علنا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1181)شرم دارد و هيچ دقيقه از دقايق آداب صحبت او فرونگذارد. و معظم آداب آنست كه در خاطر خود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1182)مجال ندهد كه هيچ آفريده را از كمال منزلت و علوّ مرتبت كه او را بود ممكن باشد، يا هيچ سالك بحضرت عزّت راه تواند يافت الاّ به دلالت هدايت او، يا ولايت هيچ ولى را قوّت تكميل و ارشاد ديگرى بود الاّ باقتباس از نور ولايت او، يا هيچ و اصل بمقامى رسد كه از مدد او مستغنى گردد اگر چند در مقام قرب به درجۀ مكلّميّت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1183)و محدّثيّت رسيده باشد چه مقسّم فيض جميع موجودات روح مطهّر نبوى و نفس مقدّس مصطفوى است و بى‌واسطۀ او هيچ مدد از حضرت الوهيّت فايض نشود. و هر كه بتغرير شيطان غرور مغرور شود و در ضمير او خاطر استقلال و استغنا مجال يابد، بى‌شك مردود جناب الوهيّت و مطرود بارگاه ربوبيّت شود و ممكور و مستدرج ردّا على الحافره از مقام قرب به مردّ بُعد رجوع [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1184)نمايد نعوذ باللّه من الحور بعد الكور.

و ادبى ديگر بعد از تمهيد قاعدۀ اعتقاد كمال متابعت سنّت و طريقۀ اوست بدوام اجتهاد. بايد كه متأدّب در متابعت سنّت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم غايت جهد مبذول دارد و اهمال در آن جائز نشمارد [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1185)و يقين داند كه درجۀ محبوبى نتوان يافت الاّ بمراعات

1) -خ (وجه) ندارد.

2) -سنّت خود را گفت: خ.

3) -ملاحظۀ حضور محبوب و مراقبۀ قلوب است پس بايد كه بنده: خ.

4) -اعلانا: خ

5) -خ (خود) ندارد.

6) -مكمليّت: خ.

7) -تمرّد و رجوع: خ.

8) -ندارد: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 217)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سنن و نوافل همچنانك در لفظ حديث است لا يزال العبد يتقرّب اليّ بالنّوافل حتّى احبّه الحديث. و البتّه با خود تصوّر نكند كه اكثار نوافل درجۀ محبّان و مريدان است و محبوب و مراد از آن مستغنى باشد و اداى فرائض و سنن رواتب او را كافى بود.

چه علامت محبوبى خود ملازمتست بر متابعت سنن و نوافل. و هر سنّتى از سنّتهاى رسول عليه الصّلاة و السّلام بمثابت جدولى داند از بحر وجود نبوى منشعب و ممتدّ شده كه از مدد فيضان و جريان او در زمين نفوس و قلوب امّت حبوب محبّت و شقايق حقايق و رياحين يقين رويد. و بايد كه هر كه بدو نسبتى دارد بصورت يا بمعنى چنانك سادات كرام و علماء حقيقت و مشايخ طريقت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1186)كه اولاد صورتى و معنوى و ورثۀ علوم نبوى‌اند، همه را از بهر محبّت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم دوست دارد و تعظيم و احترام ايشان واجب داند.

لعين تفدّى الف عين و تتّقى و يكرم الف للحبيب المكرّم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1187)   
و فى‌الجمله بايد كه در جميع حالات از اعتقادات و اقوال و افعال، تعظيم و توقير رسول را عليه الصّلاة و السّلام با تعظيم الهى مقارن دارد لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1188)و طاعت او را با طاعت حق لازم شمرد قُلْ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1189). ايمان به خداى و يگانگى او بى‌مقارنت ايمان بمحمّد و اقرار به رسالت او صلّى اللّه عليه و سلّم صحيح و مقبول نيست، و اداى فرائض را [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1190)بى‌سنن رواتب بحضرت عزّت طريق وصول نيست. و مثل او در قرب و دنوّ با حقّ تعالى بقاب قوسين بر اين معنى حمل كردن مناسب است [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1191)بلكه تعظيم او را عين تعظيم حق بيند [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1192)و طاعت او محض طاعت الله سبحانه و تعالى و من يطع الرّسول فقد اطاع اللّه [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1193). انّ الّذين

1) -سادات و علما و مشايخ: خ.

2) -يعنى براى چشمى هزار دينار فديه دهند يا هزار چشم را فدا و وقايۀ يك چشم سازند و بخاطر دوستى بزرگوار هزار كس را اكرام كنند.

3) -س فتح آيه 9 ج 26

4) -س نساء آيه 62 ج 5

5) -م (را) ندارد.

6) -مناسبت دارد: خ.

7) -بينند: خ.

8) -س نساء آيه 82 ج 5

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 218)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يُبٰايِعُونَكَ إِنَّمٰا يُبٰايِعُونَ اَللّٰهَ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1194)و لفظ او ادنى شايد كه عبارت از اين معنى بود.

و همچنانك در لفظ و كتابت اسم حق را بتقديس و تنزيه و تعظيم ياد كند، بايد كه اسم رسول را عليه الصّلاة و السّلام در لفظ و كتابت بصلوات و تسليمات تعظيم و توقير كند و اللّه الموفّق

**فصل چهارم در آداب مريد با شيخ**

بدانكه مريد را مراعات آداب صحبت شيخ از اهمّ آداب است. چه محافظت آداب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1195)مستجلب محبّت دلهاست، از آن روى كه جمال مشاهدۀ روح و كمال عقل جز در صور محاسن آداب نتوان كرد. پس هرگاه كه مريد در صحبت شيخ مؤدّب بود در دل شيخ به محبّت جاى گيرد و منظور نظر رحمت الهى گردد. چه حق تعالى همواره بنظر رحمت و عنايت و رعايت بدلهاى دوستان خود مى‌نگرد. پس بواسطۀ استقرار و تمكّن در دل شيخ بركات تواتر آثار رحمت الهى و تعاقب نوازل فيض نامتناهى وجود او را شامل گردد، و قبول شيخ او را علامتى صحيح و دليلى صريح گردد بر قبول حق تعالى و قبول رسول صلّى اللّه عليه و سلّم و قبول جمله مشايخ كه متوسّط باشند ميان شيخ و رسول [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1196)و مكافات بعضى از حقوق تربيت شيخ جز بمراعات حسن آداب ادا نتوان كرد پس تبجيل و توقير علما و مشايخ كه نسبت ابوّت معنوى دارند اداى حقّى بود از معظمات حقوق و اهمال آن عين تقصير و عقوق. و در خبر است كه ليس منّا من لم يبجّل كبيرنا و لم يرحم صغيرنا و لم يعرف لعالمنا حقّه. و هر كه به اداى حقوق شيخ كه اقرب سببى است از اسباب ربوبيّت حقّ قيام ننمايد، از اداى حقوق الهى قاصر آيد كه من ضيّع الرّبّ الادنى لم يصل الى الرّبّ الاعلى. و وجود شيخ در ميان مريدان تذكره‌ايست از وجود نبى در ميان اصحاب. چه شيخ در دعوت خلق با طريق متابعت

1) -س فتح آيه 10 ج 26

2) -آدابست و محافظت آن: خ.

3) -خ (و قبول جمله مشايخ كه متوسّط باشند ميان شيخ و رسول) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 219)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

رسول نايبى است رسول را [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1197)الشّيخ في قومه كالنّبيّ في امّته.

و آنچه در وقت خاطر بدان مسامحت نمود از ضبط جزئيّات آداب و كليّات آن پانزده ادب است كه مريدان را با شيخ مراعات آن از لوازم بود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1198)

اول اعتقاد تفرّد شيخ به تربيت و ارشاد و تأديب و تهذيب مريدان، چه اگر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1199)ديگرى را در مقابل او يا كامل‌تر از او بيند، رابطۀ محبّت و الفت ضعيف بود و بدان واسطه اقوال و احوال شيخ را در وى زيادت تأثيرى و سرايتى نباشد، چه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1200)واسطۀ نفوذ اقوال و رابطۀ سرايت احوال شيخ در مريد محبّت است. هر چند محبّت كامل‌تر استعداد مريد صورت تربيت شيخ را قابل‌تر.

ادب دوم ثبات عزيمت است بر ملازمت صحبت شيخ. بايد با خود مصوّر و مقرّر چنان دارد كه فتح الباب من از ملازمت صحبت و خدمت شيخ تواند بود و بس، يا بر عتبۀ او جان تسليم كنم [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1201)يا بمقصود رسم. و علامتش آنك [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1202)به ردّ و تبعيد شيخ بر نگردد چه مشايخ را در تفحّص از احوال مريدان امتحانات مختلفه بسيار افتد. ابو عثمان حيرى در صحبت شاه كرمانى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1203)رحمه اللّه بنيسابور رسيد بقصد زيارت ابو حفص حداد

1) -متابعت رسول را عليه الصّلاة و السلام نايب است رسول عليه الصّلاة و السّلام گفت: خ.

2) -آن لازم بود: خ.

3) -مريدان اگر چنانچه: خ.

4) -كه: م.

5) -نمايم: خ.

6) -آن بود كه: خ.

7) -ابو الفوارس شاه بن شجاع كرمانى از شاهزادگان والانژاد بود كه نور هدايت در دلش بتابيد و بمسلك فقر و تصوّف در آمد تا به بركت صحبت و خدمت استادان بزرگوار آن عهد همچون ابو تراب نخشبى و ابو عبيد بسرى مرتبتى عالى يافت و از مشايخ عصر خويش گشت و بنوشتۀ قشيرى (ص 22) پيش از سال 300 هجرى و بنقل ابن جوزى (ج 4 ص 50) بعد از 270 درگذشت. داستانى كه در متن نوشته راجع به مصاحبت ابو عثمان حيرى (ابو عثمان سعيد بن اسماعيل متوفّى 298) با شاه كرمانى در زيارت ابو حفص حدّاد نيشابورى (ابو حفص عمر بن مسلمه متوفّى 260 و اند هجرى) و ادب نگاه داشتن ابو عثمان در خدمت ابو حفص نيشابورى در رسالۀ قشيريّه نيز در ضمن ترجمۀ حال ابو عثمان حيرى نقل شده است. در ص 19(چاپ مصر طبع 1346 ه‍) مى‌نويسد: و منهم ابو عثمان سعيد بن اسماعيل الحيرى المقيم بنيسابور و كان من الرى صحب شاه الكرمانى و يحيى بن معاذ الرازى ثم ورد نيسابور على ابى حفص الحداد و اقام عنده و تخرّج به و زوجه ابو حفص ابنته مات سنة ثمان و تسعين و مائتين و عاش بعد ابى حفص نيفا و ثلاثين سنة سمعت محمّد بن الحسين رحمه اللّه يقول سمعت عبد الرحمن بن عبد اللّه يقول سمعت بعض اصحاب ابى عثمان يقول سمعت ابا عثمان صحبت ابا حفص مدة و انا شابّ فطردنى مرة و قال لا تجلس عندى فقمت و لم أولّه ظهرى و انصرفت الى ورائى و وجهى الى وجهه حتّى غبت عن عينه و جعلت على نفسى ان احفر على بابه حفرة لا اخرج منها الاّ بامره فلمّا رأى ذلك ادنانى و جعلني من خواصّ اصحابه.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 220)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

چون نور ولايت او مشاهده كرد، خاصيّت نظر سعادت‌بخش او بقوّت جذبات احوال او را جذب كرد و مقيّد شبكۀ ارادت خود گردانيد. تا وقت مراجعت از شاه كرمانى اجازت توقّف خواست و هنوز در عنفوان شباب بود. ابو حفص او را از پيش خود براند و گفت بايد كه بمجلس ما ننشينى. ابو عثمان قبول اشارت او را به قهقرى در مقابله بازگشت تا از نظر غايب شد و با خود عقد عزيمت مصمّم كرد كه بر در خانۀ او چاهى بكند و در آنجا بنشيند و بيرون نيايد الاّ وقتى كه ابو حفص او را اجازت دهد و به خود خواند. چون ابو حفص مخايل صدق ارادت از صورت حال او مشاهدت كرد او را بخواند و ترحيب و تقريب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1204)نمود و از جملۀ خواصّ اصحاب گردانيد و دختر خود را با وى عقد نكاح بست و او را به خلافت خود نصب فرمود و سى سال بعد از وفات شيخ بر جاى او بنشست.

ادب سوم تسليم تصرّفات شيخ شدن. بايد كه طريق تنفيذ تصرّفات او در نفس و مال خود گشوده دارد، و بهر چه فرمايد منقاد و مستسلم و راضى بود. چه جوهر ارادت و محبّت او جز بدين‌طريق روشن نگردد و عيار صدق او جز بدين معيار معلوم نشود چنانك كلام مجيد بدان اشارت فرمود فَلاٰ وَ رَبِّكَ لاٰ يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوكَ فِيمٰا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1205).

ادب چهارم ترك اعتراض است. بايد كه به‌هيچ‌وجه ظاهرا و باطنا در خود مجال اعتراض بر تصرّفات شيخ ندهد. و هرگاه كه بر وى چيزى از احوال شيخ مشكل آيد و وجه صحّت آن بر او مكشوف نگردد، قصّۀ موسى و خضر عليهما السّلام ياد كند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1206)كه موسى عليه السّلام با وجود نبوّت و وفور علم و شعف بر ملازمت خضر عليه السّلام

1) -تقرّب: م.

2) -س نساء آيه 68 ج 5

3) -مقصود قصّه‌يى است كه در سورۀ كهف از قرآن مجيد آمده و در كتب تفسير و قصص انبيا بتفصيل نوشته شده و اساس قسمتى عمده از استدلالات عرفا و صوفيّه در انتخاب طريق سلوك و تعليم و تربيت و آداب مخصوصۀ ايشان در پيرى و پيروى يا شيخى و مريدى مبتنى بر همين داستانست. از اين جهت در پيرامن اين قصّه شرحها نوشته و تحقيقاتى كرده‌اند. مولوى قدس سرّه هم در مثنوى آن را بنظم در آورده و داد عرفان و تحقيق داده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 221)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

چگونه بر بعضى از تصاريف او انكار نمود، و بعد از كشف اسرار و بيان حكمت آن از انكار باقرار باز گشت. پس هر چه علم او بدان ره [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1207)نبرد از تصرّفات شيخ حوالت آن با قصور فهم و قلّت علم خود كند نه با فساد آن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1208)تصرّف تا از ورطۀ فتور ارادت و قصور محبّت زود خلاص يابد. يكى از مريدان جنيد رحمه اللّه وقتى بر شيخ سؤالى كرد و بعد از آن بر جواب اعتراض مى‌نمود جنيد رحمه اللّه فرمود وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1209).

ادب پنجم سلب اختيار است. بايد كه در هيچ امر از امور دينى و دنيوى و كلّى و جزوى بى‌مراجعت با ارادت شيخ و اختيار او شروع ننمايد، نخورد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1210)و نياشامد و نپوشد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1211)و نبخشد و نخسبد و نگيرد و ندهد الاّ به اجازت شيخ. و همچنين در جميع عبادات از صوم و افطار و اكثار نوافل و اقتصار بر فرائض و ذكر و تلاوت و مراقبت، بى‌اجازت شيخ و تعيين او شروع نكند. شبى رسول عليه الصّلاة و السّلام بر در وثاق ابو بكر رضى اللّه عنه بگذشت، شنيد كه او در نماز تهجّد قرآن آهسته مى‌خواند، بعد از آن بر در وثاق عمر رضى اللّه عنه بگذشت شنيد كه او در نماز قرآن بلند مى‌خواند. بامداد چون بحضرت رسول عليه الصّلاة و السّلام آمدند از ابى بكر پرسيد كه چرا در صلاة تهجّد قرآن آهسته مى‌خوانى گفت اسمع من اناجيه. از عمر پرسيد كه چرا بلند مى‌خوانى گفت اطرد الشّيطان و اوقظ الوسنان. فرمود كه نه چنان آهسته خوانيد و نه چنين بلند بل طريق ميانه [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1212)نگاه داريد و اين آيت آمد كه وَ لاٰ تَجْهَرْ بِصَلاٰتِكَ وَ لاٰ تُخٰافِتْ بِهٰا وَ اِبْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1213)و اين اشارتست بدانك با وجود مقتدا برأى خود مستبدّ بودن روا نيست اگرچه رأيى صحيح بود.

ادب ششم مراعات خطرات شيخ است. بايد كه هر حركت كه خاطر شيخ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1214)آن را كاره بود بر آن اقدام ننمايد. و بسبب اعتماد بر حسن اخلاق و كمال حلم و مدارات و عفو شيخ آن را حقير نشمارد. چه خطرات ضمير مشايخ به كراهيت [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1215)و رضا

1) -راه: خ.

2) -بافساد او در آن: خ.

3) -س دخان آيه 20 ج 25

4) -و نخورد: خ.

5) -ننوشد: م.

6) -ميان: خ.

7) -س بنى اسرائيل آيه 110 ج 15

8) -خاطر او: خ.

9) -به كراهت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 222)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در نفوس مريدان اثرى تمام دارد.

ادب هفتم رجوع نمودن است با علم شيخ در كشف وقايع. بايد كه در كشف واقعات اگر در خواب بود و اگر در بيدارى، با علم شيخ رجوع نمايد و باستقلال و استبداد در آن بصحّت جازم نشود. چه تواند بود كه منشأ و مناط آن واقعه ارادتى بود كامن در نفس مريد و علم او بدان نرسد و بر صحّتش حكم كند و از آن خلل‌ها متولّد شود.

پس چون بر شيخ عرضه كند و شيخ به سعت علم خود بر آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1216)واقف شود، اگر صحّتى دارد بعد از حكم شيخ از سر يقين در تنفيذ آن سعى نمايد و الاّ شبهت از پيش برخيزد.

ادب هشتم اصغاى سمع است با كلام شيخ. بايد كه پيوسته منتظر و مترصّد بود كه بر لفظ شيخ چه مى‌رود، و زبان او را واسطۀ كلام حق داند، و يقين شناسد كه او به خدا گوياست نه به هوا، و به مرتبۀ بى ينطق رسيده، و دل او را بمثابت بحرى موّاج بيند ممتلى بانواع درر علوم و جواهر معارف كه بهر وقت از هبوب رياح عنايت ازلى در تموّج مى‌آيد و از آن درر و جواهر بعضى بساحل زبان مى‌اندازد. پس بايد كه دايم مترصّد و حاضر بود تا از فوائد و عوايد كلام شيخ محروم و بى‌نصيب نماند. و ميان آن كلام و حال خود وجه مناسبت و مطابقت طلبد. و با خود چنان تصوّر كند كه بر در حق بزبان استعداد، صلاح خود مى‌جويد و مناسب استعداد او از بطنان غيب خطابى وارد مى‌شود. و بايد كه در مكالمت با شيخ متفقّد نفس خود نبود تا به صفت مراياة و اظهار علم و معرفت خود در حركت نيايد، و خود را به صفت جمال و كمال در صورت حسن كلام عرضه نكند. چه تطلّع مريد بكلام خود و ترصّد فرصت آن، او را از مقام ارادت دور گرداند، و وقرى گردد در سمع قلب او مانع از استماع كلام شيخ.

بعضى مفسّران در سبب نزول اين آيت كه يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1217)گفته‌اند جماعتى در مجلس رسول صلّى اللّه عليه و سلّم بودند كه هرگاه سايلى از وى مسئله پرسيدى بيشتر بجواب فتوى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1218)در آمدندى، تا خطاب

1) -عرضه كند به سعت علم بر آن: خ.

2) -س حجرات آيه 1 ج 26

3) -مسئله‌يى بپرسيدى بجواب و فتوى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 223)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عزّت ايشان را بدين آيت تأديب فرمود و از آن نهى كرد.

ادب نهم غضّ صوت است. بايد كه در صحبت شيخ آواز بلند نكند. چه رفع صوت بحضرت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1219)اكابر نوعى از ترك ادب و تنحيۀ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1220)جلباب وقار است، وقتى ميان ابو بكر و عمر رضى اللّه عنهما بحضرت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم در قضيّه‌اى تنازع افتاده بود و [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1221)آواز بلند كردند، تأديب ايشان را اين آيت آمد كه يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ اَلنَّبِيِّ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1222)بعد از آن چنان شد كه سخن ايشان از غايت غضّ صوت دشوار فهم شدى. و اين آيت در شأن ايشان نازل شد كه إِنَّ اَلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوٰاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ اِمْتَحَنَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1223).

ادب دهم منع نفس است از تبسّط. بايد كه با شيخ طريق مباسطت نسپرد نه بقول و نه بفعل. چه بواسطۀ انبساط حجاب احتشام و جلباب وقار برخيزد و طريق فيض مسدود شود. پس بايد كه در خطاب با وى طريق تعظيم و احترام نگه دارد گويد [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1224)يا سيّدى و يا مولائى. در اوّل حال صحابه رضوان اللّه عليهم نام رسول صلّى اللّه عليه و آله بتعظيم و توقير نبردندى، گفتندى يا محمّد يا احمد، تا خطاب الهى بتأديب ايشان نازل شد كه وَ لاٰ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمٰالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1225). بعد از آن در منادات با رسول گفتندى يا رسول اللّه و يا نبىّ اللّه.

و همچنين وقتى جماعتى از وفد بنى تميم بر در حجرۀ رسول عليه الصّلاة و السّلام از بهر تقاضاى خروج ندا مى‌كردند يا محمّد اخرج الينا، تا نصّ كلام مجيد وارد شد كه إِنَّ اَلَّذِينَ يُنٰادُونَكَ مِنْ وَرٰاءِ اَلْحُجُرٰاتِ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا

1) -بحضور: خ.

2) -تنحيه: دور كردن و يكسو افكندن. در (خ) بتحريف كاتب (نتيجه) نوشته است.

3) -تنازع افتاد: خ.

4) -س حجرات آيه 2 ج 26

5) -س حجرات آيه 3 ج 26

6) -نگاه دارد و گويد: خ.

7) -س حجرات آيه 2 ج 26

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 224)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

حَتّٰى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1226). و همچنانك در قول طريق مباسطت با شيخ مسدود دارد، در فعل نيز توقير و احترام او واجب بيند. پس بايد كه بحضور او سجّادۀ خود نيندازد الاّ در وقت نماز، و در سماع خود را از حركات و زعقات نگاه دارد و مادام تا قوّت تمالك و تماسك باقى بود بحضور شيخ حركت نكند و خود را از خنده نگاه دارد.

ادب يازدهم معرفت اوقات كلام است. هرگاه كه خواهد كه با شيخ از مهمّات دينى يا دنيوى سخنى گويد، بايد كه نخست از حال شيخ معلوم كند تا فراغت سماع كلام او دارد يا نه، و بطريق استعجال و هجوم بر مكالمت او اقدام ننمايد، و پيش از مكالمت با حضرت عزّت انابت نمايد و در طلب توفيق ادب مكالمت با شيخ از آن حضرت استمداد كند، تا در تقرّب بجانب الوهيّت مماثل آن صدقه بود كه اصحاب رسول عليه الصّلاة و السّلام در مقدّمۀ مكالمت با او بدان مأمور گشتند، آنجا كه فرمود حق تعالى و تقدّس يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا نٰاجَيْتُمُ اَلرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰاكُمْ صَدَقَةً [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1227). ابن عباس [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1228)گويد سبب نزول اين آيت آن بود كه مردم در صحبت رسول صلّى اللّه عليه و آله به كثرت سؤال و الحاح در آن ابرام مى‌نمودند و رسول عليه الصّلاة و السّلام از آن متبرّم مى‌شد. پس اين خطاب نازل گشت و موافق از منافق مميّز شد. آمده است كه بدين آيت غير از على عليه السّلام عمل نكرد، دينارى بداد و با رسول عليه الصّلاة و السّلام سخن گفت. و نقل است از على بن ابى طالب عليه السّلام كه فرمود في كتاب اللّه آية ما عمل بها احد قبلى و لا يعمل بها احد بعدي

ادب دوازدهم محافظت حدّ مرتبۀ خود است. بايد كه در سؤال از شيخ حدّ

1) -س حجرات آيه 4 ج 26.

2) -س مجادله آيه 13 ج 28

3) -عبد اللّه بن عبّاس بن عبد المطّلب فقيه مفسّر معروف قرن اوّل هجرى است. پدرش عبّاس عموى پيغمبر صلوات اللّه عليه بنوشتۀ يافعى در 86 سالگى و بضبط ابن جوزى در 88 سالگى به سال 32 ه‍ فوت شد. و ابن عبّاس بنوشتۀ هر دو مورّخ مذكور در طايف به سال 68 هجرى در هفتاد و يك سالگى درگذشت.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 225)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مرتبۀ خود نگاه دارد و جز [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1229)حالى كه بر او پوشيده باشد از احوال خود استكشاف آن نكند. و در چيزى كه نه مقام وى بود و نه حال او [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1230)سخن نگويد، چه در آن زيادت فايده‌يى نبود، بلكه ضرر متوقّع باشد. پس بايد كه از ضرورات احوال خود بيش نپرسند. و كلام قديم در نهى از سؤال فضول اين اشارت كرد كه لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيٰاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1231)و همچنانك كلام نافع آن بود كه بر قدر فهم مستمع گويند، سؤال نافع آن بود كه بر قدر مرتبۀ مستمع بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1232).

ادب سيزدهم كتمان اسرار شيخ است. بايد كه هر حال كه شيخ آن را [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1233)پنهان دارد از كرامات و واقعات و غير آن و مريد بر آن اطّلاع يابد در افشاى آن رخصت نجويد. چه شيخ را در اخفاى آن نظر مصلحتى دينى يا دنيوى افتاده باشد كه علم او بدان نرسد و از اظهار آن فسادى متولّد شود. پس طريق ادب آنست كه اسرار او نزديك شيخ هم از جملۀ اسرار بود و مضمون اين دو بيت و فتيان صدق لست مطلع بعضهم على سرّ بعض غير انّى جماعها   
لكلّ امرئ شعب من القلب فارغ و موضع نجوى لا يرام اطّلاعها [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1234)  
وصف حال او.

ادب چهاردهم اظهار اسرار خود است پيش شيخ. بايد كه اسرار خود از شيخ نپوشد و هر كرامتى و موهبتى كه حق تعالى بدو ارزانى داشته باشد بتصريح يا بتعريض

1) -خ (جز) ندارد و در معنى لازم است.

2) -نه مقام وى و نه حال اوست: خ.

3) -س مائده آيه 101 ج 7

4) -آن بود كه مستمع كند: خ.

5) -كه آن را شيخ: خ.

6) -ابيات از مسكين دارمى است كه در باب ادب از حماسۀ ابى تمّام (ج 3 ص 75 چاپ 1296 ه‍) نقل شده و بيت بعدش اين است: يظلّون شتّى فى البلاد و سرّهم الى صخرة أعيى الرّجال انصداعها يعنى چه بسا مردم به راستى دوست و جوانمرد كه من مجمع اسرار و مخزن رازهاى ايشانم و هيچيك را از راز آن ديگر آگاهى نداده‌ام. هر مردى در گوشۀ قلب خويش شكافى خالى و فارغ دارد كه محلّ رازهاى نهفتۀ اوست و هيچ‌كس را قصد اطّلاع بر آن اسرار ميسّر نمى‌گردد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 226)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بر رأى شيخ عرضه دارد. چه انطواء ضمير [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1235)او بر سرّى از اسرار خود كه بعلم آن متفرّد و مستأثر بود سبب عقده‌يى شود در باطن او كه بدان عقده طريق فتوح و استمداد از شيخ مسدود گردد. و چون با شيخ در ميان نهد در حال آن عقده و سدّه انحلال پذيرد.

ادب پانزدهم آنست كه هر چه از شيخ نقل كند بر قدر فهم مستمع كند، و سخنى كه در آن غموضى و دقّتى باشد و شنونده به حقيقت آن نرسد نگويد. چه هر سخن كه شنونده از آن مراد قايل در نيابد فايده ندهد و امكان ضرر باشد، و ممكن بود كه عقيدۀ مستمع در شيخ فاسد گردد.

و اين مجموع آداب اگر مريد بدان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1236)مواظبت نمايد آنچه مقصود است از وصول انوار رحمت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1237)الهى و نزول آثار بركت نامتناهى بواسطۀ صحبت شيخ در سرّ و علانيت او ظاهر گردد و از جملۀ مقرّبان شود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1238).

**فصل پنجم در آداب شيخى و فضيلت آن**

بعد از درجۀ نبوّت هيچ درجه فاضل‌تر از درجۀ نيابت نبوّت نيست در دعوت خلق با حق بر طريق متابعت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم. و مراد از شيخى اين نيابت است. پس درجۀ شيخى و تربيت، افضل درجات بود. و مضمون اين حديث صحيح كه و الّذى نفس محمّد بيده لئن شئتم لاقسمنّ لكم انّ احبّ عباد اللّه الى اللّه الّذين يحبّبون اللّه الى عباده و يحبّبون عباد اللّه الى اللّه و يمشون في الارض بالنّصيحة دليل است بر علوّ مرتبۀ شيخى. چه اين معنى وصف حال مشايخ متصوّفه است. از آن جهت كه مراد شيخ از تصرّف در مريد آنست كه آينۀ دل او را از زنگ هوا و طبيعت زدوده گرداند تا در او بوجه محاذات و توجّه كلّى، اشعّۀ انوار جمال احديّت و جلال صمديّت منعكس شود، و احداق بصيرت به مشاهدۀ آن منجذب [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1239)

1) -چه اضمار: خ.

2) -بر آن: خ

3) -خ (رحمت) ندارد.

4) -باشد: خ.

5) -مستحدب: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 227)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ممتلى گردد و محبّت الهى بواسطۀ آن در صميم دل قرار گيرد. پس تحبيب حق تعالى در دل بندگان كار مشايخ بود. و همچنين تحبيب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1240)بندگان با حق تعالى.

چه شيخ مريد را تربيت بر طريق متابعت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم كند و متابعت او منتج و مثمر محبّت الهى است چنانك فرمود جلّ و علا قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1241).

**[آداب و وظايف شيخ نسبت بمريد]**

و همچنانك مريد را با شيخ ادبى است كه آن حقّ ارادتست، شيخ را با مريد هم ادبى است كه آن حقّ تربيت است. و آداب شيخى آنچه فهم بدان محيط شد هم پانزده است.

اوّل تخليص نيّت و تفقّد سبب. بايد كه نخست از خود باز جويد تا باعث بر آن داعيه، رغبت تقدّم و تشيّخ و محبّت استتباع و تفوّق كه نفوس بنى‌آدم بر آن مجبول‌اند نبود و نفس خود را با آنك به صفت طمأنينت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1242)و انطفاى نواير طبيعت متّصف بيند هنوز متّهم دارد. چه شايد كه داعيۀ استجاب قلوب و صرف وجوه مردم با خود، بر وى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1243)از غايت لطافت مستور ماند و بر آن اطّلاع نيفتد. پس چون بيند كه بعضى از طالبان و مريدان از سر صدق ارادت و حسن ظن روى بدو آوردند و از وى طلب هدايت و ارشاد مى‌كنند بتعجيل متعرّض تصرّف در ايشان نشود و در توقّف دارد تا وقتى كه به كثرت انابت و صدق تضرّع و ابتهال از حضرت الهى تعرّف حقيقت حال [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1244)و استكشاف آن كند و حجاب شبهت برخيزد و بتعريف الهى از سر يقين بداند كه مراد حق در حوالت آن جماعت بدو چيست. اگر معلوم شود كه ابتلا و امتحان است، از آن حذر واجب داند و بتدارك داعيۀ پنهان مشغول بود. و اگر بيند كه مراد حق آنست كه بسبب او تربيت طالبان و مسترشدان كند، اشارت حق را منقاد گردد و از سر بصيرت در آن خوض نمايد.

ادب دوم معرفت استعداد است. بايد كه پيش از تصرّف در استعداد مريد نگرد.

اگر در وى استعداد سلوك طريق مقرّبان بيند، او را بطريق حكمت و تلويح احوال

1) -تحبّب: خ.

2) -س آل عمران آيه 29 ج 3

3) -طمأنيّت: خ.

4) -مردم در وى: خ.

5) -خ (حال) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 228)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اهل قرب دعوت كند. و اگر بيند كه استعداد طريق ابرار بيش ندارد، او را به موعظت حسنه و ترغيب و ترهيب و ذكر بهشت و دوزخ دعوت كند. و مستعدّان مرتبۀ قرب را بعد از تحريض بر اعمال قوالب و عبادات ظاهره، بر اعمال قلوب چون مراقبه و رعايت سرّ و تمييز خواطر مواظبت فرمايد. و مستعدّان درجۀ ابرار را بر تعبّد محض و اعمال قوالب ترغيب نمايد. و همچنين اگر صلاح حال مريد در تجرّد از اسباب بيند يا در حفظ و امساك آن يا در كسب يا در ترك آن، او را بدان فرمايد كه فراخور استعداد و موافق حال او بود. و هر كرا معرفت انواع استعدادات و تمييز اوضاع كه فطرتها كه اصل الباب تربيت و ارشاد است حاصل نبود تصرّف او در مريد صحيح نباشد و شيخ الاسلام رحمه اللّه در اين معنى گفته است و العجب انّ الصّحراويّ يعلم الاراضي و الغروس و يعلم كلّ غرس و ارضه و كلّ صاحب صنعة يعلم منافع صنعته و مضارّها حتّى المرأة تعلم قطنها و ما يتاتّى منه من الغزل و دقّته و غلظه و لا يعلم الشيخ حال المريد و ما يصلح له.

ادب سوم تنزّه است از مال مريد. بايد كه به‌هيچ‌وجه طمع بمال مريد يا خدمت او نكند و بدان تعلّق نسازد و تربيت و ارشاد را كه بهترين صدقه‌ايست در مقابلۀ قبول عوضى، باطل نگرداند. در خبر است كه ما تصدّق متصدّق بصدقة افضل من علم يبثّه في النّاس الاّ وقتى كه بتعريف الهى يا علمى صريح بداند كه او را بجهت مصلحت در آن تصرّف مى‌بايد كرد و بدان تعلّق مى‌بايد گرفت، آنگه شايد كه او را قبول كند و در آن متصرّف گردد. و اگر مريد خواهد كه يك‌بارگى از اموال و املاك بيرون آيد شيخ را اجازت آن وقتى مسلّم بود كه در مقابلۀ آن، حالى كه موجب تسلّى و جمعيّت خاطر مريد بود عوض تواند داد، و مريد قابل آن بود. چنانكه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم ابو بكر را رضى اللّه عنه در انفاق جميع مال اجازت داد. و اگر داند كه هنوز نگرانى باقى خواهد بود مقدار ما لا بدّ بوى بگذارد و در انفاق زايد اجازت دهد. چنانك وقتى يكى از مريدان جنيد رحمه اللّه خواست كه جميع مال انفاق كند جنيد او را اجازه

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 229)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نداد و گفت مقدار كفايت رها كن و از آنجا قوت خود مى‌ساز و زيادت بده، چه من بر تو ايمن نيستم از مطالبت نفس تو بعد از انفاق جميع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1245)مال.

ادب چهارم ايثار است. بايد كه بر شيخ ايثار حظوظ و قطع تعلّقات ظاهر غالب بود تا به مطالعۀ آثار آن صدق و يقين مريد زيادت گردد و قطع تعلّقات بر او آسان شود و رغبت تجريدش قوّت گيرد و عقدۀ تهمت حال شيخ كه سدّۀ مجارى فيض است از او منحلّ گردد و باطنش بر صحّت تصرّفات شيخ جازم شود. و بايد كه اگر فتوحى دست دهد زايد از قدر ضرورت، بر فقرا و مساكين تفرقه كند.

ادب پنجم موافقت فعل است با قول در دعوت. هرگاه كه مريد را با فعلى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1246)يا تركى دعوت خواهد كرد اوّل بايد كه آن معنى در حال او ظاهر شود، تا مريد آن دعوت را به معاونت زبان فعل بى‌تهمتى به‌آسانى قبول كند. چه مجرّد زبان قول در نفوس زيادت تأثيرى و نفعى ندارد چنانك گفته‌اند من لم ينفعك لحظه لم ينفعك لفظه پس بنابراين مصلحت بايد كه فقر بر غنا اختيار كند تا مريد را اختيار فقر كه ملاك تصوّف و شرط سلوك است آسان بود هر چند به نسبت با حال او فقر و غنا يكسان باشند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1247)چنانك عمر رضى اللّه عنه گفته است الفقر و الغنى مطيّتان لا ابالى ايّهما امتطيت.

ادب ششم رفق با ضعفاست. هرگاه كه در مريدى مشاهدۀ ضعف عزيمت و ارادت كند و داند كه در مخالفت نفس و ترك مألوفات صدق عزيمتى ندارد، بايد كه با وى مدارات نمايد و بر حدّ رخصتش اختصار فرمايد تا زود متنفّر نگردد، و بطول مدّت و كثرت مخالطت با فقرا جنسيّتى بيابد. چه شايد كه بعد از آن دواعى عزيمت در او منبعث شوند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1248)و بتدريج از حضيض رخصت به اوج عزيمت رسد. وقتى يكى از ابناء نعمت بصحبت احمد قلانسى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1249)رحمه اللّه پيوست و از دنيا انقطاع و تبتّل نمود. احمد

1) -بعد از جميع انفاق: خ.

2) -بفعلى: خ.

3) -باشد: خ.

4) -شود: خ.

5) -ظاهرا مراد ابو احمد قلانسى مصعب بن احمد ابن مصعب بغدادى است كه از زهّاد و متصوّفۀ قرن سوم هجرى از اقران جنيد بود و بضبط كامل ابن اثير در سنۀ 270 فوت شد. در نفحات الانس ترجمۀ حال او را نوشته و تاريخ وفاتش را 290 ضبط كرده و تاريخ كامل اصحّ است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 230)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در وى ضعفى مى‌يافت. پس هرگاه كه از دراهم چيزى حاصل آمدى جهت وى نان رقاق و بريان و حلوا خريدى و گفتى اين از نعمت دنيا بيرون آمده است و با آن خو كرده، لايق آن بود كه با وى طريق رفق و مواسات سپرند و از حظوظش منع نكنند.

ادب هفتم تصفيۀ كلام است. بايد كه كلام خود را از شوايب هوا صافى دارد تا در مريد اثر منفعت آن پديد آيد. چه تأثير سخن در دل بمثابت تخم است، اگر تخم فاسد بود مثمر نباشد. و فساد كلام به مداخلت و ممازجت هوا بود. و دخول هوا در كلام يا از جهت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1250)استجلاب قلوب مستمعان افتد، و اين معنى لايق حال مشايخ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1251)نبود. يا از جهت اعجاب نفس بسبب استحلاء كلام خود، و ظهور اين صفت در نفس پيش اهل حقيقت محض جنايت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1252)است. پس شيخ را در مكالمت با مريد لازم بود كه اوّل تخم كلام از شوايب هوا تنقيه كند و آنگاه در زمين دل وى افشاند و آن را بحق سپارد تا از اختطاف طاير نسيان و آفت تصرّف شيطان نگاه دارد و ثمرۀ آن را به سلامت باز سپارد. و خلاص آن از اعجاب نفس بسبب استحلاء كلام خود دست ندهد مگر به مطالعۀ انوار فضل الهى و ملاحظۀ آثار نعم نامتناهى، تا نظر نفس در اشعّۀ آن انوار متعاشى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1253)گردد و ظلمت صفت اعجاب در اشراق آن متلاشى، و هستى خود را در تلاطم امواج بحار نعم متواتره كم از قطرۀ ناچيز بيند فكيف كلام خود را.

ادب هشتم رفع قلب است بحضرت الهى در حال كلام. بايد كه چون با مريد سخنى خواهد گفت اوّل دل بحضرت الهى پردازد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1254)و از وى طلب معنى كه مهمّ وقت و متضمّن فايده و صلاح حال مستمع بود كند، تا زبان او بحق ناطق باشد و كلامش در افادت صادق. و چنين گوينده در سماع كلام خود با مستمعان ديگر مساوى بود.

چنانك وقتى يكى از مشايخ با اصحاب خود در اثناى كلام گفت من در سماع اين كلام با شما مساويم. اين سخن بر بعضى از حاضران مشكل نمود، بدين شبهت كه هر

1) -خ (جهت) ندارد.

2) -شيخ: خ.

3) -خيانت: خ

4) -در اشعّۀ انوار متغاشى: خ. ظاهرا تصحيف است.

5) -بردارد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 231)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قايلى پيش از تكلّم داند كه چه خواهد گفت و مستمع بعد از تكلّم آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1255)بداند، پس ميان ايشان مساوات چگونه صورت بندد. آن شب بخواب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1256)ديد كه كسى با او گفتى غوّاص اگر چه در بحر پيشتر از منتظران بر ساحل صدف جمع كند و درر با خود دارد و ليكن در مشاهدۀ صورت آن در وقتى كه از بحر بيرون آيد و صدف بگشايد با منتظران بر ساحل مساوى بود. چون از خواب درآمد متنبّه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1257)شد و آن شبهت از وى برخاست و مراد سخن شيخ فهم كرد.

ادب نهم كلام بتعريض است. هرگاه كه در مريد چيزى مكروه يا مستنكر معلوم كند و خواهد كه او را بر آن تقريعى و توبيخى نمايد تا در ازالت آن كوشد، بايد كه آن سخن بتعيين و تصريح با او نگويد، بل بطريق تعريض و كنايت با جماعتى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1258)كه حاضر باشند سخنى در اندازد كه مفهوم آن بر مراد دلالت كند. مانند آنكه اگر در نفس او عجبى باعمال و احوال يا دعوى قوّتى و كمالى يا اعوجاجى و انحرافى از طريق استقامت مشاهده كند، روى بجمع آرد و در ذمّ آن صفت حديثى يا حكايتى مناسب از اقوال مشايخ نقل كند و بسبيل اجمال بدان مكروه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1259)اشارتى نمايد تا جملۀ حاضران از آن مستفيد شوند و در ضمن آن مقصود بحصول پيوندد. و نصيحت بدين‌طريق بمدارات و حكمت نزديكتر بود.

ادب دهم حفظ اسرار مريد است. بايد كه اسرار مريد نگاه دارد و آنچه از مكاشفات و كرامات او معلوم كند اظهار و اذاعت آن ننمايد. و به مشافهه با او در خلوت تحقير و تصغير آن كند و گويد كه امثال [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1260)اين احوال اگرچه نعم الهى است و لكن وقوف در آن و نظر بر آن سبب [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1261)بستگى راه مريد است، و حقّ اين نعمتها آنست كه آن را بشكر مقابله كنند و نظر از آن بازگيرند و به مطالعۀ منعم از ملاحظۀ نعمت او مشغول شوند و الاّ در نقصان و خسران بمانند.

ادب يازدهم عفو است از زلاّت مريد. بايد كه اگر در مريد تقصيرى ببند بترك خدمتى يا اهمال ادبى آن را از وى عفو كند و برفق و مدارات و تعطّف و تلطّف او را

1) -او: خ.

2) -در خواب: خ.

3) -منتبه: خ.

4) -يا با جماعتى: خ.

5) -و بر سبيل اجمال بدان گروه: خ.

6) -امتثال: خ.

7) -شبهت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 232)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بر آن خدمت و ادب تحريض فرمايد. از رسول صلّى اللّه عليه و آله به روايت ابن عمر رضى اللّه عنه رسيده است كه وقتى مردى بحضرت رسالت آمد و گفت يا رسول اللّه كم اعفو عن الخادم گفت كلّ يوم سبعين مرّة.

ادب دوازدهم نزول است از حقّ خود. بايد كه از مريد توقّع تعظيم و تبجيل ندارد اگرچه حق او آنست و مريد را قيام نمودن بر آن از اهمّ آداب. و لكن شيخ را توقّع آن پسنديده نبود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1262)و تواضع نمودن و از اين حق فروآمدن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1263)به‌غايت نيكو بود.

دقى رحمه اللّه حكايت كند كه وقتى بمصر بودم روزى با جماعتى از فقرا در مسجد نشسته بودم ابو بكر وراق در آمد و پيش ستونى بيستاد و نماز گزارد. ما گفتيم چون شيخ از نماز فارغ شود برخيزيم و او را سلامى كنيم. در حال چون سلام باز داد برخاست و بيامد و در سلام سباقت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1264)نمود. ما گفتيم اولى چنان بود كه ما بدين ادب قيام نماييم شيخ گفت ما عذّب اللّه قلبى بهذا قطّ يعنى بدين توقّع كه مرا احترام و تعظيم كنند هرگز مقيّد نبوده‌ام [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1265)و معذّب نگشته.

ادب سيزدهم قضاى حقوق مريد است. بايد كه در حال صحّت و مرض از قضاى حقوق تقاعد ننمايد، و بسبب اعتماد بر صدق ارادت ايشان اهمال آن جائز نشمرد.

حكايت است از ابو محمد جريرى رحمه اللّه كه وقتى از حج بازگشتم و افتتاح به زيارت جنيد رحمه اللّه كردم. گفتم اوّل او را سلامى كنم آنگاه به خانه روم تا بارى شيخ زحمت نكشد و قدم بديدن ما رنجه ندارد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1266)روز ديگر چون نماز بامداد بگزاردم ديدم كه جنيد مى‌آمد گفتم يا سيّدى ابتدأت بالسّلام عليك لكيلا تتعنّى الى هاهنا جواب داد كه يا محمّد ذا فضلك و هذا حقّك.

ادب چهاردهم توزيع اوقاتست بر خلوت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1267)و جلوت. بايد كه اوقات او مستغرق مخالطت با خلق نبود و دعوى قوّت حال و كمال تمكين و حضور، او را بر آن باعث نشود چه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم با كمال حال و قوّت تمكين همه روزه در صحبت مردم

1) -نباشد: خ.

2) -فرود: خ.

3) -سباقت: بمعنى سباق و سبقت از مصادر مخصوص فارسى است كه در عربى استعمال نشده نظير فراغت و خجالت و امثال آن.

4) -يعنى هرگز بدين توقع كه مرا كسى احترام كند مقيّد نبوده‌ام: خ.

5) -نكند: خ.

6) -اوقات به خلوت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 233)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نبوده است. بل كه گاهى از براى استمداد فيض رحمت خلوت گزيده است، و گاهى از جهت افاضت آن بر خلق در صحبت بوده. پس شيخ بايد كه او را خلوتى بود خاصّ كه در آنجا به وظايف طاعات مشغول باشد و از بهر صلاح حال خود و ديگران بتضرّع و ابتهال از حضرت ذو الجلال مدد خواهد و استعانت كند تا جلوتش در حمايت خلوت از غايلۀ اشتغال بخلق مأمون بود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1268). و آدمى را چون بجهت اختلاف اجزاء تركيب بر حقّ صرف مداومت نمودن متعذّر باشد و فترات در اعمال متوقّع بل واقع، بايد كه اوقات فترت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1269)كه از عمل بازماند يا در آن روحى نيابد، بصحبت بسر برد تا بواسطۀ آن كلال و ملال از نفس برخيزد و ديگرباره از سر شوق و شعف به خلوت و طاعت ميل كند و مردم بقسم فترت او منتفع شوند و او از ورطۀ فتور خلاصى يابد. جنيد رحمه اللّه با اصحاب گفته است اگر دانستمى كه مرا دو ركعت نماز فاضل‌تر هرگز بصحبت نيامدمى.

ادب پانزدهم اكثار نوافل است. بايد كه غلبۀ امتلاى حال او را از تعمير اوقات بصوالح اعمال مانع نگردد و با خود تصوّر نكند كه مرا بدين احتياج نيست كه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم با كمال حال بر نوافل طاعات مواظبت نموده است و از نماز تهجّد و نماز چاشت و نماز زوال و روزۀ تطوّع و ديگر نوافل مستغنى نبوده. آمده است [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1270)كه شبى در نماز چندان بيستادى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1271)كه قدمهاى مباركش متورّم گشتى. عايشه رضى اللّه عنها پرسيد كه يا رسول اللّه أ ليس اللّه قد غفر لك ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر.

جواب داد أ فلا اكون عبدا شكورا. اينست جوامع آداب شيخى.

**فصل ششم در آداب صحبت و صلاح و فساد آن**

بدانكه كيمياى سعادت ابدى صحبت است، و تخم شقاوت سرمدى هم صحبت.

چه هيچ چيز در نفوس بنى‌آدم بخير و شر چندان تأثيرى ندارد كه صحبت. و از اين

1) -اشتغال مأذون بود: خ.

2) -قرب: خ.

3) -نبوده است: خ.

4) -بايستادى: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 234)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

جهت طايفه‌يى كه نظر در صلاح و فايدۀ آن كردند چون سعيد بن مسيب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1272)و عبد اللّه مبارك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1273)و غير ايشان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1274)صحبت على الاطلاق بر وحدت تفضيل نهادند به دلالت اين خبر كه المؤمن الّذى يخالط النّاس و يصبر على اذاهم خير ممّن لا يخالطهم و لا يصبر. و اين خبر كه انّ احبّكم الى اللّه الّذين يألفون و يؤلفون [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1275).

و اين حديث كه المؤمن آلف و مألوف و لا خير فيمن لا يألف و لا يؤلف.

و ديگر اخبار كه در اين معنى رسيده است. و طايفه‌يى كه نظر بفساد و مضرّت آن كردند چون ابراهيم ادهم [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1276)و داود طائى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1277)و فضيل بن عياض [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1278)و سليمان خواص [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1279)، وحدت را مطلقا بر صحبت ترجيح نهادند [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1280)چه سلامت دين خود در آن

1) -المسيّب: م. ابو محمّد سعيد بن مسيّب بن حزن بن ابى وهب از فقها و زهّاد قرن اوّل هجرى است كه او را از فقهاى سبعۀ معروف مدينه مى‌شمارند. ولادتش در سال دوم خلافت عمر وفاتش باختلاف اقوال ما بين سنوات 91-95-و بقولى 105 واقع شد. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بابن خلكان ج 1.

2) -ابو عبد الرّحمن عبد اللّه بن مبارك متوفّى 181 رجوع شود بحواشى سابق.

3) -و غيره ايشان: خ.

4) -نظير اين خبر حديث ديگر نبوى داريم باين عبارت خياركم احسنكم اخلاقا الموطّئون اكنافا الّذين يألفون و يؤلفون. -و نيز اين حديث نبوى است: سرار امّتى الوحدانى المعجب برايه المرائى بعمله المخاصم بحجّته.

5) -ابو اسحاق ابراهيم بن ادهم بن منصور بلخى از شاهزادگان بود كه به رشتۀ فقر و تصوف افتاد و بصحبت سفيان ثورى و فضيل بن عياض كامياب گرديد و در مكّه بضبط كامل ابن اثير در سال 161 و بنوشتۀ يافعى در 162 درگذشت. در كتاب صفة الصفوۀ ابن جوزى و رسالۀ قشيريّه ترجمۀ احوال او بدون ذكر تاريخ وفات نوشته شده و در نفحات الانس و تذكرة الاولياء هم شرح حالش مسطور است

6) -ابو سليمان داود بن نصير طائى از فقهاى متعبّد و محدّثان متزهّد قرن دوم هجرى است. وفاتش بنوشتۀ ابن جوزى در سال 165 بعهد خلافت مهدى عبّاسى و بضبط ابن خلكان در 165 يا 160 و بنوشتۀ يافعى در حوادث سنۀ 162 در همين سال يا سنۀ 160 واقع شد. براى ترجمۀ احوالش رجوع شود بابن خلكان ج 1 و صفوة الصفوۀ ابن جوزى ج 3 ص 74 و يافعى ج 1 و رسالۀ قشيريّه ص 12 و نفحات الانس جامى و طرائق الحقائق مرحوم حاجى ميرزا معصوم نايب الصدر.

7) -ابو على فضيل بن عياض از مردم مرو متوفّى 187 در حواشى سابق نوشته شده است.

8) -سليمان خوّاص از عرفا و زهّاد قرن دوم هجرى است براى ترجمۀ حالش رجوع شود بصفة الصفوة ج 4 ص 247.

9) -نهاده‌اند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 235)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يافتند. چنانك در حديث است كه يوشك ان يكون خير مال المسلم غنما يتبع بها شعاب الجبال و مواقع القطر يفرّ بدينه من الفتن. و در حديثى ديگر رسيده است كه ليأتينّ علي النّاس زمان لا يسلم لذى دين دينه الاّ من فرّ بدينه من قرية الى قرية و من شاهق الى شاهق و من جحر الى جحر كالثّعلب الّذى يروغ. ابو بكر وراق گويد ما ظهرت الفتنة الاّ من الخلطة [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1281)من لدن آدم الى يومنا هذا و ما سلم الاّ من جانب الخلطة. و بعضى گفته‌اند السّلامة عشرة اجزاء تسعة في الصّمت و واحد في العزلة. و بعضى گفته‌اند الخلوة اصل و الخلطة عارض فليلزم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1282)الاصل و لا يخالط الاّ بقدر الحاجة و اقامة الحجّة و اذا خالط [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1283)يلازم الصّمت لانّه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1284)اصل و الكلام عارض و لا يتكلّم الاّ بحجّة.

و طايفۀ اوّل بعد از دلالت احاديث نبوى و ترغيب و تحضيض [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1285)آن بر اغتنام صحبت از سر عقل و بصيرت نظر كردند و ديدند كه حكمت بالغۀ الهى بر مقتضاى مشيّت ازلى چندين خواص شريفه و اسرار لطيفه از آداب و اخلاق و احوال و معارف در نفوس و قلوب بنى‌آدم تعبيه كرده است و ايشان را بدان مستودع امانات [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1286)خود گردانيده و صحبت را طريق استيفاى آن ساخته، تا بواسطۀ مخالطت و ممازجت آن امانات باهل خود برسد انّ اللّه يأمركم ان تؤدّوا الامانات الى اهلها [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1287). و در خبر است ما التقى المؤمنان الاّ استفاد احدهما من الآخر خيرا.

و طايفۀ دوم ديدند كه بيشتر خلق به داعيۀ مشاركت هوا و رابطۀ جنسيّت نفس با يكديگر مصاحبت طلبند و صحبت جماعتى نيز كه به رابطۀ جنسيّت ارواح بود از مداخلت

1) -الا بالخلطة: خ.

2) -فيلزم: م.

3) -خلط: خ.

4) -فانّه: خ.

5) -تخصيص: خ.

6) -امانت: خ.

7) -س نساء آيه 61 ج 5

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 236)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

هوا و تشبّث نفس خالى و صافى نبود و صحبت ارباب نفوس جز ظلمت بر ظلمت نتيجه ندهد و هبوب رياح آفات و فتن جز بدين‌طريق متطرّق نشود و در [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1288)سخن عبد اللّه عباس رضى اللّه عنه آمده است و هل يفسد النّاس الاّ النّاس. و هم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1289)در اين معنى گفته‌اند جزى اللّه كلّ الخير من ليس بيننا و لا بينه ودّ و لا نتعارف [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1290)  
فما مسّنا سوء و لا نالنا اذى من النّاس الاّ من نودّ و نألف [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1291)  
پس اين طايفه همچنانك از صحبت اشرار تجنّب نمودندى از صحبت اخيار هم محترز بودندى. وقتى با سليمان خواص گفتند كه ابراهيم ادهم مى‌آيد. خواهى كه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1292)او را بينى. گفت اگر سبعى ضارى بينم دوست‌تر [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1293)دارم كه ابراهيم ادهم را.

چه هرگاه كه او را بينم به ضرورت سخنهاى نيكو گفته شود و نفس من خود را در احسن احوال بنظر اعجاب مشاهده كند و از آنجا فتنه‌ها برخيزد.

و حقّ صريح و مذهب صحيح آنست كه هيچيك از صحبت و وحدت مطلقانه محمود است و نه مذموم الاّ بشرطى، و آن نظر بمصاحب [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1294)و اعتبار حال اوست اگر از اهل خير و صلاح بود صحبت او بهتر از وحدت. و اگر اهل شرّ و فساد بود وحدت او [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1295)از صحبت او بهتر. چنانك گفته‌اند.

وحدة الانسان خير من جليس السّوء عنده   
و جليس الخير خير من جلوس المرء [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1296)وحده   
و سبب آنست كه ارواح و قلوب سالكان طريق حقّ در انجذاب بحضرت الهى و قطع تعلّقات نفسانى و هزيمت احزاب شيطانى بطريق مواصلت و مصاحبت از يكديگر

1) -و درين سخن: م.

2) -م (هم) ندارد.

3) -متعارف: خ.

4) -ترجمۀ دو بيت اين است كه: خداوند جزاى نيك دهاد بدان‌كس كه ميان ما و او هيچ دوستى و شناسائى نيست. زيرا كه هيچ بدى و آزادى از مردمان بما نرسيده است جز از ناحيۀ دوستان و ياران ما.

5) -م (كه) ندارد.

6) -دوست‌تر: خ. متن رسمى الخطّى است قديم.

7) -بمصاحبت: خ.

8) -خ (او) ندارد.

9) -يعنى تنهايى انسان بهتر از همنشينى با بدان است و همنشينى با نيكان بهتر از تنهايى است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 237)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

متعاضد و متناصر شوند. چنانك در خبر است كه مثل المؤمنين اذا التقيا كمثل اليدين يغسل إحداهما الاخرى. و همچنانك در هزيمت كفّار، مجاهدان جهاد اصغر را، جنود ملايكه مدد و معاونت نمودند، در هزيمت نفس و هوا و شيطان، مجاهدان جهاد اكبر را، جنود ارواح مؤمنان مدد و نصرت دهند. و بناى اين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1297)تعاضد و تناصر بر جنسيّت اصلى و صحبت اولى است كه ايشان را پيش از تعلّق قالب با هم بوده است. و علامت آن در اين عالم تعارف ارواح كه سبب تألّف اشباح است الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1298).

و از اينجا معلوم شود كه همچنانك روح انسانى از مدد جنود ارواح اخيار در توجّه و انجذاب بحضرت الهى كه مبدأ و معاد اوست و استتباع نفس وا سر شيطان قوّت و نصرت يابد، نفس او نيز از مدد جنود ارواح اشرار در اخلاد و توطّن عالم سفلى كه منشأ و مستقرّ اوست و استنزال روح و قلب از ذروۀ كمال بحضيض نقصان قوّت گيرد. پس همچنان‌كه صحبت اخيار مرغوب و مطلوب است بايد كه صحبت اشرار مبغوض و مهروب بود. در حديث آمده است كه حق تعالى با داود عليه السّلام بطريق وحى خطاب كرد كه يا داود ما لي اراك منتبذا وحدانا گفت الهى قليت الخلق من اجلك خطاب عزّت فرمود كه كن يقظانا مرتادا لنفسك اخوانا و كلّ خدن لا يوافقك على مسرّتى فلا تصحبه فانّه يقسي قلبك و يباعدك منّي.

پس نزديك عقلا هر صحبت كه بناى آن بر محبّت الهى بود محمود و مرغوب باشد و هر صحبت كه مبنى بر هوا و مشاركت لذّت فانى بود مذموم و مهروب. و كلام مجيد از حسن خاتمت و سلامت عاقبت دوستان خدايى و سوء خاتمت و وخامت عاقبت دوستان هوائى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1299)اين خبر مى‌دهد كه الاخلاّء يومئذ بعضهم لبعض عدوّ الاّ المتّقين [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1300)

1) -آن: خ.

2) -اين حديث در سابق گذشت.

3) -ريائى: خ.

4) -س زخرف آيه 67 ج 25

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 238)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و جاى ديگر گفت و يوم يعضّ الظّالم على يديه يقول يا ليتنى اتّخذت مع الرّسول سبيلا يا ويلتى ليتنى لم اتّخذ فلانا خليلا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1301)و فوائد صحبت پاك همچنانك در دنيا حاصل است امتداد امداد آن در آخرت بايد متّصل است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1302). آمده است كه هر دو كس كه امروز با يكديگر خداى را طريق مواخات و موالات سپرند، فردا چون يكى را از ايشان به بهشت دعوت كنند، اوّل پرسد كه منزل برادر من كجاست. اگر فرود منزل او بود در بهشت نرود تا آنگاه كه او را منزلى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1303)مانند او بدهند. و اگر گويند عمل او نه چنانست كه عمل تو، گويد كه اين عمل از بهر هر دو كرده‌ام. پس آنچه خواهد از بهر برادر خود بوى دهند و او را به درجۀ وى رسانند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1304). و فايدۀ صحبت وقتى دست دهد كه بر شرائط و آداب آن محافظت نمايند.

**[آداب صحبت]**

و آداب صحبت بسيار است. از آن جمله بيست ادب كه بمثابت اصول‌اند در اين مختصر ذكر خواهد رفت، اميد است كه آداب ديگر از آن معلوم شود.

ادب اوّل تخليص نيّت و احكام قاعدۀ صحبت است. طالب [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1305)صحبت بايد كه در مبدأ آن، تخليص و تصفيۀ نيّت از شوايب علل فانيه و حظوظ عاجله مقدّم دارد. چه هر صحبت كه بناى آن بر قاعدۀ واهى و علّتى متناهى بود، بزوال آن علّت زائل گردد، و عاقبت به وحشت و فرقت انجامد. جنيد رحمه اللّه گفته است ما تواخى اثنان فى اللّه و استوحش احدهما من صاحبه الاّ لعلّة [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1306)فى احدهما. و ثمرۀ صحبت در خاتمت آن پديد آيد. اگر خاتمت بانقطاع و وحشت كشد، هر سعى كه در اوايل آن تقديم افتاده باشد ضايع وهبا بود. و اگر بانقراض حيات متّصل بود، سعى كه در آن رفته باشد مشكور بود و فوائد و منافع آن موفور. و رسول صلوات اللّه عليه بدين معنى اشارت كرده است در آن حديث كه سبعة يظلّهم اللّه يوم القيامة و گفته

1) -س فرقان آيه 29-30 ج 19

2) -متّصل باشد: خ.

3) -منزلتى: م.

4) -او: خ.

5) -طالبان: خ.

6) -من صاحب الاّ بعلّة: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 239)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

فمنهم اثنان تحابا فى اللّه فعاشا على ذلك و ماتا عليه. مفهوم از اين سخن آنست كه ثواب تحابب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1307)و مؤاخات يافته نشود الاّ بحسن خاتمت. و حسن خاتمت مرتّب است بر اخلاص فاتحت. پس لازم بود كه در اوّل نيّت را از شوايب علل صافى گرداند و نماز استخارت تقديم كند و بتضرّع و ابتهال از حضرت ذو الجلال توفيق بركت صحبت و حسن خاتمت وى در خواهد، تا از غايلۀ آن مأمون و محفوظ بود، و بنظر توفيق و رعايت منظور و ملحوظ.

ادب دوم طلب جنسيّت است. بايد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1308)كه اختيار صحبت نكند الاّ با طالبان حق و قاصدان آخرت تا جنسيّت واقع بود و استثمار فوائد دينى مرجوّ و متوقّع.

و هر كه همّت و نهمت او بر نيل فضول دنيوى مقصور بود و دلش از ياد حق و احوال آخرت غافل و نفور، از صحبت او اعراض واجب داند. چنانكه خطاب الهى بدان ناطق است كه فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنٰا وَ لَمْ يُرِدْ إِلاَّ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1309)و در حديث آمده است كه الدّنيا مبغوضة اللّه من تمسّك بحبل منها قادته الى النّار و ما حبل من حبالها كابنائها و الطّالبين لها و المحبّين فمن عرفهم انجذب اليها شاء ام ابى.

ادب سوم [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1310)استواء سرّ و علانيت است. بايد كه همچنانك ظاهرا با صاحب خود به صفا و تودّد بود باطنا هم به صفا و محبّت باشد، تا ظاهر و باطنشان با يكديگر متوافق و متقابل بود. و اين تقابل صفت اهل بهشت است كه وَ نَزَعْنٰا مٰا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوٰاناً عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقٰابِلِينَ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1311). و سبب تقابل و صفاى ظاهر و باطن اهل جنّت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1312)انتزاع غلّ و غشّ است از دلهاى ايشان. و مثار غلّ و غشّ نيست الاّ محبّت دنيا و طلب

1) -تحابى: م.

2) -جنسيّت است با يكديگر: خ.

3) -س نجم آيه 30 ج 27

4) -در نسخۀ(خ) هم ادب سوم را (استواى سر و علانيت) و ادب پنجم را (ترك تكلّف) عنوان كرده امّا باشتباه كاتب مطالب مربوط به يكى جاى آن ديگر افتاده يعنى آنچه راجع بترك تكلّف است در استواء سرّ و علانيت نوشته و آنچه مربوط باستواء سرّ و علانيت است در ترك تكلّف كتابت كرده است.

5) -س حجر آيه 47 ج 14

6) -محبّت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 240)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

حظوظ و مناصب آن. پس طايفه‌يى كه رابطۀ صحبت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1313)ايشان محبّت الهى بود نه حظوظ مالى و جاهى، لازم باشد كه دلهاى ايشان از غلّ و غش صافى بود و ظاهر و باطن متقابل. ابو حفص حداد گفته است كيف يبقى الغلّ و الغشّ فى قلوب ائتلفت باللّه و اتّفقت على محبّته و اجتمعت على مودّته و انست بذكره لانّ تلك القلوب قلوب صافية من هواجس النفوس و ظلمات الطّبائع بل كحّلت بنور التّوفيق فصارت اخوانا. پس هرگاه كه مكروهى از صاحب خود در دل آرد بايد كه او را بر آن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1314)تنبيه كند تا به ازالت آن مشغول گردد. و اگر كدورتى و ثقلى از وى در خود بيابد پس نفس خود را در آن متّهم دارد و بتدارك و ازالت آن برخيزد. از ابو بكر كتانى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1315)رحمه اللّه نقل است كه وقتى شخصى بصحبت ما پيوست و من او را بر دل خود گران مى‌يافتم. بعد از آن به نيّت ازالت آن ثقل وى را چيزى بخشيدم و آن ثقل از دل برنخاست. روزى به خلوت گفتم بيا و قدم بر روى من نه. محافظت حرمت را ابا نمود، بعد از مبالغت قدم بر روى من نهاد و آن ثقل زائل شد.

ادب چهارم تنفيذ تصرّفات است، بايد كه طريق تصرّفات صاحب در هر چه موسوم بود بسمت ملكيّت او الاّ ما حرّم اللّه، مفتوح و مسلوك دارد و آن را به خود زيادت اختصاصى نبيند بلكه هر دو در مالكيّت آن متساوى باشند. پس بايد كه بر لفظ او نرود كه فلان من و بهمان من. روايت است از شيخ احمد قلانسى رحمه اللّه كه وقتى ببصره رسيدم و نزيل جماعتى از فقرا گشتم و ايشان هر روز در اكرام و تبجيل من زيادت مبالغت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1316)مى‌كردند تا روزى گفتم اين ازارى، از نظر ايشان

1) -پس اين طايفه كه صحبت: خ.

2) -خ (بر آن) ندارد.

3) -ابو بكر محمّد بن على بن جعفر كتانى بغدادى از مشاهير فضلا و عرفاى قرن سوم هجرى است از اصحاب جنيد و خرّاز و نورى. در آخر عمر مجاور مكّه شد و همان‌جا به سال 322 و بقولى 328 وفات يافت. رجوع شود به رسالۀ قشيريّه و صفة الصفوة ج 2 ص 257 و طرائق الحقائق.

4) -خ (مبالغت) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 241)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بيفتادم، دگرباره بمن التفاتى زيادت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1317)نكردندى. و هر كه با ابراهيم رحمه اللّه طلب مصاحبت كردى در مقدّمۀ آن سه شرط الزام نمودى. اگر طالب ملتزم شدى و الاّ او را بصحبت راه ندادى. اوّل و دوم آنك اذان و خدمت اصحاب بدو مخصوص بود.

سوم آنك تصرّف او در مال ايشان نافذ باشد. روزى با طالبى اين شرط سوم تقرير مى‌كرد جواب داد كه التزام اين شرط نتوانم. ابراهيم گفت اعجبنى صدقك.

يعنى عجب دارم كه تو در دعوى محبّت و رغبت صحبت ما صادق باشى و اين قدر نتوانى.

ادب پنجم ترك تكلّف است. بايد كه بتكلّف زندگانى نكند. چه تكلّف از طريق تصوّف دور است. و در خبر است كه انا و اتقياء امّتي برآء من التّكلّف و امير المؤمنين على عليه السّلام گفته است شرّ الاصدقاء من احوجك الى مداراة و الجأك الى اعتذار او تكلّفت له. و جعفر صادق سلام اللّه عليه گفته است اثقل اخواني عليّ من يتكلّف لى في الصّحبة و اتحفّظ منه و اخفّهم علىّ من اكون معه كما اكون وحدى. وقتى ابو حفص حداد رحمه اللّه ببغداد رسيد و جنيد رحمه اللّه از بهر ياران وى هر روز انواع مواكيل و الوان اطعمه ترتيب مى‌داد.

ابو حفص آن را نپسنديد و گفت صيّر اصحابي مثل المخانيث يقدّم لهم الالوان و الفتوّة عندنا ترك التّكلّف و احضار ما حضر فانّ بالتّكلّف ربّما يؤثر مفارقة الضّيف و بترك التّكلّف يستوي مقامه و ذهابه.

ادب ششم تغافل است از زلل اخوان. بايد كه اگر بر زلّتى اتّفاقى از زلاّت اخوان اطّلاع يابد، خود را [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1318)از آن غافل سازد و وجه معذرت او با خود مصوّر و مقرّر كند، و داند كه وقوع زلّت لازم بشريّت است و خلاص كلّى از آن مقدور نه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1319). يكى از بزرگى سؤال كرد كه با كه صحبت دارم، گفت با صوفيان، چه هرگاه كه قبيحى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1320)

1) -زيادت التفاتى: خ.

2) -اگر بر زلّتى اطّلاع افتد از زلاّت اخوان خود را: خ

3) -خلاص كلّ از آن نامقدور: خ.

4) -قبحى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 242)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از تو صادر شود آن را وجهى از وجوه معاذير پيدا كنند. و هرگاه كه از تو چيزى خوب صادر شود ترا بدان [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1321)بلند نگردانند تا به خود معجب نشوى و هلاك گردى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1322).

ادب هفتم اظهار جميل و ستر قبيح است. بايد كه پيش خلق [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1323)معايب صاحب خود مستور دارد و محاسن مكشوف تا متخلّق بود باخلاق ربّانى. ستر قبيح و اظهار جميل خلقى است از اخلاق الهى و در صورت آدمى از [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1324)اين معنى آيتى تعبيه است چه صنع الهى وجه را كه مظهر حسن و جمال است اظهار كرده است، و الواث و ارواث را كه منشأ خبث و قبح‌اند مخفى و مستور گردانيده. وقتى عيسى عليه السّلام با اصحاب خود گفت اگر شما برادر خود را خفته يابيد و عورت او را بهبوب رياح مكشوف بينيد با وى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1325)چه كنيد. گفتند آن را باز پوشانيم. گفت نه چنين كنيد، بلكه آن را مكشوف‌تر گردانيد. گفتند سبحان اللّه چنين فعلى كه كند. گفت هرگاه كه شما در حق برادر خود سخنى به غيبت شنويد و بر آن اظهار عيبى ديگر مزيد كنيد يا آن را به مبالغت‌تر باز گوييد اين چنين فعلى شما كرده باشيد.

ادب هشتم تحمّل و مدارات است. بايد كه بار يار خود بكشد و بر مصادقت مكروه از وى صبر كند و نفس را از توثّب و صولت بر او [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1326)محافظت نمايد و نظر در آن بر صلاح او مقصور دارد نه بر توقّع جلب منفعتى يا دفع مضرّتى، چه اين تحمّل را مداهنه خوانند نه مدارات. و تحمّل نشان و قوّت است، چندانكه قوّت بيش تحمّل بيش. پس متحمّل بايد كه در تحمّل خود مطالعۀ نعمت الهى و ملاحظۀ تأييد و تقويت او كند تا اشتغال بدان [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1327)او را از مشاهدۀ مكروه مشغول دارد. بلكه چون سبب ظهور اين نعمت ايذاء صاحب بود [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1328)بايد كه با وى تواضعى زيادت [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1329)از معهود بتقديم رساند. و از اينجاست قول جنيد رحمه اللّه كه الصّوفيّ كالارض يطأها البرّ و الفاجر كالسّحاب يظلّ كلّ شيء و كالقطر يسقي كلّ شيء. و صولت نمودن

1) -بر آن: خ.

2) -نگردى، خ

3) -كه بر خلق: خ.

4) -خ (آدمى از) ندارد.

5) -با او: م.

6) -بروى: خ.

7) -بدين: خ.

8) -اين نعمت آيد: خ.

9) -زيادت‌تر: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 243)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از نفوس اقويا دور بود. ابو على رودبارى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1330)رحمه اللّه گفته است الصّولة على من هو فوقك قحة [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1331)و على من هو مثلك سوء ادب و على من هو دونك عجز

ادب نهم نصيحت است بايد كه هر عيبى كه در آن نصيحت پسنديده بود و آن را در صاحب مشاهده كند نصيحت مبذول دارد و او را بر آن تنبيه و اطّلاع دهد تا در ازالت آن بكوشد. و نشان محبّت آن بود كه همچنانك نفس خود را بدان عيب ارزانى ندارد، نفس صاحب را هم ارزانى ندارد. پس اغماض بدان جائز نباشد.

و بايد كه نصيحت در خلوت كند و الاّ فضيحت بود. و سخن امير المؤمنين على است عليه السّلام النّصح بين الملأ تقريع.

ادب دهم قبول نصيحت است. بايد كه اگر صاحب وى را نصيحت كند منّت شمرد. چه هيچ نعمت وراى آن نيست كه كسى را بر عيب وى اطّلاع دهند تا به ازالت آن برخيزد. چنانك عمر رضى اللّه عنه گفته است رحم اللّه امرأ اهدى الىّ عيوبي. و هر كه قبول نصيحت از سر ارادت و طيب القلب نكند، نشان آن بود كه در صدق او خللى هست. و در حق او اين توبيخ صادق كه وَ لٰكِنْ لاٰ تُحِبُّونَ اَلنّٰاصِحِينَ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1332)

ادب يازدهم ايثار است. بايد كه اصحاب را در جميع حظوظ بر خود مقدّم دارد.

و آنچه مقدور او بود از حظوظ و منافع برايشان ايثار كند اگر چه بدان محتاج بود تا در زمرۀ صحابۀ كرام باشد بعموم اين آيت كه و يؤثرون على انفسهم و لو كان

1) -ابو على احمد بن محمّد قاسم رودبارى اصلش از بغداد و مقيم مصر بود و در فقه و حديث و تصوّف شهرت داشت و بصحبت جنيد بغدادى و ابو الحسن نورى و ابن جلاء و مشايخ ديگر از اين طبقه رسيد و در مصر به سال 322 و بقولى 323 هجرى درگذشت. در رسالۀ قشيريّه روايت مى‌كند كه شخصى سماع ملاهى را خود حلال مى‌شمرد و مدّعى بود كه به درجه‌يى واصل شده‌ام كه اختلاف احوال در من مؤثّر نيست. بابو على رودبارى گفتند گفت آرى واصل شده است امّا به دوزخ.

2) -قحة: بكسر قاف و فتح حاء مصدر است بر وزن عده يعنى وقاحت و گستاخى و بى‌شرمى.

3) -س اعراف آيه 77 ج 8.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 244)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بهم خصاصة [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1333)و هرگاه كه اين صفت در نفس پديد آيد ممارات و منازعت از وى برخيزد. چه منشأ عناد شحّ نفس است و طلب حظوظ. ابو سعيد خراز گويد پنجاه سال با صوفيان صحبت داشتم و هرگز ميان ما خلافى نيفتاد. گفتند چگونه گفت در همه حال بر نفس خود بودمى نه از بهر نفس خود.

ادب دوازدهم انصاف است. بايد كه انصاف برادران بدهد و از ايشان انصاف نطلبد، و هميشه بعجز و نقصان و تقصير خود معترف بود و توقّع آن از ديگران ندارد.

ابو عثمان حيرى گفته است حقّ صحبت آنست كه مال خود را بر برادر خود موسّع دارى و بمال وى طمع نكنى، و انصاف از خود بدهى و از وى طلب انصاف نكنى، و متابع او باشى و از وى طلب متابعت خود نكنى، و اندك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1334)نيكى از او بسيار دانى و بسيار نيكى از خود اندك.

ادب سيزدهم تصديق وعد است. بايد كه هر وعده كه با يار كند دربند آن بود كه بدان وفا كند چه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1335)اخلاف وعده نوعى است از كذب. و حديث نبوى است كه لا تمار اخاك و لا تمازحه و لا تعده موعدا فتخلفه.

ادب چهاردهم تفضيل افاضل است. بايد كه چون تفضيل صاحب بشناسد تقديم او واجب داند. وقتى جماعتى از اهل بدر در حضرت رسالت رفتند و رسول عليه الصّلاة و السّلام و التّحيّة با جمعى اصحاب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1336)در صفّۀ تنگ نشسته بود. ايشان را گفت برخيزيد تا اهل بدر بنشينند. اين سخن برايشان سخت آمد. آيت نازل شد كه و اذا قيل انشزوا فانشزوا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1337)الآية. حكايت است كه وقتى على بن بندار صوفى به زيارت عبد اللّه بن خفيف بشيراز رفت. روزى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1338)با هم به جايى مى‌رفتند. ابو عبد اللّه او را گفت در پيش باش. على بندار گفت بچه عذر در پيش باشم گفت بدان عذر كه تو جنيد را ديده‌يى و صحبت وى يافته و من نه.

1) -تا در زمرۀ كرام بعموم اين آيت كه و يؤثرون. . الخ آيد: م. آيۀ نهم از سورۀ حشر است ج 28.

2) -خود نجوئى و اندكى: خ.

3) -كه وفا نمايد كه: م.

4) -صحابه: خ.

5) -س مجادله آيه 12 ج 28

6) -پس در روزى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 245)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ادب پانزدهم قضاى حقوق است. بايد كه در اداى حقوق اصحاب بسبب اعتماد بر تأكيد رابطۀ محبّت تهاون نكند. در خبر است كه اذا احببت احدا فسله عن اسمه و اسم ابيه و عن منزله فاذا كان مريضا عدته و ان كان مشغولا اعنته و ابن عباس رضى اللّه عنه گفته است كه هرگز كسى سه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1339)بار بمجلس ما حاضر نگردد بى‌علّتى كه من مكافات او در دنيا نشناسم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1340).

ادب شانزدهم شفقت و تعطّف است بر اصاغر و قطع طمع از خدمت ايشان.

آورده‌اند كه چند يار در صحبت ابراهيم ادهم رضى اللّه عنه بودندى و ابراهيم بروز بطريق زرع يا حصاد يا ناطورى قوتى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1341)بدست آوردى و به شب با ايشان افطار كردى.

روزى بصحرا رفته بود و دير بماند ياران گفتند بياييد تا ما بى‌او افطار كنيم باشد كه بعد از اين زودتر بيايد، چيزى بخوردند و بخفتند. چون ابراهيم بازگشت و ايشان را خفته يافت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1342)رحمش آمد و گفت مسكينان مگر كه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1343)چيزى نخورده باشند و گرسنه خفته، در حال آرد پاره‌اى خمير كرد و خواست تا آتش [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1344)بر افروزد محاسن [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1345)بر خاك نهاده بود و آتش مى‌دميد، ايشان گفتند ما افطار كرده‌ايم ابراهيم گفت پنداشتم كه گرسنه خفته‌ايد و چيزى نيافته [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1346)، ايشان با خود گفتند ببين كه ما با وى چه كرديم و او با ما چه مى‌كند.

ادب هفدهم رعايت اعتدال است در صحبت. بايد كه حال خود را در صحبت ميان انبساط و انقباض معتدل دارد و از افراط و تفريط رعايت كند تا در [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1347)انبساط و مزاح به جايى نكشد كه سبب طغيان نفس و استجلاب قرناء السّوء گردد، و در انقباض و جدّ به حدّى نرساند كه موجب ملالت و سآمت نفس و تنفير جلساء الخير شود. و سخن شافعى است رضى اللّه عنه الانقباض عن النّاس مكسبة لعداوتهم و الانبساط اليهم مجلبة لقرناء السّوء فكن بين المنقبض و المنبسط. و در مزاح بعد از رعايت

1) -م (سه) ندارد.

2) -بشناسم: خ.

3) -قوت. خ.

4) -ديد: خ.

5) -شايد كه: م.

6) -آتشى: خ.

7) -محاسن را: خ.

8) -نيافته‌ايد: خ.

9) -م (تا) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 246)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اعتدال بايد كه طريق صدق نگاه دارد چنانك رسول صلّى اللّه عليه و سلّم گفته است امّا انا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1348)لامزح و لا اقول الاّ حقّا.

ادب هجدهم حرص بر ملازمت است. بايد كه بر ملازمت صحبت يار حريص بود و از مفارقت او محترز، خصوصا اگر حقّ تعليم و تعلّم در ميان ثابت بود. در خبر است كه من علّم عبدا آية من كتاب اللّه فهو مولاه ينبغى ان لا يخذله و لا يستأثر عليه فمن فعل ذلك فقد فصم عروة من عرى الايمان. آمده است كه شخصى با ديگرى مدّتى صحبت داشت، وقتى خواست كه مفارقت كند اجازت طلبيد صاحبش گفت اگر صحبت كسى مى‌طلبى كه حال او تحت حال ماست روا نبود و اگر صحبت كسى مى‌جويى كه حالش [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1349)فوق حال ماست هم نشايد. چه صحبت اوّل [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1350)با ما داشته‌يى و ايثار صحبت ديگرى بر ما منافى حقّ آن صحبت بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1351)، آن شخص گفت اكنون نيّت مفارقت از دل من برخاست. و اگر تقديرا صاحب او بمعصيتى مبتلا شود تا محقّق نشود كه به هيچ سبيل معاودت نخواهد كرد بايد كه مفارقت نجويد. آورده‌اند كه دو شخص با يكديگر خداى را عقد مواخات كردند و يكى از ايشان به هوائى مبتلا شد. با يار خود گفت كه من به هوائى مبتلا گشتم، اگر خواهى كه نقض عهد مواخات و فسخ عقد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1352)مصاحبت كنى مخيّرى. آن يار گفت لا و اللّه نخواهم كه عقدۀ عقدى كه با تو كرده‌ام خداى را بدين سبب منحلّ گردد. بلكه با خداى عهد كردم كه نخورم و نياشامم تا آنگاه كه ترا از اين بلا عافيت بخشد، و بدان وفا نمود تا چهل روز بگذشت كه هيچ نخورد و نياشاميد. و هر روز در اثناى آن مدّت از صاحب بپرسيدى كه آن هوا زائل شد يا نه، و او گفتى نشد، تا بعد از چهل روز چون بپرسيد گفت زائل شد.

ادب نوزدهم مهاجرت مأيوس است. اگر صاحب در كبيره‌يى افتد كه خلاصش از آن مرجوّ نباشد مهاجرت و مفارقتش [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1353)ضرورى گردد. و آنگاه برائت [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1354)كلّى

1) -انّى: م.

2) -صحبت كسى مى‌طلبى كه حال او: خ.

3) -اوّل صحبت: خ.

4) -صحبت است: م.

5) -عقده: خ.

6) -مفارقت او: خ.

7) -برات: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 247)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از وى لازم شود يا نشود، در اين خلاف است. بعضى برآنند كه در موافقت حق او را دشمن دارند و بكلّى از او و عمل او برى شوند، چنانكه ابو ذر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1355)رضى اللّه عنه گفت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1356)اذا انقلب عمّا كان عليه ابغضه من حيث احببته. و بعضى گفته‌اند از عمل وى برى شوند نه از وى. چنانكه خطاب عزّت است با رسول صلّى اللّه عليه و آله فان عصوك فقل انّي بريء ممّا تعملون [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1357)و حقّ آنست كه چنين مهجورى كه تقريب او مرجوّ نبود و معاودتش به اطاعت متوقّع نه، او را در موافقت سخط حقّ دشمن دارند چنانك قول ابى ذر است رضى اللّه عنه. و اگر كسى بود كه معاودتش متوقّع باشد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1358)فعل او را دشمن گيرند چنانك مضمون آيت است.

ادب بيستم ذكر مهجور است بخير. بايد كه بعد از مفارقت، ياد صاحب مهجور نكند الاّ بخير از جهت مراعات حقوق صحبت سابق. آورده‌اند كه شخصى بود و زنى داشت. روزى خلاف صلاح و عفّت، مكروهى از وى مشاهده كرد. پيش از فراق كسى كه بر آن حال اطّلاع يافته بود از وى در آن معنى استخبارى و استعلامى مى‌كرد.

جواب داد كه در حقّ اهل خود روا نبود الاّ خير گفتن. بعد از آن او را طلاق داد.

ديگرباره از وى استخبار حال او كرد، گفت وقتى زنى داشتم و از وى مفارقت كردم و از من بيگانه شد، پس روا نبود ذكر او الاّ بخير. اينست آنچه در آداب صحبت مراعات آن لازم است و اللّه الموفّق.

**فصل هفتم در آداب معيشت**

احوال [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1359)متصوّفه در تسبّب و توكّل بحسب اختلاف درجات مختلف است.

بعضى بجهت ضعف حال يا صلاح وقت در طلب رزق توسّل باسباب كنند، و بعضى بجهت

1) -ابو ذر جندب بن جناده غفارى از صحابۀ خاصّ و زهّاد معروفست كه در فضائل او اخبار و حكايات بسيار روايت شده در اواخر عمرش رنج و محنت بسيار كشيد و ببعض روايات در سال 31 سى و يك و ببعض اقوال در سى و دو هجرى بعهد خلافت عثمان در ربذه درگذشت براى ترجمۀ حالش رجوع شود بكتاب الاصابه و حلية الاولياء و صفة الصفوة.

2) -گفته است: م.

3) -س شعرا آيه 216 ج 19

4) -بود: خ.

5) -حال: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 248)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قوّت حال و سلب اختيار، به كفالت حقّ تعالى اكتفا نمايند و بر او توكّل كنند و به هيچ سبب توسّل و توصّل برزق مقسوم نجويند. و طايفۀ اوّل كه متسبّبان‌اند بعضى بكسب تسبّب نمايند و بعضى بسؤال، و بعضى بحكم صلاح وقت گاه بكسب و گاه بسؤال. چنانك ابراهيم ادهم رحمه اللّه گاهى به ناطورى يا حصاد بجهت نفقۀ اصحاب لقمۀ حلال كسب كردى و گاهى كه تنها بودى در وقت حاجت بقدر ضرورت طريق سؤال سپردى.

و مدّتى در جامع بصره معتكف بودى و بهر سه شب افطار كردى و شب افطار بيرون آمدى و از در خانه‌ها [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1361)لقمه‌يى چند بستدى و بر تناول آن اقتصار نمودى. و ابو جعفر حداد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1360)كه استاد جنيد بود رحمهما اللّه بهر دو شب يا سه شب بين العشاءين بيرون آمدى و قدر ما يحتاج از در خانه‌ها سؤال كردى. و ابو سعيد خراز در مبدأ حال وقتى كه نيك محتاج شدى دست فرا داشتى و شىء [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1362)للّه گفتى.

و اين طايفه تا ضرورتى و فاقه‌اى تمام نبوده است و صلاح وقت مقرون به اشارت غيب در سؤال نديده‌اند، در آن بر خود نگشوده‌اند و مادام تا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1363)بتوان كه سؤال نكنند از آن برحذر باشند، چه شريعت از آن تحذير نموده است بطريق ترغيب و ترهيب.

امّا ترغيب چنانكه آمده است به روايت ثوبان [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1364)رضى اللّه عنه كه روزى رسول صلّى اللّه

1) -اينكه ابو جعفر حدّاد استاد جنيد متوفّى 297 يا 298 بوده در عوارف المعارف هم تصريح شده: و نقل عن ابى جعفر الحدّاد و كان استادا للجنيد انّه كان يخرج بين العشاءين و يسأل من باب او بابين و يكون ذلك معلومه على قدر الحاجة بعد يوم او يومين (باب 19) . در طرائق الحقائق در جزو معاصران جنيد دو تن را نام مى‌برد يكى ابو جعفر حدّاد صغير مصرى و ديگر ابو جعفر حدّاد كبير بغدادى و در اينجا مراد ظاهرا ابو جعفر حدّاد بغدادى است.

2) -از درهاى خانه: خ.

3) -شيئا: م.

4) -و تا مادام كه: خ.

5) -ابو عبد اللّه ثوبان از صحابه و موالى معروف حضرت ختمى مرتبت صلوات عليه بود و در حمص به سال 54 هجرى وفات يافت. در عوارف المعارف (باب 19) مى‌نويسد «امّا التّرغيب فما روى عن ثوبان قال قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم من يضمن لى واحدة أتكفّل له بالجنّة قال ثوبان قلت انا قال لا تسأل النّاس فكان ثوبان تسقط علاقة سوطه فلا يأمر احدا يناوله و ينزل هو و يأخذها» روايت مزبور در صفة الصفوة باين عبارت نقل شده است «من يتقبّل لى بواحدة و اتقبّل له بالجنة» و در كتاب الاصابه باين عبارت: قال رسول اللّه من يتكفّل لى ان لا يسأل النّاس و اتكفّل له بالجنّة فقال ثوبان انا.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 249)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عليه و سلّم روى باصحاب كرد و گفت من يضمن لى بواحدة اتقبّل له بالجنّة.

من گفتم انا يا رسول اللّه. گفت لا تسأل النّاس شيئا. و امّا ترهيب چنانك در خبر است كه لا تزال المسألة باحدكم حتّى يلقى اللّه و ليس في وجهه مزعة لحم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1365)

پس ادب سايل آنست كه تا ضرورتى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1366)باعث نشود در سؤال شروع نكند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1367)و مادام تا امكان و طاقت دارد، نفس را بصبر از مشتهى خود مطالبت نمايد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1368)تا آنگاه كه از غيب درى بگشايد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1369). چه هرگاه كه نفس در مواقف [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1370)حاجات به اعطاى صبر مسامحت نمايد غناى حقيقى از ما سوى اللّه حاصل آيد و گفته‌اند اذا شئت ان تستقرض المال منفقا على شهوات النّفس في زمن العسر   
فسل نفسك الانفاق من كنز صبرها عليك و ارفاقا الى ز من اليسر   
فان فعلت كنت الغنىّ و ان ابت فكلّ منوع بعدها واسع العذر [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1371)  
و اما طايفۀ دوم كه متوكّلان‌اند بجهت كمال شغل بحق تعالى و مشاهدۀ جمال توحيد و مطالعۀ نور يقين [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1372)به هيچ سبب از اسباب رزق تسبّب نجويند و از هيچ مخلوق

1) -مزعه: بضمّ ميم و سكون زاء معجمه بمعنى اندك پارۀ گوشت است. در نهايۀ ابن اثير عين خبر را نقل و (مزعة لحم) را تفسير كرده است «اى قطعة يسيرة من اللّحم» . در صحاح مى‌نويسد: المزعة بالضّمّ قطعة لحم يقال ما عليه مزعة لحم و ما فى الإناء مزعة من الماء أي جرعة.

2) -ضرورت: خ.

3) -ننمايد: م.

4) -ننمايد: م تحريفست.

5) -بگشايند: خ.

6) -موافقت: خ.

7) -حاصل ترجمۀ سه بيت اين است: چون در وقت تنگدستى بخواهى كه براى خرج در آرزوها و خواهشهاى نفس از كسى مال وام كنى از نفس خود بخواه كه تا زمان فراخى و توانگرى با تو نرمى و مدارا نمايد و از گنجينۀ صبر و شكيبائى خود بر تو خرج كند. اگر نفس تو اين درخواست را از تو پذيرفت و صبر و قناعت پيش گرفت تو بى‌نياز و توانگرى و اگر سرپيچى و امتناع ورزيد بعد از آن عذر هر ممتنعى پذيرفته و مسموع است و دريغ او از تو در خور ملامت نيست. يعنى جايى كه نفس تو از درخواست تو دريغ كند بر منع ديگران چه ملامت و از ايشان چه توقّع.

8) -و امّا طايفۀ دوم به بركت نور يقين: خ. افتاده دارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 250)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

استعانت نخواهند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1373)تا مسبّب الاسباب بهر طريق كه خواهد رزق بديشان مى‌رساند.

روزى كسى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1374)از بايزيد پرسيد كه ما ترا به كسبى مشغول نمى‌بينيم معاش تو از كجاست، جواب داد كه مولائى يرزق الكلب و الخنزير تراه لا يرزق ابا يزيد. و از اين طايفه بعضى آنهااند كه هر چه خواهند از حق خواهند تا از سه چيز يكى ايشان را ارزانى دارد، يا اعطاى مسئول، يا صبر از آن، يا ازالت داعيۀ آن از خاطر.

اذا كنت لا بدّ مستتربا فمن اعظم التلّ فاستترب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1375)   
و بعضى آنهااند كه هيچ نخواهند نه از خلق و نه از حق. بسبب آنكه علم و ارادت خود را در علم و ارادت مطلق محو كرده باشند. دانند كه علم ازلى را بمصالح ايشان احاطت از علم ايشان زيادت بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1376)و ارادت كلّى را تعلّق به حوايج ايشان از ارادت جزوى ايشان بيشتر و تمام‌تر باشد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1377)لاجرم بعلم او از سؤال فارغ باشند و [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1378)مستغنى چنانكه ابراهيم عليه السّلام گفت حسبى من سؤالى علمه بحالى. و از اينجاست قول آنكه گفت الفقير لا يحتاج الى اللّه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1379).

و متوكّلان را اصحاب فتوح خوانند. بجهت آنك تناول ايشان از فتوح غيبى بود. هر چه بينند كه از غيب بى‌تطلّع و تشوّف [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1380)نفس ايشان فتوح مى‌شود آن را قبول كنند، اگر چه بدان محتاج نباشند. چنانكه وقتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله عمر خطّاب را رضى اللّه عنه از مال غنايم چيزى مى‌بخشيد، عمر گفت يا رسول اللّه به كسى ده كه از من محتاج‌تر بود. رسول صلّى اللّه عليه و سلّم گفت خذه و تموّله او تصدّق به و ما جاءك من هذا المال و انت غير متشوّف [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1381)و لا سائل فخذه

1) -ننمايند: خ.

2) -يكى: خ.

3) -يعنى هرگاه كه به ناچار خاك خواستى از تلّ بزرگ بخواه. -نظير اين مصراع: آب از يم جو مجو از خشك جوى.

4) -م (زيادت بود) ندارد. -نسخه بدلى را كه در شمارۀ بعد ضبط كرده‌ايم چون در نظر بگيرند ما بين دو نسخه در معنى تفاوت نيست.

5) -جزوى بيشتر و تمام‌تر: خ.

6) -از سؤال مستغنى باشند: خ.

7) -الى ربّه: خ.

8) -تشوّق: خ.

9) -متشوّق: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 251)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ما لا فلا تتبعه نفسك. و جايى ديگر فرمود من جاءه من اخيه معروف من غير مسألة و لا اشراف [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1382)فليقبله فانّما هو رزق ساقه اللّه اليه.

و اهل فتوح بعضى آنهااند كه در اخذ و اعطا بر سابقۀ اذنى متوقّف باشند بسبب آنكه نفس خود را در هر دو حال به بقيّۀ هوا متّهم دارند. و بعضى آنها كه در اخذ متوقّف باشند و در اعطا نه، چه در اعطا حظّ نفس كمتر بينند. و بعضى آنها كه در اعطا متوقّف باشند و در اخذ نه، چه در اخذ محض اختيار و مجرّد فعل حق بينند و در اعطا اختيار و فعل خود. و بعضى آنها كه نه در اخذ متوقّف باشند و نه در اعطا، بسبب تلاشى وجود ايشان در نور توحيد و تصرّف در اشيا بحقّ و امن از غايلۀ هوا. و وجود اين طايفه در عالم از كبريت احمر عزيزتر و كمياب‌تر است. پس ادب تاركان اسباب و متوكّلان كه تناول ايشان از فتوح بود آنست كه پيش از وصول به درجۀ تجلّى ذات يا صفات يا افعال كه مبدأ تجلّياتست در تناول فتوح و اعطاى آن بى‌سابقۀ علمى جديد و اذنى عتيد مسارعت ننمايند و پيش از احكام مقام حريّت در قدمگاه احرار قدم ننهند قدّر لرجلك قبل الخطو موضعها فمن علا زلقا عن غرّة زلجا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1383)  
و حال خود را بر اصحاب تمكين و ارباب يقين بى‌دليلى صحيح و يقينى صريح قياس نكنند. چه شايد كه بسبب بقيّۀ غشاوت و غباوت صورت حقيقت حال شخص بروى ملتبس و مشتبه گردد، و ليكن در وقت امتحان بر ناقد بصير پوشيده نماند كه نقد حال او مزيّف است.

اذا اشتبكت دموع فى خدود تبيّن من بكى ممّن تباكا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1384)

1) -اسراف: خ. در عوارف المعارف (باب 20) و كتب ديگر هم اين حديث نقل شده و صحيح (اشراف) است با شين سه نقطه بمعنى اطّلاع يافتن و چشم داشتن.

2) -يعنى پيش از آنكه قدم بردارى جاى پاى به‌پاى. چه هر كه به غفلت بر لغزشگاه برآيد بلغزد و در افتد. اين بيت را استاد ابو المعالى نصر اللّه شيرازى هم در اواخر باب البوم و الغربان كليله و دمنۀ بهرامشاهى آورده است.

3) -هرگاه كه اشكها در گونه‌ها درآميزد آن‌كس كه به راستى گريه كند از آن‌كس كه گريه به خود بندد معلوم و ممتاز گردد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 252)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و مادام تا هنوز به بقيّه‌يى از بقاياى رسوم خود مقيّد بود مقام حريّت او را مسلّم نگردد المكاتب عبد ما بقي عليه درهم. و صحّت اذن يا بطريق نوم معلوم شود يا بكشف مجرّد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1385). نقل است كه شيخ حماد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1386)هيچ طعام [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1387)نخوردى الاّ آنك در واقعه يا در خواب بديدى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1388)كه فلان طعام چندين مقدار از فلان كس بستان، يا ديگرى بخواب ديدى كه فلان طعام چندين مقدار بحمّاد بر، پس شيخ حمّاد آن بستدى و قبول كردى. و آورده‌اند كه شيخ عبد لقادر جيلى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1389)رحمه اللّه بشخصى از جمله مريدان خود فرستاد كه فلان كس را پيش تو وديعت است، بايد كه از آنجا چندين زر و چندين طعام بفرستى، و حال آنكه مودع غايب بود. آن شخص پيش شيخ آمد و گفت

1) -محمود: خ. تحريفست-معنى كشف مجرّد و كشف مخيّل در صفحۀ 172 گذشت.

2) -مقصود شيخ ابو عبد اللّه حمّاد بن مسلم دبّاس است كه بنوشتۀ خزينة الاصفياء به اصحّ اقوال در ماه رمضان 525 و بقولى در 531 هجرى قمرى در گذشت (ج 1 ص 91-92) . شيخ ضياء الدّين ابو النّجيب سهروردى متولّد 490 متوفّى 563 استاد و عموى شيخ الاسلام شهاب الدّين عمر سهروردى صحبت شيخ حمّاد دبّاس دريافته و كلمات و حكاياتى از وى براى شهاب الدّين نقل كرده از جمله همين مطلب را كه در متن ديده مى‌شود در كتاب عوارف المعارف در باب بيستم (فى ذكر من ياكل من الفتوح) باين عبارت مى‌نويسد: «و كان شيخنا ضياء الدّين ابو النّجيب السهروردى رحمه اللّه يحكى عن الشيخ حمّاد الدّباس انّه كان يقول انا لا آكل الاّ من طعام الفضل فكان يرى الشخص فى المنام ان يحمل اليه شيئا و قد كان يعيّن للرّائى فى المنام ان احمل الى حمّاد كذا و كذا و قيل انّه بقى زمانا يرى هو فى واقعته او منامه انّك احلت على فلان بكذا و كذا. . . الخ.» . و در باب 44[فى ذكر ادبهم فى اللباس]مى‌نويسد «و حكى لنا عن الشيخ حمّاد شيخ شيخنا انّه بقى زمانا لا يلبس الثوب الاّ مستاجرا الخ» .

3) -طعامى: خ.

4) -يا خواب ديدى: م.

5) -شيخ ابو محمّد عبد القادر بن ابو صالح گيلانى [جيلى و جيلانى]از سادات رفيع مرتبۀ حسنى و از اقطاب و مشايخ نامدار صوفيّه در قرن ششم هجرى بود. نسبش بعبد اللّه محض ابن حسن مثنّى ابن امام حسن بن علىّ بن ابى طالب عليه السّلام مى‌پيوست. جمع كثيرى از اقطاب و مشايخ قرن ششم و هفتم هجرى از قبيل شيخ محمد اوانى و شيخ شهاب الدين عمر سهروردى و شيخ ابو السعود بغدادى از تربيت‌يافتگان او بودند و سلسلۀ معروف قادريّه كه از سلاسل مشهور صوفيّه مى‌باشد بدو منسوبست. ولادتش در سال 470 و بقولى 471 و وفاتش به سال 561 واقع شد. بعضى باشتباه تصوّر كرده‌اند كه [جيلى]منسوبست به [جيل]از قراى بغداد. يافعى در مرآة الجنان ترجمۀ حالى نسبة مفصّل و مشروح از او نوشته است [ج 3 ص 347-366].

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 253)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

چگونه روا بود كه من وديعت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1390)تصرّف كنم و اگر از تو بپرسند فتوى دهى كه نشايد.

شيخ او را بدان الزام نمود و او بموجب حسن الظّن اشارت شيخ را منقاد و مستسلم شد و آنچه فرمود از آن تجاوز ننمود. بعد از آن عن‌قريب مكتوبى از صاحب وديعت بدان شخص رسيد كه چندين زر و چندين طعام از آن وديعت بردار و پيش شيخ عبد القادر بر، و مقدار آن همان كه شيخ بعينه تعيين كرده بود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1391). پس شيخ آن مريد را بر توقّف نمودن و انقياد امر عتاب كرد و گفت پنداشتى كه اشارت فقرا از صحّت علم خالى بود.

و حقيقت فتوح آنست كه از حق ستانند نه از خلق. خواه واسطه دست مردم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1392)و خواه نه، و خواه سبب آن معلوم باشد و خواه نه، بشرط آنك نفس را در مقدّمۀ آن تطلّعى و تشوّفى نبود. و شيخ الاسلام آورده است كه وقتى مردى نزديك شيخ ابو السعود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1393)آمد و گفت مى‌خواهم كه مقدارى معيّن از نان موظّف گردانم كه هر روز به خدمت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1394)آرند و لكن مى‌انديشم كه صوفيان گويند المعلوم شوم. شيخ گفت ما نگوييم، چه هر معلوم كه حق تعالى از بهر ما اختيار كند ما در آن مشاهدۀ فعل او كنيم و آن را مبارك دانيم نه شوم. و بعضى گفته‌اند اخذ الفقير الصّدقة ممّن يعطيه

1) -روا بود كه از آنجا چندين زر وديعت: خ.

2) -پيش شيخ عبد القادر جيلى بر بر مقدار آنكه شيخ تعيين كرده بود: خ.

3) -خواه از واسطه از دست مردم: خ.

4) -شيخ ابو السّعود بن شبل بغدادى اندلسى از مشايخ بزرگ صوفيّه در قرن ششم هجرى از شاگردان شيخ عبد القادر گيلانى است. شيخ محيى الدين در كتاب فتوحات مكّيّه مكرّر از وى نام برده و كلمات و حكاياتى از وى نقل كرده است. جامى هم در نفحات الانس بعض كرامات و خرق عادات بدو نسبت مى‌دهد. شيخ شهاب الدّين عمر سهروردى صحبت او را درك كرده و حكايت متن را در باب 20 عوارف المعارف با مقدّمه‌يى مبنى بر تجليل و ستايش بسيار از او باين عبارت نقل مى‌كند: «جاء رجل الى الشّيخ ابى السّعود رحمه اللّه و كان من ارباب الاحوال السنيّة و الواقفين فى الاشياء مع فعل اللّه تعالى متمكّنا من حاله تاركا لاختياره و لعلّه سبق كثيرا من المتقدّمين فى تحقيق ترك الاختيار رأينا منه و شاهدنا احوالا صحيحة عن قوّة و تمكين فقال له الرّجل اريد ان اعيّن لك شيئا كلّ يوم احمله اليك الخ» .

5) -به خدمت تو: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 254)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

لا ممّن تصل اليه علي [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1395)يده و من قبل من الوسائط فهو المترسّم بالفقر مع دناءة همّة [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1396). پس وظيفۀ وقت صوفى آنست كه در هر حال كه باشد از سؤال و از فتوح، ادب آن نگاه دارد و در جميع تقلّبات و تصرّفات محافظت صدق كند با حق تعالى

**فصل هشتم در آداب تجرد و تاهل**

اخبار نبوى و احاديث مصطفوى در فضيلت تجرّد و تأهّل متماثل و متعارض‌اند.

بعضى از آن بذكر فضيلت تجرّد ناطق چنانك خيركم بعد المائتين رجل خفيف الحاذ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1397)قيل يا رسول اللّه و ما خفيف الحاذ قال الّذى لا اهل له و لا ولد.

و چنانك يأتى على النّاس زمان يكون هلاك الرّجل على يد زوجته و ابويه و ولده يعيّرونه بالفقر و يكلّفونه ما لا يطيق فيدخل المداخل الّتي ذهب فيها دينه فيهلك. و چنانك ما تركت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1398)بعدى فتنة اضرّ على الرّجال من النّساء و بعضى بر فضيلت نكاح شاهدى صادق چنانك النّكاح سنّتى فمن لم يعمل بسنّتى فليس منّى و تزوّجوا فانّى مكاثر بكم الامم و من كان ذا طول فلينكح و من لم يجد فعليه بالصّيام فانّ الصّوم و جاء [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1399)له. و همچنانك تناكحوا

1) -عن: خ.

2) -بهمّته: خ.

3) -حاذ: بحاء بى‌نقطه و تخفيف ذال معجمه در اصل لغت بمعنى پشت اسب است كه يال بر آن مى‌افتد. و خفيف الحاذ كنايه است از سبكبارى و بار گران بر دوش نداشتن و از مئونت عيال فارغ بودن-در نهايۀ ابن اثير مى‌نويسد «اغبط النّاس المؤمن الخفيف الحاذ اى خفيف الظّهر من العيال» . و در صحاح مى‌نويسد «و فى الحديث مؤمن خفيف الحاذ اى خفيف الظّهر» . و در قاموس «خفيف الحاذ قليل المال و العيال» .

4) -ما نزلت: خ. ظاهرا تحريف و نسخۀ(م) كه متن از روى آن تصحيح شده مطابق با عوارف المعارف (باب 21) و ديگر مآخذ است.

5) -و جاء: بكسر اوّل و مدّ آخر نوعى از خصى كردن است. در صحاح مى‌نويسد «الوجاء بالكسر و المدّ رضّ عروق البيضتين حتّى تنفضخ فيكون شبيها بالخصاء و فى الحديث عليكم بالباءة فمن لم يستطع فعليه بالصّوم فانّه له و جاء» .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 255)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تكثروا فانّى أباهى بكم الامم يوم القيامة و لو بالسّقط. و منشأ اين تعارض و تقابل، اختلاف احوال نفوس است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1400). در حقّ بعضى كه اسير توقان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1401)مفرط و مغلوب شهوت متسلّط باشند و از ايشان بسبب ضعف تقوى و قلّت صبر بر مراغمت هوا تورّط در مخالفات [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1402)متوقّع و خوف عنت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1403)واقع، نكاح ضرورى و لازم بود. و در حقّ طايفه‌يى كه هنوز در عنفوان طلب و شرخ ارادت باشند و نفوس ايشان در طلب مراد طيّاش و وثّاب [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1404)و در اثناء سير و سلوك باشند و هنوز با ذيال بقاياى صفات نفوس متعلّق و متعثّر، تجرّد و تفرّد فضيلت بود. و در حقّ جماعتى كه نفوس ايشان از تتبّع هوا روى برتافته باشند و از طيش مخالفات [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1405)سكون و طمأنينت يافته و از مكاوحت و منازعت با دل منسلخ و منخلع شده و امارت و اشارت دل را مطيع و مجيب گشته، نكاح و تأهّل فضيلت بود.

درويشى را گفتند چرا زن نخواهى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1406)، گفت زن مردان را شايسته بود و من هنوز بمقام مردى نرسيده‌ام، زن چگونه خواهم. ديگرى را همين گفتند. جواب داد كه احتياج من اكنون بطلاق نفس بيش از آنست كه بنكاح و تزوّج، وقتى كه نفس را طلاق دهم روا بود كه زنى ديگر خواهم [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1407). و بشر حارث [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1408)را گفتند مردم در حقّ تو سخنها مى‌گويند، پرسيد كه چه مى‌گويند. گفتند مى‌گويند سنّت نكاح ترك كرده‌يى. گفت ايشان را بگوييد كه من هنوز بفرض مشغولم به سنّت نمى‌پردازم.

و معلوم و محقّق است كه سالكان طريق حقيقت را در مبدأ سلوك از قطع علائق و محو عوايق و تمسّك به عروۀ وثقى عزيمت و تجنّب از رخصت و موافقت طبيعت كه

1) -م (است) ندارد.

2) -توقان: بتحريك يعنى آرزومندى و اشتياق فراوان.

3) -مخالفت: خ.

4) -عنت بفتح عين و نون: فسق و فجور و زناكارى و بزه‌مند شدن و در كار دشوار افتادن.

5) -طيّاش: از طيش بمعنى سبكى و سبكسارى. -وثّاب: از وثب بمعنى جست‌وخيز.

6) -مطالبات: خ.

7) -چرا زن نكنى: خ.

8) -بخواهم: خ.

9) -ابو نصر بشر بن حارث حافى از زهّاد و صوفيّۀ معروفست. اصلش از مرو بود و در بغداد مسكن داشت. ولادت او را ابن جوزى در سنۀ 150 وفاتش را هم او و هم قشيرى هر دو در سال 227 ه‍ نوشته‌اند (رسالۀ قشيريّه و صفة الصفوة) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 256)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

شرط سلوك و ملاك سير است چاره نيست. و تزوّج سبب تقيّد و التفات خاطر است باسباب معيشت و موجب انحطاط از اوج عزيمت بحضيض رخصت و مظنّۀ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1409)رغبت بدنيا بعد از زهادت و مئنّۀ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1410)هوا به اثارت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1411)طبيعت و عادت، و تجرّد از ازواج و اولاد مدد جمعيّت خاطر و صفاى وقت و لذّت عيش و فراغت طاعت و علوّ همت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1412). پس لازم بود سالك مجرّد را مادام تا بر عزوبت و مقاومت نفس قدرت دارد كه فراغت و جمعيّت خاطر را غنيمتى بزرگ داشتن [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1413)و بر صفاى وقت و لذّت حال خود غيور بودن [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1414)تا بشئون اهتمام و تعلّقات زن مكدّر و منغّص نشود. و از سهل عبد اللّه روايت است

1) -مظنّه: بفتح ميم و كسر طاء و شدّ نون مفتوحه يعنى محلّ گمان و جايى كه وجود چيزى در آن معهود و محتمل و در خور باشد (مظنّة الشّيء موضعه و مألفۀ الّذي يظنّ كونه فيه: صحاح) .

2) -مئنّه: بفتح ميم و كسر همزه و فتح نون مشدّد بوزن مظنّه بمعنى نشانى و علامت و محلّى كه براى وجود چيزى در آن شايسته و در خور باشد. يقال انّه لمئنّة ان يكون كذا اي خليق و جدير بان يقال فيه انّه كذا و فى حديث ابن مسعود انّ طول الصّلاة و قصر الخطبة مئنّة من فقه الرّجل يعنى انّ الذى يقصر الخطبة و يطيل الصّلاة جدير بان يقال فى حقّه انّه فقيه و فى صراح للّغة اى يقال فيه اذا سئل أ فقيه هو انّه بهاء السكت اى نعم او انّه فقيه على التحقيق يعنى انّ المئنّة مأخوذة من انّ المكسورة بمعنى الجواب او بمعنى التأكيد و التحقيق. قال الراجز ان اكتحالا بالنقي الابلج و نظرا فى الحاجب المزجّج مئنّة من الفعال الاعوج علماى لغت و صرف و اشتقاق دربارۀ كلمۀ مئنّة عقايد و اقوال مختلف دارند. اصحّ اقوال آنست كه بر وزن مظنّه يعنى مفعله است مأخوذ از (انّ) بكسر همزه و تشديد نون بمعنى تحقيق و تأكيد نظير (معساة) كه از كلمۀ(عسى) بنا شده است و بعضى مثل صاحب صراح اللغه احتمال داده‌اند كه از از (نّ) بمعنى (نعم) حرف جواب باشد. و برخى آن را از (مأن) مهموز العين دانند و برخى گويند كه اصلا مئتّه بتاء دو نقطه صحيح است مأخوذ از (اتّ) بمعنى غلبه و چيرگى در حجّت. در اثر همين اختلاف ضبط لغويان هم مختلف است. صحاح مئنّه را در مادّۀ(مأن) ضبط مى‌كند و مى‌گويد اگر چه روايت كلمه همه جا در شعر و حديث بتشديد نون است امّا به عقيدۀ من صحيح (مئينه) بوزن فعليه است زيرا كه ميم از حروف اصلى كلمه است مگر آنكه بگوئيم از انّ مكسورۀ مشدّده بنا شده باشد. بعض اقوال ديگر نيز نقل كرده است. صاحب قاموس آن را هم در (انّ) و هم در (مأن) هر دو جا ضبط كرده و در مادّۀ(مأن) بيشتر بتفصيل پرداخته و اقوال مختلف را نوشته است بدون اينكه يكى را بر ديگرى ترجيح بدهد. صاحب صراح اللغه پاره‌اى از مطالب را كه جوهرى در مادّۀ (مأن) نوشته است در مادّۀ(انّ) آورده و در مادّۀ(مأن) هم عقيدۀ خاص جوهرى و اقوال ديگر را ضبط نموده است.

3) -اشارت: م. اثارت بثاء سه نقطه بمعنى برانگيختن و بهيجان آوردن است.

4) -همّت است: خ.

5) -دارد: خ.

6) -بود: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 257)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در باب مناكحت نسوان كه الصّبر عنهنّ خير من الصّبر عليهنّ و الصّبر عليهنّ خير من الصّبر على النّار. و هر كه بر عزوبت صبر جميل نمايد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1415)تا آنگاه كه نفس مستحقّ رفق و مدارات و مستوجب تعهّد و تفقّد گردد و عروق منازعات و مخالفات از وى منتزع و منقلع شود و در تحت تصرّف لجام علم از جموح و جنوح طبيعت ممنوع [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1416)گشته احكام دل را سلس القياد و مستسلم گردد، حق تعالى او را زوجۀ صالحه بخشد كه ممدّ و معاون او بود در دين، با اسباب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1417)تعيّش بر وجهى كه از ترتيب و تدبير آن مجموع خاطر و فارغ البال بود و از آفات و غوايل آن محفوظ و مأمون باشد. نقل است از شيخ عبد القادر جيلى رحمه اللّه كه گفت مدّتى مديد بود تا خاطر تزوّج داشتم، و خوف تكدير وقت را در اقدام بر آن جرأت نمى‌نمودم، و ميان اقدام و احجام متردّد بودم.

عاقبت چون صبر تمام نمودم و انتظار كردم [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1418)تا كتاب باجل خود رسيد حقّ تعالى مرا چهار زن موافق داد كه هر يك از ايشان به رغبت مال خود بر من ايثار و انفاق كردند.

و علماى راسخ را در ايثار نكاح بر عزوبت و شروع در آن علمى مخصوص است كه آن را علم سعت خوانند چنانكه در پيش بدان اشارت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1419)رفت. و آن علمى است كه بدان معلوم شود كه نفس را در چه وقت بر ملازمت حدود حقوق اقناع فرمايند و در كدام زمان او را در تناول حظوظ مجال [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1420)اتّساع دهند. و مراد از حقوق ضرورات نفس است كه قوام بدن و حفظ حيات بدان منوط و مربوط بود و بى‌آن بقاى نفس ممتنع و مستحيل. و مراد از حظوظ هر چه بر آن زايد بود از مشتهيات نفوس. پس علماى راسخ و كبار متصوّفه دانند كه مادام تا نفس بيكبارگى از طيش و نفور و شر است و جموح طمأنينت نيابد و رام نگردد و از مطالبات و منازعات با دل، منتهى و منزجر نشود، مستحقّ ادخال رفق و اعطاى حظوظ نباشد. و هرگاه كه در تحت مجارى احكام و تصرّفات اقدار ساكن و مطمئنّ شود و عروق تشبّثات و تعلّقات او بدل منتزع و منقلع گردد و ميان او

1) -بر عروبت جهد نمايد: خ.

2) -از وى ممنوع گشته: خ. باقى جمله را ندارد.

3) -و اسباب: خ.

4) -نمودم: م.

5) -اشارتى: م.

6) -حظوظ حقوق و مجال: خ زائد است

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 258)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و دل مصالحت و موافقت پديد آيد، مستحقّ حظوظ و مستوجب رفق و مدارات شود و حظوظ او آنگاه حقوق او گردد و درد او درمان او شود. نقل است از جنيد رحمه اللّه كه شبى بر عادت معهود برخاستم كه وظيفۀ ورد تهجّد ادا كنم، از معاملت خود حلاوتى نمى‌يافتم، خواستم كه در خواب روم ميسّر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1421)نشد، قصد كردم كه بنشينم نتوانستم، در خانه بگشودم و بيرون رفتم، شخصى ديدم در گليمى پيچيده و بر راه افتاده. چون آواز پاى من بشنيد سر برآورده گفت يا ابا القاسم الى السّاعة تاكنون توقّف كردى گفتم يا سيّدى من غير وعد يعنى بى‌آنك ميان ما وعده‌يى رفته بود چون آمدمى گفت. بلى سألت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1422)محرّك القلوب ان يحرّك لى قلبك. پس گفتم چه حاجت دارى گفت متى يصير داء النّفس دواءها گفتم اذا خالفت هواها يصير داؤها دواءها. پس روى با نفس خود كرد و گفت بشنو اين سخن، هفت بار ترا بدان جواب دادم و گفتى نشنوم الاّ از جنيد، اكنون بشنيدى. اين سخن بگفت و بازگشت و من او را نشناختم و از حال او ديگر وقوف نيافتم.

و حظوظ چنين نفسى حقوق از آن گردد كه تناول آن موجب طغيان و جموح او نشود. بلكه بهر حظّى او را درجه‌يى در قرب و طاعت زيادت گردد. چه هرگاه كه نفس بتناول آن التذاذ نمايد لذّتى و راحتى بدل رسد و سبب مزيد سكينت او گردد همچنان‌كه همسايۀ مشفق براحت و فرح همسايه شاد شود. و هرگاه كه دل خلعتى از سكينت بپوشد نفس را كسوتى از طمأنينت در پوشاند چنانكه گفته‌اند انّ السّماء اذا اكتست كست الثّرى حللا يدبّجها الغمام الرّاهم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1423)  
و چون مزيد حال هر يك سبب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1424)مزيد حال آن ديگر بود پس حظّ نكاح چنين نفسى را فضيلت بود. عبد اللّه بن عباس رضى اللّه عنه گفته است خير هذه الامّة

1) -ميسّرم: خ.

2) -سألت اللّه: خ.

3) -يعنى چون آسمان جامۀ ابر در پوشد زمين را حلّه‌ها در پوشاند كه ابر ريزنده‌اش طراز و زينت دهد.

4) -م (سبب) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 259)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اكثرها نساء. و سفيان بن عيينه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1425)رضى اللّه عنه گويد كثرت نساء نه از حملۀ دنياست چه امير المؤمنين على عليه السّلام كه اعلم و اتقى و ازهد اصحاب رسول صلوات اللّه عليه و آله بود چهار زن داشت و هفده سرّيّت. و اين حال منتهيانست، اهل بدايات و متوسّطان را قياس حال خود بر آن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1426)نرسد. و بسيار از مدّعيان و مفتونان كه به توهّم اين مقام بى‌بيّنتى مغرور شوند و نفس خود را در ميدان رخصت خليع العذار فروگذارند و بدست هلاك سپارند ليهلك من هلك عن بيّنة و يحيى من حىّ عن بيّنة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1427)اذا طلع الصّباح لنجم راح تبيّن كلّ سكران و صاح [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1428)  
پس ادب سالكان مجرّد آنست كه تا بدين مقام نرسند به قلّت اكتراث بر نكاح اقدام ننمايند و خاطر تزويج را در ضمير مجال ندهند و تصوّر نكاح در خيال نيارند، تا قوّت متخيّله و متفكّره در آن تصرّف ننمايد و قوّت نگيرد. و هرگاه كه خاطرى از آن سانح شود آن را به انابت با حضرت الهى و استمداد و استعانت نفى كنند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1429)پس اگر منتفى نگردد مدّتى بر صوم و تقليل طعام مداومت نمايند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1430)فانّ الصّوم و جاء.

و اگر هنوز باقى بود و امداد آن متوالى و متواتر گردد و قوّت گيرد بى‌تقديم استخارتى مستقصى و علمى مستوفى و تثبّتى و تبيّنى تمام در آن استعجال ننمايند و بتضرّع و ابتهال ديگرباره رجوع با حضرت ذو الجلال كنند و بتذلّل و ضراعت و بكاء روى بر خاك نهند و اين دعا بخوانند اللّهمّ ان كان هذا الخاطر عقوبة لي على ذنب اذنبته فانّى استغفرك منه اليك فاغفر لى و تب علىّ انّك انت التّوّاب الرّحيم. پس

1) -ابو محمّد سفيان بن عيينة بن ابى عمران از روات و محدّثان قرن دوم هجرى و اصلا از مردم كوفه بود. وفاتش بضبط ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 2 ص 134) روز شنبۀ اوّل ماه رجب و بقولى آخر جمادى الاولى سال 198 در 91 سالگى واقع شد. بعضى او را با سفيان بن سعيد ابن مسروق ثورى متوفّى 161 ه‍ ق اشتباه كرده‌اند. رجوع شود بكتاب طرائق الحقائق وصل پنجم ص 89-92.

2) -بدان: خ.

3) -س انفال آيه 44 ج 10

4) -يعنى آنگاه كه كوكب شراب را بامداد طلوع كند مست و هشيار معلوم شوند.

5) -كند: م.

6) -نمايد: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 260)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اگر بدين هم برنخيزد گرد احياء و اموات از مشايخ و اخوان برآيند و استمداد كنند و در خواهند تا مسألت ايشان را بحضرت الهى رفع كنند. پس اگر بعد از اين همچنان خاطر برقرار بود، بموجب حسن الظنّ بر اختيار حق تعالى قرار اعتماد نمايند و در آن شروع كنند. و آنگاه بر اخوان متعيّن گردد كه او را مدد و معاونت نمايند و در ترفيه خاطر او بهر چه مقدور بود سعى دريغ ندارند.

و اما ادب متأهّل آنست كه در اختيار زن، نظر بر دين او دارد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1431)نه بر دنيا چنانك در خبر است كه تنكح المرأة لمالها و لجمالها و لدينها فعليك بذات الدّين تربت يداك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1432)و با او معاشرت بمعروف كند. و معاشرت بمعروف چنان بود كه در رعايت حقوق او اهمال نكند و بر محافظت حدود شرعش الزام فرمايد. چنانكه ابن عباس رضى اللّه عنه در تفسير اين آيت كه قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نٰاراً [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1433)گفت اى فقّهوهم و ادّبوهم. و بايد كه خود را در تزوّج از سه آفت محافظت كند. يكى كثرت مخالطت با اهل، و آن آفت نفس است. دوم اهتمام بوجوه رزق، و آن آفت قلب است. سوم تعلّق باطن بجمال زن، و آن آفت روح است.

امّا كثرت مخالطت و مضاجعت از آن جهت آفت نفس است كه در آن سه خلل پديد آيد. يكى فتور در اعمال و اوراد، و از آن قصور در احوال لازم آيد چنانك مشهور است كه من لا ورد له فلا وارد له. دوم اشتعال نايرۀ طبيعت خامده و ذوبان نفس جامده. چه هرگاه كه نفس را با نفس [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1434)خصوصا به شهوت اختلاطى و امتزاجى پديد آيد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1435)به رابطۀ جنسيّت متعاضد و متناصر گردند و در هر يك انتعاشى و انتهاضى حادث شود و آتش طبيعت بر افروزد. سوم استيلا و ردّت نفس پس از استسلام و طاعت چه نفس هرگز بطوع و اختيار به طاعت دل سر فرونيارد [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1436)بلكه چون دل بامداد جذبات

1) -دارند: م.

2) -جملۀ تربت يداك از عبارات متداول عربى است در مورد نفرين يعنى خير به تو مرساد و خير نبينى. يقال تربت يداك و هو على الدّعاء اى لا اصبت خيرا (صحاح) .

3) -س تحريم آيه 6 ج 29.

4) -نفسى را با نفسى: خ

5) -آمد: خ.

6) -به طاعت سر فرود نيارد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 261)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الهى قوّت و غلبت گيرد و نفس در تحت تصرّفات او چون اسيرى عاجز در دست اميرى قادر خود را مشاهده كند و در خود امكان مخالفت او نبيند و طمع استتباع و استهوا از وى برگيرد، به ضرورت و اضطرار مطيع و منقاد او شود و رفقى و مداراتى كه از دل يابد در در اين حال آن را نتيجۀ تعطّف و ترحّم دل و ثواب انقياد و استسلام خود بيند نه اثر استتباع و استهواء دل. پس هرگاه كه در امضاى شهوت از حدّ اعتدال تجاوز نمايد و از جانب دل منعى و زجرى نيابد پندارد كه اين اهمال و استرسال اثر ضعف دل و قوّت اوست، و ديگرباره باستراق اين معنى در استتباع دل و امارت خود كه غرض اوست طمع تازه كند. و گفته‌اند النّفس اذا اطمعت طمعت و اذا اقنعت قنعت.

و امّا اهتمام رزق از آن سبب آفت قلب است كه نتيجۀ شكّست. و شكّ آفت يقين، و يقين نور بصيرت، و بصيرت ديدۀ دل. پس علامت نور يقين در دل بنده و محجوب نگشتن آن به ظلمت شكّ، آنست كه بر كفالت يزدانى و ضمان ربّانى اعتماد دارد و در وصول رزق مقسوم از مبدأ حيات تا اجل معلوم كه زيادت و نقصان در آن صورت نبندد بى‌گمان بود و بداند كه تسلّط خاطر اهتمام رزق، عقوبت ضعف يقين و قلّت اعتماد است بر كفالت يزدانى، و وكول شخصى با تدبير خود نتيجۀ عدم رضا به وكالت ربّانى.

و امّا تعلّق باطن بجمال زوجۀ جميله از آن معنى آفت روح است كه او را از خلوص محبّت الهى مانع گردد و از حدّت شوق حضرت قدس و شدّت ذوق و لذّت انس كليل و متبلّد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1437)گرداند. چه بقدر آنكه به حبالۀ جمال جزوى حادث متغيّر فانى متعلّق شود از مشاهدۀ جمال كلّى ازلى ثابت باقى متعوّق گردد. پس دفع اين آفت و آفت مخالطت مطلقا بدان ميسّر شود كه در وقت مخالطت با اهل او را دو نظر باشد، يكى در ظاهر و ديگر در باطن، تا نظر ظاهر را در طريق هوا و اشتغال باهل استعمال مى‌كند و نظر باطن نگران بحق مى‌دارد و از وى بجهت رفع اين آفت استمداد و استعانت مى‌كند و بدو مشغول مى‌باشند. و در اين معنى رابعۀ عدويه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1438)راست.

1) -متبدّل: خ تحريفست.

2) -امّ الخير رابعه بنت اسماعيل عدويّۀ بصريّه از زهّاد و عبّاد و عارفان بسيار معروف قرن دوم هجرى است كه در زهد و ديندارى و دانش و عرفان پيشوا و راهنماى مردان بزرگ بود. (بقيۀ در صفحۀ بعد)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 262)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

انّي جعلتك في الفؤاد محدّثى و ابحت جسمى من اراد جلوسى   
فالجسم منّى للجليس مؤانس و حبيب قلبى في الفؤاد انيسي [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1439)   
و از اينجا معلوم مى‌شود كه طايفه‌يى از مفتونان كه نظر كردن بجمال شاهد دوست دارند و دعوى كنند كه ما در اين مظهر مطالعۀ جمال الهى مى‌كنيم، آن دعوى عين كذب و محض بطلانست. چه هرگاه كه از نظر بحلال، بلادت روح و تخلّف

2) بقيه از صفحۀ قبل و لو كان النّساء كمثل هذى لفضّلت النّساء على الرّجال فما التأنيث لاسم الشّمس عيب و لا التّذكير فخر للهلال ابن جوزى و ابن خلكان و يافعى و شيخ عطّار و جامى و مرحوم نايب الصّدر ترجمۀ احوال او را بتفصيل باز نموده‌اند. ابن خلكان و يافعى هر دو از كتاب شذور العقود ابن جوزى نقل كرده‌اند كه وفات رابعۀ عدويّه در سال 135 و بقولى در 185 ه‍ واقع شد و ابن خلكان مى‌گويد قبرش در بيرون شهر بيت المقدس است بر سر كوه طور و يافعى از بعض اهالى بيت المقدس شنيده كه آن قبر متعلّق به رابعۀ ديگرى است غير از رابعۀ عدويّه. يافعى بر خلاف آنچه در وقايع سال 135 از ابن جوزى نقل كرده خود وفات رابعۀ عدويّه را در حوادث سال 180 ضبط نموده است «فيها توفيّت الوليّة الكبيرة العارفة باللّه الشهيرة ذات المقامات العليّة و الاحوال السنيّة رابعة العدويّة البصريّة على خلاف ما تقدّم فى سنة خمس و ثلاثين و مائة» چنانكه دانستيم رابعۀ عدويّه از اهالى بصره بود و در قرن دوم هجرى مى‌زيست. يك نفر ديگر هم از زنان زاهد عارف بنام رابعه مشهور است كه اتّفاقا در نام خود و نام پدر با رابعۀ عدويّه اشتراك دارد و بعضى آنها را به يكديگر اشتباه كرده‌اند. اين رابعه بنت اسماعيل از اهالى شام است و در قرن سوم هجرى مى‌زيسته و زوجۀ ابو الحسن احمد بن ابى الحوارى از عبّاد شام بوده و او را رابعۀ شاميّه مى‌گويند. ابن جوزى در صفة الصفوة ترجمۀ حال هر دو رابعه را نوشته و اينكه در نام خود و اسم پدر مشترك بوده‌اند از روى نوشتۀ(ظاهرا كتاب طبقات الصّوفيه) ابو عبد الرّحمن سلّمى يادآور شده و از بعضى نقل كرده است كه رابعۀ عدويّه بصريه را بباء موحّده و شاميّه را بياء مثنّاة تحتانى يعنى رابعه بايد خواند. ابيات متن را شيخ شهاب الدّين سهروردى در عوارف المعارف به رابعۀ عدويّه نسبت داده و ابن خلكان و يافعى هم از كتاب عوارف نقل كرده‌اند امّا ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 4 ص 274) در جزو اشعار رابعۀ شاميّه آورده است و اللّه العالم

1) -حاصل ترجمۀ دو بيت: دل خود را به همدمى و همرازى با تو مخصوص كردم و تن را به هم‌نشينان واگذاردم. پس جسم من با همنشينان مأنوس است و محبوبم در دل مونس و همراز.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 263)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از اداى وظايف محبّت الهى نتيجه دهد، ببين تا از نظر نامشروع خود چه آفت تولّد كند. و منشأ غلط اين جماعت آنست كه چون نفس را در آن نظر از هيجان شهوت آرميده مى‌بينند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1440)گمان مى‌برند كه مثار اين رغبت نه شهوت است، و اين گمانى خطاست. كه اگر نه بقيّۀ شهوت بودى رغبت نظر بصورتى كه مهيّج شهوت باشد بتخصيص هم نبودى. بيش از آن نيست كه چون آن شهوت در ايشان لطيف گشته است، صورت آن از لطافت در نيابند. و هرگاه كه آن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1441)نظر مكرّر گردد و قوّت تخيّل و تفهّم در آن تصرّف نمايد، ممكن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1442)كه كثيف شود و اثر آن در صورت بنمايد.

و از اينجاست كه اطبّا تسكين هيجان عشق را جماع [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1443)فرمايند و اگرچه با غير معشوق بود. پس بايد كه هر كه در اين باب دعوى صحّت حال كند از وى مسموع ندارند و او را مدّعى و كذّاب شمارند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1444).

**فصل نهم در آداب سفر**

شكّ نيست كه سفر در تمرين نفوس طاغيه و تليين قلوب قاسيه، اثرى عظيم و فايده‌يى جسيم دارد. چه مهاجرت اوطان و خلاّن و مفارقت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1445)معهودات و مألوفات و مصابرت بر مصائب و نوايب، نفوس و طباع را از ترسّم و تقيّد برسوم و عادات و قيود مرادات آسوده و آزاد گرداند، و اثر قساوت غفلت از قلوب لاهيه و ساهيه بردارد.

و تأثير سفر در تليين نفوس كم از تأثير نوافل صوم و صلاة نباشد. و همچنانك در جلود ميتات بتأثير دباغت، اثر طهارت و لين و تبدّل خاصيّت و صلاحيّت لبس پديد آيد، در جلود مردم كه عبارتست از نفوس در اين آيت كه ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلىٰ ذِكْرِ اَللّٰهِ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1446)همچنين بتأثير دبّاغ سفر و انتزاع عفونات طبيعى و خشونات جبلّى، آثار طهارت تزكيه و لين طاعت و تبدّل صفت طغيان به صفت ايمان پيدا شود. و از اين جهت

1) -مى‌يابند: خ.

2) -خ (آن) ندارد.

3) -يمكن: خ.

4) -استجماع: خ. هيجان را جماع: م.

5) -شناسند: خ.

6) -مخالفت: خ.

7) -س زمر آيه 24 ج 24

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 264)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صاحب شريعت صلّى اللّه عليه و سلّم بر سفر ترغيب كرده است كه سافروا تصحّوا و تغنموا. و هر چند حصول مقصود و وصول مقصد طالبان حقيقت و سالكان طريقت بر سفر موقوف نيست، چه بعضى از مشايخ بوده‌اند كه هرگز سفر نكرده‌اند نه در بدايت و نه در نهايت و ايشان را توفيق الهى مدد گشته و به كمند جذبات از مقام ادنى باعلى كشيده و هم در مقام شيخى صاحب تربيت بديشان رسانيده و تقويت حال و تأثير اقوال و افعال او تلقيح بواطن ايشان كرده و ليكن بيشتر مشايخ سفر كرده‌اند، بعضى در بدايت بجهت استفادت، و بعضى در نهايت براى افادت، و بعضى هم در نهايت و هم در بدايت بجهت آنك اصلاح وقت و صحّت حال خود را در آن ديده‌اند چون [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1447)ابراهيم خواص [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1448)رحمه اللّه كه هرگز در شهرى بيش از چهل روز اقامت ننمودى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1449)چه صلاح حال و صحّت توكّل خود را در آن مى‌ديد. و رسول عليه افضل الصّلوات گفته است احبّ شىء الى اللّه الغرباء قيل و ما الغرباء قال الفرّارون بدينهم يجتمعون الى عيسى بن مريم. و سبب اجتماع ايشان با عيسى عليه السّلام آنست كه او مدّة العمر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1450)در سفر بوده است، و سلامت دين را هرگز جايى اقامت نكرده.

و هر كه قصد سفر دارد بايد كه دوازده ادب رعايت كند. اوّل تقديم نيّتى صالح و تعيين مقصودى معتبر. و از مقاصد معتبره يكى طلب علم است چنانك در خبر است كه اطلبوا العلم و لو بالصّين. و هم در حديث است كه من خرج من بيته في طلب العلم فهو فى سبيل اللّه. و عايشه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1451)رضى اللّه عنها روايت كند از رسول صلّى اللّه

1) -چنانك: خ.

2) -ابو اسحاق ابراهيم بن احمد بن اسماعيل خوّاص از عرفا و دانشمندان مقيم رى از اقران جنيد و نورى بود و با ابو عبد اللّه مغربى صحبت داشت و در جامع رى به سال 291 و بقولى 284 درگذشت و ابو يعقوب يوسف بن حسين رازى متوفّى 304 مباشر غسل و كفن او گرديد. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بصفة الصفوة ابن جوزى (ج 4 ص 80) و نفحات الانس جامى.

3) -نكردى: خ.

4) -مدّت العمر: خ. رسم الخطّ فارسى را رعايت كرده است.

5) -عايشه دختر ابو بكر و زوجۀ حضرت ختمى مرتبت صلوات اللّه عليه به روايت ابن جوزى وفاتش در سال 58 و بضبط يافعى 57 ه‍ در 66 سالگى واقع شد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 265)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عليه و آله كه گفت اوحى اللّه تعالى الىّ انّه من سلك مسلكا في طلب العلم سهلت له طريقا الى الجنّة. مقصودى ديگر لقاى مشايخ و اخوان. چه طالبان صادق را بمجرّد ملاقات [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1452)اهل صلاح و يافتن ارباب فلاح فوائد و منافع بسيار حاصل گردد. و ممكن كه قابل نظرى سعادت‌بخش شوند و از آن سعادت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1453)دينى و دنيوى ثمره بردارند. و اين معنى از خواصّ دور نيست. چه حق تعالى در نظر بعضى افاعى خاصيّتى نهاده است كه چون در كسى نگاه كند آن كس هلاك شود. پس چه عجب بود اگر در نظر بعضى از خواصّ بندگان خود آن خاصيّت نهاده باشد كه چون نظر كند در استعداد طالبى او را حياتى و سعادتى كرامت كند.

آمده است كه شيخ ضياءالدين ابو النجيب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1454)رحمه اللّه وقتى در مسجد خيف به منا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1455)طواف مى‌كرد و تيز در همه كس مى‌نگريست و در تصفّح [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1456)و تأمّل وجوه مبالغت مى‌نمود. پرسيدند از او كه چه مى‌طلبى گفت خداى را بندگانى چند باشند كه نظر ايشان سعادت‌بخش بود و دانم كه اين مكان از ايشان خالى نبود من طالب آنم.

مقصودى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1457)ديگر قطع مألوفات و معهودات و تجرّع مرارات فرقت اخوان و خلاّن، چه مصابرت بر مهاجرت ملاذّ و محابّ مستوجب ثواب جزيل است. در حديث است كه شخصى از مدينه هم در مدينه وفات يافت، و رسول عليه الصّلاة و السّلام بر وى نماز كرد، پس گفت ليته مات بغير مولده. گفتند چرا يا رسول اللّه گفت انّ الرّجل اذا مات بغير مولده قيس له من مولده الى منقطع اثره من الجنّة.

مقصودى ديگر استكشاف دفاين احوال نفس است و استخراج رعونات و دعاوى او. چه بسيارى از صفات ذميمه و اخلاق سيّئه كه در نفوس پوشيده بود بسبب آنكه

1) -ديدن: خ.

2) -شود و از آن فوائد: خ.

3) -شيخ ضياء الدّين ابو النجيب عبد القاهر بن عبد اللّه سهروردى استاد و عموى شيخ شهاب الدّين عمر سهروردى مؤلّف عوارف المعارف متولّد حدود 490 متوفّى 564 مختصرى از ترجمۀ حالش در حواشى صفحۀ هفتم گذشت. براى شرح احوالش رجوع شود بابن خلكان.

4) -بمنا: خ تفاوت رسم الخطّ است.

5) -تفحّص: خ.

6) -خ (مقصودى) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 266)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

با مراد خود مجموع و آرميده باشند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1458). و در سفر بجهت بعد از مرادات و مألوفات آن صفات از حجاب منكشف شوند. و طالبان صادق بعد از اطّلاع بر آن، بتدبير و معالجت برخيزند. مثلا اگر در حضر از نفس خود بسبب سكون او با مراد قلقى و اضطرابى نبيند پندارد كه صفت صبر و رضا در او موجود است، و در سفر چون مكاره و نوايب بر وى متوالى گردد و از نفس او طيشى يا كراهتى پديد آيد بيقين معلوم كند كه اين دو صفت ندارد. آنگاه بطلب آن برخيزد و دعوى حصول آن از وى زائل شود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1459)و گفته‌اند كه سمّى السّفر سفرا لأنّه يسفر عن الاخلاق. وقتى شخصى نزديك عمر رضى اللّه عنه كسى را تزكيه مى‌كرد، عمر از وى پرسيد كه هل سافرت معه گفت نه، عمر گفت ما اراك تعرفه.

مقصودى ديگر ايثار خمول و ترك قبول. چه هر صاحب حال كه در بقعه‌اى متوطّن شد، نسيم حال او بمشام جان صادقان و طالبان آن بقعه برسد و قبلۀ اقبال و صاحب قبول خلق شود. و اين حال سالكان را سبب ابتلا بود و واصلان را علامت اصطفا. پس سالكان را كه بدين فتنه مبتلا شوند سفر كردن جهت خمول و ترك قبول از لوازم بود. چه مقام قبول مزلّۀ اقدام سالكان است. بيشتر سالكان را اينجا قدم بلغزد و از خداى روى بگردانند و بخلق آرند، الاّ كسى كه سابقۀ عنايت ازلى او را دست گيرد و از آن مقرّ ازعاج كند و به جايى برد كه از اين آفت محفوظ و محروس ماند.

مقصودى ديگر مطالعۀ آيات وحدانيّت و علامات فردانيّت حق تعالى از صحايف آفاق و انفس و مشاهدۀ آثار قدرت و حكمت و عجايب مصنوعات و غرايب مقدورات او تا بدان واسطه مجال فكرت و عبرت را اتّساعى پديد آيد و شواهد و دلايل بر كمال قدرت و حكمت بيفزايد. سَنُرِيهِمْ آيٰاتِنٰا فِي اَلْآفٰاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ اَلْحَقُّ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1460).

1) -باشد: خ.

2) -بطلب آن معنى حصول آن دعوى از وى زائل شود: خ.

3) -س فصّلت آيه 53 ج 25

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 267)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ادب دوم با رفيق سفر كردن. چه رسول صلّى اللّه عليه و آله از سفر تنهايى نهى كرده است و گفته الرّفيق ثمّ الطّريق. و سبب آنست كه در سفر عوارض و طوارق و شدايد كه نه هر كس به تنهايى تحمّل آن تواند، بسيار اتّفاق افتد. پس رفيقى كه در حوادث و وقايع سفر معاونت نمايد لازم باشد. و هر چند بعضى از اقويا كه قوّت تحمّل مشاقّ و صبر بر مكاره داشته‌اند به تنهايى سفر كرده‌اند و ليكن همه كس را اين معنى دست ندهد.

ادب سوم تامير يكى از جماعت يعنى امير ساختن يكى از جماعتى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1461)كه با هم سفر كنند، تا جمله متابع راى و حكم او باشند. چنانك در خبر است اذا كنتم ثلاثة في سفر فأمروا احدكم. و استحقاق امارت كسى را بيشتر بود كه در زهد و تقوى و سخاوت و شفقت كامل‌تر باشد. در خبر است كه خير الاصحاب عند اللّه خيرهم لصاحبه.

آمده است كه ابو عبد اللّه مروزى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1462)رحمه اللّه وقتى خواست كه سفر كند.

ابو على رباطى رحمه اللّه از وى طلب مصاحبت كرد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1463)ابو عبد اللّه گفت بشرط آنكه تو امير باشى يا من. ابو على جواب داد كه تو امير باش. پس ابو عبد اللّه زاد او بر سر زاد خود نهاد و برداشت، شبى در صحرا باران يافتند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1464)، ابو عبد اللّه بايستاد و همه شب گليم خود بر سر ابو على بداشت و از باران محافظت كرد و هرگاه كه ابو على با او گفتى مكن ابو عبد اللّه گفتى نه من اميرم و بر تو انقياد و طاعت لازم. و هر كه در امارت نظر بر كثرت اتباع و طلب رياست و تفوّق و تسلّط دارد يا بر تحصيل اغراض نفس و توصّل بملاذّ و مشتهيات، او را از تصوّف نصيبى نبود.

ادب چهارم توديع اخوان. بايد كه برادران را وداع كند چنانك رسول

1) -جماعت: خ.

2) -ابو عبد اللّه محمّد بن نصر مروزى فقيه محدّث عارف بنوشتۀ ابن جوزى در سنۀ 230 متولّد شد و در 294 وفات يافت. داستان او و ابو على رباطى در باب 17 عوارف المعارف است.

3) -ابو على رباطى رحمه اللّه مصاحبت خواست: خ.

4) -باران گرفت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 268)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صلّى اللّه عليه و سلّم فرمود اذا اراد احدكم سفرا فليودّع اخوانه فانّ اللّه تعالى جاعل له في دعائهم البركة. و بر اخوان باشد كه او را دعا كنند و بگويند زوّدك اللّه التّقوى و غفر ذنبك و وجّهك للخير حيث ما توجّهت. چه روايت است كه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم در وقت وداع مسافران را اين دعا كردى.

ادب پنجم توديع منزل. بايد كه چون از منزل بر خواهد داشت، دو ركعت نماز بگزارد. و بدان، منزل را وداع كند. چه در خبر است به روايت انس مالك كه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم هرگز بمنزلى فرونيامدى الاّ كه دو ركعت رحلت آن را وداع كردى و بعد از آن اين دعا بخواندى اللّهمّ زودنى التّقوى و اغفر لى ذنوبي و وجّهنى للخير حيث [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1465)ما توجّهت.

ادب ششم آنست كه چون بر مركب خواهد نشست بگويد سبحان الّذي سخّر لنا هذا و ما كنّا له مقرنين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1466)بسم اللّه و باللّه و اللّه اكبر توكّلت على اللّه و لاحول و لاقوّة الاّ باللّه العلي العظيم. اللّهمّ انت الحامل على الظّهر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1467)و المستعان على الامور.

ادب هفتم آنست كه به گاه از منزل بردارد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1468)و ابتدا بيوم الخميس كند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1469)چه كعب مالك [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1470)روايت كند كه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم بيشتر ابتداى سفر در روز پنجشنبه كردى. و چون خواستى كه لشكرى فرستد اوّل روز فرستادى.

ادب هشتم آنست كه چون نزديك منزل رسد بگويد اللّهمّ ربّ السّماوات و ما

1) -م (حيث) ندارد.

2) -س زخرف آيه 12 ج 25

3) -كذا فى كلتا النّسختين و لعلّ الصّواب (الظّهور) حتى يستقيم السّجع و يوافق قوله تعالى (لتستووا على ظهوره) قبل الآية (سبحان الّذى لنا هذا) و اللّه العالم.

4) -بردارند: خ.

5) -كنند: خ.

6) -كعب بن مالك بن ابى كعب از روات و محدّثان و شعراى صحابى بود و در جاهليّت ابو بشير و در اسلام ابو عبد اللّه كنيه داشت و تا قتل عثمان در سال 35 ه‍ زنده بود. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بكتاب الاصابه ج 5

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 269)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اظللن و ربّ الارضين و ما اقللن و ربّ الشّياطين و ما اضللن و ربّ الرّياح و ما ذرين و ربّ البحار و ما جرين اسألك خير هذا المنزل و خير اهله و اعوذ من شرّ هذا المنزل و شرّ اهله.

ادب نهم تحيّت منزل. بايد كه چون بمنزلى فروآيد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1471)تحيّت آن منزل را دو ركعت نماز بگزارد.

ادب دهم تهيّۀ آلات سفر. بايد كه عصاور كوه و ميان بند با خود دارد. چه مصاحبت آن سنّت است. و ابو سعيد خدرى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1472)رضى اللّه عنه روايت كند از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم كه چون از مدينه به مكّه مى‌رفت پيادگان را فرمود اربطوا علي اوساطكم بازركم.

ادب يازدهم آنست كه چون به شهرى رسد كه آنجا اقامت خواهد كرد از دور چون نظر بر وى اندازد بر احيا و اموات آن شهر سلام كند، و بعضى از قرآن بخواند و به هديّه بديشان فرستد و اين دعا بخواند كه اللّهمّ اجعل لنا قرارا و رزقا حسنا

ادب دوازدهم آنست كه پيش از دخول در آن شهر اگر ميسّر شود غسلى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1473)برآرد. چه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم هرگاه كه در مكّه خواستى رفت اوّل غسلى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1473)برآوردى. و بايد كه اين دعا بخواند اللّهمّ انّى اعوذ بك من و عثاء السّفر و كآبة المنقلب و سوء المنظر فى الاهل و المال و الولد.

1) -فرود آيد: خ

2) -ابو سعيد خدرى سعد بن مالك بن سنان از فضلاى صحابه به كثرت حديث معروفست وفاتش بضبط واقدى در سال 74 و باقوال ديگر 63 و 64 و 65(الاصابة فى تميز الصحابة) .

3) -غسل: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 270)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل دهم در آداب تعهدات نفس**

سالكان طريق حقّ را در وصول مقصد از تعهّد مركب نفس بما يحتاج و ضرورات چاره نبود، و الاّ قوّت سير و طاقت تحمّل در او نماند و راكب روح را بمنزل فتوح نرساند و تعهّدات ضرورى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1474)سه چيز است خورش و پوشش و خواب. و آن را حقوق نفس خوانند اگر بقدر ضرورت و ما لا بدّ اكتفا نمايند، و حظوظ گويند اگر بر آن زيادت جويند. و ادب سالك آنست كه مادام تا در راه بود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1475)و بمنزل فنا نرسيده، نفس را بر حدود حقوق موقوف دارد و در مراتع و منابع حظوظ فرونگذارد تا آنگاه كه او را بمنزل فنا برد.

و متصوّفه در تعهّدات نفس سه طايفه‌اند. مخلصان و مخلصان و مخلصان مخلص، [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1476)مخلصان هر چه كنند از بهر حقّ كنند. و مخلصان هر چه كنند بحق كنند. و مخلصان مخلص هر چه كنند هم بحق كنند و هم از بهر حق. مخلصان مبتديان‌اند به ارادت خود قايم. و مخلصان متوسّطانند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1477)بحق از ارادت و اختيار خود فانى. و مخلصان مخلص منتهيانند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1478)به ارادت و اختيار حق متصرّف. ادب مخلصان آنك از حقوق در نگذرند. و ادب مخلصان آنك به هيچ‌يك از حقوق و حظوظ ارادت ندارند. و ادب مخلصان مخلص آنك به ارادت حق از بهر حق نفس را گاهى بر حقوق بدارند و گاهى در حظوظ مجال اتّساع دهند. و آنچه گفتيم كه خورش حقّ نفس است، از بهر آنكه قوام بدن و اعتدال مزاج و امساك حيات بر مقتضى حكمت بالغۀ ربّانى بسبب طعام و شراب مربوط و مشروط است. پيوسته از بدن حيوان بتأثير حيات غريزى جزوى متحلّل مى‌شود، و ببدل ما يتحلّل جزوى از طعام بدو مى‌پيوندد، و رابطۀ حيات تأكيد مى‌پذيرد، تا آنگاه كه حكم تقدير ازلى بتخريب بنيت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1479)قالب نافذ گردد و اجزاء تركيب از يكديگر فروگسلاند ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1480)

1) -ضرورى او: م.

2) -مادام كه در راه باشد: خ.

3) -كلمه (مخلصان) را در اوّل بكسر لام و در دوم بفتح و در سوم بكسر و در آخر بفتح بخوانند

4) -متوسّطان: خ.

5) -منتهيان: خ.

6) -بيت: خ.

7) -س يس آيه 38 ج 23

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 271)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**[آداب طعام خوردن]**

و در تناول طعام ادب آنست كه اوّل دست بشويند، و همچنين بعد از طعام. چه در خبر است كه الوضوء قبل الطّعام ينفى الفقر و بعده ينفى اللّمم. و خداى را بر آن نعمت بتجديد ياد كنند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1481)و از سر حضور دل نام او بر زبان برانند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1482)چه نصّ كتاب الهى است و لا تأكلوا ممّا لم يذكر اسم اللّه عليه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1483). و هر چند در ظاهر تفسير، اين [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1484)تسميه مقيّد است بوقت ذبح، و ميان شافعى و ابو حنيفه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1485)رحمه اللّه در وجوب آن خلاف. ليكن متصوّفه بعد از قيام به مقتضاى ظاهر تفسير، اين فهم كرده‌اند كه تناول طعام بايد كه بذكر مقرون باشد. چه دل را از تناول طعام اگرچه حلال بود بجهت ثوران طبيعت، كدورتى و ظلمتى عارض [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1486)گردد و دفع و رفع آن جز بنور ذكر و حضور دل ميسّر نشود [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1487). و هر چند حضور دل در تناول طعام بيشتر، اجزاء آن طعام منوّرتر و ضررش كمتر. شيخ ضياء الدين ابو النجيب گفته است انا آكل و انا اصلّي يعنى همان حضور كه در نماز دارم در حالت اكل طعام نيز دارم.

و در مقدّمۀ طعام اين دعا بخوانند اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و ما رزقتنا ممّا نحبّ اجعله عونا على ما تحبّ و ما زويت عنّا ممّا نحبّ اجعله فراغا لنا فيما تحبّ. و بايد كه بر پاى چپ نشينند و پاى راست بر آورند و بر دست تكيه نسازند و ابتدا و ختم طعام به نمك كنند [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1488). چه در خبر است كه رسول صلّى اللّه عليه و آله

1) -كند: خ.

2) -براند: خ.

3) -س انعام آيه 121 ج 8

4) -آن: خ.

5) -امام ابو عبد اللّه محمّد بن ادريس شافعى از چهار امام بزرگ اهل سنّت ولادتش 150 وفاتش 204 ه‍-امام ابو حنيفه نعمان بن ثابت ايرانى‌نژاد امام و پيشواى مذهب حنفى از مذاهب چهارگانۀ اهل سنّت و جماعت ولادتش باصح اقوال در سنۀ 80 وفاتش در رجب يا شعبان 150 ه‍ همان سال كه شافعى متولّد شد.

6) -حاصل: خ.

7) -نگردد، خ.

8) -خ: هر چهار فعل در اين جمله مفرد است يعنى نشيند-برآورد-نسازد-كند.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 272)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

با على عليه السّلام گفت يا علىّ ابدأ طعامك بالملح و اختمه بالملح فانّ الملح شفاء من سبعين داء منها الجنون و الجذام و البرص [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1489)و وجع البطن و وجع الاضراس. و بايد كه چون نان حاضر شود طلب نان خورش نكنند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1490)چه در خبر است كه اكرموا الخبز فانّ اللّه سخّر لكم بركات السّماوات و الارض و الحديد و البقر و ابن آدم. و بايد كه تنها نخورند. چه اجتماع بر طعام سنّت است. در خبر است كه من احبّ الطّعام الى اللّه تعالى ما كثرت عليه الايدى.

و وقتى از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم طايفه‌يى سؤال كردند كه ما چيزى مى‌خوريم و سير نمى‌شويم از چيست. گفت لعلّكم تفترقون على طعامكم اجتمعوا و اذكروا اسم اللّه عليه يبارك لكم فيه. و بايد كه طعام بر سر سفره خورند، چه در خبر است به روايت انس مالك كه ما اكل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم على خوان و لا سكرّجة بل على السّفر. و بايد كه ابتدا نكنند تا آنگاه كه مقدّم مجلس ابتدا كند، چه روايت است از حذيفه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1491)كه گفت كنّا اذا حضرنا مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم طعاما لم يضع احدنا يده فيه حتّى يبدأ رسول اللّه. و بايد كه بدست راست خورند، چه در خبر است كه ليأكل احدكم بيمينه و ليشرب بيمينه و ليأخذ بيمينه و ليعط بيمينه فانّ الشّيطان يأكل بشماله و يشرب بشماله و يأخذ بشماله و يعطى بشماله. و بايد كه از ميان نخورند چه در خبر است كه اذا وضع الطّعام فخذوا من حاشيته و ذروا وسطه فانّ البركة تنزل فى وسطه

1) -خ (و البرص) افتاده است.

2) -نكند: خ.

3) -ابو عبد اللّه حذيفة بن يمان از صحابۀ معروفست. عمر او را حكومت مداين داد و بضبط يافعى در 36 ه‍ فوت شد. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بمرآة الجنان يافعى وصفة الصفوۀ ابن جوزى و الاصابۀ ابن حجر عسقلانى.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 273)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و بايد كه چون لقمه از دست بيفتد برگيرند و پاك كنند و بخورند. چه در خبر است كه اذا سقطت لقمة احدكم فليمط عنها الاذى و ياكلها و لا يدعها للشّيطان.

و بايد كه نفس بر طعام ندمند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1492)چه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم آن را نهى كرده و گفته است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1493)النّفخ في الطّعام يذهب بالبركة. و بايد كه عيب طعام نكنند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1494)اگر اشتها دارند بخورند و الاّ بگذارند، چنانكه ابو هريره [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1495)روايت كرد كه ما عاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم طعاما قطّ ان اشتهاه اكله و الاّ تركه.

و بايد كه بر طعام خاموش نباشند كه آن سيرت اهل عجم است، و لقمه بزرگ نگيرند، و نيكو بخايند، و به پيش خود نگرند، و به لقمۀ ديگران و وجوه حاضران ننگرند و از پيش خود خورند. چه در خبر است كه كل ممّا يليك و بايد كه اگر خادم با جماعت بر طعام ننشيند، او را لقمه‌يى بخورد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1496)دهند چه در خبر است كه اذا جاء احدكم خادمه بطعامه فاذا لم يجلسه معه فليناوله اكلة او اكلتين فانّه ولي حرّه و دخانه. و بايد كه چندان نخورند كه ممتلى شوند چه در خبر است كه ما ملأ آدمىّ وعاء شرّا من بطن. و بايد كه تا سفره بر نگيرند كسى برنخيزد، و تا جمع فارغ نشوند دست باز نكشد اگرچه [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1497)سير بود چه در خبر

1) -ندمد: خ.

2) -كرده است و گفته: خ.

3) -نكند: خ.

4) -ابو هريره از صحابه و روات و محدّثان معروف اهل سنّت است و پيش شيعه بجعل و دسّ احاديث شهرت دارد ابن جوزى در صفة الصفوة مى‌نويسد كه در اسم ابو هريره 18 قول مختلف است و مشهورتر عبد شمس بن عامر است كه در سال هفتم هجرى به مدينه آمد و اسلام آورد و ابو عبد اللّه ناميده شد و چون گربۀ كوچكى داشت او را ابو هريره گفتند وفاتش در مدينه باختلاف اقوال ما بين سنوات 57-58 59 در 78 سالگى واقع شد. -يافعى وفات او را در سال 57 ضبط كرده است. صاحب قاموس مى‌نويسد «عبد الرّحمن بن صخر رأى النبىّ عليه السلام فى كمّه هرّة فقال يا ابا هريره فاشتهر به و اختلف فى اسمه على نيف و ثلاثين قولا» . -ابن ابى الحديد از استادش ابو جفر اسكافى نقل مى‌كند كه معاويه جمعى از صحابه و تابعين را بر آن داشت كه اخبار و احاديث در مطاعن على عليه السلام وضع و جعل كردند از آن جمله ابو هريره و عمرو بن عاص و مغيرة بن شعبه بودند.

5) -در خورد: خ.

6) -و اگرچه: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 274)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

است كه اذا وضعت المائدة فلا يقوم رجل حتّى ترفع المائدة و لا يرفع يده و ان شبع حتّى يفرغ القوم. پس تعلّلى مى‌كنند تا ديگران دست باز كشند. و بايد كه نان و گوشت بكارد پاره نكنند چه در آن نهى رسيده است. و تا نيك گرسنه نباشند طعام نخورند. و چون طعام خورده باشند كاسه آلوده نگذارند. چه از رسول صلّى اللّه عليه و آله امر وارد شده است باسلات قصاع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1498)و انگشتان پاك بليسند. چه در خبر است كه اذا اكل احدكم الطّعام فليمصّ اصابعه فانّه لا يدرى فى ايّ طعام تكون البركة. و چون از طعام فارغ شوند بگويند الحمد للّه الّذى اطعمنا هذا و رزقناه من غير حول منّا و لا قوّة. الحمد للّه الّذى بنعمته تتمّ الصّالحات و تنزل البركات. اللّهمّ صلّ على محمّد و آل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1499)محمّد. اللّهمّ اطعمتنا طيّبا فاستعملنا صالحا. و اگر طعام شبهت بود بعد از اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد بگويند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1500)و لا تجعله عونا على معصيتك. و از طعام شبهت احتراز نمايند الاّ جايى كه ضرورتى افتد و بر آن متحزّن و متأسّف باشند. و حلال آنست كه ظاهرا وجه حرمت و كراهت آن پيدا نبود، و از دست كسى رسد كه ظلم يا فسق او معلوم نباشد. و شبهت آنك وجه حرمت آن [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1501)ظاهر نبود و ليكن از دست ظلمه و فسقه رسيده باشد. و حرام آنك وجه حرمتش ظاهر بود. و حلال محمود است، و شبهت مكروه، و حرام محظور. و اگر حكم بر ظاهر نبودى طلب حلال بيقين [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1502)متعذّر بودى. و سنّت آنست كه بعد از طعام خلال كنند. چه در خبر است كه خلّلوا فانّه نظافة و النّظافة يدعو الى الايمان و الايمان مع صاحبه في الجنّة.

1) -كذا فى كلتا النّسختين و الظّاهر (سلت قصاع) لعدم مجىء الفعل من باب الافعال و السّلت بالفارسيّة (آب كاسه به انگشت پاك كردن) و القصاع بكسر القاف جمع القصعة بالفتح (كاسۀ بزرگ) و فى النّهاية لابن الاثير بعد ذكر معنى السّلت هكذا «و منه الحديث امرنا ان نسلت الصّحفة اى نتتبّع ما بقى فيها من الطّعام و نمسحها بالاصبع و نحوها» و الصّحفة القصعة.

2) -و على آل: م.

3) -بگويد: م.

4) -او: خ.

5) -يقين: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 275)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و دستها بشويند. چه در خبر است كه من بات و في يده غمر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1503)لم يغسل فاصابه شىء فلا يلومنّ الاّ نفسه. و اگر دستها در يك ظرف شويند بهتر بود چنانك در خبر است كه اترعوا الطّسوس [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1504)و خالفوا المجوس. و بايد كه در طعام خوردن تصنّع نكنند و در جمع همچنان خورند كه به تنهايى، و الاّ ريا بود. و بايد كه وقت طعام خوردن در پيش جماعت نروند تا آنگه كه فارغ شوند. چه در خبر است كه من مشى الى طعام لم يدع اليه مشى فاسقا و اكل حراما، الاّ وقتى كه يقين دانند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1505)كه جماعت بدخول و موافقت او شاد شوند. و بايد كه در ضيافت تكلّف ننمايند. الاّ وقتى كه باعث بر آن نيّتى صالح بود نه حيا، و آنچه حاضر بود پيش آرند و قليل آن را حقير نشمارند. و مستحبّ است كه با مهمان تا به در خانه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1506)بروند. و اجابت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1507)دعوت خصوصا دعوت وليمه [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1508)سنّت است، بايد كه تصنّع يا تكبّر از آن مانع نشود. آمده است كه وقتى امير المؤمنين حسن [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1509)عليه السّلام بر استرى نشسته مى‌گذشت.

و جمعى [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1510)از مسكينان [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1511)و فقرا بر راه نشسته بودند و لقمه‌يى چند از دريوزه گرد كرده مى‌خوردند. حسن على عليه السلام برايشان سلام كرد. جواب دادند و گفتند هلمّ الي الغذاء يا ابن رسول اللّه اجابت كرد و گفت نعم انّ اللّه لا يحبّ المتكبّرين، فرود آمد [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1512)و با ايشان بر زمين نشست و موافقت كرد.

**[آداب لباس پوشيدن و اقسام پوشندگان]**

و اما پوشش هم حقّ نفس است بجهت دفع سرما و گرما و هم حقّ حقّ سبحانه و تعالى بجهت ستر عورت. پس ادب در لباس آنست كه نظر بر اين دو مقصود مقصور دارند و غير آن را فضول و زوايد شمارند.

1) -غمر: بتحريك يعنى بوى گوشت و چربش گرفتن دست. -منديل الغمر يعنى دستمال.

2) -طسوس: جمع طسّ لغتى است در طست معرّب طشت و تشت. اين حديث در باب 43 عوارف المعارف از ابن عمر روايت شده است.

3) -داند: م.

4) -تا در خانه: م.

5) -و در اجابت: خ.

6) -وليمه كه: خ.

7) -امير المؤمنين ابو محمّد امام حسن بن علىّ بن ابى طالب عليه السّلام ولادتش باشهر اقوال در نيمۀ رمضان سال 3 ه‍ وفات در ماه صفر 50 و بقولى 49 واقع شد و در بقيع مدفونست.

8) -فرقتى: خ.

9) -مساكين: م.

10) -فروآمد: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 276)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و در لباس دو شرط واجب است. يكى در عموم احوال، دوم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1513)در خصوص اوقات. امّا آنكه رعايتش پيوسته واجب است شرط حلّ است، بايد كه از وجهى حلال حاصل شده باشد. در خبر است كه من اشترى ثوبا بعشرة دراهم و في ثمنه درهم من حرام لا يقبل اللّه منه صرفا و لا عدلا اي لا فرضا و لا سنّة. امّا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1514)شرط دوم كه رعايت آن بحسب وقتى مخصوص واجب بود، طهارت است كه صحّت صلاة بر آن موقوف است.

و امّا احوال مردم در تقشّف و تنعّم لباس مختلف است و اقدام رجال در آن متفاوت.

و على الاجمال ارباب صحّت حال و مرتكبان بطلان و محال در پوشيدن لباس سه طايفه‌اند متقشّفان، و متنعّمان، و تاركان اختيار در آن. و على التّفصيل ارباب تقشّف دو قوم‌اند محقّان و مبطلان.

امّا محقّان هشت طايفه‌اند. اول طالبان ثواب آخرت، چه در خبر است كه من ترك ثوب جمال و هو قادر على لبسه البسه اللّه من حلل الجنّة. طايفۀ دوم طالبان تواضع و انكسار كه نظرشان بر دفع تكبّر از نفس خود باشد. چه نفس بسبب لباس ناعم و فاخر با خود تصوّر امتيازى و رفعتى تصوّر كند كه كبر عبارت از آنست و بسبب لباس خلقان انكسارى و ذبولى يابد كه تواضع عبارت از آنست. و از اين طايفه بعضى از اصحاب مرقّعات باشند كه ترقيع جامه، بدان رقعه‌ها و خرقه‌ها كنند كه از مزابل بردارند و بشويند تا انكسار نفس زيادت بود. و ابو سليمان دارانى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1515)

1) -و دوم: خ.

2) -و امّا: خ.

3) -ابو سليمان عبد الرّحمن بن احمد بن عطيّه دارانى از زهّاد و صلحاى نامدار است كه در عصر خود به دانش و عرفان شهرت داشت. احمد بن ابى الحوارى از روات و اصحاب خاصّ او بود. وفات او را قشيرى در سال 215 دويست و پانزده ضبط كرده است. و ابن جوزى مى‌نويسد كه وفات او به اصحّ اقوال در 205 دويست و پنج واقع شده و عبد الرّحمن سلّمى 215 نوشته است. يافعى هم او را در وقايع سال 205 دويست و پنج ضبط كرده است. كلمۀ(دارانى) منسوبست به (داريّا) برخلاف قياس و داريّا بنوشتۀ ياقوت در معجم البلدان ديهى است بزرگ از قراى دمشق و قبر ابو سليمان دارانى آنجا زيارتگاه معروفست.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 277)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

رحمه اللّه وقتى جامۀ ژندۀ درشت پوشيده بود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1516)احمد بن ابى الحوارى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1517)كه صاحب او بود گفت چه باشد اگر جامه‌يى بهتر از اين بپوشى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1518)، جواب داد ليت قلبى في القلوب كثوبى هذا في الثّياب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1519). طايفۀ سوم طالبان سلامت دين‌اند كه احترام اوامر و نواهى الهى را همواره از وقوع در شبهات ترسند و بسبب آن در حلال تبسّط و توسّع ننمايند و بر لباس دون اقتصار كنند. چه نهايت حدّ حلال به بدايت حدّ شبهت متّصل است همچنانك نهايت شبهت به بدايت حرام پيوسته. و هر كه پيرامن محذورى گردد از وقوع در آن مأمون نباشد من حام حول الحمى يوشك ان يقع فيه و در حديث آمده است انّ العبد لا يعدّ من المتّقين حتّى يدع ما لا بأس به حذرا ممّا به البأس. طايفۀ چهارم طالبان مراغمت نفس‌اند كه نظرشان [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1520)در تقشّف بر مخالفت هواى نفس بود. چه مراد او بيشتر در نعومت و تبسّط يابند و در مخالفت او رضاى خدا بينند، پس نفس را بر لباس اقناع [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1521)فرمايند و از اتّساع امتناع نمايند.

طايفۀ پنجم طالبان علوّ همّت‌اند كه در اختيار تقشّف نظر بر نزاهت قلب از تلوّث به ارجاس اطماع و تخليص همّت از تشبّث نظر مردم مقصور دارند. چه دانند كه در سلوك طريق تنعّم احتياج بخلق بيش افتد و تعلّق نظر خلق بوى زيادت باشد [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1522).

طايفۀ ششم طالبان فراغت وقت و منتهزان فرصت طاعت‌اند كه پيوسته بر فراغت

1) -ابو سليمان دارانى را وقتى جامۀ ژندۀ درشت بود: خ.

2) -ابو الحسن (رسالۀ قشيريه ابو الحسين) احمد بن ابى الحوارى ملقّب بريحانة الشّام از علما و محدّثان و زهّاد بزرگ قرن سوم هجرى از اصحاب خاصّ ابو سليمان دارانى است. پدرش ابو الحوارى ميمون و برادرش محمد و پسرش عبد اللّه و زوجه‌اش رابعۀ شاميّه همگى از متورّعان و زهّاد بودند. وفات او را قشيرى (رساله ص 17) و ابن جوزى (صفة الصفوة ج 4 ص 213) در سال دويست و سى 230 ه‍ و يافعى دويست و چهل و شش 246 ضبط كرده‌اند.

3) -اگر جامۀ ازين به پوشى: خ.

4) -حكايت متن راجع بسؤال و جواب احمد بن ابى الحوارى و ابو سليمان دارانى در كتاب اللمع (چاپ اروپا ص 177) مذكور است و عوارف المعارف (باب 44) عينا از آنجا گرفته. يا هر دو از مأخذى قديم‌تر برداشته‌اند.

5) -ايشان: خ.

6) -رضا بينند نفس را در آن اقناع: خ.

7) -بود: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 278)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خاطر و صفاى وقت خود غيرت برند و نخواهند كه اوقات ايشان در غير اشتغال بحق صرف شود و خاطر ايشان باهتمام احوال نفس تعلّق گيرد پس ترك فضول و زوايد كنند و بر ضرورات قناعت نمايند. آمده است كه على بن ابى طالب عليه السّلام پيراهنى بسه درم بخريد و آستين آن را آن‌قدر كه از سر دست گذشته بود بگرفت.

طايفۀ هفتم طالبان خفّت مئونت و قلّت معونت‌اند كه بجهت آن بر ضرورات قناعت نمايند و به جامۀ دون بسازند تا بار ايشان بر مردم كمتر بود و در آن اقتدا به انبيا كرده باشند تا از موافقت ايشان محروم نمانند. وقتى امير المؤمنين على عليه السّلام با عمر رضى اللّه عنه گفت ان اردت ان تلقى صاحبك فرقّع قميصك و قصّر املك و كل دون الشّبع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1523). طايفۀ هشتم داعيان‌اند با طريق تزهّد بزبان فعل كه نظرشان در تزهّد و تقلّل بر فايدۀ طالبان بود، و ايشان را بزبان فعل با طريق قناعت از فضول دنيوى دعوت كنند، تا از سر رغبت بى‌تهمتى بديشان اقتدا نمايند. و تقلّل و تزهّد انبيا و خواصّ اوليا بيشتر مبنى بر اين مصلحت بود. نقل است كه وقتى امير المؤمنين على عليه السّلام پيراهنى پوشيده بود. آستينش تا سر دست به دشوارى مى‌رسيد، خوارج او را بدان عيب كردند، در جواب ايشان گفت أ تعيبونني على لباس هو ابعد من الكبر و اجدر ان يقتدى بي المسلم.

و اما متقشّفان مبطل دو طايفه‌اند. يكى عاجزان كه اختيار تقشّف بجهت آن كنند كه بر تحصيل لباس ناعم قدرت ندارند بى‌تشوّفى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1524)بطريق سالكان و قصدى صحيح.

دوم مدّعيان كه نظر ايشان در تقشّف بر اظهار دعوى زهد و طلب قبول مردم بود. و اين طايفه از تصوّف بل از مسلمانى نصيبى ندارند. چه وصف حال ايشان همه كذب و نفاق و ريا و تلبيس و خداع و تغرير بود.

و اما اصحاب تنعّم هم دو فرقه‌اند، محقّان و مبطلان. امّا محقّان سه طايفه‌اند

1) -كذا فى كلتا النسختين و فى عوارف المعارف بزيادة (و اخصف نعلك) بعد قوله (فرقّع قميصك) .

2) -تشوّقى: خ. تشوّف: بفاء يك نقطه بمعنى خودآرايى و در نگريستن به چيزى است چنانكه بر بام برآيند تا به چيزى درنگرند و در متن مراد استطلاع و توجّه و التفات است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 279)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اول منصفان كه در تلبّس بلباس ناعم و نزول از عزيمت به رخصت داعيۀ بقيّۀ هواى نفس خود را بينند، نه حال ترك اختيار يا استحقاق حظوظ، و به اندرون و بيرون بضعف و قصور خود عارف و معترف باشند. و آن حظّ نفس ايشان به بركت صدق و انصاف مغفور و مكفّر بود. طايفۀ دوم صادقان و مخلصان كه نظر ايشان در اختيار لباس ناعم مبنى بر صدق و اخلاص بود مانند آنك نفس را در تقشّف حظّى بينند و خواهند كه آن را از نفس منع كنند، پس لباس ناعم پوشند تا نفس از آن حظّ ممنوع شود. يا خواهند كه حال خود را از نظر خلق مستور دارند، پس جامۀ ناعم پوشند تا خلق ايشان را از جملۀ راغبان دنيا و طالبان حظوظ پندارند، و صورت حال زهد و اعراض ايشان از دنيا بدين لباس مستور شود و از تعرّض غارت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1525)ارادت خلق دور [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1526). و هر چند ستر حال مخصوص نيست بلباس ناعم. چه بسيار بوده‌اند كه ستر حال به لباسى ديگر كرده‌اند چنانك لباس عوام فقرا و اهل رساتيق، تا هم مراد كه ستر حال است حاصل شود، و هم فضيلت فقر. و ليكن اخفاى حال بلباس [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1527)ناعم هم نوعى از ستر حال است. طايفۀ سوم و اصلان و كاملان‌اند كه بعد از كمال تزكيۀ نفس و طهارت قلب و وصول به درجۀ محبوبى و مرادى نظرشان در نعومت لباس بر رفق و مواسات با نفس بود. چه در اين مرتبه حظوظ نفس حقوق او گردد و داءش [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1528)دوا شود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1529). و تصوّر اين مقام پيش از وصول، مزلّت اقدام بسيار سالكان است. هر كرا اينجا قدم بلغزد مشكل بر تواند خاست. و وجود شخصى كه اين معنى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1530)وصف حال او بود از نوادر قرون باشد. يحيى معاذ رازى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1531)

1) -عادت: خ. متن مطابق نسخۀ قديم‌تر اختيار شد و ظاهرا غارت در اينجا بمعنى هجوم و تهاجم است كه با تعرّض بى‌مناسبت نيست.

2) -دور مانند: خ.

3) -به لباسى: خ.

4) -دايش: م. دائش: خ ل تفاوت برسم الخطّ است.

5) -بود: خ.

6) -معانى: خ

7) -ابو زكريّا يحيى بن معاذ بن جعفر رازى از حكماء و عرفا و وعّاظ و زهّاد يگانۀ عهد خويش بود و در موطن خود رى اقامت داشت. سفرى ببلخ كرد و مدّتى در بلخ بارشاد و هدايت مستعدّان بسر برد و از آنجا بنيشابور رفت و در نيشابور روز دوشنبه 16 جمادى الاولى سال دويست و پنجاه و هشت 258 ه‍ وفات يافت. يحيى بن معاذ از اسحاق بن ابراهيم رازى و مكّى بن ابراهيم بلخى و على بن محمد طنافسى سماع حديث كرد و دو برادر داشت يكى بزرگتر بنام اسماعيل بن معاذ و ديگرى كوچكتر باسم ابراهيم بن معاذ و آن هر دو نيز از زهّاد و عرفاى عصر خود بودند. ترجمۀ حال او را قشيرى و ابن جوزى و ابن خلكان و يافعى نوشته‌اند و ابن اثير هم تاريخ وفات او را ضبط كرده و همگى اتفاق دارند كه وفات يحيى بن معاذ در 258 اتفاق افتاد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 280)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در بدايت حال لباس خشن و خلقان پوشيدى و در نهايت لباس ناعم. اين خبر ببايزيد رسانيدند، گفت مسكين يحيى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1532)رازى لم يصبر على الدّون فكيف يصبر على النّخب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1533)يعنى چون بر لباس كم مؤنث كه موجب فراغ خاطر و آسودگيست صبر نكرد، بر لباس بسيار مئونت كه سبب توزّع خاطر و تعب است چگونه صبر تواند كرد.

و اما متنعّمان مبطل سه طايفه‌اند. يكى مدّعيان غالط كه به پندار وصول و كمال در غلط افتند و نفس را در ميدان رخص فروگذارند و در حظوظ مجال اتّساع [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1534)دهند و چنان پندارند كه ايشان را از آن ضررى نرسد بل منفعت بود. دوم مدّعيان جاحد كه دعوى كمال كنند و خلق را چنان نمايند كه ما از جملۀ واصلانيم و ليكن [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1535)به اندرون دانند كه دعوى ايشان هيچ معنى ندارد. طايفۀ سوم مفتخران كه به پوشيدن جامۀ فاخر افتخار [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1536)و مباهات نمايند بى‌آنك دعوى حال يا كمالى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1537)كنند.

و اما تاركان اختيار جمعى باشند كه به هيچ‌يك از تقشّف و تنعّم مقيّد نباشند.

بسبب آنكه از ارادت و اختيار خود منسلخ شده باشند و تابع ارادت و اختيار غيب گشته. و هر چه بديشان رسد از لباس ناعم و غير ناعم، ايشان فضيلت خود در آن دانند. شيخ الاسلام از شيخ خود ضياء الدين ابو النجيب رحمه اللّه حكايت كند [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1538)كه حال او ترك اختيار بود، گاه دستارى بر سر بستى كه قيمتش دانگى بيش نبودى.

و گاه عمامه‌يى كه ده دينار ارزيدى. و همچنين از شيخ ابو السعود حكايت كند كه حال وى ترك اختيار بود، هرگاه كه جامۀ فاخر ثمين بوى رسيدى بپوشيدى. و جمعى كه بر او انكار مى‌كردند در جواب ايشان مى‌گفت [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1539)مؤاخذت و مطالبت منكر يكى از دو وجه تواند بود. يا بر وجه ظاهر شرع و آن نه بر جاى خود است، چه لباس ما

1) -مسكين يحيى (با اعراب) : م.

2) -حكايت يحيى بن معاذ رازى و با يزيد در كتاب اللمع (چاپ اروپا ص 188) مسطور است و عوارف المعارف (باب 44) عينا از آنجا گرفته يا هر دو از مأخذى ديگر گرفته‌اند. كلمۀ آخر در كتاب اللمع (البخت) با نسخه بدل (البحت) و در عوارف (التحف) چاپ شده است.

3) -مجال و اتّساع: خ.

4) -و لكن: خ.

5) -افتخار كنند: خ.

6) -كمال: ح.

7) -كرد: خ.

8) -گفت: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 281)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مشروع است. يا بوجه صحّت حال، و جوابش آنك گوييم در اين باب از ما هيچ اختيار و ارادت مشاهدت مى‌كنى، به ضرورت نتواند گفت آرى.

و اين جماعت دو طايفه‌اند. يكى آنك ايشان را به‌هيچ‌وجه اختيار نباشد نه كلّى و نه جزوى. و هرگاه كه ايشان را از غيب فتوحى سانح شود در آن تصرّف ننمايند تا وقتى كه اذنى از غيب در واقعه يا منام به كيفيّت تصرّف در آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1540)وارد شود.

طايفۀ دوم آنك در كليّات امور مجبور حكم غيب باشند و در جزئيّات مختار. پس طايفۀ اولى هم در تحصيل لباس مسلوب الاختيار باشند و هم در كيفيّت تصرّف در آن. و طايفۀ دوم در تحصيل مجبور و در تصرّف مختار. چون جامه‌يى از غيب بديشان رسيد اگر خواهند بدوزند و بپوشند و اگر خواهند ببخشند، بخلاف طايفۀ اولى كه بى‌اذن در آن تصرّف ننمايند. و آن اختيار جزوى در طايفۀ دوم يا بقيّۀ اختيار ايشان بود، و بدين اعتبار مقام طايفۀ اولى عالى‌تر. يا مبدأ طلوع كوكب ارادت و اختيار حق تعالى از مشرق بقاء بعد الفنا، و بدين اعتبار مقام طايفۀ دوم از اوّل بلندتر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1541).

**[آداب خفتن و تدبير كم كردن خواب]**

و اما خواب شكّ نيست كه از جملۀ حقوق نفس است. چه اگر بكلّى خواب از نفس منع كنند يبوست بر دماغ مستولى شود و مزاج از اعتدال منحرف گردد و حواسّ و قوى از كار بازماند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1542)و تركيب خلل پذيرد. پس خواب از جملۀ ضرورات نفس بود تا بواسطۀ آن رطوبت در بدن پديد آيد و مزاج معتدل شود و حواسّ و قوى از كلالت و تعب برآسايند. و امّا مقدار زمان خواب گفته‌اند كه ثلثى از شبانروز است كه هشت ساعت بود. از اين [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1543)هشتگانه در تابستان كه غايت طول نهار باشد دو ساعت از روز بخواب مشغول شوند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1544)و شش ساعت از شب. و در زمستان كه غايت قصر نهار باشد هشتگانه ساعت از شب در خواب صرف بايد كرد. و ميان اين دو غايت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1545)بحسب درازى روز و كوتاهى آن به زيادت و نقصان، در اين دو ساعت از روز تصرّف

1) -خ (در آن) ندارد.

2) -بلندتر بود: خ.

3) -مانند: خ.

4) -و از اين: خ.

5) -باشند: خ.

6) -مناعت: خ تحريفست.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 282)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بايد نمود. و اين مقدار حقّ نفس است. از آن كمتر نشايد تا يبوست و حرارت در مزاج پيدا نشود. و بر آن زيادت نشايد تا رطوبت و كسالت و غفلت و قساوت دل حادث نگردد.

و اگر كسى خواهد كه از اين مقدار كه حقّ اوست چيزى كم كند چنانك مزاج [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1546)را ضرورى نرسد به يكى از دو طريق تواند بود. يكى مكسوب و ديگرى موهوب. امّا مكسوب عادتست. اگر كسى بتدريج تقليل خواب عادت كند به قلّت نوم متضرّر نشود. چه عادت نايب طبيعت است كه العادة طبيعة خامسة.

و امّا موهوب روح طاعت و انس صحبت است. هر كه او را ذوق طاعت و انس صحبت مطاع كرامت شد قلّت نوم اگرچه بر خلاف عادت و تدريج بود مزاج او را زيان نكند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1547)و اين معنى پيش ارباب احوال بر سبيل تجربت محقّق است. چه بعضى از ارباب عزايم و اصحاب قلوب بوده‌اند كه سالها قطعا خواب نكرده‌اند، و بدو ركعت نماز يا وردى ديگر شب بروز آورده و بر طهارت عصر صلاة صبح گزارده بى‌آنكه در مزاج ايشان خللى پيدا شده. و اين حال به جايى رسد كه زمانى طويل در چشم صاحب وصل قصير نمايد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1548)چنانكه گفته‌اند سنة الوصل سنة و سنة الهجر سنة. از صاحب‌دلى كه اهل اين معاملت بود پرسيدند كه حال تو با شب چگونه است. گفت هرگز روى شب تمام نديدم [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1549)چه هرگاه كه روى نمايد در حال باز گردد.

و ادب در نوم آنست كه برابر قبله خسبند، يا بر پهلوى راست بر وضع ملحود، يا بر پشت بر وضع محتضر، چه خواب موت اصغر است وَ جَعَلْنٰا نَوْمَكُمْ سُبٰاتاً [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1550)اى موتا. و چون پهلو بر زمين نهند بگويند باسمك اللّهمّ وضعت جنبى و باسمك ارفعه اللّهمّ ان امسكت نفسى فاغفر لها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصّالحين اللّهمّ انّى اسلمت نفسي اليك و وجّهت وجهى اليك

1) -كند كه مزاج: خ.

2) -ندارد: خ.

3) -بود: خ

4) -نديده‌ام: خ.

5) -س نبأ آيه 9 ج 30.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 283)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و فوّضت امرى اليك و الجأت ظهرى اليك رهبة منك و رغبة اليك لا منجى و لا ملجأ و لا مفرّ منك الاّ اليك آمنت بكتابك الّذى انزلت و نبيّك الّذى ارسلت اللّهمّ قني عذابك يوم تبعث عبادك الحمد للّه الّذى علا فقهر و الحمد للّه الّذى بطن فخبر و الحمد للّه الّذى ملك فقدر و الحمد للّه الّذى هو يحيي الموتى و هو علي كلّ شيء قدير اللّهمّ انّى اعوذ بك من شرّ غضبك و سوء عقابك و شرّ عبادك و شرّ الشّيطان و شركه. و بعد از آن آيات كلام مجيد كه ذكرش در فصل اوراد بيايد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1551)بخواند و سى و سه بار بگويد سبحان اللّه و سى و سه بار بگويد الحمد للّه و سى و سه بار بگويد اللّه اكبر و يك‌بار لا إله الاّ اللّه و اللّه اكبر و لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلىّ العظيم تا صد تمام شود. و اين دعا در آخر بخواند كه اللّهمّ ايقظنى في احبّ السّاعات اليك و استعملنى باحبّ الاعمال اليك تقرّبنى اليك زلفى و تبعّدنى من سخطك بعدا اسألك فتعطينى و استغفرك فتغفر لي و ادعوك فتستجيب لى اللّهمّ لا تؤمنّى مكرك و لا تولّني غيرك و لا ترفع عنّى سترك و لا تنسني ذكرك و لا تجعلنى من الغافلين. و در حديث است كه من قال هذه الكلمات بعث اللّه اليه ثلاثة املاك يوقظونه للصّلاة فان صلّى و دعا امنوا و ان لم يقم تعبّدت الملائكة في الهواء و كتب له ثواب عباداتهم.

1) -بيايد ان‌شاءالله: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 284)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب هفتم در اعمال و در ان ده فصل است**

**فصل اول در بيان عمل**

مراد از عمل در اين موضع احكام مبانى اسلام است. و مبانى اسلام پنج‌اند.

اداى كلمۀ شهادتين و صلاة و زكات و صوم و حجّ. چنانكه در حديث است بنى الاسلام على خمس شهادة ان لا إله الاّ اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه و الصّلوات الخمس و ايتاء الزّكاة و الصّوم و الحجّ من استطاع اليه سبيلا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1552)و معنى اسلام انقياد نفس است مر قبول احكام الهى را و سرّ انقياد نفس انخلاع او از وصف دعوى الهيّت و اتّصاف به صفت عبوديّت است. و بيان اين آنست كه ارادۀ امّاريّت صفت جبلّى نفس است، پيوسته خواهد كه فرمان ده بود نه فرمان‌پذير. و اين صفت در وى عين منازعت است با حق تعالى در الهيّت و معبوديّت كه هيچ مخلوق را استحقاق آن نيست و ذات قديم بدان متفرّد و مستأثر است. پس هرگاه كه در نفس صفت انقياد احكام الهى پديد آيد و امّاريّت او به مأموريّت مبدّل شود، اين نزاع از او برخيزد و در سلك عباد اللّه منخرط گردد. و اسلام قالب و صورت ايمان است، و ايمان روح و معنى آن. پس حيات اسلام بايمان شود و كمال ايمان باسلام. و وجود كمال اوصاف ايمان در عين ايمان مجرّد از صورت اسلام چنان تعبيه است كه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1553)وجود ثمره در تخم. و شكّ نيست كه انتفاع از ثمره كه كمال اطوار تخم است در عين تخم صورت نبندد، الاّ بواسطۀ زراعت و تربيت. تا اوّل زمين قابل نباشد و در آن بشقّ و كرب و تسويه و تعبيه تصرّفى بكار ندارند و حقّ تربيت به تسقيه و تنقيه بجاى نيارند وجود استعدادى ثمره كه در تخم

1) -اقول و قد روى هذا الحديث بطرق شتّى و عبارات مختلفة منها انّه بنى الاسلام على خمس الصّلاة و الصّوم و الزّكاة و الجهاد (و فى بعض الرّوايات الحجّ بدل الجهاد) و الولاية قال الرّاوى و ما اوصى بشيء مثل الولاية. فارجع الى كتب الحديث للفريقين.

2) -بسته است: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 285)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بقوّت است بفعل نپيوندد و انتفاع از منافع آن ممكن نشود. همچنين تا اوّل نفسى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1554)قابل نباشد و در آن بترك عادات و اتيان عبادات تصرّفى ننمايند و تخم ايمان تعبيه نكنند و به تسقيۀ علم و تنقيۀ ورع حقّ تربيت بجاى نيارند و از آفت ريا و اعجاب نگاه ندارند انتفاع از حقايق آن چون صبر و تسليم و انقياد و مانند آن حاصل نشود. و مراد از آمدن بدنيا اين زراعت است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1555)، تا امروز به زراعت عمل، اثمار حقايق ايمان بردارد و به انبار خانۀ آخرت فرستد، و فردا ابدالآباد در دارالسّلام از آن منافع انتفاع مى‌يابد و اشارت بدين معنى است [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1556)الدّنيا مزرعة الآخرة. و بوجهى ديگر ايمان بمثابت نور مصباح است و عمل بمثابت زيت. پس همچنان‌كه نور مصباح باتّصال امداد زيت متزايد و روشن بود نور ايمان نيز بمدد زيت عمل متزايد و روشن باشد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1557)و از دوام اتّصال امداد زيت عمل بمصباح ايمان همواره زجاجۀ قلب سماوى و مشكاة نفس ارضى منوّر باشند اللّه نور السّماوات و الارض [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1558)الآية و عمل كه بمثابت زيت است از غايت صفا و استعداد اضاءت فى نفسه خود نورى دارد چنانكه اگر نيز نور ايمان بدو پيوسته نبود خواهد كه به تنهايى بر افروزد يكاد زيتها يضيئ و لو لم تمسسه نار [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1559)فكيف اگر پيوسته بود نور على نور [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1560). و نور عمل بر دو گونه است ذاتى و آن خاصّ مؤمنان راست، و عارضى و آن منافقان راست. ذاتى نتيجۀ ايمان است و متّصل بمنبع نور، لاجرم هرگز از مؤمنان جدا نشود يسعى نورهم بين ايديهم و بايمانهم [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1561). و عارضى از اثر اضاءت نار كفر و نفاق و منقطع از منشأ نور، لاجرم بانقراض حيات دنيوى منطفى شود و صاحب آن در ظلمت كفر و حرارت نار آن بعد از ذهاب نور [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1562)بماند فَلَمّٰا أَضٰاءَتْ مٰا حَوْلَهُ ذَهَبَ اَللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمٰاتٍ

1) -نفسى كه: خ. زائد است.

2) -اين بوده: خ.

3) -معنى است كه: خ.

4) -بود: خ.

5) -سورۀ نور آيۀ 35 ج 18

6) -س نور آيه 35 ج 18

7) -س نور آيه 35 ج 18

8) -س حديد آيه 12 ج 27

9) -بى‌نور: م. بنا بر متن كلمۀ(نور) مضاف اليه و (بماند) مسند است و (صاحب) مسند اليه و بنا بر نسخۀ(م) جملۀ(بى‌نور بماند) مسند است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 286)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

لاٰ يُبْصِرُونَ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1563)منافقان روز قيامت چون نور مؤمنان مشاهده كنند از ايشان نور خواهند گويند اُنْظُرُونٰا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1564)حالى ميان ايشان سدّى از ردّ پديد آيد فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بٰابٌ بٰاطِنُهُ فِيهِ اَلرَّحْمَةُ وَ ظٰاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ اَلْعَذٰابُ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1565). فرياد بر آرند كه أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1566)نه آخر در عمل با شما شريك بوديم، چرا شما امروز نور داريد و ما نه. مؤمنان جواب دهند بَلىٰ وَ لٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ اِرْتَبْتُمْ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1567)آرى در عمل شريك بوديم و ليكن [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1568)شما بعمل مجرّد از ايمان تنهاى خويش را در فتنه داشتيد و همواره متربّص و مترصّد نكبت دين اسلام و مسلمانان بوديد، و از اين روز در شك. لاجرم چون نور عمل شما از نور ايمان خالى بود امروز از نور دوريد. و اين طايفه چون مجرّد عمل و ظاهر اسلام بيش نداشتند و دعوى ايمان كردند در جواب ايشان اين آمد كه قٰالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ اَلْإِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1569). پس معلوم شد كه عمل نوريست. و آن نور مؤمنان را ذاتى است، و منافقان را عاريت.

و فى‌الجمله طوايف مردمان [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1570)باعتبار ايمان و عمل چهاراند. اوّل صالحان كه هم ايمان دارند و هم عمل صالح. دوم فاسقان كه ايمان دارند و عمل صالح نه. سيم منافقان كه عمل دارند و ايمان نه. چهارم كافران كه نه ايمان دارند و نه عمل.

1) -س بقره آيه 15 ج 1

2) -س حديد آيه 13 ج 27

3) -س حديد آيه 13 ج 27

4) -س حديد آيه 13 ج 27

5) -س حديد آيه 13 ج 27

6) -و لكن: خ.

7) -س حجرات آيه 14 ج 26

8) -مردم: ح.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 287)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل دوم در اقرار بوحدانيت اله تعالى و رسالت   
سيد المرسلين**

و كيفيّتش آنست كه بنده كلمۀ شهادتين بر زبان براند و گويد اشهد ان لا إله الاّ اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه. و بدين اقرار بر تصديق دل خود گواهى دهد.

و اقرار از شهادت خاصّ‌تر است. چه هر اقرارى شهادت بود بر نفس خود، و نه هر شهادت اقرار باشد. و همچنانك هر مقرّى به مقرّ به مأخوذ بود اقراركننده بايمان خود مأخوذ بود و مطالب باشد به ملازمت حدود شرع. و از اين است كه شهادت اقرارى محلّ انكار و تهمت نبود. و اقرار اگرچه از جملۀ اقوال است و لكن معتبرتر ركنى از جملۀ اعمال است. چه مراد از عمل استعمال جوارح است در مقتضيات احكام شريعت و اقرار استعمال زبانست در اداى كلمۀ شهادت كه عموم مردم بدان محكوم و مأموراند. و همچنانك زبان ترجمان و شاهد دل است كه از سرّ او حكايت كند و بر ايمانش گواهى دهد، ديگر جوارح نيز ترجمان و شواهد دل‌اند كه از سرّ او [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1571)اخبار كنند و بر حال او گواهى دهند و اين شهادت بزبان فعل ادا كنند. و همچنانك زبان را قولى است ظاهر در عملى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1572)باطن، ساير اركان را قولى است باطن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1573)در عملى ظاهر. چه هر عضوى از اعضا كه مردم آن را در مقتضاى حكم شرع استعمال كند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1574)بزبان حال گواهى دهد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1575)بر وجود ايمان در دل ايشان. پس اقرار و عمل هر يك شاهدى بود بر وجود [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1576)ايمان نه جزوى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1577)از آن. و آنچه آمده است كه الايمان تصديق بالجنان و اقرار باللّسان و عمل بالاركان مراد از آن نه آنست [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1578)كه عين ايمان اقرار است با عمل [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1579)بل عين ايمان

1) -آن: خ.

2) -عمل: م.

3) -در باطن: م.

4) -كنند: خ.

5) -گواهى است: خ.

6) -بوجود: خ.

7) -نيز جزوى: م. تحريفست و خلاف مراد.

8) -مراد از آن آن نيست: خ.

9) -يا عمل: م. ظاهرا تصحيف است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 288)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مجرّد تصديق دل است، و اقرار و عمل هر دو علامت و دليل آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1580). و هر چند ممكن است كه شهادت اين دو شاهد زور بود چنانكه در حقّ منافقان كه اقرار و عمل در ايشان موجود بود و ايمان مفقود. و لكن بسبب آنكه بناى احكام بر ظواهر است به شهادت اين دو شاهد حكم بر ايمان مشهود له لازم بود و تيغ از او ساقط گردد. همچنانك قاضى را بعد از اداى شهادت شهود حكم بر مشهود عليه لازم گردد اگرچه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1581)احتمال كذب دارد. وقتى بلال [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1582)رضى اللّه عنه شخصى را از كفّار در معركه بينداخت و آن شخص شهادت عرضه كرد، بلال بدان مبالات [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1583)ننمود و سر او از تن جدا كرد. چون اين حال بحضرت رسالت عرض داشتند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1584)در معرض عتاب آمد جواب داد كه يا رسول اللّه اقرار او از خوف بود نه از ايمان. رسول صلوات اللّه عليه گفت هلاّ شققت

1) -در كتب كلام و اصول عقايد مبحثى است بعنوان (اسماء و احكام) كه دربارۀ تعريف و حدّ ايمان و كفر و اسلام و فسق گفتگو مى‌كنند و مراد از اسماء در اينجا اسامى و عناوينى است كه در مورد مكلّفين اطلاق مى‌شود در مقام مدح از قبيل مؤمن و مسلم و متّقى و صالح يا در مورد مذمّت از قبيل كافر فاسق و منافق و امثال آن. و مراد از احكام ثواب و عقاب اخروى و كيفيّت آنست و دربارۀ تعريف و معنى اصطلاحى و شرعى ايمان و كفر ما بين فرق اسلامى اختلافست گروهى گويند كه ايمان فقط تصديق قلبى است. و برخى گويند كه تنها اقرار و تصديق زبانى است. و جمعى برآنند كه هم تصديق قلبى است و هم اقرار لسانى. و بعضى معتقدند كه ايمان سه چيز است با يكديگر يعنى تصديق بجنان و اقرار بلسان و عمل باركان. و بعضى ايمان را مجموع طاعات از فرائض و نوافل يا تنها اتيان فرائض دانند. مؤلّف كتاب موافق جمعى از اشاعره ايمان را مجرّد تصديق دل دانسته و اقرار بلسان و عمل باركان هر دو را از دلائل و علامات تصديق قلبى شمرده است. براى تحقيق در اين مطلب رجوع شود بشرح مقاصد (ج 2) و شرح تجريد قوشجى آخر كتاب و اللّه العالم بالصّواب.

2) -و اگر: خ.

3) -بلال بن رباح حبشى مؤذّن و خازن و از دوستداران خاصّ و صميم پيغمبر صلوات اللّه عليه و از مسلمانان حقيقى بود. مادرش حمامه نام داشت. بلال در راه اسلام و دوستى پيغمبر صلّى اللّه عليه از مشركان و منافقان آزار و اذيّت فراوان ديد و صبر و شكيبائى و خلوص بسيار به خرج داد. وفاتش بضبط يافعى و جمعى ديگر در شام به سال 20 ه‍ و بقولى در طاعون عمواس يعنى سنۀ 18 واقع شد (براى ترجمۀ حالش رجوع شود بكتاب الاصابة فى تميز الصحابة ابن حجر و صفة الصفوۀ ابن جوزى) . در شرح تجريد قوشجى قول پيغمبر را (هلاّ شققت قلبه) راجع به اسامه نوشته است نه بلال حبشى.

4) -با آن مبالاتى: خ.

5) -داشت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 289)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قلبه چرا دل وى نشكافتى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1585)، يعنى تو چه دانى كه در دل او ايمان نبود. و سخن عمر خطاب است رضى اللّه عنه انّ اناسا كانوا يؤخذون [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1586)بالوحي على عهد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم و انّ الوحى قد انقطع و انّما نأخذكم الآن بما ظهر من اعمالكم فمن اظهر لنا خيرا آمنّاه و قرّبناه و ليس الينا من سريرته شىء و اللّه تعالى يحاسبه في سريرته و من اظهر لنا سوى ذلك لم نأمنه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1587)و ان قال سريرتي حسنة.

**فصل سوم در طهارت**

طهارت شرط صحّت صلاتست كه لا صلاة الاّ بطهور. و چگونه شرط نباشد و حال آنست كه حقيقت صلاة مواصلت است ميان خداوند و بنده، و متنجّس و محدث شايستۀ حضرت قدس نه. و نيز شيطان در هيچ وقت بر حال مؤمن چندان غيرت نبرد كه در حال صلاة و وقت قرب و مناجات او با خداوند تعالى و احزاب و قبيل خود را همه در آن وقت بر محاربت و مدافعت او انگيزاند. و مؤمن مصلّى با احزاب ايمانى و جنود رحمانى در صدد مقابله و مقاتلۀ او آيد و بسلاح محتاج شود. و طهارت كه نورى است از انوار ايمان و اثرى از آثار شرع، مؤمن را بمثابت سلاح [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1588)است در دفع شيطان كه الوضوء سلاح المؤمن. و فضيلت وضو بر ارباب معاملات پوشيده نماند. و چه فضيلت بيشتر از آنك درجۀ محبوبى اله تعالى بدان بيابند كه إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِينَ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1589).

و اهل طهارت سه طايفه‌اند. طايفۀ عوام مؤمنان. و طهارت ايشان بر ظواهر و تنظيف بدن و لباس و مكان مقصور باشد. و طايفۀ عوام صوفيان و خواصّ مؤمنان. و طهارت

1) -بشكافتى: خ.

2) -يأخذون: م.

3) -در حاشيه (خ) بخط الحاقى: لم نؤمنّه

4) -سلاحى: خ.

5) -س بقره آيه 222 ج 2

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 290)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ايشان هم در ظاهر بود بر وفق طايفۀ اوّل و هم در باطن بر وفق طايفۀ سوم. و آن تزكيۀ نفس بود از اخلاق ذميمه و تصفيۀ قلب از لوث محبّت دنيا. و طايفۀ خواصّ صوفيان و اخصّ خواصّ مؤمنان. و ايشان با طايفۀ اوّل و دوم در طهارت ظاهر و باطن مشارك باشند و به طهارت سرّ از لوث ملاحظۀ اغيار متفرّد. و استقصاى متصوّفه در طهارت باطن زيادت بود. و بعضى از متزهّدان و متشبّهان متصوّفه باشند كه در تطهير ظاهر مبالغت نمايند و در تطهير باطن از انجاس غلّ و غش و حقد و حسد و غير آن تسامح و تساهل روا دارند. و اين معنى منافى سيرت اصحاب رسول است صلّى اللّه عليه و آله. چه از صحابه بوده‌اند كه پاى برهنه براه رفته‌اند و بر زمين بى‌سجّاده نماز كرده و گاه‌گاه در استنجا بر مجرّد سنگ اقتصار نموده، و لكن همه در تطهير باطن باقصى الغايه كوشيده‌اند. و مسامحت و سهولت دين حنيفى كه بعثت بالحنيفيّة السّهلة السّمحة بر سبيل رخصت عموم را در صلاة موقّته [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1590)بمجرّد طهارت ظاهر اجازت داده است.

و خصوص را بر مقتضاى عزيمت در صلاة دائمه كه هم على [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1591)صلاتهم دائمون بتطهير باطن مطالبت نموده.

و طهارت ظاهر كه شرط صحّت صلاة موقّته [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1592)است بر دو قسم است. طهارتيست از خبث، و طهارتى از حدث. اما طهارت از خبث در سه چيز لازم شود، در بدن و لباس و مصلّى. و در طهارت بدن دو چيز فرض است، ازالت خبث به آب يا سنگ، و طهارت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1593)مزيل كه نه روث باشد و نه استخوان مرده و نه آب يا سنگ مستعمل.

و پنج چيز سنّت است. يكى آنكه در استنجا و استبرا استعمال مزيل اگر آب بود و گر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1594)سنگ بدست چپ كنند. دوم آنكه در استنجا به سنگ عدد وتر رعايت كنند از سه تا آنگه كه از نجاست زائل شود. سوم آنكه در استبرا حدّ علم نگه دارند.

و آن چنان بود كه بعد از انقطاع بول سه بار يا بيشتر بشرط مراعات وتر ذكر را برفق و آهستگى بكشند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1595)و بيفشانند تا اگر بقيّتى در مجراى بول مانده بود بيفتد. و در تمديد

1) -موقّت: خ.

2) -در هر دو نسخه (فى) نوشته و مطابق قرآن تصحيح شد. اصل آيه الّذين هم على صلاتهم دائمون در سورۀ معارج است آيۀ 23 ج 29

3) -موقّت: خ.

4) -با طهارت: خ.

5) -و اگر: خ.

6) -بيفكنند: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 291)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و استنقا مبالغت ننمايند و از حدّ علم درنگذرند تا به وسوسه و استرخاء اعصاب نينجامد.

و لازم نباشد كه تا رطوبت يا بند استبرا كنند. چه تشبيه ذكر به پستان كرده‌اند چندانك آن را [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1596)كشند رطوبت از وى ظاهر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1597)شود. چهارم آنك بغير از استنجا و استبرا دست بر خاك يا سنگى پاك بمالند. پنجم آنك بعد از استنجا و استبرا آب بكار دارند. و سنّت است كه چون در مستراح خواهند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1598)رفت اوّل بگويند بسم اللّه اعوذ باللّه من الخبث و الخبائث. و هر چه نام خداى بر آن نوشته بود از خود جدا كنند، و پاى چپ در پيش نهند، و سر برهنه نباشند، و برابر قبله و آفتاب و ماه ننشينند و پشت بر آن هم ننشينند، و در نشستن بر پاى چپ اعتماد زيادت ننمايند، و بى‌ضرورتى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1599)به عورت ننگرند و سخن نگويند، و وقت بيرون آمدن پاى راست در پيش نهند، و چون بيرون آيند دست بر شكم بمالند و بگويند الحمد للّه الّذى اذهب عنّي ما يؤذينى و ابقى علىّ ما ينفعني.

اما طهارت از حدث دو گونه بود، طهارت كبرى كه آن را غسل خوانند، و طهارت صغرى كه آن را وضو خوانند. و اسباب وجوب غسل دو چيزاند، انزال منى و التقاى ختانين. و فرائض غسل هم دو چيزاند، تقديم نيّت و رسانيدن آب به همۀ بشره.

و سنن آن پنج‌اند، تقديم ازالت نجاست اگر حاصل بود، و ابتدا كردن به وضو، و تقديم ميامن بر مياسر، و دلك جميع معاطف بدن، و ختم كردن [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1600)آن هم به وضو و در اين وضو ادعيۀ مأثوره بخوانند، و در وضوى اوّل نه. و موجبات وضو دو چيزاند، شروع در صلاة و مسّ مصحف. و نواقض آن چهار، زوال عقل بجنون يا غشى يا سكر يا نوم بر غير هيئت تمكّن و خروج خارج از احد السّبيلين و لمس بشرۀ اجنبيّات و مسّ فرج [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1601).

1) -او را: خ.

2) -ظاهرتر: خ.

3) -خواهد: خ و همچنين افعال بعد بصيغۀ مفرد: بگويد-جدا كند-نهد تا و بگويد الحمد للّه.

4) -ضرورت: خ.

5) -خ (كردن) ندارد.

6) -و يدخل فى الغسل البياض الّذى بين الاذنين و اللّحية و موضع الصّلع و ما انحسر عنه الشّعر و هما النّزعتان من الرّأس و يستحبّ غسلهما مع الوجه و يوصل الماء الى شعر التّحذيف و هو القدر الذى يزيله النّساء من الوجه (عوارف المعارف باب 34 فى آداب الوضوء و اسراره) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 292)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اعمال وضو دو قسم‌اند، فرائض و سنن. فرائض شش‌اند. اوّل نيّت استباحت صلاة يا رفع حدث در حال شستن روى. دوم شستن روى از مبدأ پيشانى تا منتهاى زنخ طولا و از گوش تا گوش عرضا، و موضع صلع و تحذيف و ظاهر لحيۀ نازله [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1602)داخل آن بود. سوم شستن هر دو دست، و مرفقين داخل آن گيرند. چهارم مسح بعضى از سر. و اقلّ جزوى كه اسم مسح بر آن افتد كافى بود. و پنجم شستن هر دو پاى و كعبين داخل آن باشد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1603). ششم ترتيب نگاه داشتن.

و اما سنن وضو پانزده است، تقديم سواك، و استقبال قبله، و ابتدا به بسم اللّه الرّحمن الرّحيم ربّ اعوذ بك من همزات الشّياطين و اعوذ بك ربّ ان يحضرون [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1604)و غسل كفّين، و مضمضه، و استنشاق، و تخليل ريش انبوه، و تقديم ميامن بر مياسر، و مسح جملۀ سر، و مسح گوش، و مسح گردن، و هر عضوى را سه بار آب رسانيدن و پياپى شستن، و باستقلال وضو ساختن، و دعوات مأثوره خواندن. و چون سر دست شويند بگويند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1605)اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد اللّهم انّى اسألك اليمن و البركة و اعوذ بك من الشّؤم و الهلكة. و در مضمضه چون آب در دهان كنند بگويند اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و اعنّى تلاوة كتابك و كثرة الذّكر لك. و در استنشاق چون آب در دهان كنند بگويند اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و اوجدنى رائحة الجنّة مع الابرار و انت عنّي راض. و در استنثار چون بينى دمند بگويند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1606)اللّهمّ صلّ على محمّد و على

1) -نازل: خ.

2) -گيرند: خ.

3) -س مؤمنون آيه 100 و 101 ج 18

4) -چون سر شويد بگويد: خ. كلمۀ(دست) سقط شده. و يقول عند غسل اليد اللهمّ انّى اسالك اليمن و البركة الخ (عوارف باب 34) و يقول عند غسل يديه اللهم انّى اسالك الخ (قوت القلوب ج 3 ص 136) .

5) -و در استنثار كه بينى دمد و بگويد: خ. در اين نسخه غالب افعال را كه باين سياق آمده مفرد آورده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 293)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آل محمّد و اعوذ بك من روائح النّار و من سوء الدّار. و در شستن روى بگويند اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و بيّض وجهى يوم تبيضّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1607)وجوه اوليائك و لا تسوّد وجهى يوم تسوّد وجوه اعدائك. و در شستن دست راست بگويند اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و آتنى كتابى بيمينى و حاسبنى حسابا يسيرا. و در شستن دست چپ بگويند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1608)اللّهمّ صلّ علي محمّد و على آل محمّد اللّهمّ اعوذ بك ان تؤتينى كتابى بشمالى او من وراء ظهرى.

و در مسح سر بگويند اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و غشّنى برحمتك و انزل عليّ من بركاتك و اظلني تحت ظلّ عرشك يوم لا ظلّ الاّ ظلّ عرشك و در مسح گوش بگويند اللّهمّ صلّ علي محمّد و علي آل محمّد و اجعلنى ممّن يستمعون القول فيتّبعون احسنه اللّهمّ اسمعنى منادى الجنّة مع الابرار.

و در مسح گردن بگويند اللّهمّ صلّ علي محمّد و علي آل محمّد و فكّ رقبتى من النّار و اعوذ بك من السّلاسل و الاغلال. و در شستن پاى راست بگويند اللّهمّ صلّ على محمّد و علي آل محمّد و ثبّت قدمى علي الصّراط مع اقدام المؤمنين.

و در شستن پاى چپ بگويند اللّهمّ صلّ علي محمّد و على آل محمّد و اعوذ بك ان تزلّ قدمى على الصّراط يوم تزلّ فيه اقدام المنافقين.

در خبر است كه حق تعالى بشستن روى هر گناه كه بر وى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1609)كرده باشند بيامرزد و همچنين بشستن هر دو دست و پاى، تا چنان شود كه بنده در نماز آيد و بر او هيچ وزر باقى نباشد. و چون از وضو فارغ شوند سر بردارند و بگويند اشهد ان لا إله الاّ

1) -در روايت قوت القلوب (ج 3) : تبيضّ فيه و همچنين بعد از آن تسودّ فيه.

2) -و در دست چپ شستن بگويد: خ.

3) -بوى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 294)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اللّه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله سبحانك اللّهمّ لا إله الاّ انت عملت سوء و ظلمت نفسي استغفرك و اتوب اليك فاغفر لى و تب عليّ انّك انت التّواب الرّحيم. اللّهمّ اجعلنى من التّوّابين و اجعلني من المتطهّرين و اجعلنى صبورا شكورا و اجعلنى اذكرك كثيرا و اسبّحك بكرة و اصيلا. و اين دعوات مأثوره منقول‌اند از حضرت رسالت صلّى اللّه عليه و سلّم پس صاحب وضو بايد كه به مطالعۀ معانى آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1610)اسرار وضو در هر عضوى ملاحظه كند و اعضاى وضو را بتأنّى و از سر حضور شويد تا بركت نور حضور بر اوقات صلاة منسحب گردد. و ارباب معاملات و اصحاب مراقبات گفته‌اند كه حضور در صلاة بر اندازۀ حضور بود در وضوء. و وسوسۀ در صلاة بقدر سهو و غفلت باشد در وضوء. و بايد در وضو حدّ علم نگاه دارند، و در ريختن آب اسراف ننمايند، و طريق وسوسۀ شيطان بر خود نگشايند. چه در خبر است كه للوضوء شيطان يقال له الولهان فاتّقوا وسواس الماء. و روايت است از احمد بن عطاء رودبارى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1611)كه مرا در طهارت تشدّدى عظيم بودى. و شبى طهارت مى‌كردم و دلم به هيچ‌گونه قرار نمى‌گرفت، تا ثلثى از شب بگذشت. عاقبت ضجرتى و اندوهى در من پديد آمد و بكائى غلبه كرد و گفتم يا ربّ العفو. ناگاه آوازى شنيدم كه يا ابا عبد اللّه العفو في العلم. من بعد آن وسوسه از من برخاست. و چون وضو ساخته باشند روا بود كه به منشفه‌يى آب وضو نشف كنند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1612). چه در خبر است به روايت عايشه كه كانت لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله خرقة ينشف بها بعد الوضوء. و بعضى مكروه داشته‌اند و گفته انّ

1) -از: خ.

2) -ابو عبد اللّه احمد بن عطاء رودبارى پسر خواهر شيخ ابو على رودبارى (احمد بن محمّد بن قاسم متوفّى 322 و بقولى 323) از مشايخ بزرگ شام بود و بضبط قشيرى و يافعى در صور به سال 369 درگذشت. يافعى در حوادث اين سال مى‌نويسد: و فبها توفّي الشيخ الكبير ابو عبد اللّه احمد بن عطاء الرّودبارى شيخ الصوفيّة نزيل صور شيخ السّام فى وقته.

3) -كند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 295)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ماء الوضوء يوزن. و سنّت است كه پيوسته بر وضو باشند. چنانكه از انس بن مالك روايت است كه چون رسول صلوات اللّه عليه از مكّه به مدينه آمد مرا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1613)هشت سال بود. روزى مرا گفت يا بنيّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1614)ان استطعت ان لا تزال على الطّهارة فافعل فانّه من اتاه الموت و هو على الوضوء اعطي الشّهادة. و بعد از وضو سنّت است كه دو ركعت تحيّت وضو را بگزارند. چنانك روايت است از ابى هريره كه رسول صلوات اللّه و سلامه عليه وقتى به نزديك نماز صبح بلال را گفت يا بلال حدّثنى بارجى عمل عملت في الاسلام منفعة فانّي سمعت اللّيلة خشخشة نعليك بين يدىّ في الجنّة. بلال گفت ما عملت فى الاسلام ارجى عندي منفعة من انّي لا اتطهّر طهرا تامّا فى ساعة من ليل او نهار الاّ صلّيت لربّى عزّ و جلّ ما كتب لى ان اصلّى.

**فصل چهارم در بيان صلاة و علو شان او و محافظت بر آن**

صلاة در لغت موضوع است به ازاء معنى دعا، و در شريعت به ازاء مجموع اذكار و هيئاتى چند قلبى و قالبى قولى و فعلى. يعنى حقيقت دعا بر وصفى كه اتمّ و اعمّ بود آنست كه بنده بجميع اجزاء وجود قولا و فعلا و علما و حالا سيّد خود را سبحانه و تعالى از سر تضرّع و ابتهال بخواند و همگى او گوييا زبانى شود چنانك هيچ ذرّه از ذرّات وجود او ظاهرا و باطنا از دعا متخلّف نبود. و بعضى گفته‌اند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1615)اشتقاق صلاة از صلى است. و صلى در آتش رفتن بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1616)يعنى وجود مصلّى در صلاة بقبول انوار تجلّى صفات از غايت خضوع و خشوع و حرقت و ذوبان گوييا در عين آتش بود. و علامت اين تجلّى خضوع قلب است انّ اللّه تعالى اذا تجلّى بشيء خضع له، و علامت خضوع

1) -مرا عمر: خ.

2) -يا انس: خ.

3) -م (اند) ندارد.

4) -رفتن است: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 296)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

قلب خشوع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1617)قالب لو خضع قلبه لخشعت جوارحه. و خشوع موجب فلاح از قيد صفات وجود قَدْ أَفْلَحَ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1618).

و بعضى گفته‌اند اشتقاق آن از صلت است. يعنى مصلّى حقيقى آنست كه در حال صلاة به غلبۀ نور شهود معبود و تلاشى رسوم وجود، از خلق منفصل و بحق متّصل بود.

و همچنان كه سيّد كائنات عليه افضل الصّلوات در اوقات معاريج بقلب و قالب و اصل حضرت ربوبيّت گشت، خواصّ امّت خود را به ترقّى در معارج و مدارج صلات طريق وصول بحضرت جلال بگشود كه الصّلاة معراج المؤمن. و هيآت سبعه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1619)كه اركان صورت صلاةاند، و آن دو قيام است و ركوعى و دو سجود و دو قعود، بر مثال طبقات سماوات سبع، مراقى و معارج مصلّى‌اند كه معراج [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1620)او بدان محقّق گردد.

و قعود اخير كه موقع تشهّد است مطلع آفتاب شهود و منتهاى سير وجود است. و در ابتداى تشهّد، التّحيّات صورت تحيّت و سلام مصلّى است بر حضرت الوهيّت و روح نبى صلّى اللّه عليه و سلّم و ارواح ديگر بندگان صالح كه معتكفان جناب قدس و ساكنان حضرت انس‌اند بر مثال افتتاح كلام سيّد المرسلين صلوات اللّه و سلامه عليه به تحيّت ربّ العالمين در حال انفلاق صبح دَنٰا فَتَدَلّٰى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1621)و طلوع آفتاب مٰا كَذَبَ اَلْفُؤٰادُ مٰا رَأىٰ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1622)كه التّحيّات المباركات و الصّلوات الطّيّبات للّه سلام عليك ايّها النّبىّ و رحمة اللّه و بركاته سلام علينا و على عباد اللّه الصّالحين. و سبب اندراج سرّ معراج در صورت صلاة، آنست كه رسول صلّى اللّه عليه و سلّم از غايت رحمت و شفقت بر امّت خواسته است كه ايشان را از جملۀ مقامات عليّه و احوال سنيّۀ خود محظوظ و بهره‌ور گرداند. لاجرم چون او را از معارج سماوات بگذرانيدند، و بر بساط قرب و مكالمت و منادمت جاى دادند، خواست كه از اين كرامت تحفه‌يى و از اين مايده نواله‌يى بجهت

1) -بخشوع: خ.

2) -س مؤمنون آيه 1 و 2 ج 18

3) -معارج و مدارج سبعه كه اركان: خ. باقى افتاده است.

4) -سبع كه مراقى و معارج مصلّى‌اند ارشاد نمود تا معراج: خ.

5) -س نجم آيه 8 ج 27

6) -س نجم آيه 11 ج 27

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 297)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

امّت بياورد، صلاة را كه صورت حال او داشت با وى همراه كردند، تا بوقت قدوم از سفر معراج برسم العراضه با امّت در ميان نهاد. و از اينجا معلوم شود كه علوّ شأن صلاة بيش از آنست كه همه كس بكمال او تواند رسيد. چه قدم وصول بكمال آن اوّل صدر مسند رسالت را بود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1623)عليه افضل الصّلوات. و بعد از او [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1624)مقرّبان و خواص اتباع او را هر يك بقدر استعداد و حظّ قرب از آن نصيبى مخصوص. در خبر است كه منكم من يصلّي الصّلاة كاملة و منكم من يصلّى النّصف و الثّلث و الرّبع و الخمس حتّى يبلغ العشر. و از اينجا گفته است عمر خطّاب رضى اللّه عنه كه انّ الرّجل ليشيب عارضاه في الاسلام و ما اكمل للّه صلاة. پرسيدند و كيف ذلك گفت لا يتمّ خشوعها و تواضعها و اقباله على اللّه فيها.

و در صورت صلاة سرّ عبادت جميع ملايكه درج است. چه بعضى از ملائكه آنند كه پيوسته در ركوع باشند و بعضى پيوسته در سجود و بعضى در قيام و بعضى در قعود و بعضى در دعا و بعضى در استغفار و بعضى در تلاوت و بعضى در تسبيح و بعضى در تحميد و بعضى در صلاة بر نبى عليه الصّلاة و السّلام. پس مصلّى بواسطۀ صلاة در سلك جميع ملايكه كه سكّان حظاير قدس و قطّان صوامع انس‌اند منخرط [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1625)گردد و بثواب همه محتظى شود. و عاقل كامل آنست كه همگى همّت و نهمت او بر استعداد تكميل صلاة و توفيۀ حقّ آن مصروف باشد. و از جملۀ آن يكى آنست كه در هر هيئتى از هيآت صلاة تا ذوق خشوعى كه لايق آن هيئت بود بمذاق جان او نرسد قصد انتقال از آن به هيئتى ديگر نكند، الاّ در فرايضى كه تطويل متعذّر باشد. چه اگر در مواقف هيآت صلاة كه مهابّ نفحات الهى‌اند سكون و طمأنينت رعايت نكند و بر مقتضاى طبيعت بشرى در انتقال از هيئتى به هيئتى تعجيل و سرعت نمايد، ابواب فتوح بر او مفتوح نگردد، و ذوق رحيق تحقيق بمذاق روح او نرسد.

1) -م: كلمۀ(بود) بعد از (افضل الصّلوات) .

2) -آن: م.

3) -ملائكۀ ساكنان حظاير قدس و سكّان صوامع انس منخرط: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 298)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

وقتى بحضرت رسالت صلّى اللّه عليه و سلّم ذكر سرقت مى‌رفت. پرسيد كه أ تدرون اىّ السّرقة اقبح شما دانيد كه كدام دزدى زشت‌تر است، گفتند كه اللّه و رسوله اعلم، فرمود كه سرقة الرّجل في الصّلاة، گفتند كه چگونه باشد آن، گفت لا يتمّ ركوعها و لا سجودها و لا خشوعها و لا القراءة فيها.

ديگر آنك در اذكار صلاة بمعانى آن متّصف بود چنانك معنى آن ذكر صورت حال او باشد، مثلا در ركوع چون گويد سبحان ربّى العظيم بايد كه دل او غرق تجلّى عظمت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1626)الهى بود. ديگر آنك در تلاوت بحسن استماع يا اسماع موصوف بود يا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1627)بحق از حق شنود يا بحق بر حق خواند. و اختصاص فاتحه و تعيين آن به تلاوت در صلاة كه لا صلاة الاّ بفاتحة الكتاب از آن جهت است كه معنى صلاة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1628)دعايى است بلسان عبوديّت در حضرت ربوبيّت بر نعت اخلاص و ادب. و مضمون فاتحه بر اين معانى مشتمل است. چه طلب هدايت صراط مستقيم دعائيست مصدّر به ثناى الوهيّت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1629)و اخلاص عبوديّت و تصدير [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1630)دعا بثنا و عبوديّت از سر اخلاص، كمال ادب است.

و دعا بر نعت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1631)ادب مستجلب نجح [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1632)ارب.

و ارباب ذوق حضرت صلاة را حرمى معظّم بينند از حرمهاى الهى كه دو باب دارد، يكى مدخل و آن باب تكبير احرام است، و دوم مخرج و آن باب تسليم است.

و در آن حرم پادشاه عالم را چندين بارگاه و مواقف است، در هر بار گاهى جلوه‌يى ديگر كرده، و در هر موقفى نزلى ديگر نهاده تا دوستان و آشنايان چون از باب تكبير درآيند، اوّل در بارگاه قيام از جلوۀ كبرياى پادشاه محظوظ شوند، و نزل مكالمت و مشاهدت بردارند، و آنگاه به بارگاه ركوع آيند و جلوۀ عظمت بيابند و نزل تواضع و خضوع بردارند. و على هذا در جميع هيآت تا آنگاه كه از باب تسليم بيرون شوند.

پس غبنى عظيم بود كه كسى به چنين حرمى در آيد مست غفلت و بيرون رود و از مشاهدۀ

1) -م (عظمت) ندارد.

2) -تا: خ.

3) -معنى اين صلاة: خ.

4) -به ثناى ربوبيّت و الهيّت: خ.

5) -تصديق: خ تحريفست.

6) -لغت: خ تحريف

7) -م (نجح) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 299)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

پادشاه و مكالمۀ او و مطالعۀ بارگاه و نزلش محروم ماند. در خبر است كه انّ العبد ادا قام الى الصّلاة رفع اللّه الحجاب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1633)بينه و بينه و واجهه بوجهه الكريم و قامت الملائكة من لدن منكبه الى الهواء يصلّون بصلاته و يؤمنون على دعائه و انّ المصلّى لينتثر عليه البرّ من عنان السّماء الى مفرق رأسه و يناديه مناد لو علم المصلّى من يناجي ما التفت و [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1634)ما انفتل. و در خبر است كه انّ العبد اذا احسن الوضوء و صلّى الصّلاة لوقتها و حافظ على ركوعها و سجودها و مواقيتها قالت الصّلاة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1635)حفظك اللّه كما حفظتنى ثمّ صعدت و لها نور حتّى ينتهى الى السّماء و حتّى تصل الى اللّه فتشفع لصاحبها و اذا اضاعها قالت ضيّعك اللّه كما ضيّعتنى ثمّ صعدت و لها ظلمة حتّى ينتهي الى ابواب السّماء فتغلق [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1636)دونها ثمّ تلفّ كما يلفّ الثّوب الخلق فيضرب بها وجه صاحبها.

و از مهامّ محافظت بر صلاة يكى آنست كه پيش از شروع در آن دل خود را از استعمال بامور دنيوى و هر چه سبب تشتّت خاطر و توزّع باطن و تفرّق هموم بود، فارغ و مجموع گرداند، تا در صلاة حاضر بود كه چه مى‌كند و چه مى‌خواند. و مست غفلت نباشد تا خطاب لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ حَتّٰى تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1637)در حقّ او متوجّه نبود. و از اين جهت در حديث آمده است اذا حضر العشاء و العشاء فقدّموا العشاء [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1638)و فى‌الجمله هر چه مغيّر مزاج باطن بود از هيئت اعتدال جمعيّت صلاة بايد كه قبل الصّلاة آن را زائل گرداند. در خبر است كه لا يدخل احدكم في الصّلاة و هو مقطّب و لا يصلّينّ احدكم و هو غضبان. ديگر آنست كه پيش از وقت بايد كه وضو سازد

1) -بحجاب: خ. تحريف.

2) -او: خ. اين حديث در باب 36 عوارف المعارف است

3) -م (الصّلاة) ندارد.

4) -فتعلّق: خ. تصحيف است.

5) -س نساء يه 46 ج 5

6) -عشاء بفتح و مدّ بمعنى شبانگاه است و عشاء بكسر و مدّ: طعام شبانگاهى.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 300)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و مستعدّ آن شود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1639). ديگر آنك در تقديم سنّت بر فريضت اهمال روا ندارد تا اگر اثرى از آثار كدورت و تفرقت بجهت مخالطت با خلق و صرف بعضى از اوقات در ضرورات عادات به اندرون او راه يافته باشد، به بركت نور سنّت برخيزد، و باطن صلاحيّت صلاة و شايستگى مناجات يابد، و طريق هبوب نفحات الهى و نزول بركت نامتناهى در فريضه موسّع گردد. ديگر آنك ترك جماعت نكند، چه در خبر است كه تفضل صلاة الجماعة صلاة الفذّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1640)بسبع و عشرين درجة. و سبب آنست كه نفوس را بواسطۀ اجتماع امتزاجى و اختلاطى با يكديگر پديد آيد، چنانك اگر رابطۀ آن جمعيّت قوّت گيرد باتّحاد انجامد و نفوس از يكديگر متعاضد و متناصر شوند بمثابت تعاضد و تناصر اعضاى يك شخص، پس همه يكى باشند و يكى همه. و بنابراين اگر يكى از ايشان در هيئتى از هيآت صلاة غافل و مقصّر بود و ديگر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1641)حاضر و مكمّل، اثر حضور حاضر حكم غفلت غافل زائل گرداند، و صلاة ناقص او حكم كمال يابد. و هر چند اهتمام خاطر به رعايت استعداد و تأهّب و تكميل صلاة بيشتر بود، تعظيم و تفخيم شأن صلاة در دل زيادت باشد، و بحسب آن فوائد و عوايد صلاة بيشتر حاصل بود. پس بايد كه به قلّت مبالات و عدم اكتراث در آن شروع ننمايد، و داند كه حاضر كدام حضرت خواهد شد و پيش كدام پادشاه خواهد رفت. زين العابدين على بن الحسين [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1642)عليهما السّلام هرگاه كه در صلاة خواستى رفت رنگش متغيّر گشتى چنانك او را باز نشناختندى. سبب آن از وى پرسيدند جواب داد أ تدرون بين يدى من اريد

1) -وضو ساخته باشد و مستعدّ آن شده: خ

2) -فذّ: تنها و يگانه.

3) -ديگرى: خ

4) -حضرت امام زين العابدين ابو محمّد علىّ بن حسين بن ابى طالب عليه السّلام. مادرش بنوشتۀ جمعى از علماء و مورّخان از جمله شيخ مفيد در ارشاد شاه زنان دختر يزدگرد بن شهريار بود كه او را شهر بانويه مى‌گفتند. ولادتش در مدينه به سال 38 و وفاتش هم در مدينه به سال 95 ه‍ در 57 سالگى واقع شد و قبرش در بقيع است. ابن جوزى وفات او را 94 و بقولى 92 و مدّت زندگانى را 58 سال نوشته و ابن خلكان ولادت را 38 و وفات را باختلاف اقوال 94 و 99 و 92 ضبط كرده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 301)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اقف [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1643). و حسن بصرى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1644)رحمه اللّه گفته است ما ذا يعزّ عليك من امر دينك اذا هانت عليك صلاتك.

و بدانك صورت صلاة و معنى آن، نقاوۀ اعمال و صفاوۀ احوال است، و عمدۀ دين و زبدۀ يقين و كفّارت خطيئات و مذهب سيّئات كه الصّلوات كفّارات للخطايا فاقرءوا ان شئتم إِنَّ اَلْحَسَنٰاتِ يُذْهِبْنَ اَلسَّيِّئٰاتِ ذٰلِكَ ذِكْرىٰ لِلذّٰاكِرِينَ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1645).

و طايفه‌يى از اهل غرور در آن خطا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1646)كرده‌اند و پنداشته [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1647)كه مراد و مقصود از آن جز مراقبه و حضور نيست، و حصول اين غرض موقوف بر صورت صلاة نه. و بنابراين خيال محو رسوم و احكام و رفض حلال و حرام كرده نعوذ باللّه من الضّلال. و طايفۀ ديگر از اهل قصور و فتور بعد از اداى فرائض، انكار فضل نوافل كرده‌اند، و به اندك روحى كه از احوال يافته اهمال نوافل اعمال روا داشته. و اين طايفه هر چند از صورت ضلال ايمن و سالم‌اند، و ليكن بسبب ضعف حال، در تحت قصور مانده‌اند، و ندانسته كه اعمال قوالب و صور [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1648)احوال‌اند، و احوال ارواح و معانى آن، و كمال وجود هر يك به ديگرى منوط و مربوط. و مادام تا علاقۀ بشريّت و رابطۀ صورت در ميان بود بنده را از مراعات صورت چاره نبود. و همچنانك اعيان وجود را هر يك خاصيّتى است مخصوص بدو كه در ديگرى نتوان يافت، همچنين در صورت صلاة خاصيّتى است [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1649)كه در ديگر اذكار نتوان يافت. بلكه در تحت هر هيئتى از هيآت صلاة، خداى را سرّى و حكمتى است كه در غير آن نتوان يافت. و اهل وجدان بطريق ذوق حال لذّت آن را دريابند و اللّه الموفّق.

1) -ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 2 ص 52) اين روايت را از حضرت سجّاد عليه السّلام باين عبارت نقل كرده است: فقال ما تدرون بين يدي من اقوم و من اناجى.

2) -ابو سعيد حسن بن ابو الحسن يسار بصرى از معاريف تابعين و رجال قرن اوّل هجرى است. ابن جوزى در مناقب او رساله‌يى مفرد پرداخته. وفاتش در سال 110 صد و ده هجرى است.

3) -س هوديه 116 ج 12

4) -غلط: خ.

5) -پنداشته‌اند: م.

6) -صورت: خ.

7) -خاصيّتى است مخصوص بدو: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 302)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل پنجم در كيفيت اداى صلاة و هيآت آن**

چون كسى خواهد كه در صلاة شروع كند، سنّت چنانست كه در مقدّمۀ آن اگر فرض بود اقامت بتقديم رساند. و در عموم صلوات الاّ در نوافل سفر بر راحله شرط است كه بقالب استقبال قبله كنند و بقلب استقبال صاحب قبله، و از شرّ وسواس شيطانى و هواجس نفسانى پناه با حضرت ربّانى برد و آهسته در خود قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ اَلنّٰاسِ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1650)بخواند، و هر دو دست بر آرد چنانك هر دو كف برابر هر دو دوش باشند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1651)و هر دو انگشت سترگ نزديك نرمۀ گوش، و سرهاى انگشتان برابر هر دو گوش [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1652). و اداى صلاة معيّنه را على التّعيين در دل آرد. و اگر بر لفظ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1653)نيز براند تمام‌تر بود. مثلا در نماز صبح بگويد اصلّى فرض هذا الصّبح، و باستقرار نيّت در دل دستها فروگذارد و بگويد اللّه اكبر چنانكه اوّل تكبير بر اوّل ارسال يدين [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1654)منطبق بود و آخر آن بر آخر وى، و نيّت مقارن تكبير باشد، و در اللّه مدّى رعايت كند، و در ضمّ هاء اللّه مبالغت ننمايد، و ميان باء اكبر وراء او الفى زيادت نكند، وراء را [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1655)مجزوم گرداند، و در ارسال يدين از نفض احتراز نمايد. تا بر هيئت وقار و خشوع بود. و در حال تكبير بايد كه مشاهد كبرياى حق بود. و علامتش آنك خلق در نظر او حقير و صغير نمايند [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1656)و التفات باطّلاع ايشان بر حال خود ندارد تا در زمرۀ صادقان آيد و رقم كذب بر وى نكشند، چه در خبر است كه انّ المؤمن اذا توضّأ للصّلاة تباعد عنه الشّيطان فى اقطار الارض خوفا منه لانّه يتأهّب للدّخول على الملك فاذا كبّر حجب عنه ابليس و يضرب بينه و بينه

1) -س ناس آيه 1 ج 30

2) -باشد: خ

3) -گوش باشد: خ

4) -بلفظ: خ

5) -يد: خ.

6) -و را را: م.

7) -نمايد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 303)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

سرادق لا ينظر اليه و واجهه الملك الجبّار بوجهه و اذا قال اللّه اكبر اطّلع الملك فى قلبه فاذا رآه ليس فى قلبه اكبر من اللّه عزّ و جلّ يقول صدقت اللّه تعالى فى قلبك اكبر كما تقول و يتشعشع من قلبه نور يلحق [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1657)بملكوت العرش و يكشف له بذلك النّور ملكوت السّماوات و الارض و يكتب له حشو ذلك حسنات. و انّ الغافل الجاهل اذا قام الى الصّلاة احتوشته الشّياطين كما يحتوش [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1658)الذّباب على نقطة العسل فاذا كبّر اطّلع الملك فى قلبه فاذا كان فى قلبه شىء اعظم من اللّه عنده فيقول له كذبت ليس اللّه تعالى اكبر فى قلبك كما تقول فيثور من قلبه دخان يلتحق بعنان السّماء فيكون حجابا لقلبه عن الملكوت فيزداد ذلك الحجاب صلابة و يلتقم الشّيطان قلبه فلا يزال ينفخ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1659)فيه و يوسوس اليه و يزيّن حتّى ينصرف من صلاته و لا يعقل ما كان فيه. [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1660)

و اوّل اعمال صلاة بل افضل آن، تكبير احرام است. چنانكه جنيد گويد لكلّ شىء صفوة و صفوة الصّلاة التكبيرة الاولى. و سبب آنست كه تكبير اوّل موضع نيّت است و نيّت جان عمل است. و هرگاه كه نيّت خداى را بود و از شوايب علل صافى و خالص باشد، حكم آن را بر جميع اجزاء عمل منسحب بيند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1661)و اگر در عملى خللى افتد بواسطۀ القاى شيطان و سهو و نسيان زيادت تأثيرى ندارد

1) -ملحق: خ.

2) -تحتوش: م. و التّذكير افصح كما فى قوله تعالى و ان يسلبهم الذّباب

3) -ينفخ فيه: م.

4) -للّه: خ.

5) -حكم آن بر اجزاء منسحب شود: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 304)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

چنانكه ابو نصر سراج از ابن سالم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1662)نقل كرده است كه النيّة باللّه و للّه و من اللّه و الآفات الّتى تدخل فى صلاة العبد بعد النّيّة من العدوّ و نصيب العدوّ و ان كثر لا يوزن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1663)بالنّيّة الّتي هى للّه و باللّه و ان قلّ.

و بعد از تكبير و ارسال يدين، بايد كه دستها بر پيش گيرد ميان سينه و ناف، و دست راست بر چپ نهد، و انگشت مسبّحه و وسطى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1664)بر ساعد چپ بكشد، و بسه انگشت ديگر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1665)از طرفين سر ساعد بگيرد، و سر در پيش افكند، و نظر بموضع سجود دارد. و چنان بايستد كه قامتش منتصب و مستقيم باشد، و در سرهاى زانو هيچ انطوا و خميدگى نبود، و بين القدمين بمقدار چهار انگشت گشوده دارد، و اعتماد بر قدمين يكسان كند، و يك پاى بر نگيرد، و هر دو قدم به يكديگر باز ننهد. چه شريعت از صفن يعنى يك پاى برداشتن، و صفد يعنى هر دو قدم بهم پيوستن نهى فرموده است. و چون بر اين هيئت بايستاد بگويد وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِيفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1666)انّ صلاتي و نسكي و محياى

1) -ابو عبد اللّه احمد بن محمّد بن سالم بصرى از اكابر عرفا و زهّاد و محدّثان قرن چهارم هجرى است وفاتش بضبط ابن اثير در سال 356 واقع شد. ابو نصر سرّاج طوسى متوفّى 378 از شاگردان او بوده و مطالبى از وى شنوده كه در كتاب اللمع آورده است. از جمله در ص 45(چاپ ليدن) : سمعت احمد بن محمّد بن سالم بالبصرة يقول سئل مسهل بن عبد اللّه عن الحلال فقال الّذى لا يعصى اللّه فيه. -و نيز روايت منقول در متن در ص 152: سمعت ابن سالم رحمه اللّه تعالى يقول النيّة باللّه الخ. قسمت اخير عبارت در كتاب اللمع اين‌طور است «من العدوّ و هو نصيب العدوّ و انّ نصيب العدوّ و ان كثر لا يوازن بالنيّة الّتى هى باللّه و للّه و من اللّه و ان قلّ» . متن مطابق است با نقل عوارف المعارف (باب 37) از ابو نصر سرّاج.

2) -كذا فى كلتا النّسختين و فى عوارف المعارف الباب السّابع و الثلاثين و فى كتاب اللّمع صفحة 152: لا يوازن.

3) -مسبّحه: انگشت شهادت است كه آن را سبّابه هم گويند. وسطى بضمّ واو و سكون سين و الف مقصوره: انگشت ميانگين.

4) -يعنى ابهام كه آن را انگشت نر و شست گويند و دو انگشت ديگر عبارتست از خنصر يعنى انگشت خرد و كوچك و بنصر يعنى دومين پهلوى انگشت خرد.

5) -س انعام آيه 79 ج 7

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 305)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و مماتى للّه ربّ العالمين لا شريك له و بذلك امرت و انا اوّل المسلمين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1667)و در مقدّمۀ تلاوت بر اين قدر اگر مجال تطويل نباشد در فرائض اقتصار كند. و اگر مجال بود بعد از آيت توجّه، دعاى استفتاح بخواند و بگويد سبحانك اللّهمّ و بحمدك تبارك اسمك و تعالى جدّك و لا إله غيرك اللّهمّ انت الملك لا إله الاّ انت انت ربّي و انا عبدك ظلمت نفسى و اعترفت بذنبى فاغفر لى ذنوبى لا يغفر الذّنوب الاّ انت و اهدنى لاحسن الاخلاق فانّه لا يهدينى لا حسنها الاّ انت و اصرف عنّى سيّئها فانّه لا يصرف عنّي سيّئها الاّ انت. لبّيك و سعديك و الخير كلّه بيديك و الشّرّ ليس اليك انا بك و اليك تباركت و تعاليت استغفرك و اتوب اليك اعوذ باللّه من الشّيطان الرّجيم. و فاتحه و سورتى كه كه خواهد بعد از آن بخواند و ميان فاتحه و آن سوره اگر امام باشد زمانى توقّف كند و اين دعا آهسته بخواند كه اللّهمّ باعد بيني و بين خطاياي كما باعدت بين المشرق و المغرب و نقّني من الخطايا كما ينقّى الثّوب الابيض من الدّنس اللّهمّ اغسل خطاياى بالماء و الثّلج و البرد. و اگر به تنها [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1668)نماز گزارد اين دعا پيش از فاتحه بخواند. و بايد كه در تلاوت و غير آن نيك حاضر باشد، و آنچه از الفاظ قرآن بزبان مى‌راند معانى آن را از سر حضور تدبّر مى‌نمايد، تا نطق لسان كه ترجمان دل است حاكى نطق دل باشد، چه اعتبار بنطق دل است نه بنطق زبان.

انّ الكلام لفى الفؤاد و انّما جعل اللّسان على الفؤاد دليلا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1669)   
پس اگر نطق لسان حاكى و ترجمان نطق دل نباشد مصلّى نه متكلّم بود بطريق مناجات با حق تعالى و نه مستمع بطريق فهم از او.

1) -س انعام آيه 163 ج 8.

2) -تنها: خ.

3) -يعنى سخن حقيقى در دل است و زبان ترجمان دل است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 306)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اهل حضور تامّ و ارباب قرب [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1670)در استماع كلام مستجمع سه حال باشند كه آن هر سه در ديگران متفرّق بود و در ايشان مجموع. يكى مطالعۀ معانى ظاهره از عالم ملك. و آن خاصّ قوت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1671)نفس بود تا بجاى حديث وى بايستد. دوم ملاحظۀ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1672)معانى باطنه از عالم ملكوت و آن خاصّ قوت قلب باشد تا او را از التفات بعالم ملك مانع نشود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1673)سوم مشاهدۀ عظمت متكلّم از عالم جبروت و آن خاصّ قوت روح باشد تا او را از التفات بما سوى اللّه نگاه دارد و به جايى رسد كه روح در بحر شهود چنان غرق شود كه مصلّى از احساس غايب گردد. چنانك حكايت است كه روزى مسلم بن يسار [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1674)در مسجد بصره نماز مى‌كرد، ناگاه ستونى بيفتاد چنانكه جملۀ اهل بازار از افتادن آن خبر يافتند و او در مسجد از آن واقعه بى‌خبر. و همچنين آمده است كه شيخ على بن سهل اصفهانى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1675)رحمه اللّه وقتى در خانه نماز مى‌كرد و يكى از كنيزكان او ناگاه در چاه افتاد. و اهل خانه فرياد بر آوردند چنانك از همسايگان مشغله‌يى آنجا جمع شدند و او را از چاه بركشيدند. و شيخ از آن حادثه هيچ خبر نداشت تا وقتى كه از نماز فارغ شد.

و چون از قرائت فارغ شود [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1676)بايد كه زمانى قرار گيرد و آنگاه بركوع رود.

1) -قوّت: خ. تحريفست.

2) -قوّت: در اين جمله و جملۀ دوم (قوت قلب) و جملۀ سوم (قوت روح) بضمّ قاف دو نقطه و سكون و او خوانده شود. و يصير الظّاهر من معانى القرآن قوّت النفس فالنّفس المطمئنّة متعوّضة بمعانى القرآن عن حديثها-و معانى القرآن الباطنة الّتى يكاشف بها من الملكوت قوت القلب الخ. خ: قوّت بتشديد و او غلط است.

3) -مطالعۀ: م.

4) -تا او از التفات بعالم ملك قانع نشود: خ. تحريفست.

5) -ابو عبد اللّه مسلم بن يسار بصرى از موالى بود و در طبقۀ تابعين بزهد و عبادت و تورّع شهرت داشت. بفيض زيارت گروهى از صحابه رسيد و به سال 100 يا 101 ه‍ درگذشت (صفة الصفوة ج 3 ص 163) . حكايت متن در در كتاب قوت القلوب ابو طالب مكّى متوفّى 386 بتفصيل در (ج 3 ص 151) نقل شده و عوارف المعارف ظاهرا از آنجا گرفته است: و قد كان مسلم بن يسار من الزّاهدين العاملين كان اذا دخل فى الصّلاة يقول لاهله تحدّثوا بما تريدون افشوا سرّكم فانّى لا استمع اليكم و كان يقول و ما يدريكم اين قلبى و كان يصلّى ذات يوم فى مسجد البصرة فوقعت خلفه اسطوانة معقود بناؤها على اربع طاقات فتسامع بها اهل السّوق فدخلوا المسجد و هو يصلّى كانّه وتد و ما انفتل من صلاته الخ. -و در عوارف المعارف (باب 37) : كما نقل عن مسلم بن يسار أنّه صلّى ذات يوم فى مسجد البصرة فوقعت اسطوانة تسامع بسقوطها اهل السّوق و هو واقف فى الصّلاة لم يعلم بذلك

6) -ابو الحسن على بن سهل بن ازهر اصفهانى متوفّى 280 ه‍

7) -شد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 307)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و بايد كه در ركوع قامت نيك خميده دارد، و گردن و پشت راست بكشد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1677)و هر دو كف دست با گشادگى انگشتان بر سر هر دو زانو نهد، و نگذارد كه زانو خميده شود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1678)و نصف اسفل بر حالت قيام مستقيم دارد، و نظر به پيش قدم كند. و چون در ركوع قرار گيرد سه بار بگويد سبحان ربّى العظيم و بحمده، و اگر ده بار بگويد تمام‌تر بود. پس بگويد اللّهمّ لك ركعت و لك خشعت و بك آمنت و لك اسلمت خشع لك سمعى و بصرى و عظمى و مخّى و عصبى. و همگى همّت بر آن مقصور [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1679)دارد كه اين معانى اوصاف ذات او شوند. و چون سر از ركوع بردارد بگويد سمع اللّه لمن حمده. و چون راست بايستد بگويد ربّنا و لك الحمد ملأ السّماوات و ملأ الارض و ملأ ما شئت من شىء بعد. اهل الثّناء و المجد. حق ما قال العبد. كلّنا لك عبد. لا مانع لما اعطيت و لا معطى لما منعت و لا رادّ لما قضيت و لا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1680)و بعد از آن اگر

1) -نكشد: خ: تصحيف است مخالف مراد و بر خلاف سنّت و يمدّ عنقه و ظهره (عوارف المعارف باب 32) .

2) -گردد: خ.

3) -مصروف: خ.

4) -دربارۀ قرائت و معنى و تركيب نحوى جملۀ(لا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ) ميان علماى ادب عربى اختلاف بسيار است. مشهور آنست كه كلمۀ(جدّ) در هر دو موضع بفتح جيم و تشديد دال خوانده شود بمعنى توانگرى و بى‌نيازى يا بمعنى حظّ و بهره و بخت و حرف جرّ (من) متعلق بفعل (لا ينفع) و بمعنى (عند) مانند آيۀ لن تغني عنهم اموالهم و لا اولادهم من اللّه شيئا-يا به معنى بدليّت نظير آيۀ أ رضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة بنا بر معروف كه (من) را در آيۀ اول بمعنى (عند) و در آيۀ دوم بمعنى بدليّت مى‌گيرند و ترجمۀ جمله اين است كه مردم توانگر را كه حظّى از دنيا هست بهرۀ دنيوى بجاى طاعت حق ننشيند و او را سود نبخشد بلكه عمل و طاعت الهى بكار است. ابن هشام در مغنى (باب اوّل حرف ميم) معنى بدليّت را اختيار كرده و جدّ را بمعنى حظّ و نصيب گرفته و گفته است: اى لا ينفع ذا الحظّ حظّه من الدّنيا بدلك اى بدل طاعتك او بدل حظّك اى بدل حظّه منك و قيل ضمّن ينفع معنى يمتع و متى علّقت من بالجدّ انعكس المعنى. جوهرى در صحاح جدّ را بمعنى غنى و من را بمعنى عند گرفته و نوشته است: و فى الدّعاء لا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ اى لا ينفع ذا الغنى عندك غناه و انّما ينفعه العمل بطاعتك و منك معناه عندك بعضى جدّ را در هر دو جا به كسر جيم خوانده‌اند بمعنى سعى و كوشش و اجتهاد. يعنى صاحب كوشش را تنها جهد و سعى خودش بجاى فضل حق ننشيند و او را سود نبخشد بلكه كار با رحمت الهى و عنايت خداوندى است. اقوال و احتمالات ديگر هم در اين جمله هست كه پاره‌اى را شمنى در حواشى مغنى نقل كرده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 308)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در ركعت ثانيه بود از فرض صبح يا در وتر نيمۀ آخر رمضان دعاى قنوت بخواند اللّهمّ اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولّنا فيمن تولّيت و بارك لنا فيما اعطيت و قنا شرّ ما قضيت انّك تقضى و لا يقضى عليك انّه لا يذلّ من واليت و لا يعزّ من عاديت تباركت ربّنا و تعاليت صلّ على محمّد اشرف الانبياء لديك [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1681)ربّ اغفر و ارحم و انت خير الرّاحمين. و پيش از اعتدال در قيام نشايد كه بسجود رود. چه در خبر است لا ينظر اللّه الى من لا يقيم صلبه بين الرّكوع و السّجود. پس بسجود رود، و در حال رفتن تكبيرى بگويد. و اوّل اعضاى اسافل بر زمين نهد پس اعالى، يعنى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1682)اوّل سر زانو بر زمين نهد پس پيشانى و بينى. و در سجود چشمها [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1683)گشاده دارد و نظر بسر بينى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1684)كند. و هر دو كف دست برهنه بر مصلّى نهد، و سر راست در ميان هر دو دست دارد، و دستها برابر دوش بر زمين نهد، و سر مرفق به پهلو باز ننهد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1685)و انگشتان برابر قبله دارد بهم پيوسته، و ساعد بر زمين نگستراند. و سه بار بگويد سبحان ربّي الأعلى و بحمده، و اگر ده بار بگويد تمام‌تر بود. پس بگويد اللّهمّ لك سجدت و بك آمنت و لك اسلمت سجد وجهي للّذى خلقه و صوّره و شقّ سمعه و بصره فتبارك اللّه احسن الخالقين. و در حال سجود طايفه‌يى نفس خود را ببينند در حضرت عزّت بر خاك مذلّت افتاده. و طايفه‌يى از اهل كشف و عيان در حال سجود به حقيقت فنا موصوف شوند، و وجود جملۀ كائنات علوى و سفلى در نور شهود ذات واحد محو بينند، بر مثال محو شدن سايه در نور آفتاب، و خود را بينند در فضاى فنا بر حاشيۀ رداى عظمت الهى در سجود آمده. و اين طايفه بسبب فنا از هيبت عظمت ذات متأثّر نشوند، لاجرم در عين انس باشند منخلع از لباس تذلّل و تواضع. و طايفۀ

1) -خ (و اله) علاوه دارد.

2) -اعنى: خ.

3) -چشم: خ.

4) -بسوى بينى: خ.

5) -نهد: م غلط و خلاف مقصود است-و يجافى مرفقيه عن جنبيه (عوارف باب 37) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 309)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اوّل بسبب بقيّۀ وجود از هيبت عظمت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1686)متأثّر شوند و تذلّل و تواضع شعار حال ايشان باشد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1687). و وراى اين دو طايفه از مكاشفان سرّ سجود طايفه‌يى باشند كه بجهت اتّساع وعاء و اتّصاف به بقا بعد از فنا انس و هيبت در ايشان جمع بود. بقلب و نفس متواضع و متذلّل باشند. و علّت آن مشاهدت نار هيبت جلال بود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1688)و بروح و سر متعزّز [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1689)و مرتفع. و سبب آن مطالعۀ نور انس جمال بود [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1690). پس سر از سجود بر دارد و تكبيرى بگويد و راست بنشيند بر پاى چپ، و پاى راست بردارد چنانكه انگشتان آن برابر قبله باشند. و دستها بر سر زانو نهد بى‌تكلّفى در ضمّ و تفريج آن، و بگويد ربّ اغفر لى و ارحمنى و اهدنى و اجبرني و عافنى و اعف عنّى. ديگرباره بسجود رود بر وصف مذكور. و چون سر از سجود بردارد اگر ديگرباره برخواهد خاست از براى جلسۀ استراحت بنشيند و سبك برخيزد و در تشهّد اخير [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1691)بر زمين نشيند نه بر پاى چپ. و دستها نزديك سر زانو بر ران نهد بشرط آنكه انگشتان دست راست با كف فراهم گيرد الاّ انگشت مسبّحه. و انگشتان دست چپ گشوده دارد از كف و بگويد التّحيّات المباركات و الصّلوات الطّيّبات للّه سلام عليك ايّها النّبيّ و رحمة اللّه و بركاته سلام علينا و على عباد اللّه الصّالحين اشهد ان لا إله الاّ اللّه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و ارحم محمّدا و آل محمّد و بارك على محمّد و آل [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1692)محمّد كما صلّيت و رحمت و باركت على ابراهيم و آل [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1692)ابراهيم انّك حميد مجيد. اللّهمّ اغفر لي ما قدّمت و ما اخّرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منّى فانت المقدّم و انت المؤخّر لا إله الاّ انت.

و در شهادت چون به الاّ اللّه رسد مسبّحه بردارد و آن را بجانب يمين ميل دهد. و در آخر

1) -(عظمت) ندارد.

2) -بود: خ.

3) -م (بود) ندارد.

4) -متعزّر: م.

5) -م (بود) ندارد

6) -آخر: خ.

7) -و على آل: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 310)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تشهّد تحليل عقد احرام را سلام باز دهد. و روى بجانب راست گرداند چنانك اهل يمين رخسار او روشن ببينند. و در آن حالت نيّت خروج از صلاة و سلام بر حاضران از ملايكه و مؤمنان جنّ و انس در خاطر آرد. و لحظه‌يى توقّف كند و ديگرباره بتأنّى روى بجانب چپ گرداند و سلامى ديگر باز دهد. و از اين هيآت و حركات و سكنات و اقوال كه در صورت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1693)صلاة ياد كرده شد بعضى فرايض‌اند و بعضى سنن و تفصيل آن در فصل تالى بيايد.

**فصل ششم در فرائض و سنن آن**

فريضۀ صلاة آنست كه صحّتش بر آن موقوف بود، و سنّت آنك كمالش بدان تعلّق دارد. و فرائض دو نوع‌اند، شرائط و اركان. شرائط خارج از صورت صلاة باشند، و اركان داخل آن. اما شرائط چهاراند. يكى طهارت بدن و لباس و مصلّى. دوم ستر عورت. سوم علم بدخول وقت در صلاة موقّته. چهارم استقبال قبله الاّ در شدّت خوف و التحام قتال يا در نوافل سفر بر راحله. و اما اركان شانزده‌اند، نيّت و تكبير احرام و قيام در فرائض اگر مقدور بود و قرائت فاتحه و ركوع و طمأنينت در آن و رفع از ركوع و اعتدال در آن و سجود و طمأنينت در آن و جلسۀ بين السّجدتين و طمأنينت در آن و جلوس اخير و تشهّد در آن و صلاة بر نبى عليه الصّلاة و السّلام و سلام اوّل. و غير از اين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1694)هر چه در فصل سابق ياد كرده شد از هيئت قولى و فعلى در نماز [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1695)همه سنن‌اند.

**[نمازهاى واجب و مستحب]**

و صلوات بعضى مفروضات‌اند كه بنده بترك آن معاقب بود و بفعل آن مثاب.

و بعضى مسنونات كه بترك آن عقاب لازم نشود و بفعل ثواب حاصل گردد. و صلاة مفروضه يا موقّته بود يا غير موقّته. و موقته پنج‌اند. يكى صلاة صبح، و وقت

1) -خ (صورت) ندارد.

2) -و بعد از اين: م.

3) -صلاة: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 311)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آن از طلوع فجر ثانيست تا طلوع آفتاب. دوم صلاة ظهر، و وقت آن از زوال آفتاب است تا آنگاه كه سايۀ هر چيز مثل آن شود. سوم صلاة عصر، و وقت آن آخر ظهر است تا غروب آفتاب. چهارم صلاة مغرب، و وقت آن از غروب آفتاب است تا زوال شفق احمر. پنجم صلاة عشا، و وقت آن از آخر مغرب است تا اوّل صبح. و غير موقته سه‌اند. قضاى فريضۀ فايته و صلاة منذوره و صلاة جنازه.

و اما صلاة مسنونه هم دو نوع‌اند موقّته و غير موقّته و آن نامحصور است.

امّا موقّته يا راتبه بود يا غير راتبه. راتبه آنست كه بر فرضى مرتّب باشد، و غير راتبه آنكه بر فرضى مرتّب نبود. و راتبه پنج‌اند بر عدد فرائض. راتبۀ صبح و آن دو ركعت است پيش از فرض. و راتبۀ ظهر و آن شش ركعت است چهار پيش از فرض و دو بعد از آن. و راتبۀ عصر و آن چهار ركعت است پيش از فرض. و راتبۀ مغرب و آن دو ركعت است بعد از فرض.

و راتبۀ عشاء و آن سه ركعت است بعد از فرض، دو شفع و يكى وتر. پس عدد رواتب با عدد فرائض مطابق و موافق بود.

**[كيفيت نماز تهجد]**

و اما غير راتبه چهارند، صلاة تهجّد و صلاة اشراق و صلاة ضحى و صلاة زوال.

امّا صلاة تهجّد هشت ركعت است در ميان شب. هرگه كه از خواب درآيند. و ادب آنست كه چون از خواب برخيزند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1696)پيش از آنكه لوح خاطر بصورت فكرى يا ذكرى كه بغير حق تعلّق دارد مصوّر و منتقش [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1697)گردد صورت ذكر الهى و فكر در آلاى نامتناهى او نقش نگين دل گردانند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1698)چه اندرون بنده در حال بيدارى از خواب، صافى و خالى بود از جملۀ نقوش، و با طهارت فطرت اولى گشته. پس هرگاه كه بذكر حق تعالى مصوّر شود نور فطرت او برقرار بماند. و در صلاة تهجّد طريق طروق [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1699)نفحات الهى موسّع و منقّى گردد و بر زبان براند كه الحمد للّه الّذى

1) -برخيزد: خ.

2) -منقّش: خ.

3) -گرداند: خ.

4) -خ (طروق) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 312)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

احيانا بعد ما اماتنا و اليه النّشور. و عشر آخر از آل عمران بخواند. و بترتيب وضو برخيزد تا بنور ذكر و تلاوت و وضو، اثر ظلمت و كدورت خواب كه امرى طبيعى است مرتفع شود. و بعد از وضو نخست دو ركعت تحيّت وضو را بگزارد.

و در عقب تكبير دعاى استفتاح كه در فتح ابواب فتوحات غيبى به‌غايت مؤثّر است بخواند و پيش از تكبير در قيام بگويد اللّه اكبر كبيرا و الحمد للّه كثيرا و سبحان اللّه بكرة و اصيلا سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله الاّ اللّه و اللّه اكبر و اين كلمات اربعه را ده بار مكرّر گرداند. پس بگويد اللّه اكبر ذو الملك و الملكوت و الجبروت و الكبرياء و العظمة و الجلال و القدرة اللّهمّ لك الحمد انت نور السّماوات و الارض و لك الحمد انت بهاء السّماوات و الارض و من فيهنّ و من عليهنّ انت الحقّ و منك الحقّ و وعدك حقّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1700)و لقاؤك حقّ و الجنّة حقّ و النّار حقّ و النّبيّون حقّ و محمّد صلّى اللّه عليه و سلّم حقّ اللّهمّ لك اسلمت و بك آمنت و عليك توكّلت و بك خاصمت و اليك حاكمت فاغفر لى ما قدّمت و ما اخّرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منّى فانت المقدّم و انت المؤخّر لا إله الاّ انت اللّهمّ آت نفسى تقويها و زكّها انت خير من زكّيها انت وليّها و مولاها اللّهمّ اهدنى لاحسن الاخلاق لا يهديني لاحسنها الاّ انت و اصرف عنّي سيّئها لا يصرف عنّى سيّئها الاّ انت اسألك مسئلة البائس المسكين و ادعوك دعاء الفقير الذّليل فلا تجعلنى بدعائك ربّ شقيّا و كن لي رءوفا رحيما يا خير المسئولين و يا اكرم المعطين و يا ارحم الرّاحمين. و در ركعت اوّل بعد از فاتحه بخواند وَ لَوْ أَنَّهُمْ

1) -الحقّ: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 313)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1701). و در دوم. وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ يَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1702). و چون سلام باز دهد صد بار استغفار كند. پس به نماز تهجّد برخيزد و دو ركعت سبك بآية الكرسى و آمن الرّسول بگزارد. پس دو ركعت دراز بگزارد و بتدريج هر دو ركعت كه مى‌گزارد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1703)كوتاه مى‌گرداند تا هشت ركعت تمام كند. و اگر بر قيام شب معتاد بود و بانتباه در وقت تهجّد واثق، اولى چنان بود كه وتر از اوّل شب بگزارد تا بعد از صلاة تهجّد بگزارد. و مستحبّ است كه نصفى از شب يا ثلثى يا دو ثلث از آن به صلات تهجّد مشغول شود. چنانك خطاب عزيز [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1704)با صدر رسالت عليه افضل الصّلوات و التّحيّات در اين معنى وارد است كه يٰا أَيُّهَا اَلْمُزَّمِّلُ قُمِ اَللَّيْلَ إِلاّٰ قَلِيلاً نِصْفَهُ أَوِ اُنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً أَوْ زِدْ عَلَيْهِ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1705)پس اولى چنان بود كه اوّل شب ثلثى خواب كند و نصفى برخيزد و سدسى در آخر شب بخسبد. يا نصفى از اوّل بخسبد و ثلثى برخيزد و سدسى در آخر بخسبد. يا سدسى از اوّل بخسبد و سدسى از آخر و دو ثلث در ميانۀ شب برخيزد. آمده است كه داود عليه السّلام گفت يا ربّ انّي احبّ ان اتعبّد لك فايّ وقت اقوم فاوحى اللّه تعالى اليه يا داود لا تقم اوّل اللّيل و لا آخره فانّه من قام آخره نام اوّله و من قام اوّله نام آخره و لكن قم وسطه حتّى تخلونى و اخلو بك و ارفع اليّ حوائجك فيكون القيام بين نومتين. و بعضى از مشتاقان و متعطّشان بوده‌اند كه از غايت شوق و تعطّش اوقات شب را مستغرق قيام گردانيده‌اند. چنانكه شيخ ابو طالب مكى رحمه اللّه در كتاب قوت القلوب [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1706)از اين طايفه چهل كس از

1) -سورۀ نساء آيۀ 67 ج 5

2) -س نساء آيه 110 ج 5

3) -هر دو ركعت كه بعد از آن گزارد: خ.

4) -عزّت: خ.

5) -س مزمّل آيه 1 و 2 و 3 و 4 ج 29

6) -در قوت القلوب ج 1 ص 58 مى‌نويسد: و من اشتهر باحياء اللّيل كلّه و صلّى الغداة بوضوء العشاء الآخرة اربعين سنة او ثلاثين سنة حتّى نقل عنه ذلك اربعون من التّابعين منهم سعيد بن المسيّب و صفوان بن سليم المدنيّان و فضيل بن عياض و وهب بن الورد مكّيان الخ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 314)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تابعين برشمرده است كه ايشان نماز بامداد به وضوى شبانگاه گزارده‌اند. و اين حال كسى را مسلّم بود و ضررى نرساند كه نفس او از سر نشاط و هزّت و ذوق و لذّت احياى شب به طاعت تواند كرد و الاّ بتكليف و تكلّف انجامد و نفس را لذّت عبادت نماند بلكه آن را كاره و باغض شود. چنانكه در خبر است كه لا تشادّوا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1707)هذا الدّين فانّه متين فمن يشادّه يغلبه و لا تبغّض الى نفسك عبادة اللّه. و همچنين در خبر است كه لا تكابدوا اللّيل. و در روزگار رسول صلّى اللّه عليه و سلّم زنى بود كه همه شب در نماز بودى، و هرگاه كه خواب بر وى غلبه كردى خود را به ريسمانى در آويختى تا خواب مندفع گردد. اين خبر بحضرت رسالت رسانيدند از آن نهى فرمود و گفت ليصلّ احدكم من اللّيل ما يتيسّر فاذا غلبه النّوم فلينم فى‌الجمله مواظبت نمودن بر قيام شب به اندك و بسيار فضيلتى تمام دارد. چه در خبر است عليكم بقيام اللّيل فانّه مرضاة لربّكم و هو دأب الصّالحين قبلكم و منهاة عن الاثم و ملغاة للوزر و مذهبة [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1708)كيد الشّيطان و مطردة للدّاء عن الجسد.

و هم در خبر است كه من صلّى باللّيل حسن وجهه بالنّهار. و اقلّ استحباب آنست كه قيام شب از سدسى كم نباشد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1709). و از جملۀ اسباب يارى‌دهنده بر قيام شب يكى آنست كه نزديك غروب شب را بتجديد وضو استقبال كند و مستقبل قبله بنشيند منتظر نماز و بانواع اذكار خصوصا تسبيح [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1710)و استغفار مشغول شود. و ديگر آنكه بين العشاءين بصلاة يا به تلاوت يا بذكر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1711)مواصله كند تا آثار كدورت مخالطت با خلق و مطالعۀ احوال و سماع كلام ايشان كه بروز در باطن حادث شده باشد برخيزد.

چه در خبر است كه عليكم بالصّلاة بين العشاءين فانّها تذهب بملاغاة [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1712)النّهار و تهذّب آخره. و رسول صلّى اللّه عليه و سلّم در جواب سؤال از تفسير

1) -المشادّة: التشدّد و المغالبة.

2) -مذهب: م.

3) -از سدس كمتر: خ.

4) -بتسبيح: خ.

5) -يا ذكر: خ

6) -الملاغاة: مهازله و بيهوده گفتن و بيهوده‌كارى.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 315)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

تَتَجٰافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ اَلْمَضٰاجِعِ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1713)فرمود هى الصّلاة بين العشاءين. ديگر آنك بعد از صلاة عشا سخن نگويد خصوصا از سر غفلت و كلام فضول، تا طراوت نورى كه به مواصلۀ عشائين حاصل شده باشد زائل نگردد. ديگر آنك بعد از عشا تجديد وضو كند. چه در اين وقت وضو را در تيسير قيام شب اثرى تمام است.

ديگر خفّت معده از طعام و اقتران تناول طعام بذكر حق تعالى تا ثقل طعام و كدورت آن از قيام شب مانع نگردد. و ديگر آنك بوقت خواب بر طهارت باشد و آب وضو را معدّ و مرتّب دارند تا نفس را برخاستن از خواب آسان‌تر بود. ديگر آنك بعد از نماز چاشت قيلوله كند تا كلالت قواى نفس بدان مندفع شود و بر قيام شب معاونت نمايد.

**[كيفيّت صلاة اشراق]**

و اما صلاة اشراق اوّل دو ركعت از سر حضور و تأنّى بگزارد به نيّت شكر نعمتهاى حقّ تعالى كه در آن شبانروز بوى رسد. و در اوّل بعد از فاتحه آية الكرسى بخواند. و در دوم آمَنَ اَلرَّسُولُ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1714)و اَللّٰهُ نُورُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1715)تا وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ . و چون سلام باز دهد اين دعا بخواند اللّهمّ انّى اصبحت لا استطيع دفع ما اكره و لا املك نفع ما ارجو و اصبح الامر بيد غيري و اصبحت مرتهنا بعملى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1716)فلا فقير افقر منّى اللّهمّ لا تشمت بى‌عدوّى و لا تسؤ بي صديقي و لا تجعل مصيبتى في دينى و لا تجعل الدّنيا اكبر همّى و لا مبلغ علمى و لا تسلّط علىّ من لا يرحمنى اللّهمّ انّى اعوذ بك من الذّنوب

1) -س سجده آيه 16 ج 21

2) -س بقره آيه 285 ج 3

3) -س نور آيه 35 ج 18. م (و الارض تا و اللّه بكلّ شىء عليم) ندارد.

4) -م (بعملى) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 316)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الّتى توجب النّقم و من الذّنوب الّتى تزيل النّعم. بعد از آن دو ركعت ديگر بگزارد به نيّت استعانت از شرّ آن شبانروز. و در ركعت اوّل قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ اَلْفَلَقِ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1717)خواند. و در دوم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ اَلنّٰاسِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1718). و چون سلام باز دهد اين دعا بخواند اللّهمّ انّى اعوذ باسمك و كلمتك التّامّة من شرّ السّامة و الهامّة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1719)و اعوذ باسمك و كلمتك التّامّة من شرّ عذابك و من شرّ عبادك و اعوذ باسمك و كلمتك التّامّة من شرّ الشّيطان الرّجيم اللّهمّ انّى اعوذ باسمك و كلمتك التّامة من شرّ ما يجرى به اللّيل و النّهار انّ ربّي اللّه الّذى لا إله الاّ هو عليه توكّلت و هو ربّ العرش العظيم. پس دو ركعت ديگر بگزارد به نيّت استخاره و طلب خير در جميع اقوال و افعال. و در اوّل قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلْكٰافِرُونَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1720)بخواند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1721)و در دوم قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1722). و چون سلام باز دهد بخواند اللّهمّ انّى استخيرك بعلمك و استقدرك بقدرتك و اسألك بفضلك العظيم فانّك تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علاّم الغيوب اللّهمّ اجعل في كلّ قول و عمل اريده في هذا اليوم خيرا لى في دينى و معاشى و معادي و عاقبة امرى و اصرف عنّى شرّ هذا اليوم و اقدر لى الخير حيث كان. پس دو ركعت ديگر بگزارد بجهت طلب خصوص محبّت الهى. و در اوّل إِذٰا وَقَعَتِ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1723)خواند و در دوم سَبِّحِ اِسْمَ رَبِّكَ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1724). و چون سلام باز دهد بگويد اللّهمّ صلّ علي محمّد و على آل محمّد

1) -س فلق آيه 1 ج 30

2) -س ناس آيه 1 ج 30

3) -سامّه: بتشديد ميم يعنى جانور زهردار جمعش سوامّ. -هامّه بوزن سامّه: خزنده و گزنده جمعش هوامّ.

4) -س كافرون آيه 1 ج 30

5) -خواند: م.

6) -س توحيد آيه 1 ج 30

7) -س واقعه آيه 1 ج 27

8) -س اعلى آيه 1 ج 30

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 317)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اجعل حبّك احبّ الاشياء الىّ و خشيتك اخوف الاشياء عندى و اقطع عنّى حاجات الدّنيا بالشّوق الى لقائك و اذا اقررت اعين اهل الدنيا بدنياهم فاقرر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1725)عينى بعبادتك و اجعل طاعتك في كلّ شىء منّى يا ارحم الرّاحمين.

**[صلاة ضحى و صلاة زوال]**

و امّا صلاة ضحى هشت ركعت بتأنّى بگزارد و در ميان هر دو ركعت زمانى توقّف كند و بيست و پنج بار بگويد سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اكبر. و در دو ركعت از آن و الشّمس و ضحاها [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1726)و و الضّحى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1727)بخواند

و امّا صلاة زوال چون آفتاب از استوا روى بزوال نهد چهار ركعت نماز به يك سلام بگزارد و بقدر جزوى يا دو جزو از قرآن در آن بخواند و اللّه الموفّق.

**فصل هفتم در توزيع اوقات بر اوراد**

طالب مجتهد بايد كه پيش از طلوع فجر وضو ساخته باشد و مستقبل قبله در انتظار صلاة نشسته. و چون بانگ نماز شنود مؤذّن را به موافقت اجابت كند و همان‌كه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1728)او گويد اعادت مى‌نمايد الاّ در حيعلتين [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1729)كه گويد لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلّي العظيم. و چون بآخر رسد بگويد اللّهمّ ربّ هذه الدّعوة التّامّة و الصلاة القائمة آت محمّدا الوسيلة و الفضيلة و الدّرجة الرّفيعة و المقام المحمود الّذى وعدته انّك لا تخلف الميعاد. و در هر اذانى اين ادب رعايت كند و در اذان صبح زيادت بر اين بگويد اللّهمّ هذا اقبال نهارك و ادبار ليلك

1) -فأقر: خ.

2) -س شمس آيه 1 ج 30

3) -س ضحى آيه 1 ج 30

4) -همان چه: خ.

5) -يعنى حىّ على الصّلاة و حيّ على الفلاح. امّا حىّ على خير العمل از مختصّات شيعه است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 318)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اصوات دعاتك فاغفر لي و لوالدىّ و لجميع المؤمنين و المؤمنات برحمتك يا ارحم الرّاحمين. و چون صبح آغاز دميدن كند بگويد تجديد شهادت را كه مرحبا بالملكين الكريمين الكاتبين اكتبا يرحمكما اللّه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1730)في صحيفتى انّى اشهد ان لا اله الاّ اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه و اشهد انّ الجنّة حقّ و النّار حقّ و الصراط حقّ و السّؤال حق و الميزان حقّ و الحساب حقّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1731)و الكتاب حقّ و الحوض حق و الشّفاعة حق و اشهد انّ السّاعة آتية لا ريب فيها و انّ اللّه يبعث من في القبور اللّهمّ انّي اودعك هذه الشّهادة ليوم حاجتي اليها اللّهمّ احطط بها وزرى و اغفر بها ذنبى و ثقّل بها ميزانى و اوجب بها امانى و تجاوز عنّى برحمتك يا ارحم الرّاحمين. پس دو ركعت سنّت فجر بگزارد به قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلْكٰافِرُونَ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1732)و قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1733)و چند بار كلمۀ استغفار و تسبيح بر زبان براند و بگويد استغفر اللّه لذنبى سبحان اللّه و بحمد ربّى.

پس بگويد اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد اللّهمّ انّى اسألك رحمة من عندك تهدى بها قلبى و تجمع بها شملى و تلمّ بها شعثى و تردّ بها الفتى و تصلح بها دينى و تحفظ بها غائبى و ترفع بها شاهدى و تزكّى بها عملى و تبيّض بها وجهى و تلقّننى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1734)بها رشدى و تعصمنى بها من كلّ سوء. اللّهمّ اعطنى ايمانا صادقا و يقينا ليس بعده كفر و رحمة انال بها شرف كرامتك في الدّنيا و الآخرة اللّهمّ انّى اسألك الفوز عند القضاء و منازل الشهداء

1) -خ: يرحمكما اللّه اكتبا بتقديم و تاخير.

2) -خ (و القصاص حقّ) علاوه دارد.

3) -س كافرون ج 30

4) -س توحيد ج 30

5) -تلهمنى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 319)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و عيش السّعداء و مرافقة الانبياء و النّصر على الاعداء. اللّهمّ انى انزل بك حاجتى و ان قصر رأيى و ضعف عملى و افتقرت الى رحمتك فاسألك يا قاضى الامور و يا شافي الصّدور كما تجير بين البحور [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1735)ان تجيرنى من عذاب السّعير و من دعوة الثّبور و من فتنة القبور اللّهمّ ما قصر عنه رأيى و ضعف فيه عملى و لم تبلغه نيّتى او امنيّتي من خير وعدته احدا من عبادك او خير انت معطيه احدا من خلقك فانّى ارغب اليك فيه و اسألكه يا ربّ العالمين اللّهمّ اجعلنا هادين مهديين غير ضالّين و لا مضلّين حربا لاعدائك و سلما لاوليائك نحبّ بحبّك النّاس و نعادى بعداوتك من خالفك من خلقك اللّهمّ هذا الدّعاء و منك الاجابة و هذا الجهد و عليك التّكلان و انّا للّه و انّا اليه راجعون و لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلىّ العظيم ذى الحبل الشّديد و الامر الرّشيد نسألك الا من يوم الوعيد و الجنّة يوم الخلود مع المقرّبين الشهود و الرّكع السجود و الموفين بالعهود انّك رحيم ودود و انت تفعل ما تريد. سبحان من تعطّف بالعزّ و قال به سبحان من لبس المجد و تكرّم به سبحان من لا ينبغى التّسبيح الاّ له سبحان ذى الفضل و النّعم سبحان ذى الجود و الكرم سبحان الّذى احصى كلّ شيء بعلمه اللّهمّ اجعل لى نورا في قلبى و نورا في سمعى و نورا في بصرى و نورا في شعرى و نورا في بشرى و نورا في لحمى و نورا في دمي و نورا في عظامي و نورا من بين

1) -من الجور: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 320)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

يديّ و نورا من خلفى و نورا عن يمينى و نورا عن شمالى و نورا عن فوقي و نورا من تحتى. اللّهمّ زدنى نورا و اعطنى نورا و اجعلنى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1736)نورا برحمتك يا ارحم الرّاحمين. پس جهت جماعت قصد مسجد كند و چون از خانه بيرون خواهد رفت بگويد رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اِجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰاناً نَصِيراً [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1737). و در راه اين دعا بخواند اللّهمّ انّي اسألك بحقّ الرّاغبين اليك و بحقّ السّائلين [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1738)عليك و بحقّ ممشاى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1739)و خروجي هذا اليك فانّي لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا رياء و لا سمعة و خرجت اتّقاء سخطك و ابتغاء مرضاتك ان تنقذنى من النّار و ان تغفر لى ذنوبي انّه لا يغفر الذّنوب الاّ انت. و چون بر مسجد رود يا بر سر سجّاده پاى راست فرا پيش نهد و بگويد بسم اللّه و الحمد للّه و الصّلاة و السّلام على رسول اللّه اللّهمّ اغفر لى و افتح لى ابواب رحمتك. و چون فرض به جماعت بگزارد و سلام باز دهد ده بار ديگر بگويد لا اله الاّ اللّه وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو حيّ لا يموت بيده الخير و هو على كلّ شىء قدير پس بگويد لا اله الاّ اللّه وحده صدق وعده و نصر عبده و اعزّ جنده و هزم الاحزاب وحده لا اله الاّ اللّه اهل النّعمة و الفضل و الثّناء الحسن لا اله الاّ اللّه و لا نعبد الاّ ايّاه مخلصين له الدّين و لو كره الكافرون پس نود و نه نام بخواند هو اللّه الّذى لا اله الاّ هو الملك القدّوس السّلام المؤمن المهيمن

1) -و اجعل لى: خ.

2) -س بنى اسرائيل آيه 82 ج 15.

3) -الطّالبين: خ.

4) -ممشاتى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 321)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الى آخره و چون فارغ شود بگويد اللّهمّ صلّ على محمّد عبدك و نبيّك و رسولك النّبيّ الأمّيّ الصّادق و على آل محمّد صلاة تكون لك رضى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1740)و لحقّه اداء و اعطه الوسيلة و المقام المحمود الّذى وعدته و اجزه عنّا ما هو اهله و اجزه عنّا افضل ما جزيت نبيّا عن أمّته و صلّ على جميع اخوانه من النّبيّين و الصّدّيقين و الشّهداء و الصّالحين اللّهمّ صلّ على محمّد في الاوّلين و صلّ على محمّد فى الآخرين و صلّ على محمّد الى يوم الدّين اللّهمّ صلّ على روح محمّد فى الارواح و صلّ على جسد محمّد فى الاجساد و اجعل شرائف صلواتك و نوامي بركاتك و رأفتك و رحمتك و تحيّتك و رضوانك على محمّد عبدك و نبيّك و رسولك. و دست بردارد و از ادعيۀ مأثورۀ مرويّه از نبى عليه الصّلاة و السّلام كه بعد از اين فصلى منفرد در ذكر آن ايراد خواهد رفت آنچه خواهد بخواند. و ارباب معاملات و اصحاب منازلات اين وقت را به‌غايت عزيز و مغتنم داشته‌اند و بناى عمارت اوقات و ساعات نهار بر محافظت و رعايت آن نهاده و در احكام اين قاعدۀ معتبره بنفى نعاس و ترك كلام و مداومت بر ذكر و تلاوت بى‌قصورى و فتورى و ملازمت استقبال قبله غايت جهد مبذول داشته و طالبان و صادقان را بدان وصيّت فرموده. و چون وظيفۀ دعا بتقديم رسانيده باشد اولى چنان بود كه هم در مسجد برقرار مستقبل قبله بنشيند و بر انواع اذكار و تلاوت مداومت نمايد و سخن نگويد تا وقت آنكه نماز اشراق بگزارد، بشرط آنكه جلوس در آن موضع مظنّۀ آفتى و تشويشى نباشد و از اسباب فتور اعمال و قصور احوال خالى بود و الاّ با مسكن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1741)و خلوتگاه خود رجوع كند و از سر حضور بر صفت مذكور به وردى كه دارد مشغول شود تا آفتاب برآيد. روايت است از رسول عليه الصّلاة و السّلام لان اقعد فى مجلس

1) -رضاء: م.

2) -بمسكن: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 322)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اذكر اللّه فيه من صلاة الغد الى طلوع الشّمس احبّ اليّ من ان اعتق اربع رقاب. و افتتاح بآيات كلام مجيد كند. [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1742)اوّل فاتحه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1743)بخواند پس اوّل البقره تا هم المفلحون. وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ تا لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1744). و آية الكرسى تا هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ . و لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ تا آخر البقره. و شهد الله [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1745)تا انّ الدّين عند اللّه الاسلام. و قل اللّهمّ مالك الملك تا بغير حساب.

و انّ ربكم اللّه تا من المحسنين. و لقد جاءكم تا آخر. و قل ادعوا اللّه تا آخر. و انّ الّذين آمنوا تا آخر الكهف. و ذا النّون. تا خير الوارثين.

و فسبحان اللّه حين تمسون تا آخر. و سبحان ربّك ربّ العزّة تا آخر. و لقد صدق اللّه تا آخر. و اوّل سورۀ الحديد تا بذات الصّدور. و آخر سورة الحشر از لو انزلنا تا آخر. پس سى و سه بار بگويد سبحان اللّه، و سى و سه بار الحمد للّه و سى و سه بار اللّه اكبر، و يك‌بار لا إله الاّ اللّه وحده لا شريك له له الملك و له الحمد و هو على كلّ شىء قدير تا مجموع صد بود. و بعد از آن تا نزديك طلوع آفتاب بر تلاوت و انواع اذكار مداومت نمايد. و آنگاه آغاز مسبّعات عشر كند. و آن ده ذكر است هر يكى را هفت بار مكرّر گرداند، فاتحه، و معوّذتين [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1746)و قل هو اللّه احد، و قل يا ايّها الكافرون، و آية الكرسى، و سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله الاّ اللّه و اللّه اكبر، و اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد، و اللّهمّ اغفر لى و لوالدىّ و لجميع المؤمنين و المؤمنات، و اللّهمّ

1) -م (كند) ندارد.

2) -سورۀ اوّل قرآن مجيد.

3) -س بقره.

4) -س آل عمران آيه 16-17 ج 3

5) -معوّذتين: دو سورۀ قل اعوذ بربّ النّاس و قل اعوذ بربّ الفلق است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 323)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

افعل بنا و بهم عاجلا و آجلا فى الدّين و الدّنيا و الآخرة ما انت له اهل و لا تفعل بنا يا مولانا ما نحن له اهل انّك غفور حليم جواد كريم رؤف رحيم.

و چون از آن فارغ شود همچنان بتسبيح و استغفار و تلاوت مشغول مى‌باشد تا آنگاه كه آفتاب به اندازۀ رمحى طالع شود و وقت اشراق در آيد، پس نماز اشراق بر وجهى كه تقديم يافت بگزارد. و بعد از آن اگر مهمّى از اشغال دنيوى دارد بجهت نفس خود يا عيال بدان قيام نمايد. و اگر حق تعالى او را توفيق فراغت ارزانى داشته باشد شكرانۀ آن نعمت را دوام اشتغال به عبادت و طاعت حق غنيمتى بزرگ شمرد. و بر عمل و طاعت مداومت نمايد بى‌فتورى تا وقت صلاة ضحى در آيد و نماز چاشت بگزارد. پس اگر هنوز قدرت بر عمل دارد و كلالتى در نفس نيابد همچنان بر حال خود در اعمال مجدّ بود و الاّ ساعتى بخواب آسايش دهد.

و اعمال دو قسمند، ظاهره چون صلاة و تلاوت و ذكر، و باطنه چون محاضره و مراقبه و محاسبه. و ترتيب اعمال چنانست كه تا ممكن بود ميان اعمال ظاهره و باطنه جمع كند. و اوّل صلاة را مقدّم دارد پس تلاوت پس ذكر بشرط حضور دل و مراقبۀ باطن. و اگر جمع ممكن نبود بسبب كلالت و ملالت از عمل ظاهر، بر عمل باطن كه مراقبه و محاضره است اكتفا نمايد. و مراقبه آنست كه حق تعالى را بر خود رقيب و مطّلع بيند و اين معنى عين ذكر بل حقيقت اوست. پس اگر از مراقبه هم عاجز آيد و وساوس و هواجس غلبه كند بايد كه نفس را ساعتى بخواب استراحت دهد تا از كلال [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1747)و تعب برآسايد و ديگرباره از سر نشاط و رغبت روى بعمل آرد و الاّ نفس از سر كلال و ملال با دل بحديث پراكنده درآيد و شكايت عريض آغاز نهد و بر وى غلبه كند و قساوت در او پديد آرد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1748). و بايد كه پيش از زوال به ساعتى بيدار شود و بترتيب طهارت برخيزد چنانكه وقت استوا وضو ساخته باشد و برابر قبله نشسته و بذكر و تلاوت مشغول شده. و چون وقت زوال در آيد و آفتاب از حدّ استوا بگردد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1749)چهار ركعت نماز زوال به يك سلام بگزارد و بدان مستعدّ و متأهّب صلاة ظهر گردد

1) -كلالت: خ.

2) -در وى پديد آيد: خ.

3) -بگذرد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 324)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و بعد از آن سنّت ظهر بگزارد و بجهت فرض منتظر جماعت بنشيند و بتسبيح و استغفار مشغول شود. و اگر دعائى كه ميان فريضه و سنّت صبح آمده است بخواند پسنديده بود. و چون از صلاة ظهر فارغ شود فاتحه و آية الكرسى بخواند و تسبيح و تحميد و تكبير صبح [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1750)بر وجه مذكور بتقديم رساند. و اگر تواند كه آيات و ادعيه كه ذكرش سبق يافته بعد از صلاة صبح اينجا بخواند فضلى عظيم و خيرى جسيم بود. و ميان ظهر و عصر باعمال صالحه بر ترتيب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1751)سابق احيا كند. و اين شغل كسى است كه او را در دنيا هيچ شغل نبود و وقت خود را بكلّى در عبادت حقّ صرف كرده باشد.

و چون وقت عصر در آيد چهار ركعت سنّت مقدّم دارد. و در اوّل اذا زلزلت خواند و در دوّم و العاديات. و در سوّم القارعة. و در چهارم الهاكم. و چون فرض عصر بگزارد و زمان صلاة نوافل نماند آنگاه وقت اذكار و تلاوت بود. و در اين وقت اگر صحبت عالمى زاهد متزهّد در دنيا دست دهد كه از مشكات انفاس او اقتباس انوار فوائد كند و بر ترك دنيا و دوام طاعت رغبت و عزيمتش بيفزايد، اين‌چنين صحبتى از انفراد و ملازمت نوافل اعمال فاضل‌تر. و چون از منزل بيرون خواهد آمد بگويد بسم اللّه ما شاء الله حسبى اللّه لا حول و لا قوّة الاّ باللّه اللّهمّ اليك خرجت و انت اخرجتنى، و فاتحه و معوّذتين بخواند. و هر روز ميان عصر و مغرب بايد كه صد بار بگويد لا اله الاّ اللّه وحده لا شريك له له الملك و له الحمد و هو على كلّ شىء قدير و صد بار سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اكبر و صد بار سبحان اللّه و بحمده سبحان اللّه العظيم و بحمده استغفر اللّه و صد بار لا اله الاّ اللّه الملك الحقّ المبين. و صد بار اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد. و صد بار استغفر اللّه العظيم الّذى لا اله الاّ هو الحىّ القيّوم و اسأله التّوبة و صد بار ما شاء الله لا حول و لا قوّة الاّ باللّه. و هر روز يك‌بار

1) -بخواند و تكبير و تهليل: خ.

2) -و ترتيب: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 325)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در اوّل روز و در آخر روز بگويد اللّهمّ انت خلقتنى و انت هديتني و انت تطعمنى و انت تسقينى و انت تميتنى و انت تحييني انت ربّى لا ربّ لى سواك و لا اله الاّ انت وحدك لا شريك لك. و يك‌بار بگويد ما شاء الله لا قوّة الاّ باللّه ما شاء الله كلّ نعمة من اللّه ما شاء الله الخير كلّه بيد اللّه ما شاء الله لا يصرف السّوء الاّ اللّه. و يك‌بار بگويد حسبى اللّه لا اله الاّ هو عليه توكّلت و هو ربّ العرش العظيم. و پيش از غروب بايد كه وضو ساخته باشد و مستعدّ استقبال شب گشته و مستقبل قبله نشسته. و پيش از غروب مسبّعات عشر بخواند و تسبيح و استغفار مى‌كند تا آفتاب فرورود، و آنگاه و الشّمس و الليل و معوّذتين بخواند. و چون اذان مغرب بشنود و اجابت كند دعاى مذكور بخواند و بجاى اقبال نهارك و ادبار ليلك بگويد اللّهمّ هذا اقبال ليلك و ادبار نهارك. و ميان اذان و اقامت دو ركعت سبك بگزارد. و بعد از فرض مغرب دو ركعت سبك بگزارد چه وقت او مضيّق است. و در اوّل قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلْكٰافِرُونَ بخواند و در دوّم قُلْ هُوَ اَللّٰهُ . و آنگاه تجديد شهادت كند و بگويد مرحبا بملائكة اللّيل مرحبا بالملكين الكريمين تا آخر چنانك ذكرش سبق يافت. پس ميان عشائين مواصله كند در مسجد جماعت، تا ميان اعتكاف و مواصله جمع كرده باشد. و اگر سلامت دين و كمال اخلاص و جمعيّت خاطر در آن زيادت بيند كه با زاويۀ خود رود روا بود.

و از جمله نمازها كه ميان مغرب و عشا گزارد دو ركعت به سورۀ البروج و الطّارق بگزارد. و دو ركعت ديگر اوّل به اوايل سورة البقرة تا و ما كانوا مهتدين و الهكم اله واحد تا لقوم يعقلون و پانزده بار قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ . و دوم به آية الكرسى و آمن الرّسول و پانزده بار قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ . و اگر بدو ركعت

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 326)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

طويله مواصله كند بهتر بود. و چون فرض عشا گزارده باشد دو ركعت سنّت بعد از آن بگزارد و با منزل و خلوتگاه خود رود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1752). و پيش از آنكه بنشيند چهار ركعت به سورۀ لقمان و يس و حم الدّخان و تبارك الملك بگزارد. و اگر تخفيف طلبد بجاى آن آية الكرسى و آمن الرّسول و اوّل سورة الحديد و آخر سورة الحشر بخواند و بعد از آن يازده ركعت بگزارد و در آن از سورۀ الطّارق تا آخر قرآن بخواند. و تأخير وتر نكند الاّ وقتى كه به عادت انتباه از نفس خود واثق بود، چه تأخير در اين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1753)حال افضل باشد. و چون خواهد كه بخسبد بايد كه بر طهارت بود و ذاكر بر هيئتى كه ذكرش تقديم يافت. و چون از خواب درآيد و خواهد كه بتهجّد برخيزد بر وصف مذكور بدان قيام نمايد. و ممكن كه بعضى از كوته‌نظران كه بصيرت ايشان به مطالعۀ جمال كمال ادب اكتحال نيافته باشد، تعمير اوقات را به محافظت آداب، وظيفۀ عبّاد و نسّاك شمرند، و ارباب منازلات و مواصلات را بدان زيادت احتياج نبينند. و ندانند كه هر كه در طلب و محبّت حق صادق بود علامتش آن باشد كه صرف اوقات خود و استغراق آن در معاملات و طاعات او بسيار نداند و ملول نشود.

چه محبّ صادق هر وقت كه فرصت سعادت ملاقات و امكان دولت مناجات با محبوب خود بيابد و در حضرت او مجال تضرّعات و تحلّقات [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1754)و اتّساع زمين‌بوسى و خدمت حاصل كند غايت امانى و نهايت كامرانى خود شناسد و ما يعرفها الاّ العاشقون

**فصل هشتم در ادعيۀ ماثوره از نبى صلى اللّه عليه و سلم**

علما در حقيقت دعا و سؤال و سكوت و امساك از آن و تفضيل يكى بر ديگر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1755)اختلاف كرده‌اند. بعضى فضيلت دعا بر سكوت نهاده بنا بر نصّ حديث كه الدّعاء مخّ العبادة و فرمان قديم كه اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1756). و بعضى سكوت را بر دعا

1) -و چون فرض عشا و دو ركعت سنّت بعد از آن بگزارد با منزل و خلوتگاه خود رود: م.

2) -م (در اين) ندارد.

3) -تعلّقات خ

4) -ديگرى: خ.

5) -س مؤمن آيه 62 ج 24

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 327)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ترجيح داده و در ضمن دعا نوعى از شكايت و عدم رضا بقضا و اختيار ارادت خود [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1757)بر ارادت حقّ درج ديده و آن را ترك ادب دانسته. و حقّ صريح و مذهب صحيح آنست كه مطلقا هيچيك را بر ديگر تفضيل نيست الاّ بقيدى. و آن آنست كه دعا را زمانى است خاصّ كه در آن زمان دعا فاضل‌تر، و آن وقتى بود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1758)كه بنده در دل خود رغبتى صادق و انشراحى و انفساحى و استيناسى بدعا مشاهده كند. و سكوت را اوانى است معيّن كه در آن اوان سكوت فاضل‌تر، و آن وقتى بود كه بنده در دل خود هيبتى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1759)و تحرّجى و انقباضى و احتشامى در دعا يابد. و از ادعيۀ فاضلۀ معتبره كه اعتماد را بشايد و بر نقل آن از حضرت رسالت صلّى اللّه عليه و سلّم وثوقى باشد آنست كه شيخ ابو طالب مكى رحمه اللّه در كتاب قوت القلوب ايراد كرده است و شيخ الاسلام در عوارف از آن جمله قسمى منتخب آورده. و در اين مختصر از آن منتخب نبذى و شطرى انتخاب كرده شد، تا عبّاد و نسّاك در اعقاب صلوات خصوصا صلاة صبح بدان تمسّك جويند و از آن جمله آنچه خواهند مى‌خوانند و آن اينست.

اللّهمّ انت السّلام و منك السّلام و اليك يعود السّلام فحيّنا ربّنا بالسّلام و ادخلنا دارالسّلام تباركت يا ذا الجلال و الاكرام اللّهمّ هذا خلق جديد فافتحه علىّ بطاعتك و اختمه لي بمغفرتك و رضوانك و ارزقنى فيه حسنة تقبلها منّى و زكّها و ضعّفها لى و ما عملت فيه من سيّئه فاغفره لى انّك غفور رحيم ودود اللّهمّ اجعل اوّل يومنا هذا لنا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1760)صلاحا و اوسطه فلاحا و آخره نجاحا اللّهمّ اجعل اوّله رحمة و اوسطه نعمة و آخره تكرمة اصبحنا و اصبح الملك للّه و العظمة و الكبرياء للّه و السّلطان للّه و الجبروت للّه و اللّيل و النّهار و ما سكن فيهما للّه الواحد القهّار اصبحنا على فطرة الاسلام و كلمة

1) -خود را: خ.

2) -وقتى است: خ.

3) -ضيقى: خ.

4) -م (لنا) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 328)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الاخلاص و على دين نبيّنا محمّد صلّى اللّه عليه و سلّم و ملّة ابينا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1761)ابراهيم حنيفا مسلما و ما كان من المشركين رضيت باللّه ربّا و بالاسلام دينا و بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله نبيّا اللّهمّ انت ربّى لا إله الاّ انت انت خلقتني و انا عبدك و ابن عبديك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1762)على عهدك و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شرّ ما صنعت ابوء بنعمتك علىّ و ابوء بذنبى فاغفر لى انّه لا يغفر الذّنوب الاّ انت اللّهمّ انّي اسألك خير هذا اليوم و خير ما فيه و اعوذ بك من شرّ هذا اليوم و من شرّ ما فيه و اعوذ بك من شرّ طوارق اللّيل و النّهار و من بغتات الامور و فجأة الاقدار و من شرّ كلّ طارق يطرق الاّ طارقا يطرق منك بخير يا رحمن الدّنيا و الآخرة و رحيمهما اعوذ بك من [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1763)ان ازلّ او ازلّ او اضلّ او اضلّ او اظلم او اظلم او اجهل او يجهل علىّ عزّ جارك و جلّ ثناؤك و تقدّست أسماؤك و عظمت نعماؤك اعوذ بك من شرّ ما يلج في الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السّماء و ما يعرج فيها اعوذ بك من حدّة الحرص و شدّة الطّمع و سورة الغضب و سنة الغفلة و تعاطي الكلفة اللّهمّ انّى اعوذ بك من مباهاة المكثرين و الازراء على المقلّين و ان انصر ظالما او اخذل مظلوما و ان اقول في العلم بغير علم او اعمل في الدّين بغير يقين

1) -كذا فى كلتا النّسختين و لعلّ الصواب (ابى نبيّنا) فانّ ابراهيم عليه السّلام لا يكون ابا لجميع الامم الاسلاميّة اللّهم الاّ ان يكون المقصود الابوّة المعنويّة فان نبيّنا عليه الصّلاة و السلام بمنزلة الاب لنا معاشر المسلمين فابوه ابونا بالمرتبة الشأنيّة و قال فى بعض الرّوايات «انا و علىّ ابوا هذه الامّة يعنى الابوّة المعنويّة و قوله تعالى «ما كان محمّد ابا احد من رجالكم» الآية منزّل على الابوّة النسبيّة الظّاهرة بمناسبة قضيّة زيد و تبنى النّبى صلعم له و ما قيل له و عليه فافهم.

2) -عبدك: خ.

3) -م (من) ندارد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 329)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اعوذ بك ان اشرك بك و انا اعلم و استغفرك لما لا اعلم اعوذ بعفوك من عقابك و اعوذ برضاك من سخطك و اعوذ بك منك لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت علي نفسك اللّهمّ انّى اعوذ بك من علم لا ينفع و قلب لا يخشع و دعاء لا يسمع اللّهمّ انّى اعوذ بك من فتنة الدّجّال و عذاب القبر و من فتنة المحيا و الممات و اعوذ بك من الصّمم و البكم و الجنون و الجذام و البرص و ساير الاسقام اللّهمّ انّى اعوذ بك من زوال نعمتك و من تحوّل عافيتك و من فجأة نعمتك و من جميع سخطك اللّهمّ انّى اسألك الصّلاة علي محمّد و آله و اسألك من الخير كلّه عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم و اسألك الجنّة و ما قرّب اليها من قول و عمل و اعوذ بك من النّار و ما قرّب اليها من قول و عمل و اسألك ما سألك عبدك و نبيّك محمّد صلّى اللّه عليه و سلّم و استعيذك ممّا استعاذك منه عبدك و نبيّك محمّد صلّى اللّه عليه و سلّم و اسألك ما قضيت لى من امر ان تجعل [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1764)عاقبته رشدا برحمتك يا ارحم الرّاحمين يا حيّ و يا قيّوم برحمتك استغيث لا تكلنى الى نفسي طرفة عين و اصلح لى شأنى كلّه اللّهمّ انّك تعلم سرّى و علانيتي فاقبل معذرتى و تعلم حاجتى فاعطنى سؤلى و تعلم ما في نفسى فاغفر لى ذنوبي انّه لا يغفر الذّنوب الاّ انت اللّهمّ اعطني ايمانا يباشر قلبى و يقينا صادقا حتّى اعلم انّه لن يصيبنى الاّ ما كتبت لى و الرّضا بما قسمت لى اللّهمّ يا هادى المضلّين و يا غافر المذنبين و يا مقيل عثرات العاثرين ارحم عبدك ذا الخطر العظيم

1) -يجعل. خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 330)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و المسلمين كلّهم اجمعين و اجعلنا مع الاحياء المرزوقين و احشرنا مع الّذين انعمت عليهم من النّبيّين و الصّدّيقين و الشّهداء الصّالحين و حسن اولئك رفيقا آمين ربّ العالمين اللّهمّ استر عوراتى و آمن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1765)روعاتى و اقلني عثراتي اللّهمّ احفظني من بين يديّ و من خلفي و عن يميني و عن شمالى و من فوقى و اعوذ بك ان اغتال من تحتى اللّهمّ انّي ضعيف فقوّ في [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1766)رضاك ضعفي و خذ الى الخير بناصيتي و اجعل الاسلام منتهى رضائي اللّهمّ انّي ضعيف فقوّني اللّهمّ انّي ذليل فاعزّنى اللّهمّ انّي فقير فاغننى اللّهمّ انت عالم الخفيّات رفيع الدّرجات ذو العرش تلقى الرّوح من امرك على من تشاء من عبادك غافر الذّنب و قابل التّوب شديد العقاب ذو الطّول لا إله الا انت اليك المصير يا من لا يشغله سمع عن سمع و لا تشتبه عليه الاصوات و يا من لا تغلّطه المسائل و لا يختلف عليه اللّغات و يا من لا يتبرّم بالحاح الملحّين اذقني برد عفوك و حلاوة رحمتك اللّهمّ انّى اسألك من خير ما تعلم و اعوذ بك من شرّ ما تعلم و استغفرك لما تعلم و لا اعلم و انت علاّم الغيوب اللّهمّ انّي اسألك ايمانا لا يرتدّ و نعيما لا ينفد و قرّة عين الابد و مرافقة نبيّك محمّد و اسألك حبّك و حبّ من احبّك و حبّ كلّ عمل يقرّب الى حبّك اللّهمّ بعلمك الغيب و قدرتك على خلقك احيني ما كانت الحياة خيرا لى و توفّنى ما كانت الوفاة خيرا لى اسألك خشيتك في الغيب و الشّهادة

1) -آمنّى: خ.

2) -فقوّنى فى: فى الحاشية بخطّ الحاقيّ و الصّواب هو ما فى المتن لانّ فعل التقوية يتعدّى الى مفعول واحد و هو فى المقام (ضعفى) فلا يحتاج الى مفعول آخر.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 331)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و كلمة العدل في الرّضا و الغضب و القصد في الغنى و الفقر و لذّة النّظر الى وجهك و الشّوق الى لقائك و اعوذ بك من ضرّاء مضرّة و من فتنة مضلّة اللّهمّ اقسم لى من خشيتك ما تحول بينى و بين معصيتك و من طاعتك ما يدخلنى جنّتك و من اليقين ما تهوّن به علينا مصائب الدّنيا. اللّهمّ ارزقنا حزن خوف الوعيد و سرور رجاء الموعود حتّى نجد لذّة ما نطلب و خوف ما منه نهرب.

اللّهمّ البس وجوهنا منك الحياء و املأ قلوبنا بك فرحا و اسكن في نفوسنا من عظمتك و ذلّل جوارحنا لخدمتك و اجعلك احبّ الينا ممّا سواك و اجعلنا اخشى لك ممّن سواك نسألك تمام النّعمة بتمام التّوبة و دوام العافية بدوام العصمة و اداء الشّكر لحسن العبادة. اللّهمّ انّى اسألك بركة الحياة و خير الحياة و اعوذ بك من شرّ الحياة و شرّ الوفاة و اسألك خير ما بينهما احينى حيوة السّعداء حيوة من تحبّ بقاءه و توفّني وفاة الشّهداء وفاة من تحبّ لقاءه يا خير الرّازقين و احسن التّوّابين و احكم الحاكمين و ارحم الرّاحمين و ربّ العالمين. اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و ارحم ما خلقت و اغفر ما قدرت و طيّب ما رزقت و تمّم ما انعمت و تقبّل ما استعملت و احفظ ما استحفظت و لا تهتك ما سترت فانّه لا إله الاّ انت استغفرك من كلّ لذّة بغير ذكرك و من كلّ راحة بغير خدمتك و من كلّ سرور بغير قربك و من كلّ فرح بغير مجالستك و من كلّ شغل بغير معاملتك اللّهمّ انّي استغفرك من كلّ ذنب تبت اليك منه ثمّ عدت فيه. اللّهمّ انّى استغفرك من كلّ عقد عقدته لك ثمّ لم اف به. اللّهمّ انّي استغفرك من كلّ نعمة انعمت

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 332)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بها علىّ فقويت بها على معصيتك. اللّهمّ انّي استغفرك من كلّ عمل عملته لك فخالطه ما ليس لك. اللّهمّ انّى اسألك انّ تصلّى على محمّد و آل محمّد و اسألك جوامع الخير و فواتحه و خواتمه. اللّهمّ احفظنا فيما امرتنا و احفظنا عمّا نهيتنا و احفظ لنا ما اعطيتنا يا حافظ الحافظين و يا ذاكر الذّاكرين و يا شاكر الشّاكرين بحفظك حفظوا و بذكرك ذكروا و بفضلك شكروا يا غياث يا مغيث يا مستغاث يا غياث المستغيثين لا تكلنى الى نفسى طرفة عين فاهلك و لا الى احد من خلقك فاضيع اكلأنى كلاءة الوليد و لا تخل عنّى و تولّنى بما تتولّى به عبادك الصالحين انا عبدك و ابن عبدك ناصيتي بيدك جار فيّ حكمك عدل فىّ قضاؤك نافد فىّ مشيّتك ان تعذّب فاهل ذلك انا و ان ترحم فاهل ذلك انت فافعل اللّهمّ يا مولائى يا اللّه يا ربّ ما انت له اهل و لا تفعل اللّهمّ يا ربّ يا اللّه ما انا له اهل انّك اهل التّقوى و اهل المغفرة يا من لا تضرّه الذّنوب و لا تنقصه المغفرة هب لي ما لا يضرّك و اعطني ما لا ينقصك. ربّنا افرغ علينا صبرا و توفّنا مسلمين توفّني مسلما و الحقنى بالصّالحين انت وليّنا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خير الغافرين. ربّنا عليك توكّلنا و اليك انبنا و اليك المصير ربّنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا في امرنا و ثبّت اقدامنا و انصرنا على القوم الكافرين.

ربّنا آتنا من لدنك رحمة و هيّئ لنا من امرنا رشدا. ربّنا آتنا في الدّنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النّار. اللّهمّ صلّ على محمّد و ارزقنا العون على الطّاعة و العصمة من المعصية و افراغ الصّبر في الخدمة و ايزاع

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 333)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الشّكر على النّعمة و اسألك حسن الخاتمة و اسألك اليقين و حسن المعرفة بك و اسألك حسن المحبّة و حسن التّوكل عليك و اسألك الرّضا و حسن الثّقة بك و اسألك حسن المنقلب اليك. اللّهمّ صلّ على محمّد و على آل محمّد و اصلح امّة محمّد. اللّهمّ ارحم امّة محمّد. اللّهمّ فرّج امّة محمّد فرجا عاجلا ربّنا اغفر لنا و لاخواننا الّذين سبقونا بالايمان و لا تجعل فى قلوبنا غلاّ للّذين آمنوا ربّنا انّك رؤف رحيم. اللّهمّ اغفر لوالدىّ و لمن توالد و ارحمهما كما ربّياني صغيرا و اغفر لاعمامنا و عمّاتنا و اخوالنا و خالاتنا و ازواجنا و ذرّيّاتنا و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات يا ارحم الرّاحمين و يا خير الغافرين.

و بايد كه در اين دعوات اگر نماز به جماعت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1767)گزارد ضمير جمع استعمال كند و اگر همه نتواند بعضى كه خواهد بخواند.

**فصل نهم در فضيلت صوم و اختلاف احوال صوام**

جملۀ حسنات را ثواب معيّنى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1768)است و غايت آن تا هفتصد بيش نه، الاّ صوم كه ثواب آن معيّن نيست. و حق تعالى آن را به خود اضافت كرده است و ضامن جزاى آن شده چنانكه در حديث ربّانى آمده است كه كلّ حسنه بعشر امثالها [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1769)الى سبعمائة ضعف الاّ الصّيام فانّه لي و انا اجزى به و صبرى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1770)كه اجر آن بغير حساب است گوييا حصّه‌ايست از نوع مخصوص بصوم بل صورتى در آن قالب ريخته. و از اين جهت در تفسير إِنَّمٰا يُوَفَّى اَلصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1771)

1) -جماعت: م.

2) -معيّن: خ.

3) -من امثالها: خ.

4) -و صبر كه: خ.

5) -س زمر آيه 13 ج 23.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 334)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

گفته‌اند مراد از اين صابران صائمانند. و در خبر است كه الصّبر نصف الايمان و الصّوم نصف الصّبر.

و لفظ صوم در اصل لغت موضوع است از براى امساك مطلقا، و در عرف شريعت عبارتست از امساك مقيّد بطعام و شراب و وقاع از طلوع فجر تا غروب آفتاب مقرون به نيّتى معيّن. و مطلق امساك از طعام فضيلتى بزرگ است خصوصا مقيّد بحكم شرع.

چه بيخ جملۀ شهوات و منشأ جميع مخالفات امتلا از طعام است. ذو النون مصرى رحمه اللّه گفته است ما اكلت حتّى شبعت و لا شربت حتّى رويت الاّ عصيت اللّه او هممت بمعصيته. و بتقليل طعام دل صافى گردد و هوا بميرد و نور علم فزايش گيرد. چنانكه بشر حافى گفته است كه الجوع يصفّى الفؤاد و يميت الهوى و يورث العلم الدّقيق. و در خبر است ما ملأ آدمىّ وعاء شرّا من بطن. و فتح موصلى رحمه اللّه گفته است صحبت ثلاثين شيخا كلّ يوصينى عند مفارقتى ايّاه بترك عشرة الاحداث و قلّة الاكل. و لقمان حكيم پسر خود را به قلّت اكل فرموده است و گفته اذا ملئت المعدة نامت الفكرة و خرست الحكمة و قعدت الاعضاء عن العبادة. و عايشه رضى اللّه عنها گفته است اديموا قرع باب الملكوت يفتح لكم. گفتند ادامت آن چگونه كنيم گفت بالجوع و العطش. و يحيى بن زكريا عليهما السّلام وقتى ابليس را ديد كه مى‌آمد بادامى. چند پرسيد كه چيست اين دامها گفت شهوات‌اند كه بدان بنى‌آدم را صيد كنم. پرسيد كه هيچ شهوت از آنها بنام من مى‌يابى گفت نه الاّ آنكه شبى سير بخورى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1772)و بدان سبب ترا از صلاة و ذكر متثاقل و متقاعد گردانم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1773). يحيى عليه السّلام گفت لا جرم انّي لا اشبع ابدا ابليس جواب داد كه لا جرم انّى

1) -بخوردى: خ.

2) -گردانديم: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 335)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

لا انصح احدا ابدا. و يحيى معاذ رازى گفته است الشّبع نهر فى النّفس يردها الشّيطان و الجوع نهر في الرّوح تردها الملائكة و ينهزم الشّيطان من جائع نائم فكيف اذا كان قائما و يعانق الشّيطان شبعانا قائما فكيف اذا كان نائما پس طالبان صادق كه تمسّك به عروۀ وثقاى عزيمت جويند بايد كه بر حدّ رخصت اقتصار ننمايند و از صوم تطوّع بهرۀ تمام بردارند. و احوال مشايخ در آن مختلف و متفاوت است طايفه‌يى در سفر و حضر بر آن مداومت نموده‌اند و تمسّك بدين حديث كرده كه من صام الدّهر ضيّقت عليه جهنّم هكذا و عقد تسعين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1774)يعنى او را در دوزخ هيچ جاى نبود. و طايفه‌يى آن را مكروه داشته‌اند به دلالت اين خبر كه از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم پرسيدند كه كيف بمن صام الدّهر جواب داد كه لا صام و لا افطر. و طايفۀ اوّل اين صوم دهر را كه مكروه است تأويل كرده‌اند به صومى كه متناول عيدين و ايّام تشريق بود و حرمت آن از محلّ نزاع دور است.

و طايفه‌يى صوم داودى اختيار كرده‌اند و فضيلت آن از اين خبر كه افضل الصّيام صوم اخى داود كان يصوم يوما و يفطر يوما استفادت نموده. و وجه فضيلت اين صوم آنست كه مراد از صوم مخالفت نفس است و فطام او از عادت مألوف و هرگاه كه نفس بر دوام صوم معتاد شود صوم عادت او گردد و بتعاقب و تناوب صوم و افطار پيوسته در مخالفت بود. و طايفه‌يى بر صوم ايّام شريفه اقتصار نموده‌اند، و آن روز عرفه است و عاشورا و عشر اوّل از ذى‌الحجّه و عشر اوّل از محرّم و رجب و شعبان بحسب سنين، و اوّل شهر و اوسط و آخر آن، و ايّام البيض يعنى سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه بحسب شهور، و آدينه و پنجشنبه و دوشنبه بحسب اسابيع. و طايفه‌يى بروز از طعام امساك نموده‌اند و پيش از غروب افطار كرده تا هم مقصود كه تجويع

1) -جملۀ(و عقد تسعين) گفتار راوى حديث است يعنى آن حضرت تنگى دوزخ را بعقد تسعين نمايش داد. در علم عقود نمايش عدد تسعين باين است كه انگشت سبّابه را پهلوى ابهام حلقه كنند چنانكه هيچ روزن نماند

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 336)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نفس است حاصل بود و هم آفت اعجاب به رؤيت صوم مندفع. و شيخ الاسلام رحمه اللّه بر اختيار اين طريق انكار نموده است و گفته اگر مراد صاحب اين طريق آنست كه به رؤيت صوم متمتّع نشود و معجب نگردد گاه بود كه به رؤيت عدم تمتّع به رؤيت صوم متمتّع گردد، و همچنان محذور كه اعجاب است باقى بود. پس طلب خلاص از اين آفت به مخالفت علم با امكان وقوع آن بدين سبب روا نباشد. و فى‌الجمله مشايخ در اختيار صوم سه فرقه‌اند فرقه‌اى آنند كه علمشان بر حال غالب بود و بعوارض حالات [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1775)مبالات ننمايند و بر نيّتى كه دارند در صوم ثابت قدم باشند. و فرقه‌اى آنكه حالشان بر علم غلبه دارد، هر روز كه برخيزند بر موجب اشارت علم در دل ايشان اختيار صوم بود و در اثناى آن هرگاه كه سببى از غيب سانح شود چون احضار طعامى و حضور جماعتى كه موافقت ايشان فضيلت بينند و بر مقتضاى سلطنت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1776)حال از اختيار و ارادت خود باختيار و ارادت حق تعالى منسلخ شوند چنانكه جنيد رحمه اللّه كه على الدّوام به نيّت صوم برخاستى، و هرگاه كه بعضى اخوان حاضر شدندى با ايشان افطار كردى و گفتى ليس فضل المساعدة مع الاخوان باقلّ من فضل الصّوم و تخليص نيّت فضيلت در موافقت از داعيۀ شهوت نفس كارى مشكل است و همه كس را آن مسلّم نگردد. شيخ الاسلام از شيخ ابو السعود حكايت كند كه از وى شنيدم كه گفت أصبح كلّ يوم و احبّ ما الىّ الصّوم فينقض الحقّ تعالى محبّتى للصّوم بفعله فأوافق الحقّ فى فعله. و فرقه‌اى آنند كه حال و علم در ايشان معتدل بود و ايشان متصرف در هر دو گاهى اختيار صوم كنند و بعوارض ننگرند يا بجهت سياست و تدبير نفس خود يا بجهت ديگران. چنانكه شخصى بسبب تربيت و سياست نفس جوانى كه مصاحب او شد سالها روزه گرفت تا آن جوان بدو نگرد و به سيرت او اقتفا نمايد و متأدّب گردد. و گاهى اختيار افطار كنند يا بجهت رفق و تعطّف با نفس خود، يا بجهت موافقت اصحاب. و اختيار ايشان در هر دو حال

1) -احوال: خ.

2) -بيند بر مقتضاى سلطان: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 337)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از اختيار حق بود. پس هر يك را از اين فرق سه‌گانه طريقى است خاصّ مناسب حال او وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهٰا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1777).

**فصل دهم در شرائط و آداب صوم و افطار**

شرط معظم صوم آنست كه بنايش بر قاعدۀ اخلاص بود و به شايبۀ ريا و هوا آميخته نباشد. و مادام تا صاحب صوم در مقام اخلاص تمكّن نيافته باشد، تا بتواند در كتمان آن كوشد و حال خود را از نظر خلق بپوشد. ديگر آنك اعضا و جوارح را بقيد علم و حراست حال مضبوط و محروس دارد، و همچنان كه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1778)بطن و فرج را از طعام و شراب و جماع محافظت نمايد، چشم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1779)را از نظر بمحرّمات و مكاره و فضول رعايت كند و گوش را از استماع اصوات محرّمه و غيبت و لغو و لغط [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1780)و زبان را از كذب و غيبت و نميمه و شتم و فحش و لغو و فضول، و دست و پاى را از تصرّفات فاسده و سعى نامشروع نگاه دارد، تا فايدۀ صوم كه عبارتست از ترك لذّات و شهوات و فطام نفس از مألوفات و معهودات بانطلاق و اتّساع او در طريق مخالفات باطل نگردد، و مضمون اين حديث كه كم من صائم ليس له من صيامه الاّ الجوع و العطش در حقّ او صادق نشود.

و در خبر است كه خمس يفطرن الصّائم الكذب و النّميمة و الغيبة و اليمين الكاذبة و النّظر بشهوة. و هم در خبر است انّما الصّوم جنّة فاذا كان احدكم صائما فلا يرفث [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1781)و لا يجهل فان امرؤ شاتمه فليقل انّى صائم. و صوم امانتى است الهى پيش بنده چنانك در خبر است كه الصّوم امانة فليحفظ احدكم

1) -س بقره آيه 143 ج 2

2) -خ (و همچنان كه) ندارد.

3) -و چشم: خ. اگر نسخه بدل پيش را در نظر بگيرند اين نسخه هم غلط نيست.

4) -لغط: بفتحتين بانگ و خروش و جار و جنجال.

5) -رفث بمعنى سخن ناسزا گفتن و دشنام و جماع با زنان آمده و در اين حديث ظاهرا معنى اوّل مراد است اگر چه معنى آخر نيز در صيام ممنوع و مفسد روزه است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 338)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

امانته. و محافظت آن جز به رعايت ظاهر و باطن و ضبط جوارح و جوانح صورت نبندد. چه هرگاه كه عضوى از اعضا برخلاف اشارت علم تصرّفى كند در آن امانت خيانت كرده باشد يَعْلَمُ خٰائِنَةَ اَلْأَعْيُنِ وَ مٰا تُخْفِي اَلصُّدُورُ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1782).

ديگر آنكه در حالت صوم خاطر باهتمام رزق از جهت افطار متعلّق ندارد، بلكه اگر پيش از وقت افطار طعامى از غيب پديد آيد بجهت افطار ذخيره نكند و به كسى دهد كه در وقت بدان محتاج بود. چه ادّخار معلوم از ضعف يقين و اتّهام رزّاق تولّد كند. و از اين جهت گفته‌اند المعلوم شوم. و اگر كسى در روز بر نامعلومى كه از غيب فتوح شود افطار كند بهتر از آن كه در صوم از بهر افطار معلومى معدّ و مهيّا دارد. پس اگر با وجود توكّل و ترك معلوم بر صوم ملازمت نمايد نور على نور بود. ديگر آنك اگر در ميان جماعتى متوكّلان خواهد كه روزه گيرد بايد كه باذن ايشان بود تا خاطرشان بفطور او متعلّق نباشد و بر ايشان نبود كه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1783)اگر چيزى از غيب فتوح شود از بهر وى ذخيره كنند الاّ وقتى كه ضعيف الحال بود يا ضعيف البنيه.

و در افطار شرط آنست كه از طعام حلال خورد و بسيار تناول نكند. چه هرگاه كه در صوم بوقت افطار آنچه در ايّام افطار بدفعات تناول كردى به يك‌دفعه تناول كند فايدۀ صوم كه قهر نفس و منع اوست از اتّساع در حظوظ فايت گردد، بلكه كدورت و ثقل زيادت شود. و چون نفس را در طعام كه قوى‌تر مألوفى است بر حدّ ضرورت بدارد و از استكثار مانع شود اثر آن در ديگر احوال او از كلام و منام و غير آن سرايت كند و در جميع اقوال و افعال بر حدّ ضرورت بيستد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1784). و بايد كه سحور بكار دارد و در تأخير آن و تعجيل فطور بكوشد. چه در خبر است تسحّروا فانّ في السّحور بركة. و هم در خبر است كه انّ احبّ عبادى الىّ اعجلهم

1) -س مؤمن آيه 20 ج 24

2) -خ (كه) ندارد.

3) -بايستد: م. تفاوت رسم الخطّ است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 339)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

فطورا. و پيش از نماز به آب يا شيرينى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1785)افطار كند. و بعد از طعام سنّت آنست كه آن را به صلات يا تلاوت يا ذكر بگذارد، چنانكه در خبر است اذيبوا طعامكم بالذّكر. و هرگاه كه كسى بر اين شرائط ملازمت نمايد فايدۀ صوم او را حاصل گردد.

و صوم از جملۀ معظمات اركان اسلام است. و نظر بعموم حكم، جملۀ مكلّفان را صوم رمضان فرض است. و امّا اهل خصوص و متصوّفه را در جميع ايّام بر آن مداومت نمودن لازم قضيّۀ حال است الاّ وقتى كه مانعى علمى يا حالى افتد. حكايت است از رويم رحمه اللّه كه وقتى به كوچه‌اى از كوچه‌هاى بغداد در ميانۀ روز مى‌گذشتم.

تشنه شدم و از در خانه‌يى آب خواستم، ناگاه دختركى بيرون آمد كوزۀ نو پر از آب سرد بر كف، چون مرا در زىّ متصوّفه ديد گفت صوفى يشرب بالنّهار و كوزه از سر تعنّت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1786)بر زمين زد و بشكست. و من از آن حال شرمسار شدم و نذر كردم كه هرگز بروز افطار نكنم.

**[زكات و حج]**

و اما زكات و حج از جملۀ اركان اسلام‌اند و وجوب آن مشرط بمال و استطاعت. و طالبان و سالكان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1787)طريق حق كه اهل ترك و تجريدند و مقصود از اين مختصر ذكر احوال ايشانست از اين شرط معرّى و مبرّا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1788)، لاجرم در بيان زكات و حج و كيفيّت آن شروعى نرفت بخلاف صوم و صلاة و اقرار كه تعلّق بنفس دارند. اگر بر سبيل تطوّع خواهند كه حج گزارند، در تعلّم مناسك آن با ديگر كتب رجوع نمايند و اللّه الموفّق

1) -شربتى: خ. تصحيف است.

2) -تعنّت: عيب‌جويى و به مشقّت و آزردگى و سختى افكندن و ناسزا راندن.

3) -و طالبان سالك: خ.

4) -و مبرّااند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 340)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب هشتم در بيان اخلاق و در ان ده فصل است**

**فصل اول در بيان حقيقت خلق**

لفظ خلق عبارتست از هيئتى راسخ در نفس كه مبدأ صدور افعال خير يا شرّ گردد بسهولت. و مبادى افعال خير را از آن جمله اخلاق حسنه خوانند و مبادى افعال شر را اخلاق سيئه. و منشأ اخلاق حسنه يا طهارت طينت بود يا حسن عادت يا عقل يا ايمان يا توحيد. امّا طهارت سبب اخلاق حسنه چنان بود كه نفس در اصل جبلّت طهارتى از خبث طبيعت يافته باشد و از وى در مبدأ طفوليّت و عنفوان صبا بى‌زحمت تكليف آثار حسن خلق از صدق و امانت و ايثار و شفقت و غير آن ظاهر و باهر بود و هر روز در تزايد و تضاعف باشد. و تأثير اين سبب يا مستند بود بمجموع طهارت نطفۀ پدر و مادر و غذا و شير و حسن اخلاق مرضعه يا ببعضى از آن.

و امّا سببيّت حسن عادت بدان طريقه بود كه نفس بواسطۀ حسن تربيت ابرار و ملازمت صحبت اخيار بنقوش آثار خير [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1789)منتقش گردد و هيئت اخلاق حسنه بواسطۀ تكرّر مشاهدۀ آن در وى مرتسم و راسخ شود و عروق صفات ذميمه و اخلاق سيّئه از وى مستأصل و منتزع گردد. و امّا سببيّت عقل چنانك كسى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1790)بنور عقل ميان خير و شر تميز كند و بحسن اخلاق مهتدى گردد و ارادت آن در دل وى پديد آيد و بتكرار تصوّر آن هيئتى چند پسنديده در نفس او ارتسام يابد.

و امّا سببيّت ايمان چنان بود كه كسى بجهت ايمان به آخرت اعتقاد ترتّب ثواب كند بر اخلاق حسنه و بوجود عقاب در اخلاق سيّئه تصديق نمايد و بر خير حريص گردد و از شر منزجر گردد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1791).

و امّا سببيّت توحيد چنان بود كه سالك بعد از آن كه تجلّى ذات او را از خود فانى گرداند و بحق باقى، دل او عرش ذات شود و نفس او مظهر صفات، از بحر ذات جداول صفات

1) -خ (آثار) ندارد.

2) -چنان بود كه كسى: خ.

3) -خ (گردد) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 341)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و نعوت، در مجارى صفات نفس در جريان آيند و تخلّق باخلاق الهى محقّق [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1792)شود.

و وراى اين هيچ خلق ديگر نيست. هر كه بدين مقام رسيد منزلتى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1793)يافت كه فوق آن منزلتى نبود و كمال اين منزلت رسول را بود صلّى اللّه عليه و سلّم كه بخطاب و انّك لعلى خلق عظيم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1794)مخاطب گشت، و بعد از او بحسب مناسبت و اندازۀ قرب خواصّ امّت او را نصيبى از آن كرامت شد. و از حضرت رسالت صلّى اللّه عليه و سلّم اين اشارت آمد كه تخلّقوا باخلاق اللّه. و فرق ميان اين متخلّق و ديگر متخلّقان آنست كه نصيب ايشان از حقايق اخلاق جز آثار و رسوم نباشد و متخلّق نشوند الاّ ببعضى.

و متخلّق موحّد، بجميع حقايق اخلاق متخلّق و متّصف باشد. و هر يك از اخلاق حسنه بمثابت دريست كه متخلّقان بدان در به بهشت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1795)روند. چنانك در خبر است انّ للّه مائة و سبعة عشر خلقا من آتاه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1796)واحدا منها دخل الجنّة. و مجمع و مخزن جميع اخلاق ذات الهى است. هر كرا خلقى از آن بخشيده‌اند، رقم خير و سعادت بر او كشيده‌اند كه الاخلاق مخزونة عند اللّه فاذا اراد اللّه تعالى بعبد خيرا منحه منها خلقا.

و امّا منشأ اخلاق سيّئه يا خبث طينت و فساد جبلّت بود يا سوء عادت و تعدّى شرّ صحبت. و مردم را ظاهرى است كه آن را بشريّت خوانند و باطنى كه آن را آدميّت خوانند.

و بشريّت را صورتيست كه آن را خلق خوانند، و آدميّت را صورتيست كه آن را خلق خوانند.

و فردا كه آدميان را در محشر جمع كنند و حقايق از حجب التباس مكشوف شوند و بواطن ظاهر گردند، ايشان را در صور اخلاق حشر كنند. پس اگر نعوذ باللّه در صفات بهيمى و

1) -و باخلاق الهى متخلّق: خ.

2) -منزلى: خ.

3) -س قلم آيه 4 ج 29

4) -بدان در بهشت: خ.

5) -آتاه اللّه: خ. بنا بر متن فاعل (آتاه) ضمير مستتر است راجع به (اللّه) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 342)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اخلاق سبعى مانده باشند در صور بهايم و سباعشان برانگيزند. وقتى معاذ بن جبل [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1797)رضى اللّه عنه از حضرت رسالت صلّى اللّه عليه و سلّم استفسار اين آيت كرد كه يَوْمَ يُنْفَخُ فِي اَلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوٰاجاً [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1798)در جواب گفت يا معاذ يحشر امّتى على عشرين صفّا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1799)الحديث بطوله. و از آن صفوف [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1800)بعضى را فرمود كه در صور حيّات و عقارب حشر كنند، و بعضى را در صورت قرده و خنازير، و بعضى را در صور كلاب و جيف و على هذا. و طايفه‌يى برآنند كه همچنان‌كه تغيير خلق ممكن نيست كه لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اَللّٰهِ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1801)تغيير خلق هم ممكن نيست، چنانك در خبر است فرغ ربّكم من الخلق و الخلق و الرّزق و الاجل. و طايفۀ ديگر برآنند كه تبديل اخلاق ممكن است و الاّ شرع بتحسين آن كه حسّنوا اخلاقكم نفرمودى، و مذهب صحيح اينست. و الاّ سعى و مجاهده را هيچ فايده نبودى. و وجود حسن خلق [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1802)در نفس چنان تعبيه است كه وجود نخل و خاصيّت حلاوت خرما در استۀ او [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1803)، و شك نيست كه آن خاصيّت در او مفروغ عنه است و تبديل آن به خاصيّت تبديل حموضت ترنج مثلا ممكن نه. و ليكن خاصيّتى كه در او بفعل است غير آن خاصيّت است كه در او بقوّت است و تبديل آن بدين ممكن بواسطۀ سعى و كسب. و از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم پرسيدند كه چه چيز است كه مردم بيشتر بدان سبب به بهشت روند گفت تقوى اللّه و حسن الخلق. و نقل از حضرت رسالت است صلّى اللّه عليه و سلّم به روايت ابى الدرداء رضى اللّه عنه كه ما من شىء يوضع في الميزان اثقل من حسن الخلق و انّ صاحب حسن الخلق ليبلغ به درجة صاحب الصّوم

1) -ابو عبد الرّحمن معاذ بن جبل از صحابۀ معروفست كه در هجده‌سالگى اسلام آورد و در بسيارى از مشاهد با حضرت ختمى مرتبت صلوات اللّه عليه همراه بود و با شهر اقوال در سى و سه سالگى به ناحيۀ اردن شام در طاعون عمواس يعنى سنة 18 هجرى قمرى درگذشت.

2) -س نبأيه 18 ج 29

3) -صنفا: خ.

4) -صنوف: خ.

5) -س روم آيه 29 ج 21

6) -م (خلق) ندارد.

7) -استه: هسته بتبديل هاء و همزه به يكديگر.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 343)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و الصّلاة. و عبد اللّه بن مبارك حسن خلق را تفسير كرده است و گفته هو بسط الوجه و بذل المعروف و كفّ الأذى. و به روايت عايشه رضى اللّه عنها از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم پرسيده است از خلق و فرموده [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1804)مكارم الاخلاق عشرة تكون في الرّجل و لا تكون [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1805)في ابنه و تكون في الابن و لا تكون في ابيه و تكون في العبد و لا تكون فى سيّده يقسمها اللّه تعالى لمن اراد به السّعادة صدق الحديث و صدق اليأس [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1806)و ان لا يشبع و جاره و صاحبه جائعان و اعطاء السّائل و المكافاة بالصّنائع و حفظ الامانة و صلة الرّحم و التذمّم للصّاحب و اقراء الضّيف و رأسهنّ الحياء. و در تمامى حديث ابى الدرداء رضى اللّه عنه كه ذكرش سبق يافت آمده است و كان من اخلاق رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم انّه كان اسخى النّاس و لا يبيت عنده دينار و لا درهم و ان فضل و لم يجد من يعطيه و يأتيه اللّيل لا يأوى الى منزله حتّى يتبرّأ منه و لا ينال من الدّنيا اكثر ممّا يكون قوت عامه من ايسر ما يجد من التّمر و الشّعير و يضع ما عدا ذلك فى سبيل اللّه لا يسأل شيئا الاّ يعطى ثمّ يعود الى قوت عامه فيؤثر منه حتّى ربّما احتاج قبل انقضاء العام و كان يخصف النّعل و يرقّع الثّوب و يخدم فى مهنة اهله و يقطع اللّحم معهنّ و كان اشدّ النّاس حياء و اكثرهم تواضعا.

1) -م (از خلق و فرموده) ندارد.

2) -خ: اينجا و چند موضوع بعد (يكون) .

3) -البأس: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 344)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل دوم در صدق**

بدانكه تحلّى به حليۀ صدق و تخلّق بدان صفت از جملۀ مكارم اخلاق است و رسول صلّى اللّه عليه و سلّم بر آن تحريض فرموده است كه عليكم بالصّدق فانّه يهدى الى الجنّة و مراد از صدق فضيلتى است راسخ در نفس آدمى كه اقتضاى توافق ظاهر و باطن و تطابق سرّ و علانيۀ او كند. اقوالش موافق نيّات باشند و افعال مطابق احوال آن‌چنان‌كه نمايد باشد و لازم نبود كه آن‌چنان‌كه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1807)باشد نمايد. چه ممكن است كه حقيقت اخلاص بر كتمان بعضى از احوال باعث شود. و در صدق ريا ممكن است چه ريا اظهار خير است در نظر غير. و شايد كه در آن اظهار صادق بود و لكن مخلص نباشد. و علامت صادق آنست كه اگر تقديرا سرّ او علانيت شود و خلق عالم به‌يك‌بار بر حال او مطّلع شوند متغيّر و شرمسار نگردد. و علامت صدق محبّتش آنك دعوى محبّت بر او دشوار آيد و خلاف مراد بر او آسان. و علامت كذب آنكه بر عكس اين بود چنانكه ذو النون رحمه اللّه گفته است.

قد بقينا مذبذبين حيارى نطلب الصّدق ما اليه سبيل   
فدعاوى الهوى تخفّ علينا و خلاف الهوى علينا ثقيل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1808)   
و صدق درجۀ ثانى نبوّت است و جملۀ سعادات دينى و دنيوى نتايج ازدواج صدق و نبوّت‌اند. و اگر صدق نبودى كه حامل نطفۀ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1809)نبوّت گشتى نتيجۀ ابناء غيب بحصول نپيوستى. پس بناى همه خيرات بر قاعدۀ صدق بود و حقيقت صدق اصلى است كه فروع جملۀ اخلاق و احوال پسنديده از آن متفرّع و منشعب‌اند. چنانكه ابو جعفر خلدى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1810)رحمه اللّه از جنيد پرسيد كه ميان صدق و اخلاص هيچ فرق

1) -آنچه: خ.

2) -يعنى حيران و سرگردان مانده‌ايم. راستى مى‌جوييم و بدان راهى نداريم بر ما موافقت هوا و آرزوى نفس سبك و آسان و مخالفت هوا گران و دشوار است.

3) -نقطه: م. تحريفست.

4) -ظاهرا مراد ابو محمّد جعفر بن محمد بن نصير خلدى است كه جنيد از مشايخ وى بوده و بنوشتۀ ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 2 ص 265) روز يكشنبه نهم رمضان 348 هجرى درگذشته است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 345)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

هست. گفت بلى الصّدق اصل و هو الاوّل و الاخلاص فرع و هو تابع.

پس هرگاه كه نفسى بكمال صدق متخلّق گردد چنانكه ظاهر و باطن او با يكديگر متساوى شوند اسم صدّيقى بر او افتد و فروع اخلاق حسنه از وى منشعب گردد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1811)و اصول صفات ذميمه از او منتزع شود و صدق حديث در او پديد آيد و كذب و افترا و بهتان برخيزد و انصاف روى نمايد و دعوى متوارى شود و وفا بجاى اخلاف وعد بايستد و وفاق بجاى نفاق بنشيند، و غشّ به صفا و خيانت به امانت مبدّل گردد و حريّت ثابت شود و تكلّف برخيزد. و ميان صدق و تكلّف ازآن‌جهت منافات است كه تكلّف يا در قبول [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1812)بود به زيادتى تملّق و ثنا و اظهار محبّت زايد بر آنچه در دل باشد، يا در فعل به زيادتى تواضع و تحبّب و انفاق زايد بر قدر وسع، و اين معنى مباين صدق است.

و تكلّف در جميع احوال قولا و فعلا مذموم است، چنانكه در خبر است اللّهمّ اغفر للّذين يدعون لاموات امّتي و لا يتكلّفون الا انّى بريء من التّكلّف و صالحى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1813)أمّتي. وقتى بعضى از صحابه به زيارت سلمان رفتند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1814)سلمان نان جو و نمك پيش آورد يكى از ايشان گفت اگر با اين نمك سعتر بودى بهتر بودى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1815). سلمان حالى برخاست و مطهرۀ خود بيرون برد و به پاره‌يى سعتر گرو كرد و بياورد تا با نمك بخوردند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1816). چون فارغ شدند آنكه تمنّى سعتر كرده بود دست بدعا برداشت كه

1) -خ (و فروع اخلاق حسنه از وى منشعب گردد) ندارد.

2) -در همه نسخ (قبول) است و شايد صواب (قول) باشد بقرينۀ مقابله با (فعل) در جملۀ بعد. استعمال كلمۀ(قبول) در مقابل و معادل (فعل) نيز مطابق بعض اصطلاحات علمى صحيح است امّا موافق سبك و سياق كلام درست نمى‌نمايد و اللّه العالم.

3) -و صالحوا. خ. عطف است بر اسم (انّ) و چون بعد از استكمال خبر مى‌باشد رفع و نصب معطوف هر دو جائز امّا نصب افصح است بيت الفيّۀ ابن مالك را بخاطر بياورند: و جائز رفعك معطوفا على منصوب انّ بعد ان تستكملا

4) -سلمان فارسى از مشاهير صحابه و دانشمندان اسلام است. بنا بر اصحّ اقوال و مطابق روايتى كه از خود سلمان رسيده اصلش از شهرستان جى اصفهان بود. وفاتش بمدائن در ايّام خلافت عثمان ببعض اقوال در سنۀ 32 ه‍ اتفاق افتاد. بسيارى از مورّخان از جمله ابن جوزى در صفة الصفوة و ابن حجر در كتاب الاصابه شرح احوال و فضائل او را نوشته‌اند.

5) -گفت با اين نمك سعتر بودى بهتر بودى: م.

6) -بخورند: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 346)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الحمد للّه الّذى قنعنا بما رزقنا. سلمان گفت اگر تو قناعت داشتى مطهرۀ من بگرو نبودى. و در اين حال آنچه كرد و گفت از تقديم ما حضر و جواب قايل عين صدق و محض ترك تكلّف بود قولا و فعلا. و در حديث آمده است كه روزى جماعتى از اخوان به زيارت يونس عليه السّلام رفتند يونس نان پاره‌اى چند جوين و مشتى تره كه كشته بود بچيد و پيش آورد و گفت لو لا انّ اللّه تعالى لعن المتكلّفين لتكلّفت لكم. و گفته‌اند اذا قصدت للزّيارة فقدّم ما حضر و اذا استزرت فلا تبقي و لا تذر. و انس مالك روايت كند كه وقتى به وليمه‌اى از ولايم رسول عليه الصّلاة و السّلام حاضر شدم كه در آنجا نه گوشت بود و نه نان. پس معلوم شد كه تكلّف عين تخلّف است از حقيقت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1817)صدق و گفته‌اند التصوّف ترك التكلّف.

**فصل سوم در بذل و مواسات**

از جملۀ مكارم اخلاق يكى بذل است يعنى اعطاى چيز [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1818)و آن بر چند نوع است. اوّل آنك در مقابلۀ بذل ديگر افتد و آن را مكافات خير خوانند. دوم آنك بر سبيل ابتدا و افتتاح بود با توقّع مكافات و آن را متاجره خوانند، و اين هر دو قسم مرتبۀ عوام است. سوم آنك بر سبيل ابتدا بود بى‌توقّع مكافات و آن را ايثار خوانند و اين قسم مرتبۀ خواصّ است. چهارم آنك در مقابلۀ سيّئه بود و آن را احسان خوانند و اين قسم مرتبۀ اخصّ الخواصّ است.

و اهل ايثار چند طايفه‌اند. طايفه‌يى بمال ايثار كنند چنانك يوم بنى النّضير رسول صلى اللّه عليه و سلّم روى بانصار آورد و گفت اگر خواهيد كه با مهاجران در غنيمت مشارك باشيد اموال و ديار خود با ايشان مقاسمت كنيد و الاّ غنيمت خاصّ مهاجران را بود و اموال و ديار خاصّ شما را. انصار گفتند ما اموال و ديار را با ايشان مقاسمت كنيم و غنيمت خاصّ ايشان را مسلّم داريم و مشاركت در آن نجوييم.

1) -غير تخلّق است به حقيقت: خ

2) -خير: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 347)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آيت آمد كه وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1819)و طايفه‌يى بجاه ايثار كنند چنانك در حكايت آمده است كه وقتى يكى از مشايخ پيش والى زمان قبولى تمام داشت و گاه‌گاه بعضى از ارباب حاجات بجهت قضاى حوايج توصّل و توسّل بجاه او جستندى و او قضاى حاجت ايشان را پيش آن والى تردّدى كردى. عاقبت والى ملول شد و با خود عقد عزيمت بست كه من بعد سخن شيخ در باب شفاعت مسموع ندارد. شيخ بر عادت معهود روزى به شفاعت مستشفعى نزديك او رفت و مسموع نداشت. چون بازگشت در راه صاحب حاجتى ديگر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1820)پيش آمد و او را به شفاعت باز گردانيد و همچنان شفاعتش مقبول نداشت. تا چند نوبت مثل اين صورت مكرّر شد و والى در خشم رفت و گفت چندين نوبت آمدى و شفاعت مقبول نيفتاد و همچنان طريق شفاعت مسلوك مى‌دارى. شيخ جواب داد كه بر ما گفتن است و بر تو شنودن.

ما كار خود مى‌كنيم اگر تو خواهى كار خود مى‌كن و اگر خواهى نه. والى را اين سخن كارگر آمد و از آن حال پشيمان شد و جملۀ حاجات را كه مسموع نداشته بود قضا كرد. و در خبر است كه من واسى أخا له بمال او جاه او كلمة طيّبة حشر يوم القيامة مع النّبيّين و الصّدّيقين و الشّهداء. و طايفه‌يى بحيات ايثار كنند چنانكه مشهور است كه وقتى جمعى از منكران پيش خليفه تقبيح صورت حال متصوّفه كردند و ايشان را بكفر و زندقه منسوب گردانيدند و بغمز و سعايت به جايى رسانيدند كه خليفه بقتل ايشان اجازت داد و هر كه از ايشان معروف و مشهور بود الاّ جنيد رحمه اللّه كه بفقه و ديانت تميزى و شهرتى داشت همه را بجهت ضرب رقاب حاضر كردند. ابو الحسين نورى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1821)رحمه اللّه از ايشان در پيش آمد گفتند چرا در اين باب مبادرت جويى گفت اوثر على اخوانى بفضل حياة ساعة.

در حال اين خبر بدار الخلافه رسانيدند و قتل ايشان را در توقّف داشتند و خليفه را

1) -س حشر آيه 9 ج 28.

2) -م (ديگر) ندارد.

3) -ابو الحسين احمد بن محمّد نورى متوفّى 295 از اقران ابو القاسم جنيد بغدادى در حواشى سابق گذشت.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 348)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1822)معنى شگفت آمد و بخلاص ايشان فرمان داد. و طايفه‌يى بحظوظ اخروى ايثار كنند و دنيا را آن مقدار ننهند كه ايثار بدان محلّى دارد. چنانكه در حكايتست كه وقتى دو يار بودند كه ميان ايشان عقد خلّت و مصافات مؤكّد بود.

روزى بهم رسيدند و يكى از ايشان بر عادت معهود اظهار بشر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1823)و طلاقت و تازه‌رويى نكرد. آن يار ديگر بر او انكار نمود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1824)جواب داد كه اى برادر شنيدم كه رسول صلّى اللّه عليه و آله گفته است چون دو مسلمان به يكديگر رسند صد جزو رحمت بر ايشان نزول كند، نود جزو از آن مخصوص بود به يكى از ايشان كه تازه‌روى‌تر باشد و ده جزو به يكى كه تازه‌رويى كمتر دارد، بدين سبب خواستم كه تازه‌رويى تو زيادت باشد تا بيشتر رحمت ترا بود.

و آورده‌اند كه وقتى ميان حسن و حسين عليهما السّلام در سخنى نزاع افتاد و وحشتى پديد آمد. چون مهاجرت نمودند در حال آن وحشت برخاست و باطنها به صفاى خود بازگشت. با حسين گفتند صواب آنست كه تو مسابقت جويى و پيش حسن روى، چه او را بجهت كبر سنّ بر تو اين حق متوجّه است، حسين توقّف نمود تا حسن سبق [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1825)گرفت و پيش وى آمد. پس حسين گفت يا اخى ما تخلّفت عنك تكبّرا عليك و لكنّى سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم يقول اذا اهتجر رجلان فسبق احدهما الى الآخر مصلحا كان سابقا الى الجنّة فاحببت ان اوثرك بدرجات الجنّة. و يوسف بن حسين رازى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1826)رحمه اللّه گفته است من يرى لنفسه ملكا لا يصحّ منه الايثار لانّه يرى نفسه احقّ بالشّيء برؤية ملكه انّما الايثار ممّن يرى الاشياء كلّها للحقّ فمن وصل

1) -از اين معنى: خ.

2) -شكر: خ.

3) -كرد: خ.

4) -سبقت: خ.

5) -ابو يعقوب يوسف بن حسين رازى از علما و ادبا و مشايخ بزرك صوفيّه در رى و بلاد جبل بود و با ذو النون و ابو تراب نخشبى صحبت و با ابو سعيد خرّاز مرافقت داشت نزد امام احمد بن حنبل سماع حديث كرد و در سال 304 ه‍ درگذشت (رسالۀ قشيريه ص 22 صفة الصفوة ج 4 ص 85) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 349)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اليه فهو احقّ به فاذا وصل شىء من ذلك اليه يرى نفسه و يده فيه يد امانة يوصلها الى صاحبها و يؤدّيها اليه. و هيچ خلق آن نورانيّت ندارد كه سخا و ايثار، پس هيچ خلق چندان كدورت و ظلمت ندارد كه بخل. تا غايتى كه اگر شخصى بود مستجمع خصال ذميمه و سخاوتى در او موجود باشد نور صفت سخا ظلمت ديگر صفات ذميمۀ او را بپوشاند، و اگر همه خصال نيكو دارد و بخيل بود ظلمت بخل نور جملۀ صفات حميدۀ او را بپوشاند. و سلوك طريق تصوّف كسى را آسان دست دهد كه در غريزت او سخاوت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1827)منطوى بود و در لوح استعداد او آيت ايثار مسطور. و صوفى محقّق و عارف مدقّق كه قدم او در علم توحيد راسخ بود هر چند در عطائى كه واسطۀ آن دست او بود خود را در ميان نبيند و لكن در عطائى كه دستى ديگر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1828)واسطۀ آن بود بعد از مشاهدۀ مسبّب كه منعم مطلق است و شكر او واجب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1829)واسطه را نيز كه سبب آن باشد هم اثبات كند و از او منّت پذيرد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1830)و اثبات واسطه در صرف توحيد او قادح نبود، و در اين معنى بصدر رسالت صلّى اللّه عليه و سلّم اقتدا نمايد كه از ابو بكر رضى اللّه عنه در بذل مال منّت قبول كرد و گفت ما من النّاس احد امنّ علينا في صحبته و ذات يده من ابن ابى قحافة و لو كنت متّخذا خليلا لاتّخذت ابا بكر خليلا. و همچنين گفت ما نفعنى مال كمال ابى بكر.

1) -سخا: خ.

2) -دست ديگرى: م.

3) -م (واجب) ندارد.

4) -منّت دارد بدين: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 350)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل چهارم در قناعت**

و آن عبارتست از وقوف نفس بر حدّ قلّت و كفايت و قطع طمع از طلب كثرت و زيادت. و هر نفسى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1831)كه بدين صفت متّصف شد و بدين خلق متخلّق گشت خير دنيا و آخرت و گنج غنا و فراغت بدو مسلّم داشتند و راحت ابدى و عزّ سرمدى نصيبۀ او گردانيدند. در حديث آمده است به روايت جابر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1832)رضى اللّه عنه از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم كه القناعة مال لا ينفد و هم در خبر است ما قلّ و كفى خير ممّا كثر و الهى. و غنا كه عبارت از عدم احتياج است گوييا كسوتيست بر قد قناعت دوخته. چه احتياج از صاحب طاعت بسبب قصر طمع بر موجود و قطع نظر از معدوم صورت نبندد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1833).

اذا شئت ان تستقرض المال منفقا على شهوات النّفس في زمن العسر   
فسل نفسك الانفاق من كنز صبرها عليك و ارفاقا الى زمن اليسر   
فان فعلت كنت الغنى و ان ابت فكلّ منوع بعدها واسع العذر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1834)   
ذو النون مصرى گفته است من قنع استراح من اهل زمانه و استطال على اقرانه. و بشر بن حارث [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1835)گفته است لو لم يكن في القناعة الاّ التمتّع بالعزّ لكفي صاحبه [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1836)و در تفسير اين آيت كه فلنحيينّه حيوة طيّبة [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1837)گفته‌اند كه مراد از اين حيات طيّبه قناعت است. و چگونه قانع را حيات طيّبه نباشد و حال

1) -نفس: م

2) -ابو عبد اللّه جابر بن عبد اللّه بن عمرو بن حرام از صحابۀ معروفست وفاتش بضبط ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 1 ص 267) در سال هفتاد و هشت هجرى به مدينه واقع شد.

3) -از معدوم بيند: خ.

4) -اين اشعار در صفحۀ 249 گذشت.

5) -مقصود بشر بن حارث حافى است متولّد 150 متوفى 227 كه پيش از اين مذكور افتاد.

6) -لصاحبه: خ.

7) -س نحل آيه 99 ج 14.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 351)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آنكه منغّص عيش و مكدّر حيات جز طلب فضول و زوايد و [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1838)اهتمام بتحصيل آن نيست، و اين معنى از صاحب قناعت مسلوب است. و بحكم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1839)آنكه قناعت سبب نفاذ عيش است به‌آسانى، امير المؤمنين [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1840)على عليه السّلام آن را بسيف قاطع نسبت كرد كه القناعة سيف لا ينبو. و قناعت مقدّمۀ رضاست. هر كه قانع شد مستعدّ نزول حال رضا گشت. ابو سليمان دارانى گويد القناعة من الرّضا كما انّ الورع من الزهد. و در فضيلت قناعت همين خاصيّت كافى بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1841)كه شخص را از قيد طمع و ذلّ توقّع آزاد گرداند. چنانكه بنان حمال [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1842)گفته است العبد حر ما قنع و الحرّ عبد ما طمع. و ديگرى گفته است:

اطعت مطامعى فاستعبدتنى و لو انّي قنعت لعشت حرّا [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1843)   
و قناعت در امور دنيوى پسنديده است نه در امور اخروى چنانكه ابو بكر مراغى گفته است العاقل من دبّر امر الدّنيا بالقناعة و التّسويف و دبّر امر الآخرة بالحرص و التّعجيل.

**فصل پنجم در تواضع**

و آن عبارتست از وضع نفس خود با حق در مقام عبوديّت و با خلق در مقام انصاف. و وضع نفس با حق در مقام عبوديّت يا بانقياد اوامر و نواهى بود، يا بقبول تجلّيات صفات، يا با فناء [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1844)وجود در تجلّى ذات. و انقياد اوامر و نواهى در نفس تواضع متبديان است. و قبول تجلّيات صفات در قلب با فناء مشيّت خود در مشيّت

1) -م (و) ندارد.

2) -خ (و) ندارد.

3) -و امير المؤمنين: خ.

4) -كافى است: خ.

5) -ابو الحسن بنان بن محمّد حمّال اصلش از واسط و اقامتش در مصر از عرفا و مشايخ بزرگوار عهد خود بود كرامتها و خرق عادات بدو نسبت مى‌دادند. وفاتش بنوشتۀ قشيرى (رسالۀ قشيريّه ص 24) در مصر به سال 316 ه‍ اتفاق افتاد.

6) -يعنى اطاعت آرزوهاى خود كردم مرا بنده ساخت و اگر قانع بودمى آزاد زيستمى.

7) -به فناى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 352)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

حق تواضع متوسّطان. و قبول تجلّى ذات در روح بافناء وجود خود در وجود مطلق تواضع منتهيان. و امّا وضع نفس در مقام انصاف با خلق يا بقبول حق بود يا به رعايت حقوق يا بترك ترفّع و توقّع. و مراد از قبول حق آنست كه در مناظرات و محاورات هرگاه كه حق از طرف ديگرى مشاهده كند با او طريق مكابرت نسپرد، بلكه بوجه انصاف و تسليم پيش آيد. و هر چند در اين حال ظاهرا با خلق تواضع نمايد باطنا به حقيقت تواضع با حق نموده باشد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1845). و از اينجاست قول فضيل عياض [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1846)رحمه اللّه التّواضع ان تخضع للحقّ و تنقاد له و تقبله ممّن قاله و [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1847)تسمع منه.

و اشارت حديث صحيح كه انّ اللّه تعالى اوحى الىّ ان تواضعوا و لا يبغى بعضكم على بعض بدين معنى است. و مراد از رعايت حقوق آنك حقوق ايشان فرونگذارد بلكه بر حقوق خود مقدّم دارد چنانكه در خبر است كه انّ من رأس التّواضع ان تبدأ بالسّلام على من لقيت و تردّ على من سلّم عليك و ان ترضى بالدّون من المجلس و ان لا تحبّ المدحة و التّزكية و البرّ. و مراد از ترك ترفّع و توقّع آنك خود را با خلق در محلّى فوق مرتبه‌يى كه مستحقّ آنست نيارد بلكه توقّع رعايت حق مرتبۀ خود از ايشان هم ندارد. و حقيقت تواضع رعايت اعتدال است ميان كبر وضعت. و كبر عبارت است از تصوّر فوقيّت و ترفّع نفس از درجه‌يى كه مستحقّ آن باشد. وضعت عبارت از تضييع حقّ او وضعش در مرتبه‌يى كه دون حقّ او باشد. و اين رعايت بوقوف بر حدّ اعتدال مقامى به‌غايت عزيز الوجود است و تصوّر آن مزلّت اقدام. چه مادام تا در نفس از بقاياى وجود و صفات آن اثرى مانده باشد بطرف كبر مايل بود و قدر خود را وراى مرتبه‌يى داند كه مستحق آن باشد. لاجرم چون مشايخ طريقت اين علّت را در نفس پوشيده يافتند از بهر معالجت و اخراج آن از وى بيشتر اقوال ايشان در تواضع آنست كه

1) -تواضع نمودن با حق باشد: خ.

2) -فضيل بن عياض: خ.

3) -او: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 353)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بر معنى ضعت دلالت دارد. و اگر چنانكه در نفس جموح از حد اعتدال و جنوح بطرف كبر سرشته نبودى و محتاج تداوى نگشتى و به منزلت خود راضى شدى، مشايخ مريدان را بطرف ضعت ميل نفرمودندى. و بيشتر ارباب سلوك در مبادى ظهور سلطان حال از ارتوائى و امتلائى كه مولّد سكر بود خالى نباشند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1848)و نفوس ايشان بجهت استراق سمع در صفت كبر و اعجاب ظاهر گردد، و فرياد انا و لا غيرى و من مثلى و ليس كمثلى از نهادشان سر برزند. پس مبالغت نمودن مشايخ در تواضع تا غايتى كه بحدّ ضعت انجامد از بهر دفع اين علّت و رفع اين آفت است تا مگر بحدّ اعتدال نزديك شوند. و رعايت اين اعتدال به نسبت با شخص متواضع و تصوّر او در حقّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1849)خود تواند بود و الاّ به نسبت با خلق و تصوّر ايشان در حقّ او و خود بايد كه خلق را با خود و خود را با خلق در آن مرتبه فرود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1850)آورد كه تصوّر ايشانست تا خلق از او و او از خلق در آسايش بود. و از اينجاست قول شيخ الاسلام رحمه اللّه من ظفر بكنز التّواضع و الحكمة يقيم نفسه عند كلّ احد مقدارا يعلم انّه يقيمه و يقيم كلّ احد على ما عنده في نفسه و من رزق هذا فقد استراح و اراح و ما يعقلها الاّ العالمون. و تواضع عين عزّت است. چه عزّت صراطى است ممتدّ بر متن نار كبر و ضعت كه تواضع عبارت از آن است. و كبر و عزّت بر ديدۀ قاصر نظران ملتبس نمايد، و لكن ميان ايشان فرقى تمام است. وقتى يكى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1851)با حسن بصرى رحمه اللّه گفت ما اعظمك في نفسك گفت لست بعظيم و لكنّي عزيز. و كبر و عظمت خاصّ صفت حق است هر كه با او منازعت كند در آن شكسته شود، چنانكه در حديث است الكبرياء ردائي و العظمة ازارى فمن نازعنى واحدا منهما قصمته. از امير المؤمنين على عليه السّلام نقل است كه

1) -مولّد شكر بود خالى نباشد: خ.

2) -م (حق) ندارد.

3) -فرو: خ.

4) -كسى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 354)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

وقتى متكبّرى را گفت اوّلك نطفة مذرة و آخرك جيفة قذرة و انت فيما بين ذلك تحمل العذرة ففيما الكبر. و در اين معنى گفته‌اند.

كيف يزهو من رجيعه ابد الدّهر ضجيعه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1852)   
و بعضى گفته‌اند من عرف كوامن نفسه لم يطمع فى العلوّ و الشّرف و يسلك سبيل التّواضع فلا يخاصم من يذمّه و يشكر اللّه لمن يحمده.

و فضيل عياض [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1853)گفته است من رأى لنفسه قيمة فليس له فى التّواضع نصيب و تواضع با خلق چنان پسنديده بود كه خاص خداى را باشد. بدان معنى كه ايشان را مظاهر آثار قدرت و حكمت الهى بيند، نه از آن روى كه بديشان طمع و احتياج دارد و از سر منقصت و مسكنت پيش ايشان تذلّل نمايد. چه اين معنى را ضعت خوانند نه تواضع. در خبر است كه طوبى لمن تواضع من غير منقصة و ذلّ فى نفسه من غير مسكنة. و هم در خبر است كه من تواضع لغنيّ لاجل غناه فقد ذهب ثلثا دينه و در اين موضع فقرا را كبر بمعنى عدم التفات با اغنيا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1854)از تواضع بهتر چنانكه گفته‌اند ما احسن عطف الاغنياء على الفقراء و احسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء. و در خبر است اذا رأيتم المتواضعين من امّتي فتواضعوا لهم و اذا رأيتم المتكبّرين فتكبّروا عليهم. و تواضع نعمتى است كه بر آن هيچ‌كس حسد نبرد، همچنان‌كه كبر بلائى است كه هيچ‌كس بر صاحب آن رحمت نكند. چنانكه لقمان حكيم گفته است التّواضع نعمة لا يحسد عليها و الكبر محنة لا يرحم عليها و العزّ فى التّواضع فمن طلبه في الكبر لم يجده.

1) -يعنى چگونه تكبّر و خودپسندى كند كسى كه پليدى و عذره‌اش پيوسته همخوابه است

2) -فضيل بن عياض: خ.

3) -به اغنيا: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 355)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل ششم در حلم و مدارات**

حلم عبارت از كظم غيظ و احتمال اذيّت خلق خداى را نه از سر عجز. در خبر است كه من كظم غيظا و هو يستطيع ان ينفذه دعاه اللّه على رءوس الخلائق يوم القيامة حتّى يخيّره في ايّ الحوراء شاء [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1855). و همچنين در خبر است كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم روزى روى با اصحاب كرد و گفت أ يعجز احدكم ان يكون كابى ضمضم گفتند يا رسول ابو ضمضم چه كردى قال كان اذا اصبح قال اللّهمّ انّى تصدّقت اليوم بعرضي على من ظلمني فمن ضربنى فلا اضربه و من شتمنى فلا اشتمه و من ظلمني فلا اظلمه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1856). و نفس همواره از كسى كه برعكس مراد او بود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1857)منزعج گردد و طيش و نفور در او پديد آيد و خواهد كه بغيظ و غضب او را از خود دور گرداند و از آن جهت خون دل در ثوران آيد. پس اگر مغضوب عليه را فوق خود داند و بر وى امضاى غضب نتواند خون دل از ظاهر بشره روى بباطن نهد و در دل جمع گردد و حزن و غم از آن تولّد كند، و صفرت لون دليل آن باشد. و اگر او را تحت خود داند و تواند كه بر وى غضب براند، خون دل برجوشد و عروق و شرايين از آن منتفخ گردند و اثر حمرت بر روى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1858)پديد آيد و بضرب و شتم و امثال آن ظاهر شود. و اگر او را مقابل خود بيند خون دل متردّد گردد ميان انقباض و انبساط و از آن غلّ و غشّ تولّد كند. و امثال اين عوارض از نفس صوفى دور بود. چه صوفى صاحب يقين بنور توحيد جملۀ حوادث را از حق تعالى بيند و بدان راضى بود لاجرم باطن او از اثارت غضب ايمن باشد و حزن و غم

1) -يشاء: خ.

2) -هرگاه فعل شرط ماضى و جزاء شرط مضارع باشد در اعراب جزاء رفع و جزم هر دو جائز است امّا اگر فاء بر سر جزاء داخل شده باشد رفع آن واجب است. پس در لفظ حديث جواب شرط (من) را مرفوع بايد خواند مگر اينكه فعل نهى مراد باشد نه نفى. و در مورد نهى جزم فعل جزاء نه به ادات شرط بلكه بلاى نهى است.

3) -شود: خ.

4) -و از ان حمرت بر وى: م. يعنى و از آن جوشش خون.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 356)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و آمده است كه وقتى رسول صلّى اللّه عليه و سلّم به جماعتى از جوانان بگذشت كه سنگهاى گران از زمين برمى‌داشتند. پرسيد كه اين چيست، گفتند حجر الاشدّاء گفت الا اخبركم باشدّ من هذا رجل كان بينه و بين اخيه غضب فاتاه فغلب شيطانه و شيطان اخيه. و غضب و ممارات صفت شيطان است همچنانك حلم و مدارات صفت رحمان. در حديث آمده است كه رسول صلّى اللّه عليه و آله ابو هريره را گفت احتمل الاذى عمّن هو اكبر و اصغر منك فاذا فعلت ذلك باهى اللّه تعالى الملائكة بك. و سخن عيسى عليه السّلام است كه احتملوا من السّفيه واحدة كى تربو عشرة. و فضيل عياض رحمه اللّه گفته است مداراتك و ان كانت في مجاز الظّاهر مع غيرك فهي بتحقيق الباطن مع نفسك فانّ فيها مصلحة دينك و دنياك. و ميان مدارات و مداهنت ظاهر التباسى هست.

و امّا باطنا فرق آنست كه مداهنه احتمال اذيّت خلق است در امر دينى، و مدارات احتمال آنست در امور دنيوى. چنانكه سهل عبد اللّه تسترى گفته است المداراة هى الاحتمال في امر الدّنيا و المداهنة هى الاحتمال فى امر الدّين.

**فصل هفتم در عفو و احسان**

عفو آنست كه از بدى درگذارى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1859). و احسان آنك در مقابلۀ بدى نيكى بكار دارى. و از جملۀ مكارم اخلاق عفو و احسان است چنانك در خبر است انّ من مكارم الاخلاق ان تعفو عمّن ظلمك و تصل من قطعك و تعطى من حرمك و هم در خبر است ليس عبد يظلم بمظلمة يعفو عنها الاّ اعزّ اللّه نصره.

1) - درگذرى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 357)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و غلّ و غش از وى منتفى بود. و رسول صلّى اللّه عليه و سلّم از منشأ روح و راحت و حزن و همّ چنين خبر داد كه انّ اللّه تعالى جعل الرّوح و الرّاحة في الرّضا و اليقين و جعل اللهمّ و الحزن فى الشّكّ و السّخط. و چگونه غلّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1860)و غشّ در دل صوفى مجال يابد و مثار آن كه محبّت دنياست از وى منتفى بود، بل غضب او وقتى پديد آيد كه از هتك حرمات الهى چيزى مشاهده كند. چنانك موسى عليه السّلام با حضرت عزّت مناجات كرد كه الهى من اهلك گفت يا موسى هم المتحابّون فى الدين يعمرون مساجدى و يستغفرون بالاسحار و الّذين اذا ذكرت عندهم قدّسونى و سبّحوني و استقاموا على طريقة شريعتى و اوامرى و الّذين اذا استحلّت محارمى غضبوا. و اقوال و افعال صوفى همه موزون بود بميزان شرع، هرگز شتم و فحش از دهان وى بيرون نيايد، بلكه آن را عين حدث و خبث داند. ابن عباس رضى اللّه عنه گفته است الحدث حدثان حدث من فرجك و حدث من فيك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1861). و بعضى گفته‌اند لان اتوضّأ عن كلمة خبيثة احبّ الىّ من ان اتوضّأ من طعام طيّب. و غضب شعبه‌ايست از آتش دوزخ. هر كه در وى آتش غضب افروخته شود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1862). بنقد در عذاب معجّل بود. در حديث آمده است كه انّ الغضب جمرة من النّار أ لم تر الى حمرة عينيه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1863)و انتفاخ اوداجه فمن وجد ذلك فان كان قائما فليجلس و ان كان جالسا فليضطجع. و صاحب قوّت آنست كه در وقت غضب نفس [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1864)خود را از طيش و حركت نگاه دارد و خداى را ياد كند. مكتوب است در انجيل كه يا ابن آدم اذكرنى حين تغضب اذكرك حين اغضب و ارض بنصرتى لك فانّ نصرتى لك خير من نصرتك لنفسك

1) -از غل: خ.

2) -فمك: خ.

3) -شد: خ.

4) -جمرة عينه: خ.

5) -خ (نفس) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 358)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و صوفى را تخلّق بدين دو خلق از لوازم احوال است. چه حقيقت معنى توحيد كه رأس المال معاملت اوست با حق تعالى اقتضاى آن كند كه خلق را در هيچ حال بذات خود فاعل و مؤثّر نداند. بلكه ايشان را وسايط و روابط مشيّت و قدرت حق بيند.

و منشأ عفو حقيقى اين نظر است. چه كسى كه به خود فعلى و اثرى ندارد حوالت اساءت با او نكنند. و بعضى از متصوّفه چون وجود وسايط را سبب تخلّق به صفت عفو بينند بر ايشان منّت ننهند بلكه منّت پذيرند و در مقابلۀ آن احسان كنند.

چنانكه يوسف بن حسين [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1865)رحمه اللّه گويد وقتى با ذو النون رحمه اللّه گفتم با كه صحبت دارم گفت من اذا مرضت عادك و اذا اذنبت تاب لك و اين بيت انشاد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1866)كرد.

اذا مرضنا اتيناكم نعودكم و تذنبون فنأتيكم فنعتذر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1867)   
و چون در مقابلۀ ذنوب باعتذار قيام نمايند بطريق اولى معاذير ايشان بپذيرند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1868)و بذكر آن تشوير و تخجيل ايشان ننمايند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1869). و در اين معنى گفته‌اند.

اقبل معاذير من يأتيك معتذرا ان برّ عندك فيما قال او فجرا   
فقد اطاعك من ارضاك ظاهره و قد اجلّك من يعصيك مستترا [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1870)   
و از آن جهت كه افعال ايشان معلّل بغرضى نبود، در ازاى جفا وفا كنند و در مقابلۀ بدى نيكى. چنانكه در خبر است احسن الى من اساء اليك. و سفيان ثورى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1871)گويد الاحسان ان تحسن الى من اساء اليك فانّ الاحسان الى

1) -الحسين: م.

2) -انشا: خ.

3) -يعنى رفتار ما با شما چنانست كه هرگاه ما بيمار باشيم به عيادت و بازپرسى شما آييم و با اينكه شما گناه كنيد ما عذرخواه باشيم.

4) -بپذيرد: خ.

5) -ننمايد: خ.

6) -يعنى پوزش عذرخواهان بپذير خواه نزديك تو فرمانبردار و نيكوكار باشند و خواه نافرمان و تباه‌كار. كسى كه بظاهر ترا راضى و خشنود دارد اطاعت تو نموده و به دلخواه تو رفتار كرده و كسى كه پنهان از تو معصيت تو كند ترا بزرگوار شمرده است.

7) -ابو عبد اللّه سفيان بن سعيد بن مسروق ثورى از اكابر علما و محدّثان و زهّاد قرن دوم هجرى بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 359)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

المحسن متاجرة كنقد السّوق خذ شيئا و هات شيئا. و حذيفه روايت كند از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم كه و لا تكونوا امّعة تقولون ان احسن النّاس أحسنّا و ان ظلموا ظلمنا و لكن وطّنوا انفسكم ان احسن النّاس ان تحسنوا و ان أساءوا فلا تظلموا. و در خبر است ليس الواصل المكافى و لكنّ الواصل الّذى اذا قطعت رحمه و صلها.

**فصل هشتم در بشر و طلاقت وجه**

روايتست از خواجۀ كانيات عليه افضل الصّلوات كه كل معروف صدقة و انّ من المعروف ان تلقى اخاك بوجه طلق و ان تفرغ من دلوك في اناء اخيك از جمله مكارم اخلاق تازه‌رويى و بشاشت است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1872)و صوفى هميشه هشّاش و بشّاش بود.

چه بسبب دوام اكتحال بصيرت او به مطالعۀ جمال ازلى و ملاحظۀ كمال لم‌يزلى همواره امداد فيض قدسى بدل و جانش متّصل بود. و اثر نضارت وجدان در سيماى او ظاهر جماعتى كه اثر نضارت نعيم فرداى قيامت بر صفحات وجوه ايشان واضح و لايح بود كه تعرف في وجوههم نضرة النّعيم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1873)امروز اهل تصوّف‌اند كه آيت وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

7) بقيه از صفحۀ قبل بود و زمان جمعى از بزرگان تابعين راى درك و از محضر ايشان استفاضه كرد. در كتاب الاعلاق النّفيسة (ص 219 چاپ اروپا) كه از مؤلّفات مهمّ قرن سوم هجرى و از اقدم مآخذ موثّقۀ معتبره محسوب مى‌شود نام سفيان ثورى راى در جزو مشاهير رجال شيعه ثبت كرده است امّا جماعتى از مؤلّفان رجال و درايه مانند صاحب منتهى المقال و روضات الجنّات او راى داخل اصحاب يعنى شيعى مذهبان اثناعشريه نشمرده و بالجمله بعضى در قدح و بعضى در مدح وى مبالغه كرده و برخى او راى با ابو محمد سفيان بن عيينة بن ابى عمران هلالى كه معاصر سفيان بن سعيد ثورى بود و در 91 سالگى در ماه رجب 198 وفات يافت يكى شمرده‌اند. ولادت سفيان ثورى به سال 97 در ايّام سليمان بن عبد الملك و وفاتش به اصحّ اقوال در سال 161 ه‍ واقع شد و در ايام مهدى مدتى در بصره متوارى مى‌زيست. براى ترجمۀ احوالش رجوع شود بابن خلكان و صفة الصفوة و طرائق الحقائق.

1) -تازه‌رويى است و بشاشت وجه: خ

2) -س مطفّفين آيه 33 ج 30

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 360)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مُسْفِرَةٌ ضٰاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1874)گوييا در شان ايشان منزلست و نصّ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَةٌ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1875)پندارى وصف خاصّ ايشانست. نضارت وجوه ايشان اثرى است از آثار نظر عرفان، و هشاشت و بشاشت ايشان نورى از انوار وجدان.

و تخلّق بدين خلق با خاصّ و عام و اهل و نااهل بكار دارند. و از براى طلب سلامت و وقايت عرض، نه بجهت نفاق و ريا، با نفوس شريره تازه‌رويى هر چند نه از سر محبّت بود اظهار كنند. چنانك عايشه رضى اللّه عنها روايت كند كه وقتى مردى بدر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1876)خانه آمد و من در خدمت رسول صلّى اللّه عليه و سلّم نشسته بودم اجازت خواست كه در آيد رسول گفت بئس ابن العشيرة او [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1877)بئس اخو العشيرة. چون دستورى داد درآمد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1878)با وى به تازه‌رويى و نرم‌سخنى پيش آمد. من از آن تعجّب نمودم. چون بيرون رفت از آن حال بپرسيدم رسول صلوات اللّه عليه فرمود يا عائشة انّ من شرّ النّاس من اكرمه النّاس اتّقاء فحشه. و در اين معنى از امام شافعى رضى اللّه عنه اين ابيات نقل است.

لمّا عفوت و لم احقد على احد ارحت نفسي من همّ العداوات   
انّى احيّى عدوّى عند رؤيته لأدفع الشرّ عنّى بالتحيّات   
و اظهر البشر للإنسان ابغضه كأنّه قد حشى قلبى مودّات [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1879)

1) -س عبس آيه 37-38 ج 30

2) -س قيامت آيه 22-23 ج 29

3) -بر در خانه: خ

4) -لعلّ الترديد فى الرواية من الرّاوى.

5) -م (درآمد) ندارد

6) -يعنى چون عفو پيشه كردم و كينۀ كس بدل نگرفتم خويشتن را از هم عداوتها آسوده كردم. دشمن خود را چون ببينم تحيّت گزارم و بدين‌وسيله شرّ او از خود رفع نمايم. در ظاهر با كسى كه او را دوست ندارم تازه‌رويى نمايم چنانكه پندارى قلبم از مودّت او انباشته است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 361)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل نهم در مزاح و نزول با طباع**

ارباب عزايم كه اكثر اوقات و اغلب ساعات ايشان در عزيمت صرف و جدّ محض گذرد، گاه‌گاه از جهت ترويح قلوب بر سبيل احماض [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1880)نفوس را در مسارح رخص تسريح دهند، تا به مداعبت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1881)و مزاح و نزول با طباع از ملال و كلال برهند.

و رعايت اعتدال و محافظت قدر حاجت در آن خلقى شريف است. و درست نيايد الاّ از كسى كه در مقام حرّيّت متمكّن بود و از پايۀ طباع خلق ترقّى كرده، و اوقات مصلحت نزول با طباع و حدّ و قدر آن دانسته و رعايت توانسته. و اكثار آن همگنان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1882)را خصوصا اهل بدايات و مريدان را كه نفوس ايشان از بقاياى جنوح و جموح منسلخ نگشته باشد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1883)و قلوب بر دقايق صفات نفس وقوف نيافته به‌غايت مكروه است. و صوفيان را كه نفوس ايشان در تحت سياست علم مقهور شده باشد و سلس القياد گشته و بقاياى هوا از آن برخاسته، روا بود كه بجهت ترويح قلب خود يا تأليف قلوب ديگران در وقت خود بقدر حاجت از اوج عزيمت بحضيض رخصت نزول كنند و طريق مزاح و مداعبت با اصحاب يا اهل و ولد مسلوك دارند و در آن اقتدا نمايند بخلق [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1884)رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم با اصحاب و اهل و ولد.

امير المؤمنين على عليه السّلام فرموده [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1885)است كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم يسرّ الرّجل من اصحابه اذا كان مغموما بالمداعبة. و از عايشه رضى اللّه عنها پرسيدند كيف كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه اذا خلافى البيت گفت الين النّاس بسّاما ضحّاكا. و هم عايشه روايت كند كه رسول صلّى اللّه عليه و آله روزى در خانه با من گفت بيا تا در مشى و سعى با هم مسابقت نماييم، يك‌بار مسابقت نموديم

1) -احماض: شوخى و مزاح.

2) -مداعبت: مزاح و شوخى كردن.

3) -متمكنان: خ تحريفست.

4) -باشند: م.

5) -بتحلق: م.

6) -گفته: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 362)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و سبق من بردم. ديگر بار [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1886)مسابقت نموديم و رسول سبق يافت پس گفت هذه به تك [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1887)و همچنين وقتى عجوزه‌يى از رسول صلّى اللّه عليه و سلّم پرسيد كه فردا حال عجايز چگونه باشد گفت هيچ عجوزه در بهشت نرود [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1888)عجوزه دلتنگ شد. رسول گفت غم مخور كه فردا در بهشت عجايز را جوان گردانند و اين آيت بخواند كه إِنّٰا أَنْشَأْنٰاهُنَّ إِنْشٰاءً فَجَعَلْنٰاهُنَّ أَبْكٰاراً عُرُباً أَتْرٰاباً [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1889)عجوزه از اين سخن به‌غايت دلشاد [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1890)شد. و انس مالك رضى اللّه عنه گفته است وقتى رسول صلّى اللّه عليه و سلّم با من چنين خطاب كرد كه يا ذا الأذنين. و شخصى بوده است بدوى نام او زاهر [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1891)بن حرام گاه‌گاه پيش رسول صلّى اللّه عليه و سلّم آمدى و بهر وقت طرفه‌يى به هديّت آوردى. روزى رسول صلّى اللّه عليه و آله در بازار مدينه مى‌گذشت او را ديد كه متاعى مى‌فروخت از پس او در آمد و بازوهاى او بگرفت چون باز نگريست و رسول عليه الصّلاة و السّلام بديد دستهاى وى را [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1892)بوسه داد رسول صلّى اللّه عليه و سلّم گفت من يشترى هذا العبد. زاهر گفت اذن تجدنى كاسدا يا رسول اللّه.

رسول فرمود و لكنّك عند اللّه ربيح. و صهيب [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1893)روايت كند كه روزى پيش رسول صلّى اللّه عليه و سلّم رفتم و در يك چشم رمدى داشتم. رسول صلّى اللّه عليه و آله خرما مى‌خورد. مرا گفت تو نيز بخور چون پاره‌اى بخوردم گفت تأكل من التّمر و بك رمد گفتم يا رسول اللّه انا آكل بالجانب السّليم. رسول صلّى اللّه عليه و سلّم بخنديد.

1) -باره: خ.

2) -روايت مسابقۀ حضرت را با عايشه ابن جوزى هم در صفة الصفوة (ج 1 ص 68) نقل كرده است با اين تفاوت كه گويد در بعض اسفار اتّفاق افتاد.

3) -نزول نكند: خ.

4) -س واقعه آيه 34-35 ج 27

5) -شاد: م.

6) -خ: بتحريف (هرم) نوشته است. اين حكايت را ابن جوزى نيز نقل كرده است «عن انس انّ رجلا من اهل البادية كان اسمه زاهرا و كان يهدى للنبيّ الهديّة من البادية الخ صفة الصفوة ج 1 ص 68.»

7) -او را: ح.

8) -صهيب رومى: خ. صهيب بن سنان بن مالك از صحابۀ معروفست وفاتش در 70 سالگى در شوال 38 ه‍ واقع شد (صفة الصفوة ج 1 ص 169)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 363)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ادب صوفيان در مزاح آنست كه از جادّۀ صدق انحراف ننمايند تا بكذب مؤاخذ نشوند، چنانك در خبر است كه انّ اللّه تعالى لا يؤاخذ المزّاح الصّادق فى مزاحه، و هم در خبر است امّا انّى امزح و لا اقول الاّ حقّا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1894). و الفاظ موحش بكار ندارند و از غيبت و محاكات و هر چه بر سخافت عقل دلالت دارد اجتناب واجب دانند. و هرگاه كه مزاح و مداعبت مشتمل بر اين آداب بود مضرّ نباشد بلكه مفيد بود. چنانكه بعضى گفته‌اند المزح في الكلام كالملح في الطّعام. و اين فايده وقتى صورت بندد كه اعتدال و اقتصاد در آن رعايت كنند و الاّ ضرر و فساد از آن لازم آيد. چنانكه يكى از علما فرزند خود را تعليم كرده است كه اقتصد فى مزاحك فالافراط فيه يذهب بالبهاء [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1895)و يجرئ عليك السّفهاء و تركه يغيظ المؤانسين و يوحش المخالطين. و ديگرى گفته است المزاح مسلبة للبهاء مقطعة للاخاء. و بعضى در فرق در ميان مزاح و مداعبت گفته‌اند المداعبة ما لا يغضب جدّه و المزاح ما يغضب جدّه. و اعتدال در مزاح و مداعبت كسى را آسان دست دهد كه حال او ميان خوف و رجا و قبض و بسط متوسّط و معتدل بود.

**فصل دهم در تودد و تالف**

از جملۀ اخلاق كريمه و اوصاف شريفه يكى تودّد و تألّف است. هر چند در نهاد مردم اين خلق تمام‌تر خير و سعادت در او بيشتر. چنانك در خبر است المؤمن آلف مألوف و لا خير فيمن لا يألف و لا يؤلف. و وحدت و عزلت كه محمود است به نسبت با اشرار و ارذال [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1896)است، و الاّ تألف و صحبت با اخيار اشرف مطالب و اعزّ مآربست. چه هر صاحبى از مصحوب خود بطريق صحبت هر چه بر او

1) -جدّا: خ.

2) -يذهب البهاء: خ.

3) -اراذل: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 364)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

غالب بود از خير و شرّ اكتساب كند. پس اهل خير و صلاح بواسطۀ مخالطت و ممازجت نفوس و ارواح اوصاف [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1897)خير از يكديگر اكتساب كنند. و چگونه صحبت آدمى را كه اشرف و الطف موجودات است تعدّى و تأثير نباشد، و در جمادات و نباتات و حيوانات كه خسيس و كثيف‌اند مقارنت و صحبت را تأثير است. چنانك آب و هوا كه به مقارنت اراضى فاسده و جيف متعفّنه فاسد و متعفّن شوند و به مقارنت اراضى صالحه و رياحين طيّبه به كيفيّت صلاح و طيب متكيّف گردند. و چنانك نباتات و زروع كه به مجاورت و مقارنت عروق زايده فاسد شوند، و به تنقيه و تنحيۀ آن صلاحيّت يابند و چنانك حيوانات كه به مقارنت با يكديگر خوى يكديگر گيرند، گاه ذلول بصحبت شرود شرود گردد، و گاه شرود بصحبت ذلول ذلول شود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1898). و تأثير صحبت مردم در بعضى بمشاهده و معاينه از بيان مستغنى است، چه بطريق تجربه معلوم است كه دوام نظر بمحزون حزن نتيجه دهد و دوام نظر بمسرور سرور. و گفته‌اند لقاء الاخوان لقاح يعنى بواطن اهل صحبت باكتساب اوصاف از يكديگر متلقّح گردد و صورت وحدت نتيجه دهد. چه هر صحبت كه بناى آن بر محبّت ذاتى و تأليف الهى بود كه وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1899)به جايى رسد [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1900)در موافقت و عدم مخالفت و اكتساب اوصاف يكديگر كه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1901)كثرت به وحدت انجامد و تعدّد اشخاص در صورت وحدت بمثابت اعضاى يك شخص گردد. چنانك در خبر است كه الا انّ مثل المؤمنين [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1902)في توادّهم و تحابّهم و تراحمهم كمثل الجسد اذا اشتكى عضو منه تداعى سائره بالسّهر و الحمّى. و هم در خبر است المؤمن للمؤمن كالبنيان يشدّ بعضه بعضا و هر صحبت كه تخم آن محبّت ذاتى بود، ثمرۀ آن همه خير و صلاح باشد و ظلم از آن دور بود، و ليكن اين معنى در عزّت بمثابت كبريت احمر است. و اگر ممكن بودى

1) -خ (اوصاف) ندارد.

2) -گردد: خ.

3) -س انفال آيه 64 ج 10

4) -رسد كه: خ.

5) -خ (كه) ندارد.

6) -خ: اينجا (المؤمن) بصيغۀ مفرد نوشته و ضماير بعد را مفرد آورده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 365)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

كه خلق عالم همه بدين صفت متّصف گشتندى احتياج بتعديل معدّلى نيفتادى. و از اينجا گفته‌اند لو تحابّ النّاس و تعاطوا المحبّة لاستغنوا بها عن العدالة.

و ديگرى گفته است كه العدالة خليفة المحبّة. و چون جامع ميان اهل محبّت رابطۀ حقّ است، محبّت ايشان با يكديگر عين محبّت الهى بود و استيناسشان با هم محض استيناس با حق، بخلاف تودّد و تألّف اهل فساد و شرّ با يكديگر، چه جامع ميان ايشان رابطۀ طبع و هواست و نتيجۀ صحبتشان همه وحشت و خلاف اَلْأَخِلاّٰءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ اَلْمُتَّقِينَ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1903). و صحبت و تألّف صوفى با جنس خود بظاهر و باطن بود و با غير جنس بمجرّد ظاهر چنانك گفته‌اند الصّوفيّ مع غير الجنس كائن بائن و مع الجنس كائن معاين.

1) -س زخرف آيه 67 ج 25.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 366)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب نهم در بيان مقامات و در ان ده فصل است**

**فصل اول در توبت**

اساس جمله مقامات و مفتاح جميع خيرات و اصل همه منازلات و معاملات قلبى و قالبى توبتست. آلودگان الواث ذنوب را جز ذنوب مطهّر او پاك نگرداند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1904)و منغمسان بحر معاصى را جز سفينۀ او بساحل نجات نرساند. امير المؤمنين على عليه السّلام گفته است العجب ممّن يقنط و معه النّجاة پرسيدند كه و ما النّجاة گفت التّوبة و الاستغفار. و چون سبب خلاص نفس از مهالك ذنوب توبتست تقصير و تسويف در آن ظلم بود بر نفس خود وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1905).

و معنى توبت شرعا رجوعست از معصيت اله تعالى به اطاعت او [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1906). ابو يعقوب سوسى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1907)گفته است التّوبة من كلّ شىء ذمّه العلم الى ما مدحه العلم.

**[مقدّمات و مقارنات و اركان توبه]**

و حصول مقام توبت نصوح موقوفست بر تقدّم سه حال و مقارنت چهار مقام و مداخلت پنج ركن. اما احوال سه‌گانه كه بر وى متقدّم‌اند يكى تنبيه است دوم زجر سوم هدايت. امّا تنبيه حاليست كه در بدايت توبه بدل فرود آيد و او را

1) -ذنوب: در اوّل بضمّ ذال جمع ذنب بمعنى گناه و دوم بفتح بمعنى دلو پرآب است. -خ: ذنوب را جز توبت مطهّر و پاك نگرداند.

2) -س حجرات آيه 11 ج 26.

3) -خ (او) ندارد.

4) -ابو يعقوب يوسف بن حمدان سوسى از عرفاى معروف هم طبقۀ جنيد و ابو عمرو مكّى و از مشايخ ابو يعقوب اسحاق بن محمّد نهر جورى است متوفّى 330 ه‍. در رسالۀ قشيريه (ص 27) ضمن ترجمۀ ابو يعقوب نهرجورى از وى نام برده و در نفحات الانس نوشته است كه از قدماى مشايخ بود و در بصره مى‌زيست و در ابله چهار فرسنگى بصره وفات يافت.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 367)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از خواب غفلت برانگيزاند و به ضلالت طريق و غىّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1908)خود بينا گرداند. و اين حال را نيز تيقظ خوانند. و زجر حاليست كه او را از اقامت و سلوك بر ضلالت و غىّ ازعاج كند و بر طلب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1909)طريق مستقيم انگيزاند. و هدايت حاليست كه بر وجدان طريق مستقيم دلالت كند بر مثال مسافرى كه راه گم كرده بود و در بيراه خفته، ناگاه دليلى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1910)بر سر وى رسد و او را بيدار گرداند و از بيراه بقصد راه برخيزاند و با راه آرد.

و اما مقامات چهارگانه كه مقارن مقام توبه‌اند و معاون بر آن يكى رؤيت عيوب افعال است [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1911)دوم رعايت سوم محاسبت چهارم مراقبت. امّا رويت عيوب افعال آنست كه در هيچ فعل از افعال خود بنظر استحسان ننگرد بل كه آن را معيوب و ناتمام بيند. و چگونه معيوب نباشد افعال مبتديان و حال آنك از شوايب حظوظ خالى نباشد. ابو عبد اللّه سجزى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1912)گفته است من استحسن شيئا من احواله في حال ارادته فسدت عليه ارادته الاّ ان يرجع الى ابتدائه فيروض نفسه ثانيا و من لم يزن نفسه بميزان الصّدق فيما له و عليه لا يبلغ مبلغ الرّجال و ابو سليمان دارانى گويد ما استحسنت من نفسي عملا فاحتسبته. و امّا رعايت آنست كه پيوسته ظاهر و باطن خود را از قصد مخالفت و ميل بدان محافظت و حراست نمايد. چه همچنانك معصيت ذنب ظاهر است، تلذّذ از تذكار آن بعد از ترك ذنب باطن است. پس بايد كه پيوسته رعايت ظاهر و باطن كند و در ازالت تلذّذ از تذكار ذنب متروك سعى نمايد. و اگر بكلّى زائل نشود بايد كه انكار آن در دل دارد، چه انكار در اين موضع در كفّارت ذنب مؤثّر بود. از سهل عبد اللّه پرسيدند كه چه گويى در حقّ كسى كه از چيزى توبت كند و بعد از آن چون ياد آن چيز در دل

1) -غىّ: گمراهى. خ: بتحريف (نفى) .

2) -خ (طلب) ندارد.

3) -دليل: خ.

4) -در افعال است: خ.

5) -سنجرى: خ. از بزرگان مشايخ صوفيّۀ خراسان بود و بنوشتۀ خزينة الاصفياء (ج 2 ص 149) در سنۀ 255 ه‍ درگذشت؟ .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 368)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

او بگذرد يا آن را ببيند يا ذكر آن بشنود حلاوت آن بيابد، گفت الحلاوة طبع البشريّة و لا بدّ من الطّبع و ليس له حيلة الاّ ان يرفع قلبه الى مولاه بالشّكوى و ينكره بقلبه و يلزم نفسه الانكار و لا يفارقه و يدعو اللّه تعالى ان ينسيه ذلك و يشغله بغيره من ذكره و طاعته و ان غفل عن الانكار طرفة عين اخاف عليه ان لا يسلم و يعمل الحلاوة في قلبه و لكن مع وجدان الحلاوة يلزم قلبه الانكار و يحزن فانّه لا يضرّه. و امّا محاسبه آنست كه پيوسته متفقّد و متفحّص افعال و احوال نفس خود بود و موافقات و مخالفات را كه روز بروز بل ساعت به ساعت از او صادر مى‌شود حصر و احصا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1913)مى‌كند و به زيادتى و نقصان آن بر كيفيّت حال خود واقف مى‌شود. نقل است [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1914)از عمر رضى اللّه عنه كه گفته است (حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا و تزيّنوا للعرض الاكبر على اللّه يومئذ تعرضون لا يخفى منكم خافية) [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1915). و مراقبه آنست كه در جميع حركات و سكنات ظاهر و خطرات و نيّات باطن حق تعالى را [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1916)بر خود رقيب و مطّلع بيند تا همچنانك در ظاهر از افعال معاصى بر حذر بود و شرم دارد، در باطن از خطرات مذمومه محترز بود و شرم دارد، و ظاهر و باطن او در توبت مستقيم شود و بر مقصود از اشارت أَ فَمَنْ هُوَ قٰائِمٌ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1917)عمل كرده باشد.

**[اركان توبه]**

و امّا اركان پنجگانه كه بناء توبت بر آنست و تحقيقش بدان، يكى اداء فرائض است دوم قضاء ما فات سوم طلب حلال چهارم ردّ مظالم پنجم مجاهدت و مخالفت با نفس

1) -احصار: خ. متن صحيح است.

2) -و نقل است: خ.

3) -اين حديث مطابق بعض روايات فريقين از احاديث نبويّه است.

4) -حق را سبحانه: خ.

5) -س رعديه 33 ج 13.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 369)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

امّا اداء فرائض آنست كه هر فرضى كه بر او متوجّه مى‌شود از مأمورات و منهيّات شرعى در اوقات و ساعات متجدّده بدان قيام مى‌نمايد. و امّا قضاء ما فات آنك هر چه از وى فوت شده باشد در زمان ماضى آن را قضا كند. و امّا طلب حلال تصفيۀ مطعم و مشرب و ملبس است از شوايب حرمت و شبهت، چه تصفيۀ آن در تصفيۀ باطن اثرى عظيم دارد و شريعت بر التزام آن الزام فرموده است كه طلب الحلال فريضة بعد الفريضة. و امّا رد مظالم ابراء ذمّت است از حقوق ديگران و جبر كسر ظلم و تعدّى بتدارك و تلافى. پس اگر مظلمه از قبيل اموال بود باز گرداند، و اگر از قبيل جنايات بود مانند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1918)قتلى يا جرحى يا ضربى يا شتمى يا غيبتى يا نميمتى بقصاص يا ديت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1919)يا استخلاص، ذمّت خود را از آن برى گرداند. و امّا مجاهدت و مخالفت با نفس، رياضت دادن اوست بفطام از مألوفات و قمع از شهوات تا بر ترك لذّات طبيعى معتاد و متجرّد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1920)گردد و بتذكار مألوفات محرّمه كه بظاهر از آن منتهى و منزجر باشد و توبت كرده، متلذّذ نگردد و باطن و ظاهر او در توبت مستقيم شود و بر اداء مأمورات و ترك منهيّات صابر و راضى گردد.

و نتايج توبت چهار چيزند، محبّت الهى إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1921)، و تمحيص ذنوب التّائب من الذنب كمن لا ذنب له، و تبديل سيّئات بحسنات فَأُوْلٰئِكَ يُبَدِّلُ اَللّٰهُ سَيِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1922)، و اختصاص به دعوت حملۀ عرش فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تٰابُوا [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1923).

و علامت توبت دو چيز است، ندم بر فايت، و تعجيل تدارك آن چنانك در خبر است الذّنوب عند اللّه استصغار الذّنوب و تأخير التّوبة. و شبلى گفته

1) -خ (مانند) ندارد.

2) -بقصاص ديت: كلمۀ(يا) سقط شده است.

3) -گويند تجرّد للامراى تفرّغ له و جدّ فيه. در نسخۀ(م) ، متحرّد بحاء مهمله نوشته و در صورت صحّت بمعنى ممتنع و منزجر است مأخوذ از (حرد) بمعنى زجر و منع.

4) -س بقره آيه 222 ج 2.

5) -س فرقان آيه 71 ج 19

6) -س مؤمن آيه 7 ج 24.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 370)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

است تأخير التّوبة من اعظم المعاصى لانّه اذا قال المذنب اتوب الى سنة معناه انّى اعصي اللّه الى سنّة.

**[درجات توبه]**

و آنچه در پيش بدان اشارتى رفت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1924)كه توبت رجوع است از معصيت به اطاعت مجملى است كه تفصيل [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1925)آن درجات دارد. درجۀ اوّل توبت عمّال و آن رجوع است از اعمال فاسده با اعمال صالحه. درجه دوم زهّاد و آن رجوع است از رغبت اندرون بدنيا با بى‌رغبتى از آن. درجۀ سوم توبت اهل حضور و آن رجوع است از غفلت با حضور. درجۀ چهارم توبت متخلّقان [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1926)و آن رجوع است از اخلاق سيّئه با اخلاق حسنه. درجۀ پنجم توبت عارفان و آن رجوع است از رؤيت حسنات خود با حقّ.

اهل معرفت هرگاه كه حسنه‌يى به خود اضافت كنند، از آن توبت واجب دانند و از فعل خود بفعل حقّ باز گردند، و از اينجاست قول رويم التّوبة ان تتوب من التّوبة يعنى اگر توبت را كه حسنه‌ايست از خودبينى از آن توبت توبت كنى و با توبت حقّ گردى و توبت خود را از [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1927)اثر توبت او بينى ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1928)درجۀ ششم توبت موحّدان و آن رجوع است از ما سواى حق [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1929)با حق چنانك ابو الحسين نورى گفته است التّوبة ان تتوب عن كلّ شىء سوى اللّه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1930)اهل توحيد هرگاه كه نظر بغير كنند آن را گناه دانند و از آن توبت واجب شمرند و در ضمن اين [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1931)نظر فناء وجود خود لازم بينند.

فقلت و ما اذ نبت قالت مجيبة وجودك ذنب لا يقاس به ذنب [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1932)

1) -در پيش اشارت بدان رفت: خ.

2) -در تفصيل: خ.

3) -متحلّقان: م.

4) -خ (از) ندارد.

5) -س توبه آيه 119 ج 11.

6) -ما سوى الحق: خ.

7) -ان تتوب من سوى الحق: خ.

8) -آن: خ.

9) -يعنى گفتم گناه نكرده‌ام (يا چه گناه كرده‌ام؟) به پاسخ گفت كه هستى تو خود گناهى است كه هيچ گناه در سنجش با آن برابر نباشد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 371)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در اين مقام كه وجود تائب محو و فراموش گردد ذنوب او كه تابع وجود است چگونه باقى ماند. جنيد گفته است وقتى در پيش سرى رفتم و او را متغيّر يافتم، سبب آن پرسيدم، گفت امروز جوانى در آمد و پرسيد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1933)كه ما التّوبة گفتم التّوبة ان لا تنسى ذنبك جوان گفت نه چنين است، گفتم پس چيست گفت التّوبة ان تنسى ذنبك، جنيد گفت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1934)الامر عندى ما قاله الشّابّ پرسيد كه چرا، گفتم لانّ ذكر الجفاء حال الصّفاء جفاء. و انابت درجه‌يى از درجات توبت است فوق درجۀ اوّل [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1935). ابراهيم ادهم گفته است اذا صدق العبد في توبته صار منيبا لانّ الانابة ثاني درجة التّوبة. و ابو سعيد قرشى گفته است المنيب الرّاجع عن كلّ شىء يشغله عن اللّه الى اللّه. و بعضى گفته‌اند الانابة الرجوع منه اليه لا من شىء غيره فمن رجع من غيره اليه ضيّع احد طرفي الانابة. و شيخ الاسلام گويد المنيب من لم يكن له مرجع سواه فيرجع اليه من رجوعه ثمّ يرجع من رجوع رجوعه فيبقى شبحا لا وصف له قائما بين يدي الحقّ مستغرقا فى عين الجمع. و انابت بدين تفسير عبارت بود از درجۀ علياء توبت.

**فصل دوم در ورع**

بدانك اصل دين و قاعدۀ اسلام ورع است چنانك در خبرست ملاك دينكم الورع. و ورع در اصل توقّى نفس بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1936)از وقوع در مناهى چنانك در خبرست حكاية عن اللّه تعالى ادّ ما افترضت عليك تكن من اعبد النّاس و انته عمّا

1) -گفت: م.

2) -در عبارت التفات است بجاى (من گفتم) .

3) -اولى: م.

4) -نفس است: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 372)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نهيتك تكن من اورع النّاس و اقنع بما رزقتك تكن من اغنى النّاس.

و ورع از آن جهت دوم مقام توبت است كه وقايت نفس از وقوع در منهىّ بعد از ترك آن بى‌تقدّم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1937)توبت متصوّر نگردد. و اگر تورّع از منهىّ قبل الوقوع فيه تقدير كنيم شكّ نيست كه اين مقام فوق مقام توبت است از آن منهىّ لانّ الصّحيح خير من المنجبر. و بعضى از براى احتياط گفته‌اند ورع ترك شبهات و فضول است قولا و فعلا و ظاهرا و باطنا اگر چه ظاهر شرع در آن رخصت داده است چنانك ابو بكر شبلى گفته است الورع ثلاثة ورع باللّسان و هو السّكوت عمّا لا يعنى و ترك الفضول و ورع بالاركان و هو ترك الشّبهات و مجانبة ما يريدك الى ما لا يريبك و ورع بالجنان و هو ترك الهمّة الدانية و الضّمائر الرديّة. پس تورّع از منهىّ درست نيايد الاّ بترك شبهت من حام حول الحمى يوشك ان يقع [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1938)فيه. و بعضى در اين احتياط مبالغت زيادت كرده‌اند و گفته كه ورع ترك كلّ است، چه شايد كه ظاهرا وجه شبهت در چيزى ننمايد و مع ذلك مختلط و ممتزج بود، پس حذر و احتراز از آن يقينا بترك كلّ محقّق شود انّ السّلامة من سلمى و جارتها ان لا تحلّ على حال بواديها [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1939)  
و از اينجاست قول جنيد الورع ترك الكلّ فانّ الامور ممتزجة. و بعضى از مشايخ بتعليم و تعريف الهى نه بعلم ظاهر، وجه حلّ و حرمت اشياء دانسته‌اند، چنانك نقل است از حارث بن اسد المحاسبى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1940)كه بر طرف انگشت وسطاى او رگى

1) -كه وقايت نفس است از وقوع در منهى بعد از ترك آن پس بى‌تقدّم: خ.

2) -يوقع: خ.

3) -يعنى همانا سلامت از سلمى و همسايگانش باين است كه به هيچ حال در وادى او فرود نيايى و گرد منزلگاه وى نگردى.

4) -ابو عبد اللّه حارث بن اسد محاسبى از مشاهير محدّثان و عرفاى قرن سوم هجرى است. اصلش از بصره بود و وفاتش در بغداد به سال 243 ه‍ واقع شد. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بابن خلكان و صفة الصفوة و رساله قشيريّه.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 373)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بودى كه چون دست بطعام شبهت دراز كردى آن رگ برجستى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1941)و بدان تعريف حرمت طعام بدانستى و نخوردى. و سهل عبد اللّه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1942)گويد الورع اوّل الزّهد و الزّهد اوّل التّوكّل و التّوكّل اوّل القناعة و القناعة اوّل الرّضاء. و ابراهيم خواص گويد الورع دليل الخوف و الخوف دليل المعرفة و المعرفة دليل القربة. و همچنانك در مقام توبت بحسب تفاوت اقدام رجال اثبات درجات بعضها فوق بعض كرده شد، در مقام ورع و ديگر مقامات همين قياس مى‌بايد كرد، چه در هر مقام بحسب غلبۀ حال هر طايفه‌يى را قدمگاهى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1943)ديگرست. و از اينجاست قول شبلى الورع ان تتورّع ان يتشبّث [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1944)قلبك عن اللّه طرفة عين.

**فصل سوم در زهد**

بدانك زهد از جمله مقامات سنيّه و مراتب عليّه است چنانك در خبرست من اعطى الزّهد في الدّنيا فقد اوتى خيرا كثيرا. و مراد از زهد صرف رغبت است از متاع دنيا و اعراض قلب از اعراض آن. و مقام زهد ثالث مقام توبت و ورع است، چه سالك طريق حقّ، اوّل نفس خود را به مقمعۀ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1945)توبت نصوح از تورّط و انهماك در مناهى و ملاهى قلع و منع كند و مجال حظوظ و شهوات بر او تنگ گرداند، پس آنگاه به مصقلۀ ورع و تقوى آينۀ دل را از زنگ هوا و طبع طبع روشن و صافى گرداند تا صورت حقيقت دنيا و آخرت كما هى در او بنمايد، پس دنيا را بر صورت قبح و فنا مشاهده كند و از وى اعراض نمايد و آخرت را بر صورت حسن و بقا مطالعه كند و در وى راغب گردد و حقيقت زهد محقّق شود [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1946). و هر چند به نسبت با منتهيان صورت ترك و تجرّد لازم حقيقت زهد نيست و ليكن به نسبت با مبتديان چون صورت ترك و تجرّد از لوازم و امارات زهد است، بيشتر اقوال مشايخ در تعريف

1) -برخاستى: خ.

2) -سهل بن عبد اللّه: خ. يعنى سهل بن عبد اللّه تسترى،

3) -قدمگاه: خ.

4) -يتشتت: خ.

5) -مقمعه: بكسر ميم اوّل و فتح ميم دوم عمود آهنين.

6) -نشود: خ غلط است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 374)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

زهد از جهت تمييز مدّعيان از صادقان مشتمل است بر وجوب ترك املاك و حظوظ چون قول جنيد الزّهد خلوّ الايدى عن الاملاك و القلوب عن التّتبّع، و قول سرى سقطى الزّهد ترك حظوظ النّفس من جميع ما في الدّنيا، و اين زهد عوام است در درجۀ اولى. و زهد خواصّ در درجۀ ثانيه زهد در زهد است، و معنى آن صرف رغبت است از حصول زهد كه مستند آن رغبت و اختيار بنده و تطلّع نفس اوست بحظوظ اخروى، و اين معنى بفناء ارادت و اختيار خود در ارادت و اختيار حق درست آيد. و زهد اخصّ خواصّ در درجۀ ثالثه زهد باللّه است و آن زهد است در دنيا باختيار حق بعد از فناء اختيار خود، و اين زهد مخصوص است به انبيا و خواصّ اوليا. و بعضى گفته‌اند زهد در زهد عدم مبالاتست بزهد از جهت استحقار دنيا.

و بدانك زهد نتيجۀ حكمت و منتج علم و هدى است [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1947)چنانك در خبرست اذا رأيتم الرّجل قد اوتى زهدا في الدّنيا و منطقا فاقربوا منه فانّه يلقّى الحكمة و در ازاء زهد، رغبت در دنيا نتيجۀ جهالت و منتج كورى دل است چنانك در خبرست من رغب في الدّنيا و طال امله فيها اعطاه اللّه تعالى علما بغير تعلّم و هدى بغير هداية.

و زهد نتيجۀ حكمت از آن جهت است كه حكيم كسى را گويند كه بناى كارها بر اساس محكم نهد، و شكّ نيست كه زاهد بجهت اعراض از دنياى فانى و رغبت در آخرت باقى بناى كار خود بر قاعدۀ محكم نهاده است. و در خبرست انّما [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1948)الحكيم هو الزّاهد في الدّنيا. و همچنين در خبرست من زهد في الدّنيا اسكن اللّه الحكمة قلبه و انطق بها لسانه. و سخن لقمان حكيم است الحكمة النّافعة ما تنسيك الدّنيا و تذكّرك الآخرة.

1) -هدايت است: خ.

2) -انّ: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 375)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و قول شبلى الزّهد غفلة لانّ الدّنيا لا شىء و الزّهد في لا شىء غفلة [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1949)و همچنين قول او لا زهد في الحقيقة لانّه امّا ان يزهد فيما ليس له فليس ذلك بزهد او يزهد فيما هو له فكيف يزهد فيه و هو معه و عنده فليس الاّ صلف النّفس و مواساة [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1950)به حقيقت نه انكار مقام زهد و فضيلت آن و رفع قاعدۀ اجتهاد است و لكن مراد و مقصود او از تحقير قدر زهد و تصغير در نظر زهّاد، دفع آفت عجب و اغترار است تا باعتداد و تعظيم آن مغرور نشوند، و الاّ فضيلت مقام زهد از بيان مستغنى است چنانك گفته‌اند من سمّي باسم الزّهد فى الدّنيا فقد سمّي بالف اسم محمود و من سمّى باسم الرّغبة فى الدّنيا فقد سمّى بالف اسمّ مذموم [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1951).

**فصل چهارم در فقر**

سالك راه حقيقت بمقام فقر كه عبارتست از عدم تملّك اسباب نرسد الاّ بعد از عبور بر مقام [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1952)زهد چه اوّل تا رغبت او از دنيا منصرف نگردد عدم تملّك از او درست نيايد. و اسم فقر بر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1953)كسى كه رغبت دارد بدنيا اگر چه هيچ ملك ندارد عاريّت و مجاز بود، چه فقر را اسمى است و رسمى و حقيقتى، اسمش عدم تملّك با وجود رغبت و رسمش عدم تملّك با وجود زهد، و حقيقتش عدم امكان تملّك، چه اهل حقيقت بواسطۀ آنك جمله اشيا را در تصرّف و ملكيّت مالك الملك بينند امكان حوالت مالكيّت با غير روا ندارند و فقر ايشان صفتى ذاتى بود كه بوجود اسباب و عدم آن متغيّر نشود. اگر تقديرا مملكت عالم جمله در حوزۀ تصرّف ايشان آيد همچنان

1) -روايت اين جمله از شبلى در كتاب اللمع است (باب مقام الزّهد ص 47) . -در كلمۀ(لا شىء) ممكن است كه حكم لاء معدوله جارى كنند و آن را در حكم بسيط معرب قرار دهند و بمقتضى عامل با اعراب بخوانند.

2) -خ (مواساة) ندارد.

3) -در كتاب اللمع (ص 46 چاپ اروپا) نيز نقل شده است.

4) -بمقام: خ.

5) -از: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 376)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خود را از تملّك آن برى دانند. و مترسّمان كه از حقيقت فقر اثرى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1954)و نشانى نيافته‌اند و معنى آن در ذات ايشان متجوهر نگشته، صفت فقرشان امرى عارضى بود لاجرم بحدوث اسباب متغيّر شود و خود را متملّك آن بينند. و اين طايفه جهت اعتداد به فضيلت فقر و طلب ثواب اخروى حذر از صورت غنا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1955)و تملّك بيش از آن كنند كه اهل غنا از صورت فقر. و اهل معنى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1956)در فضيلت فقر بر غنا و غنا بر فقر سخن رانده‌اند، و مذهب صحيح آنست كه به نسبت با مبتديان و متوسّطان فقر از غنا فاضل‌تر و به نسبت با منتهيان هر دو متساوى‌اند، چه صورت غنا معنى فقر [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1957)و حقيقت آن از ايشان سلب نتواند كرد چنانك عبد اللّه ابن جلا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1958)گفته است الفقر ان لا يكون لك فاذا كان لا يكون لك [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1959). و هر چند صورت فقر و غنا او را يكسان بود صورت بذل و ايثار صورت غنا بر او باقى نگذارد [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1960)چنانك نورى گويد نعت

1) -خ (اثرى) ندارد.

2) -غناء بفتح اوّل و مدّ آخر مرادف (غنى) بكسر و قصر بمعنى توانگرى و يسار است و در املاى فارسى مطابق مرسوم همزۀ مدّى را در كتابت حذف كنند نظير (صحرا) و (ابتلا) و (هوا) مفرد اهويه نه مفردا اهواء كه اصلا مقصور است. در متن هم بفتح غين توان خواند به قاعده‌يى كه گفتيم و هم ممكن است بكسر غين خواند كه در اصل مقصور باشد باين قاعده كه در كتب قديم فارسى غالبا الف مقصورۀ عربى را بصورت الف كشيده نويسند.

3) -اهل تصوّف: خ.

4) -معنى فقر بحسب تركيب مفعول و از متعلّقات جملۀ مسند است. يعنى ظاهر توانگرى حقيقت فقر را از منتهيان سلب نكند.

5) -در همه نسخ عبد اللّه بن جلا است يعنى ابو عبد اللّه احمد بن يحيى جلاء از مشايخ بزرگ شام كه اصلش از بغداد بود و در رمله و دمشق اقامت گزيد و از اصحاب ابو تراب نحشبى و ذو النّون مصرى و ابو عبيد بسرى و پدرش يحيى جلاء بود و بضبط ابن جوزى روز شنبۀ دوازدهم ماه رجب سال 306 سيصد و شش درگذشت. پدرش يحيى ملقب به جلاء (ظاهرا بتشديد لام) هم از عرفا و دانشمندان زمان خود بود در وجه تسميۀ او ابن جوزى در صفة الصفوة (ص 232 ج 2) مى‌نويسد قال محمد بن الحسين بن الحسن سمعت ابا عبد اللّه بن الجلاء يقول قلت لذى النون لم سمّى ابى الجلاء أ كان يصنع صنعة قال لا نحن سميّناه الجلاء كان اذا تكلم علينا جلا قلوبنا.

6) -در رسالۀ قشيريّه (ص 124) از ابن جلاء روايت مى‌كند كه در معنى حقيقت فقر گفت: اذا كان له فليس له و اذا لم يكن له فهو له.

7) -يعنى عارف كامل چون صفت بذل و ايثار دارد مال و ثروت براى او باقى نمى‌ماند پس فقر و غناى او يكسان خواهد بود.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 377)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الفقير السّكون عند العدم و البذل عند الوجود. و ديگرى گفتست و الاضطراب عند الوجود. و از سهل عبد اللّه پرسيدند كه فقير صادق كدام بود، گفت الّذى لا يسأل و لا يردّ و لا يحبس. و چگونه حبس كند چيزى كه بحق از او مستغنى است، چه فاقۀ فقير جز بحق نباشد. ابو على رودبارى گفته است كه وقتى ابو بكر زقاق [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1961)از من پرسيد كه يا با عليّ لم ترك الفقراء اخذ البلغة فى وقت الحاجة، گفتم لانّهم مستغنون بالمعطى عن العطايا. گفت چنين است و ليكن مرا معنى ديگر روى نموده است، گفتم بيار كه چيست، گفت لانّهم قوم لا ينفعهم الوجود اذ اللّه فاقتهم و لا يضرّهم الفاقة اذ اللّه وجودهم. و ابو بكر كتانى گويد اذا صحّ الافتقار الى اللّه صحّ الغناء باللّه لانّهما حالان لا يتمّ احدهما الاّ بالآخر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1962). و يحيى بن معاذ گويد الفقر ان لا تستغنى الاّ باللّه و رسمه عدم الاسباب كلّها. و از شبلى پرسيدند كه حقيقت فقر چيست گفت ان لا تستغنى بشيء دون الحقّ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1963).

و فقراء محقّق چند طايفه‌اند. طايفه‌يى آنك دنيا و اسباب آن را هيچ ملك نبينند اگرچه در تصرّف ايشان بود، و هر چه بدست ايشان آيد ايثار كنند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1964)و بر آن توقّع عوضى در دنيا و آخرت ندارند. و طايفه‌يى آنك با اين وصف اعمال و طاعات

1) -ابو بكر احمد بن نصر زقّاق از عرفا و مشايخ قرن سوم هجرى است از اقران جنيد بغدادى كه در مصر مى‌زيست (رساله قشيريّه ص 21) . كلمۀ زقّاق بزاء نقطه‌دار و قاف مشدّد بوزن دقّاق و ورّاق معروفست. يك نفر ديگر هم از مشايخ صوفيّۀ قرن سوم از معاصران جنيد و ابو الحسين نورى داريم كه نامش محمّد بن عبد اللّه بوده و در صفة الصفوة (ج 2 ص 234) در جزو مشايخ بغداد تحت عنوان ابو بكر زقّاق براء بى‌نقطه ترجمۀ حالش نوشته شده است

2) -در رسالۀ قشيريّه (ص 123) اين معنى را با اندك تفاوتى در عبارت از جنيد روايت كرده است

3) -در رسالۀ قشيريّه (ص 124) : دون اللّه عزّ و جلّ.

4) -طايفۀ آنكه دنيا و اسباب آن را ايثار كنند: خ باقى عبارت را ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 378)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

را اگرچه از ايشان صادر شود هم از خود نبينند و ملك خود ندانند و بر آن عوضى چشم ندارند. و طايفه‌يى آنك با اين دو وصف هيچ حال و مقام از آن خود نبينند بلكه جمله را فضل و لطف او [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1965)دانند. و طايفه‌يى آنك با اين اوصاف ذات و هستى خود را از آن خود نبينند بلكه خودى خود را از آن خود نبينند، ايشان را نه ذات بود نه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1966)صفت، نه حال نه مقام، نه فعل نه اثر، در هر دو عالم هيچ ندارند و اين وصف كه هيچ ندارند هم ندارند محو فى محو و محق فى محق.

تستّرت عن دهرى بظلّ جناحه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1967) فعينى ترى دهرى و ليس يرانيا   
فلو تسأل الايّام اسمى مادرت و اين مكانى ما عرفن مكانيا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1968)   
و در اين مقام است آنچه گفته‌اند الفقير لا يحتاج الى اللّه. چه احتياج صفت محتاج بود و قايم بذات او، و اينجا نه ذاتست نه [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1969)صفت. و همانا الفقر فخري اشارت بدين معنى بود. و اين فقر است كه بعضى از صوفيان و راى آن هيچ مقام [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1970)اثبات نكرده‌اند. و صاحب اين فقر را در دو كون هيچ‌كس نشناسد مگر حق سبحانه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1971)چه خداوند عالم غيور است، خواصّ [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1972)اولياى خود را از نظر اغيار مستور دارد تا غايتى كه از نظر خود مستور باشند [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1973)اوليائى تحت قبابى لا يعرفهم غيري.

و اين فقر مقام صوفيان و منتهيانست نه مقام سالكان، چه واصل را بعد از عبور مقامات در هر مقامى قدمگاهى بود فراخور حال خود وراى قدمگاه سالك. مثلا در توبت كه اوّل مقامى است از مقامات سالكان او را قدمگاهى بود كه بعد از قطع جميع

1) -جمله را لطف و فضل او: خ.

2) -و نه: خ. و همچنين در قرينه‌هاى بعد (و نه مقام-و نه اثر)

3) -وجوده: م.

4) -يعنى از چشم دهر و عصر زندگانى خويش در سايۀ بال او پنهان و مختفى گشتم چنانكه چشم من عصر مرا بيند و او مرا نبيند. اگر از روزگاران نام مرا بپرسى نداند و جاى مرا بجويى نشناسد.

5) -و نه: خ.

6) -خ (مقام) ندارد.

7) -سبحانه و تعالى: خ.

8) -و خواصّ: خ.

9) -م (تا غايتى كه از نظر خود مستور باشند) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 379)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

منازل و عبور از جملۀ مقامات ميسّر گردد، و همچنين در جمله مقامات. و هر چند غرض از ذكر مقامات معرفت منازل سالكانست و ليكن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1974)در هر مقامى اشارتى به مرتبۀ واصل كرده مى‌شود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1975).

**فصل پنجم در صبر**

معنى صبر در عرف حبس مريد است از مراد منهىّ عنه يا ربط كاره بر مكروه مأمور به [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1976). و اثبات اين مقام بعد از مقام فقر ازآن‌جهت افتاد كه از جمله انواع صبر يكى صبر است بر فقر. و صبر يكى از دو قاعدۀ ايمانست چنانك در خبرست الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر. چه هر چه پيش مؤمن آيد از نعمت و بلا، داند كه نتيجۀ قضا و قدر الهى و حاصل ارادت و اختيار حقّ است پس اگر از [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1977)جملۀ مكاره بود بر آن صبر كند و اگر از [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1978)جملۀ ملاذّ و محابّ بود بر آن شكر كند.

**[اقسام صبر نفس و قلب و روح]**

و صبر سه نوع است، صبر نفس و صبر قلب و صبر روح. امّا صبر نفس دو گونه است يكى صبر از مراد دوم صبر بر مكروه. و صبر از مراد هم دو گونه است، فرض و نفل. فرض صبر است از محرّمات شرعى كه نفس بدان تشوّقى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1979)دارد.

و نفل صبر از مكاره چون شبهات و زيادات قولى و فعلى چه ترك آن از [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1980)قبيل مستحسناتست [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1981)چنانك در خبر است من حسن اسلام المرء تركه ما لايعنيه.

امّا صبرش بر مكروه هم دو گونه است، فرض و نفل. فرض صبر است بر اداء فرائض عبادات از صلاة و زكات و صوم و حجّ. و نفل انواع بسيار است مانند صبر بر نوافل

1) -و لكن: خ.

2) -خ (و اللّه الموفّق) علاوه دارد.

3) -و مامور به: خ.

4) -خ (از) ندارد.

5) -خ (از) ندارد.

6) -تشوفى: م.

7) -م (از) ندارد

8) -مستحبّاتست: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 380)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عبادات و صبر بر رعايت اقتصاد و صبر بركتم كرامات و احوال و صبر بر خمول و صبر بر مذمّت و صبر بر فقر و صبر بر اخفاء آن و صبر بر بلا و مصيبت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1982)و صبر بر نعمت و عافيت. چه صبر بر نعمت تا در مناهى صرف نرود دشوارتر از صبر بلا. و صبر بر عافيت تا در فتنه نيفتد دشوارتر از صبر بر مصيبت چنانك سهل عبد اللّه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1983)گفته است الصّبر على العافية اشدّ من الصّبر على البلاء. و روايتست از بعضى از صحابه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1984)ابتلينا بالضّرّاء فصبرنا و ابتلينا بالسّرّاء فلم نصبر. و صبر نفس را الصبر فى اللّه خوانند.

و امّا صبر قلب هم دو گونه است صبر بر مكروه و صبر از مراد. امّا صبر بر مكروه يا بر دوام تصفيۀ نيّت بود و اخلاص آن از شايبۀ نصيب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1985)نفس و آن را صبر للّه خوانند. يا بر دوام مراقبت و ذكر الله تعالى و آن را صبر على اللّه خوانند، يا بر التفات بعالم نفس و اشتغال بتدبير و سياست او و آن را هم صبر للّه خوانند و از اين صبر للّه تا صبر للّه اوّل بعد المشرقين فرق است. چه صبر للّه اوّل و همچنين [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1986)صبر على اللّه به نسبت با دلى بود كه هنوز از شايبۀ ميل بعالم نفس و متابعت هوا صافى نشده باشد و صبر للّه دوم به نسبت با دلى كه بكلّى متوجّه عالم قدس گشته باشد و خواهد كه غطاء بشريّت كه حجاب دوام مشاهده است از پيش بردارد و اشارت [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1987)علم با بقا و رابطۀ حيات كالبد كه مركب تكاليف است بر تدبير مصالح نفس صبر مى‌فرمايد. و امّا صبر از مراد به نسبت با صابر اوّل و دوم [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1988)صبر از موافقت نفس و متابعت هوا بود و آن را هم [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1989)صبر للّه گويند، و به نسبت با صابر سوم صبر از دوام محاضره و مكاشفه بود و آن را صبر عن اللّه خوانند.

و امّا صبر روح هم دو گونه است يكى صبر بر مكروه و آن صبر است بر اطراق بصيرت از تحديق نظر در مشاهدۀ جمال ازلى و انطواء روح در مطاوى حيا، رعايت ادب حضرت شهود را

1) -خ (مصيبت) ندارد

2) -(عبد اللّه) ندارد و بجاى آن (رحمه اللّه) علاوه دارد.

3) -خ-: با دعاى (رضوان اللّه عليهم) .

4) -خ (نصيب) ندارد.

5) -همچون:

6) -خ (اشارت) ندارد.

7) -دوام: خ.

8) -قسم: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 381)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اشتاقه فاذا بدا اطرقت من اجلاله لا خيفة بل هيبة و صيانة لجماله [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1990)   
و اين صبر را صبر مع اللّه خوانند. دوم صبر از مراد و آن صبر است از اكتحال بصيرت بنور مشاهدۀ جمال ازلى در حضرت جلال لم‌يزلى، و اين صبر را صبر عن اللّه خوانند و دشوارتر صبرها اين است. چه در اين صبر منازعت با روح است و منازعت با روح دشوارتر از منازعت با نفس و قلب. وقتى شخصى از شبلى پرسيد كه ايّ الصّبر اشدّ على الصّابرين شبلى گفت الصّبر فى اللّه سائل گفت لا، ديگر گفت الصّبر للّه سائل گفت لا، پس گفت الصّبر مع اللّه سائل گفت لا، شبلى در خشم رفت و گفت ويحك ايش هو [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1991)سائل گفت الصّبر عن اللّه. شبلى از سر وجد شهقه‌يى چنان بزد كه آتش در نهاد حاضران افتاد.

و فوق همه صبرها صبر باللّه است، چه حصول اين ببقاء بعد الفنا تعلّق دارد هرگاه كه بنده از خود فانى و بحقّ باقى گشت، صبر او بل همه اوصافش به خدا بود.

و وجود اين صبر در همه صبرها كه ذكرش تقديم يافت ممكن است. امام [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1992)جعفر صادق عليه السّلام در فضيلت اين صبر گفته است امر اللّه تعالى انبياءه بالصّبر و جعل الحظّ الاعلى للرّسول حيث جعل صبره باللّه لا بنفسه فقال و اصبر و ما صبرك الاّ باللّه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1993). و اشارات [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1994)مشايخ بيشتر آنست [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1995)كه بصبر نفس تعلّق دارد چنانك قول بعضى است الصّبر حبس النّفس على المكروه. و ابو عبد اللّه [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1996)انصارى گفته است الصّبر حبس النّفس على جزع كامن عن الشّكوى.

و سهل عبد اللّه گفته است الصّبر انتظار الفرج من اللّه و هو افضل الخدمة و اعلاها

1) -يعنى به ديدار او اشتياق دارم پس چون آشكار گردد و روى بنمايد از هيبت جلال و جمالش سر فروافكنم كه به رويش نتوانم نگريستن.

2) -ايش: مخفّف اىّ شىء.

3) -و امام: م.

4) - وَ اِصْبِرْ وَ مٰا صَبْرُكَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ آيۀ قرآنست در سورۀ نحل آيه 128 ج 14

5) -اشارت: خ.

6) -از آنست: م.

7) -در هر دو نسخه ابو عبد اللّه نوشته است؟

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 382)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ديگرى گفته است الصّبر ان تصبر في الصّبر يعنى حقيقت صبر آنست كه در صبر هم صابر بود نه منتظر فرج، چه انتظار فرج، منافى صبر بر صبر است و درين معنى دو بيت از شبلى نقلست

انّ صوت المحبّ من الم الشّو ق و خوف الفراق يورث عذرا   
صابر الصّبر فاستغاث [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1997)به الصّبر فصاح المحبّ بالصّبر صبرا   
و صبر جوهر عقل است چندانك غريزت عقلى كامل‌تر صبر بيشتر. و صورت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1998)او قالب علم است و علم روح او، حيات او بعلم است و قيام علم بدو و مصدر هر دو غريزت عقلى. تا اوّل عقل نباشد علم و صبر نتواند بود و تا علم نباشد كه بر محلّ فضيلت صبر دلالت كند صبر جميل صورت نبندد. و تا صبر نباشد كه قابل اشارت علم شود دلالت علم نافع نبود. پس كمال علم بصبر بود و جمال صبر بعلم و كمال و جمال عقل [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote1999)بعلم و صبر. جنيد رحمه اللّه گفته است انّ اللّه تعالى اكرم المؤمنين بالايمان و اكرم الايمان بالعقل و اكرم العقل بالصّبر فالايمان دين المؤمن و العقل دين الايمان و الصّبر دين العقل. و عمر عبد العزيز [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2000)رحمه اللّه گفته است ما انعم اللّه على عبد من نعمة ثمّ انتزعها منه فعاضه ممّا انتزع منه الصّبر الاّ ما عاضه خير ممّا انتزع منه. و از شرف صبر است كه جزاى هر چيز بحساب است الاّ جزاى صبر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2001)إِنَّمٰا يُوَفَّى اَلصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2002).

و ابو الحسين [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2003)بن سالم رحمه اللّه گفته است اهل الصّبر هم [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2004)ثلاثة متصبّر و

1) -و استغاث: خ.

2) -خ (و صورت) ندارد.

3) -و كمال صبر بعلم و كمال عقل: خ.

4) -عمر بن عبد العزيز اموى مدّت دولتش 99- 101 ه‍.

5) -و آن شرف صبر است كه جزاى هر چيز بحسب آنست كه الجزا صبر: خ مغلوط است.

6) -س زمر يه 13 ج 23.

7) -ابو الحسن: خ.

8) -م (هم) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 383)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صابر و صبّار فالمتصبّر من صبر في اللّه فمرّة يصبر و مرّة يجزع و الصّابر من يصبر فى اللّه و للّه و لا يجزع و لكن يتوقّع منه الشّكوى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2005)و قد يمكن منه الجزع و امّا الصبّار فذلك الّذى صبره في اللّه و للّه و باللّه فهذا لو وقع عليه جميع البلاء لا يجزع و لا يتغير من جهة الوجوب و الحقيقة و لا من جهة الرّسم و الخلقة

خليليّ لو دارت على رأسي الرّحى من الذّلّ لم اجزع و لم اتكلّم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2006)   
و هيچ چيز در عرك [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2007)نفس و تمرين او چندان اثر ندارد كه صبر. چه صابر پيوسته در مكاره بكأس مخالفت نفس خود را شرب صبر مى‌چشاند و عروق منازعت و خشونت استعصا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2008)بتجريع آن از وى نزع مى‌كند. و عاقل آنست كه نفس خود را بر تجريع مكاره و صبر در آن بتدريج متدرّب و معتاد گرداند تا بعد از آن اگر مكروهى صعب حادث شود از آن متأثّر و متغيّر نگردد. چنانك مضمون اين ابيات كه از ابراهيم خواص نقل است بر آن دلالت دارد.

صبرت على بعض الاذى خوف كلّه و دافعت عن نفسي لنفسى فعزّت   
و جرّعتها المكروه حتّى تدرّبت و لو لم اجرّعها اذا لاشمأزّت   
الا ربّ ذلّ ساق للنّفس عزّة و يا ربّ نفس بالتّذلّل عزّت   
اذا ما مددت الكفّ التمس الغنى الى غير من قال اسألونى شلّت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2009)

1) -من الشكوى: خ.

2) -يعنى اى دوستان من اگر از در خوارى آسيا بر سر من بگردد بى‌تابى نكنم و سخنى نگويم.

3) -عرك: گوشمالى دادن.

4) -استعصاء: نافرمانى و سرپيچى كردن.

5) -حاصل ترجمۀ چهار بيت اين است كه: از ترس گرفتارى به همه بلاها و آزارها بعضى را بر خود هموار ساخته شكيبايى نمودم و به حمايت نفس از نفس دفاع كردم پس نيرو گرفت و چيرگى يافت نفس خود را از ناملايمات روزگار پى‌درپى شربت ناگوار چشانيدم تا با ناگواريها بساخت و با بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 384)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل ششم در شكر**

از آن جهت كه ثمرۀ صبر ثواب جزيل است و اداى شكر بر حصول اين نعمت لازم و واجب، مقام شكر تالى مقام صبر آمد. و معنى شكر از روى لغت كشف و اظهار است مطلقا. و در عرف علماء اظهار نعمت منعم بواسطۀ اعتراف دل و زبان چنانكه جنيد رحمه اللّه گفته است الشّكر هو الاعتراف له بالنّعم بالقلب و اللّسان. و اعتراف قلبى موجب اظهار نعمت به نسبت با نفس شاكر است، و اعتراف لسانى به نسبت با ديگران. پس كمال شكر باجتماع هر دو صورت بندد. و از معظمات نعم الهى يكى نعمت شكر است كه توفيق اداى آن به بنده ارزانى داشته‌اند پس شكر آن هم واجب بود. و اداى آن شكر ميسّر نشود الاّ بعزل و غيبت نفس خود و تحيّر و استغراق در لجج نعم الهى چنانك گفته‌اند الشّكر هو الغيبة عن الشّكر.

و يحيى معاذ رازى گويد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2010)لست بشاكر ما دمت تشكر و غاية الشّكر التحيّر و ذاك لانّ الشّكر نعمة من اللّه تعالى يجب الشّكر عليها و هذا لا يتناهى. و در اخبار داود است عليه السّلام الهى كيف اشكرك و انا لا استطيع ان اشكرك الاّ بنعمة ثانية من نعمك، پس حق تعالى بوى وحى كرد اذا عرفت هذا فقد شكرتنى. و هر كه پندارد كه به خود شكر حق يا ثناى او تواند گفت شكر او عين شرك بود و ثنايش محض تثنيه. و اين سخن نه رافع قاعدۀ اجتهاد است بلكه مراد از او آنست كه با وجود بذل مجهود در اداى شكر نفس خود را در ميان نبيند چنانكه ابو الحسين نورى رحمه اللّه گويد

5) بقيه از صفحۀ قبل حوادث تلخ خوى گرفت-و اگر جز اين كردمى طبع از ناپسندها سخت درهم شدى و برميدى. چه بسا ذلّت كه مردم را به عزّت كشاند و چه بسا كه به فروتنى و خوارى نمودن ارجمندى بحاصل شود. دست من بعرض حاجت جز بدرگاه قاضى الحاجات اگر دراز شود خشكيده باد.

1) -رحمه اللّه گفته است: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 385)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ساشكر لا انّي مجازيك منعما بشكرى و لكن كى يقال له الشّكر   
و اذكر ايّامي لديك و حسنها و آخر ما يبقى على الشّاكر الذّكر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2011)   
و شكر را بدايتى است و نهايتى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2012)بدايت او علم است بوجود نعمت و وجوب شكر بر آن و كيفيّت اداى شكر هر نعمتى. و نهايتش عمل بر مقتضاى دلالت علم چنانكه بداند كه اموال دنيوى نعم الهى‌اند و او باداء شكر آن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2013)از منعم مطالب و كيفيّت آن صرف است در مصارف شرعى مانند زكوات و صدقات [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2014)و عطايا و هدايا، و كفران آن امساك يا صرف در وجوه معاصى. و همچنين بداند كه هر يك. از قواى ظاهره و باطنه و جوارح و اعضا نعمتى است و او باستخراج شكرى خالص خداى را از آن مأمور و مطالب. و بداند كه شكر هر يك على التّعيين چيست. مثلا داند كه زبان نعمتى است و نطق در او نعمتى، و شكر آن تلاوت كلام الهى و ذكر حق و اظهار نعمت و صدق و نصيحت، و كفران آن كذب و بهتان و غيبت و شتيمت و نميمت.

و چشم نعمتى است و بينايى در او نعمتى، شكر آن مطالعۀ آيات قدرت و حكمت الهى از صحايف و الواح سماوات و ارضين و مشاهدۀ اسباب [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2015)شهادت نافعه و تمييز فساد از صلاح، و كفران آن نظر بمحرّمات و مكاره و فضول. و گوش نعمتى است و شنوايى در آن نعمتى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2016)شكر آن استماع كلام الهى و حديث نبوى و مواعظ حكم، و كفرانش استماع غيبت و لغو و لغط. و عقل نعمتى است، شكر آن قبول علوم شرعى و هدايت طرق خيرات و اصلاح امور معاش و معاد، و كفرانش ردّ علوم ايمانى و مكر و حيلت و گربزى و فكر در توجيه اسباب شرّ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2017). و علم نعمتى است شكر آن دلالت بر اعمال صالحه و بثّ و افشاى آن با اهل. و كفرانش آلت هوا و تفاخر و ممارات ساختن و تعليم نااهل كردن

1) -يعنى شكر مى‌گزارم نه براى پاداش نعمت بل بخاطر اينكه اداى شكرى شده باشد. و ياد مى‌كنم ايّام خوشى خود را نزديك تو و آخرين اثر شكرگزارى يادآورى است.

2) -و شكر را نهايتى و بدايتى است: خ

3) -و اداى شكر آن: خ.

4) -زكات و صدقات او: خ.

5) -اساس: خ.

6) -نعمتى است: م.

7) -شره: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 386)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

فمن منح الجهّال علما اضاعه و من منع المستوجبين فقد ظلم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2018)   
و على هذا در جميع اعضا و قوى. پس هرگاه كه بنده اين نعمتها را بداند و چگونگى شكر هر يك معلوم كند بشكر علمى كه بدايت شكر است رسيده باشد. و هرگاه كه بر مقتضاى آن عمل كند بشكر عملى كه نهايت شكر است پيوسته. و شكر علمى از جهت سهولت كثير الوجود است. و شكر عملى از غايت عزّت قليل الوجود [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2019)و نصّ كلام مجيد بدين معنى ناطق است كه اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ اَلشَّكُورُ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2020).

و بدانك [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2021)جملۀ نعمتها در دو قسم منحصرند دنيوى و اخروى. نعم دنيوى ظاهراند و نعم اخروى باطن. نعم [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2022)دنيوى مانند صحّت و عافيت و رزق و غنا [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2023)و نعم اخروى مانند ايمان و اعمال صالحه و فقر و بلا. و اهل شكر دو فرقه‌اند مبطلان و محقّقان. مبطلان اهل نفاق‌اند كه جز بر نعم ظاهرۀ دنيوى شكر نگويند و بر نعم باطن مانند بلا و فقر روى از حق بگردانند و آن را نه نعمت بلكه نقمت شمرند و نصّ تنزيل در حقّ ايشان اينست كه وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يَعْبُدُ اَللّٰهَ عَلىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اِطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2024)و امّا محقّقان مؤمنان‌اند كه بثواب فقر و تحمّل بلا در آخرت بى‌گمانند و آن را از اجلّ نعم شمارند. و ايشان سه طايفه‌اند ضعفا و اقويا و اصفيا. ضعفا آنهااند [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2025)كه اگر چه بنعم اخروى ايمان دارند و بر آن شكر گويند و لكن بسبب ضعف حال و تشبّث صفات نفوس ميل بنعم دنيوى زيادت دارند و بر آن شكر بيش گويند چنانك بعضى گفته‌اند لان اعافي فاشكر احبّ اليّ من ان ابتلى فاصبر. و امّا اقويا آنهااند كه بقوّت حال و صحّت عزيمت و تأجّج [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2026)نيران شوق ميل به چيزى كنند كه به مخالفت نفس

1) -يعنى هر كه دانش به نااهلان بخشد علم را تباه ساخته و آنكه دربارۀ مستحقّان دريغ كند ستم كرده است.

2) -الوجود است: م.

3) -س سبايه 12 ج 22

4) -و بداند كه: خ.

5) -نعمت: خ.

6) -غنايم: خ.

7) -س حج آيه 11 ج 17.

8) -ضعفا آنند: ح.

9) -تاجّج: زبانه كشيدن آتش.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 387)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

باز گردد. چه اگر چند اعيان صفات نفوس از ايشان برخاسته باشد و ليكن بسبب بقاياى آثار آن از معاودت ايمن نباشند. پس بدين سبب ميل نعم اخروى بيش كنند و بر آن شكر زيادت گويند و تزكيت نفس و تربيت خود در آن شناسند چنانكه در خبر است ان اللّه يتعاهد عبده بالبلاء كما يتعاهد الوالد الشّفيق ولده و نيز دانند كه بلا نعمتى خاصّ است كه حقّ تعالى آن را بخواصّ بندگان خود دهد چنانك در خبر است انّ اللّه تعالى ادّخر البلاء لاوليائه كما ادّخر الشّهادة لاحبّائه و همچنين در خبر است نحن معاشر الانبياء اكثر بلاء ثمّ الاولياء ثمّ الامثل فالامثل و امّا اصفيا طايفه‌يى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2027)باشند كه بكلّى از تشبّثات و تعلّقات بقاياى نفوس پاك و صافى شده باشند و بر صراط مستقيم اعتدال مقيم شده و ايشان را به خود هيچ اختيار نمانده و باختيار حق مختار شده و آنچه پيش آمده از بلا و عافيت و صحّت و سقم و غنا و فقر آن را خواسته و به هيچ طرف ميل نكرده. چنانكه بنقل رسيده است كه وقتى پيش امير المؤمنين حسين عليه السّلام گفتند ابو ذر مى‌گويد الفقر احبّ الىّ من الغنى و السّقم احبّ الىّ من الصّحة. حسين عليه السّلام گفت رحم اللّه أبا ذرّ امّا انا اقول من اتكّل على حسن اختيار اللّه له لم يتمنّ انّه في غير الحالة الّتى اختارها اللّه له

**فصل هفتم در خوف**

از جمله منازل و مقامات طريق آخرت يكى خوف است. اعنى انزعاج قلب و انسلاخ او از طمأنينت امن بتوقّع مكروهى ممكن الحصول. و اين مقام تالى مقام شكر از آنست كه نظر شاكر در مقام شكر مقصور بود بر ملاحظۀ نعمت الهى كه طمأنينت امن لازم آن است تا آنگاه كه از مقام خوف بملاحظۀ امكان نزول نعمت و سخط نازله‌يى به دلش فروآيد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2028)و او را از طمأنينت امن از عاج كند و بتوقّع سخط ممكن الحصول بمنزل خوف كشد و نظر جلال بينش با نظر جمال بين قرين گردد

1) -سه طايفه. خ. سه زائد است.

2) -فرود: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 388)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و بر ظاهر صلاح حال اعتماد نكند و پيوسته از نوازل قهر و غضب خايف بود. آورده‌اند كه وقتى جبرئيل بحضرت رسالت آمد و اثر خوف بر او ظاهر بود. رسول صلّى اللّه عليه و سلّم از كيفيّت حال پرسيد. جواب داد كه اين خوف نه اكنون حادث است بلكه از آن روز باز كه دست قهر ازلى در آمد و آن معلّم ملكوت را از ميان مقدّسان و مسبّحان بيرون برد و داغ لعنت ابدى بر جبين نهاد هيچيك از ما در صوامع قدس برقرار خود بر سر امن و سكون ننشسته است و از وقوع مثل اين حال ترسانست.

و بدانكه خوف از ايمان بغيب تولّد كند و بر دو گونه باشد، خوف عقوبت و خوف مكر. امّا خوف عقوبت عوام مؤمنان را بود. و سبب آن دو چيزاند، تصديق وعيد و مطالعۀ جنايت. و علامتش هم دو چيز، احتراز از وقوع در جنايت فيما بعد و تعجيل تدارك جنايت ماضى. و تسكين حرارت اين خوف بملاحظۀ مواعيد مرجيه صورت بندد. مانند آنچه در خبر آمده است حكايت از ربّ العالمين كه لا اجمع على عبدى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2029)خوفين و لا امنين من خافنى فى الدّنيا أمنته يوم القيامة و من امننى فى الدّنيا اخفته يوم القيامة. و صاحب اين خوف اگر چه ايمان بغيب دارد از اهل محبّت نبود. چه خوف او از عقوبت نفس دليل محبّت نفس است، و در دلى كه محبّت نفس بود محبّت الهى نباشد. چه سلطان محبّت الهى هرجا كه قصد نزول كند غير را مجال اقامت نماند. امّا خوف مكر محبّان صفات را بود كه تعلّق با صفات جمالى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2030)دارند مانند رأفت و رحمت و لطف و رضا و امثال آن و از صفات جلالى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2031)مانند عقوبت و قهر و سخط خايف و محترز باشند [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2032)و در صورت لطف جلى از قهر خفى ايمن نباشند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2033)و پيوسته از سوء عاقبت و نداء قطيعت ترسند [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2034)چنانكه در اخبار آمده است لمّا ظهر على ابليس ما ظهر طفق جبرئيل و ميكائيل يبكيان زمانا طويلا

1) -عبد: خ.

2) -جمال: خ.

3) -جلال: خ.

4) -باشد: خ.

5) -نباشد: خ:

6) -بداء فظيعت ترسد: خ تصحيف است. قطيعه بمعنى هجران و بريدن پيوند است و (نداى قطيعت) شايد اشاره باشد به آيۀ قرآن مجيد در سورۀ انعام (لقد تقطّع بينكم) بعد از و لقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم اوّل مرّة،

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 389)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

فاوحى اللّه تعالي اليهما ما لكما تبكيان كلّ هذا البكاء قالا يا ربّ لا نأمن مكرك فقال اللّه تعالى هكذا كونا لا تأمنا مكرى. و آنچه در حديث آمده است كه رأس المال مخافة اللّه از آنست كه هرگز حكيم از مكر متوقّع بجهت حزم ايمن ننشيند و بصلاح حال مغرور نشود. چه اعتبار بحسن مآل است نه بصلاح حال. و اين كلمات از حاتم اصمّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2035)در اين معنى نقل است كه ينبغي ان لا يغترّ الانسان بالوضع الصّالح فلامكان اصلح من الجنّة ثمّ لقى آدم فيه ما لقى و لا يغترّ بكثرة العبادة اكثر من عبادة ابليس و قد لقى ما لقى و لا يغترّ بكثرة العلم فلا علّم اكثر من علم بلعام بن باعورا كان يحسن الاسم الاعظم ثمّ لقى ما لقى و لا يغترّ بكثرة رؤية الصّالحين فلا شخص اصلح من المصطفى ثمّ لم ينتفع اقاربه و اعداؤه برؤيته فالحذر الحذر فالامر عسير و النّاقد بصير و چگونه صاحب حزم ايمن بود از مفاجات سخط الهى و حال آنكه صفات ازلى بفعل بنده معلّل نباشد چنانكه گفته‌اند

كيف السّبيل الى مرضات من غضبا من غير جرم و لا ادرى له سببا   
[2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2036)و سبب اين خوف دو چيزند، محبّت الهى و ملاحظۀ مكر. و علامتش هم دو چيز [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2037)يكى آنكه هر كس از او بترسد. چه با خوف او اثرى از آثار جلال و هيبت الهى همراه بود من خاف اللّه يخافه كلّ شىء. دوم آنكه او از هيچ چيز نترسد الاّ

1) -ابو عبد الرّحمن حاتم اصمّ از اكابر مشايخ خراسان شاگرد شقيق بلخى و استاد احمد بن خضرويه بود در نام پدرش اختلافست. بعضى حاتم بن يوسف و برخى حاتم بن عنوان (بنون) و در رسالۀ قشيريّه (ص 15) علوان (بلام) و بعضى حاتم بن عنوان (يا علوان) ابن يوسف نوشته‌اند. وفاتش در واشجرد بلخ به سال 237 ه‍ واقع شد. براى ترجمۀ حالش رجوع شود به رسالۀ قشيريّه و صفة الصفوة و تاريخ گزيده و نفحات الانس جامى و طرايق الحقائق.

2) -حاصل معنى اينكه چون خشم و سخط بدون جرم و علّتى باشد راه رضا و خشنودى سخت دشوار است.

3) -دو چيزاند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 390)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

از خدا چنانكه گفته‌اند الخائف الّذى لا يخاف غير اللّه. و از سهل بن عبد اللّه روايت است كه وقتى در باديه مى‌رفتم. شخصى را ديدم كه از وى خوفى بر من نشست گفتم أ جنّي انت ام انسىّ فقد خوّفتنى. جواب داد كه أ مؤمن انت ام كافر فقد شككتنى. گفتم بل مؤمن گفت اسكت فانّ المؤمن لا يخاف غير اللّه.

و خوف از حق به حقيقت اينست نه خوف عقوبت. چه خوف مكر نتيجۀ محبّت حقّ و اجلال اوست. و خوف عقوبت نتيجۀ محبّت نفس و اشفاق بر اوست. و خوف مكر اگر چه نتيجۀ محبّت الهى است و ليكن بطلب حظّ قرب و طمع وصل معلول است و ساحت محبّت از علّت برى است.

در لطائف حكايات آمده است كه وقتى موسى عليه السّلام برطرف [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2038)طور سينا بابليس رسيد. پرسيد كه چرا از سجدۀ آدم ابا نمودى و هدف تير لعنت گشتى.

ابليس گفت ظننتك عارفا أ لم تعلم انّ المحبّ لا يسجد لغير محبوبه. موسى عليه السّلام گفت اما خالفت امر المحبوب. ابليس جواب داد لما خالفت امر الايجاب بل امر الابتلاء فقوله اسجد ابتلاء و المراد لا تسجد. موسى عليه السّلام گفت لو كان الامر كذلك لما انقلبت صورة ملكيّتك شيطنة.

ابليس گفت اما عرفت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2039)انّ الملكيّة و الشيطنة كسوتان عاريتان لا يتغيّر الشّخص بتغيّرهما فذاتى على حالها محبّة ما تغيّر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2040)وصفها الذّاتي بل محبّتى كانت مشوبة الى الآن بطمع الوصل و رجاء القرب و الآن قد صفت عن ذلك الشّوب فاستوى عندى الوصل و الفصل و القرب و البعد. و هر چند منتهيان را عاقبت خوف نماند سالكان را در خامى بدايت حال از حرارت خوف تا نضجى پديد

1) -بطرف: خ.

2) -م (اما عرفت) ندارد و (انّ) بكسر همزه ابتداى جمله است.

3) -ما يتغيّر: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 391)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

آيد چاره نباشد. چنانكه ذو النون رحمه اللّه گويد لا يسقى المحبّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2041)كأس المحبّة الاّ بعد ان ينضج الخوف قلبه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2042)و اين چنان بود كه دل سالك اوّل در مضيق خوف عقوبت افتد و از تف حرارت آن نيم‌نضجى بيابد و بعضى از خامى طمع مراد و كدورت طلب حظوظ از وى برخيزد و حجابش رقيق گردد و از وراى حجاب رقيق نور جمال صفات درخشيدن گيرد و عكس آن بر ديدۀ او تابد و محبّت جمال صفات در او پديد آيد آنگاه خوف عقوبت رخت بربندد و خوف مكر فروآيد و دل نيم‌پخته در حرارت اين خوف افتد و نضجى تمام بيابد و بقيّۀ خامى طمع و كدورت طلب حظوظ بكلّى در مضيق اين خوف از وى متخلّف شود و صفاى مطلق پديد آيد و حجاب رقيق هم برخيزد و سطوع نور ذات مباشر قلب گردد و دست كرامت او را خلعت محبّت ذات پوشاند و از كسوت وجود ظلمانى و نورانى مانند حظوظ نفسانى و قلبى كه بنضج اوّل و ثانى مرتفع شد منخلع گرداند و دامن همّتش را از التفات بوجود خود پاك بيفشاند و انّى ليعرونى لذكراك نفضة كما ينفض العصفور بلّله القطر [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2043)  
و آنگاه وصل و فراق و قرب و بعد به نسبت با او يكسان گردد و با محبوب بزبان حال گويد كن حيث شئت يصل اليك ركابنا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2044)فالارض واحدة و انت الاوحد   
يا نازحا هو منّى جدّ مقترب [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2045)كن كيف شئت فانت النّازح الدّاني   
شغلتنى بك عمّا منك اطلبه فلست انظر في وصل و هجران   
و در اين مقام اسم ولايت به حقيقت بر شخص اطلاق كنند و حزن با خوف از او بردارند. چه اولياى حق را نه خوف بود و نه حزن أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ

1) -محبّ: خ.

2) -خ (قلبه) ندارد.

3) -اين بيت در ص 187 گذشت.

4) -ركاب: اينجا بمعنى شتران است كه بدان سفر كنند بصيغۀ جمع كه مفرد از لفظ خود ندارد و در معنى مفردش (راحله) مى‌گويند.

5) -جدّ مقترب: از تركيبات متداول عربى است در مورد تناهى و مبالغۀ در وصف. در لسان العرب مى‌نويسد قالوا هذا العالم جدّ العالم و هذا عالم جدّ عالم يريد بذلك التناهى و انّه قد بلغ الغاية فى ما يصفه به من الخلال.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 392)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2046)بسبب آنك مولّد وجود هر دو طلب حظّ است. مولّد حزن طلب ادراك حظّ فايت، و مولّد خوف طلب دوام حظّ موجود با توقّع فوت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2047)و اين طايفه از طلب حظّ گذشته‌اند. و نيز وظيفۀ حال ايشان آنست كه پيوسته حاضر وقت و نفس باشند و بماضى و مستقبل نپردازند. و خوف از نظر بزمان مستقبل تولّد كند، و حزن از نظر بزمان ماضى الحزن على ما فات و الخوف ممّا لم يأت و در اين مقام خشيت و هيبت بجاى خوف در آيد و اداى حقّ عظمت الهى لازم ذات گردد و هرگز منفك [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2048)نشود بخلاف خوف. و علّت آنست كه خوف صفت محجوبان است در حال شهود محو شود، و خشيت و هيبت صفت اهل [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2049)مكاشفات و مشاهدات و معاينات [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2050)است تا ايشان را به صدمت عزّت از مجاسرات در مسامرات محافظت كند لاجرم لازم ذات ايشان بود و اللّه الموفّق لاوليائه.

**فصل هشتم در رجا**

معنى رجا ارتياح قلب است بملاحظۀ كرم مرجوّ چنانك ابو عبد اللّه بن خفيف [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2051)گويد الرّجاء ارتياح القلوب بملاحظة كرم المرجوّ. و جنيد رحمه اللّه گويد [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2052)الرّجاء ثقة الجود من الكريم. و بعضى گفته‌اند الرّجاء قرب القلب من ملاطفة الرّبّ. و بعضى گفته‌اند رؤية الجلال بعين الجمال. و معانى اين اقوال همه متقارب‌اند. و اثبات اين مقام بعد از مقام خوف از آن جهت افتاد كه ترويح رجا [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2053)بعد از تبريح [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2053)خوف صورت بندد، و تبريد او با مقدّمۀ تسخين [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2054)خوف مفيد بود.

1) -س يونس آيه 63 ج 11.

2) -قوّت: م تصحيف.

3) -منقّل: خ تحريف.

4) -و هيبت اصل: خ.

5) -معاينات را: خ.

6) -عبد اللّه بن خفيف: م متن صحيح است و مراد ابو عبد اللّه محمّد بن خفيف شيرازى است متوفّى 371 ه‍ بضبط ابن اثير و يافعى.

7) -گفته است: م.

8) -ترويح: نشاط و آسايش دادن-تبريح: بتعب و رنج افكندن و آزار دادن.

10) -تسخين: گرم كردن ضدّ تبريد بمعنى سرد و خنك كردن.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 393)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و از آن جهت كه فايدۀ رجا تبريد و ترويح است نسبت بجمال دارد، و از آن روى كه فايدۀ خوف تسخين و تبريح است نسبت بجلال دارد. اگر نه شرر آتش خوف دلهاى فسردۀ بطّالان را به حرارت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2055)طلب نضجى دادى در خامى قساوت بماندندى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2056)و اگر نه مروحۀ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2057)رجا ترويح قلوب خايفان كردى از حرارت خوف بسوختندى. لاجرم حكمت ربوبيّت در دل مؤمن خوف و رجا تعبيه كرد تا به امتزاج هر دو اعتدالى در او پديد آيد و مزاج ايمان مستقيم گردد، چنانكه گفته‌اند لو وزن خوف المرء [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2058)و رجاؤه لاعتدلا و الخوف و الرّجاء للايمان كالجناحين للطّائر و لا يكون خائفا الاّ و هو راج و لا راجيا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2059)الاّ و هو خائف لانّ موجب الخوف الايمان و بالايمان رجاء و موجب الرّجاء الايمان و من الايمان خوف [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2060). و موافق اين سخن وصيّت لقمان حكيم است پسر خود را [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2061)كه يا بنيّ خف اللّه خوفا لا تأمن فيه مكره و ارجه اشدّ من خوفك. پسرش گفت فكيف استطيع ذلك و انّما لى قلب واحد. لقمان گفت اما علمت انّ المؤمن لذو قلبين يخاف باحدهما و يرجو بالآخر. و ابو على رودبارى گفته است الخوف و الرّجاء كجناحى الطّائر اذا استويا استوى الطّير و تمّ في طيرانه. و سهل عبد اللّه گفته است الخوف ذكر و الرّجاء انثى. يعنى حقايق ايمان از ازدواج هر دو و مشج [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2062)و مزج فايدۀ هر يك با ديگرى تولّد كند و انس مالك روايت كند كه وقتى رسول صلّى اللّه عليه و سلّم به عيادت بيمارى رفته بود از او پرسيد كه كيف تجدك. بيمار گفت

1) -خ؛ از (نسبت بجلال) تا اينجا افتاده دارد.

2) -نضجى دارد در خامى قساوت بماند: خ

3) -مروحه: بادبيزن-خ: بتحريف (من وجه) .

4) -المؤمن: خ.

5) -و لا راج: خ.

6) -الخوف: خ.

7) -و لقمان حكيم عليه السّلام پسر خود راست: خ.

8) -منتج: خ. مسح: م. مشج بمعنى آميختن و امتزاج است و در قرآن مجيد آمده (من نطفة امشاج) .

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 394)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اجدنى ارجو اللّه و اخاف ذنوبى. رسول عليه الصّلاة و السّلام گفت ما اجتمعا فى قلب عبد فى مثل هذا الوقت الاّ امنه اللّه من شرّ ما يخاف. و در خبر است انّ اللّه يعجب من يأس ابن آدم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2063)و قنوطه مع قرب رحمته منه. و آمده است وقتى اعرابيى بحضرت رسالت صلّى اللّه عليه و سلّم آمد و پرسيد كه من يلى حساب الخلق رسول گفت اللّه تعالى. اعرابى گفت هو بنفسه. رسول گفت نعم.

اعرابى تبسّم نمود. رسول پرسيد ممّ ضحكت يا اعرابىّ. گفت انّ الكريم اذا قدر عفا و اذا حاسب سامح. و در خبر است كه. من اصاب ذنبا فعوقب به في الدّنيا فالله اعدل من ان يثنّى عقوبته فى الآخرة على عبده و من اذنب ذنبا فى الدّنيا و ستر اللّه عليه فاللّه عزّ و جلّ اكرم من ان يعود فى شىء قد ستره و عفا عنه.

فى‌الجمله در فضيلت رجا اخبار بسيار وارد است و لكن فايدۀ آن مشروط است به ممازجت و معادلت با خوف و آنچه ابو عبد اللّه انصارى در تضعيف مقام رجا گفته است كه الرّجاء اضعف منازل المريد لانّه معاوضة من وجه و اعتراض من وجه حكمى مطلق نيست. چه شايد كه رجا از نظر بكرم مرجوّ خيزد نه از نظر بعمل خود، و معاوضه وقتى بود كه از نظر بعمل تولّد كند. و همچنين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2064)اعتراض به نسبت با كسى ممكن بود كه مرادى مخصوص طلبد نه با كسى كه موجب رجاى او غلبۀ تجلّى صفت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2065)جمال بود.

و نيز اهل رجا دو طايفه‌اند، طالبان حظّ و طالبان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2066)حقّ. هر كه رجاى او بر نيل حظّ دنيوى يا اخروى مقصور بود و خلاف آن را كاره باشد رجاى [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2067)او مظنّۀ

1) -بنى‌آدم: خ.

2) -و همچنان‌كه: خ.

3) -صفات: خ.

4) -طالب: خ.

5) -كه رجاء: خ

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 395)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اعتراض بود. امّا رجاى طالبان حق بلقاء او عين موافقت مراد او باشد نه مظنّۀ اعتراض چه اعتراض طلب مخالف [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2068)مراد اوست و طلب لقاى او مخالف مراد او نه. چه در خبر است كه من احبّ لقاء اللّه احبّ اللّه لقاءه. و همانا آنچه گفت اضعف منازل المريد اشارت بدين قيد است. چه امكان اين معاوضه و اعتراض در حقّ اهل هدايت و ارادت تواند بود. و علامت صدق رجا تهيّۀ اسباب وصول است بمرجوّ. و آن دو چيزند، توجّه كلّى بدو و قطع تعلّقات موانع كه نفى شرك و عمل صالح در نصّ كلام مجيد اشارت بدان است آنجا كه فرمود فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2069). و هر كه به چيزى اميدوار بود و بر عملى كه بدان موصل باشد مسارعت ننمايد او را متمنّى و مدّعى خوانند نه صاحب رجا. و موافق اين معنى قول شاه كرمانى است رحمه اللّه علامة الرّجاء حسن الطّاعة. و خوف و رجا بمثابت دو قدم‌اند سالكان طريق را كه بدان قطع منازل و مراحل كنند گاهى بقدم خوف از مهالك وقوف و سكون فترت مى‌گذرند، و گاهى بقدم رجا از ورطات يأس و قنوط راه بدر مى‌برند. نه امنى و قرارى كه غلّت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2070)طلب را شفا دهند و نه يأسى و قنوطى كه طمع [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2071)از وصل قطع كنند لا معك قرار و لا منك فرار ميان خوف و رجا و رغبت و رهبت قدمى مى‌زنند و مى‌گويند.

اظلّت علينا منك يوما غمامة اضاءت لنا برقا و ابطت رشاشها [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2072)   
فلا غيمها يجلو فييأس طامع و لا غيثها يأتى فيروى عطاشها [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2073)

1) -امّا رجاى طالبان حق غير موافقت مراد او باشد نه مظنّۀ اعتراض طلب مخالف: ح.

2) -س كهف آيه 110 ج 16.

3) -غلّت: بضمّ غين نقطه‌دار يعنى تشنگى و سوز عطش. -خ: بتصحيف (علّت) با عين مهمله.

4) -طمع را: خ.

5) -ابطت يعنى ابطأت-رشاش بكسر راء جمع رشّ بمعنى باران اندك. بفتح نيز بمعنى رشحه و چكيدۀ آب آمده است.

6) -عطاش بكسر عين جمع عطشان و عطشانه و بضمّ بيمارى عطش است كه هر چه مى‌نوشند سيراب نمى‌شوند. بقيه در صفحۀ بعد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 396)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل نهم در توكل**

مراد از توكّل تفويض امر است با تدبير وكيل على الاطلاق و اعتماد بر كفالت كفيل ارزاق عمّت نعماؤه و تقدّست اسماؤه. و اين مقام بعد از رجاست. چه معاملۀ تفويض و اعتماد با كسى رود كه اوّل كرم او ملاحظه رفته باشد و توكّل نتيجۀ حقيقت ايمان است بحسن تدبير و تقدير عزيز عليم وَ عَلَى اَللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2074)و اين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2075)ايمانى بود در درجۀ يقين كه صاحب آن بداند كه جملۀ امور مقدّر و مقسوم‌اند بتقدير مشيّت كامله و قسمت عادله و در آن به زيادت و نقصان تغيير و تبديلى نه. چون اين محقّق شد علامتش آن بود كه زمام تدبير به قبضۀ تقدير سپارد و از حول و قوّت خود منخلع گردد چنانك ذو النون گويد التوكّل ترك تدبير النّفس و الانخلاع من الحول و القوّة. و جنيد گويد التّوكّل ان تكون للّه كما لم تكن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2076)فيكون اللّه لك كما لم يزل. و سرى گويد التّوكل الانخلاع من الحول و القوّة. و حمدون قصار [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2077)گويد التّوكل هو الاعتصام باللّه. و سهل عبد اللّه گويد اوّل مقامات التّوكل ان يكون العبد بين يدي اللّه كالميّت بين يدي الغاسل يقلّبه كيف اراد و لا يكون له حركة و لا تدبير. و همو گويد كلّ المقامات لها وجه وقفا غير التّوكل فانّه وجه بلا قفا. يعنى هر مقامى را بدايتى

6) بقيه از صفحۀ قبل حاصل ترجمۀ دو بيت اين است كه ابرى بر ما سايه افكند و برقى بدرخشيد و در باريدن باران كندى كرد. نه ابر باز مى‌شود تا طمع ببرند و نه باران مى‌بارد تا تشنگان سيراب شوند. نظير شعر ابن ميّاده: فلا هجره يبدو و في اليأس راحة و لا وصله يصفو لنا فنكارمه

1) -س مائده آيه 26 ج 6

2) -و آن را: خ.

3) -ان يكون اللّه كما لم يكن فيه: خ.

4) -ابو صالح حمدون بن احمد بن عماره قصّار نيشابورى از مشايخ صوفيان ملامتيّه و از اصحاب سلمان باروسى و ابو تراب نخشبى بود. طريقۀ ملامتيان بتوسّط او در نيشابور انتشار يافت وفاتش در نيشابور سال 271 ه‍ واقع شد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 397)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

است و اقبالى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2078)بمثابت وجه و نهايتى و ادبارى بمثابت قفا الاّ توكّل را كه همه بدايت و اقبال است و هرگز به نهايت و ادبار نينجامد. و گفته‌اند مراد از اين توكّل عنايت است يعنى اعتماد بر حسن مشيّت قديمه، نه توكّل كفايت يعنى اعتماد بر صدق كفالت و توكّل كفايت داخل بود در توكّل عنايت من غير عكس. و متوكّل حقيقى آنست كه در نظر شهود او جز وجود مسبّب الاسباب وجودى ديگر نگنجد و توكّل او بوجود و عدم اسباب متغيّر نگردد [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2079)و اين توكّل كسى بود كه به ذروۀ مقام توحيد رسيده باشد. و تا رسيدن بدين مقام متوكّل در تصحيح مقام خود بترك اسباب محتاج بود. چه اعتبار وجود آن در توكّل او قادح باشد لاجرم پيوسته در رفع اسباب كوشد و حال ابراهيم خواص رحمه اللّه در تصحيح اين مقام بترك اسباب نيك مشهور است آورده‌اند كه هرگز در مقامى زيادت از چهل روز اقامت نكردى و در اخفاى حال خود از نظر خلق احتياط بليغ نمودى تا علم خلق بتوكّل او سببى از اسباب رزقش نگردد و بيشتر در فلوات و مفاوز به تنهايى بى‌زادى و معلومى سفر كردى. روزى شخصى از اكابر طريقت بوى رسيد پرسيد كه الى ما ذا ادّى بك التّصوّف. جواب داد كه الى التّوكل. آن شخص گفت ويحك انت بعد تسعى في عمران باطنك فاين انت من الفناء في التّوكل برؤية الوكيل. و طايفه‌يى كه وجود اسباب در توكّل ايشان قادح نباشد وجود اسباب پردۀ حال ايشان بود تا نظر اغيار بر آن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2080)نيايد و ايشان در تحت قباب اسباب از نظر غير مستور باشند خلق پندارند كه ايشان با اسبابند و ايشان با مسبّب الاسباب در خلوتخانۀ وصال مشغول به تمتّع از لذّت مسامرات و ذوق مناظرات و محاضرات

فبتنا على رغم الحسود و بيننا حديث كريح المسك شيب به الخمر   
حديث لو انّ الميت يدعى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2081)ببعضه لاصبح حيّا بعد ما ضمّه القبر

1) -افنائى: خ.

2) -نشود: خ.

3) -بدان: خ.

4) -يؤتى: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 398)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

فوسّدته كفّي و بتّ ضجيعه فقلت لليلي طلّ فقد رقد البدر   
فلمّا اضاء الصّبح فرّق بيننا و اىّ نعيم لا يكدّره الدّهر [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2082)   
و صاحب شريعت صلوات اللّه عليه بر قوّت حال متوكّلان اين فتوى داده است كه من سرّه ان يكون اقوى النّاس فليتوكّل على اللّه. چه هر كه در توكّل صاحب يقين و تمكين شود سرّ او از هيچ عارضى و حادثى منزعج و مختلج [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2083)نگردد. چنانك در حكايت است كه وقتى ابو موسى ديبلى از بايزيد پرسيد كه ما التّوكل. بايزيد گفت ما تقول انت. ابو موسى گفت قال اصحابنا لو انّ السّباع عن يمينك و الافاعي عن يسارك ما تحرّك لذلك سرّك. گفت نعم هذا قريب و لكن لو انّ اهل الجنّة فى الجنّة يتنعّمون و اهل النّار فى النّار يعذّبون ثمّ وقع لك تمييز بينهما خرجت من حدّ المتوكّلين و من جملة المتوكّلين و حاتم اصمّ با ابو تراب نخشبى رحمهما اللّه وقتى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2084)در بعضى غزوات حاضر بود. حكايت كند كه در آن حال كه قتال با كفّار در پيوست و از طرفين صفوف كشيده شد شيخ خود را ابو تراب ديدم كه بين الصّفّين به خفت و سر بر سپر نهاد و در خواب رفت چنانك غطيط او استماع مى‌كردم. چون [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2085)بيدار شد و برخاست گفتم در اين وقت عجب دارم از استراحت و نوم كه چگونه تواند بود. شيخ گفت اگر اين وقت را از وقت زفاف [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2086)فرقى دانى ترا از جملۀ متوكّلان نشمارند. و چه كرامتى بزرگ است كه حق تعالى با اهل توكّل كرده است و ايشان را بنقد از عذاب تفرقۀ هموم خلاص داده و هموم ايشان را همّى واحد گردانيده و فكر تدبير معاش از دل ايشان برداشته.

وقتى شخصى پيش شبلى رحمه اللّه رفت و از كثرت عيال شكايت كرد شبلى گفت

1) -اين بيت در ديباچۀ كليله و دمنۀ بهرامشاهى بتمثّل آمده است.

2) -محتاج: خ تحريفست.

3) -وقتى كه: خ.

4) -و چون: خ.

5) -م (زفاف) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 399)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ارجع الى بيتك و كلّ من ليس رزقه علي اللّه فاطرده. و آمده است كه وقتى جماعتى از جنيد رحمه اللّه پرسيدند كه اگر ما در طلب رزق سعى نماييم چگونه باشد. جواب داد كه اگر مى‌دانيد كه رزّاق [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2087)شما را فراموش كرده است در طلب رزق سعى كنيد. گفتند پس در خانه نشينيم و توكّل كنيم. گفت خداى را بتوكّل خود امتحان مكنيد كه جز حرمان نصيبى نيابيد، پس گفتند چه حيلت كنيم گفت ترك حيلت. و در انجيل آمده است يا ابن آدم ليس من العدل ان لا اطالبك بعمل غد و انت تطالبنى برزق غد

**فصل دهم در رضا**

رضا عبارتست از رفع كراهت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2088)و استحلاى مرارت احكام قضا و قدر و از اين تفسير محقّق شود كه مقام رضا بعد از عبور بر منزل توكّل باشد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2089)چه لازم نيست كه با يقين سابقۀ قسمت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2090)و توكيل قسّام كراهت موجود نباشد و مرارت احكام در مذاق حلاوت نمايد. و آنچه در بعضى ادعيۀ مأثوره از سيّد كائنات عليه افضل الصّلوات و اكمل التّحيّات رسيده است كه اللّهمّ انّى اسألك ايمانا يباشر قلبى و يقينا صادقا حتّى اعلم انّه لن يصيبنى الاّ ما كتبت لي و الرّضا بما قسمت لي مشعر است بدين فرق. چه اوّل يقينى كه بدان معلوم شود كه به هيچ‌كس نرسد الاّ آنچه در ازل بر او نوشته‌اند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2091)خواسته است و آنگاه سؤال رضا بر آن عطف كرده تا معلوم شود كه رضا به قسمت غير يقين قسمت است [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2092)و مقام رضا نهايت مقامات [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2093)سالكان است، توصّل به پايۀ رفيع و ذروۀ منيع آن هر رونده را مقدور و ميسّر نه.

هر كرا در اين مقام قدمگاهى كرامت فرمودند به بهشت معجّلش رسانيدند. چه روح

1) -رازق: خ.

2) -كراهيت: خ.

3) -توكّل تواند بود: خ.

4) -خدمت: خ.

5) -نوشته است: م.

6) -رضا به قسمت عين قسمت است: خ. مغلوط

7) -مقام: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 400)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و فرح كه از لوازم اهل بهشت است در رضا و يقين تعبيه فرموده‌اند. چنانكه در خبر است انّ اللّه تعالى جعل بحكمته الرّوح و الفرح فى الرّضا و اليقين.

و نيز تسميۀ خازن بهشت برضوان اشارت بدين معنى است. و رضا از يقين تولّد كند، تا نخست دل مؤمن بنور يقين منشرح و منفسح [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2094)نشود چشم بصيرتش بمشاهده و معاينۀ حسن تدبير الهى منفتح نگردد و در او گنجايى وقايع و حوادث بل سرور و فرح بوقوع آن پديد نيايد. چنانكه ذو النون رحمه اللّه در تعريف رضا گفته است الرّضا سرور القلب بمرّ القضاء. و حارت محاسبى گفته است الرّضا سكون القلب تحت جريان الحكم. و رويم گفته است كه الرّضا استقبال الاحكام بالرّوح. و قول جنيد كه الرّضا رفع الاختيار. اشارت است باصل رضا.

چه رفع كراهت كه اصل مقام رضاست نتيجۀ رفع اختيار است. و قول ابن عطا كه الرّضا نظر القلب الى قديم اختيار اللّه للعبد و انّه اختار له الافضل اشارت است باصل ترك اختيار. چه مطالعۀ اختيار كلّى و ملاحظۀ افضليّت آن بترك اختيار جزوى فرمايد. و همچنان‌كه منشأ رضا يقين است و انشراح صدر لازم آن منشأ كراهت شكّ است و ضيق صدر لازم آن. وقتى شبلى در صحبت جنيد بر زبان كلمۀ لاحول براند جنيد گفت ذا من ضيق صدر و ضيق الصّدر من ترك الرّضا بالقضا.

شبلى گفت صدقت. و كراهت دو قسم است، كراهت قلب و كراهت نفس.

كراهت قلب ضدّ رضاست مطلقا. و كراهت نفس ضدّ حال رضا نه مقامش. و شايد كه در خاطرى اين شبهت سر بر زند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2095)كه چون حال مقدّمۀ مقام و اصل اوست چگونه ضدّ حال رضا با مقامش تواند جمع شد. و جوابش آنست كه حال محض موهبت است، از غايت لطافت و نفوذ در همه اجزاى وجود سرايت كند و داعيۀ طبع را احتمال نماند، و مقام بكسب آميخته لاجرم احتمال ممازجت داعيۀ طبع تواند نمود. و چون رضا نتيجۀ يقين است و يقين وصف خاصّ دل صفت رضا مخصوص بود بدو، و كراهت نفس

1) -منفتح: خ.

2) -شبهت آيد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 401)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

در او قادح نه، الاّ آنكه دل صاحب يقين بمثابت بحرى است زاخر گاه ساكن و گاه مضطرب، هرگاه كه رياح امواج احوال از مهبّ عنايت الهى قصد وزيدن كنند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2096)بحر دل در تموّج آيد و فضلۀ موجى از او بساحل نفس پيوندد و در مجارى طبع روان گردد و اثر رضا و طمأنينت بواسطۀ آن در نفس پديد آيد و به صفت قلب متّصف گردد. و هرگاه كه آن رياح قرار گيرند بحر قلب از تموّج و اضطراب و كراهت بيارامد و فيض علم يقين و طمأنينت روى با حيّز خود نهد و اضطراب و كراهت نفس باز معاودت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2097)نمايد گوييا در آن حال جهالت كه وصف ذاتى نفس است در صورت علم يقين مختفى و ناپديد مى‌شود و لباس حواسّ قلب را به عاريت در نفس مى‌پوشاند و دل با او خطاب مى‌كند

اذا شئت ان ارضى و ترضى و تملكى زمامي ما عشنا معا و عنانيا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2098)   
الا فارمقي الدّنيا بعينى و اسمعى باذنى فيها و انطقى بلسانيا   
يا اين بيت بزبان حال انشاد مى‌كند

و مقعد قوم قد مشى من شرابنا [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2099) و اعمى سقيناه ثلثا فابصرا   
و اخرس لم ينطق ثلاثين حجّة ادرنا عليه الكأس يوما فاخبرا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2100)   
و همچنانك رضاى نفس اثر رضاى قلب است رضاى قلب اثر رضاى ربّ است.

هرگاه كه نظر رضوان الهى بدلى تعلّق گيرد صفت رضا در او پديد آيد. پس علامت اتّصال رضوان الهى بدل بنده اتّصال رضاى بنده بود بدو. و كلام سهل رحمه اللّه اذا اتّصل الرّضا بالرّضوان اتّصلت الطّمأنينة فطوبى لهم و حسن مآب

1) -كند: خ.

2) -و كراهت آن معاودت: خ.

3) -يعنى اگر مى‌خواهى كه من و تو از يكديگر خشنود باشيم و تا زنده‌ايم زمام اختيار و عنان وجود من بدست مالكيّت تو باشد دنيا را با ديدۀ من بنگر و بگوش من بشنو و با زبان من سخن بگوى. در نسخۀ(م) : ان ترضى و ارضى.

4) -شرابيا: خ.

5) -يعنى ما را شرابى است كه اگر مردم زمينگير از آن بنوشد برخيزد و براه افتد و اگر آن را بكور و گنگ بنوشانيم بينا و گويا شوند.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 402)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عبارت از اين معنى است. و چون رضاى بنده لازم رضوان الهى است اتّصال رضوان به محلّى بى‌اتّصال رضا صورت نبندد و از اينجاست قول رابعه با سفيان ثورى اما تستحيى ان تطلب رضا من لست عنه براض در مقابلۀ دعاى او كه اللّهمّ ارض عنّا. و مقام رضا مقام واصلانست نه منزل سالكان، چنانك بشر حافى در جواب سؤال فضيل عياض كه الرّضا افضل ام الزّهد گفت الرّضا افضل لانّ الزّاهد في الطّريق و الرّاضي وصل. و چه مقام و راى آنك كسى در محلّ رضاى رحمن آيد و كلّ الصّيد في جوف الفرا [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2101)آنجا كه نظر رضا باشد سيّئات حسنات نمايد

و عين الرّضا عن كلّ عيب كليلة و لكنّ عين السّخط تبدي المساويا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2102)   
و چه حال خوش‌تر از آنك كسى را هرگز مكروهى نرسد چنانك امير المؤمنين على

1) -فرأ مهموز اللام بوزن جبل بمعنى گورخر وحشى است و جمعش فراء بوزن جبال. در صحاح اللغه مى‌نويسد: الفرأ الحمار الوحشىّ و فى المثل كلّ الصّيد فى جوف الفرا و الجمع فراء مثل جبل و جبال. و در قاموس فرأ و فراء بوزن جبل و سحاب هر دو را ضبط كرده و گفته است كه در جملۀ مثل صحيح بدون همزه است «الفرأ كجبل و سحاب حمار الوحش و كلّ الصّيد فى جوف الفرا بغير همز لانّه مثل و الامثال موضوعة على الوقف» . -اين مثل را در موردى بكار مى‌برند كه مراد بيان اهميّت چيزى و مزيّت آن بر اقران و امثال است چنانكه يك چيز در اهميّت و نتيجه با چند چيز برابرى كند و يك كار به تنهايى متضمّن همه مقاصد باشد تقريبا نظير اين مصراع در فارسى «چونكه صد آمد نود هم پيش ماست» . مولوى فرمايد صد مصر و صد شكرستان درج است اندر يوسفان الصّيد جلّ او صغر فالكلّ فى جوف الفرا در مجمع الامثال ميدانى گويد اصل مثل آنست كه سه تن به شكار رفتند يكى خرگوش و ديگر آهو و سه ديگر خر گور صيد كردند. چون شكار خرگور از شكارهاى ديگر مهم‌تر و دشوارتر است صيّاد گور در مقام مفاخرت گفت كلّ الصّيد فى جوف الفرا. از آن روز باز اين جمله مثل گرديد.

2) -در اين مضمون سعدى فرمايد كسى به ديدۀ انكار اگر نگاه كند نشان چهرۀ يوسف دهد بنا خوبى و گر بچشم ارادت نگه كنى در ديو فرشته‌ايت نماند بچشم كرّوبى

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 403)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عليه السّلام گفته است من جلس على بساط الرّضا لم ينله مكروه. و يحيى بن معاذ گفته است يرجع الامر كلّه الى هذين الاصلين فعل منه بك و فعل منك له فترضى فيما عمل و تخلص فيما تعمل. و ابن سمعون [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2103)گفته است الرّضا بالحقّ و الرّضا عنه و الرّضا له فالرّضا به مدبرا و مختارا و الرّضا عنه قاسما و معطيا و الرّضا له الها و ربّا. و حال محبّت لازم مقام رضاست چه وقتى افعال همه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2104)در موقع رضا افتد كه فاعل محبوب بود و كلّ ما يفعل المحبوب محبوب [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2105)و رضا و محبّت هرگز از بنده مفارقت نكنند نه در دنيا و نه در آخرت بخلاف خوف و رجا كه در آخرت مفارقت كنند. و موافق اين است قول جنيد ليس الرّضا و المحبّة كالخوف و الرّجاء فانّهما حالان لا يفارقان العبد في الدّنيا و الآخرة لانّه في الجنّة لا يستغنى عن الرّضا و المحبّة.

1) -ابو الحسين محمّد بن احمد بن اسماعيل بن عبيس بن سمعون بغدادى ملقّب به (الناطق بالحكمة) از بزرگان علما و محدّثان و عرفاى سدۀ چهارم هجرى است. از جمله اساتيد روايتش عبد اللّه بن ابى داود سجستانى بود كه نزديك وى املاء حديث كرد. ولادتش در سال 300 ه‍ وفاتش در نيمۀ ذى‌القعده سنۀ 387 ه‍ اتّفاق افتاد. براى ترجمۀ حالش رجوع شود بصفة الصفوة ج 2 ص 266-269

2) -خ (همه) ندارد.

3) -مصراع شعرى است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 404)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**باب دهم در بيان احوال و در ان ده فصل است** [**1**](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2106)

**فصل اول در محبت**

بدانك بناى جملۀ احوال عاليه بر محبّت است همچنانك بناى جميع مقامات شريفه بر توبت. و از آن جهت كه محبّت محض موهبت است جملۀ احوال را كه مبنى‌اند بر آن مواهب خوانند. و محبّت ميل باطن است بعالم جمال و آن بر دو گونه است، محبّت [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2107)عام اعنى ميل قلب به مطالعۀ جمال صفات، و محبّت خاصّ اعنى ميل روح به مشاهدۀ جمال ذات. محبّت عام ماهى است كه از مطالع صفات [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2108)جمالى روى نمايد، محبّت خاصّ آفتابى كه از افق ذات برآيد. محبّت عام نورى كه وجود آرايش دهد، و محبّت خاصّ نارى كه وجود را پالايش دهد. در محبّت عام خذ ما صفا ودع ما كدر، و در محبّت خاص لا تبقى و لا تذر. محبّت عام رحيق مختوم ممزوج و محبّت خاصّ تسنيم صرف خالص

الخمر ان لم يكن صرفا فمشربه عندى حرام سوي ما كان كاللّهب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2109)   
و الحبّ ان لم يكن صدقا فصاحبه معذّب القلب بين الصّدق و الكذب   
محبّت عام بسبب ممازجت با اغراض شرابى حامل صفا و كدورت و لطافت كثافت و خفّت و ثقل [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2110)و محبّت خاص بجهت تنزّه از مخالطت اعلال همه صفا در صفا و لطافت در لطافت و خفّت در خفّت

و كأس قد شربناها بلطف يخال شرابها فيها هواء   
وزنّا الكأس فارغة و ملأى فكان الوزن بينهما سواء

1) -و آن مشتمل است بر ده فصل: خ.

2) -خ (محبّت) ندارد.

3) -جمال صفات: م.

4) -كاللعب احتمالا.

5) -و ثقل بود: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 405)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

لا بل كه لطافت و خفّت اين شراب در تلطيف و تخفيف جام [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2111)اثر كند و كثافت آن را به لطافت و ثقل به خفّت مبدّل گرداند بر مثال روح كه جسم را لطافت و خفّت بخشد

ثقلت زجاجات اتتنا فرّغا حتّى اذا ملئت بصرف الرّاح   
خفّت و كادت تستطير بما حوت انّ الجسوم تخفّ بالارواح   
محبّان ذات اين شراب را در اقداح ارواح نوش كنند و فضاله و صبابۀ آن بر قلوب و نفوس ريزند و للارض من كأس الكرام نصيب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2112)ارواح را خفّت قلق بخشد و قلوب را خفّت شوق و نفوس را خفّت طاعت. و لذّت اين شراب در همه اجزاى وجود اثر كند. روح را لذّت مشاهده دهد و قلب را لذّت مذاكره و نفس را لذّت معاملت، تا غايتى كه لذّت طاعت در نفس بر جملۀ لذّات طبيعى غالب آيد و دعاى رسول صلى اللّه عليه و سلّم اللّهمّ اجعل حبّك احبّ الىّ من نفسى و سمعي و بصرى و اهلى و مالى و من الماء البارد اشارت بدين حال است. و عين جام از غايت صفا و لطافت در رنگ اين شراب چنان محو شود كه تمييز نماند و صورت وحدت پديد آيد

رقّ الزّجاج و رقّت الخمر فتشابها و تشاكل [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2113)الامر   
فكانّما خمر و لا قدح و كانّما [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2114)قدح و لا خمر [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2115)   
از شبلى پرسيدند كه محبّت چيست گفت كأس لها وهج اذا استقرّ في الحواسّ و سكن فى النّفوس تلاشت يعنى همه وجود را محو گرداند و رنگ خود بخشد بشرط آنك حالى مستقرّ گردد و زود منطفى نشود بر صفت بوارق و لوامع. و ابو عبد اللّه قرشى گفته است المحبّة ان تهب كلّك لمن احببت و لا يبقى لك منك شىء

1) -اين جام: خ.

2) -مصراعى است. حافظ شيرازى باين مضمون نظر دارد: اگر شراب خورى جرعه‌يى فشان بر خاك از آن گناه كه نفعى رسد بغير چه باك

3) -فتشاكل: م.

4) -فكانّما: م.

5) -دو بيت در سابق گذشت.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 406)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ابو على رودبارى گفته است ما لم تخرج من كليّتك لم تدخل في حدّ المحبّة و قول جنيد المحبّة دخول صفات المحبوب على البدل من المحبّ در اين معنى سخنى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2116)تمام است. چه حقيقت محبّت رابطه‌ايست از روابط اتّحاد كه محبّ را بر محبوب بندد، و جذبه‌ايست از جذبات محبوب كه محبّ را به خود كشد. و بقدر آنك او را به خود مى‌كشد از وجود او چيزى محو مى‌كند تا همه صفات او را از او اوّل قبض كند و آنگاه ذات او را به قبضۀ قدرت از او بربايد و ببدل آن ذاتى كه شايستگى اتّصاف بصفات خود دارد بدو بخشد و بعد از آن صفات او داخل آن ذات بدل يافته شوند. و آنچه گفت على البدل اشارت بدين معنى است، نگفت على المحبّ. چه مادام تا محبّ موجود بود ذات او را شايستگى دخول صفات محبوب نباشد لا تحمل عطاياه الاّ مطاياه. و حقيقت فاذا احببته كنت له سمعا و بصرا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2117)و معنى تخلّقوا باخلاق اللّه اينجا محقّق گردد و محبّ بزبان حال گويد

انا من اهوى و من اهوى انا نحن روحان حللنا بدنا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2118)   
فاذا ابصرتنى ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا   
و اين حال ثمرۀ محبّت و غايت آنست و اگر چه سببش پديد نيست كه انّ المحبّة امرها عجب تلقى عليك و ما لها سبب   
امّا علامات [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2119)آن بسيار است. چه هر موى بر اندام محبّ شاهد عدلست [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2120)بر صدق محبّت او، و هر حركتى علامتى و هر سكونى امارتى، و ليكن مشاهدۀ آن جز به ديدۀ محبّت نتوان كرد. و ما جهت تمييز صادقان از مدّعيان بعضى از آن برشماريم.

1) -سخن: خ.

2) -خ (الحديث) علاوه دارد.

3) -افصح المتكلّمين سعدى در اين مضمون فرمايد مرا و عشق تو مادر به يك شكم زاده است دو روح در بدنى چون دو مغز در يك پوست و مولوى از اين لطيف‌تر فرموده است. من كيم ليلى و ليلى كيست من ما چو يك روحيم اندر دو بدن

4) -علامت: خ.

5) -عدلى است: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 407)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

علامتى از آن آنست كه در دل او محبّت دنيا و آخرت نبود چنانكه حق تعالى بعيسى عليه السلام وحى فرستاد كه يا عيسى انّي اذا اطّلعت على قلب عبد فلم اجد فيه حبّ الدّنيا و الآخرة ملأته حبّى. و در اخبار داود است يا داود انّى حرّمت على القلوب ان يدخلها حبّى و حبّ غيرى. و شايد كه محبّت الهى با شفقت بر خلق در يك دل جمع شود و بعضى را آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2121)شفقت محبّت نمايد. و نشان آنك شفقت است آن بود كه اگر صاحب اين دو وصف را [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2122)مخيّر كنند ميان ترك طرفى و ايثار ديگرى طرف خلق ترك گيرد. چنانك رسيده است كه وقتى حسين بن على عليه السّلام پدر خود را گفت أ تحبّني يا ابت پدرش گفت نعم. حسين عليه السّلام گفت أ تحبّ اللّه پدرش گفت نعم. حسين گفت هيهات لا يجتمع محبّتان فى قلب واحد. على عليه السّلام بگريست. آنگاه حسين عليه السّلام گفت.

يا ابت ما تقول لو انّك خيّرت بين قتلى و ترك الايمان. على عليه السّلام گفت اختار القتل على ترك الايمان. حسين عليه السّلام گفت ابشر يا ابت فانّ تلك محبّة و هذه شفقة [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2123)

علامتى ديگر آنك [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2124)هر حسن كه بر او عرض كنند بدان التفات ننمايد و نظر از حسن محبوب بنگرداند [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2125). حكايتى مشهور است كه وقتى شخصى بزنى جميله رسيد و اظهار محبّت كرد. زن [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2126)امتحان را گفت انّ ورائى من هى احسن منّى وجها و اتمّ جمالا و هى اختى. شخص باز نگريست زن بتقريع و توبيخ او زبان بكشيد كه يا بطّال اذا نظرتك من بعيد ظننت انّك عارف و اذا قربت و تكلّمت ظننت انّك عاشق فالآن لست بعارف و لا عاشق.

1) -و بعضى از آن: خ.

2) -م (را) ندارد.

3) -مأخذ اين روايت معلوم نيست.

4) -آنست كه: خ.

5) -نگرداند: خ.

6) -آن زن: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 408)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و علامتى ديگر آنك وسايل وصول محبوب را دوست دارد و مطيع و مستسلم باشد چه آن محبّت و طاعت عين محبّت و طاعت محبوب بود، قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2127)و مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2128)از اينجاست. و گفتۀ مجنون است

اذلّ لال ليلى في هويها و احتمل الأصاغر و الكبارا [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2129)   
علامتى ديگر آنك از موانع وصول محبوب اگر خود فرزند بود بر حذر باشد.

چنانكه ابراهيم ادهم رحمه اللّه وقتى در راه حجّ با رفيقى عقد مصاحبت كرد، و از جانبين شرط رفت كه هر چه از منكرات يكديگر مشاهدت كنند باز نپوشند. چون به مكّه رسيدند ناگاه عماريى مذهّب ديدند در وى مردى صاحب جمال نشسته. ابراهيم بدو نگريست و نظر مكرّر گردانيد. رفيقش گفت يا ابراهيم أ ليس قد عهدنا ان لا يخفى احدنا على الصّاحب شيئا من المنهيّات. ابراهيم آب در چشم آورد و گفت ذاك ولدى فارقته و هو صغير و الآن [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2130)لمّا رأيته عرفته.

صاحبش گفت أ أخبره عنك ابراهيم گفت لا فانّ ذاك شىء تركناه للّه فلا نعود فيه و اين شعر انشاد كرد

هجرت الخلق طرّا فى هواكا و ايتمت العيال لكي اراكا   
فلو [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2131)قطّعت اربا ثمّ اربا لما حنّ الفؤاد الى سواكا   
علامتى ديگر كه بر ذكر محبوب مولع و مشعوف بود چنانكه در خبر است من احبّ شيئا اكثر ذكره و از آن هرگز ملول نشود بلكه بهر [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2132)كرّت كه بشنود هزّتى و طربى زايد در او پديد آيد چنانك گفته‌اند

1) -س آل عمران آيه 29 ج 3.

2) -س نساء آيه 82 ج 5

3) -و الاكابر: خ.

4) -فالآن: م.

5) -و لو: خ.

6) -هر: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 409)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و حدّثتنى يا سعد عنها فزدتني جنونا فزدنى من حديثك يا سعد   
و تا غايتى ذكر محبوب دوست دارد كه اگر در اثناى آن ملامت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2133)خود بشنود از آن ملامت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2133)لذّت يابد و گويد

اجد الملامة فى هواك لذيذة حبّا لذكرك فليلمني اللّوّم   
علامتى ديگر آنك محبوب را در جميع اوامر و نواهى طاعت دارد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2134)و هرگز قصد مخالفت حكم او نكند چنانكه رابعه گفته است

تعصى الاله و انت تظهر حبّه هذا لعمرى في الفعال بديع   
ان كان حبّك صادقا لاطعته انّ المحبّ لمن يحبّ مطيع   
و سهل عبد اللّه گفته است المحبّة معانقة الطّاعة و مباينة الفاقة. و از رويم پرسيدند كه محبّت چيست گفت الموافقة في جميع الاحوال و اين بيت انشاد كرد و لو قلت لى مت متّ سمعا و طاعة و قلت لداعى الموت اهلا و مرحبا   
علامتى ديگر كه هر چه اختيار كند نظر او در آن بر طلب رضاى محبوب مقصور بود نه بر غرضى ديگر. چنانكه ابو بكر كتانى گفته است المحبّة الايثار للمحبوب. و شبلى گفته است المحبّة ايثار ما يحبّ المحبوب و ان كرهت و كراهة ما يكره المحبوب و ان احببت.

و علامتى ديگر كه [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2135)اندك مراعات محبوب بسيار داند و بسيار طاعت خود اندك، چنانكه قول بايزيد است المحبّة استقلال الكثير منك و استكثار القليل من حبيبك. و حق تعالى بعزير [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2136)عليه السّلام وحى فرستاد كه انّ من شرط المحبّة

1) -ملالت: خ.

3) -برد. خ.

4) -آنكه: خ.

5) -بعزيز: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 410)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ان تستقل كثير عبادتك فإنّ لي مثلك كثير و تستكثر قليل فضلى فانّ لك ليس مثلى

قليل منك يكفينى و لكن قليلك لا يقال له قليل   
علامتى ديگر حيرت و هيمان است در مشاهدۀ جمال محبوب. چه نظر بصيرت محبّان در پرتو اشعّۀ نور مشاهدۀ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2137)محبوب كليل و حسير گردد و از آن حيرت و هيمان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2138)و دهش و غرق تولّد كند. و صاحب اين حال اگر در مقام تمكين بود و قوّت ابتلاع احوال دارد حيرت و هيمان از حيّز روح تجاوز نكند [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2139)و قلب را از حضور و محافظت ترتيب اقوال و افعال مانع نگردد. بلكه چندانك روح او در مشاهده حيران‌تر قلب او در محاضره هشيارتر لاجرم طلب او اين بود كه ربّ زدني فيك تحيّرا.

و اگر قوّت و تمكّن [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2140)چندان ندارد و در غلبات اين حال سررشتۀ تمييز از دست اختيارش ربوده گردد فرياد بر آرد كه

قد تحيّرت فيك خذ بيدي يا دليلا لمن تحيّر فيكا   
علامتى ديگر كه مشاهدۀ محبوب و وصال او در شوقش نقصان نيارد. بل [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2141)هر لحظه در مشاهده و هر نفس در مواصله شوقى جديد و تعطّش داعى هل من مزيد در نهاد او انگيخته مى‌گردد. و چندانكه مراتب قريش زيادت مى‌گردد نظرش بر مرتبۀ فوق آن مى‌افتد و شوق و قلقش [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2142)در وصول آن تزايد و تضاعف مى‌پذيرد.

و همچنان‌كه جمال محبوب را نهايت نيست شوق محبّت را غايت نيست ذو النون گويد [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2143)رأيت في ارض التّيه امرأة تسير مع المحبّة فسألتها عن غاية المحبّة فقالت ليس لها غاية قلت [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2144)و لم فقالت لانّ المحبوب لا غاية له.

1) -مشاهدۀ نور: م

2) -م (و) ندارد

3) -ننمايد: خ.

4) -تمكين: خ.

5) -بلكه: خ.

6) -قلق: م.

7) -رحمه اللّه گفته است: خ.

8) -فقلت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 411)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و اين ده علامت كه شمرده شد اندكى [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2145)است از بسيار و حصر آن بمجلّدات ممكن نگردد. و بنا بر كثرت علامات در تعريف محبّت اقوال مختلف است، هر كس بحسب وصفى و علامتى ديگر تعريفى فراخور حال خود كرده‌اند. و همچنين در تعريفات ديگر كه اختلاف كرده‌اند همين سبب است

**فصل دوم در شوق**

مراد از شوق هيمان داعيۀ لقاى محبوب است در باطن محبّ و وجود آن لازم صدق محبّت است. چنانك ابو عثمان حيرى گويد الشّوق ثمرة المحبّة من احبّ اللّه اشتاق الى لقائه. و شوق بحسب انقسام محبّت منقسم شود بدو قسم، شوق محبّان صفات بادراك لطف و رحمت و احسان محبوب، و شوق محبّان ذات بلقاء و وصال و قرب محبوب. و اين شوق از غايت عزّت چون كبريت احمر قليل الوجود است.

چه بيشتر طالبان رحمت اله‌اند نه طالبان اله. صاحب‌دلى گفته است چندين هزار عبد الرّحمن و عبد الرّحيم و عبد الكريم بينى كه يك عبد اللّه نبينى يعنى طالبان رحمت بسياراند و طالبان خدا كم. طالبان خداى را جنّت لقاى اوست و اگر تقديرا در دوزخ باشند، و دوزخ فراق او و اگر چه در بهشت باشند. چنانكه بايزيد گفته است انّ للّه عبادا لو حجبهم لحظة في الجنّة عن رؤيته لاستغاثوا في الجنّة من الجنّة كما يستغيث اهل النّار من النّار

انّ الجنان جحيم [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2146)عند فرقتكم و النّار فى قربكم خلدى و جنّاتى [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2147)   
و حال شوق مطيّه‌ايست كه قاصدان كعبۀ مراد را بمقصد و مقصود رساند و دوام او با دوام

1) -اندك: خ.

2) -حميم: خ.

3) -يعنى مرا بهشت در فراق تو دوزخ است و دوزخ با وصال تو بهشت هر كجا تو با منى من خوشدلم ور بود در قعر گورى منزلم خوش‌تر از هر دو جهان آنجا بود كه مرا با تو سر و سودا بود

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 412)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

محبّت پيوسته است. مادام تا محبّت باقى بود شوق لازم باشد. و بعضى از متصوّفه بر بقاى شوق در مقام حضور و شهود انكار كرده‌اند و گفته انّما يكون الشّوق الى الغائب و متى يغيب الحبيب من الحبيب حتّى يشتاق اليه [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2148). و اين انكار وقتى متوجّه شدى كه شوق مخصوص بودى بطلب مشاهده و لازم نيست. چه اهل خصوص را و راى مشاهدۀ محبوب مطالب و مآرب ديگر هست كه با وجود شهود مشتاق آن باشند چنانكه وصول و قرب و ترقّى و استدامت آن. نه هر كه مشاهدۀ محبوب يافت به دولت وصل او رسيد، و نه هر كه واصل شد مقام قرب يافت، و نه هر كه قريب شد به منتهاى درجات قرب رسيد، و نه هر كه آن درجه يافت بر او مستدام و باقى ماند. ابو الحسين نورى رحمه اللّه در اين معنى گفته است

يا من يشاهده عيني فاحسبه منّي قريبا و قد عزّت مطالبه   
و شوق بدين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2149)مطالب بر حسب رفعت درجات آن از شوق مشاهده بسى صعب‌تر بود چنانكه بعضى از اكابر طريقت گفته‌اند شوق المشاهدة و اللّقاء اشدّ من شوق البعد و الغيبوبة فيكون في حال البعد و الغيبوبة مشتاقا الى اللّقاء و يكون في حال اللّقاء و المشاهدة مشتاقا الى زوائد و مبارّ من الحبيب و افضاله.

و در اخبار داود عليه السلام آمده است كه يا داود خلقت قلوب المشتاقين الىّ من رضوانى و اصطنعت لهم من قلوبهم طريقا ينظرون به الىّ ليزدادوا الشوق مع كلّ لحظة. و مضمون اين خبر مقوّى قول ماست، چه هرگاه كه در حال نظر بمحبوب هر لحظه شوق زيادت گردد معلوم شود كه حاضران و ناظران را شوق زيادت بود

1) -مشتاق اصفهانى در اين معنى گويد كى رفته‌يى ز دل كه تمنّا كنم ترا كى گشته‌يى نهفته كه پيدا كنم ترا

2) -بر اين: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 413)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ابرح ما يكون الشّوق يوما اذا دنت الخيام من الخيام [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2150)   
پس محبّ با نسبت آنچه يافته باشد از مشاهدۀ محبوب و قرب او مشتاق نبود، و به نسبت به‌آنچه نيافته مشتاق بود. و نيز شوق مشاهده بوجود عين اليقين است و حصول آن در اين [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2151)عالم ممكن. و شوق وصول بحقّ اليقين و حصول آن كما ينبغى در اين عالم متعذّر. و همانا بنابراين [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2152)گفته‌اند الشّوق استبطاء الموت. و ابو عثمان رحمه اللّه گفته است فى قوله تعالى انّ اجل اللّه لآت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2153)تعزية للمشتاقين معناه انّى اعلم انّ شوقكم الىّ غالب و انا اجّلت للقائكم اجلا و عن قريب يكون وصولكم الى من تشتاقون اليه. و هر چند در بعضى مواضع [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2154)شوق سبب استبطاء موت است، در بعضى مواضع ديگر كه مطلوب از محبوب امرى بود كه تحصيلش به رابطۀ حيات متعلّق باشد سبب آن نه بل منافى آن باشد. چه در اين حال حيات محبوب تواند بود. و سبب استبطاء موت هم لازم نيست كه شوق حقّ اليقين [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2155)و مقام وصول بود. چه شايد كه سبب آن شوق مشاهده و لقا باشد به نسبت با كسى كه تحصيل آن در اين عالم متعذّر يا متعسّر شناسد و آنچه ذو النون رحمه اللّه گفته است كه الشّوق اعلى الدّرجات و اعلى المقامات فاذا بلغها الانسان استبطأ الموت شوقا الى ربّه و فرحا الى لقائه و النّظر اليه يمكن كه عبارت از اين دو اعتبار بود چه لفظ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2156)لقاء اگر چه مشترك است ميان معنى مشاهده و وصول، در اين محل حملش بر وصول اولاتر تا معطوف مغاير معطوف عليه بود.

1) -يعنى «محنت قرب ز بعد افزونست» . اين بيت در (باب السّوق) رسالۀ قشيريّه نيز آمده است.

2) -آن: خ.

3) -خ (بنا) ندارد.

4) -س عنكبوت آيه 4 ج 20

5) -خ (مواضع) ندارد.

6) -عين اليقين: خ.

7) -از اين دو عبارت بود لفظ: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 414)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل سوم در غيرت**

از جمله لوازم محبّت حال غيرت است. هيچ محبّ نبود الاّ كه غيور باشد. و مراد از غيرت حميّت محبّ است بر طلب قطع تعلّق محبوب از غير يا تعلّق غير از محبوب يا نسبت مشاركتش [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2157)با او يا سبب اطّلاعش بر او. و غيرت بر سه گونه است، غيرت محبّ و غيرت محبوب و غيرت محبّت. و اين تقسيم مناقض آن نيست كه غيرت خاصّ محبّ را بود. چه غيرت محبوب هم به محبّى تواند بود نه بمحبوبى، و همچنين غيرت محبّت چنانك بعد از اين روشن شود.

امّا غيرت محبّ بر دو نوع بود غيرت محبّ غيرت محبوب و غيرت محبّ محبوب. غيرت محبّ غير محبوب در قطع تعلّق محبوب از غير مفيد نباشد و لكن در قطع تعلّق غير از محبوب شايد كه مفيد بود. چنانكه غيرت ابليس كه در قطع تعلّق نظر محبوب او با آدم هيچ اثر نكرد، بلكه چون تيغى بر تعلّق وى آمد و از محبوبش بكلّى قطع كرد لاجرم مهجور و ملعون ابد بماند. امّا در قطع تعلّق محبّ غير محبوب از محبوب اثرها نمود و مى‌نمايد. و غيرت محبّ محبوب يا بر تعلّق محبوب بود با غير به محبّى يا بر تعلّق غير با محبوب بمحبوبى يا بر نسبت مشاركت غير با محبوب يا بر اطّلاع غير بر محبوب.

امّا غيرتش بر تعلّق محبوب با غير به محبّى چنان بود كه بعضى از آثار محبّت محبوب بر شخصى مشاهده كند و او را از رعايت بعضى آداب خالى يابد پس بر تعلّق نظر محبّت محبوب بدان محلّ غيرت نمايد و به حدّت غيرت اگر قربش [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2158)زيادت بود تعلّق آن نظر از آن محلّ قطع كند و آنگاه معلوم گردد كه تعلّق آن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2159)نظر بدان محلّ عاريت بود. و از اين جهت علماى محقّق بحفظ حرمات مشايخ و به تبجيل ايشان وصيّت فرموده‌اند. و غيرتش بر تعلّق غير با محبوب بمحبوبى هم داخل اين غيرت بود. و امّا غيرتش بر نسبت مشاركت غير با محبوب چنان بود كه غيرى را در نسبت محبّت يا تعظيم يا ذكر شاغل با محبوب مشارك بيند و خواهد كه نسبت آن مشاركت را با محبوب

1) -مشاركت است: م.

2) -قوّتش: م.

3) -از: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 415)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

باخلاص در محبّت و تعظيم و ذكر بردارد و اسباب آن را باقى نگذارد. چنانكه سليمان عليه السّلام كه محبّت صافنات جياد و اشتغال بدان او را از ذكر حق تعالى مشغول گردانيد بعد از آن آتش غيرتش بر افروخت و تيغ بى‌دريغ از نيام قهر بر كشيد و مى‌گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ اَلْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتّٰى تَوٰارَتْ بِالْحِجٰابِ رُدُّوهٰا عَلَيَّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2160)و ساقها و گردنهاى ايشان را قطع مى‌كرد فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ اَلْأَعْنٰاقِ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2161)و امّا غيرتش بر اطّلاع غير بر محبوب چنان بود كه او را با محبوب خود در سرّ معامله‌يى باشد و از محاضره و مسامره و ملاطفۀ او تمتّعى يابد و نخواهد كه ديگرى بر اين حال بل بر محبّت او اطّلاع يابد و آن را بانكار يا بسبى ديگر كه قاطع تهمت بود باز مى‌پوشد و در قطع سبب اطّلاع مى‌كوشد. ابن عطا گفته است الغيرة فرض على اولياء اللّه و ما احسن الغيرة عند المحبّة و المنادمة. و جنيد رحمه اللّه گفته است لا يجوز الغيرة الاّ في اوقات ثلاثة عند الذّكر و الغفلة و عند المحبّة اذا رأى صاحبه مع العلاقة و عند التّعظيم.

امّا غيرت محبوب يا بر تعلّق محبّ بود يا غير يا بر اطّلاع غير بر حال محبّ. و وجود اين غيرت از محبوب وقتى صورت بندد كه محبّ محبّ بود. چه غيرت لازم محبّت است و محبّت صفت ذاتى محبّ، و محبوب را بمحبوبى از او هيچ نصيب نه الاّ به محبّى و غيرت محبوب بر تعلّق محبّ با غير بى‌شك قطع تعلّق او كند از غير. و آن [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2162)غير عبارتست از هر چه موجب سكون باطن و قرار دل محبّ گردد از دنيا و آخرت و ما فيهما. پس اگر تعلّق محبّ با دنيا را از او قبض كند چنانكه در خبر ربّانى است اذا اقبلت على عبدى بوجهى كلّه زويت عنه الدّنيا كلّها. و اگر تعلّق او با مردم بود جهت جاه و قبول آن جاه را بتقبيح صورت [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2163)حال او در نظر مردم بشكند

1) -س ص آيه 31 ج 23

2) -س ص آيه 32 ج 23

3) -و اين: خ.

4) -م (صورت) ندارد

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 416)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و بتيغ ملامت ايشان تعلّق او را قطع كند، و اگر تعلّق او با نفس خود بود صورت معايب و قبايح نفس را بر نظر او جلوه دهد تا آن [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2164)تعلّق بريده شود، و اگر تعلّق او به بهشت و حور و قصور و انواع نعيم اخروى بود آن را بسببى از اسباب قطع كند چنانك آدم عليه السّلام كه چون دل او با نعيم جنّت و صحبت حوّا تعلّق گرفت و آرام يافت بتيغ غيرت آن تعلّق را قطع كرد و او را از وطن مألوف و صحبت حوّا بسبب صدور [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2165)جريمه دور گردانيد.

و امّا غيرت محبوب بر اطّلاع غير بر حال محبّ چنان بود كه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2166)حال او را [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2167)از نظر اغيار بحجاب عزّت و قباب غيرت خود مستور دارد تا جز نظر او بر وى نيايد اوليائى تحت قبابى لا يعرفهم غيري و اين غيرت مانند غيرت رجال است بر نساء.

و همانا مضمون اين حديث كه الاولياء عرائس اللّه في الارض اشارت بدين معنى بود، و همچنين در خبر است كه انا غيور و سعد غيور و اللّه اغير منّا. و امّا غيرت محبّت جز نظر ارباب ذوق و اهل حقايق و دقايق بدان نرسد چه غيرت از خواصّ محبّان است و فهم محبّى محبّ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2168)از غوامض علوم و نه هر كسى بدان راه [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2169)برد بخلاف محبّى محبوب. و بيانش آنست كه اگر چه غيرت وصف ذاتى محبّ [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2170)است وجود آن صفت در او بواسطۀ محبّت است، اگر نه محبّت بودى محبّ را هرگز غيرت نبودى. پس قيام غيرت هم به محبّت بود و هم بمحبّ، و قيام يك صفت بدو ذات محال است، پس يا محبّ ذات بود و محبّت بدو قايم، يا بر عكس. و محبّت به اصالت و تقدّم از محبّ اولى است چه قيام او بذات خود است و قيام محبّ بدو از آن [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2171)جهت كه محبّى و محبوبى دو اعتبارند عارض ذات محبّت شده و روى به قبله‌اى [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2172)آورده و محبّت رابطۀ اتّحاد است ميان محبّ و محبوب تا محبّ را بمحبوب رساند و از فراق

1) -از: خ.

2) -حوّا بصدور: خ.

3) -چنانك: م

4) -م (را) ندارد

5) -محبّت: م تحريفست.

6) -ره: م.

7) -محبّت: م.

8) -و از آن: خ.

9) -به قبلۀ وى: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 417)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

مغايرتش برهاند و مادام تا محبّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2173)روى بكلّى در محبّت نيارد و محبوب او غير محبّت بود هنوز روى در نصيب خود دارد و فراق ميان او و محبوب برنخيزد بلكه او را هنوز به حقيقت محبّ نخوانند چنانكه جنيد رحمه اللّه گفته است المحبّة محبّة المحبّة للمحبّ الحبيب [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2174). و نورى گفته است المحبّة محبّة المحبّة. و چون روى بكلّى در قبلۀ محبّت آورد محبّ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2175)و محبوب و محبّت او يكى شد و رسم بيگانگى از ميان هر دو برخاست و اين حال نتيجۀ غيرت محبّت بود كه روى او را از همه جهات بگرداند و در قبلۀ خود آرد و از قيد محبّت محبوب خارجيش آزاد گرداند و بزبان محبّت اين حال را مخالعۀ محبّ از محبوب خوانند، بعد از آن حوصلۀ محبّت بيگانگى محبّ را نيز بخورد و در خودش محو گرداند تا معنيى كه لفظ اتّحاد عبارت از آنست محقّق گردد. چه ذات محبّت و محبوب و محبّ در اين مقام هر سه يكى چيز شود، پس نه وصل ماند نه فراق، نه قرب نه بعد، نه ردّ و نه قبول. چه تصوّر اين اعتبارات در ذات واحد صورت نبندد و در اين مقام است آنچه گفته‌اند

معشوق و عشق و عاشق هر سه يكى است اينجا   
چون وصل در نگنجد هجران چه كار دارد

**فصل چهارم در قرب**

لفظ قرب در عرف متصوّفه عبارتست از استغراق وجود سالك در عين جمع به غيبت از جميع صفات خود تا غايتى كه از صفت قرب و استغراق و غيبت خود هم غايب بود و الاّ از جميع صفات خود غايب نبوده باشد. و ابو يعقوب سوسى رحمه اللّه گفته است ما دام العبد يكون في القرب لم يكن قريبا حتّى يغيب عن القرب بالقرب فاذا ذهب عن رؤية القرب بالقرب فذلك قرب. و نورى رحمه اللّه گفته است

1) -مادام كه محب: م

2) -للحبيب: م.

3) -م (محب) افتاده است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 418)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

اراني جمعى فى فنائى تقرّبا و هيهات الاّ عنك منك التّقرّب   
فما عنك لي صبر و لا فيك حيلة و لا منك لي بدّ و لا عنك مهرب   
تقرّب قوم بالرّضا فوصلتهم فما لي بعيد منك و الكلّ يعطب   
و از رويم برسيدند كه قرب چيست گفت هو ازالة كلّ معترض [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2176)و بعضى گفته‌اند القرب انّ تتذلّل عليه و تتذلّل له يعنى قرب تامّ آنست كه همچنان‌كه بروح در محلّ جمع باشى و تذلّل و ترفّع بدين وجه صفت تو باشد، بنفس در محلّ تفرقه باشى و تذلّل و تعبّد بدين وجه صفت تو باشد، چه هرگاه كه نفس در مقام تفرقه و عبوديّت رتبتى بيابد روح در مقام جمع و ربوبيّت رتبتى ديگر بيابد و صاحب اين حال را زيبد كه گويد

قد تحقّقتك فى السّرّ فناجاك لساني فاجتمعنا لمعان و افترقنا لمعان [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2177)   
و قرب حق تعالى بدل [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2178)بنده بر اندازۀ قرب دل بنده بود بدو، هر چند دل او به خدا نزديكتر خدا بدو نزديكتر چنانكه جنيد رحمه اللّه گويد انّ اللّه تعالى يقرب من قلوب عباده على حسب ما يرى من قرب قلوب عباده منه فانظر ما ذا يقرب من قلبك و ابو عبد اللّه بن خفيف [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2179)رحمه اللّه گفته است قربك منه بقدر خوفك منه و قربه منك بقدر مراقبتك له و انت اعلم بخوفك و مراقبتك. و اهل قرب را چندانكه در مراتب قرب محبوب مى‌افزايد خوف و رهبت و انس و هيبت او زيادت مى‌شود و ذو النون حكايت كند كه رأيت أعرابيّا يطوف بالكعبة و قد نحل جسمه و اصفرّ لونه و دقّ عظمه فقلت أ محبّ انت فقال نعم فقلت و حبيبك منك قريب ام بعيد فقال بل قريب فقلت حبيبك موافق لك ام مخالف فقال بل

1) -معرض: خ

2) -دو بيت پيش گذشت.

3) -حق سبحانه بر دل: خ.

4) -و عبد اللّه خفيف: خ. متن صحيح است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 419)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

موافق فقلت سبحان اللّه حبيب قريب موافق و انت على هذه الصّورة فقال لى يا بطّال اما علمت انّ عذاب عاقبة القرب اشدّ من عذاب عاقبة البعد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2180)و همو گويد ما ازداد احد من اللّه قربة الاّ ازداد هيبة. و همچنان‌كه محبّت الله تعالى به مواظبت بر نوافل يافته مى‌شود قربت او به اداى فرائض حاصل گردد چنانكه نصرآبادى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2181)گفته است رحمه اللّه باتّباع السنّة تنال المعرفة و باداء الفرائض تنال القربة و بالمواظبة على النّوافل تنال المحبّة.

**فصل پنجم در حيا**

حيا از جملۀ احوال مقرّبان است چندانكه قرب زيادت حبابيش [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2182)و هر كه هنوز حال حيا بدو فرونيامد علامت آن بود كه هنوز [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2183)هيچ مرتبه از مراتب قرب

1) -اين حكايت را جامى در مثنوى تحفة الاحرار خوب نظم كرده است: والى ملك ولايت ذو النّون آن باسرار حقيقت مشحون گفت در مكه مجاور بودم در حرم حاضر و ناظر بودم ناگه آشفته جوانى ديدم نى جوان سوخته جانى ديدم لاغر و زرد شده همچو هلال كردم از وى ز سر مهر سؤال كه مگر عاشقى اى شيفته مرد كه بدين گونه شدى لاغر و زرد گفت آرى به سرم شور كسى است كش چو من عاشق رنجور بسى است گفتمش يار به تو نزديك است يا چو شب روزت ازو تاريك است گفت در خانۀ اويم همه عمر خاك كاشانۀ اويم همه عمر گفتمش يكدل و يكروست به تو يا ستمكار و جفا جوست به تو گفت هستيم بهر شام و سحر بهم آميخته چون شير و شكر لاغر و زرد شده بهر چه‌يى سر بسر درد شده بهر چه‌يى گفت رورو كه عجب بى‌خبرى به كزين گونه سخن درگذرى محنت قرب ز بعد افزونست جگر از هيبت قربم خونست هست در قرب همه بيم زوال نيست در بعد جز اميد وصال آتش بيم دل و جان سوزد شمع اميد روان افروزد

2) -ابو القاسم ابراهيم بن محمّد نصرآبادى از علما و محدّثان و مشايخ صوفيّۀ خراسان از اصحاب شبلى و ابو على رودبارى و مرتعش نيشابورى بود. در سال 366 به مكّه مجاور شد و همان‌جا به سال 369 ه‍ درگذشت (رسالۀ قشيريه ص 30) .

3) -بيشتر: خ.

4) -م (هنوز) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 420)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نيافته است سهل عبد اللّه رحمه اللّه گفته است ادنى مقام من مقامات القرب الحياء.

و حيا آنست كه باطن بنده از هيبت اطّلاع خداوند منطوى گردد. و اين دو گونه باشد حياى عامّ و حياى خاصّ. حياى عامّ صفت اهل مراقبه است كه قلب ايشان از هيبت اطّلاع رقيب قريب جلّ ثناؤه بر سيّئات و تقصيرات خود منطوى گردد چنانكه ذو النون رحمه اللّه گفته است الحياء وجود الهيبة فى القلب مع حشمة ما سبق منك الى ربّك. و حياى خاصّ صفت اهل مشاهده است كه روح ايشان از عظمت شهود حق تعالى در خود منطوى گردد چنانك [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2184)شيخ الاسلام رحمه اللّه گفته است الحياء اطراق الرّوح اجلالا لعظيم الجلال. و از اين قبيل است حياى اسرافيل عليه السّلام فى الخبر انّه يتستّر بجناحيه حياء من اللّه عزّ و جلّ. و همچنين حياى عثمان رضى اللّه عنه آنچه گفته است انّى لاغتسل فى البيت المظلم فانطوي [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2185)حياء من اللّه عزّ و جلّ. و اين حياست كه از جملۀ احوال است. و امّا حياى عامّ كه مندرج است در تحت [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2186)مقام مراقبه از جملۀ مقامات است. و اين محافظت ظاهر و باطن است از مخالفت احكام الهى بسبب مراقبت نظر حق تعالى. و از اين حياست آنچه در خبر آمده است استحيوا من اللّه حقّ الحياء قالوا انّا نستحيى من اللّه يا رسول اللّه قال ليس ذلك و لكن من استحيى من اللّه حقّ الحياء فليحفظ الرّأس و ما وعى و البطن و ما حوي و ليذكر الموت و البلى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2187)و من اراد الآخرة ترك زينة الدّنيا فمن فعل ذلك فقد استحيى من اللّه حقّ الحياء. و اين حيا بر دو گونه است يكى حيا از معصيت چنانكه حياى آدم كه چون به زلّت [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2188)مخالفت مبتلا شد از خجالت در بهشت بهر گوشه مى‌گريخت و ندا مى‌آمد كه يا آدم أ فرارا منّا

1) -خ (چنانك) ندارد

2) -و انطوى: خ.

3) -صحّت: م تحريفست.

4) -و البلا: خ

5) -به ذلّت: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 421)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

جواب داد. لا و لكن حياء منك. و در حديث آمده است حكاية عن اللّه تعالى ما انصفنى عبدى يدعوني فاستحيى ان اردّه و يعصينى فلا يستحيى منّى.

دوم حياى تقصير در طاعت چنانكه ابو بكر وراق رحمه اللّه گفته است ربّما اصلّى للّه ركعتين فانصرف و انّما انا بمنزلة من ينصرف عن السّرقة من الحياء.

و ابو سليمان دارانى رحمه اللّه گويد انّ العبّاد عملوا على اربع درجات على الخوف و الرّجاء و التّعظيم و الحياء و اشرفهم منزلة من عمل على الحياء لما ايقن انّ اللّه يراه على كلّ حال استحيى من حسناته اكثر ممّا استحيا العاصون من سيّئاتهم و بعضى از حكما گفته‌اند من تكلّم في الحياء و لا يستحيى من اللّه فيما تكلّم فهو مستدرج.

**فصل ششم در انس و هيبت**

انس عبارتست از التذاذ باطن به مطالعۀ كمال جمال محبوب. و هيبت عبارتست از انطواى باطن به مطالعۀ كمال جلال محبوب. و منشأ انس و هيبت يا جمال و جلال صفات بود كه مشرب قلب است، يا جمال و جلال ذات كه مشرب روح است. و آنچه شيخ الاسلام رحمه اللّه گفته است الانس التذاذ الروح بكمال الجمال تعريف انس روح است.

و استقلال انس و هيبت چون بوجودى تواند بود لاجرم انس و هيبت قلب گاه‌گاه بسبب نازلۀ حال فنا و [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2189)وجود تلوين در معرض زوال و فنا افتند [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2190)و انس و هيبت روح بسبب بقاى وجود و استقرار در محلّ تمكين از تعرّض فنا ايمن باشند. و مادام تا حال مشاهده مستقيم نگردد و مقام نشود، انس و هيبت در باطن سالك متناوب و متغالب باشند، گاه حال انس غلبه گيرد و از او فرط انبساط تولّد كند، و گاه حال هيبت و از

1) -و فنا: خ.

2) -افتد: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 422)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

او فرط انقباض پديد آيد، و چون در مقام مشاهده تمكّن يافت و بعين يمنى مشاهد جمال شد و بعين يسرى مشاهد جلال، حال انس و هيبت در او مستقيم و معتدل گردد و هر يك معدّل و مقوّم آن ديگر شود. هيبت مقوّم انس باشد بدان معنى كه صاحب آن را از فرط انبساط با محبوب رعايت كند. و انس معدّل هيبت بود بدان معنى كه صاحب آن را از فرط انقباض محافظت نمايد. و انس و هيبت حقيقى اينست چنانكه جنيد رحمه اللّه گفت است الانس ارتفاع الحشمة مع وجود الهيبة. و قول ذو النون الانس انبساط المحبّ مع [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2191)المحبوب هم مقيّد بود بشرط مقارنت هيبت و رعايت اعتدال. و هرگاه كه حال انس مقام گشت پيوسته سرّ محبّ [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2192)به مطالعۀ جمال محبوب مشغول بود، لاجرم به هيچ حال از مقام خود منزعج نشود و مادام تا بحوادث و عوارض خارجى منزعج گردد هنوز حال انس مقام او نگشته باشد. و از اينجاست قول ذو النون ادنى مقام الانس ان يلقي صاحبه فى النّار فلا يغيبه ذلك عمّن انس به. و از علامات اهل انس يكى آنست كه از غير محبوب و مأنوس خود مستوحش باشند تا غايتى كه از نفس خود نيز وحشت دارند، و چگونه ندارند و حال آنكه هيچ مشوّش و شورانندۀ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2193)وقت آن مداخلت و ملازمت ندارد كه نفس او، و از اينجاست قول شبلى رحمه اللّه الانس هو وحشتك منك. يكى از كبار علما بعمر بن عبد العزيز نوشت كه ليكن انسك باللّه و انقطاعك اليه فانّ للّه عبادا استأنسوا باللّه و كانوا فى وحدتهم اشدّ استيناسا من النّاس في كثرتهم و اوحش ما يكون النّاس انس ما يكونون و آنس ما يكون النّاس اوحش ما يكونون.

علامتى ديگر آنكه چنان با ذكر محبوب انس گيرند كه در عموم اوقات مستغرق تفكّر و تذكّر او باشند و از رؤيت اغيار غايب چنانكه بعضى گفته‌اند

1) -على: خ.

2) -سرّ محبّت: خ. غلط

3) -شواربنده: م سهو القلم كاتب است-شورانيده: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 423)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

الانس هو ان تستأنس بالاذكار و تغيب عن رؤية الاغيار. و در ضمن اين ابيات كه از رويم نقل است اشارتى است بانس با ذكر

شغلت قلبي بما لديك فلا تنفكّ [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2194)طول الحياة من فكري   
آنستني منك بالوداد فقد أوحشتنى من جميع ذا البشر   
ذكرك لي مونس يعارضني يوعدنى عنك منك بالظّفر   
و حيثما كنت يا مدى هممي فانت منّي بموضع النّظر [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2195)   
و اين دو علامت مخصوص‌اند بانس قلب علامتى ديگر دوام محادثه با محبوب، و اين علامت مشترك است [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2196)ميان انس روح و قلب، و قول ابو سعيد خرّاز در اين معنى كه الانس محادثة الارواح مع المحبوب في مجالس القرب مخصوص است بانس روح و قول رابعۀ عدويّه

و لقد جعلتك في الفؤاد محدّثي و ابحت جسمي من اراد جلوسى   
فالجسم منّي للجليس مؤانس و حبيب قلبي في الفؤاد انيسى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2197)   
مخصوص است [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2198)بانس قلب

علامتى ديگر آنكه چندانك برآيد تعظيم محبوب در نظر او بيش بود چنانكه ابو الحسين [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2199)ورّاق گفته است لا يكون الانس باللّه الاّ و معه التّعظيم لانّ كلّ من استأنست به سقط عن [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2200)قلبك تعظيمه الاّ اللّه تعالى فانّك لن تزيد

1) -ينفكّ: م.

2) -حاصل مراد از چهار بيت اين است كه: قلب مرا به خود مشغول ساخته‌اى چنانكه هيچ‌گاه از انديشه و خاطر من بيرون نباشى. مرا به خود مأنوس و آشنا و از همه كس گريزان و بيگانه ساخته‌اى. ياد تو مونس من است كه با من معارضه كند و مرا به پيروزى وعده دهد. غايت مقصود من تويى هر كجا باشى (يا باشم بنا بر ضمير متكلّم) از پيش نظر من غايب نيستى.

3) -و آن مشترك است: خ.

4) -دو بيت در سابق ص 262 گذشت.

5) -م (است) ندارد.

6) -ابو الخير: خ؟

7) -من: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 424)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

انسابه الاّ ازددت منه هيبة و تعظيما، و اين علامت نيز مشترك است. و فرود مرتبۀ انس ذات و صفات مرتبۀ ديگر هست در انس كه آن را انس به اطاعت محبوب خوانند مانند انس با صلاة و تلاوت و ذكر لسانى و اين انس مرتبۀ عبّاد است و انس با صفات مرتبۀ سالكان و انس با ذات مرتبۀ واصلان

**فصل هفتم در قبض و بسط**

سالك طريق حقيقت چون از مقام محبّت عامّ بگذرد و به اوايل [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2201)محبّت خاصّ رسد، داخل زمرۀ اصحاب قلوب و ارباب احوال شود و حال قبض و بسط بر دل او فروآمدن [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2202)گيرد و مقلّب القلوب تعالى شأنه قلب او را همواره ميان اين [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2203)دو حال متعاقب و متناوب متقلّب [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2204)مى‌دارد تا بكلّى حظوظ او را از او قبض كند و از نور خودش منبسط گرداند گاهى در قبضۀ قبضش تنگ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2205)بيفشارد تا فضلات وجود حظوظى از او مترشّح گردد، و ممكن كه آثار آن رشحات در صورت قطرات عبرات نموده شود، و گاهى در ميدان بسطش عنان فروگذارد تا مراسم عبوديّت و اخلاص به‌پاى مى‌دارد، چنانكه واسطى رحمه اللّه گفته است يقبضك عمّا لك و يبسطك فيما له.

و نورى رحمه اللّه گفته است يقبضك بايّاه و يبسطك لايّاه. و مراد از قبض انتزاع حظّ است از قلب بجهت امساك و قبض حال سرور از او و مراد از بسط اشراق قلب است بلمعان [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2206)نور حال سرور. و سبب وجود و مثار قبض ظهور صفات نفس و حجاب شدن آنست و نتيجه‌اش انعصار و انكماد قلب. و سبب بسط ارتفاع حجاب نفس است از پيش دل و اثرش انشراح و انفساح قلب. و از جمله صفات نفس كه بيشتر حجاب بسط از او بود يكى طغيان است و آن چنان بود كه در حال نزول وارد سرور و انبساط و فرح قلب بدان، نفس استراق سمع كند و از آن حال متنبّه گردد و بنشاط و فرح در اهتزاز آيد

1) -با اوائل: خ.

2) -فرود: خ.

3) -آن: خ.

4) -منقلب: خ.

5) -نيك: م

6) -بلمعات: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 425)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و از حركت او ظلمتى مرتفع شود و بر مثال غيمى منطبق حجاب نور حال گردد و از آن قبض تولّد كند. و طريق دفع اين آفت [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2207)آنست كه دل بوقت نزول وارد سرور پيش از استراق نفس پناه بحضرت الهى برد و از سر صدق و اخلاص انابت نمايد تا حق پرده‌يى از عصمت ميان او و نفس فروگذارد و او را از تشبّث نفس و طغيان او نگاه دارد. از جنيد رحمه اللّه پرسيدند على ما ذا تتأسّف من اوقاتك جواب داد كه على زمان بسط اورث قبضا او زمان انس اورث وحشة و اين بيت بخواند

قد كان لي مشرب يصفو برؤيتكم فكدّرته يد الايّام حين صفا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2208)   
و گاه بود كه مبتديان را مشابه قبض و بسط همّى يا نشاطى در نفس پديد آيد و پندارند كه قبض است يا بسط كه در دل پديد آمده است و بدين اشتباه در غلط افتند.

و شيخ الاسلام رحمه اللّه همّ و نشاط را تعريف كرده است و گفته الهمّ وهج شاخور النّفس و النّشاط ارتفاع موج النّفس عند تلاطم بحر الطّبع. و چون نهايت قبض بسط است و نهايت بسط فنا و در فنا قبض و بسط محال، بنابراين ابو القاسم فارس [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2209)گفته است وجد اوّلا القبض ثمّ البسط ثمّ لا قبض و لا بسط. و چون قبض و بسط از جملۀ احوال‌اند مبتديان را از آن نصيبى نباشد و منتهيان [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2210)بسبب خروج از تحت تصرّف حال از آن گذشته باشند، لاجرم مخصوص بود به متوسّطان. و مبتديان را بجاى قبض و بسط خوف و رجا بود همچنان‌كه منتهيان را بجاى آن فنا و بقا بود و خوف و رجا بحكم ايمان [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2211)مشترك بود متوسّط و مبتدى را و همچنين همّ و نشاط بحكم طبع. و منتهيان را بجهت انسلاخ از وجود نه قبض و بسط بود و نه خوف و رجا و نه همّ و نشاط الاّ آنك چون نفس ايشان بمقام قلب رسيده باشد اوصاف قلب بر او ظاهر گردد و همّ و نشاط او بقبض و بسط بدل شود و ببدل [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2212)قبض و بسط دل در نفس باقى بماند [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2213)و هرگز مرتفع نگردد.

1) -خ (آفت) ندارد.

2) -يعنى به ديدار شما مشربى صافى داشتم دست روزگارش تيره و مكدّر ساخت.

3) -فارسى: خ.

4) -خ (را) زائد دارد.

5) -ايشان: خ.

6) -مبدل شود و تبدّل: خ.

7) -نماند: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 426)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فصل هشتم در فنا و بقا**

فنا عبارتست از نهايت سير الى اللّه، و بقا عبارتست از بدايت سير فى اللّه. چه سير الى اللّه وقتى منتهى شود كه باديۀ وجود را بقدم صدق يك‌بارگى قطع كند، و سير فى اللّه آنگاه محقّق شود كه بنده را بعد از فناى مطلق، وجودى و ذاتى مطهّر از لوث حدثان ارزانى دارند تا بدان در عالم اتّصاف باوصاف الهى و تخلّق باخلاق ربّانى ترقّى مى‌كند و اختلاف اقوال مشايخ در تعريف فنا و بقا مستند است باختلاف اقوال سايلان، هر كسى را فراخور فهم و صلاح او جوابى گفته‌اند و از فنا و بقاى مطلق بسبب عزّت آن تعبير كمتر كرده. بعضى گفته‌اند مراد از فنا فناى مخالفات است و از بقا بقاى موافقات و اين معنى از لوازم مقام توبت نصوح است. و بعضى گفته‌اند [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2214)فنا زوال حظوظ دنيوى است چنانكه بزرگى گفته است لا ابالى امرأة رايت ام حايطا و بقا بقاى رغبت در آخرت، و اين معنى لازم مقام زهد است. و بعضى گفته فنا زوال حظوظ دنيوى و اخروى است مطلقا و بقا بقاى رغبت بحق تعالى چنانكه ابو سعيد خراز گفته است علامة من ادّعى الفناء ذهاب حظّه من الدّنيا و الآخرة الاّ من اللّه تعالى، و اين معنى لازم صدق محبّت ذاتى است. و بعضى گفته [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2215)فنا زوال اوصاف ذميمه است و بقا بقاى اوصاف جميله، و اين معنى از مقتضيات تزكيه و تحليۀ [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2216)نفس است. و بعضى گفته فنا غيبت است از اشيا و بقا حضور با حق، و اين معنى نتيجۀ سكر حال است. و شيخ الاسلام رحمه اللّه گفته است الفناء المطلق هو ما يستولى من امر الحقّ سبحانه و تعالى على العبد فيغلب كون الحقّ سبحانه على كون العبد و حقيقت فناى مطلق اينست، و اقسام ديگر هر يك فنائيست بوجهى.

و فنا دو نوع است فناى ظاهر و فناى باطن. فناى ظاهر فناى افعال است و اين نتيجۀ تجلّى افعال الهى است و صاحب اين فنا چنان مستغرق بحر افعال الهى شود كه نه

1) -م (اند) ندارد.

2) -گفته‌اند: خ.

3) -تخليه: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 427)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

خود را و نه غير را [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2217)از مكوّنات هيچ فعل و ارادت و اختيار نبيند و اثبات نكند الاّ فعل و ارادت و اختيار حق سبحانه، و چنان مسلوب الاختيار گردد كه به خودش اختيار هيچ فعل نماند و در هيچ كار خوض [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2218)نكند و از مشاهدۀ مجرّد فعل الهى بى‌شايبۀ فعل غير لذّت مى‌يابد. و بعضى از سالكان در اين مقام بمانده‌اند و نه خورده و نه آشاميده تا آنگاه كه حق تعالى كسى برايشان گماشته [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2219)است كه به تعهّدات ايشان از اطعام و سقى و غير آن قيام نمايند.

و امّا فناى باطن فناى صفات است و فناى ذات. و صاحب اين حال گاه در مكاشفۀ صفات قديمه غرق فناى صفات خود بود، و گاه در مشاهدۀ آثار عظمت ذات قديم غرق فناى ذات خود، تا چنان وجود حق بر او غالب و مستولى شود كه باطن او از جملۀ وساوس و هواجس فانى گردد. شيخ الاسلام رضى اللّه عنه حكايت كند كه وقتى از شيخ ابو محمد عبد اللّه البصرى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2220)رحمه اللّه سؤال كردم كه هل يكون بقاء المتخيّلات فى السّرّ و وجود الوساوس من الشّرك الخفي و كان عندى انّ ذلك من الشّرك الخفي فقال لى هذا يكون في مقام الفناء. و مراد آن بود و اللّه اعلم كه بقاى آن به نسبت با كسى كه هنوز از مقام فنا نگذشته باشد شرك بود و به نسبت با كسى كه به بقا بعد از فنا [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2221)رسيده باشد شرك نبود. و امّا غيبت از احساس در اين مقام لازم نباشد بل شايد كه بعضى را اتّفاق افتد و بعضى را نه. و سبب غايب ناشدنش از احساس اتّساع وعاء و گنجايى ظرف بود، هم فنا در او گنجد و هم حضور، باطنش غرق لجّۀ فنا بود و ظاهرش حاضر آنچه مى‌رود از اقوال و افعال. و اين وقتى تواند بود كه در مقام مشاهدۀ ذات صفات تمكّن يافته باشد و از سكر حال فنا با صحو آمده و آنك هنوز در بدايت اين حال بود سكرش از احساس غايب گرداند چنانكه وقتى عبد اللّه عمر [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2222)در طواف بود شخصى بر وى سلام كرد نشنيد و سلامش را جوابى

1) -و صاحب اين فنا مستغرق بحر الهى شود كه نه خود را و نه غير خود را: خ

2) -خوضى: خ.

3) -بداشته: خ.

4) -عبد البصرى: م. ابن خلكان در جزو مشايخ شيخ شهاب الدّين سهروردى (ابو محمد بن عبد اللّه بصرى) و سبكى و يافعى (ابو محمد بن عبد) نوشته‌اند

5) -بعد الفناء: م.

6) -ابو عبد الرّحمن عبد اللّه بن عمر بن الخطّاب وفاتش در 84 سالگى به مكه در سال 74 و بقولى 73 ه‍ واقع شد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 428)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نداد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2223)آن شخص بعد از آن شكايتى [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2224)از اين معنى اظهار كرد عبد اللّه گفت كنّا نترا يا اللّه فى ذلك المكان. و آورده‌اند كه مسلم بن يسار وقتى در جامع بصره در نماز بود و ناگاه ستونى از آن بيفتاد چنانكه همه اهل بازار از آن خبر يافتند و او در مسجد احساس نكرد [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2225)و بقائى كه در ازاى فناى ظاهر بود [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2226)آنست كه حق تعالى بنده‌يى را بعد از فناء ارادت و اختيار مالك ارادت و اختيار كند و در تصرّف مطلق العنان گرداند تا هر چه خواهد باختيار و ارادت حق مى‌كند. و همچنان‌كه تارك اختيار مطلقا در مرتبه‌يى از مراتب فناست تارك اختيار در كلّيات امور تا وقتى كه در آن مأذون گردد و در جزئيّات [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2227)تا اوّل بباطن با حق تعالى [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2228)رجوع نمايد هم در مرتبه‌يى از مقام فنا بود. و بقائى كه در ازاى فناى باطن بود آنست كه ذات و صفات فانيه كه در كسوت وجود باقى از قبر [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2229)خفا در محشر ظهور انگيخته شوند و حجاب كلّى از پيش برخيزد چنانك نه حق حجاب خلق گردد و نه خلق حجاب حق. و صاحب فنا را حق حجاب خلق بود همچنانك نارسيدگان منزل فنا را خلق حجاب حق. و صاحب بقاى بعد الفنا هر يك را در مقام خود بى‌آنك حجاب ديگرى گردد مشاهده كند و فنا و بقا در او با هم مجموع و در يكديگر مندرج باشند، در فنا باقى بود و در بقا فانى الاّ آنست كه در حال ظهور بقا فنا بطريق علم در وى مندرج بود و در حال ظهور فنا بقا بطريق علم مندمج چنانكه ابو سعيد خراز [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2230)گفته است اهل الفناء في الفناء صحّتهم ان يصحبهم علم البقاء و اهل البقاء في البقاء ان يصحبهم علم الفناء. و همو گويد الفناء هو التلاشي بالحقّ و البقاء هو الحضور مع الحقّ. و جنيد گويد الفناء استعجام الكلّ عن اوصافك و اشتغال الكلّ منك بكلّيته. و اين قول جامع است شناختن [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2231)فناى ظاهر و باطن را. و فناى ظاهر نصيبۀ ارباب قلوب و اصحاب

1) -و سلامش جواب نداد: خ.

2) -شكايت: خ.

3) -اين حكايت از مسلم بن يسار بصرى در ضمن مطالب پيش ص 306 هم مذكور افتاد.

4) -شود: خ.

5) -جزويات: م.

6) -حق سبحانه: خ

7) -غير: خ. غلط واضح است.

8) -ابو سعيد احمد بن عيسى خرّاز بغدادى از اصحاب ذو النّون مصرى بود و در سال 277 ه‍ درگذشت

9) -م (شناختن) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 429)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

احوال است و فناى باطن خاصّۀ احرار كه از رقّ تصرّف احوال آزاد شده باشند و از تحت حجاب قلب بيرون رفته و از صحبت قلب بصحبت مقلّب قلب پيوسته.

**فصل نهم در اتصال**

نهايت جملۀ احوال شريفه اتّصال محبّ است بمحبوب، و آن بعد از فناى وجود محبّ و بقاى او بمحبوب صورت بندد. چه قبل الفنا امكان وصول نيست. آنجا كه سطوات انوار قدم تاختن آرد ظلمت حدثان را چه مجال ماند. و همچنين در حال فنا وصول متصوّر نگردد. پس اتّصال [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2232)بعد از بقاء وجود محبّ بمحبوب تواند بود تا از سطوات [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2233)نور تجلّى مضمحلّ و ناچيز نگردد بلكه قوّت گيرد، چه [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2234)همچنانك ضدّ از صحبت ضدّ ضعيف شود جنس از صحبت جنس قوى گردد

يحرق بالنّار من يحسّ بها [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2235) فمن هو النّار كيف يحترق [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2236)   
و از اين جهت اهل اتّصال را در مكاشفات و مشاهدات هيچ ضعف طارى نشود و قواى ايشان از تلاشى و اضمحلال محفوظ بود چنانكه رويم گويد اهل الوصول اوصل اللّه اليهم قلوبهم فهم محفوظو القوى ممنوعون من الخلق ابدا. و همچنان‌كه قواى ايشان از تلاشى محفوظ بود ذواتشان [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2237)از تأثّر و تغيّر بسبب مخالطت با خلق و مشاهدت شواهد ممنوع بود. چه اگر بعد از وصول بسببى از اسباب تغيّرى و وهنى بحال ايشان راه يابد از مقام وصول رجوع كرده باشند و آن ممكن نيست چنانك ذو النون گفته است ما رجع من رجع الاّ من الطريق ما وصل اليه احد فرجع عنه. و يحيى معاذ رازى [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2238)گفته است العمّال اربعة تائب و زاهد و مشتاق

1) -چه اتّصال: خ.

2) -سطوت: خ.

3) -خ (چه) ندارد.

4) -به: خ.

5) -يعنى آن‌كس به‌آنش بسوزد كه احساس حرارت كند و بدان متأثر شود امّا آنكه خود عين آتش است آتش در آن چه اثر كند تا او را بسوزاند.

6) -بود و ايشان: خ. تحريف واضح است.

7) -م (رازى) ندارد.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 430)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و واصل فالتّائب محجوب بتوبته و الزّاهد محجوب بزهده و المشتاق محجوب بحاله و الواصل لا يحجبه عن الحقّ شىء. و هيچ چيز از ممكنات سرّ واصل و همّ او را از مشاهدۀ محبوب و اشتغال بدو مشغول و مصروف نتواند گردانيد [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2239)، چه رجوع و اصل در همه حال با محبوب خود بود چنانكه ابو يزيد گفته است الواصلون في ثلاثة احرف همّهم للّه [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2240)و شغلهم في اللّه و رجوعهم الى اللّه.

**[اتّصال شهودى و وجودى]**

و اتّصال بر دو قسم است، اتّصال شهودى و اتّصال وجودى. اتّصال شهودى وصول سرّ محبّ است بمحبوب در مقام مشاهده چنانكه نورى گويد الاتّصال مكاشفات [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2241)القلوب و مشاهدات الاسرار. و اتّصال وجودى عبارتست از وصول ذات محبّ بصفات محبوب و اتّصافش بدان. و مراتب آن را نهايت نيست، چه كمال اوصاف محبوب را غايت نيست. و اين حال را سير فى اللّه خوانند. چندانك منازل آن را قطع كنند به نهايت نرسند و هر چه در دنيا بدان رسند هنوز اوّل منزلى بود از منازل وصول و بعمر ابدى [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2242)در آخرت به نهايت آن نتوان رسيد چنانكه شيخ الاسلام گفته است و اذا تحقّقت الحقائق يعلم العبد مع هذه الاحوال الشّريفة انّه بعد في اوّل المنزل و اين الوصول هيهات منازل طريق الوصول لا يقطع ابد الآباد فى عمر الآخرة الابديّ فكيف فى العمر القصير الدّنيويّ.

**فصل دهم در وصيت و خاتمت**

چون سخن در بيان تفاصيل ابواب عشره بآخر رسيد ذكر احوال و مقامات سالكان طريق حقيقت به درجۀ وصول كشيد اقتصار بر اين مقام و تقصير ذيل كلام لازم شد

1) -كرد: خ.

2) -اللّه: م.

3) -مكاشفة: خ.

4) -و بعمرى: م.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 431)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

و ليس وراء عبّادان قرية [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2243)اكنون بر وصيّتى نافع و دعايى طابع [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2244)ختم كنم بايد كه طالبان فوائد اين تأليف و راغبان عوايد اين تصنيف در مطالعۀ آن و ديگر كتب چهار چيز رعايت كنند.

اوّل آنك منشأ داعيۀ مطالعه را باز جويند تا سببى واهى و غرضى نفسانى نباشد مانند دفع ملالت طبع و استيناس نفس [3](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2245)باستماع كلام ناطق ساكت يا حفظ حكايات و روايات از جهت آنكه در اثناى مجارات [4](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2246)كلام و محلّ اظهار معرفت خرج كنند يا طلب اطّلاع بر مواضع شكوك و اعتراضات و تخطئۀ قايل. چه منشأ اين دواعى نبود الاّ صفات ذميمه و اخلاق دميمۀ [5](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2247)نفس و از آن مطالعه هيچ نفع حاصل نيايد پس داعيۀ طلب بايد كه از انواع اين شوايب خالص بود و باعث او بر مطالعه جز محض طلب حق و استرشاد طريق مستقيم نباشد بر مثال بيمارى كه طلب شفا كند و به مطالعۀ كتب طبّى رغبت نمايد، تا حق سبحانه و تعالى به بركت صدق طلب او طريق [6](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2248)فهم اشارات كلام مشايخ و تمتّع از فوائد و عوايد آن بر او گشايد و غلّت [7](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2249)طلب او را شفا بخشد.

دوم [8](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2250)آنك بعد از تخليص نيّت طريق اعتدال نگاه دارد و پيش از تولّد ملال خاطر آن را ترك گيرد تا بافراط كه نتيجۀ تعدّى نفس است نكشد و صفاى و هم به كدورت نينجامد.

سوم [9](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2251)آنك بر فهم ظاهر آن قناعت ننمايند و بدانند كه هر كلمه [10](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2252)از كلمات احاديث نبوى و سخن مشايخ ظهرى و بطنى دارد و هر بطنى بطنى ديگر. و تا اوّل

1) -از امثال سايرۀ عربى است كه در نظم و نثر فارسى هم فراوان بكار آمده. منوچهرى گويد. از فراز همّت او نيست جاى نيست زان‌سوتر ز عبّادان دهى

2) -طايع: خ.

3) -م (نفس) ندارد.

4) -محاورات: خ اشتباه كاتب است.

5) -ذميمه: خ. تصحيف است. دميمه بدال بى‌نقطه بمعنى زشت و نازيباست. و قبل از آن (صفات ذميمه) بذال نقطه‌دار است بمعنى نكوهيده و ناپسند.

6) -خ (طريق) ندارد.

7) -علّت: خ. تصحيف است. غلّت بغين نقطه‌دار مضموم بمعنى شدّت عطش و سوز تشنگى در حواشى سابق نوشته‌ايم.

8) -و دوم: خ.

9) -و سوم. خ.

10) -ننمايد و بداند كه هر كلمۀ: خ.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 432)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

بر مقتضاى فهم ظاهر عملى بجا نيارند از فهم بطن اوّل نصيبى نيابند. و تا بر مقتضاى فهم بطن اوّل عمل نكنند از فهم بطن ثانى بى‌بهره مانند. و على هذا هر فهمى دليل عملى و هر عملى سبيل فهمى ديگر، تا آنگاه كه به منتهاى بطون كلام رسند. و امكان رسيدن بدان وقتى بود كه امكان رسيدن بمقام متكلّم [1](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2253)و درجۀ علم او باشد. و ازينجا معلوم شود كه وصول به منتهاء بطون كلام الهى و حديث نبوى مقدور كسى نباشد. و امّا كلمات مشايخ هر كه اقتفاء اشارات ايشان نمايد و پايه پايه از مدارج و معارج اعمال و فهوم آن ترقّى كند و قوّت وصول بمقام متكلّم دارد ممكن كه به منتهاء بطون كلام وى رسد.

چهارم آنك بر وجدان مقصود از و استعجال ننمايند و بر تحمّل مشاقّ طلب و امتداد زمان آن ثابت و صابر باشند و بر مقتضاء هر فهمى عملى بتقديم رسانند تا بتدريج بمقصود رسند.

لا يؤيسنّك عن مجد تباعده فانّ للمجد تدريجا و ترتيبا   
انّ القناة الّتي شاهدت رفعتها تنمو و تنبت انبوبا فانبوبا [2](file:///C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\fca2826a-80ab-4203-87b1-02ff05c77dce_31333237343334.html#footnote2254)   
اللّهمّ خلّص نيّتى فيما عنيت به من تأليف هذا المختصر عن شوائب النفس و الهوى و انفع بما ادرجته فى طيّ سواده جميع مطالعيه و نفسى اوّلا و اجعله وسيلة لي لا حجّة علىّ

على انّنى راض بان احمل الهوى و اخلص منه لا علىّ و لاليا   
و اجعلني ممّن احبّهم و اريد التشبّه بهم من احبّائك و احشرنى فيمن اكثّر سوادهم بالانتماء اليهم من اوليائك و يرحم اللّه عبدا قال امينا   
و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

تمّ الكتاب بحمد اللّه و حسن توفيقه

1) -از اينجا تا آخر كتاب از نسخۀ(خ) افتاده بود از روى نسخۀ(م) نقل و رسم الخطّ آن را محض نمونه رعايت كردم.

2) -يعنى مبادا كه دورى مقصودت از راه باز دارد كه مجد و بزرگوارى را درجات و مراتبى است كه پايه پايه بتدريج و ترتيب بدست آيد. مثلش مثل نى بلند است كه برويد و گره‌گره ببالد و بلند شود. -انبوب: فاصلۀ ما بين دو گره نى است.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 433)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

غلطنامه و مستدركات از خوانندگان گرامى خواهشمندم كه علاوه بر اين غلطنامه اگر باغلاط ديگر در متن يا حواشى برخوردند خواه آنچه در چاپ رخ داده و خواه آنچه از قلم مصحّح سرزده است با نظر عيب‌پوشى اصلاح فرمايند.

ص 8 س 10 محذور نموده باشم. ص 18 س 4 تحت احاطت او.

ص 34 س آخر ساختند. ص 50 س 24 متصرّفه كه باعتبار.

ص 65 س 14 بى‌علم سقيم. ص 94 س 15 نصب كرد-بدو تفويض.

ص 97 حاشيه وفات علىّ بن سهل صوفى اصفهانى بنا بر ضبط حافظ ابو نعيم در تاريخ اصفهان (ج 2 ص 14) و ابن جوزى در صفة الصفوة (ج 4 ص 67) در سال 307 سيصد و هفت هجرى واقع شده نه سنۀ 280 دويست و هشتاد كه جامى در نفحات الانس نوشته و صاحب طرايق الحقائق هم از او پيروى كرده است. نوشتۀ تاريخ گزيده كه «وفاتش قريب سنۀ ثمان و مأتين بزمان معتضد بود ص 772» هم اشتباه و شايد در اصل (ثمانين) بوده است.

ص 112 س 1 فى المنزل. ص 112 س 6 سخن اوست. ص 159 س 10 صدورهم ص 180 س 6 حرام نمى‌دانند. ص 194 س 22 محمّد بن حسين.

ص 224 س 21 اوّل هجرى است. ص 256 س 8 كسر ظاء

ص 256 س 13 فى حقّه-صراح اللغه. ص 256 س 20 از (انّ) .

ص 276 س 22 ابو عبد الرّحمن. ص 304 س 13 ابو الحسن احمد بن محمّد بن سالم بصرى الخ-ابن اثير در جزو هشتم كامل التّواريخ در وقايع سنۀ 356 ه‍ مى‌نويسد «و فيها توفّى ابو الحسن احمد بن محمّد بن سالم صاحب سهل التّسترى رضى اللّه عنه» در حاشيۀ ص 192 هم (ابو الحسن) نوشته و تاريخ وفات او را از طرايق الحقائق (وصل 6 ص 189) به سال 356 نقل كرده‌ايم. كنيۀ احمد بن سالم بصرى على المعروف

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 434)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

(ابو الحسن) است امّا در بعض مآخذ معتبر (ابو الحسين) هم بنظر رسيده و بسبب همين ترديد در ص 382 در متن مطابق اقدم نسخ (ابو الحسين) و در حاشيه موافق نسخۀ(خ) ابو الحسن نوشته‌ايم. امّا اينكه ابن سالم از اصحاب سهل تسترى بود چون وفات سهل تسترى بضبط قشيرى و ابن جوزى در سال 283 و بقولى 273 ه‍ بوده ممكن است قول 283 را ترجيح داد و فرض كرد كه ابن سالم مدّت 73 سال بعد از استادش زنده بوده است و اللّه العالم.

ص 306 س آخر متوفّى 307 ه‍ على الاصح (رجوع شود بمستدركات ص 97)

ص 328 س 13 تعاطى الكلفة. ص 368 س 6 لا يضرّه.

ص 376 س 13 مفرد اهواء.

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 435)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

**فهرست اعلام**

رجال مذكور در متن را در يك موضع ترجمۀ حال نوشته و در مواضع ديگر جز بحسب لزوم تكرار نكرده‌ام

الف

آدم:2،67،94،95،96،109،209 235،356،389،390،394،399 414،416،420

ابراهيم (پيغامبر عليه السّلام) :

211،250،328

ابراهيم ادهم:118،234،236 241،245،248،371،408

ابراهيم خواص:264،373،383 397

ابراهيم بن محمد بوشنجى:196

ابراهيم بن معاذ رازى:279

ابن ابى الحديد:26،27،273

ابن ابى قحافه (ابو بكر خليفه) :

349

ابن اثير (دو نفر يكى مبارك بن ابى الكرم صاحب نهايه و ديگر على صاحب كامل التواريخ) :4،5، 38،118،193،229،234 249،254،274،279،304 392

ابن باكويه:200

ابن جلاء (ابو عبد اللّه) :188،243 376

ابن جوزى (ابو الفرج ابن جوزى:

4،5،180،182،183،184،188 197،206،219،224،234، 255،259،262،264،267، 272،273،276،277،279، 288،300،301،344،345، 350،362،376

ابن حجر (عسقلانى) :272،288 345

ابن خلكان:4،8،92،103،200 206،234،262،265،279، 300،359

ابن سالم بصرى (ابو الحسن احمد بن محمد بن سالم) :192،304،382

ابن سمعون (ابو الحسين محمد بن احمد بن اسماعيل ملقب به الناطق بالحكمة) :403

ابن سيرين (محمد بن سيرين) :174

ابن عباس (عبد اللّه بن عباس) :

224،245،260،356

ابن عطا (ابو العبّاس) :21،43،108 204،204،400،415

ابن عمر (عبد اللّه) :232،275

ابن كاتب (ابو على) :193

ابن مالك:87،187،345

ابن مسعود:256

ابن ملجم:39

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 436)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ابن مياده شاعر:396

ابن هشام:307

ابليس (شيطان رجيم) :414

ابو الحسن غزنوى:181

ابو الحسن على بن جهضم:200

ابو الحسن اشعرى:30،22،34

ابو الحسن خرقانى (شيخ) :22

ابو الحسين نورى (رك: نورى) 135،204،212،240،243،264 347،370،376،377،384،412 417

ابو الحسين وراق:423

ابو الحوارى ميمون:277

ابو الخير:423

ابو الدرداء:197،342،343

ابو السعود بغدادى (شيخ) :252 253،280،336

ابو العباس قصار طبرستانى:200

ابو العباس ابن عطا (رك: ابن عطا) 123،204،214

ابو العباس نهاوندى:118

ابو الفتوح رازى صاحب تفسير:

24،41،184

ابو الفرج ابن جوزى (رك: ابن جوزى)180

ابو الفضل نصر بن ابى نصر طوسى:

6

ابو الفوارس شاه بن شجاع كرمانى (رك: شاه كرمانى) :108،127

ابو القاسم (رك: جنيد بغدادى)204،258

ابو القاسم صيرفى:200

ابو القاسم فارس (فارسى؟) :425

ابو القاسم قشيرى (امام: استاد) 22،181،200،201(رك: قشيرى) ابو القاسم نصرآبادى (ابراهيم بن محمد بن حمويه)195،196،419 (رك: نصرآبادى)

ابو المعالى جوينى (امام الحرمين) 26،32،200

ابو المعالى (نصر اللّه منشى شيرازى صاحب كليله و دمنۀ بهرامشاهى:

251

ابو النجيب سهروردى (شيخ ضياء- الدّين) :7،252

ابو ابراهيم بخارى:181

ابو ابى حرب بن ابى الاسود دئلى:

153

ابو احمد قلانسى (رك: قلانسى) :

190،229

ابو اسحاق اسفراينى:200

ابو بشير (كعب بن مالك) :268

ابو بكر (عبد اللّه بن ابى قحافه عثمان بن عباد خليفۀ اوّل) :214،221 223،228،349

ابو بكر بن فورك (ابو بكر محمّد بن حسن-فورك) :200

ابو بكر بن مثاقف:6

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 437)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ابو بكر باقلانى (قاضى) :26

ابو بكر دقى (رك: دقّى) :188،232

ابو بكر رقاق:377

ابو بكر زقاق:377

ابو بكر شبلى (رك: شبلى)372

ابو بكر طوسى (محمّد بن ابى بكر) :

200

ابو بكر كتانى:240،377،409

ابو بكر واسطى (ابو بكر محمّد بن موسى واسطى) :88(رك:

واسطى)

ابو بكر وراق (ابو بكر محمّد بن عمر ورّاق ترمدى) :86،232،235 421

ابو تراب نخشبى:219،348،376 396،398

ابو تمام شاعر عرب:225

ابو جعفر اسكافى:274

ابو جعفر حداد كبير بغدادى 248

ابو جعفر حداد صغير مصرى 248

ابو جعفر خلدى:344

ابو حفص حداد نيشابورى 127،204 213،219،220،240،241، ابو حنيفه (امام نعمان بن ثابت)180 271

ابو ذر غفارى (جندب بن جناده غفارى 247،387

ابو سعيد خراز (احمد بن عيسى) :

112،129،244،248،348

ابو سعيد ابو الخير (شيخ) :22،200

ابو سعيد خدرى (سعد بن مالك بن سنان) :269

ابو سعيد خراز:423،426،428

ابو سعيد قرشى:371

ابو سعيد مالينى:200

ابو سليمان دارانى (عبد الرحمن بن احمد بن عطيّه) :276،277، 277،351،367،421

ابو سهل خشاب كبير:200

ابو صخر هذلى:187

ابو ضمضم:355

ابو طالب مكى (شيخ ابو طالب محمّد بن على بن عطيّه مكّى مؤلّف قوت القلوب)63،64، 181،183،185،306،313

ابو طاهر خورندى:200

ابو عبد الرحمن سلمى (ابو عبد الرّحمن محمّد بن حسين سلّمى نيشابورى مؤلف طبقات الصوفيّة) :23، 194،200،262،276،372

ابو عبد اللّه انصارى:381،394

ابو عبد اللّه حضرمى:193

ابو عبد اللّه خفيف (محمّد بن خفيف شيرازى) :5،108،117،118، 193،244؛392،418

ابو عبد اللّه ساجى:129

ابو عبد اللّه سجزى (سنجرى؟) :

367

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 438)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ابو عبد اللّه قرشى:405

ابو عبد اللّه (كعب بن مالك) :268

ابو عبد اللّه مروزى (شيخ محمّد بن نصر) :267

ابو عبيد بسرى:219،376

ابو عبيد قاسم بن سلام:206

ابو عثمان حيرى (شيخ ابو عثمان سعيد بن اسماعيل) :108؛127 196،208،219،220،244، 411،412

ابو عثمان مغربى (سعيد بن سلام) :

193،194

ابو على دقاق (استاد ابو على حسن بن على دقاق نيشابورى) :22،113 129؛190،200،207

ابو على رباطى:267

ابو على رودبارى (احمد بن محمّد بن قاسم) :195،243،294،377 393،406،419

ابو على فضيل بن عياض (رك: فضيل بن عياض) :206

ابو عمرو بن نجيد (اسماعيل بن نجيد بن احمد سلّمى) :196

ابو عمرو حنفى (قاضى) :105

ابو عمرو زجاجى:193

ابو عمرو مكى:366

ابو محمد بصرى (از مشايخ سهروردى) :427

ابو محمد جريرى (رك: جريرى) 232

ابو محمد جوينى ابو محمد عبد اللّه بن يوسف بن محمد بن حيويه جوينى) 201

ابو محمد رويم (رك: رويم)158

ابو محمد مرتعش نيشابورى (رك:

مرتعش نيشابورى)

ابو مسلم كجى:196

ابو موسى ديبلى:398

ابو نصر سراج طوسى (ابو نصر عبد اللّه بن على سراج طوسى) :

181،207،304

ابو نعيم اصفهانى (حافظ ابو نعيم مؤلّف حلية الاولياء) :6،153

ابو نعيم مهرجانى:200

ابو نواس اهوازى شاعر:47

ابو هاشم معتزلى:26

ابو هريره:273،295،357

ابو يزيد بسطامى (رك: بايزيد بسطامى) :43،59،84،250

ابو يعقوب سوسى (يوسف بن حمدان) 157،366،417

ابو يعقوب رازى (يوسف بن حسين رازى) :264

ابو يعقوب نهرجورى (اسحاق بن محمّد) :157،366

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 439)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

احمد (رسول اللّه صلوات اللّه عليه و آله) :323

احمد بن ابى الحوارى (ابو الحسين) 262،276،277

احمد بن حنبل (امام) :180،348 احمد بن خضرويه:86،389

احمد بن عطاء رودبارى (ابو عبد اللّه) 5،294

احمد اسود دينورى:200

احمد شاد (احمشاد) :192

احمد قلانسى (ابو احمد مصعب بن احمد بن مصعب)229(رك:

قلانسى)

احمشاد (احمد شاد) :192

اسامه (صحابى) :288

اسحاق بن ابراهيم رازى:279

اسرافيل (نام ملائكه) :420

اسماعيل بن معاذ رازى:279

امام الحرمين (ابو المعالى جوينى) :

26،32،200

امرأة العزيز (زليخا) :143

ام خالد (امه بنت خالد بن سعيد بن عاص) :147

انس بن مالك (ابو حمزه انس بن مالك بن نضر بن ضمضم بن زيد انصارى خزرجى) :27،201

207،268،272،295،246،362 393

انس مالك (رك: انس بن مالك) :

اياز (سپهسالار محبوب سلطان محمود غزنوى) :209

ايوب (نبىّ عليه السّلام) :211

ب

بايزيد بسطامى (رك: ابو يزيد بسطامى) :111،135،250 280،398،409،411

بشر بن حارث (رك: بشر حافى) :

129،255،350

بشر حافى (ابو نصر بشر بن حارث حافى) :255،334،402

بلال حبشى مؤذن (بلال بن رباح حبشى) :288

بنان حمال (ابو الحسن بنان بن محمّد حمّال) :351

بلعام بن باعورا:389

بنى تميم:223

پ

پير انصار (رك: خواجه عبد اللّه انصارى) 23

پير هروى (رك: خواجه عبد اللّه انصارى)23

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 440)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ت

تفتازانى (سعد تفتازانى صاحب مطوّل) :38

ث

ثقة الاسلام (كلينى) :46

ثوبان (ابو عبد اللّه صحابى رضى اللّه عنه) :248

ج

جابر بن عبد اللّه (ابو عبد اللّه جابر بن عبد اللّه بن عمرو بن حرام صحابى) :

350

جامى (ملاّ عبد الرحمن صاحب نفحات الانس) :4،5،23،92 234،253،262،264،419

جبرائيل (رك: جبرئيل روح الامين) 177

جبرئيل (روح الامين) :77،78،117 177،388

جريرى (ابو محمد احمد بن محمّد) :

5،6،108

جزائرى صاحب آيات الاحكام:184

جعفر صادق (ابو عبد اللّه امام جعفر بن محمد الصّادق عليه السلام) :

29،241،381

جلاء (رك: يحيى جلاء)

جلال الدين همائى (مصحح و نويسندۀ حواشى كتاب) :183

جنابى (ابو سعيد جنّابى قرمطى) :5

جنيد بغدادى (شيخ ابو القاسم جنيد بن محمّد بغدادى) :4،5،6،21 43،73،81،85،88،111،125

128،129،133،134،140

142،157،160،188،189

190،191،196،198،204

205،207،214،221،228

229،232،233،238،240

241،242،243،244،248

258،264،303،336،344

347،366،371،372،374

377،382،384،392،396

399،400،403،406،415

417،418،422،425،428

جوهرى (ابو نصر اسماعيل بن حمّاد فارابى صاحب صحاح اللغه) :

256،307

ح

حاتم اصم (ابو عبد الرّحمن) :389 398

حاجى سبزوارى (حاج ملا هادى سبزوارى صاحب منظومه) :

32،33،41،83

حاجى ميرزا معصوم نايب الصّدر (رك: نايب الصّدر)234،262

حارث بن اسد محاسبى:372،400

حارث محاسبى (رك: حارث بن اسد) حارثه (ابو عبد اللّه حارثة بن نعمان

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 441)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

انصارى) :38

حافظ شيرازى:201،405

حامد بن عباس وزير:105

حبيب مغربى:193

حذيفه (ابو عبد اللّه بن يمان صحابى) 272،359

حسن بن على بن ابى طالب (امام ابو محمد عليه السّلام) :29،275 348

حسن بصرى (ابو سعيد)174،301، 353

حسين بن على (امام عليه السّلام) :

348،387،407

حسين بن منصور حلاج (ابو المغيث) 105

حصرى (ابو الحسن على بن ابراهيم حصرى) :193

حضرمى (ابو عبد اللّه بن عمّار) :193

حلاج (رك: حسين بن منصور) حماد دبّاس (شيخ ابو عبد اللّه حماد بن مسلم دبّاس) :252

حمامه (مادر بلال حبشى مؤذن) :

288

حمدون قصار (ابو صالح حمدون بن احمد) :396

حواء (زوجۀ آدم) :96،416،

خ

خراز (رك: ابو سعيد خرّاز)240

خضر نبى عليه السلام:76،220

خواجه نصير الدين طوسى (محمّد بن محمّد بن حسن) :26،37

د

داود (نبى عليه السلام) :171،237 384،386،412

داود طائى:234

داود ظاهرى (ابو سليمان داود بن على اصفهانى) :4

دحيه كلبى (دحية بن خليفة بن فروه) :

177

دقاق (ابو على نيشابورى) :190

دقى (ابو بكر محمد بن داود دينورى) 188،232

ذ

ذو النون مصرى (ثوبان بن ابراهيم) 92،93،111،112،129،134

190،191،334،344،348

350،358،376،391،396

400،410،412،418،419

420،422،428،429

ر

رابعه شاميه (رابعه بنت اسماعيل شاميه) :262،277

رابعه عدويه (ام الخير رابعه بنت اسماعيل عدويّه بصريّه) :261 262،402،409،423

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 442)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

راجز:256

رقى (ابو اسحاق ابراهيم بن داود قصار:188

روح الامين (رك: جبرئيل) :77

رويم (ابو محمد رويم بن احمد) :

4،108،158،370،400،409

418،423،429

ريحانة الشام (رك: احمد بن ابى الحوارى) :277

ز

زاهر بن حرام:362

زقاق:188

زكريا (نبىّ عليه السلام) :168

زليخا (رك: امرأة العزيز)142،143

زيد بن اسامه صحابى:328

زين العابدين على بن الحسين عليه السلام:300

س

ساريه (سارية بن زنيم بن عبد اللّه دئلى) 178

سبزوارى (ملا محمد باقر صاحب ذخيره) :181،182

سبكى (مؤلف طبقات الشافعيّة) 200

سجاد عليه السّلام (حضرت امام زين العابدين على بن الحسين) :

301

سروشان (جدّ اعلاى بايزيد بسطامى) 43

سرى سقطى:4،135،190،198، 203،203،205،371،374، 396

سعدى شيرازى 7،402،406

سعيد بن مسيب (ابو محمد) :234،313

سفيان بن عيينة بن عمران هلالى (ابو محمد) :259،359

سفيان ثورى (سفيان بن سعيد بن مسروق) :207،234،259، 358،359،402

سلطان محمد خوارزمشاه:106

سلمان باروسى:396

سلمان فارسى (صحابى رضى اللّه عنه) 345،346

سليمان بن عبد الملك:168،359

سليمان نبى عليه السلام:415

سليمان خواص:234،236

سنائى غزنوى (شاعر معروف صاحب حديقه) :18،92،143،168

سمنون محب (ابو القاسم سمنون بن حمزه) :190

سهروردى (شيخ الاسلام شهاب الدين عمر صاحب عوارف) :137

سهل بن عبد اللّه تسترى (ابو محمد) 5،63،68،70،71،82،84،121 167،168،192،256،357، 367،373،377،380؛381،

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 443)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

390،393،396،401،409، 420

سهل تسترى (رك: سهل بن عبد اللّه) سيوطى (جلال الدين عبد الرحمن) 187

ش

شافعى (امام ابو عبد اللّه محمد بن ادريس شافعى) :180،189، 245،271،360

شاه زنان (رك: شهر بانويه) :300

شاه كرمانى (ابو الفوارس شاه بن شجاع كرمانى) :219،220، 395

شبلى (ابو بكر شبلى) :19،134:

135،140،142،163،191، 193،195،212،213،369، 373،375،377،381،382، 398،400،405،409،422

شفيق بلخى:389

شمنى (محشّى مغنى) :307

شهاب الدين سهروردى (ابو الفتح يحيى بن حبش بن اميرك معروف بشيخ اشراق و شيخ مقتول مؤلف حكمة الاشراق و تلويحات و مطارحات) :8

شهاب الدين سهروردى (شيخ- الاسلام شهاب الدين ابو حفص عمر بن محمد سهروردى مؤلف عوارف المعارف) :6،7،64، 126،127،132،137،181، 252،253،262،265،427، (رك: شيخ الاسلام و سهروردى) شهر بانويه (شاه زنان) :300

شهرزورى (مؤلّف تاريخ الحكماء) 8

شهيد ثانى (مؤلّف مسالك در فقه) 182،183

شيخ الاسلام (خواجه عبد اللّه انصارى) 118

شيخ الاسلام (شيخ شهاب الدّين عمر سهروردى صاحب عوارف- المعارف) :101،162،179، 190،198،228،253،280، 336،353،371،420،421، 425،426،427،430

شيخ انصارى (شيخ مرتضى انصارى مؤلّف رسائل و متاجر) :182 184

ص

صاحب بن عباد (ابو القاسم اسماعيل بن عباد) :36

صادق عليه السلام (حضرت امام جعفر بن محمّد الصّادق) :30،46

صدرا شيرازى (رك: ملا صدرا و صدر المتألّهين) :

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 444)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

صدر المتألهين (ملا صدراى شيرازى صاحب اسفار) :33

صفوان بن سليم:313

صهيب رومى (صهيب بن سنان بن مالك) :362

ض

ضياء الدين سهروردى (رك: شيخ ابو النجيب سهروردى) :265 271،280

ط

طايع خليفه عباسى:195

طلحه (طلحة بن عمرو بصرى از اصحاب صفّه) :153،154

ع

عايشه (دختر ابو بكر و زوجۀ پيغمبر صلوات اللّه عليه و آله) :161 172،206،233،264،294 334،343،360،361،362

عباس بن عبد المطلب (عموى پيغمبر) :224

عبد الرحمن بن صخر (رك: ابو هريره) 273

عبد الرحمن بن عبد اللّه:219

عبد القادر جيلى (شيخ ابو محمد عبد القادر بن ابو صالح گيلانى) 7،252،253،257

عبد اللّه بن ابى داود سجستانى:403 عبد اللّه بن احمد بن ابى الحوارى 277

عبد اللّه بن حسن عنبرى:180

عبد اللّه بن عباس (رك: ابن عبّاس) 236،258

عبد اللّه بن على تميمى:5

عبد اللّه بن عمر (ابو عبد الرحمن عبد اللّه بن عمر بن خطّاب) :427

عبد اللّه بن مبارك مروزى:207 234،234،343

عبد اللّه انصارى: (شيخ الاسلام ابو اسماعيل خواجه عبد اللّه بن ابى منصور) :23،127(رك:

پير انصارى و شيخ الاسلام و پير هروى)

عبد اللّه عمر (ابو عبد الرحمن عبد اللّه بن عمر بن خطّاب) :130(رك:

ابن عمر)

عبد اللّه محض (ابن حسن مثنّى ابن امام حسن مجتبى عليه السلام)252

عبد شمس بن عامر (رك: ابو هريره) 273

عثمان بن عفان (عثمان بن عفّان ابن ابى العاص خليفۀ سوم) :

214،247،268،345،420

عدى بن زيد تميمى:58

عراقى (شيخ-) :36

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 445)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

عز الدين محمود كاشانى مؤلّف مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه:

186(رك: محمود بن على كاشانى)

عزير (نبى عليه السلام)409

عطاء بن ابى رباح:181

عطار (شيخ فريد الدّين صاحب تذكرة الاولياء)4،92،262

علاء بن حضرمى (صحابى) :192

علامۀ حلى (صاحب نهج الحق) :

27،182

على عليه السلام (امير المؤمنين على بن ابى طالب) :19،26،39،40 48،54،60،83،93،125،193 224،241،243،273،278، 328،351،353،361،366، 402،407

على بن احمد اهوازى:200

على بن بندار صوفى،244،244

على بن سهل صوفى اصفهانى (ابو الحسن على بن سهل بن ازهر) 97،306

على بن محمد طنافسى:279،

على شهيدى (شيخ على بن محمد بن حسن) :181

على قوشجى (شارح تجريد) :33

عمر بن الخطاب (ابو حفص عمر بن الخطّاب بن نفيل خليفۀ دوم) 149،177،178،197،214، 221،223،229،234،243، 250،266،272،278،289، عمر بن عبد العزيز اموى:168، 382،422،

عمرو بن عاص (رك: عمرو عاص) 273

عيسى عليه السلام (عيسى بن مريم پيغامبر) :52،66،109،110 112،168،211،242،264، 357

غ

غزالى طوسى (امام محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالى طوسى صاحب احياء العلوم) :24،54،87،181 183

ف

فتح موصلى (ابو نصر فتح بن سعيد موصلى) :59،334

فتح موصلى (ابو محمد فتح بن و شاح ازدى موصلى) :59

فرعون:44،84

فضيل بن عياض:206،234،313 352،354،357،402

فلاماريون فرانسوى:33

فيض كاشانى (رك: ملا محسن فيض) 181،182،183،184

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 446)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

ق

قشيرى (استاد ابو القاسم قشيرى صاحب رسالۀ قشيريّه) :4،5 86،92،157،195،219،255 276،277،279،294،351

قطب راوندى:26

قلانسى (رك: ابو احمد قلانسى) :

190

قوشجى (ملاّ على قوشجى شارح تجريد) :38،41،288

ك

كعب بن مالك (كعب بن مالك بن ابى كعب) :268

كميل بن زياد:83

ل

لقمان حكيم:334،354،374،393

لوط (پيغمبر عليه السلام) :48

ليلى:132،212

م

مالك بن انس (امام ابو عبد اللّه مالك بن انس اصبحى) :148،180، 207

مجد الدين بغدادى (شيخ ابو سعيد شرف بن مؤيد) :106

مجنون (مجنون ليلى)132،408

محدث كاشانى (رك: ملا محسن فيض كاشانى) :180،181

محسن فيض كاشانى (رك: ملا محسن) محقق تفتازانى (رك: تفتازان)32

محقق طوسى (خواجه نصير الدين) 33

محمد بن عبد اللّه (حضرت رسول اكرم صلوات اللّه عليه و آله) :

10،78،78،113،161،217، 223،271،274،284،287، 292،293،294،308،309، 312،316،317،318،321، 322،324،326،328،329، 332،333،432

محمد بن ابى الحوارى:277

محمد بن احمد بن يحيى صوفى محمد بن حسين:219

محمد بن حسين بن حسن:376

محمد بن على قصاب:190

محمد بن سيرين (رك: ابن سيرين) 27

محمد اوانى (شيخ) :252

محمد باقر سبزوارى (رك: ملا محمد باقر) :

محمد خوارزمشاه (رك: سلطان محمد) :

محمد شاد ( محمشاد) :192

محمشاد:192

محمود شبسترى صاحب گلشن راز (شيخ-) :31

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 447)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

محمود بن على كاشانى (عزّ الدين محمود مؤلّف مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه)7

محمود غزنوى (سلطان يمين الدوله ابو القاسم محمود بن سبكتكين 192،209

محى الدين ابن عربى:253،

مرتعش نيشابورى:193،195،419

مريم عليها السّلام:168

مسكين دارمى:225

مسلم بن يسار بصرى (ابو عبد اللّه) 306،428

مسهل بن عبد اللّه:304

مسيح (حضرت عيسى پيغامبر عليه السّلام) :37،168

مسيلمۀ كذاب:120

مشتاق اصفهانى:412

مصطفى (حضرت رسول اكرم محمد بن عبد اللّه صلى اللّه عليه و سلّم) :

389

معاذ بن جبل (ابو عبد الرحمن) :

38،167،342

معاوية بن ابى سفيان:48،177 197،201،273

مغيرة بن شعبه:273

مفيد (شيخ) :29،300

مقتدر عباسى:105

مكى بن ابراهيم بلخى:279

ممشاد دينورى:192

ملا صدراى شيرازى (رك: صدر المتألهين)83

ملا محسن فيض كاشانى (رك: فيض كاشانى) :180،181

ملا محمد باقر سبزوارى (رك:

سبزوارى) :180،181

منصور بن خلف مغربى:200

موسى (پيغمبر عليه السّلام) ،71 112،113،130،161،210، 213،220،356،390

مولوى (مولانا جلال الدين بلخى صاحب مثنوى) :34،92، 116،220،492

مهدى (خليفۀ عبّاسى) :234

ميدانى (صاحب مجمع الامثال) :402 ميكائيل:388

ن

نايب الصدر (حاجى ميرزا معصوم مؤلّف طرايق الحقائق) :234 262

ناصر خسرو (شاعر معروف ايران) 58

نجم الدين كبرى (شيخ ابو الجنّاب احمد بن عمر خيوقى) :106

نصرآبادى (ابو القاسم) :419

نظام بصرى،47

نعمان بن منذر:57

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه جلد 1 ، بخش: متن ، (صفحه 448)[C:\Users\Hadi\AppData\Local\Temp\Rar$EXa0.388\Logo.png](http://www.noorlib.ir/view/fa/default)

نورى (رك: ابو الحسين نورى) :

240،264،376،417،424، 430

و

واسطى (ابو بكر واسطى) :129 137،424

واقدى (ابو عبد اللّه محمد بن عمر مدنى) :178،169

وليد بن مغيرة بن عبد اللّه بن عمر بن مخزوم قرشى مخزومى:67

وهب بن منبه:103

وهب بن ورد مكى:313

ى

يافعى (ابو السعادات عبد اللّه بن اسعد مؤلف مرآة الجنان) :4،8 194،196،197،207،224، 262،264،272،173،276، 277،279،288،294،392، ياقوت (ياقوت بن عبد اللّه حموى مؤلّف معجم البلدان و معجم الادباء) :5،276

يحيى عليه السّلام:168

يحيى بن زكريا:334

يحيى بن معاذ رازى (ابو زكريا) :

108،127،219،279،279، 280،335،377،384،403،429، يحيى جلاء:376

يزدگرد بن شهريار:200

يوسف (پيغامبر عليه السّلام) :142 143

يوسف بن حسين رازى (ابو يعقوب) 348،358

يونس (نبى عليه السّلام) :346